ترجمه

مشارق انوار الیقین فی حقائق اسرار امیرالمؤمنین (ع)

مترجم: ملا صادق یزدی [illegible]

با مقدمهٔ آیة‌الله علی‌اکبر مهدی‌پور

مصحح: قربان مخدومی شربیانی

ترجمهٔ
مشارق انوارالیقین في حقائق اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام

حافظ رجب برسی (ح ۷۴۳ ـ ۸۱۳ ق)

مترجم

آخوند محمد صادق بن ملّا علی‌رضا یزدی رحمه الله

(با مقدمهٔ آیة‌الله علی اکبر مهدی‌پور)

تصحیح

قربان مخدومی شربیانی

حافظ برسی، رجب بن محمد، قرن ۹ق.
[مشارق انوار اليقين في حقائق اسرار امير المؤمنين ﷺ. فارسی]
ترجمه مشارق انوار اليقين في حقائق اسرار امير المؤمنين ﷺ / حافظ برسی؛ مترجم محمدصادق بن علی‌رضا یزدی؛ تصحیح قربان مخدومی؛ با مقدمهٔ علی‌اکبر مهدی‌پور. ـ قم: صاحب الزمان (عج)، ۱۳۸۹.
۵۲۸ص.
ISBN: 978-964-7527-56-9
۹۰/۰۰۰ ریال:
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
۱. علی بن ابی‌طالب ﷺ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. ۲. علی بن ابی‌طالب ﷺ، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. ـ خطبه‌ها. ۳. امامت. ۴. ولایت. الف. یزدی، محمد صادق مترجم. ب. مخدومی، قربان ۱۳۵۱ ـ مصحح.
ج. عنوان. د. عنوان: مشارق انوار اليقين في حقائق اسرار امير المؤمنين ﷺ. فارسی.
BP۳۷/۳۴/ ۵۰۴۱ م ۲ ح ۲۹۷/۹۵۱

شابک: ۹۷۸_۹۶۴_۷۵۲۷_۵۶_۹

ترجمهٔ

مشارق انوارالیقین فی حقائق اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام

مصحح : قربان مخدومی
ناشر : انتشارات علمی ـ فرهنگی صاحب الزمان (عج)
صفحه‌آرا : جواد قربانی
لیتوگرافی : واقفی
شمارگان : ۳۰۰۰
چاپ و صحافی : فیضیه
بها : ۹/۰۰۰ تومان

مراکز پخش: ۱. ورامین، میدان رازی، انتشارات علمی ـ فرهنگی صاحب الزمان (عج) تلفن: ۲۲۶۵۷۹۵+۰۲۹۱ و ۲۲۶۵۰۳۴+۰۲۹۱
۲. قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، انتشارات آیت اشراق ـ تلفن ۷۷۴۴۶۵۰+۰۲۵۱
۳. تهران، مینی‌سیتی، شهرک شهید محلاتی، جنب مسجد انصارالحسین ﷺ، قاصدک ـ تلفن ۰۹۱۲۴۸۸۸۷۸۳

تقدیم به:

مروارید چشمانِ یادگار رسول خدا، فاطمهٔ زهرا(س) که در دفاع از ولایت، وجودش با درد آمیخت و به ما آموخت که...
و به روح پرفتوح امام خمینی (سلام الله علیه) بنیانگذار حکومت ولایی
و به یگانهٔ دوران، پرچمدار ولایت علوی، فرزند زهرای اطهر، خامنه‌ای کبیر (روحی فداه)

فهرست مطالب

مقدمهٔ آیةالله مهدی‌پور ۱۹
غالیان کیانند؟ ۱۹
نشانه‌های غلوّ در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام ۲۰
سیمای غالیان در آموزه‌های امامان ۲۱
سیمای غالیان در کتب کلامی ۲۲
جایگاه مؤلّف از دیدگاه بزرگان ۲۷
آخرین سخن ۳۱
تألیفات حافظ رجب برسی ۳۲
کتاب حاضر ۳۵
نسخ خطی کتاب مشارق أنوار الیقین ۳۶
چاپهای مختلف کتاب ۳۹
ترجمه‌های مختلف کتاب ۳۹
گزیده‌های کتاب ۴۰
ختامه مسک ۴۰
مقدمهٔ مصحّح ۴۷
دربارهٔ کتاب ۴۷
دربارهٔ ترجمه ۴۹
آراء منتقدان ۵۱
آرای مدافعان ۵۳
دفاع برسی از خویش ۵۴
ناقلان از مشارق ۵۵
مقدمهٔ مؤلّف ۵۷

فصل ۱: ناتوانی عقل از درک مقام علی عليه السلام ۶۳
بایستگی حفظ اسرار ۶۴
منکر ولایت علی عليه السلام کافر است ۶۵
اصحاب یمین ۶۶
چگونگی حشر دشمن علی عليه السلام ۶۶
فقط مؤمنان دوستدار علی عليه‌السلام‌اند ۶۷
توصیف دوست و دشمن علی عليه السلام ۶۷
فصل ۲: اسرار علم حروف ۶۸
اصناف موحّدان ۷۰
فصل ۳: معنای الف و نقطه ۷۲
فصل ۴: معنای حرف قاف ۷۳
فصل ۵: معنای حرف طاء ۷۳
فصل ۶: معنای حرف جیم ۷۳
فصل ۷: معنای حرف کاف ۷۴
فصل ۸: معنای حرف عین ۷۴
فصل ۹: معنای حرف ثاء ۷۴
فصل ۱۰: معنای حرف زاء ۷۴
فصل ۱۱: معنای حرف واو ۷۵
فصل ۱۲: یادآوری ۷۵
فصل ۱۳: علم نُقط و دوایر ۷۵
فصل ۱۴: سرّ الف ۷۶
فصل ۱۵: سرّ باء و نقطه ۷۶
فصل ۱۶: جایگاه سورهٔ حمد و حقیقت نمازها ۷۷
فصل ۱۷: علی حصن الهی ۷۸
فصل ۱۸: سورهٔ حمد و اسم اعظم ۷۹
فصل ۱۹: اسراری از حروف مقطعهٔ قرآن ۸۰
فصل ۲۰: حروف اسم اعظم اکبر ۸۲
فصل ۲۱: چند ویژگی اعداد اسم اعظم ۸۲
فصل ۲۲: یکی از خواص سورهٔ حمد ۸۲

فصل ۲۳: اقسام وجود ۸۳
حدیث کنت کنزاً مخفیاً ۸۳
فصل ۲۴: عالم اعراض و اجسام ۸۴
فصل ۲۵: سرّ عدد مبدأ معارف است ۸۵
فصل ۲۶: حقیقت نقطه ۸۶
فصل ۲۷: معنای الله نورٌ ۸۸
فصل ۲۸: جایگاه و اسامی نقطه ۸۸
سیر کلمه در عالم ۸۹
شرح حدیث رأیت رجلاً ۹۰
فصل ۲۹: صفات الهیه ۹۲
فصل ۳۰: مظاهر اسماء خدا ۹۳
فصل ۳۱: اسرار نام مبارک محمد ﷺ ۹۴
فصل ۳۲: اسرار حروف نام محمد ﷺ ۹۵
فصل ۳۳: حقیقت محمدیّه ۹۶
فصل ۳۴: اقسام حروف ۹۷
فصل ۳۵: بعضی از اسرار حروف ۹۷
فصل ۳۶: نقش حروف در قرآن ۹۸
فصل ۳۷: لفظ هو ۱۰۰
توضیح ۱۰۱
فصل ۳۸: حروف جلاله ۱۰۱
فصل ۳۹: الف غیب ۱۰۲
فصل ۴۰: احد، واحد، وحدانیت ۱۰۳
فصل ۴۱: مظهر واحد ۱۰۴
فصل ۴۲: بخشی از فضائل اهل‌بیت ؛ ۱۰۵
تفسیر آیهٔ «کنتم خیر أمّة» ۱۰۵
وجود پسر قبل از پدر ۱۰۶
خلقت نوری محمد ﷺ ۱۰۷
یکی بودن ذکر علی ؛ و ذکر خدا ۱۰۸
خلقت نوری محمد و علی و فاطمه ؛ ۱۰۹

آفرینش هزار عالم در هستی ... ۱۰۹
علم امام صادق علیه السلام به تمام زبان‌ها ... ۱۱۰
فصل ۴۳: ردّ منکران فضائل اهل‌بیت علیهم السلام ... ۱۱۰
ماجرای روزی ماهی و حضرت سلیمان علیه السلام ... ۱۱۰
حبّ اهل بیت علیهم السلام در تمام عوالم ... ۱۱۱
فصل ۴۴: تتمه ... ۱۱۲
محبت اهل بیت علیهم السلام در عوالم دیگر ... ۱۱۲
خلقت نور محمد و علی علیهما السلام ... ۱۱۳
طبقات زمین ... ۱۱۳
روحانیون ... ۱۱۴
میزان علم علی علیه السلام ... ۱۱۴
فصل ۴۵: علی محور آفرینش ... ۱۱۴
شرح جمله‌ای از امیرمؤمنان علیه السلام ... ۱۱۵
اعتقاد ابن ابی الحدید ... ۱۱۶
فصل ۴۶: بخشی از فضائل اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ... ۱۱۷
نشانهٔ مسلمانی ... ۱۱۷
حقیقت ایّام ... ۱۱۸
امتیازهای ویژه برای شیعیان ... ۱۱۸
ویژگی و دیگر امتیازات شیعه ... ۱۱۹
یکسان بودن انکار ولایت و انکار فضائل ... ۱۲۱
علاقهٔ ویژهٔ امام صادق علیه السلام به شیعیان ... ۱۲۲
مقام ائمه از زبان امام حسن عسکری علیه السلام ... ۱۲۳
دستخطی از امام حسن عسکری علیه السلام در فضائل ائمه ... ۱۲۳
توصیف ائمه علیهم السلام ... ۱۲۴
شعری در فضائل ائمه علیهم السلام ... ۱۲۵
فصل ۴۷: برترین مخلوقات ... ۱۲۵
توصیف اهل‌بیت علیهم السلام از زبان خودشان ... ۱۲۶
دستور ازدواج علی علیه السلام با فاطمه زهرا علیها السلام ... ۱۲۷
حسادت دشمنان بر مقامات علی علیه السلام ... ۱۲۸

خطبهٔ علی﷣ در فضیلت ائمه﷩ ۱۲۸
ابیاتی در مدح اهل بیت﷩ ۱۲۹
فصل ۴۸: جایگاه الهی علی﷣ ۱۳۱
اهل بهشت ۱۳۲
دو یادگار پیامبرﷺ ۱۳۳
شعری از حافظ رجب ۱۳۴
دوستان امام حسن﷣ ۱۳۴
دوستان و دشمنان رسول خداﷺ ۱۳۵
کتیبهٔ درِ بهشت ۱۳۵
دو نور برای علی﷣ ۱۳۵
شرط پذیرش ایمان ۱۳۶
راه خلاصی از شدائد قیامت ۱۳۶
فصل ۴۹: سند رسول خدا در اقرار به ولایت علی﷣ ۱۳۷
شاهدی بر برتری علی﷣ از دیگران ۱۳۸
فصل ۵۰: امام مبین و وارث انبیا ۱۳۹
نقش اهل بیت﷩ در بقای هستی ۱۴۰
رمز ورود به بهشت ۱۴۰
راه نجات ۱۴۱
خلافت علی﷣ امر خداوند ۱۴۲
مَثَل علی﷣ مَثَل سورهٔ توحید ۱۴۲
سید العرب ۱۴۳
مولای مؤمنان ۱۴۳
فضائل بی‌نهایت علی﷣ ۱۴۵
دلیلِ کتمانِ نص بر ولایت علی﷣ ۱۴۶
بشارت بر امامت علی﷣ در معراج ۱۵۱
تبیین فضائل علی﷣ از زبان رسول خداﷺ ۱۵۱
فصل ۵۱: صفات امیرالمؤمنین ۱۵۳
او خورشید است یا نور ضریح؟ ۱۵۴
فصل ۵۲: تفسیر آیهٔ فطرت و... ۱۵۵

فصل ۵۳: دین، همان ولایت است ۱۵۶
فصل ۵۴: میزان علی است ۱۵۶
توضیح ۱۵۷
حق و عدل علی است ۱۵۸
سلطان رسالت محمدی ﷺ ۱۵۹
دلیلی بر سلطنت علی ﷺ ۱۵۹
فضل و رحمت الهی علی است ۱۶۰
فصل ۵۵: تفضیل و سبقت محمد ﷺ بر دیگر مخلوقات ۱۶۲
فصل ۵۶: نتیجهٔ معرفت وعدم معرفت ۱۶۳
فصل ۵۷: محمد و علی، نور واحد ۱۶۳
فصل ۵۸: حبّ علی ﷺ حسنه است ۱۶۳
اصل هر عبادتی ولایت است ۱۶۴
اصل ایمان ولایت است ۱۶۴
سؤال از خدا دربارهٔ اثر ولایت علی ﷺ ۱۶۶
ولایت علی ﷺ رمز عبور از صراط ۱۶۶
فصل ۵۹: شک در ولایت چرا؟ ۱۶۷
مشاجره دربارهٔ مقام علی ﷺ ۱۶۹
صدای حلقهٔ در بهشت ۱۷۰
عبدي أطعني ۱۷۰
ردّ سخنان غالیان ۱۷۱
تذکر به بی‌باوران در ولایت ۱۷۲
فصل ۶۰: بخشی از اسرار ائمه ﷺ ۱۷۴
فصل ۶۱: علم غیب اهل‌بیت ﷺ ۱۷۵
فصل ۶۲: اسرار پیامبر خدا ﷺ و جانشینانش ۱۷۵
اسرار رسول خدا ﷺ ۱۷۵
اسرار امام ابرار، حیدر کرار ۱۸۵
اسرار و کرامات فاطمهٔ زهرا ﷺ ۲۰۸
اسرار و کرامات امام حسن مجتبی ﷺ ۲۱۰
معجزات و کرامات امام حسین ﷺ ۲۱۶

اسرار و کرامات امام سجاد(ع) ۲۱۷
اسرار و کرامات امام محمد باقر(ع) ۲۱۹
اسرار و کرامات امام جعفر صادق(ع) ۲۲۴
اسرار و کرامات امام کاظم(ع) ۲۳۲
اسرار و کرامات امام رضا(ع) ۲۳۵
اسرار و کرامات امام جواد(ع) ۲۴۰
اسرار و کرامات امام هادی(ع) ۲۴۲
اسرار و کرامات امام حسن عسکری(ع) ۲۴۴
اسرار و کرامات امام زمان (عج) ۲۴۶
حدیث لوح ۲۵۲
فصل ۶۳: آیاتی در شأن معصومان(ع) ۲۵۴
فصل ۶۴: تفاوت آل و اصحاب ۲۶۲
فصل ۶۵: اسرار عدد دوازده ۲۶۴
فصل ۶۶: چند استدلال دربارهٔ اسرار عدد دوازده ۲۶۶
فصل ۶۷: چند فضیلت برای امیرالمؤمنین(ع) ۲۶۷
فصل ۶۸: اعطای نیروی الهی به علی(ع) ۲۶۹
فصل ۶۹: قدرت امیرالمؤمنین علی(ع) ۲۶۹
فصل ۷۰: فضیلت دفن شدن در خاک نجف ۲۷۲
فصل ۷۱: علی را جز خدا و رسول نشناخت ۲۷۳
فصل ۷۲: تبیین حدیث «ما عرف الله الّا أنا و أنت» ۲۷۴
فصل ۷۳: طبقه‌بندی عارفان علی(ع) ۲۷۶
چشم خدا ۲۸۲
نوشته‌های بال جبرئیل(ع) ۲۸۴
توصیف مقام رسول خدا(ص) در حدیث الهی ۲۸۴
فصل ۷۴: نسبت بزرگی عالم هستی و مقام پیامبر(ص) ۲۸۷
فصل ۷۵: رابطه عظمت ولیّ و عظمت نبی ۲۹۰
فصل ۷۶: صراط مستقیم حبّ علی(ع) است ۲۹۰
فصل ۷۷: حبّ علی(ع) یکی از سؤال‌های قبر ۲۹۱
فصل ۷۸: دستور خدا بر تبلیغ ولایت علی(ع) ۲۹۲

فصل ۷۹: علی﷣ کتابی که (لا ریب فیه) ۲۹۳
فصل ۸۰: اگر علی﷣ نبود بهشت آفریده نمی‌شد ۲۹۳
فصل ۸۱: کیفرِ نداشتنِ حبّ علی﷣ ۲۹۴
فصل ۸۲: حبّ علی﷣ بهشت است و دشمنی‌اش جهنم ۲۹۵
فصل ۸۳: انکار علی﷣ کفر است ۲۹۵
فصل ۸۴: علی﷣ سرّی است الهی ۲۹۶
فصل ۸۵: علی﷣ باطن یاسین ۲۹۷
فصل ۸۶: امام آگاه به لوح و قلم است ۲۹۷
فصل ۸۷: تبیین مقام معصومان﷩ در سورهٔ یاسین ۲۹۸
فصل ۸۸: تبیین مقام معصومان﷩ در سورهٔ فتح ۲۹۹
فصل ۸۹: اوصاف الهی علی﷣ ۳۰۱
فصل ۹۰: ناتوانی جنّ و انس از نوشتن فضائل علی﷣ ۳۰۲
فصل ۹۱: پوچی عبادتِ بدون ولایت ۳۰۳
فصل ۹۲: دشواریِ توصیف علی﷣ ۳۰۳
فصل ۹۳: جایگاه علی﷣ نزد آسمانیان ۳۰۴
فصل ۹۴: پیشنهادی به منکران ولایت علی﷣ ۳۰۵
فصل ۹۵: پیشگویی یک کاهن درباره ظهور اسلام و ائمه﷩ ۳۰۷
فصل ۹۶: فضائل شیعیان ۳۱۰
فصل ۹۷: شیعه تنها فرقهٔ ناجیه ۳۱۱
فصل ۹۸: تفاوت شیعیان در میزان شناخت امام ۳۱۳
فصل ۹۹: جنس و فصل نبوت ۳۱۴
فصل ۱۰۰: رابطهٔ اعتقاد به توحید با اعتقاد به امامت ۳۱۴
فصل ۱۰۱: تعریف امامت ۳۱۶
فصل ۱۰۲: اشاره‌ای به علم امام ۳۲۱
فصل ۱۰۳: علم غیبِ امام ۳۲۲
فصل ۱۰۴: سورهٔ قدر شاهدی بر علم امام ۳۲۳
فصل ۱۰۵: عرضه اعمال مردم بر امام ۳۲۵
فصل ۱۰۶: علم ولیّ به همهٔ اولیاء و اعدائش ۳۲۷
فصل ۱۰۷: اثبات علم امام بر زمان وفات مردم ۳۳۴

فصل ۱۰۸: علم مطلق و کلّی امام ۳۳۵
فصل ۱۰۹: قدرت مطلقهٔ امام ۳۳۵
فصل ۱۱۰: حکم مطلق امام ۳۳۶
فصل ۱۱۱: حکم ائمه، هم برای دنیاست هم برای آخرت ۳۳۶
فصل ۱۱۲: انکار یک حدیث انکار تمام حدیث ائمه است ۳۳۹
فصل ۱۱۳: علی حاکم و ولیّ روز قیامت ۳۳۹
فصل ۱۱۴: تفسیر «عليٌ مالک یوم الدین» ۳۴۰
فصل ۱۱۵: علی حاکم یوم الدین است ۳۴۳
فصل ۱۱۶: پاسخ یک شبهه و تفسیر سورهٔ حمد ۳۴۵
فصل ۱۱۷: دلیل قرآنی ۳۴۶
فصل ۱۱۸: علم حروف و مالک یوم الدین بودن علی ۳۴۷
فصل ۱۱۹: چند روایت ۳۴۸
فصل ۱۲۰: کیفر کتمان فضائل علی ۳۵۳
فصل ۱۲۱: حدیث طین و نجات شیعیان ۳۵۶
فصل ۱۲۲: آثار و جایگاه طینت مؤمن و منافق ۳۶۰
فصل ۱۲۳: توضیحی دربارهٔ لَمم و فضائل شیعه ۳۶۱
فصل ۱۲۴: دلیلی بر اسم اعظم بودن علی ۳۶۴
فصل ۱۲۵: علم حروف و اسم اعظم بودن علی ۳۶۴
فصل ۱۲۶: احادیث و اسم اعظم بودن علی ۳۶۶
فصل ۱۲۷: بخشی از اسرار بسم الله الرحمن الرحیم ۳۶۹
فصل ۱۲۸: سرّ بسم الله ۳۶۹
فصل ۱۲۹: مقام و نقش علی در آفرینش ۳۷۰
فصل ۱۳۰: خطبهٔ نورانیت امیرالمؤمنین ۳۷۲
فصل ۱۳۱: فضائل امیرالمؤمنین از زبان خویش ۳۷۶
فصل ۱۳۲: خطبهٔ حضرت بعد از قتل خوارج ۳۸۰
فصل ۱۳۳: خطبهٔ افتخار ۳۸۱
فصل ۱۳۴: بخشی از خطبهٔ تُطُنْجیه ۳۸۴
فصل ۱۳۵: خطبهٔ امیرالمؤمنین در معرفی خود ۳۹۱
فصل ۱۳۶: تفسیر امام صادق از فضائل علی ۳۹۴

فصل ۱۳۷: داستان ملاقات علی علیه السلام با مرد خیبری ۳۹۵
معجزهٔ تبدیل سنگ به طلا ۳۹۶
فصل ۱۳۸: پاسخ منکر فضائل علی علیه السلام ۳۹۷
فصل ۱۳۹: مقام فرمانبرداران خدا ۳۹۸
فصل ۱۴۰: پاسخی به تردیدکنندگان در مقام ائمه علیهم السلام ۳۹۹
فصل ۱۴۱: صلوات خدا بر علی علیه السلام و مؤمنان ۴۰۲
فصل ۱۴۲: تلازم بین ذکر نام خدا و صلوات ۴۰۲
فصل ۱۴۳: مجهول القدر بودن علی علیه السلام ۴۰۴
فصل ۱۴۴: وصف علی علیه السلام در دیگر مذاهب ۴۰۶
فصل ۱۴۵: مقارنه‌ای بین علم پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ۴۰۸
فصل ۱۴۶: علی علیه السلام مالک و حاکم یوم الدین ۴۱۱
فصل ۱۴۷: حساب خلق به وسیلهٔ ائمه علیهم السلام ۴۱۳
فصل ۱۴۸: جایگاه ائمه علیهم السلام در روز قیامت ۴۱۴
فصل ۱۴۹: سفارش امام باقر علیه السلام به جابر ۴۱۶
فصل ۱۵۰: علی علیه السلام صاحب اختیار کلّ ۴۱۷
حدیث شفاعت ۴۱۸
فصل ۱۵۱: شفاعت‌کنندگان روز قیامت ۴۱۹
فصل ۱۵۲: کیفر تکذیب‌کنندگان فضل علی علیه السلام ۴۲۰
فصل ۱۵۳: اهل بیت علیهم السلام علت تمام نعمت‌ها و فضل‌ها ۴۲۴
فصل ۱۵۴: علت حسادت منافقان ۴۲۶
فصل ۱۵۵: ولیّ خدا مرجع مردم ۴۲۷
فصل ۱۵۶: آغاز و انجام افعال به سوی اهل‌بیت علیهم السلام ۴۲۷
فصل ۱۵۷: علی علیه السلام پرچمدار حمد در روز قیامت ۴۲۸
فصل ۱۵۸: عرضهٔ نامه‌های اعمال به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ۴۲۹
فصل ۱۵۹: تعیین بهشتی و جهنمی به امر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ۴۳۰
فصل ۱۶۰: معنی ایمان به غیب ۴۳۱
فصل ۱۶۱: علی علیه السلام روح پیامبر صلی الله علیه و آله است ۴۳۱
فصل ۱۶۲: جایگاه منکران فضل علی در قیامت ۴۳۳
فصل ۱۶۳: آیه‌ای از انجیل ۴۳۳

فصل ۱۶۴: معرفت نفس مشروط به معرفت اهل‌بیت علیهم السلام است ۴۳۴
معرفت به خدا، معرفت به صفات اوست ۴۳۴
غایتِ عرفان، معرفت محمد و علی علیهما السلام ۴۳۵
فصل ۱۶۵: حضور محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر بالین محتضَر ۴۳۶
فصل ۱۶۶: معنای نظر و رؤیت رَبّ ۴۳۷
محمد و علی علیهما السلام مصداق ربّ در قیامت ۴۳۸
فصل ۱۶۷: معنای رَبّ در قرآن ۴۳۹
فصل ۱۶۸: شفیع و پناه مردم در قیامت ۴۴۰
محمد صلی الله علیه و آله نعمت ظاهره، علی علیه السلام نعمت باطنه ۴۴۰
فصل ۱۶۹: تفسیر و مصداق ربّ ۴۴۱
اهل بیت علیهم السلام صراط مستقیم ۴۴۲
فصل ۱۷۰: مقصود از تجلّی ربّ ۴۴۳
فصل ۱۷۱: تفسیر «جاء ربّك» ۴۴۳
معرفت، وسیلهٔ نجات ۴۴۴
محمد و علی علیهما السلام، نور الهی ۴۴۴
مراتب عرفان و ایمان ۴۴۵
فصل ۱۷۲: معنای مشترک ربّ ۴۴۶
فصل ۱۷۳: ایمان افراد در عالم ارواح ۴۴۶
فصل ۱۷۴: گمراهی منکران فضائل آل محمد علیهم السلام ۴۴۸
عهد ولایت در روز ازل ۴۴۹
علی علیه السلام ولیّ کلّ و مطلق ۴۵۰
کیفر شک‌کنندگان در فضل علی علیه السلام ۴۵۰
فصل ۱۷۵: محمد صلی الله علیه و آله مانند ندارد ۴۵۱
فصل ۱۷۶: عارف به مقامات اهل بیت مانند ندارد ۴۵۱
فصل ۱۷۷: خدا از شدّت ظهورش مخفی است ۴۵۱
فصل ۱۷۸: عالم، نه غالی ۴۵۲
فصل ۱۷۹: حقّ علی علیه السلام بر خدا و جمیع مخلوقات ۴۵۳
فصل ۱۸۰: مقام والای امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۵۴
فصل ۱۸۱: لزوم رعایت اعتدال در بیان اسرار ۴۵۵

فصل ۱۸۲: ماهیت سؤال و جواب در قیامت ۴۵۶
بزرگ‌ترین حسنه در روز قیامت ۴۵۷
فصل ۱۸۳: دو دست خدا ۴۵۷
گناهان منسوب به اهل بیت علیهم السلام ۴۵۸
دعای امام زمان علیه السلام برای شیعیان گنه‌کار ۴۵۹
علی علیه السلام سرّ الهی ۴۶۰
چشم خدا ۴۶۱
فصل ۱۸۴: اختلاف امت‌ها بعد از پیامبران ۴۶۴
اهل قرآن، سبب نجات‌اند ۴۶۵
فصل ۱۸۵: اصحاب و نجوم، اهل بیت‌اند ۴۶۷
فصل ۱۸۶: فرقهٔ علویه و بکریه ۴۶۸
فصل ۱۸۷: فرقهٔ حق ۴۶۸
برتری علی علیه السلام ۴۶۹
فصل ۱۸۸: چه نسبت خاک را با عالم پاک ۴۷۰
فصل ۱۸۹: نجات فقط برای تابعان علی علیه السلام ۴۷۰
فصل ۱۹۰: برترین فرد در امت ۴۷۱
فصل ۱۹۱: بررسی فرقه‌های اهل سنت و... ۴۷۱
فصل ۱۹۲: مخالفت با امر پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۷۴
فصل ۱۹۳: تهمت به ائمه علیهم السلام ۴۷۴
فصل ۱۹۴: حزب الله ۴۷۵
فصل ۱۹۵: نسبت دروغین به رسول خدا صلی الله علیه و آله ۴۷۶
فصل ۱۹۶: دلایل قرآنی بر نصب وصیّ ۴۷۸
فصل ۱۹۷: یک استدلال دربارهٔ نصب ولیّ ۴۷۹
فصل ۱۹۸: عقاید اشعریه ۴۷۹
عقاید معتزله، مشبهه و ممتزله ۴۸۰
دربارهٔ انبیا ۴۸۱
دربارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله ۴۸۱
فصل ۱۹۹: پاسخ بعضی از شبهات و آرای باطل ۴۸۲
فصل ۲۰۰: فرقهٔ علویّه ۴۸۵

صالحیه ۴۸۵
ابرقیه و حریزیه ۴۸۶
کیسانیه و غلاة ۴۸۶
نقد آرای باطل ۴۸۶
فرقه‌های سبأیه ۴۸۷
سبأیه ۴۸۷
خصیبیه ۴۸۷
نصیریه ۴۸۸
اسحاقیه و قمیه ۴۸۸
قتیبیه ۴۸۹
فطحیه ۴۸۹
واقفیه ۴۸۹
فارسیه ۴۸۹
یعفوریه ۴۸۹
مبارکیه ۴۸۹
میمونیه ۴۸۹
فرقه‌های مفوّضه ۴۹۰
عمریه و دانقه ۴۹۰
خصیبیه ۴۹۰
خماریه ۴۹۰
جالوتیه ۴۹۱
کنانیه ۴۹۱
مسلمیه ۴۹۱
عوفیه ۴۹۱
سماعیه ۴۹۱
غمامیه ۴۹۲
ازوریه ۴۹۲
فرقه‌های محمدیه ۴۹۲
بهمنیه ۴۹۲

نجاریّه ۴۹۲
حلاجیه ۴۹۳
جابریّه و حمیریّه ۴۹۳
خوارج، ازراقه و اباضیون ۴۹۳
ناکثین و قاسطین ۴۹۴
فصل ۲۰۱: امامیهٔ اثناعشریّه ۴۹۴
فصل ۲۰۲: عقیدهٔ امامیه دربارهٔ پیامبر ۴۹۵
فصل ۲۰۳: عقیدهٔ امامیه دربارهٔ امامت ۴۹۵
فصل ۲۰۴: عقیده به امامت دلیل نجات امامیه ۴۹۵
فصل ۲۰۵: عقیدهٔ امامیه دربارهٔ رؤیت خدا ۴۹۶
فصل ۲۰۶: عقیدهٔ امامیه دربارهٔ ائمه ۴۹۷
فصل ۲۰۷: انکار علم غیب علی و پذیرش از فالگیر ۴۹۷
فصل ۲۰۸: داستان شیر و سلمان فارسی ۴۹۸
فصل ۲۰۹: قدیم بودن نور علی ۵۰۰
فصل ۲۱۰: محمد و علی دریای بی‌پایان ۵۰۱
فصل ۲۱۱: سنگینی ولایت ائمه ۵۰۱
فصل ۲۱۲: قضاوت علی در ملأ اعلی ۵۰۲
فصل ۲۱۳: اثبات صعود علی به ملأ اعلی ۵۰۳
فصل ۲۱۴: مؤیّدی دیگر ۵۰۴
فصل ۲۱۵: مقایسه علم آصف و علی ۵۰۵
فصل ۲۱۶: دیدار پیامبر و علی در معراج ۵۰۵
فصل ۲۱۷: پاسخ شبهه‌ای دربارهٔ قتل جنّیان ۵۰۶
فصل ۲۱۸: قتل چهل هزار عفریت به وسیلهٔ علی ۵۰۷
خاتمه ۵۰۸
فهرست اعلام ۵۱۷
فهرست اماکن ۵۲۷

مقدمهٔ آیة‌الله مهدی‌پور

غالیان کیانند؟

دین مقدس اسلام دین اعتدال است و از هرگونه افراط و تفریط به دور می‌باشد.

قرآن کریم اهل کتاب را از زیاده‌روی نهی کرده می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾[1]؛

هان، ای اهل کتاب در دین خود غلوّ نکنید.

واژهٔ: «غُلُوّ» از ریشهٔ: غلو و غلی یک معنی دارد و آن تجاوز از حد می‌باشد.[2]

در قرآن کریم مواردی از غلوّ اهل کتاب بیان شده:

۱. نسبت الوهیّت به حضرت عیسی علیه السلام:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾[3]؛

براستی کافر شدند آنانکه گفتند که مسیح پسر مریم همان خداست.

۲. نسبت فرزندیِ خدا به عیسی و عزیر:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾[4]؛

یهود گفتند که عُزَیر پسر خداست و نصارا گفتند که مسیح پسر خداست.

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۷۱ و سورهٔ مائده، آیهٔ ۷۷.

۲. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۳۸۷.

۳. سورهٔ مائده، آیه‌های ۱۷ و ۷۲.

۴. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۰.

۳. نسبت فرزندی خدا به خویشتن:

﴿وَقالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصارىٰ نَحْنُ أَبْناءُ اللّهِ وَأَحِبّاؤُهُ﴾[1]؛

یهود و نصارا گفتند که ما فرزندان خدا و عزیز کرده‌های خداوندیم.

نشانه‌های غلوّ در احادیث اهل‌بیت علیهم السلام

۱. اعتقاد به الوهیت اولیای الهی:

گروهی به خدمت امیرمؤمنان علیه السلام آمدند و آن حضرت را به عنوان ربّ خود خطاب کردند و گفتند: «**السّلام علیک یا ربّنا**».

امیرمؤمنان از آنها خواست که توبه کنند، امتناع کردند، پس آنها را در چاهی افکند و در چاه دیگری که به آن چاه راه داشت آتش برافروخت، تا همگی هلاک شدند.[2]

در حدیث دیگری تعداد آنها هفتاد نفر آمده است.[3]

۲. تشبیه خداوند به مخلوقات:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«**مَنْ شَبَّهَ اللّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ كَفَرَ**»؛

هرکس خدا را به مخلوقاتش تشبیه کند براستی کافر شده است.[4]

۳. عقیده به حلول و اتّحاد:

واجب الوجود بودن خداوند ایجاب می‌کند که خداوند در چیزی حلول نکند و با چیزی متحد نشود و این موضوع مورد اتّفاق همهٔ عقلا می‌باشد، گروهی از نصارا در آن مخالفت کرده معتقد شده‌اند که خداوند در حضرت عیسی علیه السلام حلول کرده است و برخی از صوفیان گفته‌اند که خداوند در عرفا حلول کرده است و این عقیده به یقین باطل است.[5]

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۸.

۲. کلینی، الکافی، ج۷، ص۲۵۷، ح۸.

۳. همان، ص۲۵۹، ح۲۳.

۴. خراز، کفایة الأثر، ص۲۵۷.

۵. علامهٔ حلّی، کشف المراد، ص۱۶۲.

۴. اعتقاد به تناسخ:

از امام رضا علیه‌السلام در این رابطه سؤال کردند، فرمود:

«من قال بالتناسخ فهو کافر بالله العظیم»؛

هرکس به تناسخ معتقد باشد به خداوند بزرگ کفر ورزیده است.[1]

۵. ترک فرایض:

غالیان سرانجام به ترک فرایض کشیده می‌شوند و لذا فرمودند:

«آنها را به هنگام نماز بیازمایید».[2]

۶. قول به اباحه:

غالیان در اعتقادات انحرافی خود متوقف نمی‌شوند و در نهایت به اباحهٔ همهٔ محرّمات می‌گرایند.[3]

سیمای غالیان در آموزه‌های امامان

۱. امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود:

«اللهم انی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصاری»؛

خدایا من از غالیان بیزار هستم همانند بیزاری حضرت عیسی بن مریم از نصارا.[4]

۲. امام صادق علیه‌السلام در این رابطه فرمود:

«احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدونهم، فإنّ الغلاة شر خلق الله»؛

جوانان خود را از غالیان بر حذر دارید که آنها را فاسد نکنند، زیرا غالیان بدترین مخلوقات خدایند.[5]

۳. امام صادق علیه‌السلام خطاب به غالیان فرمود:

«توبوا الی الله فانکم فساق کفار مشرکون»؛

به سوی خداوند توبه کنید که شما فاسق، کافر و مشرک هستید.[6]

---

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۳۰، ح ۱۰۱۴.

۳. همان، ص ۴۷۹، ح ۹۰۷.

۴. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۶۵۰، ح ۱۳۵۰.

۵. همان، ح ۱۳۴۹.

۶. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۹۷، ح ۵۲۷.

۴. در محضر آن حضرت صحبت غُلاة شد، فرمود:

«ان فیهم من یکذب حتی ان الشیطان لیحتاج الی کذبه»؛

در میان آنها دروغ‌پردازانی هستند که شیطان نیاز دارد از آنها دروغ‌پردازی بیاموزد.[۱]

۵. در این رابطه خطاب به مفضّل فرمود:

«یا مفضل لا تقاعدوهم ولا تواکلوهم ولا تشاربوهم ولا تصافحوهم ولا توارثوهم»؛

ای مفضل با آنها مجالست نکن، بر سر یک سفره ننشین، با آنها مصافحه نکن و برای آنها میراث مگذار.[۲]

۶. امام هادی علیه السلام در مورد آنها نوشت:

«فاهجروهم لعنهم الله»؛

از آنها دوری کنید که خداوند آنها را لعنت کند.[۳]

۷. در مورد برخی از غُلاة از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدند، در پاسخ نوشت:

«لیس هذا دیننا فاعتزله»؛

این از دین ما نیست، از او دوری کن.[۴]

۸. حضرت ولی‌عصر (ارواحنا فداه) در مورد ابوالخطاب (یکی از غالیان آن روزگار) در توقیع شریف خود نوشت:

«اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب الأجدع، ملعون و اصحابه ملعونون، فلا تجالس اهل مقالتهم، فانی منهم بریء وآبائی منهم براء»؛

ابوالخطاب ملعون است و یارانش نیز ملعون هستند، با افرادی که با آنها هم‌عقیده باشند مجالست نکن، که من از آنها بیزار هستم و پدرانم نیز از آنها بیزار بودند.[۵]

۹. در توقیع دیگری تبرّی جسته‌اند از کسانی که در حق امامان غلو کرده و آنها را فراتر از جایگاهی که خداوند مقرر فرموده بدانند.[۶]

---

۱. همان، ح ۵۲۶.
۲. همان، ح ۵۲۵.
۳. همان، ص ۵۱۹، ح ۹۹۷.
۴. همان، ص ۵۱۷، ح ۹۹۴.
۵. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۰.
۶. همان، ص ۴۷۴.

۱۰. در توقیع دیگری از بلالی، هلالی، شلمغانی، حسین بن منصور حلّاج و دیگر غالیان بیزاری جسته و آنها را لعن فرموده است.[۱]

سیمای غالیان در کتب کلامی

علمای کلام از فرقه‌های مختلف اسلامی بحث‌های مفصلی پیرامون غلاة کرده، عقاید آنها را بیان نموده، فرقه‌های مختلف آنها را برشمرده‌اند، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. نوبختی

جامع‌ترین و کامل‌ترین کتابی که فرقه‌های غُلاة را به ترتیب از عصر مولای متقیان تا دوران غیبت صغری برشمرده، کتاب فرق الشیعه تألیف ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، از عالمان برجستهٔ قرن سوم می‌باشد، که ده‌ها فرقه از فرق غالیان را معرفی کرده، اعتقادات هرکدام را از حلول، اتحاد تناسخ، اباحه و ترک فرایض به تفصیل بیان کرده است.[۲]

۲. اشعری

دومین کتاب که همهٔ این فرقه‌ها را به تفصیل بیان کرده، کتاب المقالات و الفرق تألیف سعد بن عبدالله اشعری قمی، معاصر نوبختی می‌باشد.

این کتاب با کتاب فرق الشیعه کمال انطباق را دارد، تا جایی که عباس اقبال آنها را یک کتاب دانسته است.[۳]

ولی دکتر محمدجواد مشکور بر متعدّد بودن آنها پای فشرده و اثبات کرده که سعد بن عبدالله بر کتاب فرق الشیعه نظر داشته، مطالب آن را برگزیده و نکاتی بر آنها افزوده است.[۴]

---

۱. همان.

۲. نوبختی، فرق الشیعه، ص۲۲ ـ ۹۳.

۳. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص۱۴۳ ـ ۱۶۱.

۴. محمد جواد مشکور، المقالات والفرق، ص کو ـ ل، مقدّمه.

۳. شیخ صدوق

محمد بن علی بن بابویه، متوفای ۳۸۱ق در کتاب اعتقادات خود به تفصیل از غلاة بحث کرده، آنها را از یهود، نصارا، مجوس و دیگر گمراهان، گمراه‌تر دانسته است.[۱]

و در پایان از پیروان حلّاج سخن گفته و فرموده است:

علامت حلّاجیّه این است که اُدّعای تجلّی خداوند را برای خود در اثر عبادت دارند، در حالی که ملتزم به ترک نماز و دیگر واجبات هستند.[۲]

۴. شیخ مفید

محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، متوفای ۴۱۳ق بخشی را به غلوّ و تفویض اختصاص داده، در مورد غالیان می‌نویسد:

در میان افرادی که تظاهر به اسلام می‌کنند، غُلاة کسانی هستند که امیرمؤمنان و پیشوایان معصوم از تبار آن حضرت را به الوهیت یا نبوت نسبت داده، در توصیف آنها از حدّ تجاوز کرده، از راه راست منحرف شده‌اند. آنها گمراه و کافر هستند، امیرمؤمنان﷣ در مورد آنها حکم به قتل داده، دستور داد که در آتش بسوزانند و دیگر امامان در حقّ آنها به کفر و خروج از دین حکم کردند.[۳]

در بخش دیگری می‌فرماید:

برای غالیان همین نشانه بس که امامان را رنگ الوهیّت داده، نشانه‌های حدوث را از آنها زدوده، آنها را قدیم بدانند.[۴]

۵. اسفراینی

عبدالقاهر بن طاهر تمیمی اسفراینی، متوفای ۴۲۹ق در مورد غُلاة می‌نویسد:

اما غالیان از فرقه‌های شیعی کسانی هستند که به الوهیت امامان معتقد شده، محرّمات شرع مقدس را مباح دانسته، وجوب فرایض را اسقاط کرده‌اند. مانند بیانیه، مغیریّه،

---

۱. شیخ صدوق، مناهج الحق والنّجاة، ص۱۰۶.
۲. همان، ص۱۱۱.
۳. شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص۲۰۳.
۴. همان، ص۲۰۷.

جناحیّه، منصوریه، خطابیه، حلولیه و نظایر آنها، که از فرقه‌های اسلامی نیستند، اگرچه خود را به اسلام منتسب کنند.[۱]

اسفراینی در این کتاب از یکایک این فرقه‌ها و دیگر فرقه‌ها چون حلاجیّه و صوفیه سخن گفته، از عقاید آنها پیرامون حلول، اباحه، تشبیه و تناسخ بحث کرده است.[۲]

۶. شیخ طوسی

ابوجعفر محمد بن الحسن، شیخ طوسی، متوفای ۴۶۰ق علاوه بر کتاب امالی که تعدادی حدیث از معصومان علیهم السلام پیرامون غلاة نقل کرده و کتاب اختیار معرفة الرجال که ده‌ها حدیث در این رابطه نقل فرموده، در کتاب تلخیص شافی نیز پیرامون ناووسیه، مفوضه و دیگر فرقه‌های غلاة سخن گفته، برخی از اعتقادات آنها را برشمرده و در پایان فرموده: «همهٔ اینها باطل است به اتّفاق».[۳]

وی در کتاب تهذیب نیز از مولای متقیان علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لا تصلّ خلف الغالی؛ در پشت شخص غالی نماز نخوان.[۴]

۷. شهرستانی

ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، متوفای ۵۴۸ق در رابطه با غلاة می‌نویسد:

غالیان کسانی هستند که در حق امامان خود غلوّ کرده، آنها را از حدّ مخلوق بودن بیرون کرده، احکام الوهیّت را بر آنها جاری کرده‌اند، ای بسا برخی از امامان خود را به خداوند تشبیه کرده، یا خدا را به مخلوقاتش تشبیه کرده‌اند و در دو طرف افراط یا تفریط قرار گرفته‌اند. این غلوّ از مذاهب حلولیه، تناسخیه، یهود و نصاری نشأت گرفته است.[۵]

---

۱. اسفراینی، الفرق بین الفرق، ص ۲۳.
۲. همان، ص ۲۳۳ ـ ۲۵۳.
۳. شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۱۹۹.
۴. همو، تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۳۱، ح ۱۰۹.
۵. شهرستانی، الملل والنّحل، ج ۱، ص ۱۷۳.

در پایان نتیجه گرفته است که:

بدعتهای غالیان در چهار چیز منحصر است: ۱. تشبیه؛ ۲. بدا؛ ۳. رجعت؛ ۴. تناسخ.[۱]

آنگاه در مورد ۱۱ فرقه از فرقه‌های غالیان به تفصیل سخن گفته است.[۲]

در اینجا شهرستانی چهار موضوع به عنوان بدعت غالیان آورده و آنها را ارکان غلوّ دانسته است:

۱. تشبیه؛ ۲. بدا؛ ۳. رجعت؛ ۴. تناسخ.

در مورد تشبیه و تناسخ سخن ایشان متین است، ولی در مورد بدا و رجعت، ما با ایشان موافق نیستیم، زیرا بدا و رجعت از عقاید قطعی و ضروری شیعیان می‌باشد.

در تاریخ شیعه در طول قرون و اعصار یک نفر از عالمان و فقیهان شیعه یافت نمی‌شود که به بدا یا رجعت معتقد نباشد.

روی این بیان باید گفت که همهٔ شیعیان غالی هستند!!

برخی از علمای شیعه در بیان مصادیق غلوّ از شهرستانی هم فراتر رفته، اعتقاد به عدم سهو النّبی را نشانهٔ غلوّ دانسته است.

مرحوم شیخ صدوق از محمد بن حسن بن احمد بن ولید نقل کرده که او گفته است:

اولین درجهٔ غلوع نفی سهو از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد!![۳]

شیخ مفید پس از نقل فراز بالا می‌نویسد:

اگر این نسبت درست باشد و ابن ولید این سخن را گفته باشد، معلوم می‌شود که او مقصّر بوده است، اگرچه از علمای قم و از مشایخ آنها می‌باشد.[۴]

پس از این مقدمهٔ کوتاه جایگاه مؤلّف را از دیدگاه بزرگان بررسی نموده، برائت ایشان را از غلوّ بیان می‌کنیم.

***

---

۱. همان.

۲. همان، ص۱۷۴ ـ ۱۹۰.

۳. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۲۳۵.

۴. شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص۲۰۷.

جایگاه مؤلّف از دیدگاه بزرگان

۱. شیخ حرّ عاملی، متوفای ۱۱۰۴ ق ایشان را به عنوان: فاضل، محدّث، شاعر، ادیب و منشی ستوده، از آثارش نام برده می‌نویسد:

در کتابش افراط است و به غلوّ نسبت داده شده است.[۱]

۲. علامهٔ مجلسی، متوفای ۱۱۱۰ ق در مقدمهٔ بحارالانوار می‌نویسد:

آنچه حافظ رجب برسی در نقلش متفرّد است، من به آن اعتماد نمی‌کنم، زیرا در دو کتاب مشارق الانوار و الفین او مطالبی هست که اشتباه، خلط و زیاده روی را به وهم می‌آورد، از این دو کتاب تنها مطالبی را نقل می‌کنم که مطابق با احادیث برگرفته از اصول معتبر باشد.[۲]

۳. صاحب ریاض العلماء، متوفای ۱۱۳۰ ق او را به عنوان: شیخ، حافظ، فاضل، صاحب مهارت در اکثر علوم، صاحب ید طولی در علم اسرار حروف و صاحب نوآوری در تألیفات خود ستوده، از تألیفاتش نام برده می‌نویسد:

دقّت و تأمّل در آثار او همان غلوّ را که استاد استناد (علامه مجلسی) و شیخ معاصر (شیخ حرّ) فرموده‌اند، را تقویت می‌کند، ولی نه آنگونه که الوهیّت و امثال آن استفاده شود.[۳]

۴. صاحب روضات، متوفای ۱۳۱۳ ق پس از آنکه او را به عنوان: مولی، عالم، عارف، شیخ، مرشد، کامل، قطب و مقدس ستوده، آثارش را برشمرده، نقطه نظرهای شیخ حرّ و علامهٔ مجلسی را نقل کرده، از آثارش به شدّت انتقاد کرده، مطالبش را در سطح تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام، تفسیر فرات، بصائر الدّرجات، خرایج راوندی، فضائل شاذان بن جبرئیل، کشف الغمه و سخنان مفضّل بن عمر و جابر بن یزید جعفی ارزیابی نموده[۴] از سوء استفاده شیخیّه و بابیّه از این مطالب به

---

۱. شیخ حرّ، امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۷.
۲. علامهٔ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۰.
۳. افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۷.
۴. خوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۴۱.

تفصیل سخن گفته، با آوردن دو حدیث از کافی شریف پیرامون لزوم عمل و تقوا به سخنانش حُسن ختام بخشیده است.[۱]

۵. علامهٔ مامقانی، متوفای ۱۳۵۱ق متن سخنان شیخ حرّ عاملی را نقل کرده، در پایان فرموده:

هرکس به کتاب برسی مراجعه کند به طور قطع متوجّه می‌شود که او کاملاً از غلوّ به دور بوده است.[۲]

و در مقام نتیجه‌گیری می‌فرماید:

از بررسی کتاب ایشان معلوم می‌شود که ایشان نه تنها در نهایت درجات نیکویی و بسیار پیراسته از غلوّ و شذوذ می‌باشد، بلکه از استوارترین علمای اعلام است.[۳]

۶. محدث قمی، متوفای ۱۳۵۹ ق پس از تحقیقی در واژهٔ «حافظ» فرموده:

حافظ رجب برسی، فاضل، محدِّث، شاعر، ادیب، منشی، صاحب کتاب مشارق الانوار و غیر آن می‌باشد.

آنگاه متن گفتار علامهٔ مجلسی و شیخ حرّ عاملی را آورده است.[۴]

محدث قمی از یکی از صوفیان عصر مؤلف نقل کرده که قبر وی در قتلگاه مشهد مقدس می‌باشد.[۵]

۷. مدرّس خیابانی، متوفای ۱۳۷۳ ق در شرح حالش می‌نویسد:

فقیه، فاضل، محدِّث، صوفی، شاعر، ادیب، منشی، از اکابر و افاضل اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری می‌باشد.

آنگاه هشت جلد از آثارش را برشمرده، از معاصرانش نام برده، از شیخ حر عاملی نقل کرده که کتابش از افراط خالی نبوده، سپس اضافه می‌کند:

بروجردی به صراحت او را تبرئه کرده و گفته:

برسی از این نسبت بری می‌باشد.[۶]

---

۱. همان، ص ۳۴۴.

۲. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲۷، ص ۲۳۱.

۳. همان.

۴. محدث قمی، الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۱۶۵.

۵. همو، فوائد رضویه، ص ۱۸۱.

۶. مدرّس خیابانی، ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۱۱.

و در پایان فرموده:

قبرش در اردستان در وسط باغی است.[۱]

۸. سید محسن امین، متوفای ۱۳۷۳ ق در شرح حال او می‌نویسد:

در بیشتر علوم مهارت داشت، در علم اسرار حروف، اعداد و نظایر آنها ید طولی داشت. اسامی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام را به طرز بدیعی از آیات و احادیث استخراج کرده است.[۲]

آنگاه به شدّت از او انتقاد کرده، ۱۳ عنوان از آثارش را معرّفی نموده، ده‌ها بیت از اشعارش را نقل می‌کند.[۳]

۹. علامهٔ تهرانی، متوفای ۱۳۸۹ ق علاوه بر نقل آثار ایشان در جای جای الذریعه، در کتاب طبقات أعلام الشیعه نیز شرح حال مختصری آورده، از نگارش کتاب مشارق در سال ۷۷۳ ق و کتاب مشارق الأمان به سال ۸۱۱ ق و برخی از آثارش در سال ۸۱۳ ق سخن گفته است.[۴]

۱۰. افتخار صفحات تاریخ: علامهٔ امینی، متوفای ۱۳۹۰ ق در دائرة المعارف بزرگ الغدیر، غدیریهٔ برسی را نقل کرده، به این مناسبت شرح حال جامعی از ایشان آورده، به شدت از ایشان دفاع کرده، می‌فرماید:

حافظ رضی الدین شیخ رجب بن محمد رجب برسی حلّی، از عرفای علمای امامیّه و فقهای شرکت کننده در علوم مختلف، با برتری آشکار در رشتهٔ حدیث، پیشتاز در ادب، استاد در شعر، صاحب طبع روان و متعمّق در علم حروف و اسرار آن و استخراج فوائد آن، که آثارش پربار و کتابهایش آکنده از تحقیق و دقّت نظر، صاحب روش خاصّ در عرفان و علم حروف و بینش خاص در ولایت پیشوایان دین، که برخی از مردم آن را نمی‌پسندند و لذا او را به غلوّ متّهم می‌سازند، در حالی که او آنچه در فضایل ائمّه نقل کرده پایین‌تر از شأن آنهاست و هیچ غلوّی در آنها نیست.[۵]

---

۱. محدّث قمی فرموده: این قبر مربوط به حسن خطیب، شارح کتاب برسی می‌باشد. [محدّث قمی، فوائد رضویه، ص ۱۸۱].

۲. امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۶۶.

۳. همان، ص ۴۶۶ ـ ۴۶۸.

۴. تهرانی، طبقات اعلام الشیعه، قرن نهم، ص ۵۸.

۵. امینی، الغدیر، ج ۷، ص ۵۰.

آنگاه بر صاحب اعیان الشیعه اعتراض کرده می‌نویسد:

سید محسن امین گفته که در طبع او شذوذ و در کتابهایش خبط و نوعی غلوّ است!!
ای کاش سید امین توضیح می‌داد که منظورش از شذوذ چیست و در کجای سخنانش غلوّ می‌باشد؟[1]

آنگاه علامهٔ امینی ۵۴۰ بیت از اشعار برسی را نقل کرده، در پایان می‌نویسد:

اینها ۵۴۰ بیت از اشعار حافظ برسی می‌باشد که به آنها دسترسی داشتیم، در این اشعار هیچ غلوّی نیست، بلکه حق همان است که خود برسی در اشعار خود گفته است:

به من گمان برده‌اند که من در مدح خود از حد تجاوز کرده‌ام، این گمان از گمانهایی است که قرآن فرموده: ﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾[2] بلکه مولای ممدوح من در زیبایی از حد گذشته، مدح من از حدّ نگذشته است.[3]

۱۱. علامه شیخ موسی زنجانی، متوفای ۱۳۹۸ ق در شرح حال او می‌نویسد:

برسی فاضل، محدّث، شاعر، منشی و ادیب بود، کتاب مشارق الانوار، رساله‌هایی در توحید و غیره دارد، به افراط و غلوّ نسبت داده شده است.[4]

۱۲. خانبابا مشار، متوفای ۱۴۰۰ ق ایشان را به عنوان فاضل، محدّث، شاعر، منشی و ادیب ستوده، نقطه‌نظرهای علامهٔ مجلسی و شیخ حر عاملی را نقل کرده، از صاحب روضات نقل کرده که قبرش در اردستان، و از محدّث قمی نقل کرده که قبرش در قتلگاه مشهد مقدس می‌باشد.[5]

۱۳. شیخ علی نمازی، متوفای ۱۴۰۵ ق از او به عنوان: شیخ، علامه، محدّث، شاعر و ادیب یاد کرده، از اینکه کفعمی از کتاب ایشان در البلد الامین نقل کرده و بر آن اعتماد نموده، یاد کرده است.[6]

---

۱. همان، ص ۵۳.

۲. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۲.

۳. امینی، الغدیر، ج ۷، ص ۵۵ ـ ۸۹.

۴. زنجانی، الجامع في الرجال، ج ۱، ص ۷۷۳.

۵. مشار، مؤلفین کتب چاپی، ج ۳، ص ۱۰۳.

۶. نمازی، مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۳۹۵.

۱۴. مرجع فقید جهان تشیع، مرحوم آیةالله خوئی، متوفای ۱۴۱۳ ق از شیخ حر عاملی نقل کرده که وی فاضل، محدّث، شاعر، منشی و ادیب بوده، آنگاه نقطه‌نظرهای وی و علامهٔ مجلسی را نقل فرموده است.[۱]

۱۵. مرحوم تستری، متوفای ۱۴۱۵ ق نیز نقطه‌نظر علامهٔ مجلسی و شیخ حرّ عاملی را نقل کرده، چیزی بر آن نیفزوده است.[۲]

آخرین سخن

شیخ حر عاملی و علامهٔ مجلسی معتقد هستند که در کتاب برسی سخنان گزافی هست که از آنها بوی غلوّ استشمام می‌شود.

در مقابل علامهٔ مامقانی و علامهٔ امینی به شدت از او دفاع کرده‌اند و اعلام کرده‌اند که در سخنان او هیچ گزافه و غلوّ نیست.

اگر بخواهیم در این موضوع اظهار نظر کنیم، باید اول ببینیم که منظور از «غلوّ» چیست؟

۱. اگر منظور از غلوّ: اعتقاد به الوهیت ائمّه، اباحهٔ محرمات و اسقاط تکلیف باشد[۳] رجب برسی غالی نیست.

۲. اگر منظور از غلوّ: حلول، تشبیه، اباحه و تناسخ باشد[۴] رجب برسی به یقین غالی نیست.

۳. اگر منظور از غلوّ: اعتقاد به بدا و رجعت باشد[۵] همهٔ علمای شیعه غالی هستند، زیرا اعتقاد به رجعت و بداء از اعتقادات قطعی آنها می‌باشد.

۴. اگر منظور از غلوّ: نفی سهو النّبی باشد[۶] در این صورت همهٔ علمای شیعه، حتی شیخ مفید و شیخ طوسی و سید مرتضی علم الهدی نیز غالی به شمار می‌آیند.

---

۱. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج۷، ص ۱۸۱.
۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۳۶۰.
۳. اسفراینی، الفرق بین الفرق، ص۲۳.
۴. همان، ص۲۳۳.
۵. شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۷۳.
۶. شیخ صدوق، الفقیه، ج ۱، ص۲۳۵.

۵. جالب توجه این که مؤلّف در همین کتاب پیرامون غلاة بحث کرده، از ۹ فرقهٔ آنها نام برده، از برخی فرقه‌های آنها چون: سبائیه، نصیریه، قتبیّه و حلاجیّه سخن گفته بر بطلان عقیده‌شان تأکیده کرده است.[۱]

۶. مؤلّف از مولای متقیان امیرمؤمنان عليه السلام روایت کرده که فرمود:

بهترین شیعیان من میانه‌روها هستند که باید غالیان به راه آنها برگردند و عقب مانده‌ها خود را به آنها برسانند.[۲]

***

تألیفات حافظ رجب برسی

۱. اسرار النّبی و فاطمة والائمة عليهم السلام

نسخه‌ای از این کتاب در نزد افندی بوده[۳] و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ آیةالله مرعشی، در ۶۲۴ صفحه در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۶۱۶۲ موجود است.[۴]

۲. الالفین فی وصف سادة الکونین

علامهٔ تهرانی نسخه‌ای از آن را به خط حاج علی محمد نجف آبادی به تاریخ ۱۰۹۸ ق گزارش نموده است.[۵]

۳. تفسیر سورة الاخلاص

نسخه‌ای از آن از قرن یازدهم هجری در کتابخانهٔ ملّی تهران، به شمارهٔ ۹۹؛ نسخه‌ای به تاریخ ۱۱۰۱ ق در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۸۷۰ در کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی تهران؛ نسخه‌ای به تاریخ ۱۲۶۵ ق در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۳۹۱۵، در کتابخانه احیاء التّراث قم؛ نسخه‌ای به تاریخ ۱۲۸۲ ق به شمارهٔ

۱. مؤلّف، مشارق الانوار، ص۳۹۹ـ۴۰۸.
۲. همان، ص۴۱۳.
۳. افندی، ریاض العلماء، ج۲، ص۳۰۷.
۴. اشکوری، فهرست مرعشی، ج۱۶، ص۱۵۹.
۵. تهرانی، الذّریعه، ج۲، ص۲۹۹.

۲۰۲۰ در کتابخانهٔ ابراهیمی کرمان[۱] و سه نسخه در کتابخانهٔ سپهسالار تهران موجود است.[۲]

۴. الدرّ الثّمین فی ذکر خمسمائة آیة نزلت في شأن امیر المؤمنین علیه السلام

بغدادی آن را گزارش کرده[۳] زنجانی در طریق النّجاة از آن نقل کرده[۴] صاحب ریاض المصائب نیز از آن روایت کرده[۵] سید محسن امین در انتساب آن ابراز تردید نموده[۶] ولی تهرانی بر صحّت آن تأکید کرده است.[۷]

۵. دیوان برسی

شیخ محمد بن طاهر سماوی، متوفّای ۱۳۷۰ ق هفتصد بیت از اشعار برسی در مجموعه‌ای گردآوری نموده، پس از وفات سماوی آن را شیخ محمدعلی یعقوبی خریداری کرده است.[۸]

۶. رسالة فی ذکر الصلوات علی الرسول والأئمة علیهم السلام

افندی آن را گزارش کرده و گفته: این صلوات را بُرسی شخصاً انشاء کرده است.[۹]

۷. زیارة امیر المؤمنین علیه السلام

این زیارتنامه را نیز وی شخصاً انشاء کرده است.

افندی گوید: این زیارتنامه بسیار طولانی، در نهایت زیبایی، گیرایی، فصاحت، بلاغت و لطافت می‌باشد.[۱۰]

۸. ستة عشر باباً

نسخه‌ای از این کتاب از قرن یازدهم هجری در کتابخانهٔ ملی تهران موجود است.

---

۱. اشکوری، التّراث العربی المخطوط، ج۳، ص۳۴۶.
۲. تهرانی، الذّریعه، ج۴، ص۳۳۵.
۳. بغدادی، ایضاح المکنون، ج۱، ص۴۴۴.
۴. افندی، ریاض العلماء، ج۲، ص۳۰۷.
۵. تهرانی، الذّریعه، ج۸، ص۶۵.
۶. امین، اعیان الشیعه، ج۶، ص۴۶۶.
۷. تهرانی، همان.
۸. تهرانی، الذریعه، ج۹، ص۱۳۲.
۹. افندی، ریاض العلماء، ج۲، ص۳۰۵.
۱۰. همان.

این کتاب شامل کلمات قصار پیامبر اکرم می‌باشد، که مؤلّف آن را در شانزده باب تنظیم کرده است.

این نسخه در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۹۹، از صفحهٔ ۵۵۰ تا ۶۰۲ قرار دارد.[۱]

۹. فضائل علی

افندی نسخه‌ای از آن را دیده و گزارش نموده که نخستین حدیث آن را از شاذان بن جبرئیل روایت کرده است.[۲]

۱۰. کتاب في مولد النّبي و فاطمة وامیر المؤمنین و فضائلهم

افندی نسخه‌ای از آن را در میان کتابهای سید هاشم بحرانی دیده و گزارش داده است.[۳]

۱۱. کیفیّة التّوحید والصّلوات علی الرّسول والأئمّة

نسخه‌ای از آن در نزد افندی بوده است.[۴]

۱۲. لمعة الکاشف

در اسرار اسماء و صفات و حروف و آیات و ادعیه و مناجات، براساس ساعات شبانه روزی.[۵]

نسخه‌ای از این کتاب را افندی در تبریز دیده است.[۶]

۱۳. لوامع أنوار التّمجید وجوامع أسراره في التّوحید

نسخه‌ای از این کتاب در نزد افندی بوده[۷] نسخه‌ای از قرن یازدهم در تملّک سردار کابلی بوده که به دانشگاه تهران منتقل شده؛ نسخه‌ای را علامه تهرانی در نزد میرزا ابراهیم کرباسی در کاظمین دیده؛ نسخه‌ای در کتابخانهٔ مرجانیّه و نسخه‌ای در کتابخانهٔ مرحوم محدّث ارموی در تهران بوده است.[۸]

---

۱. انوار، فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملّی، ج۷، ص۹۲.
۲. افندی، ریاض العلماء، ج۲، ص۳۰۸.
۳. افندی، ریاض العلماء، ج۲، ص۳۰۸.
۴. همان.
۵. تهرانی، الذّریعه، ج۱۸، ص۳۵۴.
۶. افندی، همان، ص۳۰۵.
۷. افندی، همان، ص۳۰۸.
۸. تهرانی، الذّریعه، ج۱۸، ص۳۶۲.

نسخه‌ای از آن از قرن یازدهم در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۹۹ در کتابخانهٔ ملی تهران[1] نسخه‌ای به تاریخ ۱۲۸۲ ق در کتابخانهٔ ابراهیمی در کرمان[2] نسخه‌ای از قرن سیزدهم در کتابخانهٔ احیاء التّراث قم و نسخه‌ای در کتابخانهٔ آیةالله مرعشی در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۱۱۰۰۴ موجود است.[3]

۱۴. مشارق الأمان في لباب حقایق الایمان

مؤلف این کتاب را به سال ۸۱۱ ق تألیف کرده، نسخه‌ای از آن در نزد افندی بوده[4] چهار نسخه در کتابخانهٔ مرحوم آیةالله مرعشی موجود است[5] نسخه‌ای در کتابخانهٔ امام صادق علیه‌السلام در اردکان، به تاریخ ۱۰۹۱ ق در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۱۵۸؛ نسخه‌ای به تاریخ ۱۱۰۱ ق در کتابخانهٔ مدرسهٔ مروی به شمارهٔ ۸۷۰؛ نسخه‌ای از قرن سیزدهم در کتابخانهٔ احیاء التُّراث قم، در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۴۲۴۸ و نسخهٔ دیگری به شمارهٔ ۲۳۱ از قرن یازدهم در همانجا موجود است.[6]

۱۵. مشارق انوار الیقین في حقایق اسرار امیر المؤمنین علیه‌السلام

کتاب حاضر

کتاب حاضر که مکرر چاپ شده، ترجمه شده، گزینه شده و در طول ۶۱۹ سال که از تألیف آن می‌گذرد، مورد اعتماد و استناد صدها تن از راویان احادیث و ناقلان آثار قرار گرفته است و لذا نسخ خطی فراوانی از آن در کتابخانه‌های عمومی یافت می‌شود، که به شماری از آنها به ترتیب تسلسل زمانی تاریخ کتابت آنها اشاره می‌کنیم:

---

۱. انوار، فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی، ج ۷، ص ۹۱.
۲. منزوی، فهرست کتابخانهٔ ابراهیمی، ص ۳۳۵.
۳. اشکوری، التّراث العربی المخطوط، ج ۱۰، ص ۴۸۳.
۴. افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۵.
۵. اشکوری، فهرست مرعشی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ ج ۲۲، ص ۱۶۳؛ ج ۲۵، ص ۷۴ و ۲۴۶.
۶. اشکوری، التّراث العربی المخطوط، ج ۱۱، ص ۳۶۷.

نسخ خطی کتاب مشارق أنوار الیقین

۱. نسخه‌ای از قرن نهم، مزیّن به مهر ناصرالدین شاه، در کتابخانهٔ ملّی تهران، به شمارهٔ ۵۷، در ۲۹۰ برگ.[۱]

۲. نسخه‌ای از قرن دهم، در کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیّه، به شمارهٔ ۶۳۰.[۲]

۳. نسخه‌ای در کتابخانهٔ مرحوم آیةالله گلپایگانی، از قرن دهم، به شمارهٔ ۳۵/۱۳۸.[۳]

۴. نسخه‌ای در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، به تاریخ ۱۰۷۴ ق به خط نسخ محمد اسماعیل، به شمارهٔ ۱۸۴۹.[۴]

۵. نسخه‌ای در کتابخانهٔ احیاء التّراث قم، به تاریخ ۱۰۷۷ ق به خط محمد قاسم بن زین العابدین، به شمارهٔ ۱۷۰۴.[۵]

۶. نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملک تهران، به تاریخ ۱۰۸۶ ق به شمارهٔ ۱۹۵.[۶]

۷. نسخه‌ای در کتابخانهٔ غرب مدرسهٔ آخوند در همدان، به تاریخ ۱۰۹۱ ق به شمارهٔ ۹۷۷، به خط محمد سنجر.[۷]

۸. نسخه‌ای در کتابخانهٔ جامع گوهرشاد، از قرن یازدهم، به شمارهٔ ۳۸۴.[۸]

۹. نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملّی تهران، از قرن یازدهم، در ضمن مجموعه‌ای به شمارهٔ ۹۹.[۹]

۱۰. نسخه‌ای در همانجا، از قرن یازدهم، با مهر تملّک علامهٔ مجلسی، به شمارهٔ ۱۴۷۲.[۱۰]

۱۱. نسخه‌ای در کتابخانهٔ ابراهیمی کرمان، از قرن یازدهم، به شمارهٔ ۱۷۷۹.[۱۱]

---

۱. انوار، فهرست نسخ خطی، ج ۷، ص ۵۷.
۲. استادی، فهرست کتابخانهٔ مدرسه فیضیه، ج ۱، ص ۲۴۶.
۳. عربزاده، فهرست کتابخانه، ج ۱، ص ۶۵۹.
۴. فکرت، فهرست الفبایی، ج ۱۳، ص ۵۱۹.
۵. اشکوری، التّراث العربی المخطوط، ج ۱۱، ص ۳۷۱.
۶. افشار و دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه، ج ۵، ص ۷.
۷. مقصودی، فهرست کتابخانه، ص ۱۸۷.
۸. فاضل، فهرست کتابخانه، ج ۱، ص ۳۱۳.
۹. انوار، فهرست نسخ خطی، ج ۷، ص ۳۱۳.
۱۰. همان، ج ۹، ص ۴۹۶.
۱۱. منزوی، فهرست کتابخانهٔ ابراهیمی، ص ۳۶۰.

۱۲. نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملی تهران، از قرن دوازدهم، به شمارهٔ ۹۹۱.[1]

۱۳. نسخه‌ای در همانجا، از قرن دوازدهم، به شمارهٔ ۱۴۱۹.[2]

۱۴. نسخه‌ای در کتابخانهٔ جامع گوهرشاد از قرن دوازدهم، به شمارهٔ ۸۰۵[3]

۱۵. نسخه‌ای در احیاء التّراث، از قرن دوازدهم، به شمارهٔ ۱۱۸۰.[4]

۱۶. نسخه‌ای در آستان قدس، به خط نسخ محمد نصیر شهمیرزادی، به تاریخ ۱۲۳۱ ق به شمارهٔ ۱۱۲۳۵.[5]

۱۷ ـ ۱۹. سه نسخه در کتابخانهٔ آیةالله گلپایگانی، به تاریخ ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۶ به شماره‌های: ۲۰/۷۹، ۳۴/۹۸ و ۱۱/۱۰۳.[6]

۲۰. نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملک تهران، به خط یعقوب آشتیانی، به تاریخ ۱۲۵۰ ق به شمارهٔ ۲۷۹۳.[7]

۲۱. نسخه‌ای در احیاء التراث، به خط محمدتقی الورنوسفادرانی، به سال ۱۲۵۰ ق به شمارهٔ ۲۷۰.[8]

۲۲. نسخه‌ای در آستان قدس، به خط علی اکبر، به تاریخ ۱۲۵۵ ق به شمارهٔ ۲۱۴۳.[9]

۲۳. نسخه‌ای در کتابخانهٔ عمومی اصفهان، به تاریخ ۱۲۶۲ ق به شمارهٔ ۳۲۷۶.[10]

۲۴. نسخه‌ای در کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیّه، به خط صادق بن محمد حسین تنکابنی، به تاریخ ۱۲۶۳ ق به شمارهٔ ۸۸۸[11]

---

۱. انوار، همان، ج ۸، ص ۴۷۸.

۲. همان، ج ۹، ص ۴۳۸.

۳. فاضل، فهرست کتابخانه، ج ۳، ص ۱۰۹۱.

۴. اشکوری، التّراث العربی المخطوط، ج ۷، ص ۳۷۲.

۵. فکرت، فهرست الفبایی، ج ۱۳، ص ۵۱۹.

۶. عربزاده، فهرست کتابخانه، ج ۱، ص ۶۵۹.

۷. افشار و دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه، ج ۱، ص ۴۹۶.

۸. اشکوری، همان.

۹. فکرت، همان.

۱۰. مقصود، فهرست کتابخانه، ص ۳۰۲.

۱۱. استادی، فهرست کتابخانه، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲۵. نسخه‌ای در کتابخانهٔ احیاء التّراث، به خط احمد نیشابوری، به تاریخ ۱۲۶۴ ق به شمارهٔ ۳۳۳۷.[۱]

۲۶. نسخهٔ دیگری در همانجا، به تاریخ ۱۲۶۵ ق به شمارهٔ ۳۹۱۵.[۲]

۲۷. نسخه‌ای در کتابخانهٔ ابراهیمی کرمان، به تاریخ ۱۲۸۲ ق شمارهٔ ۲۰۲۰.[۳]

۲۸. نسخه‌ای در کتابخانهٔ آستان قدس، به خط شکسته نستعلیق عبدالکریم زنجانی، به تاریخ ۱۲۸۳ ق به شمارهٔ ۹۳۴۰.[۴]

۲۹. نسخهٔ دیگری در همانجا، در همان تاریخ، به شمارهٔ ۲۱۴۱.[۵]

۳۰. نسخهٔ دیگری در همانجا، به تاریخ ۱۲۹۱ ق به خط نجم‌الدین جرفادقانی، به شمارهٔ ۸۱۰۶.[۶]

۳۱. نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملی تهران، از قرن سیزدهم، به شمارهٔ ۱۱۶۱.[۷]

۳۲. نسخه‌ای در آستان قدس، به خط نستعلیق محمد جرفادقانی، به تاریخ ۱۳۰۴ ق به شمارهٔ ۲۱۴۲.[۸]

۳۳ـ۳۵. سه نسخه در همانجا، بدون تاریخ کتابت، به شماره‌های: ۹۸۹۰، ۱۱۳۴۶ و ۱۱۴۹۲.[۹]

۳۶. نسخه‌ای ناقص و بدون تاریخ در کتابخانهٔ مدرسهٔ فیضیّه.[۱۰]

***

---

۱. اشکوری، التّراث العربي المخطوط، ج ۱۱، ص ۳۷۲.
۲. همان.
۳. منزوی، فهرست کتابخانهٔ ابراهیمی، ص ۳۶۰.
۴. فکرت، فهرست الفبایی، ج ۱۳، ص ۵۱۹.
۵. همان.
۶. همان.
۷. انوار، فهرست نسخ خطی، ج ۹، ص ۱۴۹.
۸. فکرت، فهرست الفبایی کتابخانهٔ آستان قدس، ج ۱۳، ص ۵۱۹.
۹. همان.
۱۰. استادی، فهرست کتابخانه، ج ۱، ص ۲۴۶.

چاپهای مختلف کتاب

کتاب مشارق انوار الیقین مکرر چاپ شده که از آن جمله است:

۱. چاپ سنگی بمبئی، به سال ۱۳۰۳ ق.

۲. چاپ سنگی بمبئی، به سال ۱۳۱۸ ق.

۳. چاپ سربی بیروت، به سال ۱۳۷۹ ق.

۴. چاپ تحقیق شدهٔ آن، توسط سید علی عاشور، انتشارات اعلمی بیروت، به سال ۱۴۱۹ ق.

۵. چاپ تحقیق شدهٔ آن، توسط سید جمال اشرف، انتشارات شریف رضی قم، به سال ۱۴۲۲۴ ق.

ترجمه‌های مختلف کتاب

۱. مطالع الأسرار در ترجمهٔ مشارق الأنوار

ملا حسن خطیب سبزواری، خطیب مسجد گوهرشاد به دستور شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ـ۱۱۰۵) آن را به فارسی ترجمه کرد و روز غدیر ۱۰۹۰ ق از ترجمهٔ آن فارغ شد.[۱]

افندی از این ترجمه به عنوان شرح تعبیر کرده.[۲]

صاحب روضات نیز آن را شرح تعبیر کرده و فرموده قبر شریف او (شارح) در روستای اردستان، از توابع اصفهان، در وسط باغی قرار دارد.[۳]

۲. ترجمهٔ مشارق انوار الیقین

این کتاب یک بار دیگر توسط ملا محمد صادق بن ملّا علی رضا یزدی ترجمه شده است.

---

۱. تهرانی، الذّریعه، ج ۲۱، ص ۱۴۱.

۲. افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۸.

۳. خوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۴۵.

او روز دوشنبه ۲۴ محرم ۱۳۱۱ ق این ترجمه را به اتمام رسانیده است.

نسخه‌ای از این ترجمه در کتابخانهٔ مرحوم آیةالله مرعشی در ۱۷۶ برگ به شمارهٔ ۱۰۱۸۲ موجود است.

براساس یادداشتی که در پایان این نسخه آمده، خانم سلطنت بیگم، فرزند حاج میرعلی‌اکبر خطیب باشی خوابی دیده، براساس آن ترجمهٔ این کتاب را از مترجم خواسته است.[۱]

کتابی که در دست شماست از روی همان نسخه به چاپ رسیده است.

گزیده‌های کتاب

۱. الدرّ الثمین فی أسرار الأنزع البطین، گزینش شیخ تقی‌الدّین عبدالله حلبی، که آن را از دو کتاب: مشارق الانوار و الدرّ الثمین مؤلّف گزیده است.[۲]

۲. گزیدهٔ مشارق انوارالیقین، که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملک تهران موجود است.[۳]

۳. بخشی از مشارق انوارالیقین، که نسخه‌ای از آن در همانجا موجود است.[۴]

۴. گزیدهٔ مشارق الانوار، که از آن نیز نسخه‌ای در همان کتابخانه موجود است.[۵]

***

ختامه مسک

در پایان به چند نکته پیرامون مؤلّف این کتاب اشاره می‌کنیم:

۱. مؤلّف در اشعار خود غالباً به «حافظ» تخلّص می‌جوید، حافظ در اصطلاح قاریان به کسی گویند که همهٔ قرآن کریم را با قرائت‌های هفتگانه یا دهگانه، با رعایت تجوید از حفظ باشد و در اصطلاح اهل حدیث به کسی گویند که یکصد هزار حدیث

---

۱. اشکوری، فهرست مرعشی، ج ۲۶، ص ۱۴۶.
۲. تهرانی، الذریعه، ج ۸، ص ۶۵.
۳. افشار و دانش‌پژوه، فهرست کتابخانه، ج ۵، ص ۳۵۵.
۴. همان، ج ۶، ص ۱۱۰.
۵. همان، ج ۹، ص ۱۳۰.

را با سلسله اسنادش از حفظ باشد و گاهی به عنوان لقب یا تخلّص در شعر اخذ می‌شود، مانند حافظ شیرازی.[۱]

حافظ در نگاهی دیگر به کسی گویند که مشایخ اجازه‌اش را بداند، در فهم حدیث متقن باشد، اسناد حدیث را بداند و رجال آن را بشناسد.[۲]

و در نگاهی دیگر حافظ کسی است که بر یکصد هزار حدیث آگاهی گسترده ـ از نظر متن و سند ـ داشته، حافظ کتاب و سنت بوده، بر آنچه به دستش برسد و بدان نیازمند است فهم دقیق داشته باشد.[۳]

۲. بُرسی منسوب به «بُرس» نام محلّی در عراق می‌باشد، که در آن تلّ بسیار بلندی از آثار بخت نصر وجود دارد، که «صرح البرس» نامیده می‌شود.[۴]

یکی از روستاهای کدکن تربت حیدریه نیز «برس» نام دارد.[۵]

برخی تصور کرده‌اند که برسی منسوب به «بورسا» پایتخت عثمانی‌ها می‌باشد، ولی درست نیست، ایشان از روستای بُرس واقع در نواحی حِلّه می‌باشد.[۶]

صدر کبیر میرزا رفیع الدین در کتابی که در ردّ شرعة التسمیهٔ میرداماد نوشته، از رجب بُرسی «بروسی» تعبیر کرده و گفته: هیچ تردیدی نیست که وی اهل بورسا بود.[۷]

ولی افندی آن را رد کرده و اثبات نموده که وی اهل برس، روستایی در میان حلّه و کوفه می‌باشد.[۸]

۳. صاحب روضات در مورد شارح کتاب مشارق انوار الیقین بحث کرده، در پایان فرموده: «مرقد مطهر ایشان در بخش اردستان، از توابع اصفهان در میان بستانی می‌باشد».[۹]

---

۱. افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۵.
۲. مامقانی، مقباس الهدایة، ج ۳، ص ۵۱ ـ ۵۳.
۳. قمی، الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۱۶۴.
۴. یاقوت، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۸۴.
۵. دهخدا، لغتنامه، حرف باء، ص ۸۸۸.
۶. افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۰۹.
۷. همان، ص ۳۱۰.
۸. همان، ص ۳۰۹.
۹. چهارسوقی، روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۴۵.

این تعبیر مدرس خیابانی را به اشتباه انداخته، خیال کرده که قبر شریف حافظ رجب برسی در اردستان می‌باشد.[۱]

محدث قمی به این نکته متوجه شده و فرموده:

مراد صاحب روضات از مرقد مطهری که ذکر می‌کند مرقد شارح مشارق است نه ماتن.

سپس اضافه می‌کند:

اما قبر ماتن را نیافتم در جایی که موضع آن را ذکر کرده باشند، مگر در کتاب یکی از صوفیهٔ عصر خود، که در آنجا نوشته که شیخ رجب برسی در مزار قتلگاه مشهد است.[۲]

منظور از «قلتگاه» منطقهٔ باغ رضوان در اطراف حرم مطهر امام رضا علیه السلام می‌باشد، که قبر شریف امین الاسلام طبرسی، صاحب مجمع البیان در همانجا بود.

این منطقه که در حدود خیابان طبرسی قرار دارد قبرستان عمومی مشهد مقدس و به «قتلگاه مشهد» مشهور بود و به اسامی مختلفی، از جمله: ۱. قتلگاه؛ ۲. قطعگاه؛ ۳. مغتسل الرّضا مشهور بود.

از جهت اینکه امام رضا علیه السلام را در این نقطه به شهادت رسانیدند آنجا را قتلگاه گویند و از نظر اینکه امام رضا علیه السلام پس از ورود به سرزمین مشهد فعلی اطراف حرم فعلی را خریداری کرده، درختان آنجا را بریدند، به «قطعگاه» مشهور شد و چون آن حضرت را در همانجا غسل دادند به «مغتسل امام رضا علیه السلام» نیز شهرت یافت.[۳]

به قولی دیگر آنجا را از این جهت قلتگاه گویند که در اواخر دولت صفویّه، به دستور عبدالله خان افغانی عدهٔ زیادی را در آنجا به قتل رسانیدند.[۴]

۴. مؤلّف در «بُرس» متولد شده، در حلّه سکونت داشته، به «رضی الدین» ملقّب، مشهور به «حافظ» و منسوب به «بُرس»: رجب بن محمد بن رجب برسی، معاصرِ فاضل مقداد و ابن متوّج بحرانی از علمای شیعه، تفتازانی و سید شریف جرجانی از علمای عامّه بود.[۵]

---

۱. مدرس، ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۱۱.

۲. قمی، فوائد رضویه، ص ۱۸۱.

۳. عمادزاده، زندگانی حضرت امام علی بن موسی الرضا، ج ۲، ص ۱۸۶.

۴. کریمان، طبرسی و مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱۵.

۵. مدرس، ریحانة الأدب، ج ۲، ص ۱۱.

۵. مؤلّف در کتاب مشارق أنوار الیقین می‌نویسد:

برخی گفته‌اند اگر چهل نفر پیکارگر پیدا شود واجب است که حضرت مهدی علیه السلام قیام کند.[۱]

وی در ردّ این مطلب می‌نویسد:

اگر چنین باشد معنایش این است که در طول ۵۱۸ سال هرگز چهل نفر مجاهد پیکارگر پیدا نشده است.[۲]

با توجه به ولادت حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) در سال ۲۵۵ ق معلوم می‌شود که تألیف کتاب به سال ۷۷۳ ق بوده است.

مؤلّف به سال ۸۱۱ق به تألیف کتاب مشارق الأمان پرداخته و برخی از تألیفاتش را به سال ۸۱۳ق به پایان برده است.[۳]

روی این بیان تولد ایشان در نیمه‌های قرن هشتم و وفات ایشان در حدود دههٔ دوم قرن نهم بوده است.

۶. ابن صباغ مالکی، متوفای ۸۵۵ق که معاصر مؤلف است از کتاب مشارق انوار الیقین در کتابش مطالب نقل کرده و به آن استناد نموده است.[۴]

۷. مرحوم کفعمی، متوفای ۹۰۵ق نیز در کتاب مصباح در مورد تفسیر لفظ جلاله و شرح اسرار آن، از کتاب مشارق مطالبی نقل کرده و بر آن اعتماد نموده است.[۵]

۸. شیخ علی خاقانی ۵۰۰ بیت از اشعار ایشان را آورده[۶] علامهٔ امینی ۵۲۰ بیت از اشعار ایشان را در الغدیر آورده[۷] و مرحوم سماوی ۷۰۰ بیت از اشعار ایشان در دیوانی گردآوری کرده است.[۸]

---

۱. مؤلّف، مشارق انوار الیقین، ص ۴۱۲.
۲. تهرانی، طبقات أعلام الشیعه، قرن نهم، ص ۸۵.
۳. همان.
۴. ابن صبّاغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۱۱۲۴.
۵. کفعمی، المصباح، ص ۲۱۶.
۶. خاقانی، شعراء الحلة، ج ۲، ص ۳۶۸ ـ ۳۹۴.
۷. امینی، الغدیر، ج ۷، ص ۵۵ ـ ۸۹.
۸. تهرانی، الذریعه، ج ۹، ص ۱۳۲.

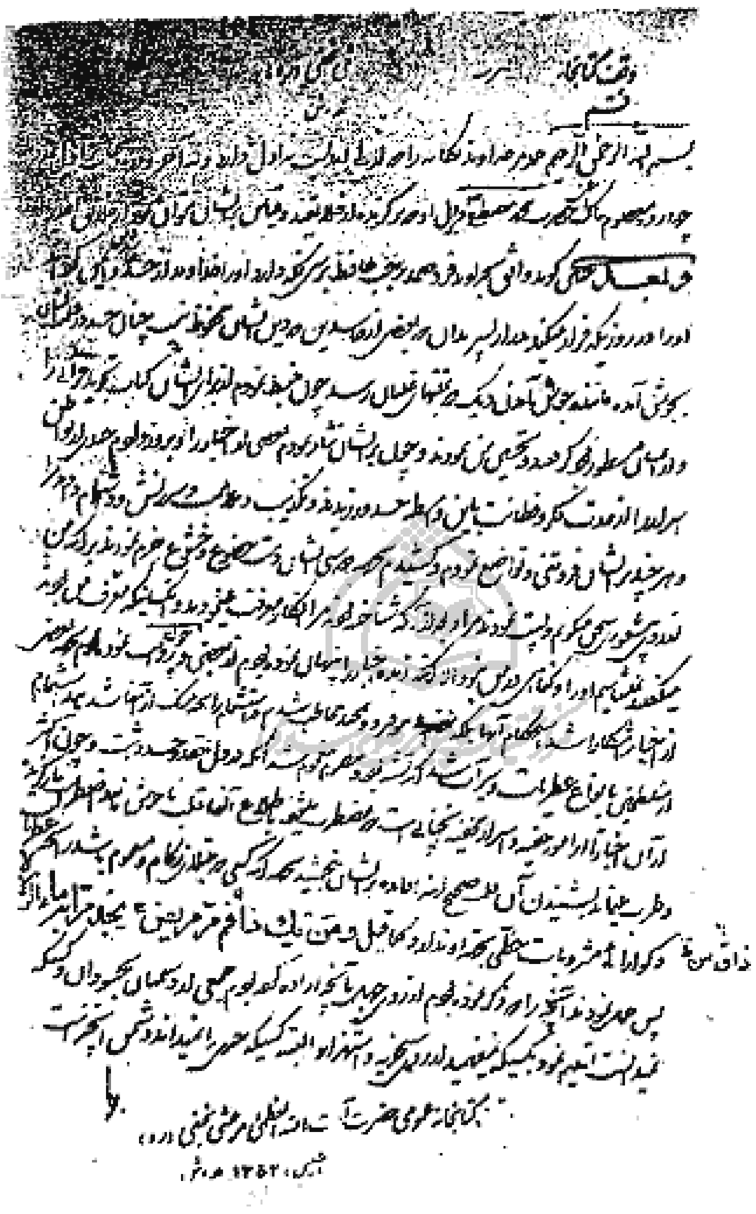
این بود خلاصه‌ای از گفته‌ها و یافته پیرامون کتاب مشارق انوار الیقین و مؤلّف آن.

امید است نشر این اثر بر غنای فرهنگی شیعیان شیفته و ارادتمندان دلباختهٔ مولای متقیان بیفزیاد و موجب قرب ظهور و تقرّب به پیشگاه حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) بشود.

حوزهٔ علمیهٔ قم

علی‌اکبر مهدی‌پور

پنجم ربیع الثانی ۱۴۳۲ ق



بسم الله الرحمن الرحیم

بکتابخانه عمومی حضرت آیة الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

تصویر صفحه اول نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ آیة‌الله مرعشی نجفی



تصویر صفحه آخر نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ آیةالله مرعشی نجفی

مقدمهٔ مصحح

دربارهٔ کتاب

کتاب حاضر یکی از نوشته‌های عالم عارف، حافظ رجب بُرسی، دانشمند و محدث قرن هشتم و نهم هجری است که در عصر تیموریان (ح ۷۴۳ـ۸۱۳ه) می زیسته است.

او یکی از دانشمندان و شخصیت‌های برجستهٔ شیعی است که به تألیف کتاب‌های متعددی در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام پرداخته است. وی در حدیث، تفسیر، عرفان،ادبیات و علوم غریبه تسلط و تبحّر ویژه‌ای داشته است.

شخصیت بُرسی به ویژه این کتابش (مشارق الانوار) از جمله مواردی هستند که نمی‌توان به راحتی دربارهٔ آنها به قضاوت نشست و آنها را به کلی تأیید یا ردّ کرد.

بـرسی در کـتاب مشارق، بـه فـضائل و اسـرار اهـل بـیت علیهم‌السلام بـه ویـژه فـضائل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و اثبات امامت و خلافت او پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پردازد و در آن از اسرار اعداد و علم حروف ـکه در میان علمای امامیه غریب بـوده ـ بـهره گرفته است.

فضائل و مناقب خاندان عصمت و طهارت دریایی است کـه هـر کسـی را تـوان غواصی و یافتن گوهرهای مـعارف ولایـی در اعـماق آن نـیست. بسیاری در ایـن بحر عمیق گرفتار غلوّ و زیاده‌روی شدند و غرق گشتند و از قافلهٔ تشیّع بیرون رفته و جا ماندند.

به گفته امام علی علیه‌السلام: **«إنّ أمرنا صعب متعصب لا یحمله إلّا عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان»**[1]؛ امر ما سنگین و طاقت فرساست. کسی را تحمل آن نیست مگر بندهٔ مؤمن که خداوند قلبش را با ایمان آزموده باشد.

از آنجاکه برسی از معدود علمایی است که خطر کرده و به این امر پرداخته و به افشای بعضی از اسرار اهل‌بیت علیهم‌السلام پای فشرده، قضاوت‌ها و اظهار نظرهای گوناگونی دربارهٔ خود و کتابش شده است.

برسی به خاطر عقایدش از همان ابتدای تألیف مشارق مورد طعن و آزار اطرافیان قرار گرفت. عده‌ای احادیث و مطالب مشارق را بر نتابیده، بر سند یا متن بعضی از آنها خدشه وارد کرده‌اند در نتیجه او را رمی به غلوّ و گزافه‌گویی نموده‌اند؛ برخی با توجه به آیات قرآن و روایات مختلف، از ضعف یا عدم ذکر سند روایات چشم پوشیده، محتوا را مؤیَّد، و برسی را بری از تهمت غلوّ و گزافه‌گویی دانسته‌اند.

برای مثال، علامه حسن زادهٔ آملی می‌نویسد:

> در اصول کافی کلینی (رضوان الله علیه) در حدیث هشتم، باب نوادر کتاب التوحید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است:
> «أنا عین الله و أنا یدالله و أنا جنب الله و أنا باب الله». روایات این باب مصدِّق «همهٔ روایات کتاب مشارق الانوار» شیخ اجلّ جناب حافظ رجب بُرسی است.[2]

استاد سید جلال الدین آشتیانی نیز دربارهٔ خطبه البیان که بیشترین انتقاد به این کتاب، سبب نقل این خطبه است می‌گوید:

> این خطبه را اعاظم از عرفا در کتاب و مسفورات خود ذکر کرده‌اند. از حیث سند قابل خدشه است ولی مدلول آن اگر از حضرت مولا هم نباشد در کمال صحت اتقان است و متعاضَد است به روایات دیگری که دارای مضامین بلندتر و کامل‌تر از این روایات است.[3]

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

۲. خیرالاثر در رد جبر و قدر و دو رسالهٔ دیگر، ص ۹۶؛ نقل از مشعلی منیر در ظلمت کویر.

۳. رك: مشعلی منیر در ظلمت کویر، ص ۵۹.

دربارهٔ ترجمه

کتاب مشارق با توجه به ویژگیهایی که دارد سالها مورد استفاده و علاقهٔ شیفتگان فضائل امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است اما با توجه به عربی بودن آن بسیاری از تشنگان معارف علوی به ویژه طلاب محترم و دانشجویان گرامی از این کتاب بی بهره بودند. از سویی نقدهایی که بر این کتاب وجود دارد برای آنها سؤال‌برانگیز و ابهام‌آمیز می‌نمود. اکنون که ترجمهٔ این کتاب به وجود نازنینشان تقدیم می‌شود خود، با مطالعهٔ آن و خوشه چینی از فرمودهٔ بزرگان علم و دین می‌توانند به قضاوت بنشینند و به بررسی عالمانه و تعمق در روایات و متن کتاب بپردازند. البته این کتاب به اعتراف بزرگان علم و دین یک کتاب مرجع است همچون کافی و بحارالانوار که برای استفاده از مطالب آن باید عالمانه و با احتیاط وارد شد.

این کتاب به دست محمد صادق بن آخوند ملّا علی رضا یزدی به فارسی برگردانده شده است. آنگونه که در صفحهٔ پایانی کتاب نگاشته شده است بانویی به نام سیده سلطنت بیگم ـ فرزند میر علی اکبر خطیب باشی، که به احتمال از خانواده‌ای با نفوذ و مذهبی دوران خود بوده است ـ در عالم رؤیا به محضر سرکار علیّه، صدّیقهٔ صغری علیها السلام شرفیاب می‌شود. حضرت به وی می‌فرماید: «اگر می‌خواهی متنبّه بشوی که ما که هستیم و ما اهل بیت را بشناسی، کتاب مشارق را ملاحظه [و مطالعه] کن».

سلطنت بیگم می‌گوید: «بعد از مدتی جست و جو آخرالامر در دارالخلافه تهران یک شخصی از منصوبان این جانبه، این کتاب را پیدا نمود».

وی با توجه به عربی بودن کتاب و عدم آشنایی به زبان عربی دستور ترجمهٔ کتاب را به مترجم مزبور می‌دهد. مترجم نیز با تسلط کامل به فن ترجمه و لغت عرب، ترجمه‌ای زیبا و بی‌بدلیل از این کتاب ارائه می‌کند. و آن را در روز دوشنبه ۲۴ محرم ۱۳۱۱ ق به پایان می‌برد.

شایان ذکر است که کتاب فوق جزو نسخ خطی و کهن به شمار می‌رود و پیش از

این به چاپ نرسیده بوده است و به لطف الهی و توجهات مولای مؤمنان اولین چاپ از این نسخه و نخستین ترجمه از کتاب مشارق انوار اليقين في حقائق اسرار اميرالمؤمنين عليه السلام به دنیای طبع و نشر زیور و زینت می‌دهد.

نگارنده پیش از تصحیح این نسخه، خود مشغول ترجمهٔ کتاب بود اما با مطلع شدن از جریان رؤیای سلطنت بیگم و عنایت اهل بیت علیهم السلام به این کتاب از ترجمه منصرف و به تصحیح این نسخه روی می‌آورد.

در تصحیح این نسخه از نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ «مرکز احياء التراث الاسلامی» استفاده شده است.

اصل این نسخه نیز در کتابخانهٔ مرحوم آیة الله مرعشی نجفی نگهداری می‌شود.

تصحیح این نسخه با توجه به رسم الخط کاتب، و دشواری هایی که داشت از جمله بی نقطه بودن بسیاری از کلمات و لزوم تطبیق متن فارسی با متن عربی آن، بیش از سه سال به طول انجامید که جا دارد از تمام عزیزانی که در نشر این کتاب دست یاری دادند تشکر و قدردانی شود.

گفتنی است در تخریج مصادر بر نسخهٔ مطبوع عربی چاپ انتشارات مکتبهٔ حیدریه تکیه شده است.

بعضی از کلمات کتاب ناخوانا بود که به جای آن از نقطه چین (...) استفاده شده است. همچنین در مواردی مترجم از واژه‌های لعن و نفرین و ناسزا بهره گرفته بود که برای امتثال امر مولا و سرورم، ولیّ امر مسلمینِ جهان حضرت آیةالله العظمی امام خامنه‌ای (ادام الله ظله علی رؤوس المسلمین) مبنی بر پرهیز از عواملِ ایجاد اختلاف و تشنّج بین فرق حذف و به جای آن نقطه چین نشسته است.

مطالبی هم که مترجم به متن اضافه کرده است به پاورقی منتقل شده و با حرم «م» مشخص گردیده است.

شایان ذکر است فصل‌های این کتاب، بدون شماره و عنوان بود که برای نظم دادن به متن و دسترسی آسان به روایات و مطالب، هر فصلی شماره گذاری و عنوان بندی شده است؛ همچنین عنوان‌های میان فصل‌ها.

آراء منتقدان

۱. علامه مجلسی: از جمله کسانی که به بررسی و کتابش نقد وارد کرده مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار است. علامه در بحارالانوار روایات چندی از مشارق نقل کرده است اما دربارهٔ بعضی از اخبار این کتاب می‌گوید:

> بر آنچه او به تنهایی نقل می‌کند اعتماد نشاید؛ زیرا که مشتمل بر مطالبی است که موهم خبط و خلط و غلوّ است. ما تنها روایاتی را که موافق اخبارِ برگرفته از اصول معتبره است خارج [و در بحارالانوار نقل] کردیم.[1]

از میان روایاتی که مرحوم مجلسی در کتاب بحارالانوار، به نقل از کتاب مشارق بهره جسته موارد زیر را می‌توان برشمرد:

ج۶، ص۲۰۰، ح۵۶ و ص۲۳۷، ح۵۵ و ج۱۱، ص۳۳، ح۲۷ و ج۱۴، ص۹۴ ذیل ح۳ و ج۲۳، ص۱۵۳، ح۱۱۸ وج۲۴، ص۲۷۳، ح۵۵ و ج۲۵، ص۲۳، ح۳۹ و ص۲۵، ح۴۴ و ص۲۶، ح۴۶ و ص۱۶۹، ح۳۸ و ج۲۶، ص۱۵۴، ح۴۳ و ص۲۵۸، ح۳۶ و ۳۸ وص۲۶۱، ح۴۰ و ص۲۹۴، ح۵۷ و ص۲۹۵، ح۶۰ و ج۲۷، ص۱۳۶، ح۱۳۴ و ص۱۶۲، ح۱۰ و ص۲۲۶، ح۲۱ و ح۲۸ وص۲۵۸، ح۸ وص ۲۷۱، ح۲۳ وص۲۷۳، ح۲۵ وص۳۱۴، ح۱۲.

در ادامه، برای پرهیز از درازی کلام، فقط به ذکر شمارهٔ جلدهای بحار اشاره می‌شود:

ج ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۳ و ۷۶.

یکی از روایاتی که مرحوم مجلسی‌ؒ در بحار به آن استناد کرده، روایت طارق بن شهاب در باب «جامع فی صفات الامام و شرایطه» است. وی در جلد هفتم بحارالانوار، متن کامل این روایت را نقل می‌کند که بخشی از آن به دلیل اهمیتش در اینجا بیان می‌شود:

---

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۰.

عن طارق بن شهاب عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنّه قال:

یا طارق الامام کلمة الله وحجة الله ووجه الله ونور الله و حجاب الله و آیةالله یختاره الله ویجعل فیه ما یشاء... والولایة علی جمیع خلقه... فهو یفعل مایشاء واذا شاء شاءالله... ویطلع علی الغیب... ولایخفی علیه شیء من عالم الملك والملکوت ویعطی منطق الطیر... لایوجد له مثیل ولا یقوم له بدیل... حارت الالباب والعقول وتاهت الافهام فیما اقول، تصاغرت العظماء وتقاصرت العلماء وکلّت الشعراء وخرست البلغاء ولکنت الخطباء وعجزت الفصحاء وتواضعت الارض والسماء عن وصف شأن الاولیاء...؛[1] ای طارق امام کلمهٔ خدا و حجت خدا و وجه خدا و نور خدا و حجاب خدا و نشانهٔ خداست. خدا او را برگزیده و در او هرچه خواسته ودیعه نهاده... نیز ولایت بر تمام خلقش را... پس امام هرگونه که بخواهد رفتار می‌کند و البته خواست امام همان خواست خداست... آگاه بر غیب است... و چیزی از عالم ملک و ملکوت بر او پوشیده نیست و قدرت تکلم با پرندگان هم به او داده شده است... برای او مثلی یافت نمی‌شود و جایگزینی برایش وجود ندارد... عقل‌ها در شناختش سرگردان و فهم‌ها در زحمت و تکلّف بزرگان در شناخت او کوچک و دانشمندان کوته‌نظر، شعراء لال و بلیغان ناتوان و خطیبان به لکنت می‌افتند و فصیحان عاجز می‌شوند و زمین و آسمان فروتن می‌شوند از توصیف یکی از شؤون و ویژگی‌های ائمه علیهم السلام... .

۲. **شیخ حر عاملی:** وی کتاب مشارق را کتابی حاوی مطالب افراطی می‌داند و عقیده دارد می‌توان بعضی از آن مطالب را غلوّ شمرد؛ اما در عین حال در بعضی از تألیفات خود مطالب و روایاتی را از مشارق نقل می‌کند و او را فاضل و محدث و ادیب می‌نامد.[2]

۳. **سید محسن امین:** وی تألیفات برسی را دارای خبط و خلط و غلوّ می‌داند و می‌گوید: «نوشته‌های برسی نه تنها سودمند نیست بلکه ضرر هم دارد حتی اگر بتوان به نحوی توجیه کرد».

---

۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۲۲.
۲. رك: أمل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مشعلی منیر در ظلمت کویر، ص ۲۷.

آرای مدافعان

۱. **ملا صدرا:** وی به خطبة البیان که برسی آن را در این کتاب نقل کرده است استناد کرده و این خطبه را سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام دانسته و در کتاب اسفارش به بخش هایی از آن استناد کرده و شرحی بر آن نگاشته است.[1]

۲. **علامه امینی:** علامه امینی صاحب الغدیر گفته است:

[برسی یکی] از عرفای علمای امامیه و فقهای آنها بوده که از علوم گوناگون بهره داشته، امتیاز او در فن حدیث، و پیشتازی او در ادبیات و شعر، و خوب سرودن آن، مهارتش در علم حروف و اسرار و استخراج فواید آن آشکار است. از این روست که کتاب‌های او پر از تحقیق و دقت نظر است. و او در علم عرفان و علم حروف، شیوهٔ خاصی دارد. چنانکه در ولایت ائمهٔ دین علیهم السلام آرا و نقطه‌نظرهایی دارد که برخی از مردمان نمی‌پسندند. از همین روی او را به غُلوّ و زیاده روی متهم کرده‌اند ولی حق این است که تمامی شئونی که وی در مورد اهل بیت عصمت علیهم السلام اثبات کرده پایین‌تر از مرتبهٔ غلوّ و غیر از درجهٔ نبوت است.[2]

وی در پاسخ به نقد مرحوم سید محسن امین می‌گوید:

ما نمی‌دانیم سید الامین که در گفتار خود، برسی را اینگونه معرفی کرده نمونه هایش در کجاست؟ ای کاش آن شذوذ را نشان می‌داد تا ادعایش بدون بیّنه نباشد. و پس از آن که خود او اعتراف نموده که «محمل صحیح برای کلامش امکان دارد» چه داعی داشت که آن را بر خبط و خلط حمل نماید! و چه داعی داشت حدیث «ضع أمر أخيك علي أحسنه» را فراموش نماید، و در آن صورت چه ضرری وارد می‌شد؟ علاوه بر این ما بسیاری از مؤلفات برسی را که تفحص و مرور نمودیم شاهدی بر کلام سید امین نیافتیم.[3]

۳. **میرزا عبدالله افندی اصفهانی:** ایشان دربارهٔ شخصیت برسی می‌نویسد:

[برسی] فقیه، محدث که در اکثر علوم مهارت داشته و ید طولایی در علم اسرار

---

۱. اسفار، ج ۷، ص ۳۲؛ نقل از مشعلی منیر در ظلمت کویر، ص ۵۸.

۲. الغدیر، ج ۷، ص ۳۳ ـ ۳۴؛ به نقل از دایرة المعارف و تشیع، ج ۳، برسی.

۳. علوم حدیث، ش ۳۳، ص ۲۹، غلامرضا گلی زواره.

حروف و اعداد و... داشت. با دقتی که در آثار حافظ رجب برسی به عمل آوردیم بدین نتیجه می‌رسیم که آنچه را مجلسی و حر عاملی به غالی بودن برسی گفته‌اند به سرحدّ الوهیت و مانند آن نبوده است.[1]

۴. سید جلال الدین آشتیانی رحمه الله: این فیلسوف عالیقدر بر این باور است که:

مولانا حافظ رجب (انار الله برهانه) این خطبه (البیان) را در کتاب خود آورده است. برخی از محدثین، شیخ رجب را به واسطهٔ نقل این خطبه رمی بـه غـلو نـموده‌انـد. اشخاصی که از مقام ولایت و نحوهٔ احاطهٔ وجود ولیّ بر کائنات بی خبرند این قبیل از مطالب را غلوآمیز می‌دانند. در حالی که غلو امر دیگری است. در عین اثبات این شئون بـرای مـقام ولایت بـاید ولیّ را عـبد مـربوب دانست و از بـرای او اسـتقلال وجودی قائل نبود و همهٔ کمالات او را حق دانست... اطلاع از کیفیت سریان ولایت علی علیه السلام در عوالم وجودی، از غامض‌ترین مسائل عرفان و فن ربوبی است. کثیری از روات عامه از پیامبر، از این قبیل مضامین را در شأن علی علیه السلام زیاد روایت کرده‌اند.[2]

۵. علامه حسن زادهٔ آملی: «اگر به زبان احادیث آشنا باشیم خواهیم دید بسیاری از کتب چون مشارق انوار الیقین تألیف الحافظ رجب البرسی... صحیح است و غلوّی در کار نمی‌باشد».[3]

۶. صاحب ریاض: تأمل در نوشته‌های بُرسی، تا حدودی گفته‌های مرحوم مجلسی و صاحب امل‌الآمل (رحمهما الله) را به دست می‌دهد که در آنها بوی غلوّ بـه مشـام می‌رسد؛ اما مطالب او به گونه‌ای است که موجب عدم صحت اعتقاد دربارهٔ او نیست.[4]

دفاع برسی از خویش

برسی در پاسخ کسانی که او را مورد کم لطفی و آزار و اذیت قرار داده‌اند بـه دفـاع از خود می‌نویسد:

اگر آن کس را که من می‌شناسم می‌شناختند و به مقصد حریمش چون من می‌شتافتند

---

۱. ذیل العلماء و ذیل الفضلاء، ج ۲، ص ۳۰۴؛ به نقل از مشعلی منیر در ظلمت کویر.
۲. شرح مقدمهٔ قیصری، ص ۶۵۳ ـ ۶۵۴. نقل از مشعلی منیر در ظلمت کویر، ص ۵۸ ـ ۵۹.
۳. صراط سلوک، ص ۶۳. نقل از مشعلی منیر در ظلمت کویر، ص ۸۱.
۴. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۶۶.

به راستی که مرا معذور می‌داشتند. به خدا من در وصف او اغراق نکرده‌ام... اگرچه مرا غالی نامیده‌اند لکن سبب آن، ناتوانی مردم در فهم افکارم است. زیرا آنان که منقول خوانده‌اند الزاماً بر همهٔ علوم احاطه ندارند و معقول را در نمی‌یابند... . چرا اینگونه افراد، قول اهل غلو را از اسرار هدایت و حقیقت تفکیک نمی‌کنند؟»[1].

ناقلان از مشارق

بعضی از دانشمندانی که کتاب مشارق را به عنوان مصدرِ نقل روایات در کتاب خویش برگزیده و از آن، حدیث نقل کرده‌اند بدین قرارند:

۱. علامه مجلسی در بحارالانوار؛

۲. شیخ حرّ عاملی در ریاض العلماء و جواهر السنیّة و الفصول المهمّة؛

۳. کفعمی در المصباح؛

۴. یعقوبی در الکامل في التاریخ؛

۵. شیخ طوسی در امالی؛

۶. شیخ بهایی در الاربعین؛

۷. نعمانی در الغیبة؛

۸. غزالی در احیاء العلوم؛

۹. ابن عبدربه در عقد الفرید؛

۱۰. علامه امینی در الغدیر؛

۱۱. سید محسن امین در اعیان الشیعه؛

۱۲. میرزای نوری در مستدرک الوسائل؛

۱۳. محمدباقر خوانساری در روضات الجنات؛

۱۴. سید هاشم بحرانی در مدینة المعاجز و حلیة الابرار؛

۱۵. مرحوم آیة‌الله بروجردی در جامع احادیث الشیعه؛

۱۶. علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی در معادشناسی و انوار الملکوت.

و... .

---

۱. از متن کتاب.

در پایان از جناب آقای خان‌آبادی برای فراهم کردن مقدمات نشر، از همسر گرامی‌ام به خاطر تحمل بیش از سه سال سختی در احیای این اثر و کمک در نمونه‌خوانی، و از استاد ارجمند، حضرت آیةالله علی اکبر مهدی‌پور که با فروتنی و تواضعی مثال‌زدنی به این حقیر افتخار دادند و پذیرای درخواستم برای نگاشتن مقدمه بر این کتاب شدند تشکر کنم و از خداوند متعال خواستارم آنها را با صاحب ولایت کلیهٔ مطلقه محشور گرداند.

قربان مخدومی

ربیع‌الآخر ۱۴۳۲

سایه‌سار فاطمهٔ معصومه ﷺ

مقدمهٔ مؤلّف

بسم الله الرّحمن الرّحیم

حمد مر خداوند یگانه را که ازلی ابدی است؛ نه اوّل دارد و نه آخر، و درود [و] تحیّات بر اوّل عددِ چهارده معصوم پاک (حضرت محمد مصطفیٰ ﷺ) و بر آل او که برگزیده از خلایق‌اند و قیاس بر ایشان نتوان نمود از خلایق احدی را.

و بعد چنین گوید واثق به خداوند فرد صمد، رجب حافظ برسی (نگه دارد او را خداوند از حسد حاسدین و ایمن گرداند او را در روزی که فرار می‌کند پدر از پسر): بدان که بعضی از حاسدین که دین ایشان محفوظ نیست ـ چنان حسد در قلب ایشان به جوش آمده مانند جوش آمدن دیگ که به منتهای غلیان رسد ـ چون منبسط نمودم از برای ایشان کتاب تجوید قرآنی را و از ایشان مسطور بود گرفتند و تحسین من نمودند؛ و چون بر ایشان نثار نمودم بعضی از اخبار را و بروز دادم چندی از بواطن اسرار را از حدّت فکر و فطانت، به این واسطه حسد ورزیدند و تکذیب و ملامت و سرزنش [کردند] و دشنام دادند مرا. و هرچند بر ایشان فروتنی و تواضع نمودم و کشیدم به جهت دوستی ایشان دست خضوع و خشوع، جزم نمودند بر آنکه من از روی بی‌شعوری سخن می‌گویم، و پست نمودند مرا.

و بعد از آنکه شناخته بودند مرا، انکار معرفت می‌نمودند و آن کسانی که معرّف من بودند می‌گفتند نمی‌شناسیم او را. و گناهی در من نبود الّا آنکه زبده اخبار را پنهان

نموده بودم از بعضی و چون روایت نمودم به جهت بعضی از اخبار آشکارا شد استحکام آنها بلکه به توقیر و تمجید مخاطب شدم و استشمام رایحه مشک از آنها شد مانند استشمام از متلطحین به انواع عطریات، و سیراب شد آنکه تشنه بود و مهموم مغموم شد آنکه در دل حقد و حسد داشت. و چون اکثر از آن اخبار در امور خفیّه و اسرار مخفیّه آنچنانی است که مضطرب می‌شود به اطلاع آنها قلب ناخوش؛ مانند اضطراب مارگزیده و طرب می‌نماید به شنیدن آن قلب صحیح، لهذا فایده[ای] بر ایشان نبخشید؛ به جهت آنکه کسی که مبتلای زکام و مسموم باشد رایحه عطریات و گوارایی مشروبات، حظّی به جهت او ندارد؛ و کما قیل:

و من یک ذا فم مرّ مریض — یجد مرّاً به الماء الزلالا[1]

پس حمل نمودند آنچه راکه ذکر نموده بودم از روی جهل به آنچه اراده کرده بودم جمعی از دشمنان به حسودان، و کسی که نمی‌دانست تسلیم نمود به کسی که نمی‌فهمید از روی سخریّه و استهزاء؛ البته کسی که چیزی را نمی‌داند دشمن آن چیز است، بلکه تکذیب می‌نمایند به مضمون ﴿بل کذّبوا بمالم لیحیطوا بعلمه﴾[2]. چه خوش گفته [است]:

یعرفها من کان من جنسنا — و سایر الناس لها منکرا

یعنی آنکه از جنس ما است می‌فهمد که چه گفته‌ایم و تصدیق می‌نماید، و آنکه غیری است منکر است. و کما قیل:

لو کنت تعلم کلّ ما علم الوری — طرّاً لکنت صدیق کلّ العالم
لکن جهلت فصرت تحسب کلّ من — یهوی بغیر هواک لیس بعالم

یعنی اگر تو عالم به هر چیزی می‌بودی تصدیق تمام علما را می‌نمودی، چون تو جاهلی لهذا گمان می‌نمایی که کسی به غیر از تو چیزی نمی‌داند.

---

۱. الطرائف، ج ۱، ص ۳۳.
۲. سورهٔ یونس، آیهٔ ۳۹.

خلاصه رسانیدند دشمنان به یکدیگر از روی کم اعتنایی و عداوت، و بعضی از فقهای مذهب مستقیم و صاحبان راه راستی ـ که از جهت آن کجی، و عوجی نیست ـ ادراک بعضی مشکلات را [یعنی ادراک] معقولات را از منقول نتوان نمود، چه جای مطالبی که از عقل بیرون است چون لزومی ندارد که کسی که به یک علم احاطه نمود سایر علوم را ادراک کند و احاطه نماید: **﴿وما منّا إلّا له مقامٌ معلوم﴾**[۱]. هر کسی در نزد خداوند مقامی دارد «و هر کسی به جهت آنچه خلق شده آن چیز به جهت او آسان است، و مسرور است»[۲] به حدی که خداوند تفضّل به وی نموده و نعمت‌های کامله واسعه آسان خداوندی و فیوضات ظاهره دائمه که در شب و روز در تمام بلاد به خلایق می‌رسد از جانب او هرگز قطع نمی‌شود و ابر کرم پروردگار زایل و پراکنده نمی‌گردد و باب فیض خدایی همواره باز [است] و هر کسی از حضرت معبود منحه و عطیّه دارد و رسیدن به بعضی از مقامات عطیّات الّه و آگاه شدن به بعضی از اسرار او به واسطه پدر و مادر نیست و به واسطه خوبی لباس و مئزر نیست، بل الله **﴿یختصّ برحمته من یشاء﴾**[۳]؛ بلکه خداوند به هر که هر چه می‌خواهد عطا فرماید، اگر چه قطع شود ریه و احشای حسود.

و چون دشمنان، اخبار و ایرادات مرا به یکدیگر می‌رسانیدند تحریف کلمات می‌نمودند و بعضی را می‌دزدیدند از موضعش، و درست به نظر باطن و عقل به روشنایی‌های جواهر و ضیاء صدف‌های کلمات ملاحظه نمی‌نمودند و چشم‌های عقل را از میل به ناحق و کدورت‌های آن نهی نمی‌نمودند و به حلل جواهرات، خود را مزین نمی‌ساختند و به گوش‌های عقل، استماع کلمات نمی‌نمودند و به مضمون **﴿إن جائکم فاسق بنبأ فتبیّنوا﴾**[۴] عمل نمی‌نمودند بلکه تصدیق قول مفتی و مشکّک می‌کردند و در استماع نمیمه و غیبت با یکدیگر رفیق و صدیق بودند و گردانیده بودند دروغ آشکارای شنیع را از روی غرض تشنیع و سرزنش؛ چون در قلب ایشان حسد

---

۱. سورهٔ صافّات، آیهٔ ۱۶۴.
۲. نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۰ (خطبهٔ اشباح).
۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۷۴.
۴. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۶.

و مرض است ﴿فزادهم الله مرضا﴾[1]. و نسبت دادند چیزی را که نمی‌فهمیدند به قول غُلاة؛ و حال آنکه آن چیز از اسرار بزرگان و هدایت یافتگان است همچنانی که حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام می‌فرماید که ملاقات کردم جماعتی را که از دین ایشان ایمن نبودم پس بازگشتم از ایشان به جهت آنچه مشاهده کرده بودم. کما قیل:

أعادي على ما يوجب الحبّ للفتى ... وأهدأ و الأفكار فيّ تجول

یعنی نعمت نمی‌دهم و رفتار می‌نمایم به طریقی که موجب دوستی است از جهت مرد، و هدیه می‌فرستم او را در حالتی که فکرهای من در من جولان می‌نماید. یعنی در فکر حسد حاسدین نیستم. و کما قیل:

حاسد يعنيه حالي ... و هو لا يجري ببالي
قلبه ملآن منّي ... و فؤادي منه خالي

یعنی حاسدی قصد حالت مرا نموده به نظر من نمی‌آید و قلب او پر از من است و قلب من از او خالی است.

و آنهایی که انکار بعضی کلمات را می‌نمایند ملامت نمی توان نمود، به جهت آنکه فرمودند «**كلامنا صعب مستصعب لا تحمّله إلّا نبيّ مرسل أو ملك مقرّب أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان**»[2]. پس در این هنگام منافق ردّ اسرار و فضائل علی عليه السلام را می‌نماید به جهت بغضی که دارد، و دوست ردّ می‌نماید به جهت عدم فهم بعد از نقل حدیث مسطور. پس اگر بداند، از جهت او صعبِ مستصعب نیست و هر گاه نفهمد و نداند پس چگونه شهادت بر خود بدهد که مؤمنِ ممتحن نیست و حال آنکه مؤمن است؛ در این صورت ساکت می‌شود و توقّف می‌کند نجات می‌یابد، یا آنکه می‌گوید من می‌دانم. و کسی که بیابد در قلب خود وقت امتحان و ورود اسرار فضائل ولیّ خداوند رحمان و خوش نیاید او را و پای او لغزد و رجوع از تصدیق اسرار آن حضرت نماید

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۰.

۲. الکافي، ج ۱، ص ۴۰۱؛ الاختصاص، ص ۱۶۳؛ اعلام الوری، ص ۲۷۰؛ بشارة المصطفی، ص ۱۴۸؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰.

و تزویر به کار برد هر آینه این مطلبْ دور از ایمان، و نزدیک شیطان است، به جهت آنکه دوستی علی علیه‌السلام محک است و در این مطلب شکی نیست و کسی که در قلب او در این خصوص شکی عارض شود پس سؤال کند مادرش را از پدرش که مگر شبهه‌ای در نطفه‌اش هست؟ و کسی که در جوهر ذاتش نقصانی است پاک نمی‌شود مگر به آتش دوزخ.

مجملاً آنچه باعث انکار اسرار اهل بیت علیهم‌السلام شده چند چیز است: اوّلاً جهل و نادانی، دوم حسد، سوم حبّ دنیا که سر آمد تمام خطیئات است، چهارم میل نفس و هوی و هوس؛ و کسی که تابع هوی و هوس شود هر آینه هلاک شده به جهت آنکه نفس انسانی خواهش دارد که عبادت کرده شود؛ و هیچ فخری و بزرگواری دیده نشود مگر به جهت او و [این که] همهٔ خلایق، بندگان او باشند؛ به جهت آنکه اوست زنجیر و سلسله شیطان، آن چنان چیزی است که به او خواهش می‌نماید به این مرتبه که مخصوص ذات پاک احدیّت است و به سوی نفس امّاره اشاره است کلام معصوم علیه‌السلام بقوله: «وأجر الله مجري الدّم منّي»[1] و از این جهت است [که] حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «أعدى عدوّك نفسك الّتي بين جنبيك»[2]، یعنی دشمن‌ترین دشمنان تو نفس تو است که در بدن تو است و از تو مفارقت ندارد.

و منقول است که چون خداوند تعالی خلق فرمود نفس انسانی را ندا نمود به او که «مَن أنا»، یعنی کیستم من؟ گفت در جواب: «من أنا»؟ به این واسطه خداوند تعالی از روی قهر انداخت او را در دریای رجوع باطن تا رسید به الف مبسوط؛ یعنی عالم ابتدای اراده خلقت، و خالص گردید از رذایل دعاوی باطلهٔ معلولیّه که ادعای علّیه می‌نمود. بعد خداوند رجوع داد او را به عالم کون، و ندا نمود او که کیستم من؟ جواب داد: «أنت الله الواحد القهار». از این جهت فرمود: «اقتلوا أنفسكم فإنّها لا تدرك مقاماتها إلّا بالقهر»[3]؛ یعنی بکشید نفس‌های خود را به قهر و غلبه تا به این واسطه به مقامات عالیهٔ خداشناسی آنها برسید.

---

۱. التهذیب، ج ۳، ص ۸۴؛ الاقبال، ۱۷۳؛ مصباح الكفعمي، ص ۵۷۱.
۲. عدة الداعي، ص ۳۱۴؛ عوالي اللآلي، ج ۴، ص ۱۱۸؛ مجموعهٔ ورّام، ج ۱، ص ۵۹.
۳. مجموعهٔ ورّام، ج ۱، ص ۲۳۹.

فصل ۱
ناتوانی عقل از درک مقام علی علیه السلام

و چگونه انکار می‌کنند کلام بزرگ و امام را و حال آنکه نمی‌فهمند و نمی‌شناسند و به مجرد شنیدن ردّ می‌نمایند! قسم به عُمر خودم چیزی راکه ذکر می‌نمایم مطلبی است تمام و روشن ترین انوار و دُرّ گران‌بهای دریای اسرار و مختص خواص و ابرار و محلّ معرفت خداوند جبار است به جهت آنکه اوست راه راست و اسم اعظم و دوای هر درد و کبریت احمر، لکن هر که صاحب مذاق بد بوده باشد و سینه‌اش پر از حقد و کینه و حسد بوده باشد فرق نمی گذارد میانه حنظل و شکر. و چون این مطلبِ بزرگ و امر عظیم از «کَلِم مخزونه» است، این است که بعضی عقول انکار می‌کند آنها را و به جهت آنکه ادراک نمی‌نمایند عقول ناقصه، مر مطالب عالیهٔ مخزونه را لهذا به محض شنیدن، استبعاد می‌نماید. پس آنکه غلوّ دارد در حق امام علیه السلام و آنکه گفتگو در حق امام می‌نماید هر دو در دریای افراط و تفریط هلاک شده‌اند و آنکه پیروی امام می‌نماید و یا آنکه دوست اوست هر دو توقف می‌نمایند در وقتی که مشکلی برایشان روی دهد و یا شبهه برایشان نمایند.

آنکه گفتگو می‌نماید در حق امام، ظلمت حسد و کبر او مانع و حاجب است از نور او ؛ آنکه غلوّ نموده در حق ایشان سرگردان است در بیابان بی پایان اسرار ایشان و آنکه دوست [است] و پیروی ایشان می‌نماید قیاس نموده امام را مثل یکی از مردمان ؛ این است که توقف در بعضی از اسرار می‌نماید. و آنکه عارف است نظر می‌کند به

چیزهایی که خداوند بخشش نموده به ایشان، و شناخته است که ایشان سرّ خداوند واحد احدند و ظاهر ایشان باطن خلایق است. یعنی بدن ایشان از روح خلایق لطیف تر است و باطن ایشان عین حقایق و غیب خداوند خالق است. و شناخته در این آیه مبارکه ﴿و عنده مفاتح الغيب لا يعلمها إلّا هو﴾[۱] [که] ایشان مفاتیح غیب خداوندند. سرّ آنها را کسی نمی‌داند مگر خداوند، و نمی‌رسد دست‌های عقول به بلندی رفعت شرف ایشان و فهم‌های ذوی الأفهام؛ معنی خفای سرّ ایشان را ادراک نمی کند و از این جهت گفته شده در حکمت که «**لا تحدّث النّاس بما يسبق إلى العقول إنكاره و إن كان عندك إعتذاره**»[۲]. یعنی به مردم حدیث منما چیزی را که عقول ناقصه انکار او نماید اگر چه در نزد تو معلوم [باشد] و بتوانی فهمانیدن آن را؛ به جهت آنکه هر چه را حدیث نمودی و عقول ناقصه تکذیب نمود فرصت اعتذار و فهمانیدن بلکه نشنود، و شنونده در انکار و تکذیب باقی ماند و هر چه را که شخص می‌داند نمی‌باید بگوید و هر چه گفته شود لازم نیست که مردم بفهمند.

بایستگی حفظ اسرار

این است که ابن عباس خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کرد که آیا بگویم آنچه شنیده‌ام؟ فرمودند بلی، مگر حدیثی [را] که عقول ناقصه ادراک نکند و شنونده در ضلالت و فتنه افتد.[۳]

و مردی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: خبر ده مرا از جهت چه رسول‌الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از کتفش گرفت و بلند نمود؟ فرمود:

به جهت آنکه مردم بفهمند و بشناسند مقام و رفعت آن بزرگوار را. پس عرض کرد زیاد نما در جواب یابن رسول الله! فرمود به جهت آنکه مردم بدانند که آن بزرگوار سزاوارتر است به مقام حضرت بعد از او و اوست علَم مرفوع. پس عرض کرد زیاد نما در جواب فرمود: «**هيهات و الله لو أخبرتک بكنه ذاك لقمت عنّي و أنت تقول جعفر بن**

۱. سورهٔ انعام، آیهٔ ۵۹.

۲. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۹؛ تفسیر الامام، ص ۲۵؛ مجموعهٔ ورّام، ج ۲، ص ۹۲.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹.

محمد کاذب في قوله أو مجنون». یعنی هر گاه خبر دهم باطن این مطلب را هـر آیـنه برمی‌خیزی و می‌روی و می‌گویی نعوذ بالله جعفر بن محمد کاذبی است یا مجنون. پس چگونه می‌توان اسرار را به سوای ابرار گفتن! همچنان که حضرت امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

إنّـي لأكـتم مـن عـلمي جـواهـره کیلا یری الحـق ذو جـهل فـیفتتنا
وقـد تـقدّم فـي هـذا ابـو حسـن إلی الحسین و أوصی قبله الحسنا

یعنی من هر آینه کتمان می‌کنم از علم خود جواهر آن را و بروز نمی‌دهم، به جهت آنکه جهّال به جهت عدم فهم به ضلالت می‌افتند و به همین طریق از جدّ بزرگوارم به پدرم رسیده و عمّ بزرگوارم را وصیت نموده.

منکر ولایت علی علیه السلام کافر است

این مطلب استبعادی نـدارد و جـهت آنکـه پـیغمبر مکـرم صلی الله علیه و آله بـه جـماعت قـریش می‌فرمود بگویید کلمه توحید را، می‌گفتند. پس می‌فرمود شهادت دهید بر رسـالت من، شهادت می‌دادند. پس می‌فرمود در مسجد نماز بگذارید، نماز بجای می‌آوردند. پس می‌فرمود روزه دارید در شهر رمضان در هوای بسیار گرم، روزه می‌گرفتند. پس امر می‌فرمودند زکات مال خود را جدا کنید و بدهید به فقرا، خارج مـی‌نمودند. پس می‌فرمود حج و عمره به عمل آورید، حج می‌نمودند. و می‌فرمود جهاد فی سبیل الله کنید و از زنـان و فـرزندان خـود دست بکشـید، هـمه را اجـابت مـی‌نمودند. لکـن می‌فرمود علی علیه السلام ولیّ شما است بـعد از مـن، از ایـن مـطلب اعـراض مـی‌کردند و نمی‌شنیدند؛ پس حضرت ندا می‌کرد ایشان را به کلام توبیخ و سرزنش خداوندی که فرمود ﴿قل هو نبأٌ عظیمٌ أنتم عنه معرضون﴾[1]. هر چه منادی ندا می‌کرد ایشان را گویا هیچ یک شعور نداشتند. ﴿یعرفون نعمة الله ثمّ ینکرونها و أکثر هم الکافرون﴾[2]؛ حق را می‌شناختند پس انکار می‌کردند، اکثر ایشان کافران‌اند.

---

۱. سورهٔ ص، آیهٔ ۶۷.
۲. سورهٔ نحل، آیهٔ ۸۳.

اصحاب یمین

تأیید این مطالب را می‌نماید روایت حسن محبوب از جابر بن عبدالله از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: به درستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی تویی آن کسی که حجت گرفت خداوند از تمام خلایق پیش از خلقت ایشان، یعنی در حین ابتدای خلقت و آفرینش که اشباح و ارواح بودند، و گفت **﴿أَلَستُ بِرَبِّكُم قالوا بلی﴾**[1]. **«فقال و محمد نبیّكم؟ قالوا بلی و قال عليّ إمامكم؟ فأبی الخلق جميعاً عن ولايتك إلّا قليلاً»**؛ یعنی خداوند تعالی فرمود آیا نیستم من خدای شما؟ گفتند چرا! محمد نبیّ شما نیست؟ گفتند چرا! همان که فرمود علی امام شماست تمام خلق ابا کردند از ولایت تو و اقرار به فضل تو، و اعراض کردند از روی استکبار، از ولایت تو مگر جماعتی قلیل که ایشان‌اند اصحاب یمین و ایشان در پیش تمام خلق بسیار کم‌اند. و در آسمان چهارم ملکی است که ذکر تسبیح او این است که **«سبحان مَن دلّ هذا الخلق القليل من هذا العالم الكبير على هذا الفضل الجزيل»**[2]؛ یعنی عظمت و حمد و ثنا خدایی را سزد که دلالت نمود این خلق کم یعنی دوستان اهل بیت را از میان تمام خلقان بر دوستی و پیروی علی علیه السلام و اولادش علیهم السلام.

چگونگی حشر دشمن علی علیه السلام

و تأیید این مطلب می‌نماید حدیثی که وارد است در کتاب واحده از ابن عباس که دشمن علی علیه السلام از قبر بیرون می‌آید در حالتی که در گردنش طوقی از آتش است و در سرش شیاطینی چند موکل‌اند و اذیت و لعنت می‌نمایند او را تا داخل صحرای محشر شود یا به جهنم واصل گردد[3].

---

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۷۲.

۲. امالی طوسی، ص۱۴۴؛ بشارة المصطفی، ص۸۵.

۳. امالی مفید، ص۱۴۴؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص۲۵۷؛ الصراط المستقیم، ج۳، ص۵۸؛ تفسیر الفرات، ص۳۷۲.

فقط مؤمنان دوستدار علی علیه‌السلام‌اند

و نیز از ابن عباس روایت شده در کتاب بصائر الدرجات از رسول الله ﷺ که فرمود یا علی قسم به آن خدایی که مرا به حق مبعوث نموده و برگزیده از سایر خلق اگر تو تمام دنیا را ببخشی و بدهی به شخص منافق هر آینه تو را دوست نمی‌دارد، و اگر خیشوم دِماغ مؤمن را قطع نمایی دشمن تو نخواهد شد؛ پس دوست ندارد تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق[۱].

توصیف دوست و دشمن علی علیه‌السلام

و سعید بن جبیر از ابن عباس نیز روایت می‌نماید [که] حضرت رسول ﷺ فرمود:

مخالف با علی بعد از من کافر و مشرک و دشمن خداست و دوست علی علیه‌السلام دوست من و مؤمن و راستگو است و مبغض علی علیه‌السلام منافق است و محارب با علی خارج از دین است و ردکننده قول ایشان هالک است و پیروی کننده او لاحق و ناجی است[۲].

لحبِّ عـلـيّ تـزول الشکـوک ... ویـعلـو الولاء ویزکو النجار
فـأما رأیت مُـحباً له ... فـثمّ العُـلاء و ثـمّ الفـخار
و أمّـا رأیت عَـدوّاً له ... فـفي أصـله نسب مُـستعار
فـلا تـعذُلوه عـلی بـعضه ... فـحیطانُ دارِ أبـیه قِـصار[۳]

یعنی دوستی علی علیه‌السلام زایل می‌نماید تمام شکوک قلب را. وقتی که محبت به غلیان می‌آید بخار صاف از آن متصاعد می‌شود و هر جایی دوست علی علیه‌السلام را دیدی بدان آن جاست علوّ و فخر و بزرگواری و هر جا دشمن آن حضرت را مشاهده کردی بدان نطفه او از حرام است و منع ننمایید آن دشمن را از بغض علی، به جهت آنکه دیوارهای خانه پدرش کوتاه بوده و زناکاران با مادرش زنا کرده‌اند.

---

۱. اعلام الوری، ص۸۸؛ بشارة المصطفی، ص۹۴ و ۱۰۷؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۲۹۵؛ غرر الحکم، ص۹۱.
۲. بحار الأنوار، ج۲۷، ص۲۲۶؛ امالی صدوق، ص۱۱.
۳. روضة الواعظین، ج۱، ص۱۳۱؛ المناقب، ج۳، ص۲۰۸.

بالجمله، پس واجب شد بر من به جهت تنزیه دین مبین و ظنّ ملحدین و شک جاحدین - در حالتی که از مؤمنین عذر می‌خواهم به واسطه آنکه «من صنّف [فقد] استهدف؛[1] کسی که تصنیف چیزی نماید محل هدف و بحث واقع می‌شود» - آنکه ذکر نمایم در این رساله، نوری ولمعه [اَی از] درّ خفيّ اسرار، و اصل حقیقت آثار و بواطن اخبار، و زایل نمایم از آنها پرده ظلمت خفا را تا ظاهر شود از جهت حالت آن، روشنایی حق چون روشنایی شهاب در شب بسیار تاریک ظلمانی وقتی که واضح نمودم خفایای اسرار را ظاهر می‌شود از درهای آنها علامت‌های حق، و هر که درست تفطّن و نظر نماید می‌فهمد ﴿فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر﴾[2].

عليّ نحت القوافي من مقاطعها ... و ما عليّ أن لا يفهم البقر

یعنی بر من است تراشیدن قافیه به اندازه و نیکو بر تنت این که گاو ادراک آن نمی‌کند [بر من حرجی نیست].

فصل ۲
اسرار علم حروف

چون سرّ خداوندی امانت است در خزانه حروف و او علمی است جمع، در «کتاب الله» پنهان است آن کتابی که ﴿لا يمسّه إلّا المطهّرون﴾[3]؛ و هیچ کسی به آن سرّ نمی رسد مگر کسانی که مقرّب در درگاه او می‌باشند به جهت اینکه قرآن منبع اسرار جلال و مجمع اسماء کمال است؛ ابتدا و افتتاح نموده خداوند تعالی به چندین سوره، در قرآن قرار داده سرّ قضا و قدر را.

بیان این مطلب آنکه چون خداوند اراده نمود اخراج وجود را از عالم علم به عالم کَون، به گردش آورد تمام علویات و سفلیات را به اختلاف در چگونگی و پی در پیِ آنها که در علم ازلی گذشته بود. و بروز داد تمام آنها را از عالم باطن معنوی به عالم

۱. المستدرک، ج ۱، ص ۶۲.
۲. سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۹.
۳. سورهٔ واقعه، آیهٔ ۷۹.

ظاهر صوری، و ترتیب داد در آنها اسرار حروف آن چنانی را که آنها علامت و معیار قدرهای الهی و محل صدور آثارند به جهت آنکه خداوند جلّ شأنه به کلمه تجلّی نمود، برای خلق؛ چون تکلّم با موسی علیه السلام و به کلمه ﴿لن ترانی﴾ احتجاب نمود یا به کلمات مبارکات قرآنی که معجزه پیغمبری است تجلّی نمود برای خلق و به آنها از خلق ـ به حسب ظاهر ـ محجوب گشته.

پس به وجود آورد طینت آدم علیه السلام را در ظلمت عالم باطن که عبارت از اختراع اوّل است که شبیه نداشت و مثل او به وجود نیامده بود؛ پس قرار داد در جبلّیه عالم ظلمانی که عبارت از اختراع اوّل است نسبتی از این حروف. و ترتیب داد از عناصر اربعه به ترتیبی که ضرور بود به اندازه‌ای که در عالم ایجاد قابلیّت و شرافت لطایف عقل را پیدا کرد به جهت درخشندگی عالم ظاهر؛ پس نقل داد او را به اصلاب و بطون به جهت تولید و کثرت خلق در عالم دیگری که عبارت است از اختراع ثانی، و ترتیب داد به نحو اختراع اوّل در اختراع ثانی به سببی که از حروف و یا عناصر قرار داده بود.

چون نزدیک به عالم ایجاد شد مشرّف گردانید او را به لطایف روح خود در اختراع ثانی که نفخه روح به وی شود؛ پس نقل داد او را به عالم ذرّ آن چنانی که عبارت است از ابداع تالی. و همان به نسبت حروفی را که در اختراع اوّل و جبلّیه فطریّه او قرار داده بود موجود بود در عالم ذرّ که ابداع تالی است و در این عالم ایجاد درخشندگی و روشنایی داد او را به لطایف قلب، پس بناءً علی ما ذُکر، معانی حروف در عقل است و لطایف حروف در روح است و صور حروف در نفس است و انتقاش آنها در قلب است و قوه ناطقه آنها در زبان است و سرّ مشکل حروف در اسماء است.

و چون مخاطب اوّل و مخترع اوّل او عقل نورانی است هر آینه خطاب حضرت احدیت به اوست؛ چون در اوست معانی حروف، و تمام حروف در سرّ عقل دست به گردن یکدیگر و الفتی تمام دارند، به جهت آنکه عقلِ بالقوه حقیقت تمام حروف است و عقل شنیده است تمام اسرار علوم را به حقیقت حروف پیش از سایر اشیاء؛ پس عقل صاحب رمز و حقیقت و ایما و ادراک معانی است به حروف، و حروف در لطیفه روح شکل ضلعین از اضلاع ثلاثهٔ مثلث متساوی الاضلاع است، و ضلعی قائم و برپاست و ضلعی مبسوط و کشیده است به این صورت لـ.

و آنکه قائم است ضلع الف است و آنکه کشیده است ضلع باست و [اینکه] جهت چه چیز است گفتیم که حروف در لطیفهٔ روح، شکل ضلعین است به جهت آنکه فیض انوار بسیطه[1] [ای] که در عقل است بالفعل است که معانی حروف با عقل امتزاج معنوی دارند به خلاف روح، که در روح بالقوه است. چون سرّ است روح، در بدن ذاتی نیست بلکه عرضی است لهذا اسرار حروف در او بالشّأن است.

پس این دو در اسرار حروف اتفاق در وجود دارند و اختلاف در طریق و اطوار، هم چنانی که روح استمداد می‌کند از عقل، و نفس انسانی مدد می‌جوید از روح، و جمیع انوار علویه استمداد می‌نماید از نور عرش، کذلک سایر حروف استمداد می‌نماید از نور الف، و رجوع تمام حروف علویه و سفلیه به سوی اوست و الف مرجع تمام حروف است و هر حرفی از حروف، قائم به سرّ الف است و الف سرّ هر کلمه است و ملائکهٔ حاملین عرش از ذوات این حروف‌اند؛ یعنی اسماء ایشان به مناسبت حکمت و یا ذکر انسان از کلمات مرکّبه از این حروف است و یا مراد از ملائکه حاملین عرش از ذوات این حروف چهار چیز است که اوّل آنها متعلق به عقل است که اسم او الف است.

اصناف موحّدان

و موحدین به خداوند تعالی چهارند: اوّل عقل است و دوم روح است و سوم نفس است و چهارم قلب که موحّد رابع است، و توحید او به سرّ حروفی است که خداوند قرار داده در جبلّه او به جهت آنکه قلب، لوح نقوش خداوندی است، بلکه لوح محفوظ است بعینه که در لوح محفوظ هم به اسرار حروف ثبت و محفوظ شده و از این جهت اختلاف پیدا کرده حروف به اختلاف وضع و نسبت، بالنسبه به احوال آدم و بنی آدم که «دال» در ابجد اشاره به یوم خلق آدم است که از چهار عنصر و چهار خاک است و خط جیم اشاره به یوم تسویهٔ آدم است و به اشاره به ظلمات ثلاث است و در آن عالم بالنسبه به احوال آدم و در این عالم بالنسبه به احوال اولاد او و خطِ اشاره به

---

۱. بسیطه آنچنانی.

تسویه و انبساط روح است در بدن، و خط الف اشاره به یوم سجود است که غرض از ایجاد آدم سجده خداوند معبود به حق بوده، و ترکیب بنای آدم به حکمت ازلیّهٔ الهیه از شکل تربیعی ـ که عناصر است و ترسّع طبیعی که منشأ از اوست ـ گردیده و از دو عالم اختراع و ابداع به وجود آمده [است].

پس دانسته شد که عالم علوی و سفلی بالتمام داخل‌اند در تحت فلک الف آن چنانی که او عبارت است از اختراع اوّل و عرش عظیم و عقل نورانی و جبروت اعلی و سرّ حقیقت و حضرت قدس و سدرة المنتهی، و سایر حروف اجمالاً و تفضیلاً منبعث‌اند از الف و جمیع آن حروف به اختلاف اطوار و آثار استمداد می‌نمایند از الف و الف مرجع تمام آنهاست.

و خداوند ـ سبحانه ـ خلق فرمود خلق را به سرّ این حروف، و عالم خلق و عالم کن فیکون به سرّ حروف موجودند و کلام الله را بندگان [به سبب] حروف شنیده‌اند و تمام حروف و سرّ آنها و مخلوقات، ممکن بالغیرند و خداوند تعالی مباین از تمام ممکنات است و اسماء مخزونه مکنونه الهی مندرج‌اند در تحت سجلّ این حروف، و الف، اوّل مخترعات است و از اوست سایر مراتب عالم. و جمیع حروف محتاج‌اند به الف و الف بی‌نیاز و مستغنی از سایر حروف است به جهت آنکه تمام اعداد مرکب‌اند از وحدت الف و الف بسیط است و ترکیبی ندارد و کسی که شناخت و فهمید ظاهر الف و باطن او را، رسیده است به درجه صدّیقین و مرتبه مقرّبین؛ به جهت آنکه از برای الف ظاهر و چندین بطون است: ظاهر اوّل آن سه حرف است که «ا ل ف» باشد، و عرش و لوح و قلم نیز هر یک سه حرف‌اند و ظاهر دوم او مرکب است از سه نقطه که بعد از این خواهیم بیان این مطلب را نمود.

و باطن اوّل الف سه است و با عقل و روح و نفس در عدد حروف مساوی و در عالم اختراع و ابداع با همدیگر به نحو مذکور مرتبط‌اند و باطن ثانی او در عدد بسایط ۱۱۰ (یکصد و ده) است و این عدد با عدد اسم اعظم موافق است و وقتی که از عدد مسطور یازده عدد که آحاد عشرات است ـ و آن موضع اسماء و اعداد است ـ اخذ نماییم باقی می‌ماند ۹۹ (نود و نه) و این عدد عدد اسماء حُسنیٰ است و لفظ حسنیٰ نیز

با عدد مرقوم مطابق است و باطن سوّم آن اسماء است که عدد «لام»، «الف» است و این عدد، ماده اسم اعظم است که اسم اعظم از آحاد و عشرات بیرون نیست و حرفی از ظاهر اسم اعظم در عدد مذکور مندرج است و باطن چهار الف ۹۲است که این ۹۲ عدد، «ی م لام(۴۰ ۱۰ ۴۰)» است و عدد خود «ل ا(۱۱)» و با عدد لفظ الف(۱۱۱) ۹۵ می‌شود و این عدد نیز ظاهر اسم اعظم است و باطن پنجم الف این است که ضرب مفردات آن در خودش ۹ است و چون مفردات آن بسط پیدا کند نیز ۹ است چون «ال ف ل ا م م ی م».

همچنین عرش و لوح و قلم مفرداتش ۹(نه) است چون «ع ر ش ل و ح ق ل م» و عقل و نفس و روح در عدد ۹ است چون «ع ق ل ن ف س ر و ح». پس الف کلمه[ای] است که تجلّی داده خداوند جبّار به خفیّ اسرار خود، و کسی که بشناسد ظاهر و باطن او را هر آینه ادراک نموده خفیّ اسرار و مکنون انوار الهی را؛ به جهت آنکه الف استمداد می‌نماید از قیمومیّت حق، و تمام ما سوی الله استمداد از او می‌نماید.

فصل ۳
معنای الف و نقطه

و اما الف مبسوط که عبارت از «ب» است، پس آن اوّل وحی‌ای است که نازل گردیده به رسول الله صلی الله علیه و آله در قرآن مجید که باء بسم الله است و در اوّل صحیفه حضرت آدم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام نازل گردیده [است]. و سرّ باء از انبساط و فیض الف است در آن، و سرّ او قائم به سرّ الف است و او بعد از الف سرّ عالم اختراع و عالم انوار است و حقیقت اسرار آن مرتبط به نقطه است که الف منتهی به نقطه می‌شود؛ و به همین نقطه اشاره است قول امیرالمؤمنین علیه السلام که «**أنا النقطه التی تحت الباء**»[1]. و سرّ باء مبسوط به سرّ الف قائمی است که در آن کشیده شده و پنهان گردیده [است]. و در این مقام محیی الدّین طایی هذیانی گفته که باء، حجاب ربوبیّت است؛ هر گاه این حجاب زائل شود نعوذ بالله مردم مشاهده ربّ می‌نمودند و این کلامی است سقیم و باطل؛ ﴿**تعالی عمّا یقولون علوّاً کبیراً**﴾.

---

۱. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۲۲؛ المناقب، ج ۲، ص ۴۹.

فصل ۴
معنای حرف قاف

حرف قاف باطن قلم و سرّ امر است و مراد به سرّ امر قدر است و عدد بسایط قلم سه حرف است و یا به اعتبار دیگر «والقلم» عدد بسایط و بیّناتش سیزده حرف است... . و اوست کاتب اسرار قدر و به او اشاره است به اسم اعظم. و حرف اوّل قلم قاف است که محیط بر تمام عالم است ظاهراً و به حسب علم باطناً. و عدد بیّنات قاف ۱۸۱ است وقتی که عدد اسم اعظم راکه ۱۱۰ست از آن برداشتیم باقی ماند ۷۱ و این عدد ماده اسم اعظم و حرفی از حروف اوست مثل آنکه سین حرفی از حروف ظاهر اسم اعظم است، و کسی که بداند باطن سین را، یافته اسم اعظم الهی را. و حرف ثانی قلم «ل» است و حرف سوم «م» است. و از این حروف مرکب می‌شود تمام عوالم؛ و تمام موجودات داخل‌اند در تحت نود و نه اسماء حسنی و اسماء بالتمام داخل‌اند در تحت اسم اعظم و با اسم اعظم عدد صد تمام می‌شود و قاف به حساب عددی یکصد است.

فصل ۵
معنای حرف طاء

و حرف «ط» طیار است در جمیع عالم، و سرّ آن در مبادی اوّلیّات و نشأه اختراعیّات می‌باشد و سرّ آن در علویات و سفلیات منطوی است و به حسب ظاهر در آن اسراری مخفی است؛ از جمله ظاهر شده [است] در آخر اسم حضرت لوط علیه السلام و سرّش این بود که قومش هلاک شدند هم چنان که در اوّل اسم هود علیه السلام ظاهر گردید، و سرّش آن است که قوم او را زمین فرو برد و هلاک شدند و هر دو یعنی «طا» و «ها» ظاهر شده‌اند در اسم محمد صلی الله علیه و آله در طه که در لغتِ «طی» اسم مبارک آن بزرگوار است (صلوات الله و سلامه علیه و آله).

فصل ۶
معنای حرف جیم

حرف «ج» حرفی است ملکوتی و از حرف «ب» استخراج شده و افتاده. مشترک است

در او جمیع عوالم ملکوتیه، و آن حرفی است که ظاهر نموده خداوند او را در اوّل اسماء جلال؛ و عرش قائم به جلال جیم است و قلم، استمداد از آن می‌نماید و همچنین کرسی در صفت جمال، قائم به او است و آن مثلثِ آن‌چنانی است که منبسط است در آن سرّ الف و به او ظاهر است در اطوار غضب و مرکز لطف؛ پس تجلّی داد در جبّار و جواد و از برای اوست جبروت وجود.

فصل ۷

معنای حرف کاف

و حرف «ک» حرفی است هویدا و ظاهر در اسم ملک و از برای اوست عزّت، و اوست باطن علم و باطن امر و باطن عرش و کرسی و باطن صور سماویّه و ارضیه.

فصل ۸

معنای حرف عین

و حرف «عین» (ع) اوّل اسرار عرش و عقل است و اوست اوّل اسرار عالم؛ به جهت آنکه عرش حامل کرسی است و قلم و لوح و افلاک و ارضین و عقل حامل روح اند و روح حامل نفس و نفس حامل قلب و قلب حامل جسم؛ و قدرت حامل تمام است.

فصل ۹

معنای حرف ثاء

و حرف «ث» حرفی است ظاهر در وارث و باعث؛ و ظهور او در وارث اشاره به فناء موجودات و در باعث اشاره به قدرت بعثت ایشان است بعد از ممات، و جمع ایشان است بعد از تفریق.

فصل ۱۰

معنای حرف زاء

و حرف «ز» حرفی است شریف؛ ظاهر است در لفظ عزیز. پس عزّت از برای

خداوند است بالتمام، و از اوست رسانیدن عزّت به جمیع عالم به ترتیب. و بعضی از عالم استمداد عزّت از بعضی می‌نمایند چون کرهٔ خاک از آب، و آب از هوا، و هوا از آتش و آتش از فلک. این چنین است ترتیب عزّت در اکوان؛ و بر این مطلب اشاره است ﴿تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء﴾[1].

فصل ۱۱
معنای حرف واو

و حرف «و» حرفی است از حروف عرش، سیّار است در اجزاء عالم، متعلق است به دو طرف خلق ﴿کن فیکون﴾ چون واو فیکون.

فصل ۱۲
یادآوری

چون این علم شریف همه اشارات و رموزات است بعضی از آنها را ایراد نمودم، چون در آن بعض، فوائد و اشاره بسیار است؛ لهذا ذکر شد. صاحب قلب سلیم ادراک خواهد نمود.

فصل ۱۳
علم نُقَط و دوایر

علم نقط و دوایر از اصل علوم و مشکلات اسرار است؛ به جهت آنکه منتهای کلام به سوی حروف و منتهای حروف به سوی الف و منتهای الف به سوی نقطه است و نقطه در نزد علماء عبارت است از نزول وجود مطلق ظاهر به سوی باطن، و از ابتدا به سوی انتها؛ یعنی ظهور هویت آن چنانی که او مبدأ وجود آن چنانی است که نه عبارتی از برای آن است و نه اشاره.

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۲۶.

فصل ۱۴

سرّ الف

و چون الف قائم به سرّ عقل و عقل قائم به او است و تمام حروف در سرّ الف است لکن در میانه آنها تباین است در رتبه؛ به این معنی که الف، عقلِ قائم است و الف روح مبسوط است، و این علم شریف هرگاه کشف شود از او، سرّ ما بین الف و لام و میم آن چنانی که آنها جوامع امر خداوند حکیم اند هر آینه مضطرب می‌شوند مانند اضطراب مار گزیده، و هر دانایی علم خود را فراموش می‌کند و آن سرّ از هر جهت کفایت او را می‌کند؛ چنان که از محمد بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: ای محمد به درستی که در سوره احزاب آیه[ای] چند است محکم؛ اگر مأمور بودیم به بیان و اظهار آن، هر آینه بیان می‌نمودیم البته مردم کافر می‌شدند در این هنگام، و انکار می‌نمودند و به گمراهی و ضلالت می‌افتادند. کما قیل:

و مستخبرٌ عن سرّ لیلی أجبته ... بعمیاء عن لیلی بغیر یقین
یقولون خبّرنا وأنت أمینها ... و ما أنا إن خبّرتهم بأمین

یعنی شخصی خبر لیلی را از من خواست و من سر بسته به او جواب گفتم. می‌گویند خبر ده ما را از لیلی، تو امین او می‌باشی و من هرگاه خبر دهم چگونه امین خواهم بود.

فصل ۱۵

سرّ باء و نقطه

و سرّ خداوندی امانت است در کتب سماویه و سرّ کتب در قرآن است و او جامع تمام علوم حقّه است و در آن تبیان هر شیء [قرار داده] شده [است]. و سرّ قرآن در حروف مقطعه در اوایل سوره‌ها است و علم حروف در لام، الف است و لام الفی است معطوف جامع بر سر ظاهر و باطن، علم لام در الف و علم الف در نقطه و علم نقطه در معرفت اصلیّه است، و سرّ قرآن در فاتحة الکتاب و سرّ فاتحه در بسم الله و سرّ بِسمله در باء بسمله و سرّ باء در نقطه است.

فصل ۱۶
جایگاه سورهٔ حمد و حقیقت نمازها

و فاتحه سوره حمد و امّ الکتاب است؛ به تحقیق شرافت داده خداوند در ذکر. هم اجمالاً فرمود و هم تفصیلاً ذکر نموده فی قوله تعالی: ﴿و لقد آتیناک سبعاً من المثاني والقرآن العظیم﴾[1]. و این نیست مگر از جهت شرافت، و این مثل قول خداوند تعالی است در آیه ﴿حافظوا علی الصّلوات و الصلوة الوسطی﴾[2]. صلوة وسطی را اجمالاً داخل در صلوات نموده و تفضیلاً جدا ذکر فرموده [است] از جهت اجلال و شرافت. و ظاهراً صلوة وسطی نماز مغرب است و در وقت ادای نماز مغرب درهای آسمان‌ها گشوده می‌شود و واجب است تعجیل نمودن؛ چنانکه فرموده‌اند: «عجّلوا بالمغرب»[3] و باطناً مراد، حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است؛[4] به جهت آنکه فی الحقیقه نماز پنجگانه، خمسهٔ طیّبه علیهم السلام‌اند. حال بعضی نمی‌فهمند و می‌گویند مقصود نماز است و حال آنکه نماز نیست. پس مراد از ظهر، رسول الله صلی الله علیه و آله است، و از این جهت ظاهر شد نور، و فرمود: «اوّل ما خلق الله نوري و اوّل ما خلق الله اللوح و اوّل ما خلق الله القلم». پس عقل، نور محمد صلی الله علیه و آله است و لوح و قلم، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است.

و به سوی این مطلب اشاره است قوله تعالی: ﴿ن و القلم و ما یسطرون﴾[5]. و نماز عصر، امیرالمؤمنین علیه السلام است و نماز مغرب، فاطمه علیها السلام است؛ امر نمود خداوند مردمان را به محافظت حبّ او و حبّ اولاد او، پس کوچک شمردند مردم قدر او را و تحقیر نمودند بزرگی امر او را، چون آفتاب پیغمبری غروب نمود. و دوستی آن بزرگوار فرض است و تمام فرض است و قبول فرض است؛ یعنی نماز واجبی به

---

۱. سورهٔ حجر، آیهٔ ۸۷.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۸.
۳. نصب الرایة، ج ۱، ص ۳۴۸.
۴. الفقیه، ج ۱، ص ۴۵۴؛ التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۳؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۲۴.
۵. سورهٔ قلم، آیهٔ ۱.

محبت آن بزرگوار قبول می‌شود به جهت آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حصر نموده رضای خدا را در رضای آن بزرگوار و فرموده: «**والله یا فاطمة لا یرضی الله حتّی ترضي و لا أرضی حتّی ترضي**»[1]؛ یعنی قَسَمت به خدا، راضی نمی‌شود خداوند از کسی مگر تو راضی شوی، و من راضی نمی‌شوم الّا آنکه تو راضی شوی.

و معنی این رمز این است که فاطمه علیها السلام چشمه اسرار و آفتاب عصمت و محلّ قرار حکمت پروردگار است و به جهت اینکه اوست جگر گوشه احمدی و اوست جبلّیه علیّ ولیّ، و معدن سرّ الهی، کسی را که غضب کند به او مادر ابرار، پس هر آینه مغضوب است در نزد پیغمبر و حیدر، و کسی را که محمد و علی علیهما السلام بر او غضب نمایند او اشقی از هر شقی است.

و نماز عشاء مراد حضرت امام حسن علیه السلام است؛ از جهت آنکه نور نبوت و امامت از آن بزرگوار پوشیده و حجاب شد. و مراد از نماز صبح امام حسین علیه السلام است که او بذل جان و مال خود را در مرضات الله بذل نمود تا آنکه نور حق خارج گردید از ظلمات باطله، اگر این مطلب نبود هر آینه ظلمت و تاریکی بود الی یوم القیامة.

فصل ۱۷
علی حصن الهی

و مثل همین باب است و از این قبیل است حدیث قدسی که خداوند تعالی می‌فرماید: «**ولایة عليّ علیه السلام حصني فمن دخل حصني أَمِنَ مِن عذابي**»[2]؛ یعنی دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام حصار من است و کسی که داخل حصار من شود ایمن است از عذاب من. پس فرموده [است] خداوند تعالی، ایمنی از عذاب را در دوستی علی علیه السلام؛ به جهت آنکه اقرار به ولایت، مستلزم است اقرار به نبوّت را و اقرار به نبوّت مستلزم است اقرار به توحید الهی را.

پس دوست حضرت قائل است به عدل الهی و قائل [است] به امامت و عدل با توحید؛

---

۱. الصراط المستقیم، ج۲، ص۹۳.

۲. بحار الانوار، ج۳۹، ص۲۴۷؛ امالی طوسی، ص۳۵۳؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۱۷۰؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص ۱۳۶؛ المناقب، ج۳، ص۱۰۱.

او مؤمن است و مؤمن آمن است روز قیامت؛ پس دوست حضرتْ او مؤمن و آمن است. و هرگاه دوست حضرت نباشد منافق بد فطرت است، و در آن شکی نیست. و مانند همین مطلب است قول رسول‌اللهﷺ: «**أنا مدينة العلم و عليٌّ بابُها**»[1]؛ یعنی منم شهر علم و علیؑ درِ آن شهر است، و به شهر، کسی داخل نمی‌شود مگر از درِ حضرت نبویﷺ. مخصوص و منحصر گردانیده اخذ علم را بعد از خود، در علیؑ و اولادش.

پس دانسته شد که هر که اخذ علم بعد از آن حضرت از غیر علیؑ و اولادش نماید بدعت و ضلالت خواهد بود و در این حدیث مبارک اشارهٔ لطیفه است بر اینکه هر وحی که می‌آمد از جانب خداوند (جلّ شأنه) به واسطه ملک، داخل نمی‌شد مگر از در علم. و خارج نمی‌شد مگر از در علم. به همین مطلب اشاره است کلام مبارک رسول‌اللهﷺ: «**يا عليّ إنّ الله تعالى أطّلعني على ما شاء من غيبه وحياً و تنزيلاً و أطلعَ عليه إلهاماً**»؛ یعنی یا علی به درستی که خداوند تبارک و تعالی مطلع ساخت مرا آنچه را که خواست از غیب خود به وحی و تنزیل، و مطلع شدی تو بر آن غیب به الهام خدایی بدون وحی. و این اشاره است به سوی خیری که تخصیص داده خداوند به او در لیلة المعراج از حیثیت خطاب و به ولیّ خود از حیثیت الهام.

و امّا قول آن حضرتﷺ که فرمود: «**إنّك ترى ما أرى و تسمع ما أسمع**»، پس اشاره است به سوی نزول ملائکه بر آن حضرتﷺ به تحفه‌های خدایی و تخصیص داد ولیّ خود را به اینکه بشنود بعضی از آنها را و ببیند برخی را، و امر نمود پیغمبرﷺ را که مابقی را به ولیّ خود رساند به جهت آنکه اوست خزانهٔ جمیع اسرار پیغمبری، و علیؑ در علوّ مقام، تلمیذ نبوّت و وزیر رسالت است به جهت آنکه هر دریا و نهر بزرگ داخل‌اند در تحت دریای محیط.

فصل ۱۸
سورهٔ حمد و اسم اعظم

و سوره حمد در آن اسم اعظم الهی است بالقطع و الیقین و عدد آیات آن هفت عدد

---
۱. العمده، ص ۲۹۳.

است و این عدد، عدد کاملی است و از عدد کاملی ظاهر می‌شود جذر عشره، و کسور تسعه، تمام در او است؛ چون ضرب عدد ایام سال که در ایّام اسبوع یعنی در عدد هفت که جمع مضروب آن می‌شود ۲۵۲. و این عددی است که نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر دارد و عدد کلمات آن با ﴿بسم الله﴾ ۲۰۹ است. وقتی که الف را از آنها کسر نماییم باقی ماند ۲۰۸، به عدد منازل قمر. وقتی که قسمت نمایی از برای افلاک ۹ و از برای بروج ۱۲ و از برای عناصر ۴ و از برای موالید ۳ جمعاً می‌شود ۲۰۸ به عدد حروف معجمه.

و عدد حروف فاتحه ۱۲۴ است و اعداد حروف فاتحه ۹۳۴۱ است و این عدد منقسم می‌شود به فردانیّت، شاید مراد این باشد: سه قسمت، متساوی می‌شود به فردانیّت به این طریق که ف (۳۱۱۷) ر (۳۱۱۷) د (۳۱۱۷) و اشاره به فردانیّت است، و منقسم می‌شود به اعداد اسم اعظم دو قسم: ظاهراً و باطناً. امّا ظاهر ۸۹ مرّت.

ممکن است مراد این باشد که [اگر] هشتاد مرتبه خواند، آن تأثیر معینی داشته باشد و این عدد هم مقابل فای فردانیّت است که هشتاد است و عدد لفظ «الفردانیّت» که نُه حرف است و جمعاً به حسب ظاهر ۸۹ می‌شود و به حسب باطن ۵۵۳ مرّه تأویلاً است که تأویل اسم اعظم به اسم محمد و علی علیهما السلام شده و اسم محمد و علی علیهما السلام ۲۰۲ است، و فردانیّت عدد ۳۵ است و خود فردانیّت هم یک عدد است جمعاً ۵۵۳ می‌شود. شاید مرادِ خواندن فاتحه به این عدد مخصوص، تأثیری خاص داشته باشد؛ و اعداد بسایط حروف فاتحه ۳۴۲ و اعداد بسایط حروف آن ۱۱۹۴ و ۸الفاً؛ و می‌توان این مطلب را توجیه نمود بر آنکه «الاسم الاعظم» در عدد ۱۱۷۴ است و عدد خود حروف ۹ است، سوای الف لام، و باطن فردانیّت یکی است؛ جمعاً می‌شود ۱۱۹۴ و فردانیّت دور می‌زند با فاتحه الکتاب، حیث دارت.

فصل ۱۹

اسراری از حروف مقطعهٔ قرآن

و حروف معجم ۲۸ حرف است، هم چنانی که ذکر شد؛ و عدد بسایط این حروف ۷۲ حرف است و عدد حروف مقطّعه در سور قرآن ۷۲ حرف است و تحت هجا بسایط

حروف اسم عزیز فتّاح؛ یعنی اسم اعظم الهی در آنها مندرج است، شاید اشاره به این اسم است ۹۶۱۲، یازده مرتبه و در بسایط آنها ۵۵ مرتبه که جمعاً می‌شود ۷۰۴ مرتبه. چون از این عدد ۱۴ کسر شود ـ که اشاره به اسم مبارک یعنی ۲۱۵۶ [است] ـ شصت عدد باقی ماند. و به این رموزات، این دو اسم گویا اسم اعظم است.

و چون گرفته شود حروف مکرّره و دنی از حروف هجا و بسایط آنها، باقی ماند ۱۴ حرف و این چهارده حرف را حروف نورانیّه گویند[1] به این سبب که اسماء اعظم الهی و علم ادوار و اسرار صریحاً و ظاهر[اً] و باطناً و جملةً و إفراداً. به جهت آنکه اسم اعظم گاهی در حرفِ واحد است چون لفظ «ه» که اشاره به «هو» و «الله» [است] و هر یک اسم خدا است. و گاهی در عدد واحد است چون عدد واحد «ه» که پنج است و گاهی در حروف و اعداد و کلمات است به حسب اراده باری تعالی و حکمت ربّانیّهٔ او، و آن بنابر این مثال «ال رع ح ی م ن ک س ه ص ق ط» استخراج ۱۰۱ می‌شود که اسم مبارک علی علیه السلام است و راه استخراج آن از حروف به ترفّع و تنزل است و این رمزی است مکتوم و بروز داده آن را آشکارا، و معرفت آن موقوف است بر آنکه استخراج کننده بهره ای از علم حروف داشته باشد و اعداد ظاهره و باطنه اسم اعظم به حسب دور دیگر در حروف مذکوره به این نحو استخراج شود به عدد اسماء حُسنیٰ که ۹۹ است از این حروف؛ ولی به این ترتیب: «ال رع ح ی م و ک س ه ص ق ط» و اسم ۲۴۸۴ به علم ادوار استخراج شود و از قاعده سوم از فواتح سور به این نهج از «ال م رک ه ی ع ص ط س ن ح ق» از ۷۲ استخراج شود آن هم به علم ادوار اسم مبارک ۱۳۷، و وجه آخر در استخراج این اسم شریف از این حروف به این ترتیب «ال رع ح ی م ن ک س ه ص ق د» از ۸۲ به علم ادوار استخراج شود و چون اخذ کنیم از این چهارده حروف، سه حرف و سه عدد، باقی ماند ۱۱ حرف؛ و این عدد خفی و سرّ مخفی است، و آن یازده حرف این است: «ا رح م ن ک س ه ص ق ط». چون یازده را بسط به عشرات دهی حاصل آن مطابق اسم ۱۳۷ است و ماده اسم اعظم است و یا مجموع حروف مذکور، ماده اسم مبارک‌اند؛ زیاده بر این سزاوار نیست بروز اسرار.

---

۱. از این قرار [است]: ال رح ی م ن ک س ه ص ق ط م.

فصل ۲۰

حروف اسم اعظم اکبر

و حروف اسم اعظم اکبر با مکرّرات ۷۲ است از این قرار: «ال م ال ل ه ال رح ال م ال ر ح م ال رح م م ک ک ال م ک ه ی ع اع س ق ای اک ال ه ل ام ال م ص ط س ط ه ع ل ی ال ر ال م ر ص ن» چهار عدد از حروف را ندارد، و گویا تتمّه این است: «م ک و ز» و اعداد این حروف ۲۶۴۵ است و این حروف حروف اسم اعظم است و هم چنین اعداد آنها چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام اراده هر مطلبی می‌نمودند این حروف را با یکدیگر تألیف و ترکیب می‌نمودند و به آن کلمات دعا می‌کردند.

فصل ۲۱

چند ویژگی اعداد اسم اعظم

و این عددی که ذکر می‌شود از اعداد اسم اعظم است (۱۲۱) و از آن بالاتر این عدد است ۱۳۳۱. و این عدد نوشته شود از جهت هر دردی یا از آب آن آشامیده شود و یا در پیش خود نگهدارند و یا به هر دو وجه عمل کنند شفاء از هر درد است یا آنکه در موضع آن عدد حرفی از عنصر حارّ مطلق «ه»، «ط» و حرفی از باردِ یابس مطلق «ی» و از حارّ رَطب «ک» و از بارد رطب «ل» بر این مثال للللللا (۱۲۱) و باقی بر این مثال نوشته شود.

فصل ۲۲

یکی از خواص سورهٔ حمد

و از خواص سوره فاتحه الکتاب اینکه کسی که بخواند آن را در حالتی که روزه داشته باشد و حیوانی نخورد هفت روز، هر روز ۱۵۱۱ (هزار و پانصد و یازده) مرتبه و صلوات بر محمد و آل محمد فرستد به عدد مزبور هیچ چیز طلب نمی‌نماید از خداوند مگر آنکه به او عطا می‌فرماید.

پس آگاه باش که در این رساله شریفهٔ ذکر نمودم لمعه‌ای از حقایق اسرار که مؤمن

را خوشحال می‌کند و منافق را ضرر می‌رساند «**وسمّیتها مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین**». یعنی نامیدم این رساله را به مشارق انوار یقین در حقایق اسرار حضرت امیرالمؤمنین. پس این مانند شمشیر کشیده است در کشف اسرار آن حضرت؛ و خداوند، صاحب نعمت و احسان و رضا است. و ترتیب دادم آن را بر چند فصل؛ فأقول: بدان به درستی که بلندتر مراتب کمال و بلندتر مراتب جلال از برای انسان، علم آن چنانی است که برسد به آن به حیات ابدی و سعادت سرمدی؛ و اجلّ علوم چیزی است که بحث شود در آن از اجلّ معلومات؛ پس اجلّ علوم چیزی است که بحث شود از حقیقت وجود و موجود.

فصل ۲۳
اقسام وجود

وجود دو قسم است: یک خاصّ و دیگر عامّ، و جنس وجود معوّل می‌شود بر این دو. و فصل امکان و وجوب، فارق است میانهٔ این دو و تمیز دهنده است از یکدیگر؛ پس وجود مطلق، وجود حضرت احدیّت است که وجود آن عین ذات و نفس حقیقت اوست و او همواره یکی است و سایر موجودات از اوست و به واسطه اوست و قائم به اوست و آنها وجود مقیّدند و ذات بحط بسیط الهی از برای ممکنات، غیر معلوم‌اند؛ و الاّ احاطهٔ ممکن به واجب لازم آید و این محال است؛ چه نسبت، خاک را با عالم پاک. خالق در چه مقام و مخلوق در چه مقام! هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند و حقیقت وجود مقید او نقطه‌ای است که منتهی می‌شود معرفت عارفین و راه سالکین به سوی او و او عین الیقین و حق الیقین است و از برای آن اعتباراتی است از جهت نقطه. و از جهتی فیض اوّل و از جهتی عقل و از جهتی کلمه و از جهتی نور اوّل و علّت موجودات و حقیقت کائنات و محلّ صدور محدثات است.

حدیث کنت کنزاً مخفیّاً

و دلیل بر این مطلب حدیث قدسی [است] قوله تعالی: «**کنتُ کنزاً مخفیّاً فأحببت أن**

أعرف فخلقتُ الخلق لأعرف»[۱]. بسیار تعجب است از خفای کسی که با او کسی و هیچ چیزی نبوده پس قول خداوند تعالی «**کنت کنزاً مخفیاً**» یعنی در پرده غیب پنهان بودم به جهت آنکه هیچ خلقی نبود تا بشناسد خدا را. و این اشاره است به سوی وحدت ذات که «**کان الله و لم یکن معه شیء**». و قول خداوند تعالی «**فأحببت أن أعرف**» اشاره به ظهور صفات است و قوله تعالی «**فخلقت الخلق لأعرف**» اشاره به ظهور افعال و انتشار موجودات است از کِتَم عدم به فضای وجود و قوله تعالی «**و هو الآن کما کان**» اشاره است به اینکه خدا یکی است همیشه، و زیادتر در خداوند پیدا نشده به واسطه خلق؛ هر چند تجلی ذات به صفات گردد مدح گردیده می‌شود به آنها، و افعال وجودی است میانه دو عدم و وجود فیما بین دو عدم در حکم معدوم است؛ اگر چه وجود خیر محض است.

پس چیزی در این موجودات نیست مگر وجود باری تعالی که واجب الوجود است. از این جهت منصور حلّاج سخنی گفته که ترجمه‌اش این است که هر که ملاحظه نمود ازلیّت و ابدیّت را و پوشید چشم خود را از چیزی که میانهٔ ازلیّت و ابدیّت است هر آینه ثابت نموده توحید را و هر که پوشید چشم از ازلیّت و ابدیّت و ملاحظه نمود بینهما را هر آینه به طریقت بندگی و عبادت آمده و هر که از ازلیّت و ابدیّت و ما بینهما چشم پوشید هر آینه تمسّک نموده به ریسمان حقیقت فیه ما فیه.

فصل ۲۴
عالم اعراض و اجسام

و عالم، اعراض‌اند و اجسام مرکّب‌اند. اجسام از خط و سطح به حسب طول و عرض و عمق و مدار تمام از نقطه و مرجع آن به سوی تمام است. همچنین کلام بر حروف و حروف بر الف و الف بر نقطه است و همچنین بنی آدم کثرت آنها منحصرند در وحدت حضرت آدم ﷺ. دلیل بر این مطلب قوله تعالی: ﴿**خلقکم من نفس واحدة**﴾[۲]؛

---

۱. شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۱۶۳؛ بحار الأنوار، ج۸۴، ص۱۹۸.
۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱.

یعنی از صورت واحده و مادّه واحده. و در این مطلب آگاهی است از جهت غافلین و ایجاز و اختصار است از برای عارفین. و کثرت آدم راجع است در بستان وحدت به سوی نقطه، و همچنین اعداد به جهت مرجع، تمام آنها به سوی وحدت است و چشمه اعداد وحدت است.

فصل ۲۵
سرّ عدد، مبدأ معارف است

و بدان به درستی که سرّ عدد در نفوس خلایق و صور تمام موجودات آن، اصل حکمت و اوّل تمام معارف و اکسیر اوّل و کیمیای اکبر و عهد مأخوذ و اوّل ابتداع و خلقی است که خداوند تعالی ابتداع فرموده و گردانیده اصل و قبله از برای خلق خود و گردانیده به طریقی که هرگز کهنه نمی‌شود و ظاهر نموده از سرّ مکنون و علم مخزون خود برماکان و مایکون. و او واحد عدد است و خلق نموده از نور جلال خود. و اوست ابداع محض و واحد آن چنانی که نیست قبل از او شیء از عدد.

او اوّل موجود است و واحد، او مبدع است و أحد به اثبات الف، او مبدع است به جهت آنکه الف تقدّم دارد بر حروف و در احد احدیّت است و در واحد وحدانیّت است و تعریفی و حدّی از برای احد نیست و مشارالیه به وصفی نشده، و اوست احد مطلق، و واحد حق آن چنانی است [که] منبعث می‌شود از او آحاد، و او خزانه و چشمه هر جفت و طاق است؛ پس علم عدد، اوّل فیض عقل است بر نفس؛ از این جهت گردیده مرکوز در قوّة نفس.

و عدد زبانی است که نطق می‌نماید به توحید به جهت آنکه لفظ واحد مقدم است بر اثنین؛ پس سبقت از برای واحد است. همچنین احدِ اثنین بر احد دیگری تأخّر دوم است، پس صحیح است در همه جا توحید؛ از این جهت گفته شده کسی که بشناسد طبیعت عدد را هر آینه شناخته اصل حکمت را. و اما ابطال اثنین و ثلث از چند جهت است.

جهت [اول] آنکه واحد حق، مجزّی؛ یعنی جزء جزء نمی‌شود. هرگاه مجزّی

شود قابل قسمت خواهد بود. چیزی که قابل قسمت بوده باشد البته او خدا نیست. و اما واحد آنچنانی که فیض برده از احدی که اشاره شده به سوی او عظمت آنچنانی که او مبدأ هر موجود است پس او عقل اوّل است. پس علمِ عددی که دلالت کننده است بر شناختن واحد احد، او اصل علوم و مبدأ معارف استَ و مقدّم است بر تمام علوم، مثل تقدّم عقل بر تمام موجودات همچنان که همهٔ اشیاء موجودند در عقل بالقوّه؛ همچنین هر علمی یا معلومی موجودند در عدد، و صورت اعداد مطابق‌اند مر صور موجودات را. و از برای عدد، صورت بسایط است بالقوه و صورت مرکبات است بالفعل؛ از این جهت می‌باشد علم عدد از اشارات عقلیه به جهت آنکه می‌کشاند نفس را به سوی علم توحید و اقرار به مبدأ اوّل.

پس او قول آنچنانی است انتزاع نشده از آن مقولات. و او شجرهٔ یقین و مبدأ شرع و دین است و بر او بنا نهاده شده نماز و از او شناخته شده عبادات و به او شناخته شده دورات زمان و افلاک، و اوست هلال عارفین و مبدأ هر گفت‌وگو، و مقال اوّل او مطابق است به آخرش و آخرش مطابق است به اوّلش. اول او واحد حقِّ آنچنانی است که نیست اوّلی از برای او تا شناخته شود و آخر او واحد آنچنانی است که نهایتی از برای او نیست تا وصف شود.

فصل ۲۶
حقیقت نقطه

و همچنین اسماء الهیّه به جهت آنکه مرجع آنها به سوی اسم مقدّس است. پس او جامع است تمام اسماء را و شامل است جمیع آنها را و در تمام آحاد اسماء تجلی دارد. و نهایت حروف نقطه است و جملهٔ اشیاء منتهی به سوی اوست و دلالت بر آن دارد، و نقطه دلالت بر ذات مقدس دارد و این نقطه او فیض اوّلِ صادر از صاحب جلال است که مسمّی است در افق جمال به عقل فعّال؛ پس این خلقت حضرت محمّدیه است. پس نقطه او نورالانوار و سرّ اسرار است؛ کما قال اهل الفلسفة: «**النقطة هي الأصل و الجسم حجابه و الصورة حجاب الجسم و الحجاب غير الجسد الناسوتي**».

دلیل بر این مطلب، صریح آیات ﴿**الله نور السموات**﴾[1] [است]؛ یعنی منوّر السموات. پس الله اسم ذات و نور از صفات ذات است و نور پیغمبر صفت الله و صفوة الله است؛ صفت الله است در عالم نور و صفوة الله است در عالم ظهور. پس آن صفت نور اوّل است[2] و از برای آن اسم بدیع و فتّاح است و به سوی او اشاره است بقوله صلی الله علیه و آله: «**اوّل ما خلق الله نوري**»[3] و قوله صلی الله علیه و آله: «**أنا من الله و الکلّ منّي**». و قول آن حضرت صلی الله علیه و آله از چیزی [که] روایت می‌نماید احمد بن حنبل: «**کنت و عليّ نوراً بین یدي الرحمن قبل أن یخلق عرشه بأربع عشر ألف عام**»[4]؛ یعنی فرمودند بودم من و علی نور در نزد خداوند تعالی چهارده هزار سال قبل از خلق عرش و کرسی، پس محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام حجاب خدایی و ولیّ خدا و خزینه اسرار الهی و باب حکمت الهی می‌باشند.

اما ایشان حجاب‌اند به جهت آنکه ایشان اسم خداوند اعظم‌اند و به واسطهٔ ایشان خداوند تمام موجودات را خلق فرموده. و ایشان کلمة الله‌اند و خداوندِ صانع به کلمه تجلّی نموده و خلقت عقول فرموده و به کلمه، محجوب از عیون شده [است] «**سبحان من تجلّی لخلقه بخلقه حتی عرفوه و دلّ بأفعاله علی صفاته حتّی وحّدوه و دلّ بصفاته علی ذاته حتّی عبدوه**».

و اما ایشان ولیّ رحمان‌اند به جهت آنکه ایشان بسان الله‌اند در خلق، و ایشان قرآن ناطق‌اند و از ایشان مشیّة الله ظاهر است و ایشان خاصّان خدا و برگزیدگان‌اند.

و امّا ایشان باب حکمت‌اند به جهت آنکه مدینهٔ آنچنانی که خداوند رحمان قرار خلقت تمام خلایق را در آن فرموده و مدینهٔ اسرار حقایقی که در آنها مطوی نموده باب آن مدینه و مطّلع بر آن حقایق، ایشان را قرار داده [است]. پس ایشان کعبه جلال آنچنانی هستند که طواف آن کعبه را می‌نمایند تمام خلایق، و نقطه کمال آنچنانی هستند که منتهی

---

۱. سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵.
۲. الکافي، ج ۱، ص ۴۴۱.
۳. غوالی اللآلی، ج ۴، ص ۹۹.
۴. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۰؛ الخرائج، ج ۲، ص ۸۳۸؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۷۱؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۴۷؛ الطرائف، ج ۱، ص ۱۵؛ العمده، ص ۸۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۹۶؛ کشف الیقین، ص ۱۱.

می‌شود به آن، همهٔ موجودات، و خانه آنچنانی هستند که توجه جملهٔ بریّات به ایشان است به جهت آنکه ایشان اوّل بیتی هستند که وضع شده‌اند از برای مردم.[1] پس ایشان باب الله و حجاب الله و ولیّ الله و قرآن ناطق و فصل الخطاب‌اند و به سوی ایشان است مرجع تمام خلق، و حساب خلق با ایشان است پس ایشان حجاب عالم لاهوت و نوّاب عالم جبروت و ابواب عالم ملکوت و وجه خداوند حیّ لایموت‌اند.

فصل ۲۷

معنای الله نورُ

هرگاه بگویی معنی قول خداوند ﴿**الله نور السموات و الارض**﴾[2] یعنی منور السموات و الارض[3]، گویم بلی ایشان‌اند ادیان و اعیان الی الله و انوار درخشنده از جانب الهی همیشهٔ اوقات، و ایشان اسم فتاح آنچنانی هستند که به واسطه نور ایشان موجودات را در عدم به وجود آورده و به ایشان ابتدا نموده و به ایشان مردم را هدایت فرموده و به ایشان ختم نموده، و ایشان‌اند پناه خلق و در قیامت در هر جایی که قدم‌های مردم بلغزد، و ایشان‌اند انوار طالعه و مفتاح کلید گنج حکمت خدایی و چشم‌های نعمت‌های نامتناهی، علیهم الصلاة و السلام.

فصل ۲۸

جایگاه و اسامی نقطه

پس تمام موجودات بعد از استقرار و خلقت، منتهی می‌شوند به سوی نقطه واحدهٔ آنچنانی که او صفت ذات و علّت موجودات است و از برای آن نقطه، چند اسم است:

یکی عقل، بنا بقوله صلی الله علیه و آله: «**اوّل ما خلق الله العقل**»[4]. و آن عقل و نور وجود مبارک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله [است] بنا به قول آن حضرت که فرمود: «**اوّل ما خلق الله**

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۶: ﴿**أوّل بیت وضع للناس**﴾.

۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵.

۳. مصباح کفعمی، ص۳۳۴؛ المقام الأسنی، ص۶۳؛ التوحید، ص۲۱۲.

۴. عوالی اللآلی، ج۴، ص۹۹؛ شرح نهج البلاغه، ج۱۸، ص۱۸۵؛ سعد السعود، ص۲۰۱.

نوري»[1]، و از جهت آنکه اوّل موجودات است بدون واسطه، عقل اوّل می‌گویند. و از جهت آنکه تمام اشیاء بسته به آن است و منتهی به سوی اوست، عقل فعّالش می‌گویند. و از جهت آنکه عقل از او ریخته شده سایر موجودات و حقایق اشیاء به او ادراک می‌شود عقل کلّ‌اش می‌نامند. پس واضح و لائح شده به برهان که وجود مبارک محمدﷺ او نقطه نور و اوّل خلق و حقیقت تمام کائنات و ابتداء موجودات و قطب مرکز دایرات است.

پس ظاهر نقطه صفة الله است و باطن آن غیب الله است؛ پس آن نقطه، ظاهر اسم اعظم است و صورت تمام عالم است؛ و بر آن نقطه است مدار کفر و اسلام. پس روح شریف محمدﷺ نسخهٔ احدیت است در عالم لاهوت و جسد مبارکش صورت معانی عالم ملک و ملکوت است و قلب شریفش خزانه علم خداوندیِ حیّ لایموت.

سیر کلمه در عالم

بیان این مطلب آنکه چون تکلّم نمود خداوند تعالی در ازل به کلمه، پس گردید نور؛ پس تکلّم نمود به کلمه پس گردید روح، و داخل نمود او نور را در کلمه و گردانید او را حجاب؛ پس آن کلمهٔ الله و نور الله و روح الله و حجاب الله است. و سیر آن کلمه در عالم، مثل سیر نقطه است در حروف و اجسام، و سیر واحد در اعداد، و سیر الف در کلام، و سیر اسم مقدس در اسماء. پس آن کلمه مبدأ کلّی و حقیقت کلّی است، و هر چیزی ناطق است به زبان حال و مقال، و جملهٔ موجودات شهادت می‌دهند به وحدانیت خدا و نبوّت محمدﷺ و علیعليه‌السلام و پادشاهی ایشان.

دلیل بر این مطلب و قوله‌ﷺ: «أنا و عليّ أبوا هذه الأُمة»[2]؛ یعنی من و علی هر دو پدر این امت می‌باشیم. وقتی که پدر این امّت باشند ـ البته پدرند از برای امم سابقه به

۱. عوالی اللآلی، ج ۴، ص۹۹.

۲. تفسیر الامام، ص ۳۳۰؛ سعد السعود، ص۲۷۵؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۴۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص۱۲۷؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص۸۵؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۱؛ مائة منقبة، ص۸۶؛ متشابه القرآن، ج ۱، ص۲۲۹؛ معانی الأخبار، ص ۵۲؛ المناقب، ج ۳، ص۱۰۵.

جهت آنکه هر چه دلالت بر خاصّ کند البته دلالت بر عامّ دارد بدون عکس ـ اگر چنانچه محمد و علی نبودند خلقی نبود ابداً، به جهت اختصاص ایشان به «**لولاک لما خلقت الأفلاک**»[۱].

پس دانسته شد آنکه صدور صفات از ذات مقدس است و صفتی که بهترین صفات است در میان موجودات، آن وجود مبارک احمدی است و او عین وجود و شرف موجودات است و او نقطه واحدهٔ آنچنانی است که آن صفت احد و جمال صادره از جلال و نور برگزیده از ستایش عظمیهٔ درخشنده از قدس حضرت اله است، و او عرش نور و کتاب مسطور و لوح محفوظ و اوّل خلق عالم ظهور و آخر ایام دهور است.

شرح حدیث رأیت رجلاً

و تأیید بر این مطلب می‌نماید حدیثی که وارد است از امیرالمؤمنین علیه السلام:

سؤال کرده شده که «**هل رأيتَ في الدنيا رجلاً؟ فقال رأيتُ رجلاً و أنا إلى الآن أسئل عنه**»؛ راوی عرض کرد یا علی آیا دیده‌ای در دنیا مردی را؟ فرمود دیدم من مردی را، الی الحال سؤال می‌کنم از او. پس فرمود: «**فقلت له مَن أنت؟ فقال أنا الطين**». یعنی گفتم به او کیستی تو؟ گفت من طین[۲]ام. پس فرمود: «**فقلت مِن أين؟ فقال من الطين، فقلت إلى أين؟ فقال إلى الصين**». یعنی گفتم به او از کجایی تو؟ گفت از طین[۳]، گفتم بازگشت تو به سوی چه چیزی است؟ گفت به سوی طین[۴]. پس فرمود: گفتم به او که: «**مَن أنا؟ فقال أنت أبوتراب.**[۵] **فقلت: أنا أنت؟ فقال حاشاك حاشاك هذا من الدين في الدين؟ أنا إنّي وإنّي أنا**[۶]**. إنّي ذات الذوات في الذات للذات**». یعنی کیستم من؟ گفت تو ابو ترابی، پس فرمود من مثل توام؟ گفت حاشا اگر تو من باشی، واین از دین در دین باشد تو در کجا و در چه عالمی و من در کجا و در چه عالم! چه نسبت خاک را با عالم پاک! «**فقال**

---

۱. المناقب، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. در اصل: کل.

۳. در اصل: کل.

۴. در اصل: کل.

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱.

۶. أنا أنا و أنا أنا.

عرفت؟ فقلت نعم؛ فأمسك». یعنی پس گفت شناختی؟ گفتم بلی. و به راوی فرمود این مطلب را نگهداری کن و به کسی بروز نده.[۱]

پس بیان این مطلب که فرمودند «رأيت رجلاً» اوّلاً آنکه روح، هموارهٔ اوقات معلّق بر جسد است و نظر روح به سوی جسد است به جهت آنکه جسد، خانهٔ غربت اوست و مسکن بینوایی اوست و مرکب سواری و مقرّ اوست، و ثانیاً آنکه بر عارف همیشهٔ اوقات واجب است معرفت فرق میانه مقام عالم تراب و سرّ حضرت ربّ الارباب را. وقتی که شناخت نفس خود را، هر آینه خدا را، شناخته به جهت آنکه وقتی که شناخت خود را به حدوث فقر و پریشانی، شناخته خدا [را] به عزت و کبریاء و عظمت و بزرگواری.

و مراد بقوله **«أنا الطين»** اشاره است به سوی آنکه عارف همیشه در مقام فقر و اقرار، به مذلت و عجز خود [اعتراف] می نماید. و مراد بقوله **«من أنا»** اشاره است به اقرار جسد به معرفت حدوث و امکان، و مرگ و رجوع آن به سوی عنصر معدن خود، و متلاشی شدن و پراکنده شدن آن بعد از ترکیب. و مراد بقوله **«أنت أبو تراب»** اشاره به سوی دو معنی است: یکی خاصّ و یکی عامّ. امّا خاصّ: یعنی مراد از آب، روح باشد که مربّی و قیّم جسد است. امّا عامّ آنکه: مراد از آب، آب است یعنی تو پدر اشیاء و مبدأ و حقیقت آنها می‌باشی به جهت [آنکه] از کلمهٔ کبری تمام موجودات بروز یافت و کلمهٔ کبری سرّ تمام کائنات است.

و مراد بقوله **«أنا أنت»** یعنی من مثل تو میّت و مرّکبم. و مراد بقوله **«حاشاک حاشاک أنا إنّي و إنّي أنا»** یعنی عالم ناسوت خاکی کجا و عالم نور کجا، نسبتی بایکدیگر ندارند. و مراد بقوله **«إنّي ذات الذّوات والذّات في الذّوات للذّات»** تصریح نموده به اظهار سرّ مکنون و کلمه متعلقه به دو طرف **﴿كن فيكون﴾** و دلالت دارد بر آنکه آن حضرت سرّ اسم اعظم خدا است و حقیقت هر چیز؛ و او ذات هر موجود است از برای ذات مقدس واجب الوجود و او سرّ خدا و کلمه خدا و امر خدا و ولیّ خداست

---

۱. پس می‌گویم من در حلّ: این رمز شریف اشاره به سوی خطاب عالم لاهوت با عالم ناسوت است و آن روح است از برای جسد تا آنکه ظاهر نماید از جهت مردم که چه فرق است میانهٔ هیکل قدس شریفش و سرّ نفس مبارکش. م.

بر هر شیئی، و این امری است که تخصیص داده او را خداوند به آن، نه آنکه او خدا است؛ معاذ الله، بلکه کلمة الله و امر الله و سرّ الله و ولیّ الله است.

و در حلّ این مبهم کافر شده غالی و قالی و پیوسته به ایشان است تالی و موالی، و رسیده به مطلب خود عارف عالی. پس علی عليه السلام سرّ الله است بر همه و ولیّ اوست بر همه؛ به جهت آنکه خداوند سبحانه آنچه راکه خلق فرموده به اراده و قدرت و مشیّت خود، واگذار نموده به ولیّ و کلمه خود و آنچه از صفات که صادر از ذات گردیده به حکمت ازلی تسلیم ولیّ خود نموده به جهت آنکه علیّ ولیّ، مقامش در میان خلق، مقام خداوند علی است. و به این مطلب اشاره است بقوله «**لا فرق بينها و بينك إلّا أنّهم عبادك وخلقك**»[1]. و قوله عليه السلام في دعاء «**جئت بك إليك**»[2]؛ یعنی آمدم به صفات تو به سوی ذات تو. «**وبعدلك إلى عفوك**»؛ یعنی به عدل تو آمده به سوی عفو تو. و مراد قوله عليه السلام: «**فقال عرفت فقلت نعم فقال أمسك**»، این اشاره است به اینکه انسان وقتی که شناخت که علی عليه السلام او سرّ مراد خفیّ است واجب است بر او امساک این عقیده به جهت آنکه عقول صافیه می‌خواهد که او ادراک این مطلب را نماید.

فصل ۲۹
صفات الهیه

بیان این مطلب اینکه صفات الهیه هفت است: اوّل: حیّ که از صفات دیگر بالاتر است؛ دوم: علیم؛ سوم: مرید؛ چهارم: قادر؛ پنجم: متکلّم؛ ششم: جواد؛ هفتم: مقسط؛ یعنی عادل. و از برای این اسماء چند مظاهر فلکیه است: مظهر رکن حیاة، اسرافیل است، و مظهر رکن علم، جبرائیل است، و مظهر رکن اراده، میکائیل است، و مظهر رکن قدرت، عزرائیل است. و از برای این اصول یعنی صفات، هفت مظاهر کوکبیّه است که مسمّی به کواکب سبعه است و هر کوکبی تعلّق به یکی از اسماء دارد. پس مظهر تجلّی حیاة، شمس است، و مظهر تجلّی علم، مشتری است، و مظهر

---

۱. مهج الدعوات، ص۱۳؛ البلد الأمين، ص۳۹۲.

۲. مفاتیح الجنان، دعای هر روز ماه رجب.

تجلّی قدرت، مریخ است، و مظهر اراده، زهره است، و مظهر تجلّی کلام، قمر است، و مظهر تجلّی عدل و قسط، عطارد است، و مظهر تجلّی جود، زحل است. و اسماء، مؤثّرند در عالم سفلی به واسطه مظاهر مذکوره، همچنانی که اقتضای حکمت ازلیّه است که ترتیب و تقدیم اسباب را بر مسبّبات داده [است]. و به همین مطلب اشاره است قوله: ﴿وأوحى في كلّ سماء أمرها﴾[1].

فصل ۳۰
مظاهر اسماء خدا

همچنین‌اند انبیاء علیهم السلام که همه مظاهر اسماء خداوندند. پس کسی که مظهر اسم کلّی است، یعنی جامع اسماء دیگران است شریعت او کلّی است و جامع ناسخ شرایع دیگران. و مرجع تمام اسماء، لفظ جلالهٔ الله است. و اسماء جمیع انبیاء و رسل راجع است به سوی اسماء سبعه که آدم و ادریس و ابراهیم و یوسف و موسی و هرون و عیسی است؛ و مرجع این اسماء سبعه به سوی اسم مبارک محمد صلی الله علیه و آله است. پس آدم مظهر اسم ناطق است و از برای خداوند تعالی در آن اثر تامّ است، یعنی اثر را خدا قرار داده [است]. و محلّ او فلک ماه است و آن خانهٔ عزّت [است] و [در آن] کلم طیّب را جمع [نموده است]. و به این مطلب اشاره است ﴿وعلّم آدم الأسماء كلّها﴾. و ادریس مظهر اسم حیّ است و فلک او آفتاب است، منبع حیاة زندگانی حیوانیّت و نباتیّت است. و از این جهت است آن حضرت علم به اسرار تمام معادن و نباتات در او بود؛ «واوّل من خطّ و خاط ادریس علیه السلام».

و حضرت ابراهیم مظهر اسم جواد است و در این خصوص، اثر تامّی خداوند تعالی به او داده [است]، و فلک او فلک زحل است و آن حضرت اوّل کسی است که اطعام و اکرام میهمان نمود. و حضرت یوسف مظهر اسم مرید است و از برای خداوند جمیل در او اثر عظیمی است، و فلک او فلک زهره است. و حضرت موسی علیه السلام مظهر اسم قادر است و خداوندِ قویّ شدید در [او] اثر قرار داده [است]، و

---

۱. سورهٔ فصّلت، آیهٔ ۱۲.

فلک او فلک مریخ است. و هارون مظهر اسم علیم است و مظهر آمر و ناهی است، و فلک او فلک مشتری است.

و حضرت عیسی علیه السلام مظهر اسم مقسط و عادل است و از برای حکیم، در او اثری است؛ همچنین شفای کور و ناخوشی برص و زندگی اموات، و فلک او فلک عطارد است. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از برای اوست جملهٔ این اوصاف و افلاک و اسماء و اعداد، و او مظهر اسم جامع است و فلک او ﴿قاب قوسين أو أدنى﴾ است که از آن مقام بالا تر فرض نمی‌شود، و او مظهر انوار و جامع اسرار و جامع کلم و کلّ الکلّ و جملهٔ جمال و خلاصهٔ موجودات خاصّهٔ خداوند رحمان است؛ کما قیل:

فما أعجز الأفكار عن كنه وصفه　　　وما أقصر التفسير عن كلّ معناه

یعنی چقدر عاجز است عقول و افکار از بیان اوصاف آن حضرت و چقدر کوتاه است زبان تفسیر، از تمام معنای جلال او.

و عدد اسم مبارک محمد صلی الله علیه و آله با میم مشدّد ۱۳۲ است و با میم مشدّد پنج حرف است «م ح م م د». و از القاب حضرت، لفظ «امین» [است] که محمد امین می‌گفتند و امین مشتق از امن است، یا از امان است و عدد اسم حضرت خطاً لا رسماً ۹۲ است و این عدد اشاره است به اسم خداوند که «مالک» باشد و «م ال ک» نود و یک عدد است و با مجموع حروف که اسم فردانیت است ۹۲ می‌شود و امان نیز ۹۲ است و مطابق اسم مبارک آن حضرت است؛ کما قیل:

لإسم خير الرسل فضل　　　عند ذي الفضل المبين

فهو في الخطّ أمان　　　و هو في اللفظ أمين

فصل ۳۱

اسرار نام مبارک محمد صلی الله علیه و آله

و از اسرار اسم شریف آن حضرت که با تکرار دال ۱۳۲ است اشاره است به سوی اسم باری تعالی که «هو الملک» باشد، که در عدد مطابق است و دو اسم جلیل نیز مطابق این عدد است و آن دو اسم، «حيّ عدل» است، و این عدد را چون تقسیم اجزاء

نمایی پنج قسمت می‌شود: یکی نصف (۶۶)، یکی ربع (۳۳)، یکی ثلث (۴۴)، یکی سدس (۲۲)[1]. و در عالم باطنْ این عدد، عدد اسم اعظم است، و هر عددی که فوق اوست زاید از اوست و مأخوذ از اوست و راجع به اوست. و این اعداد مذکوره ۱۶۵ می‌شود. و از اسم امین چهل [و] چهار عدد زاید است و این زاید مطابق اسم الهی است که «الأحد» است.

پس دلالت دارد این مطلب بر آنکه آن حضرت احدِ واحد است در کونین، و احمد است و محمد است و امان خلق است و امین است و مولا و بزرگ و پیغمبر کریم و رئوف رحیم است و حبیب نجیب [و] قریب مجیب است و بشیر نذیر، و سراج منیر و عزیز مبین و صادق الامین و طه و یاسین و اوّل [و] آخر، ظاهر و باطن، و فائق و رائق، و فایق [و] رافق و فاتحِ [و] خاتم، و عالم [و] حاکم، و شافع [و] راحم، و هیکل [و] عاصم، و شاهد و قاسم، و مؤید و منصور و مکنّی به ابی القاسم است - صلی الله علیه و آله - کما قیل:

فإنّ من جودك الدنيا وضرّتها و من صفاتك علم اللوح و القلم

یعنی به واسطهٔ جود وجود مبارک تو دنیا و آخرت آشکار شده و از صفات تو است علم لوح و قلم؛ و هوالدلیل المبین.

فصل ۳۲
اسرار حروف نام محمد صلی الله علیه و آله

و اما اسرار حروف اسم مبارک آن حضرت: پس اوّل آن میم است و میم حرف ناری عِلوی و صامت است که حروف دیگر از او انتزاع نمی‌شود و از حروف دایره است به این معنا که در کتب، دوران دارد... و از برای آن دو عالم است که در بنیانش «م ی م» دو میم دارد؛ میم اوّل اشاره به عالم ملک است و میم دوم اشاره به عالم ملکوت است، و عدد آن چهل است و این عدد افتتاحی است مغلق و عدد کاملی است و فتح می‌شود به

۱. در نسخ عربی: ۱۱.

اسم مبارکش جود و وجود و بدون تکرار بیّنات میم که «۴۱»[1] می‌باشد پنجاه عدد است وقتی که عدد خود میم را که چهل است اضافه نمایی بر پنجاه، نود می‌شود. و این عدد حقیقت اسم میم است که از کمون به بروز آمد.

و ظاهر می‌شود از حقایق میم به ضرب سه میم محمّد صلی الله علیه و آله که هر یک سه حرف‌اند (م ی م) که جمعاً نُه است در سه اسم مبارک خداوند تعالی که «م ل ک س ی د س ل ا م»[2] باشد و ده حرف است، مضروب می‌شود نود.[3] و حرف ثانی از حروف اسم شریفش «حا» است و آن حرفی است مائی و نورانی و علوی و محلّ «حا» در فلک هشتم و کرسی است؛ به جهت آنکه حقیقت آن هشت است و آن عدد جمله عرش است؛ و به قولی چهار است. و حرف چهارم از حروف اسم نامی آن حضرت «دال» است و آن هم از حروف بائیه است ولی مظلم و تاریک است و از برای اوست حقیقت دوام، و از اینجا ظاهر گردید اسم دائم. و از برای آن حضرت است دوام ملک و دوام نور.

فصل ۳۳
حقیقت محمدیّه

بدان به درستی که از برای هر اسمی از اسماءالهیه و معظم اسماء، یک صورتی است در باطن که آن صورت را صورت عینیّه می‌گویند و از برای هر اسمی از اسماء الهیه و معظم اسماء، ربّی است که اسماء، مربوب آن‌اند و حقیقت اسم مبارک محمّد صلی الله علیه و آله صورت باطنهٔ جملهٔ اسماء است که مربّی آنها است و از آن استمدادِ جمیع اشیاء است، و این حقیقت، آنچنان حقیقتی است که تربیت صور عالم را می‌نماید به تربیت ظاهری هم. و آن حضرت رب الارباب است به این معنی که آن حضرت مظهر اسم اعظم و صاحب اسم اعظم است و در عالم ظاهر و باطن مربّی عالم است، و از برای اوست ربوبیّت مطلقه.

---

۱. در بعضی از نسخ عربی ۴۰ و ۴۲ آمده است.
۲. در بعضی از نسخ عربی: «ا ل م ل ک ا ل س ی د ا ل س ل ا م أنا هو م ح م د».
۳. و با ضرب آن نُه در ده حرف «ا ی ی ا م ح م م د» که باز مضروب می‌شود. م.

پس دانسته شد به این کشف تام که آن حضرت روح عالم است و استمداد حیاة از اوست، و به واسطه اوست وجود تمام مخلوقات؛ و از این جهت است [که] حضرت فرمود ـ و قوله الحق که ـ: «**خُصِّصتُ بفاتحه الکتاب و خواتیم البقرة وأُعطیتُ جوامع الکلم**». یعنی تخصیص داده شده‌ام من به فاتحة الکتاب و آیات آخر سورهٔ بقره و جوامع کلم که مام حکمت در آب‌ها است و اوّل سوره ﴿**الحمد للّه رب العالمین**﴾ است و آن مجمع ارواح و اجساد و عوالم است؛ پس از این مطلب مکشوف شد که روح ظاهر سیر می‌نماید در تمام صور؛ مانند روشنایی آفتاب در جسم هوا. پس محمّدﷺ او سرّ وجود و موجود است ظاهراً و باطناً. «**فسبحان من دل علی ذاته بتجلّیه في صفاته**».

فصل ۳۴
اقسام حروف

و بدان به درستی که بنای کلامْ حروف است و مبنای حروفْ نقطه است و نقطه، آن الف مفقودی است که مبدأ وجود است و مشتق می‌شود از او ۲۸ حرف؛ همچنانی که ذکر شد. و آن صورتی است که قائم است به فیض الهی و آن دو قسم است: یکی جلال است و دیگری جمال. و حروف جلال، قِسمِ واحد است و آن حروف ناریّه است که مرئی و ظاهر نیست؛ و حروف جمال سه قسم است: ناری و ترابی و هوایی و هیچ حرفی نیست الّا آنکه صادر از الف است و آن شاهد است به وحدانیت خداوند معبود و محیط است به هر شیء، و خداوند تعالی محیط بر همه است؛ کما قیل:

فـفي کـلّ شـيء له آيـة　　　تـدلّ عـلی أنّـه واحـد[۱]

فصل ۳۵
بعضی از اسرار حروف

و از سرّ حروف، ترکیب اسماء است، و از برای هر کلمه ظاهری و باطنی است. امّا ظاهر از جهت اهل تقلید است، و امّا باطن از برای اهل تحقیق است و تجرید؛

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۱۲؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۷.

به جهت آنکه آنچه در ظاهر است جسم و روح است و به منزلهٔ پوست است و آنچه در باطن است به منزلهٔ روح و مغز است. و مردم بر چهار قسم‌اند: قسمی از برای ایشان، هم ظاهر است و هم باطن، و ایشان راسخون در علم‌اند؛ و قسمی از برای آنها نه ظاهر است و نه باطن، و آنها جماعت کفّارند؛ و قسمی از برای ایشان حظّی از ظاهر است ولی از باطن نصیبی ندارند و آنها کسانی هستند که قائل به نبوّت‌اند و منکر امامت‌اند؛ و قسمی از باطن بهره دارند و از ظاهر حظّی و نصیبی ندارند و ایشان عقلاء مجانین‌اند.

و روایت نموده ابن عباس در قول خداوند تعالی ﴿وکلَّ شیء فصّلناه تفصیلاً﴾[1]؛ «یعنی شرحناه شرحاً بیّناً بحساب الجمل». یعنی از برای کسی که بصیر است، همه را به حساب جمل بیان نموده‌ایم. فهمیده این مطلب را آنکه فهمیده. «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء من عباده». و این علمی است که سپرده آن را خداوند تعالی در شب معراج به پیغمبر خود، گردانیده آن علم را در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام، و در نسل او قرار داده تا ابد الدهر؛ و آن علم هشت کلمه است: ابجد، هوّز، حطّی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخّذ، ضظّغ. و عدد حرف آنها ۲۸ [است]، هر بیت[2] هشت [حرف] است و هر حرفی متضمن دو اسم مبارک محمد و علی علیهما السلام است، هم ظاهراً و هم باطناً استخراج می‌نماید آنکه مطّلع است از علم حروف و اعداد آنها.

فصل ۳۶
نقش حروف در قرآن

و به این حروف قرآن نازل شده [است] و حروف، ترجمان ذات مقدس احدیّت‌اند. و از برای قرآن ظاهری است و باطنی، و معانی قرآن منحصر است در چهار قسم، و آن چهار قسم چهار حرف است «ا ل ل ه»؛ و الف لام الله، آلت تعریف است و وقتی که وضع می‌شود بر تمام اشیاء، شناخته می‌شود که مِن الله و لِله است و

---

۱. سورهٔ إسراء، آیهٔ ۱۲.
۲. کلمه.

وقتی که الف را از الله اخذ نمایی باقی می‌ماند لِلّه؛ یعنی «لِلّه کلّ شيءٌ». وچون لام را اخذ نمایی باقی می‌ماند اله، «و هو اله کلّ شيء». و چون الف و لام را اخذ نمایی باقی می‌ماند «له»؛ «وله کلّ شيء» وچون الف و دو لام را از او اخذ نمایی باقی می‌ماند هو، «و هو هو، وحده لا شریک له».

و جماعت عارفین ابتداء به شهادت می‌نمایند به [وسیلهٔ] الف، و فرو می‌روند در اضطراب از لام و می‌رسند به مقصود که توحید است به هاء و الف. از این اسم مبارک اشاره است به هویّت آنچنانی که قبل از او و بعد از او شیئی نبوده و نیست، واز برای آن روحی است در عالم معنا که متصوّر نمی‌شود. و لام وسط در این اسم مبارک اشاره است به این که خلق از اوست و قائم به اوست و مرجع تمام به سوی اوست و افاضهٔ فیضِ وجود از اوست و از جهت آن لام عقل است به این معنا که عقل احاطه به روح دارد اوّلاً و آخراً.

بیان این مطلب آنکه الف صورت واحده است، هم به حسب خط و هم به حسب هجا و هم به حسب حساب عددی. و عدد از دو قسم خارج نیست: یا فرد است یا زوج، و این فرد و زوج جمعاً ۳ است و ۳ [اگر] در نفس خود ضرب شود ۹ حاصل می‌شود. و این ۹ عددی است مکتومِ سربسته. و عدد ۳ مادّهٔ تمام اعداد است و موضوع آنها است. و عدد ۹ طیّار است در سایر اعداد. و جذر منقسم به افراد است و آن مجمع افراد و ازواج است و فردِ زوج، و زوجِ زوجِ، و زوجِ فرد است، و زوجِ زوجِ فرد از هر جهت در عدد مذکور جمع است و حرف آن در میانهٔ حروف «طا» است و آن حرف اکّال است. پس عدد ۹ حاصل می‌گردید از عدد الف وقتی که اعاده دهی زوج اوّل را که زوج بعد از فرد باشد و بر سر ۹ اضافه کنی ۱۱ می‌شود و ظاهر می‌گردد اسم خفیّ و سرّ ذاتی آن و آن «ه و» است و اوست هویّت سایر موجودات.

پس ظاهر شده [است] «ها» یی که مخفی [است] در ضمه‌ای که اصل واو است. و عدد یازده چون ضرب شود در عدد «ها» که پنج است حاصل ضرب می‌شود پنجاه و پنج؛ و این عدد مطابق اسم خداوند است که «مجیب» باشد. و چون اصل «ها» ضمه‌ای است که او واو است و از برای آن جهات ستّه است. چون یازده را ضرب نمایی در

شش، حاصل ضربْ ۶۶ می‌شود و آن عدد مطابق لفظ جلالهٔ الله است و الله اسم ذات مستجمع جمیع صفات و کمالات است و موضوع تمام اسماء است و چون عدد اسم جلاله را که ۶۶ است در جهات ستّه ضرب نمایی حاصل ضربْ ۳۹۶ می‌شود، و آن است مطابق با یکی از اسماء الهی. و چون ضرب نمایی ۶۶ را در ۱۱ حاصل عدد می‌شود ۷۲۶ و آن هم مطابق یکی از اسماء مقدّسه است. و چون ضرب شود ۶۶ در ۵ حاصل ضربْ می‌شود ۳۳۰.

و منبع تمام اسرار، «هاء» مضمومهٔ آنچنانی است که قیام سایر حروف به اوست و اوست طبیعت حامسهٔ فعّاله؛ به این معنی که در حروف ابجد در مرتبه پنجم قرار دارد و کلمه «هاء» باطن هر موجود و حقیقت هر چیزی است و چون الف بر سر «هاء» نازل شود آشکار می‌شود «طاء اکّاله» به این معنی که خورنده اعداد است، و چون «هاء» را در نفس خود ضرب نمایی می‌شود ۲۵. و [اگر] این عدد را ضرب نمایی در نفس خود حاصل می‌شود ۶۲. عدد پنج در همه جا خود را ظاهر می‌نماید؛ یعنی در حاصل ضرب، نمایان است، و «هاء» از حروف مریخ است و کسی که بفهمد چگونه باید عمل نمود و عمل نماید دشمن خود را هلاک کند؛ ولکن این مطلب از اسرار است و کشف آن سزاوار نیست و نطق آن به طریق رمز این است: **«هایائیل أو هو أو هو یاهو یا مذلّ یا منتقم یا فعّال أنت هو»**. فهم من فهم و لا یلیق الکشف عمّا فهم.

فصل ۳۷

لفظ هو

اوّلاً بدان به درستی که اسم یا مشتق است یا علم است یا اشاره. و اسم مشتق کلّی است که مانع نیست از وقوع شرکت در او و اسم علم، قائم است [در] مقام اسم اشاره و فرع اوست. و اسم اشاره اصل است و اصل، اعظم از فرع است پس «هو» که اسم اشاره است اشرف تمام اسماء است. و ثانیاً آنکه: حق سبحانه و تعالی فرد است و ممکن نیست توصیف او به صفت زایده بر ذات، مگر آنکه ذات مقدس بالذات متّصف است به صفات و کمالات؛ پس جمیع اسماء مشتقه قاصرند از إخبار ذات احدیّت.

و امّا لفظ «هو» خبر می‌دهد و می‌فهماند از باطن کنه حقیقت مخصوصه مبرّاة از جمیع جهات کثرت. پس لفظ «هو» به جهت وصول او به کنه صمدیّت اشرف از قاطبهٔ اسماء است. و ثالثاً آنکه: شناخته نمی‌شود صفات مشتقه الّا به صفات، و صفات شناخته نمی‌شود الّا به اضافه آنها به سوی مخلوقات. و امّا لفظ «هو» دلالت می‌کند بی‌واسطه به ذات مقدّس من حیث هو هو، و این می‌رسد به حق و مقطوع است از خلق. و رابعاً آنکه: اسماء مشتقه دلالت دارد بر صفات، و لفظ «هو» دلالت بر موصوف دارد و این مبرهن است که موصوف اشرف، اشرف است از صفت.

توضیح

بیان این مطلب آنکه: ذات مقدّس باری تعالی کامل به صفات نشده بلکه ذات احدیت چون در غایت کمال است لهذا لازم دارد صفات را. پس لفظ هو می‌رسد به سوی ینبوع عزّت. خامساً آنکه: لفظ «هو» مرکب از دو حرف است «ه» و «و». «هاء» اصل واو است به تقریب ما ذکر؛ پس هر دو یک حرف‌اند. و این دلالت می‌کند بر واحد حق سبحانه و تعالی. و سادساً آنکه: «ها» اوّل مخارج است و واو آخر مخارج است و گفته شده «هاء» اصل واو است؛ پس «هاء»، هم اوّل است و هم آخر؛ و «هاء» باطن اشیاء است و واو ظاهر سایر مخارج حروف است؛ پس «هو» اشاره به سوی اوّل و آخر و ظاهر و باطن است. و سابعاً آنکه: حرف آنچنانی که وضع شده [است] از جهت تعریف ذات حق، غیر معلوم است، و حقیقت ذات هم غیر معلوم است و ذات مقدّس اَولی به تنزیه از چند و چون است و از جانب حق تعالی به بنده «هو» است چون «قل هو الله» و از بنده به سوی او «هو» است.

فصل ۳۸

حروف جلاله

و از برای حروف جلاله چهار مرتبه است: یکی مرتبهٔ ذات و یکی مرتبه عقل و یکی مرتبه نفس، که او یکی از مراتب عقل است و یکی مرتبه روح، و چهار ملک بر آن

موکّل‌اند: جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل. و این ملائکه نازل شده‌اند بر چهار پیغمبر: حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از برای حقیقت چهار چیز: یکی امر و یکی نهی و یکی وعد و یکی وعید. و این چهار چیز در چهار کتاب نازل است: صحف و تورات و زبور و قرآن. و صحف صورت قلب است که او الف است، و تورات صورت عقل است و او لام اوّل است، و انجیل و زبور صورت روح است و او لام ثانی است، و قرآن صورت نفس است و صورت حق است در عالم ظاهر و باطن؛ و حرف آنها «هاء» است.

فصل ۳۹
الف غیب

پس دانسته شد که فیض اوّل از جانب الهی نقطهٔ واحده است، و از آن ظاهر می‌شود الف غیب، و چون امتداد پیدا می‌کند خط، الف نمایان می‌شود و الف مرکّب است و از سه نقطه: نقطهٔ اوّل: از برای اوست عقل و روح القدس؛ حرف آن الف است و از آن ابتدا می‌شود تمام موجودات و به سوی او انتها می‌گردد. و نقطه دوم: او روح الله است؛ اشاره است به قول خداوند تعالی که ﴿**ونفخت فیه من روحي**﴾[1]. و حرف آن «باء» است و آن حجاب ربّ است و ظاهرِ نقطهٔ واحده است و جسد اوست. از برای «باء» حکم ظاهر است و حقیقت آن به منزلهٔ نبوّت است به این معنی که واسطه وجود است، و باطن آن نقطهٔ واحدهٔ اوّل است؛ و قال علیه السلام: «**عن الباء ظهر الوجود و بالنقطة تبیّن العابد عن المعبود**». یعنی از حرف «باء» ظاهر شده است وجود و به نقطه ظاهر [و جدا] شده است عابد از معبود.

و حکیمی گفته [است] که به حرف با شناخته‌اند عارفون خدا را و هیچ چیزی نیست مگر آنکه «باء» بر او نوشته شده است؛ یعنی تمامْ منتهی به «باء» [می‌شود] و «باء» منتهی به الف و الف منتهی به نقطه؛ و نقطه مبدأ فیض الهی است. چون لفظ الله را به زبان جاری نمودی پس به تمام اسماء تکلم نموده‌ای؛ چون الف را بنویسی مثل

---

۱. سورهٔ حجر، آیهٔ ۱۵.

آن است که تمام حروف را نوشته باشی؛ و چون نطق به واحد نمایی مثل آن است که تکلّم به تمام اعداد نموده‌ای، به جهت آنکه همهٔ اعداد مرکّب از آحاد [است] و چون بگویی نقطه، همچنان است که محصور نموده[ای] تمام عوالم را. وقتی که بگویی نور چنان است که وجود [را] از عدم حاصل نموده[ای]. و چون نطق نمایی به نور النور هر آینه تکلّم نموده‌ای به اسم اعظم. اینهایی [که] گفته شد از برای کسی است که بداند و بفهمد و تمیز میانهٔ زهر و حلوا دهد. و فرقی نیست در نزد اعمی میانهٔ روز روشن و شب تاریک. شاهد بر مقالات آنکه عارفی گفته [است]:

و ألف الحروف هو الحروف جميعها — و الفاء دائرة عليه تطوف

عارف دیگر گفته [است]:

يا ربّ بالألف التي لم تعطف — و بنقطة هي سرّ كلّ الأحرف
و بقافها الجبل المحيط و صادها — البحر الذي بظهوره هو يختفي
ثبت علىّ هداي و أتمم نوره — يا من به أصبحت عنّي مكتفي

و نقطه سوم: او روح امر است و از اوست گردش وجود در عالم ظاهر و آن اشاره است به ظاهر افعال به جهت آنکه واحدِ حق ـ سبحانه و تعالی ـ ایجاد اشیاء می‌نماید و در اشیاء نیست؛ والّا محدود بود، و جهات ستّه در او ملحوظ می‌شد. و از اسماء نیست والّا داخل در اعدد بود؛ لکن خداوند به جمال خود به اسماء جمال بخشیده؛ و به جلال، به آنها جلال داده [است] و جملهٔ اشیاء را به کبریایی و بزرگی خود کوچکی و پستی کرامت فرموده و همه به قیمومیّت الهی قائم‌اند به جهت آنکه خداوند احد حق ـ سبحانه ـ مجزّی نمی‌شود تا داخل معدود شود، و کثرتی در او نیست تا داخل معدود گردد؛ پس واحد، لازم ذات بحط بسیط حضرت احدیّت است.

فصل ۴۰

احد، واحد، وحدانیت

احدی است و واحدی است و وحدانیّتی است؛ امّا احد اسم ذات است با سلب تعدد صفات، و وحدانیّت، صفت واحد است، و واحد صفت احد است؛ و مرتبهٔ احد از

واحد مقدّم است، و واحد سرّ احد است و صفت احد است و نورِ احد است و ظاهر احد است و اوّلِ عدد است. امّا احد باطن واحد است و معنی واحد است. و فیض واحد از احد است و احد حقیقت موجودات است و صاحب جلال است، و واحد، او عقل فعّال است که اوّل وجود است؛ پس جلیل است خداوند احد حق در احدیّت آنچنانی که محدود نمی‌شود، و بزرگ است واحدِ مطلق در وحدانیّت آنچنانی که به عدد نمی‌آید، و عاری از نقایص است خداوند صمدی که نیست از برای او قبلی و نه بعدی. و بسیار جلیل است معبود حقی که به عبادت او است تمام ملک و مملوک و عبد.

فصل ۴۱
مظهر واحد

ظاهر واحد از احد است و فیض جمیع اعداد از واحد است؛ مثل آنکه خط از نقطه ظاهر شده [است] و سطح و جسم از نقطه و خط ظاهر شده‌اند، همچنانی که حروف از نقطه اختراع و انتزاع شده‌اند و کلام از حروف مرکب‌اند و معانی از کلام ظاهر می‌شود؛ پس نقطه مرجع همه است [همه] به او ابتداء شده و تمامْ منتهی به سوی اوست.

پس نقطهٔ واحده، او حقیقت تمام موجودات و مبدأ جمیع کائنات و قطب تمام دایرات و عالم باطن و ظاهر است، و ظاهر نقطه نبوّت است و باطن آن ولایت است و هر دو در معنا نور واحدند؛ هم در ظاهر و هم در باطن؛ لکن ولایت از نبوّت است و مشتق از اوست به جهت آنکه نبوّت و امامت ـ هر دو ـ اسم دو پیشوای خلق‌اند، در عالم باطن با همدیگر جمع بودند و در عالم شهود هم با یکدیگر بودند و در دنیا و آخرت با یکدیگر جمع‌اند و هیچ فرقی فیما بین ایشان نیست الّا در دو اسم مبارک محمد و علی، و در وصف ظاهری که نبیّ و ولیّ [است]؛ و این دو صفت همواره با یکدیگر هستند. هر جا نبی است ولیّ هست و تمامِ هر دو در تمام یکی از این دو است؛ یعنی تمام ولایت در نبوّت است؛ چون قمر که استمداد و نور از شمس می‌نماید، وقتی که قمر کامل شد مسمّی به بدر می‌شود و چون شمس از نظر غایب شود حکم روشنایی با قمر است که مسمّی به بدر است.

فصل ۴۲

بخشی از فضائل اهل‌بیت علیهم السلام

و به این مطلب اشاره است قول خداوند تعالی: «اللـه خَـلَقَ السمواتِ و الأرضَ فـي يومين»[۱]؛ یعنی فـي مـحمد و عـليّ. و بـه سـوی ایـن مـطلب نـیز اشـاره است قـول رسول صلی الله علیه و آله: «اوّلُ ما خَلَقَ الله نوري ثم فَتَقَ منه نورَ عليٍّ فلم نَزَل نَتردّد في النور حـتّی وَصلنا إلی حجابِ العَظَمة في ثمانينَ ألفَ سنة». یعنی اوّل چیزی که خداونـد خـلقت فرمود نور من بود، از نور من نور علی را برآورد و این دو نور در عالم نـور گـردش می‌کردیم تا رسانید خداوند تعالی ما را به حجاب عظمت خود در هشتاد هزار سال؛ پس خلق فرمود تمام خلایق را از نور ما. پس ماییم صنایع اللـه ـ یـعنی اصـل تـمام مکوّنات ـ و سایر خلایق فروع‌اند و به واسطه وجود ما به وجود آمده‌اند.[۲]

تفسیر آیهٔ ﴿کنتم خیر أمّة﴾

تأیید این مطلب را می‌نماید چیزی را که جابر بن عبد الله در تفسیر آیهٔ ﴿کنتم خیرَ أُمّةٍ أُخرجتْ للنّاس﴾[۳]؛ می‌گوید که:

> حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اوّل چیزی [که] خلق نمود خداوند تعالی نور من بـود، واختراع نور مرا از نور خود نمود و مشتق از جلال عظمت خود فرمود، همواره طواف به قدر می‌نمود تا رسید به جلال عظمت پروردگار؛ یعنی به حدّ کمال بود، منتهی به فوق کمال شد در هشتاد هزار سال، پس سجدهٔ حضرت اله نمود تعظیماً له و بر آمد از آن نور، نور پسر عمّ علی علیه السلام. پس بود نور من محیط به عظمت و نور علی محیط به قدرت بود؛ یعنی هر دو نور به واسطهٔ فیض باری تعالی صاحب عظمت و قدرت بودند پس خالق عرش و لوح و آفتاب و ماه و ستارگان شد و روشنایی هر چشمی و عقل و معرفت و چشم‌های عباد و گوش‌های ایشان. و قلب آنها از نور مـن است؛ یعنی به واسطه نور من خلق شده‌اند، و نور من مشتق است از نور الهی.

---

۱. اشاره به آیهٔ ﴿خلق الأرض في يومين﴾: سورهٔ فصلت، آیهٔ ۹.

۲. ر.ک: اللمعة البيضاء، ص۶۴.

۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۱۰.

پس ماییم اوّلون و ماییم آخرون و ماییم پیشتر از خلایق و ماییم شفیع خلایق و ماییم کلمة الله و ماییم خاصّان خدا و ماییم دوستان خدا و ماییم وجه الله و ماییم امنای خدا و ماییم خزانهٔ وحی پروردگار و پوشش غیب خدا و ماییم معدن نزول وحی، و در نزد ماست تأویل معنی کلام الله. در خانه‌های [ما] جبرئیل علیه السلام صعود و نزول می‌نماید، و ماییم مختلف امر خدا و ماییم منتهی غیب خدا و ماییم محلّ فیض قدس پروردگار و ماییم چراغ‌های حکمت خدا و کلیدهای رحمت و چشمه‌های نعمت، و ماییم شرف امّت و آقای هر امام و پیشوایی، و ماییم اولیای خدا و ادیان به راه حق و داعیان به سوی نجات و ساقیان مؤمنان و محبّان از حوض کوثر و حامیان شیعیان در روز محشر.

و دوستی ماست راه نجات و چشمه زندگانی ابدی، و ماییم راه بهشت و ماییم سبیل و طریق محکم و راه راست، کسی که ایمان به ما بیاورد ایمان به خدا آورده و کسی که کافر به ما شود کافر به الله است و کسی که شکّ در ما اهل بیت نماید شکّ در خدا نموده و کسی که ما را شناسد خدا را شناخته و کسی که از ما برگردد از خدا برگشته و کسی که تبعیّت ما نماید اطاعت خدا را نموده. و ماییم وسیله به سوی خدا و رساننده به سوی بهشت، و از برای ما عصمت و خلافت و هدایت است و در ما نبوّت و امامت و ولایت است، و ماییم معدن حکمت و باب رحمت، و ماییم کلمه و اصل تقوی و مَثَل اعلی که خدا فرمود: ﴿للّه المَثَلُ الأعلی﴾[1] و ماییم حجّت عظمی و رشته وثیق آنچنانی که هر که تمسّک به او نماید نجات یابد و هر که تخلف کند هلاک می‌شود، واین بشارت تمام است[2].

وجود پسر قبل از پدر

و از محمد بن سنان روایت شده از ابن عباس که گفت:

بودیم در نزد رسول صلی الله علیه و آله، ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرحباً بمَن خَلَقَه الله قبل أبيه آدمَ بأربعينَ ألفَ سَنة»[3]. یعنی مرحبا به کسی که خلق نموده او را خداوند پیش از پدرش [آدم] چهل هزار سال قبل. ابن عباس

۱. سورهٔ روم، آیهٔ ۲۷.
۲. بحارالأنوار، ج ۲، ص ۲۲.
۳. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۰۴.

عرض کرد: یا رسول الله آیا پسر قبل از پدر می‌شود؟ فرمودند بلی به درستی که خداوند تعالی خلق فرمود مرا و علی را از نور واحد قبل از خلق حضرت آدم علیه السلام به این مدت مذکوره، پس آن نور را دو قسم فرمود؛ پس تمام اشیاء را از نور من و نور علی خلق نمود، پس قرار داد ما را در سمت یمین عرش، و ما تسبیح خدا را می‌نمودیم و به واسطه تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح خدا را نمودند، و تهلیل می‌نمودیم و ملائکه تهلیل نمودند، و تکبیر می‌نمودیم ملائکه تکبیر نمودند و هر که تسبیح و تهلیل و تکبیر خدا را نمود از تعلیم من و علی بود.

خلقت نوری محمد علیهم السلام

و مؤید این مطلب است روایتی که محمد بن علی بن بابویه [نقل] نموده و سلسله سند را رسانیده به عبدالله بن مبارک از سفیان ثوری از حضرت امام باقر علیه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوار خود و آن حضرت از جدّ خود امیرالمؤمنین نقل فرمود که حضرت فرمود که:

خداوند خلق نمود نور محمدی را قبل از خلق جمیع مخلوقات به چهار صد هزار سال، و خلق نمود با آن نور مطهّر دوازده حجاب که مراد ائمهٔ اثنی عشر باشند.

پس ایشان‌اند کلمهٔ آنچنانی که خداوند تکلّم نموده با آنها، و بعد ظاهر نمود از آنها سایر امم را، و ایشان‌اند نعمت آنچنانی که فیض بخشیده خداوند در عالم وجود. و سایر نعم را به واسطه ایشان و فیضِ نعمتِ وجود ایشان وجود داده [است]، و فیض جمیع نعم از ایشان است و ایشان‌اند پیشوایان از جانب خداوند رحمان، و سایرین به طفیل وجود آنها به وجود آمده‌اند و ایشان لسان الله ـ یعنی قرآن ناطق ـ ید الله ـ یعنی فضل و کرم حضرت ذوالجلال به دست حق پرست ایشان ـ در میان خلق مبسوط است و ایشان صاحب حکم از جانب الهی بر خلق‌اند و تمام حکمت در ایشان جمع است[1].

و از ابی حمزه ثمالی روایت است که گفت:

روزی داخل شد حبابه والبیه نزد امام محمد باقر علیه السلام؛ پس گفت خبر ده مرا که شما اهل بیت قبل از خلقت مخلوقات چه بودید و در کجا بودید؟ حضرت فرمودند ما

---

۱. خصال، ج ۲، ص ۴۸۲؛ معانی الأخبار، ص ۳۰۶.

نور بودیم در نزد خداوند رحمان، پیش از ایجاد موجودات؛ چون خداوند تعالی خلق را خلق نمود و ما تسبیح خدا نمودیم خلایق نیز تسبیح خدا کردند، و ما تهلیل نمودیم و خلق نیز تهلیل نمودند و تکبیر خدا را نمودیم و همه نیز تکبیر نمودند.

و بیان همین مطلب است قوله تعالی: ﴿**و أنْ لو استقاموا علی الطریقة لأسقیناهم ماءً غدقاً**﴾[۱]؛ یعنی هرگاه خلق استقامت بر طریقهٔ دوستی علی می‌نمودند هر آینه قرار می‌دادیم طینت او را در آب فرات، یعنی در حبّ علی علیه السلام ﴿**لنفتنهم فیه**﴾؛ یعنی در حبّ امیرالمؤمنین امتحان می‌نمودیم ایشان را[۲]. و آیهٔ ﴿**ومن یعرض عن ذکر ربّه**﴾[۳]؛ یعنی کسی که اعراض از ذکر علی علیه السلام نماید هر آینه هلاک شده[۴] [است]. و در این ﴿**ذکر ربّه**﴾ چند لغت و چند توجیه شده [است]: اوّل آنکه مراد از ربّ، مولی است؛ یعنی «**ومن یعرض عن ذکر مولاه**»؛ و دوم آنکه مراد از ذکر، علی علیه السلام است در قرآن؛ یعنی کسی که اعراض از علی نماید چنان است که اعراض از خدا نموده [است]؛ و سوم آنکه ذکر ولیّ خدا همان ذکر خداست.

یکی بودن ذکر علی علیه السلام و ذکر خدا

دلیل بر این مطلب روایتی است که ابن عباس [نقل] می‌نماید از رسول الله صلی الله علیه و آله چون آن حضرت می‌نوشت کتابتی به سوی امنای منتجبین در ملّة و کسانی که مسارعین در طاعت بودند و بینا به امورات خلق بلاد و قُرىٰ بودند به این مضمون:

«**سلامٌ علیکم تحیّةٌ منّا إلیک أمّا بعد: فقد دعانی الکتاب إلیکم لاستبصارکم من العمی و دخولکم من باب الهدی فاسلکوا فی سبیل السلامة فإنّها جوامع الکرامة إنّ العبد إذا دَخَلَ حُفرتَه جائه ملکانِ فَسَئلاهُ عن رَبِّه ونَبیِّه ووَلیِّه فإنْ أجابَ نجا وإن أنکرَ هَوىٰ**»[۵]. یعنی درود و سلام و تحیّت تمام از ما به شما باد؛ آنچه باعث نوشتن کتابت است این است که بینایی خود را از دست ندهید و کوری را اختیار ننمایید؛ و از باب هدایت داخل

---

۱. سورهٔ جنّ، آیهٔ ۱۶.

۲. بحار الأنوار، ج۲۵، ص۲۴؛ و ج۴۶، ص۲۸۴؛ تفسیر فرات کوفی، ص۵۱۲؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۳۸۹ و ۳۹۱.

۳. سورهٔ جنّ، آیهٔ ۱۷.

۴. شواهد التنزیل، ج۲، ص۳۸۶؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۳۹۰.

۵. بحار الأنوار، ج۳۰، ص۳۷.

شوید و راه راست را که تقوای الهی است اختیار نمایید، به جهت آنکه راه سلامت ـ و یا این کلمات مبارکات ـ جوامع کرامت است؛ به درستی که بنده وقتی که داخل قبر می‌شود دو ملک می‌آیند و از او سؤال می‌کنند از سه چیز: از خدای او و پیغمبر او و امام او؛ هرگاه یکی از سه را انکار نماید هر آینه هلاک است؛ پس معلوم شد که ذکر علی با ذکر ربّ جلی در حکم یکی است.

خلقت نوری محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام

و از محمد بن سنان روایت شده [است] که گفت:

بودم در خدمت ابی جعفر ثانی، یعنی امام محمد تقی (جواد) سلام الله علیه. پس ذکر نمودم اختلاف شیعه را؛ فرمود: به درستی که خداوند تعالی که همواره ازلی بوده و واحد و منفرد است در وحدانیّت خود، خلق نمود نور محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام را. و به آن خلقت الهیّه بودند هزار هزار دهر که دهر، زمان طویل را گویند؛ خدا داند که چه قدر است؛ و بعد از هزار هزار دهر، اشیاء را خلق فرمود و به تمام اشیاء، انوار طیّبه را اظهار نمود و جاری نمود بر تمام اشیاء طاعت ایشان را و آنچه را خداوند از فیوضات خواست در آنها قرار داد، و تفویض نمود تمام امورات اشیاء را به ایشان و از این مطلب منّت بر تمام خلق گذارد. پس ایشان هر چه بخواهند حلال می‌نمایند و آنچه نخواهند حرام می‌نمایند، و به فعل نمی‌آورند چیزی را مگر آنچه را که خدا خواسته [باشد]. و این دین آنچنانی است که کسی که مقدّم از آن شود غرق خواهد شد. و کسی که مؤخّر شود پایمال خواهد شد بعد فرمود: «یا محمد خذها فإنّها من مخزون العلم و مکنونه»[1].

آفرینش هزار عالَم در هستی

و از ابی حمزهٔ ثمالی ـ رحمة الله علیه ـ روایت شده که گفت:

شنیدم از امام چهارم علی بن الحسین علیه‌السلام [که] می‌فرمود: به درستی که خداوند تعالی خلق فرمود محمد و علی و طیّبین از والدینشان را از نور عظمت خود و برپاداشت ایشان را اشباحِ قبل از مخلوقات؛ پس فرمود آیا گمان می‌کنی که خداوند غیر از شما

---

۱. بحار الأنوار، ج۲۵، ص۲۵؛ الکافی، ج۱، ص ۴۴۱.

خلقی نکرده! والله هر آینه خلق نموده خداوند هزار هزار آدم و هزار هزار عالم و تو والله در آخرِ همهٔ این عوالمی.[1]

علم امام صادق علیه السلام به تمام زبان‌ها

و از این قبیل است روایت سعد بن عبد الله جابر از ابی عبد الله علیه السلام که آن حضرت فرمود:

از برای خداوند تعالی دو شهر بزرگ است: یکی در سمت مشرق و یکی در سمت مغرب، و حصاری از آهن دارد، و از برای هر یک از آن دو شهر هفتاد هزار در است و از هر دری الی در دیگر یک فرسخ است و در هر دری هفتاد مصراع از طلای احمر است و اهل آن شهر تکلّم می‌نمایند به هفتاد هزار لغت؛ هر لغتی و هر زبانی غیر همدیگرند و من قسم به خدا تمام لغات و تکلّمات آنها را میدانم. و منم حجت بر آنها.[2]

فصل ۴۳

ردّ منکران فضائل اهل‌بیت علیهم السلام

اقول: می‌گویم من، انکار این حدیث را نمی‌نماید مگر کسی که در قلب او مرضی باشد، و به منکر حدیث گفتم که آیا انکار قدرت الهی می‌نمایی و یا انکار نعمت او را می‌کنی و یا ردّ بر مؤیّدین عصمت می‌نمایی هر گاه انکار قدرت می‌نمایی.

ماجرای روزیِ ماهی و حضرت سلیمان علیه السلام

پس وارد شده از سلیمان علیه السلام که نمک سفره اطعام او در هر روز هفت کُر و پیمانه بود و حیوانی از حیوانات دریا روزی سر از آب بیرون بر آورد و عرض [کرد]: «**یا نبیّ الله أضفني**»؛ یعنی ای پیغمبر خدا مرا میهمان نما در این روز. حضرت فرمود تا تدارک سی روزه عساکر و جمعیت او را که نمک یک روزهٔ آن هفت کُر بود حاضر نمودند در لب دریا، مانند کوهی شد و این حیوان سر از دریا بر آورد و تمام آن اطعمه را بلعید و

---

۱. بحار الأنوار، ج ۵۴، ۳۳۶؛ الکافي، ج ۱، ص ۵۳۰؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۵۲.

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۹۲.

عرض کرد یا نبیّ الله باقی قوت من در کجاست؟ آن چیزی که خوردم بعضی از طعام من بود. و حضرت سلیمان علیه‌السلام بسیار از این مطلب تعجب نمود و به آن حیوان فرمود آیا مثل تو حیوان دیگری هست؟ عرض کرد بلی هزار امّت که هر امّتی چه قدر باشند خدا داند [و] بس. بعد حضرت فرمود «سبحان الملک العظیم في قدرته»[۱]، ﴿ویخلق ما لا تعلمون﴾[۲].

و هر گاه انکار نعمت را می‌نمایی هر آینه خداوند تعالی فرمود به حضرت داود علیه‌السلام که:

ای داود به عزّت و جلال خودم قسم هر گاه اهل آسمان و زمین خواهش نعمت کنند از من و عطایایم به ایشان، آنچه را بخواهند به قدر هفتاد برابر تمام دنیا، نیست در پیش دریای وسعت من الّا مثل بُنِ سوزنی که کسی به دریا زند و برآورد؛ آیا از آن دریا چیزی کم می‌شود؟ چگونه کم می‌شود چیزی که من خالق اویم؟[۳]

پس بگو به آن کور چشم و کوردل آیا در قدرت و یا در نعمت الهی انکار و شک می‌کنی و حال آنکه ﴿یداه مبسوطتان﴾، ﴿فبأيّ آلاء ربّکما تکذّبان﴾[۴].

و مقصود از آلاء محمد و علی است و خاصان خداوندند.

حبّ اهل بیت علیهم‌السلام در تمام عوالم

و از ابی عبد الله علیه‌السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: به درستی که خداوند تعالی خلق فرمود این نطاق را از زبرجد سبز. شاید مراد از نطاق فلک اطلس یا حبل محیط بر عالم باشد. و سؤال [شد] از حضرت که «ما النطاق»؟ فرمود: «الحجاب». و فرمود: از برای خدا است خلف این حجاب هفتاد هزار عالم که خلق آنها زیاده از تمام جن و انس‌اند و تمام ما اهل بیت را دوست دارند و لعنت می‌نمایند به فلان و فلان[۵].

مراد بلیّه خبیثه‌اند.

---

۱. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۹۴.
۲. سورهٔ نحل، آیهٔ ۸.
۳. جواهر السنیة، ص ۹۶.
۴. سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۱۲ و ۱۳.
۵. بصائر الدرجات، ص ۴۹۳.

و از جابر بن عبد الله روایت شده که او از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌نماید که حضرت فرمود:

در پشت همین آفتاب که نمایان است چهل آفتاب است و از هر آفتابی با آفتاب دیگر چهل سال راه است و در آن عوالم خلقی هستند که نمی‌دانند که خداوند تعالی آدمی و شیطانی خلق نموده [است]؛ و از جانب الهی الهام می‌شود در هر وقتی به ایشان دوستی ما اهل بیت و بغض دشمنان ما.

از ابن عباس روایت شده در تفسیر قوله تعالی ﴿ربّ العالمین﴾ که گفت به درستی که از برای خداوند عزوجل سیصد [و] هیجده عالم است و خلق هر عالمی سیصد و سیزده برابر آدم و بنی آدمند و این است معنی ﴿ربّ العالمین﴾.

فصل ۴۴

تتمه

محبت اهل بیت علیهم السلام در عوالم دیگر

و از این قبیل است حدیثی که در کتاب واحده از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: از برای خداوند دو شهر است: یکی در مشرق و دیگری در مغرب، که آن دو شهر را جابُلصا و جابُلقا می‌گویند و طول هر شهر دوازده هزار فرسخ است و در هر فرسخی دری است که در هر روزی هفتاد هزار نفر داخل می‌شود و مراجعت نمی‌کند الی یوم القیمه.[1] بعد فرمود این خلق به این کثرت نمی‌داند که خداوند آدمی و شیطانی و آفتابی و ماهتابی خلق نموده [است]. و فرمود قسم به خدا آنها مهربان‌تر و دوست‌ترند به ما از شما. و از برای ما در غیر فصل، میوه‌های رنگارنگ می‌آورند و همه مشغول و موکل‌اند به لعنت فرعون و هامان و قارون.[2] و مراد از این سه تن گویا فرعون زمان خود: ... ، و از هامان: ... ، و از قارون: .... باشد. (اللهم العنهم جمیعا).

۱. شاید مراد از دخول، به وجود آمدن و از خروج، مردن است. م.

۲. بحارالأنوار، ج ۵۴، ص ۳۳۶؛ بصائر الدرجات، ص ۴۹۰.

خلقت نور محمد و علی علیهما السلام

و از ابی حمزه ثمالی روایت شده و او از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند در کتاب واحده که آن حضرت فرمودند:

خداوند تعالی متفرد به وحدانیت بود؛ هیچ موجودی به وجود نیامده بود؛ پس تکلّم نمود به کلمه و آن کلمه نوری شد؛ پس خلق نمود از آن نور، محمد و علی و عترت طیّبین او را؛ پس تکلّم نمود به کلمه و گردید آن کلمه، روح، و آن نور را در روح جا داد و آن روح و نور را در بدن‌های ما اهل بیت قرار داد. پس ماییم روح الله و کلمة الله و واسطه و حجاب الهی در میانه خلق، و ما بودیم در سایه عرش الهی و مشغول تسبیح و تقدیس باری تعالی. بعد در حالی که در هیچ آفتاب و ماهتاب و هیچ چشمی نبود که بر هم خورد و نگاه کند پس خلق نمود شیعیان ما را. و [به] آنها شیعه می‌گویند به جهت آنکه از شعاع نور ما خلق شده‌اند.[1]

طبقات زمین

و از این قبیل است حدیثی که وارد شده در کتاب تفسیر به این مضمون که:

خداوند تعالی خلق فرموده هفت طبقه زمین را و گردانده عرش و مقر ابلیس را در طبقه چهارم زمین. و در آن جا مسکن جنود اوست بعد از آنکه بود خازن بهشت، و در دست او بود ملک آسمان چهارم و ابلیس از بنی جانّ است و طایفه جانّ آنهایی بودند که خادم اهل جنّت بودند و حُلی و زیور به جهت اهل بهشت درست می‌نمودند.

و طبقه هفتم زمین بر بالای ملکی است که مسمّی به ارکاکیل یا ارکائیل است، که میانه انگشت ابهام او و کف دست او چهل سال راه است و او به صورت گاوی است که از برای او هزار پا و هفتصد شاخ دارد که کشیده الی عرش اعلی. و آن ملک قرار بر بالای سنگ سختی از زمرّد سبز دارد و آن سنگ قرار بر دو پر ماهی دارد و آن ماهی در دریایی است که او را عقیوس گفته‌اند و عمق آن دریا به قدر وسعت آسمان و زمین است. و آن دریا در زمین است و زمین بر بالای باد است و باد بر بالای هوا

---

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۳؛ تأویل الآیات، ص ۱۲۱.

است و هوا بر بالای سیاهی و ظلمت است و ظلمت بر بالای جهنم و جهنم طمطام است؛ یعنی دریای دیگر است و دریای طمطام زیر ماهی است. شاید این ماهی غیر ماهی اوّل باشد و زیر آن ماهی و طمطام راکسی نمی‌داند چه خبر است مگر خداوند تعالی.

روحانیون

و باز صاحب کتاب تفسیر می‌گوید گویا مضمون حدیث است که:

در بیابان هیجده هزار عالم است[1] و در پیش آن عوالم گویا آسمان و زمین داخل در مخلوقات نیستند از کثرت خلق آنها. و در پشت دریای هفتم قومی هستند که آنها را روحانیون گفته‌اند و آنها در زمینی که از نقره سفید است قرار دارند و هر چهل روز یک مرتبه آفتاب از آن خلق جدا می‌شود.

میزان علم علی عليه السلام

و نزدیک به این مضامین حدیثی است که ابن عباس از امیرالمؤمنین عليه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

در پشت کوه قاف علمی است که به آن علم نمی‌رسد مگر من، و منم عالم و محیط بر پشت کوه قاف. وعلم من به آن مثل علم من است به دنیای شما که از ظاهر و باطن شما باخبرم و منم دانا و حاضر و شاهد بر دنیا و هرگاه بخواهم تمام دنیا و ما فیها را و تمام آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه را در کمتر از چشم بر هم زدن سیر نمایم هر آینه می‌دانم به جهت آنکه در نزد من است اسم اعظم الهی و منم آیهٔ عظمی و منم معجزهٔ آشکار[2].

فصل ۴۵

علی محور آفرینش

و به سوی این سرّ اشاره است کلام آن حضرت در نهج البلاغه که فرمود: «**و هو يعلم أنّ محلّي منها محلّ القطب من الرحي**». یعنی خدا می‌داند که محل من در میان تمام

---

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۱۳۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۶.
۲. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴۰؛ المحتضر، ص ۷۴.

موجودات مانند میل آسیا [است] که گردش آسیا به اوست. و این اشاره است به اینکه آن حضرت غایت فخر و منتهای شرف و کمال عزّت را دارد و آن بزرگوار قطب دایرهٔ وجود و اصل وجود و صاحب دهر و وجه الله و جنب الله است، و اوست قطب آنچنانی که تمام خلق دایر به او می‌باشند و هر سیر کننده سایر به او هستند، به جهت آنکه سیر ولیّ در عالم مانند سیر حق است در عالم، و به جهت آنکه ولایت، کلمهٔ جاریه وساریه است و مولای هر موجودی است و معنی هر وجود هم اوست، و به جهت آنکه ولایت او اسم اعظم است و از او افعال ربوبیه حاصل می‌شود و مظهر اسرار الهی است و نقطه‌ای است که دایر به اوست مکان نبوت؛ پس اوست حقیقت هر موجود، و اوست باطن دایرهٔ وجود و نقطهٔ سایرهٔ آنچنانی که به اوست ارتباط جمیع عوالم.

و به سوی این معنی اشاره کرده ابن ابی الحدید، در کلام خود که گفت مخاطبانه:

تقبلت أفعال الربوبية التي عذرت بها من شكّ أنک مربوب[1]
و يا علّة الدنيا و من بدو خلقها إليه سيتلوا البدأ في الحشر تعقيب

پس اوست قطب دایرهٔ ولایت و نقطه هدایت و خلق اوّل. و نهایت امر راجع به اوست.

شرح جمله‌ای از امیرمؤمنان علیه السلام

و شهادت می‌دهد به این مطلب اهل عنایت، و انکار می‌کند آن را اهل جهالت و ضلالت و عمایت. دلیل بر مدّعا کلام آن حضرت [است] که فرموده [است]: «**كالجبل ينحدر عنّي السيل و لا يرقى إليّ الطير**». واین رمز شریفی است که تشبیه نموده اهل عالم را در خروج آنها از کتم عدم به سبیل و [تشبیه نموده] ارتفاع ایشان را به قلّهٔ کوه مانند مرغ و طیر چون از اعلی به ادنی است و پرواز طیر از ادنی به اعلی است و خلق عالم چون سیل به واسطهٔ قلّه کوه به عالم وجود آمده‌اند یعنی به واسطه ایشان. و البته سیل چون طیر به قلّهٔ کوه نمی رسد.

---

۱. الصراط المستقيم، ج ۱، ص ۱۶۹.

و قوله علیه السلام «ینحدر عنّي السیل» اشاره است به باطن نقطهٔ آنچنانی که از او تمام موجودات به ظهور رسیده و به جهت خاطر او تکوین کائنات شده.

و قول آن حضرت: «ولایرقی إليّ الطیر» اشاره است به اینکه آن جناب بالاتر و بزرگ‌تر است در مقامْ از جمیع موجودات، و بر تمام ما سوی الله امام است و در روز حشر قائد و پیشوای خلق است و قاسم بهشت و دوزخ است و هم سرّ است با نور محمدی صلی الله علیه و آله و صاحب ولایت الهیّه است و اوست کلمهٔ ربانیه و مولای سایر بریّه.

چه خوش گفته ابن ابی الحدید در حالی که موفق به توفیق بوده و از قوس و کمان تحقیق حقیق تیری رها نموده و گفته:

و الله لو لا حیدر ما کانت الدنیا و لا جمع البریة مجمع

و إلیه في یوم المعاد حسابنا و هو الملاذ لنا غداً والمفزع

یعنی قسم به خداوند تعالی هرگاه علی علیه السلام نمی‌بود هیچ دنیایی و خلقی نبود و در روز قیامت حساب ما با اوست و اوست پناه ما در حشر؛ و مفزع ما خواهد بود در روز جزا.

اعتقاد ابن ابی الحدید

شیخ رجب می‌گوید این ابن ابی الحدید از طایفه معتزله (خذلهم الله) است، اعتقاد او در حق امام چنان است که گفته ـ و حال آنکه از آن طایفه است ـ:

و تو که گمان می‌کنی که یکی از دوستان و بنده [ای] از بندگان امام علیه السلامی و من نظر در حال تو می‌کنم می‌بینم تو را که همواره از هیزم تر شرک جمع می‌کنی، ضایع نموده تو را آنچه ضایع کرده و نمی‌دانی که همین سست اعتقادی، تو را علیل کرده، استشمام می‌کنی گل‌های رنگارنگ را؛ یعنی اخبار اهل بیت را و از عظیم اسرار آنها غافلی و فکرهای بکر می‌نمایی به حسب خواهش نفس خود. همان افکار تو، تو را به ضلالت انداخته، چه فکر نمایی و چه فکر ننمایی تو همانی که هستی و برای خود عمل می‌نمایی و تو همچنانی که گفته شد «من لا یحرّکه الربیع وأزهاره والعود وأوتاره فقد فسد مزاجه و امتنع علاجه».

ولا ینفع مسبوع ما لم یک مطبوع[1]

۱. غرر الحکم، ص ۴۶؛ نهج البلاغه، ص ۵۳۴.

فصل ۴۶

بخشی از فضائل اهل بیت(علیهم السلام) و شیعیان

واز ابی عبد الله امام جعفر صادق(علیه السلام) روایت شده که آن حضرت فرمود:

مائیم درخت نبوّت و معدن رسالت و مائیم عهد پروردگار، و در نزد او انواری بودیم [که] در حول عرش تسبیح خدا را می‌نمودیم و به جهت تسبیح ما اهل زمین تسبیح می‌نمودند و آنچه می‌رسد به اهل آسمان و زمین هر آینه از ما و از قِبَل ما می‌باشد و در قضای سابق الهی گذشته که داخل در آتش نشود دوست ما اهل بیت، و داخل در بهشت نشود دشمن ما اهل بیت به جهت آنکه خداوند تعالی سؤال می‌نماید از بندگان خود، آنچه را که از روز ازل معاهده نموده با ایشان، که محبت اهل بیت باشد و سؤال نمی‌کند از آنها از آنچه بر ایشان جاری نموده[1].

نشانهٔ مسلمانی

و از محمد بن سنان روایت شده از حضرت امام رضا (سلام الله علیه) که فرمود:

ای پسر سنان به درستی که محمد(صلی الله علیه و آله) امین خداوند تعالی بود در میان خلق و چون از این دار فانی رحلت فرمود مائیم اهل بیت او و خلفای او و در نزد ما می‌باشد علم مرگ‌ها و بلادها و انساب عرب و مولد اهل اسلام و جفر جامعه. و هیچ یک از طایفه نیستند که گمراه شوند و انکار نمایند آیه را و هدایت کرده شوند به آیه مگر آنکه می‌دانیم و می‌شناسیم خواننده و پیروی کننده و رد کننده آن را. و ما نیز می‌شناسیم مرد را چون نگاه کنیم به او که او مؤمن است یا منافق. و اسماء شیعیان ما هم ثبت است و خداوند بر ما و ایشان عهد گرفته قبل از خلقت آسمان و زمین وارد می‌شوند هر جایی که ما وارد شویم و داخل می‌شوند هر جایی که داخل شویم، و داخل در اهل اسلام نیستند مگر ما و شیعیان ما تا روز قیامت.[2]

---

۱. بحار الانوار، ج۲۵، ص۲۴؛ متشابه القرآن، ج۱، ص۱۹۶؛ کشف الغمة، ج۲، ص۱۷۸؛ التوحید، ص۳۶۵؛ الارشاد، ج۲، ص۲۰۴.

۲. الکافي، ج۱، ص۲۲۳؛ بصائر الدرجات، ص۱۱۸ ـ ۱۱۹؛ تفسیر القمی، ج۲، ص۱۰۴.

حقیقت ایّام

و از ائمه علیهم السلام روایت شده که ایشان فرموده‌اند:

مابیم شب‌ها و روزها، و کسی که نشناسد این روزها را هر آینه نشناخته خدا را به حق معرفتش. پس مراد از روز شنبه رسول الله صلی الله علیه و آله است که او اصل نبوّت است و پیغمبر[ی] بعد از او نیست. و مراد از روز یک‌شنبه امیرالمؤمنین علیه السلام است که اوّل کسی [است] که ایمان به وحدانیت خدا آورد. و مراد از روز دوشنبه امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. و [مراد] از روز سه شنبه فاطمه زهرا و خدیجه کبری و ام‌سلمه علیهن السلام است. و [مراد از] روز چهار شنبه امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم السلام است. و [مراد از] روز پنجشنبه امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی و امام حسن عسکری و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) است. و روز جمعه اجتماع شیعیان می‌باشد بر دوستی ما و لعنت آنها بر دشمنان ما.

امتیازهای ویژه برای شیعیان

از ابن عباس روایت شده در کتاب امالی که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

شیعه علی در روز قیامت فائز و رستگارند؛ یا علی تو از منی و من از توام و روح تو روح من است و شیعهٔ تو شیعهٔ من است و دوستان تو دوستان من‌اند؛ کسی که دوست داشته باشد ایشان را پس هر آینه دوست داشته مرا. و کسی که دشمن داشته باشد ایشان را هر آینه دشمن داشته مرا. و کسی که عداوت نماید با آنها مثل آن است که با من عداوت نموده. یا علی عیوب و گناهان شیعه تو بخشیده شده و منم شفیع از برای ایشان در روز قیامت و چون به مقام محمود رسیدی بشارت ده ایشان را به این مطلب.

یا علی شیعهٔ تو شیعهٔ خدا است و یاورانت یاوران خداوندند و تابعین تو تابعین خدایند. ایشان در روز قیامت رستگارند. یا علی سعادت یافت آنکه دوست دارد تو را و شقاوت یافته آنکه دشمن دارد تو را.[1]

---

۱. امالی صدوق، ص ۶۶.

ویژگی و دیگر امتیازات شیعه

و از ابی عبد الله علیه السلام روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

یا علی به درستی که خداوند تعالی بخشیده به تو دوستی فقرا و مساکین و مستضعفین در زمین را؛ پس تو راضی شده‌ای به آنها [که] برادران [تو باشند]، و آنها راضی شدند به تو [که] امام و پیشوا[ی آنها باشی]؛ پس خوش به حال کسی که دوست دارد تو را و وای به حال کسی که بغض تو را در دل دارد. یا علی دوستان تو توبه کنندگان و تسبیح کنندگان و حفظ کنندگان‌اند خود را از مکروهات، و اگر هر یک از صاحبان دو تکهٔ پیش و پس خدا را قسم دهند به جهت مطلبی، هر آینه قسمِ او را خدای تعالی جاری می‌کند.

یا علی دوستان تو همه حقیرند در نزد خلق و عظیم القدرند در نزد خداوند حق. یا علی دوستان تو همسایهٔ خدا هستند. در بهشت حزنی و اندوهی ندارند، از جهت آن چیزی که در دنیا از ایشان فوت شده. یا علی من دوست دارم هر که را تو دوست داری و دشمن دارم هر که را تو دشمن داری. یا علی برادران و دوستان تو خشکیده لب و خدا شناس‌اند. و در سه وقت در روهای ایشان خوشحالی و انبساط ظاهر شود: یکی در وقت مرگ که من حاضر می‌شوم و به من نگاه می‌کنند و یکی در وقت سؤال قبر که تو تلقین شهادت را به ایشان می‌نمایی و یکی در روز قیامت که هر کسی با امام خود وارد محشر شوند.

یا علی بشارت ده برادران خود را که خدا از ایشان راضی است. یا علی تو امیر بر مؤمنینی و قائد غرّ محجّلینی و تو و شیعهٔ تو صافّون و مسبّحون می‌باشید و اگر تو و شیعهٔ تو نمی‌بود هر آینه دین خدا بر پا نبود و اگر از اولاد تو در زمین نمی‌بودند هر آینه از آسمان قطره[ای] از باران، نازل به زمین نمی‌شد.

یا علی از برای تو در بهشت گنجی است و تو قرین و صاحب او هستی و شیعه تو حزب الله و غالبون‌اند. یا علی تو و شیعه تو قائمون به عدل می‌باشید. یا علی تو و شیعه تو قائمون بر حوض کوثر می‌باشید و از آب حوض به دوستان خود می‌دهید و از دشمنان خود منع می‌کنید و شمایید ایمن از عذاب در یوم فزع اکبر. یا علی تو و شیعه تو در سایه می‌باشید در روز حشر، و نعمت خورندگانید در بهشت. یا علی بهشت مشتاق است به سوی شیعیان تو، و حَمَلهٔ عرش استغفار می‌نمایند از برای آنها

و خوشحالی می‌کنند به آمدن ایشان، و ملائکه مخصوصاً به جهت آنها دعا می‌کنند. یا علی شیعه تو کسانی هستند که می‌ترسند از خدا در خلوت تنهایی و در پیش خلق و آشکارا. یا علی شیعه تو آنچنان کسانی هستند که تعیش می‌کنند در درجات رفیعه و ملاقات می‌نمایند خدا را در حالتی که گناهی از برای آنها نیست. یا علی عمل‌های شیعیان تو عرض[1] به من می‌شود در هر جمعه، و خوشحال می‌شوم به عمل‌های صالح آنها و استغفار می‌کنم از جهت گناهان آنها.

یا علی تو و شیعه تو در تورات ذکر شده قبل از آنکه خلق شوند به خیر و خوبی، و همچنین در تورات و انجیل بزرگ می‌شمارند الیا[2] و شیعه او را، یعنی علی و شیعه او را. یا علی ذکر شیعه تو در آسمان‌ها بیشتر است از ذکر آنها در زمین، بشارت ده ایشان را. یا علی بگو به شیعهٔ خود که نگه دارند خود را از عملی که دشمنان تو به آنها مشغول‌اند. هیچ روزی نیست مگر آنکه رحمت الهی نازل است به سوی ایشان. یا علی شدید است غضب الهی بر کسی که دشمن دارد تو را و شیعه تو را و [بر کسی که] امامی غیر از تو و شیعه‌ای غیر از شیعهٔ تو اختیار کند. یا علی وای بر کسی که امامی غیر از تو دارد و دشمن دارد دوست تو را.

یا علی برسان بر شیعه سلام و آگاه کن ایشان را که آنها برادران من‌اند و من مشتاق ایشانم؛ پس [بگو] البته تمسّک نمایند به رشته محکم الهی و اعتصام کنند به او و جدّ و جهد نمایند در عمل، به جهت آنکه خدا از آنها راضی است و به ایشان مباهات می‌نماید بر ملائکه که چنین بندگانی دارم؛ به جهت آنکه ایشان وفا به عهد نموده‌اند و از قلب، تو را دوست دارند و تو را بر پدران و برادران و اولاد خود اختیار کرده‌اند و صبر نموده‌اند بر بدی‌ها و مکاره در راه ما از اذیت خلق و کلام ناشایسته که مردم از طریق عداوت به آنها گفته‌اند؛ پس با ایشان رحیم و مهربان باشد به جهت آنکه خداوند ایشان [را] به جهت ما اختیار فرموده و آنها [را] از طینت ما خلق نموده و سرّ ما را در آنها ودیعه قرار داده و لازم داشته بر قلب ایشان معرفت حقّ ما را، و گردانیده ایشان را مزیّن به زینت دوستی ما، و اختیار نمی‌کنند بر ما کسی را [که] مخالف است با ما.

---

۱. عرضه.
۲. علی.

پس مردم در تاریکی ظلالت‌اند و کورند از دیدن حجّت و فرو مانده‌اند در یافتن راه حق، روز می‌کنند و شب می‌نمایند در سخط الهی. و شیعیان تو بر طریق حقّ‌اند و انس نمی‌گیرند با مخالفین. و نیست دنیا از برای ایشان و غصه به جهت دنیا نمی‌خورند، ایشان‌اند چراغ‌های تاریکی.[1]

یکسان بودن انکار ولایت و انکار فضائل

و از آن حضرت نیز روایت شده که فرمود جدّم رسول الله ﷺ فرمود:

اهل بیت من چون کشتی نوح است و کسی که سوار بر آن کشتی نجات شود البته نجات یابد.[2] و باقی مردم در آتش خواهند بود؛ پس شیعیان ما تمسّک نموده به نور ما و ما خود تمسّک نموده‌ایم به نور پیغمبر خود محمد مصطفی ﷺ، و آن حضرت تمسّک به نور خدای ما دارد. کسی که مفارقت از ما نماید هلاک می‌شود و کسی که معیّت کند ما را نجات خواهد یافت. و انکار کنندهٔ ولایت ما کافر است و انکار کننده فضل ما هر آینه نیز کافر است، به جهت آنکه فرق نیست میانهٔ انکار ولایت و انکار فضل و انکار نبوّت و انکار ربوبیّت.[3]

و فرمود: دشمن ندارد ما را کسی که مؤمن است و انکار ولایت ما را نمی‌کند آنکه یقین به حق دارد. و دوست ندارد ما را کافر. و کسی که بمیرد بر دوستی ما بر خدا است که او را با ما محشور گرداند. و ماییم نور از برای کسی که تبعیّت کند ما را، و هدایتیم از برای کسی که هدایت جوید به ما، و کسی که از ما نباشد از اسلام بهره ندارد.

به ما خداوند ابتدا نموده و به ما ختم کرده و به واسطهٔ ما نعمت داده شما را از نباتات زمین؛ و به واسطه ما آسمان و زمین را نگهداری کرده که از هم ریخته نشوند، و به واسطهٔ ما نازل می‌نماید از آسمان باران را و به واسطهٔ ما نگهداری نموده شما را از فرو رفتن بر زمین و غرق شدن در دریا، و به واسطهٔ ما نفع می‌بخشد شما را خداوند در حال حیاة و در وقت مرگ و در قبر و در صراط و در نزد میزان اعمال و وقت

---

۱. امالی صدوق، ص ۶۵۶.

۲. پس نجات نخواهد یافت مگر کسی که از ایشان باشد و با ایشان باشد، به مصداق حدیث. م.

۳. پس انکار هر یک از این چهار، مستلزم است انکار دیگری را و اقرار به هر یک از آنها احتیاج دارد اقرار به آن دیگری را. م.

داخل شدن در بهشت. و مثل ما در قرآن چون مشکوة است. مشکوة قندیل است که در او نور علی و فاطمه علیهما السلام است و هدایت می‌کند خداوند به این نور هر که را بخواهد از بندگان خود.

کسی که دوست داشته باشد ما را بر خداست که او را محشور گرداند در حالتی که درخشنده باشد برهان او، و ثابت باشد حجّت او. پس ماییم نجبا و ماییم نقبا و ماییم نور و ماییم ضیاء و روشنی و ماییم نتایج انبیاء و اولاد اوصیاء و بقیهٔ برگزیدگان و نیکان. و شیعیان ما سعیدان و شهیداناند.[1] و این کلام در آن شفاء است از برای شیعیان.

علاقهٔ ویژهٔ امام صادق علیه السلام به شیعیان

و حضرت صادق علیه السلام فرمود به جماعتی از شیعیان بعد از آنکه سلام بر ایشان فرستاد و فرمود:

واللّه دوست دارم من بوی خوش شما را و روح شما را پس اعانت کنید ما را به ورع و تقوی و اجتهاد در عمل، و بدانید که دوست ما به اندازه و بر قرار نمی‌گردد مگر به ورع و پرهیزگاری؛ پس شمایید شیعهٔ خدا و شمایید انصار خدا و شمایید از همه پیشتر و مقدّم‌تر و شمایید در آخر الزمان در دنیا به ولایت ما و در آخرت در بهشت؛ و ماییم ضامن بهشت شما به آن ضمانتی که خدا و رسول نموده‌اند؛ پس خوش و فرحناک باشید در فضایل درجاتی که خداوند به شما کرامت فرموده، و شما پاکان و طیّبون می‌باشید و زنان شما طیّبات‌اند و هر یک مؤمنه و حوریهٔ خوش صورت و سیاه چشم‌اند. و هر یک از شما مردان مؤمن و صدیق هستید.

هر آینه فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر غلام خود بر آی که ای قنبر بشارت باد تو را، و خوشحال باش و بشارت ده مردم را چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود غضب داشت بر خلق مگر بر شیعهٔ من. و آگاه باش از برای هر چیز عروه‌ای است؛ یعنی عقد وثیق و بستگی محکمی است و عقد وثیق ایمان شیعیان‌اند و آن عروهٔ وثقی از برای ایشان است. و از برای هر چیز قائمه است و قائمهٔ اسلام شیعیان‌اند. و از برای هر چیزی شرفی است و شرف اسلام شیعیان‌اند و از برای هر چیزی سیدی است و سید مجالس، مجالس شیعیان است.

---

۱. تفسیر فرات، ص ۲۸۳؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰۴.

و از برای هر چیز امام و پیشوایی است و امام زمین‌ها زمینی است که در آنجا شیعیان سکنی دارند. قسم به خدا اگر از شماها در زمین نمی‌بودید هر آینه خداوند نعمت نمی‌داد بر اهل خلاف، یعنی ...ها؛ و از برای اهل خلاف نصیبی نیست اگر چه عبادت و اجتهاد در عمل کنند.

و آگاه باش که شیعیان ما نظر می‌کنند به نور الهی، و مخالفین ما گرفتار به سخط او خواهند شد. و قسم به خدا که حاجیان شما و عمره کنندگان شما خاصّان خداوندند و فقراء شما اهل غنی می‌باشند و اغنیای شما اهل قنوع و سازگاری هستند و تمام شما اهل دعوت خدا و اجابت کنندگان او هستید.[1]

مقام ائمه از زبان امام حسن عسکری علیه‌السلام

و چیزی که یافته شده به خط مبارک امام حسن عسکری ـ صلوات علیه و علی آبائه ـ که آن حضرت نوشته بودند و ظاهر معنی کلام آن بزرگوار این است که:

بالا رفتیم ما اهل بیت به نهایت حقایق به اقدام نبوّت و امامت. و ماییم اعلام هدایت و دریاهای جود و کرم و چراغ‌های ظلمت و شیران بیشه شجاعت و ضربت زنندگان دشمنان دین. و در ما اهل بیت است شمشیر و قلم در دنیا واز برای ما می‌باشد حوض کوثر و لوای حمد در آخرت.

دستخطی از امام حسن عسکری علیه‌السلام در فضائل ائمه

و به این مضمون نیز به خط مبارک آن حضرت یافت شده که کتابت فرموده بودند که:

پناه می‌برم به خداوند از قومی که عملی به محکمات قرآن نمی‌کنند و فراموش نموده اند خداوند رب الارباب و پیغمبر مکرم محمد مصطفی [و] ساقی کوثر علی مرتضی علیه‌السلام را در مواطن حساب و آتش سوزناک جهنم و روز قیامت و نعمت جاوید بهشت. پس ماییم سنام اعظم و در ما اهل بیت است نبوت و امامت و کرم. و ماییم منار هدایت و ماییم عقد وثیق و بستگی محکم، و سایر انبیاء از انوار ما استناره

---

۱. الکافي، ج۸، ص۲۱۲؛ ارشاد القلوب، ج۱، ص۱۰۱؛ امالی صدوق، ص۶۲۶؛ امالی طوسی، ص۷۲۲؛ بشارة المصطفی، ص۱۳؛ تفسیر فرات، ص۵۴۹؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۲۹۴؛ فضائل الشیعه، ص۹؛ مجموعة ورّام، ج۲، ص۹۰؛ مشکاة الانوار، ص۹۲.

می‌کردند و به آثار ما پیروی می‌نمودند. زود است آنکه ظاهر نماید خداوند، مهدی ما را بر خلق با شمشیر کشیده به جهت اظهار حق.[۱]

و آخر کتابت نوشته شد بود «**و هذا بخط الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسی بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسین بن علي بن ابی طالبعليهم السلام**».

توصیف ائمهعليهم السلام

و تأیید این مطلب را می‌نماید روایت جابر بن عبد الله انصاریرحمه الله که از رسولصلى الله عليه وآله نقل می‌کند که:

آن حضرت روزی از منزل بیرون آمدند و با آنجناب حضرت امام حسن و امام حسینعليهما السلام بودند و خطبه[ای] با کمال بلاغت فرمودند که ظاهر معنی آن این است که ای مردم اینها عترت پیغمبر شما هستند و اهل بیت و خلفاء و ذریهٔ او می‌باشند؛ شرافت داده خداوند [به] ایشان به کرامت خود و سپرده به ایشان سرّ خود را، و بندگان خود را به ایشان سپرده و مطّلع ساخته آنها را بر مکنون امر خود، و تلقین به ایشان نموده حکمت خود را، و امر بندگان خود را به ایشان واگذار نموده و امیر قرار داده بر خلق خود و برگزیده ایشان را از جهت وحی و تنزیل، و ملائکه را خدمتکار ایشان نموده و ملک خود را به تصرف ایشان داده و ایشان را اختیار نموده از برای سرّ خود، و برگزیده ایشان را به کلمات خود و مختار نموده ایشان [را] در امر خود و گردانیده ایشان را بزرگان دین خود، و شهداء بر خلق و بندگان خود، و روشن نموده شهرهای خود را به انوار ایشان؛ پس ایشان‌اند ائمهٔ مهدیّه و عترت زکیّه وذریه نبوّت و سادات علویّه و ائمهٔ وسطی و کلمهٔ علیا و سادات اهل دنیا و رحمت موصوله به حق. و ایشان عصمت‌اند از برای کسی که پناه به ایشان برد، و نجات‌اند از جهت کسی که تمسّک نماید به ایشان، رستگار خواهد بود هر که ایشان را دوست دارد، و شقی است هر که ایشان را دشمن دارد، و کسی که با ایشان باشد ایمن است از عذاب خدا، و کسی که تخلّف ورزد معیوب و هلاک است؛ به سوی خدا می‌خوانند ایشان، و از قول خدا می‌گویند، و به امر او عمل می‌نمایند. در خانه‌های ایشان نازل شده است قرآن، و به سوی ایشان مبعوث شده جبرئیلعليه السلام.

---

۱. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۹.

شعری در فضائل ائمه علیهم السلام

و ایشان چنان‌اند که گفته شده[1]:

إذا رمت يوم البعث تنجومن اللظى	و يقبل منک الدين و الفرض السنن
فوالِ عليا و الائمة بعده	نجوم هدى تنجو من الضيق و المحن
فهم عترة قد فوّض الله أمره	إليهم فلا ترتاب في غير هم فمن
أئمة حق أوجب الله حبّهم	و طاعتهم فرض بها الخلق يمتحن
فحبّ عليّ عدّة لوليه	يلاقيه عند الموت و القبر و الكفن
كذلک يوم البعث لم ينج قادم	من النار إلاّ من توالي أباالحسن

یعنی هرگاه بخواهی نجات یابی روز قیامت از آتش جهنم، و از تو قبول گردد دین و واجبات و مستحبات هر آینه دوست بدار علی علیه السلام و ائمهٔ بعد از او را که ایشان کواکب طالعهٔ هدایت‌اند و به [وسیلهٔ] آن دوستی نجات یابی از تنگی و غصّهٔ آخرت، پس ایشان‌اند عترت پیغمبر، و جماعتی که خداوند امر خود را تفویض به ایشان نمود والبته شک میاور، و ایشان ائمهٔ آنچنانی هستند که خداوند دوستی ایشان [را] بر خلق واجب نموده و همچنین طاعت ایشان واجب است، و به ولایت و طاعت ایشان خلق امتحان کرده می‌شوند. و دوستی علی علیه السلام ذخیره‌ای است از برای محب [که] ملاقات می‌کند آن را در وقت مرگ و در قبر و تلقین او، و اینچنین است روز قیامت که هیچ کسی نجات از آتش نخواهد یافت مگر کسی که دوستی علی را داشته باشد.

فصل ۴۷

برترین مخلوقات

و بیان این شرف رفیع و مرتبهٔ علیا آنکه: خداوند تعالی هزار صنف خلق فرمود و تفضیل داده آدم را بر سایر خلایق که یکی از آنها ملائکه‌اند، و مسخّر نموده از برای

---

۱. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۵۸؛ بشارة المصطفى، ص ۱۶۱؛ تفسير فرات، ص ۳۳۷.

ایشان آسمان و زمین را و تفضیل داده مردان ایشان را بر زنان، و مکرّم ساخته ایشان را به دین اسلام و اسلام را تفضیل داده بر سایر دین‌ها و مشرّف ساخته آنها [را] به پیغمبر گرامی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، و آن حضرت را تفضیل داده بر جمیع انبیا و مرسلین، و ولیّ او گردانیده علی علیه السلام را، و تفضیل داده او را بر سایر اولیاء و اوصیاء و گردانیده دوستی او [را] اصل ایمان و کمال دین و عین یقین و گردانیده شیعه او را که داخل بهشت شوند بغیر حساب.

پس کسی که بوده باشد مسلمان و مؤمن و دوست علی علیه السلام و عترت آن بزرگوار هر آینه تمام خیر را خداوند روزی او نموده. پس گردانیده تمام خلایق را دَه جزء که نُه جزء آن شیاطین و مَرَدهٔ آنها هستند و یک جزء بنی آدم‌اند و گردانیده انسان را دوازده صنف، و نه صنف از آنها یأجوج و مأجوج‌اند و باقی دوصنف‌اند که روم سقالبه از آنها هستند، و طایفهٔ حبشه و زنجی‌ها در سمت مشرق واقع‌اند و طایفه ترک و بعرعر[1] [و] کیمیاک در سمت مغرب‌اند، و تمام این دو صنف کفّارند، و مابقی یک صنف‌اند که آنها اهل اسلام‌اند و این صنف هفتاد و سه فرقه‌اند و هفتاد و دو فرقهٔ آنها اهل بدعت و ضلالت‌اند و یک فرقه اهل بهشت‌اند و آنها کسانی هستند که باقی ماندند بر آنچه باقی بودند؛ یعنی شیعیان اهل بیت اطهارند. و کسی که بیابد خود را از این فرقه اُخری و اهل نجات، البته حمد خدای تعالی بجا آورد به این نعمت.

توصیف اهل‌بیت علیهم السلام از زبان خودشان

و از محمد بن سنان روایت شده که:

> گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود: ماییم جنب الله و ماییم برگزیده خداوند و ماییم خیرة الله و ماییم نگهدارنده، و محل امانت مواریث انبیاء و ماییم امنای الهی و ماییم وجه الله و ماییم ائمهٔ هدی و ماییم عروة الوثقی؛ و به ما خداوند ابتدا نموده و به ما خداوند ختم فرموده، و ماییم اوّلین و ماییم آخرون.
>
> و ماییم خوبان روزگار و ناموس‌های عصر و زمان و ماییم آقایان مردمان و ماییم امیران بلاد و ماییم طریق محکم و ماییم راه راست و صراط مستقیم، و ماییم اصل

---

۱. بربر.

وجود و حجّت خداوند معبود؛ و خداوند قبول نمی‌کند عمل کسی را که حق ما را نداند و ضایع کند، و ماییم قندیل‌ها[ی] نبوّت و انوار طالعه رسالت و ماییم نور انوار و کلمهٔ خداوند جبّار، و ماییم علم حق آنچنانی که اگر کسی تابع آن شود نجات خواهد یافت و کسی که متأخّر و منحرف از آن شود هلاک خواهد شد؛ و ماییم ائمهٔ دین و پیشوای مؤمنین و معدن نبوّت و رسالت، و به سوی ما ملائکه آمد و شد می‌کنند. و ماییم روشنایی از جهت آنکه طلب روشنایی کند، و راه راست از برای کسی که هدایت جوید به ما، و ماییم کشاننده، مؤمنین را به سوی بهشت، و ماییم حبرها و قنطره‌ها؛ یعنی به ولایت ما باید رستگار شوند مردم و از مهالک نجات یابند؛ و ماییم از جهت مرتبه از همه بالاتر و عظیم‌تر، و به واسطهٔ ما قطرات باران از آسمان نازل می‌شود و به واسطهٔ ما رحمت الهی بر مردم نازل [می]گردد، و به واسطه ما عذاب و انتقام از خلایق دفع می‌شود.

پس کسی که بشنود این هدایت و کلمات را هر آینه البته قرار دهد در قلب خود دوستی ما را، پس اگر در قلب خود بیند بغض ما اهل بیت را و انکار فضل ما را کند هر آینه منحرف شده از راه راست و به ضلالت افتاده [است] به جهت آنکه ماییم عین وجود و حجّت خداوند معبود و ترجمان وحی الهی و صندوق علم خدا و میزان عدل پروردگار، و ماییم فروع درخت زیتون؛ یعنی پیغمبر خدا ﷺ و علی مرتضی که در آیه شریفهٔ ﴿والتین والزیتون﴾ مراد، ایشان‌اند، و ماییم صلحای کرام در میان خلق، و ماییم مصباح مشکاتی که در اوست نور النور، و ماییم برگزیده و کلمه باقیه تا روز قیامت که در عالم ذرّ خداوند میثاق ولایت ما را از خلق گرفته [است].[1]

دستور ازدواج علی علیه‌السلام با فاطمه زهرا علیهاالسلام

و تأیید این مطلب را می‌نماید چیزی که در کتاب امالی وارد شده از ابی جعفر علیه‌السلام که آن حضرت فرمود:

ملکی نازل شد بر رسول خدا ﷺ و اسم او محمود بود. او بیست و چهار هزار سر داشت؛ آن ملک عرض کرد یا رسول الله خداوند تعالی مرا نازل فرمود به سوی شما به جهت آنکه تزویج نمایی نور را با نور؛ پس حضرت فرمود: که را به جهت که ؟

---

۱. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۹؛ امالی طوسی، ص ۶۵۴؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۱۸؛ بصائر الدرجات، ص ۶۲.

عرض [کرد] علي علیه السلام را به فاطمه علیها السلام. چون ملک نزدیک شد [دید] بر دو کتف او نوشته شده به ید قدرت [خدا: «لا اله إلّا الله،] محمد رسول الله و عليّ وليّ الله». پس حضرت فرمود چند وقت است که این دو اسم مبارک درکتفین تو نوشته شده؟ ملک عرض کرد یا رسول الله هیجده هزار سال قبل از خلقت آدم[1].

حسادت دشمنان بر مقامات علی علیه السلام

و در کتاب امالی از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده [است] که آن حضرت فرمود:

چه [چیزی] بازداشته قومی را که وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام و آل ابراهیم در نزد ایشان ذکر شوند ایشان خوشحال می‌گردند و چون آل محمد صلی الله علیه و آله در نزد ایشان ذکر شوند قلب ایشام مشمئز می‌شود و ایشان را خوش نیاید؟! پس قسم به آن خدایی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست اگر کسی در روز قیامت بیاید با اعمال هفتاد پیغمبر، و ولایت اهل بیت مرا نداشته باشد هر آینه داخل آتش می‌شود به ذلّت و خواری و محشور می‌شود در جهنم در کمال خسران.[2] ای مردم آگاه باشید ماییم اصل ایمان و تمام آن و ماییم وصیّت خداوند در خلق اوّلین و آخرین، و ماییم قسم الهی در قرآن مجید که فرمود ﴿والتين و الزيتون و هذا البلد الأمين﴾[3][4]؛ و اگر ما نبودیم خلق نمی‌کرد خداوند کسی را، و بهشت و دوزخی خلق نمی‌فرمود.[5]

خطبهٔ علی علیه السلام در فضیلت ائمه علیهم السلام

و از این قبیل است روایت ابو سعید خدری که گفت:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه[ای] بر مردم انشاد فرمود که ظاهر مضمون [آن] این است که ای مردم ماییم درهای حکمت پروردگار و ماییم کلیدهای رحمت و آقایان

---

۱. امالی صدوق، ص۵۹۲؛ الخصال، ج۲، ص۶۴۰؛ روضة الواعظین، ص۱۴۶؛ معانی الاخبار، ص۱۰۳؛ المناقب، ج۳، ص۳۴۹.

۲. امالی طوسی، ص۱۴۰؛ امالی مفید، ص۱۱۵؛ بشارة المصطفی، ص۸۱ و ۱۳۳؛ تأویل الآیات، ص۱۱۲؛ جامع الاخبار، ص۱۱۷؛ کشف الغمة، ج۱، ص۳۸۴.

۳. سورهٔ تین، آیه ۱ ـ ۳.

۴. ر.ک: تفسیر فرات، ص۵۷۸؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۴۲۹؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص۴۵۵؛ المناقب، ج۳، ص۳۹۳.

۵. ر.ک: کفایة الاثر، ص۱۵۶.

این امّت و امنای کتاب و حاکم میانهٔ حق و باطل، و به ما خداوند ثواب کرامت می‌نماید و به ما عقاب می‌نماید وکسی که دوست داشته باشد ما اهل بیت را حسنات او زیاد می‌شود و کفّهٔ میزان حساب او راجع می‌گردد و عمل او در درگاه پروردگار قبول می‌گردد و گناهان او بخشیده می‌شود. و کسی که دشمن دارد ما اهل بیت را هر آینه اسلام او نفعی به او ندارد.

و ما اهل بیتی هستیم که تخصیص داده خداوند ما را به رحمت و حکمت پیغمبری و عصمت. و از ما اهل بیت است خاتم پیغمبران؛ آگاه باشید ماییم علم حقّی که هر که با ما باشد از همهٔ خلق پیشتر است، و کسی که تخلف ورزد هر آینه از ربقهٔ دین و اسلام خارج شده، و ماییم اخیار و برگزیدگان خدا که فرستاده ما [را] بر خلق خود و امین نموده ما را بر وحی خود. پس ماییم ائمهٔ هداة و مهدیّون؛ هر آینه علم کتاب در نزد من است و فهمانیده و تعلیم فرموده رسول خدا ﷺ مرا علم «ماکان و ما یکون» را، و من برادر رسول الله و خزانه دار علم او هستم و منم صدیق اکبر[1]. و نمی‌گوید این کلام را کسی غیر از من مگر اینکه اوست افترا زننده و دروغگوی کذّاب؛ و منم فاروق اعظم.

ابیاتی در مدح اهل بیت علیهم السلام

و شیخ رحمه الله می‌فرماید و من می‌گویم پس از این کلام مبارک در مدح ایشان:

هم القوم آثار النبوة منهم — تلوح و أنوار الإمامة تلمع

مهابط وحي الله خزان علمه — و عند هم سرّ المهيمن مودع

یعنی ایشان‌اند قومی که آثار نبوّت از آنها ظاهر است و نمایان است که انوار امامت از ایشان طلوع دارد و ایشان‌اند محلّ نزول وحی پروردگار، و ایشان خزانه‌های علم خدا هستند و در نزد ایشان سرّ الهی امانت است.

إذا جلسوا للحكم فالكلّ أبكم — و إن نطقوا فالدهر إذن و مسمع

وإن ذكروا فالكون ند و مندل — له أرج من طيبهم يتضوّع

[1]. بحارالأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۰.

وقتی که بنشینند از برای حکم تمام مردم ساکت‌اند و چون تکلّم فرمایند روزگار گوش به کلمات ایشان دارد، و چون ذکر شوند، تمام کَون در پیش ایشان خوار و محتقر است، و چون عطردان است که از رایحهٔ طیبه، وجود ایشان معطّر است. و تهیّجی به واسطه بوی خوش ایشان به هم رساند.

وإن بـادروا فـالدهر يـخفق قـلبه   لسطوتهم و الأسـد فـي الغـاب تـجزع
وإن ذكر المعروف والجـود فـي الورى   فـبحر نـداهـم زاخـر يـتدفّع

و هرگاه مبادرت در امری نمایند ایشان خفقان در قلب پیدا می‌کنند و شیران در بیشه‌ها به جزع می‌آیند، و هرگاه نعمتی و جود [و] کرمی ذکر می‌شود در عالم دریای کرم ایشان با تلاطم موج خود، همه را پراکنده می‌کند.

أبـوهم سـماء المـجد والأم شـمسه   نـجوم لهـا بـرج الجـلالة مـطلع
فيا نسباً كـالشمس أبـيض مشـرقاً   و يا شرفاً مـن هـامة النـجم أرفـع

و آسمان مجد و بزرگواری، پدر ایشان است که مراد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و آفتاب طالع آن آسمان مجد، مادر ایشان است که مراد حضرت صدیقه (سلام الله علیها) است و ایشان ستارگان درخشنده‌اند که از برج جلالت طلوع نموده‌اند. چه عجب از این نسب که از آفتاب روشن تر و چه شرافت و کمال که از مرتبه نجوم ارفع و بالاتر است؟

فمن مثلهم إن عدّ فـي النـاس مـفخراً   أعـد نـظراً يـا صـاح إن كـنت تـسمع
مـيامين قـوامـين عـزّ نـظيرهم   هـداة ولاة للـرسالة مـنبع

چه کسی است مثل ایشان در عالم اگر صاحب شأنی باشد، اعاده نظر کن از رفیق؛ اگر گوش شنوا داری ایشان بزرگان دین اند و بسیار صاحب جلالت‌اند و نظیری ندارند و هادیان خلق و اولیاء خداوند و منبع رسالت‌اند به این معنی که پیغمبر خدا از ایشان است.

فلا فضل إلّا حين يـذكر فـضلهم   و لا عـلم إلّا عـلمهم حـين يـرفع

جز علم ایشان نیست و علمی نیست که انسان را نجات دهد مگر محبت ایشان در روزی که تمام خلق در محشر حاضر گردند.

ولو أنّ عبداً جاء في الله جاهداً — بغير ولاء أهل العباء ليس ينفع

فيا عترة المختار يا راية الهدى — إليكم غداً في موقفي أتطلع

هرگاه بنده در روز قیامت بیاید در حالی که جهاد فی سبیل الله نموده باشد ولایت آل عبا عليهم السلام را نداشته باشد آن جهاد فایده‌ای از برای او ندارد. پس ای اولاد رسول مختار و ای صاحبان علم هدایت به سوی شما در روز قیامت از قبر خود بیرون می‌آیم.

خذوا بيد البرسي عبد ولائكم — فمن غيركم يوم القيامة يشفع

فمن حاد عنكم أوتوالىٰ سواكم — فليس له في رحمة الله مطمع

بگیرید دست برسی را، بنده دوست خود را [و همچنین دست کاتب و مترجم را][1]. کیست غیر از شما [تا] در روز قیامت شفاعت نماید؟ پس کسی که منحرف شود از شما یا دوست داشته باشد غیر از شما را هر آینه طمعی از رحمت الهی نداشته باشد که شامل حال ایشان نخواهد شد.

عليكم سلام الله يا راية الهدى — فويل لعبد غير ها جاء يتبع

بر شما باد سلام خدا ای علم‌های هدایت، وای به حال کسی که غیر از اهل بیت را در روز حشر بیابد و تابع باشد.

فصل ۴۸

جایگاه الهی علی عليه السلام

و از ابن عباس روایت شده که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

خداوند تعالی قرار داده علی عليه السلام را واسطه و علامتی میانهٔ خود و خلق خود، هر که شناسد علی را مؤمن است و هر که انکار او را کند کافر است و کسی که نشناسد او را

---

۱. مترجم.

گمراه است و کسی که دیگری را با او مساوی گیرد هر آینه مشرک است و کسی که به ولایت و دوستی آن حضرت وارد محشر شود رستگار است و بی زحمت و مشقت داخل بهشت می‌شود و کسی که دشمن آن حضرت باشد در کمال ذلّت و خواری داخل آتش می‌شود.[1]

و سدیف روایت می‌کند از جابر بن عبد الله و او از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و آن حضرت از جدّ بزرگوار خود از کتابی که اخبار آن اتفاقی است که گفت رسول خدا فرمود:

یا علی تویی صاحب حوض کوثر و وارث علم من و حامل لواء من و وفا کننده به وعده من و فرج دهندهٔ غصه من، و محل امانت میراث انبیاء، وامین خداوند در زمین و خلیفه او بر خلق و تویی چراغ و نور هدایت و نجات و امام پرهیزکاران و حجّت خدا بر ما سوی الله، و تویی علم مرفوع در دنیا و صراط مستقیم در روز قیامت[2].

اهل بهشت

و از ابی سعید خدری روایت شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه بر مردم خواند و ظاهر معنی خطبهٔ آن حضرت این است که ای مردم کسی که دشمن دارد ما اهل بیت را خداوند روز قیامت او را یهودی محشور می‌فرماید و اسلام او نفع به او ندارد و هرگاه دجال را ملاقات کند ایمان به او خواهد آورد و هرگاه بمیرد خداوند او را در حین خروج دجال از قبرش بیرون آورد تا آنکه ایمان به او آورد.[3] ای مردم خداوند عزوجل تمام اشباه امت مرا قبل از خلقت به من نشان داده و اسم تمام آنها را به من تعلیم فرموده همچنانی که حضرت آدم علیه السلام را تعلیم اسماء نمود؛ و همچنین اصحاب را و سایر خلق را به من نشان داد و من طلب آمرزش از برای شیعهٔ علی علیه السلام نمودم. پس آگاه باشید که اهل بهشت علی و شیعهٔ اوست.[4]

---

۱. امالی طوسی، ص۴۸۷.
۲. امالی صدوق، ص۳۰۱؛ بشارة المصطفی، ص۵۴.
۳. امالی صدوق، ص۵۸۵؛ ثواب الاعمال، ص۲۰۳؛ المحاسن، ج۱، ص۹۰.
۴. الکافي، ج۱، ص۴۴۳.

دو یادگار پیامبرﷺ

و ابن عباس روایت می‌کند که حضرت رسولﷺ خطبه فرمودند مردم را و ظاهر کلام مبارک این است که:

ای مردم خداوند تعالی وحی نموده به من که از میان شما بروم و قبض روح شوم به درستی که پسر عمّ من، او برادر من و وصیّ من و ولیّ خدا و جانشین و رساننده رسالات من است بر مردم، و امام متقین و پیشوای مؤمنین و بزرگ اهل اسلام و دین است، هرگاه طلب رشد از او نمایید ارشاد می‌نماید شما را، و اگر تابع شوید او نجات می‌دهد شما را، هرگاه اطاعت کنید او را خدا را اطاعت کرده‌اید و اگر معصیت او را کنید چنان است که خدا را معصیت نموده اید و اگر بیعت کنید او را، خدا را بیعت کرده‌اید و هرگاه نقض بیعت او کنید بیعت خدا را شکسته‌اید.

به درستی که خداوند نازل فرمود قرآن را بر من، و علیؑ را سفیر و عالم بر آن نموده، کسی که مخالفت کند قرآن را گمراه شده و کسی که علم قرآن را از غیر علی بخواهد به ضلالت افتد و پای او از جاده حق بلغزد. ای مردم آگاه باشید اهل بیت من خاصّان من‌اند و خویشان من‌اند و اولاد من‌اند و ذرّیهٔ من و گوشت من و خون من و امانت من‌اند.

به درستی که تمام شماها روز قیامت جمع خواهید شد و از شما [دربارهٔ] دو چیز سؤال می‌نمایند: یکی از قرآن و یکی از اهل بیت من؛ پس نظر کنید که چگونه با ایشان رفتار می‌کنید بعد از من؛ پس کسی که اذیت کند ایشان را مرا اذیت نموده و کسی که ظلم بر ایشان نماید بر من ظلم نموده و کسی که یاری کند ایشان را مرا یاری نموده و کسی که عزیز دارد ایشان را مرا عزیز داشته و کسی که طلب هدایت از غیر ایشان کند تکذیب مرا نموده؛ پس تقوای الهی نمایید و نظر کنید که چه خواهید گفت در روز قیامت. پس هر که دشمن ایشان باشد من دشمن او خواهم بود و وای به احوال آنکه من دشمن او باشم.[1]

۱. امالی صدوق، ص۶۴؛ بشارة المصطفی، ص۱۶.

شعری از حافظ رجب

و بنی الوحی و الآیات یا من مدیحهم   علوت به قدراً وطبت به ذکراً

یعنی از زمانی که به وحی و آیات، مدح ایشان نموده‌ام به آن مدح، علوّ مرتبه پیدا کرده‌ام و خوش گفتار شده‌ام.

مهابط سرّ الله خزّان غیبه   و أعلی الوری فخراً و أرفعهم قدرا

ایشان‌اند محلّ نزول سرّ الهی و خزانه علم او و به حسب قدر و شأن از همه بالاتر و بلندترند.

رکائب آمالی إلیکم بنیتها   فلا ارتجی في الناس زیداً ولا عمرا

و آرزوهای سخت خود را به شما عرضه دارم و زید و عَمری نمی‌شناسم و امید به کسی ندارم.

و من ذا الذي اضحی بربع نداکم   نزیلاً و ما أبدلتم عسره یسرا؟

و کیست که شب را به روز آورد و وارد نعمت خانهٔ شما شود و فقیری او بدل به غنی نشود.

دوستان امام حسن عليه السلام

و از حذیفة بن یمانی روایت شده که گفت:

دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که دست امام حسن مجتبی عليه السلام را گرفته می‌فرمود ای مردم این است پسر علی بن ابی طالب؛ پس بشناسید او را. قسم به کسی که نفس و جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست که این بزرگوار اهل بهشت است و دوست او در بهشت است و دوست دوست او در بهشت است.[1]

۱. بحارالأنوار، ج۲۷، ص۱۳۶؛ امالی صدوق، ص۵۹۶.

دوستان و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله

و از ابی طیب هروی روایت شده و او از ابی حازم و او از ابی هریره نقل می‌نماید که گفت:

رسول خدا صلّی الله [علیه و آله] فرمود به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که من ستیزه دارم هر که را که با شما محاربه نماید و مهربانم با کسی که با شما مهربان باشد[1] و دشمن دارم کسی را که شما را دشمن داشته باشد و دوست [دارم] کسی را که شما را دوست دارد[2] و من شفیعم از برای دوستان شما، و هر که میل به سوی شما نماید دست او را می‌گیرم و از مهالک نجات می‌دهم.

کتیبهٔ درِ بهشت

و از این قبیل است روایتی که جابر بن عبد الله [نقل] می‌کند و در کتاب فردوس دیلمی مذکور است که جابر رضی الله عنه گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده [است]: نوشته شده بر در بهشت «**لا اله الا الله محمدٌ رسول الله علي أخوه و وليّ الله اخذت ولايته و عهده على الذرّ قبل خلق السموات والأرض بالفي عام مَن سرّه أن يلقى الله و هو عنه راض فليتول علياً و عترته فهم نجبائي و أوليائي و خلفائي و أحبائي**».

دو نور برای علی علیه السلام

و از کعب بن عیاض روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده [است]:

از برای علی علیه السلام دو نور است: نوری در زمین و نوری در آسمان. کسی که به یکی از این دو نور تمسک نماید داخل بهشت می‌شود و کسی که اعراض کند داخل آتش خواهد شد[3] و مبعوث نمی‌نموده خداوند تعالی پیغمبری را مگر آنکه خوانده او را به ولایت علی علیه السلام بر قومش؛ چه آن قوم طایع بوده‌اند و یا کاره.

---

۱. کشف الغمة، ج۱، ص۲۹۸؛ کشف الیقین، ص۲۹۶؛ المناقب، ج۳، ص۲۱۷.

۲. ر.ک: معانی الاخبار، ص۵۵؛ امالی صدوق، ص۴۸۶.

۳. تأویل الآیات، ص۶۴۳.

از این قبیل روایتی است که در کتاب لُباب از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زود است آنکه بعد از من فتنه‌ای برخاسته می‌شود که ظلمت آن عالم را فرا گیرد و نجات نیابد کسی از آن فتنه اِلّا آنکه تمسّک نماید به عروة الوثقی. عرض کردند به آن حضرت که کیست آن عروة الوثقی؟ فرمود علی بن ابی طالب است.[۱]

و تأیید این مطلب را می‌نماید آنچه را که غزالی شافعی در کتاب مناقب خود از ابی‌ذر (سلام الله علیه) روایت می‌کند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که سبّ نماید علی را و منع خلافت از آن بزرگوار کند هر آینه کافر است.[۲] و معلوم است غصب خلافت را که نموده! و این روایت را هم اهل خلاف یعنی سنّی شافعی [نقل] می‌کنند، چه می‌گوید در حق امام خود از سعید بن جبیر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انکار نعمت الهی کفر است و انکار نبوت من کفر است و انکار ولایت علی علیه السلام کفر است و توحید خدا موقوف است به ولایت علی علیه السلام.

شرط پذیرش ایمان

و از اشماخ بن خزرج روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

> یا علی از تو کسی تقدّم نمی‌جوید اِلّا کافر،[۳] و از تو کسی اعراض نمی‌کند مگر کافر، و تویی نور خدا در میان خلق و تویی حجّت خدا بر خلق او و تویی شمشیر خدا بر دشمنان او و وارث پیغمبران او، و تویی کلمهٔ عُلیا و آیهٔ کبری، و قبول نمی‌کند خداوند ایمان کسی را مگر به دوستی تو.[۴]

راه خلاصی از شدائد قیامت

و ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

> روز قیامت روزی است شدید الهول و [هر که] بخواهد از هول روز قیامت و شدائد آن خلاص شود، دوست دارد ولیّ مرا و تابع شود وصی من و خلیفه من و صاحب

۱. مأة منقبه، ص۱۴۹؛ التحصین، ص۵۵۲؛ الیقین، ص ۲۵۰.
۲. الصراط المستقیم، ج ۲، ص۲۸؛ العمدة، ص ۹۱؛ نهج الحق، ص ۲۶۰.
۳. التحصین، ص۵۶۹؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص۵۵؛ مأة منقبه، ص۵۳؛ الیقین، ص ۲۴۱.
۴. امالی صدوق، ص ۱۱؛ بشارة المصطفی، ص۵۴.

حوض من علی بن ابی طالب علیه السلام را و علی علیه السلام در قیامت صاحب حوض کوثر است طرد می‌نماید از حوض دشمنان خود را و مشروب می‌نماید دوستان خود را و آنکه از آب کوثر نمی‌خورد تشنه است همیشه و آنکه مشروب شود هرگز تشنه نمی‌شود. و آگاه باشید که دوستی علی علیه السلام علامتی است میانهٔ ایمان و نفاق؛ هر که دوست دارد او را مؤمن است و هر که دشمن دارد منافق است و هر که بخواهد که از صراط بگذرد و مانند برق جهنده داخل بهشت شود بدون حساب، پس البته دوست دارد ولیّ من و خلیفهٔ من بر اهل و امّت من علی بن ابی طالب را، به جهت آنکه اوست باب حکمت خدا و صراط مستقیم و یعسوب دین و قائد غرّ محجّلین. و مولای هر کسی است که من مولای اویم.

دوست ندارد او را مگر حلال زاده و دشمن ندارد او را مگر ولد حرام، و هیچ تکلّمی خدای من به من در شب معراج ننمود الّا آنکه فرمود یا محمد برسان علی را از من سلام و بشناسان مردم را که او امام دوستان من است و نور است از برای کسی که اطاعت کند مرا و تهنیت ده او را به این کرامت.[۱]

و حضرت فرمود حقیر نشمارید فقیران شیعیان علی را به جهت آنکه هر یک از ایشان شفاعت می‌کنند در روز قیامت به قدر ربیعه و مضر که دو طایفه بزرگ از اعراب‌اند.[۲]

فصل ۴۹

سند رسول خدا در اقرار به ولایت علی علیه السلام

و از ابی حمراء روایت شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از روزها به من فرمود: «یا اباحمراء بخوان و حاضر کن صد نفر از عرب را و پنجاه نفر از عجم و سی نفر از قبطیان را و بیست هزار طایفه حبشه را؛ و من رفتم و جماعت را حاضر نمودم، و حضرت جماعت عرب را یک صف قرار دادند، و خلف آنها جماعت عجم را صف دیگر قرار دادند، و خلف آنها جماعت قبطیان را قرار دادند و بعد از آن، جماعت حبشه را یک صف قرار دادند و فرمود: و امّا بعد، حمد و ثنای پروردگار را نمودند، چنان حمد و ثنایی که خلق نشنیده بودند مثل آن را.

۱. امالی صدوق، ص ۳۰۶؛ بشارة المصطفی، ص ۵۴.

۲. امالی صدوق، ص ۳۰۶؛ امالی طوسی، ص ۶۷۱؛ جامع الاخبار، ص ۳۴؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۹۶؛ مشکاة الانوار، ص ۸۰.

پس فرمود ای جماعت عرب و عجم و قبط و حبشه اقرار نمودید به اینکه نیست خدایی غیر از خداوند یگانه و شریکی از جهت او نیست و اینکه محمد رسول خداست و علی امیرمؤمنان و ولیّ خداست. همه گفتند بلی یا رسول الله! پس سه مرتبه فرمودند «اللهم اشهد»؛ یعنی خدایا شاهد باش. بعد فرمود یا علی دواتی و کاغذی بیاور، پس آن حضرت دوات و کاغذی حاضر نمود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی بنویس: «بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اقرّت به العرب و العجم و القبط و الحبشه اقرّوا بأنّ لا اله الاّ الله وحده لا شریک له و أنّ محمداً عبده و رسوله و أنّ علیاً أمیرالمؤمنین ولیّ الله». پس صحیفه را ختم فرمودند و او را سپردند به علی بن ابی طالب علیه السلام.[1]

شاهدی بر برتری علی علیه السلام از دیگران

و در کتاب امالی از امّ سلمه روایت شده که گفت:

روزی که نوبت من بود آمدم که داخل شوم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت مرا منع فرمود. ترسیدم و مراجعت کردم؛ دفعهٔ ثانیه آمدم به در خانه که داخل شوم، باز هم آن حضرت مرا منع فرمود؛ پس بسیار مضطرب شدم و لطمه به صورت خود زدم و در پیش خود گفتم چه خلافی از من سر زده؟

قدری مکث نمودم، مرتبهٔ سوم آمدم و اذن طلبیدم، حضرت اذن فرمود و داخل شدم و دیدم علی علیه السلام را [که] در نزد آن حضرت نشسته و می‌گوید به رسول خدا صلی الله علیه و آله فدای تو باد پدر و مادر من وقتی که چنین و چنان شود ـ یعنی غصب خلافت کنند ـ به چه چیز مرا امر می‌فرمایی؟ رسول خدا فرمود: امر به صبر می‌نمایم؛ و دو مرتبه باز آن حضرت تکرار نمود و رسول خدا امر به صبر فرمود؛ مرتبه سوم تکرار نمود؛ حضرت فرمود یا علی و یا اخی وقتی که چنین شد یعنی عایشه بر تو خروج کرد پس برخیز و شمشیر خود را برآور و به دست مبارک گیر و قتال با دشمنان بنما تا آنکه ملاقات کنی مرا در حالی که از شمشیر تو، از خون دشمنان ریزد. پس التفات فرمودند ای ام سلمه تو را من منع نمودم به جهت امری که خلاف بوده باشد و از تو سرزده باشد و لکن چون جبرئیل در سمت یمین من بود و علی علیه السلام در سمت یسار من بود و جبرئیل خبر می‌داد مرا به امرهایی که بعد از من خواهد سر زد؛ یعنی غصب

---

۱. امالی صدوق، ص ۳۸۲؛ بشارة المصطفی، ص ۵۹.

خلافت و جنگ جمل و صفین و غیرها.

بعد حضرت فرمود جبرئیل امر می‌نمود مرا که آن وقایع را به علی خبر دهم و به او وصیت نمایم. ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش این علی بن ابی طالب؛ برادر من است در دنیا و آخرت. ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش این است علی بن ابی طالب؛ وزیر من است در دنیا و آخرت. ای امّ سلمه بشنو و شاهد باش علی بن ابی طالب صاحب لواء من است در دنیا و آخرت. و این علی امام متقین و پیشوای مؤمنین و قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین است.[۱]

پس امّ سلمه می‌گوید که عرض کردم: یا رسول الله این جماعت کیان‌اند؟ فرمود: اما ناکثین طلحه و زبیرند که در مدینه بیعت نمودند و در بصره نقض عهد کردند، و قاسطین معاویه و اصحاب او و هستند از اهل شام و مارقین اهل نهروان‌اند.[۲]

و از انس بن مالک روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

علی ولی خدا و حجّت خدا می‌باشد بر جمیع خلق او، طاعت او مقرون است به طاعت خدا و طاعت من؛ پس کسی که بشناسد او را مرا شناخته و کسی که انکار کند او را مرا انکار نموده. پس فرمود من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه نفر از اولاد امجاد آن بزرگوار حجت‌های خدا می باشیم بر خلق او، و دشمنان ما دشمنان خدایند و دوستان ما دوستان خدایند.[۳]

فصل ۵۰

امام مبین و وارث انبیا

و از این قبیل است روایت ابن عباس که گفت:

چون نازل گردید آیهٔ مبارکهٔ **﴿وكلّ شيء أحصيناه في إمام مبين﴾**[۴] دو نفر برخاستند و عرض کردند یا رسول آیا آن امام مبین تورات است؟ حضرت فرمود لا. عرض

---

۱. مترجم گوید که ناکثین یعنی ناقضین عهد و اهل جمل راگویند که نقض عهد نمودند. و قاسطین اهل صفین را گویند که از «قسوط» به معنی عدول است؛ یعنی تجاوز نمودند در حکم ایشان و سرکشی کردند. و مارقین خوارج نهروان راگویند. که خارج از دین شدند، مانند تیری که از کمان رها شود.

۲. امالی صدوق، ص ۳۸۰؛ امالی طوسی؛ ص ۴۲۴؛ احتجاج، ج ۱، ص ۱۹۴؛ بشارة المصطفی، ص ۵۸؛ التحصین، ص ۶۰۶؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۴۰۰؛ کشف الیقین، ص ۴۶۶.

۳. امالی صدوق، ص ۱۳۱؛ التحصین، ص ۵۳۵.

۴. سورهٔ یس، آیه ۱۲.

کردند انجیل است؟ فرمود لا. عرض کردند قرآن است؟ فرمود لا. بعد رو نمودند به امیرالمؤمنین و فرمودند این است آنچنان کسی که خداوند احصا نموده، قرار داده در او علم هر چیز را.[1] و آن شخص سعید خوب که تمام خوبی در آن جمع باشد کسی است [که] دوست داشته باشد علی را در زمان زندگی و بعد از مردن. و آن شقی که تمام شقاوت در او جمع است کسی است که دشمن داشته باشد علی را در حال حیات و بعد از وفات او.[2]

نقش اهل بیت علیهم السلام در بقای هستی

و حذیفة بن الیمان گفت که:

امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از شیعیان خود را دید که بسیار پیر شده ولی با قوّت و جلالت بود پس حضرت فرمود به او که سنّ تو زیاد شده ای مرد! و آن مرد عرض کرد بلی در طاعت تو یا امیرالمؤمنین. بعد فرمود با قوّت و جلالت می‌باشی! عرض کرد بلی قربانت شوم این قوّت و جلالت از برای دفع دشمنان تو است. بعد فرمود چیزی از عمر تو باقی است؟ عرض کرد بقیهٔ عمر من نیز از تو است یا امیرالمؤمنین.[3] و حضرت فرمود ماییم ائمهٔ مسلمین و حجّت خدا در جمیع عوالم و ماییم امام اهل آسمان‌ها و زمین‌ها، و اگر ما نبودیم هر آینه زمین اهل خود را فرو می‌برد.[4]

رمز ورود به بهشت

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند تعالی اختیار نمود، و مرا برگزید از میان خلق، و گردانید مرا سیّد بر تمام انبیاء و مرسلین و اختیار نمود از برای من وزیری از اهل خود، و گردانید او را سید وصیّین. و زندگانی با او سعادت است و مردن با ولایت او سعادت است و اوست اوّل کسی

---

۱. امالی صدوق؛ ص ۱۷۰؛ تأویل الآیات، ص۴۷۷؛ معانی الاخبار، ص۹۵؛ المناقب، ج۳، ص۶۴.

۲. امالی صدوق، ص۱۸۲؛ الصراط المستقیم، ج۲، ص۵۰؛ کشف الغمة، ج۱، ص۱۰۷؛ کشف الیقین، ص۲۳۱.

۳. امالی صدوق، ص۱۷۷؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۲۹۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۳۰۲.

۴. امالی صدوق، ص۱۸۶؛ احتجاج، ج۲، ص۳۱۷؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۰۷؛ المناقب، ج۴، ص۱۶۷؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۱۹۹؛ منتخب الانوار، ص۳۲.

که ایمان به من آورد و تصدیق مرا نمود. واسم او مقرون [به] اسم من است و زوجهٔ او صدیقهٔ کبری (فاطمه) دختر من است، و دو فرزند او دو ریحانهٔ من‌اند در دنیا و دو سیّد جوانان اهل بهشت‌اند در آخرت وائمه از نسل او حجت‌های خداوندند در میان خلق. کسی که تابع [ایشان] شود نجات یابد و کسی که پیروی ایشان کند هدایت کرده می‌شود به سوی صراط مستقیم، و نبخشید خداوند متعال محبت ایشان را به کسی مگر آنکه داخل بهشت می‌نماید او را.[۱]

راه نجات

و از سعید بن مسیَّب روایت شده و او از عبدالرحمن بن عروه نقل می‌کند که او گفت:

عرض کردم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله یا رسول الله ارشاد کن مرا بـه سـوی نـجات. حضرت فرمود چون مختلف شد هواهای نفس مردم، و رأی‌ها[ی] مختلفهٔ متفرقه پیدا شد بر تو باد به علی بن ابی طالب به جهت [اینکه] اوست امام امّت من و خلیفهٔ من بر ایشان و فارق میانهٔ حق و باطل. کسی که سؤال کند او را جـواب مـی‌دهد، و کسی که طلب رشد نماید از او ارشاد می‌نماید او را، و هر که طلب حق کند او را به حق می‌رساند، و کسی که التماس هدایت کند از او هر آینه هدایتش می‌کند، و کسی که پناه برد به او البته او را ایمن نماید، و کسی که تمسّک به او کند هر آینه نجاتش می‌دهد، و هر که اقتدا و پیروی کند به او هر آینه هدایت می‌نماید او را.

ای پسر عروه سالم است هر که با او باشد و دوست داشته باشد او را و هالک است هر که فضایل او را رد کند و دشمن دارد او را؛ ای پسر عروه علی یار من است و من از او می‌باشم، روح او روح من است و طینت او طینت من است و او برادر من است و من برادر او هستم و زوجه او سیدهٔ نساء عالمین است از اولین و آخرین؛ دو پسر او حسن و حسین علیهما السلام دو سید جوانان اهل بهشت‌اند و نُه نفر از اولاد امام حسین علیه السلام ایشان اسباط پیغمبران‌اند و نهم ایشان قائم ایشان است که پر می‌کند زمین را از عدل و قسط بعد از آنکه پر شد از جور و ظلم.[۲]

---

۱. امالی صدوق، ص ۲۱.

۲. امالی صدوق، ص ۲۶؛ التحصین، ص ۶۲۵؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۰۰؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۱۵؛ العدد القویة، ص ۸۹؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶.

خلافت علی علیه السلام امر خداوند

و از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند عزّوجلّ امر نمود مرا که علی را امام و حاکم و خلیفه خود قرار دهم و او را وزیر و برادر و ولیّ خود گردانم، و اوست صالح و امیرمؤمنین. و حکم او حکم من است و طاعت او طاعت من است. بر شما باد بر اطاعت او و اجتناب از معصیت او به جهت آنکه اوست صدیق این امّت و فاروق این امّت و محدَّث این امّت، و هارون و یوشع و آصف و شمعون این امت، و باب توبه و کشتی نجات و طالوت و ذوالقرنین این امت؛ آگاه باشید علی است باز دارنده مردم را بر عبادت، و اوست حجّت عظمی و عروة الوثقی و امام اهل دنیا، و اوست باحق و حق با اوست، و اوست قسیم بهشت، و داخل نمی‌کند در آن دشمن خود را و منع نمی‌نماید دوست خود را، و قسیم جهنم و نار است و داخل نمی‌کند در آن دوست خود را و منع نمی‌کند دشمن خود را.

آگاه باشد دوستی علی دوستی خدا است و دوستی او عبادت خدا است و تبعیّت او واجبی از واجبات الهی است، واولیاء او اولیاء خداست و اعداء او اعداء خداوندند، و حرب با او حرب با خدا است و تسلیم با او تسلیم با خدا است.[1]

مَثَل علی علیه السلام مَثَل سورهٔ توحید

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به علی علیه السلام:

یا علی مَثَل تو در امّت من مَثَل ﴿قل هو الله احد﴾[2] است؛ کسی که یک مرتبه قرائت نماید مثل آن است که ثلث قرآن را تلاوت کرده و کسی که دو مرتبه قرائت نماید مثل آن است که دو ثلث آن را قرائت کرده باشد و کسی که سه مرتبه قرائت [کند] چنان است که تمام قرآن را تلاوت نموده [است].

پس کسی که دوست دارد تو را به زبان ثلث ایمان او کامل شده و کسی که دوست داشته باشد تو را به زبان و قلب، هر آینه دو ثلث ایمان او کامل شده. و کسی که تو را

---

۱. امالی صدوق، ص ۳۱؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۰۰؛ بشارة المصطفی، ص ۱۵۳.
۲. سورهٔ توحید، آیهٔ ۱.

دوست داشته به زبان و قلب و دست خود، هر آینه ایمان او تماماً کامل شده و قسم به خدایی که مرا به حق فرستاده و مبعوث به پیغمبری نموده هر گاه دوست می‌داشتند تو را اهل زمین مانند دوستی اهل آسمان‌ها هر آینه خداوند احدی را به آتش خود عذاب نمی‌نمود.[۱]

یا علی بشارت داد مرا جبرئیل از جانب ربّ العالمین که یا محمد بشارت ده برادر خود علی را که من عذاب نمی‌کنم هرکه او را دوست دارد و رحم نمی‌کنم به هر کسی که او را دشمن دارد.[۲]

سید العرب

و سعید بن جبیر از عایشه نقل می نماید که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به علی علیه السلام روزی که: «**یا علی أنت سید العرب**»؛ یعنی تویی سید عرب. عایشه می‌گوید من گفتم مگر تو سید عرب نیستی؟ حضرت فرمودمن سید اولاد آدمم و علی سید عرب است. گفتم سید یعنی چه؟ فرمود سید کسی است که واجب شده بر خلق طاعت او و همچنانکه طاعت من واجب شده.[۳]

و فرمود به علی علیه السلام: تویی از برای من به منزلهٔ شیث از برای آدم علیه السلام و به منزلهٔ هارون از برای موسی و به منزلهٔ شمعون از جهت عیسی؛ مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست. یا علی تو وصیّ منی و خلیفهٔ منی. کسی که از جهت خلافت با تو منازعه کند بهره‌ای از اسلام ندارد و من دشمن او می‌باشم در روز قیامت. یا علی تو افضلی از امّت من از جهت فضل، و از همه پیشتری از جهت اسلام، و از همه داناتری از جهت علم، و با وقارتری از جهت حلم، و شجاع‌تری از جهت قلب، و سخی‌ترین مردم به حسب کفّ؛ و تویی امام بعد از من، و تویی وزیر من، و تویی قسیم جنت و نار، و تو می‌شناسی ابرار را از فجار، و تو تمیز می‌دهی خوبان را از بدان، و مؤمنین را از کفّار.[۴]

---

۱. امالی صدوق، ص۳۳؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۲۸۰؛ معانی الاخبار، ص۲۳۴؛ المناقب، ج۳، ص۱۹۹.
۲. امالی صدوق، ص۳۹؛ بشارة المصطفی، ص۱۶ و ۱۵۴؛ جامع الاخبار، ص۱۲.
۳. امالی صدوق، ص۴۰؛ التوحید، ص۲۰۷؛ عدة الداعی، ص۳۲۵؛ مصباح الکفعمی، ص۳۳۵؛ معانی الاخبار، ص۱۰۳؛ المناقب، ج۳، ص۱۳؛ مقام الأسنی، ص۶۶.
۴. امالی صدوق، ص۴۶؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۱۰۱.

و از ابن عباس روایت شده که گفت دیدم جابر بن عبد الله را تکیه به عصای خود داده بود در یکی از کوچه‌های انصار و می‌فرماید: ای مردم ادب کنید و تعلیم نمایید اولاد خود را به دوستی علی علیه السلام، پس هر یک از اولاد شما انکار دوستی آن حضرت را نماید نظر کنید به حال مادرش که از کجا آورده.[۱]

مولای مؤمنان

و نیز از ابن عباس روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

یا علی کسی که دوست دارد تو را، مرا دوست داشته و کسی که تو را سبّ نماید مرا سبّ نموده یا علی تو از منی و من از توأم، روح تو روح من است و طینت تو طینت من است و خداوند تعالی خلق نموده مرا و تو را، و برگزیده مرا و تو را، و مرا اختیار نموده از برای نبوت، و تو را اختیار کرده از جهت امامت؛ پس کسی که انکار کند امامت تو را هر آینه انکار نموده نبوت مرا. یا علی تویی وصیّ من و خلیفه و جانشین من، امر تو امر من است و نهی تو نهی من است.

قسم می‌خورم به خدایی که مرا مبعوث گردانیده به حق و نبوّت، و گردانیده مرا بهترینِ تمام خلق، تویی حجّت خدا بر خلق و امین او بر وحی و خلیفه او بر بندگانش.[۲] و تویی مولای هر مسلم و امام هر مؤمن و پیشوای هر تقیّ و پرهیزگار. و به درستی این امّت، مرحومه‌اند و به دشمنی تو فرقهٔ مخالفین، ملعونه شده‌اند.[۳] و خلفای بعد از من دوازده‌اند اوّل آنها تویی و آخر آنها قائم آنچنانی است که فتح می‌نماید خداوند به او تمام مشارق و مغارب زمین را.[۴]

و می‌بینم تو را که در محشر واقف باشی در طرف و عَجُز جهنم در حالی که نعره زند

---

۱. الفقیه، ج۳، ص۴۹۳؛ اعلام الوری، ص۱۶۰؛ الصراط المستقیم، ج۲، ص۶۸؛ علل الشرایع، ج۱، ص۱۴۲؛ المناقب، ج۳، ص۶۷.

۲. امالی طوسی، ص۹۳؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۳۵۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۲۹۷؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص۷۷.

۳. امالی صدوق، ص۱۱۲؛ بشارة المصطفی، ص۱۹۷؛ الفضائل، ص۸؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص۲۹۵.

۴. امالی صدوق، ص۱۱۱؛ اعلام الوری، ص۳۹۱؛ روضه الواعظین، ج۱، ص۱۰۲؛ الصراط المستقیم، ج۲، ص۱۱۰؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۶۵؛ کشف الغمة، ج۲، ص۵۰۷؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۸۲؛ المناقب، ج۱، ص۲۹۸.

و آتش پرتاب کند و حرارت او زیاد باشد و تو گرفته باشی زمام او را و جهنم به تو می‌گوید سیر ده مرا که نور تو نار مرا خاموش کرد، و تو می‌گویی به او قرار گیر ای جهنم و بگیر این دشمن مرا و واگذار این دوست مرا![1]

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بنویسد فضیلتی از فضایل علی علیه السلام [را] تمام ملائکه از برای او همیشه استغفار می‌نمایند، و کسی که فضیلتی از فضایل آن حضرت را ذکر نماید می‌بخشد خداوند گناهان گذشته و آینده او را، و ایمان کسی تمام نمی‌شود مگر به دوستی آن بزرگوار و ولایت او، و ملائکه تقرّب می‌جویند به خداوند، به محبت آن بزرگوار.[2]

و هر که از شیعیان ما [حفظ کند] چهل حدیث از احادیث آن بزرگوار، خداوند او را محشور گرداند در روز قیامت فقیه عالم، و گناهان او را می‌آمرزد.[3]

فضائل بی‌نهایت علی علیه السلام

و از سعید بن جبیر روایت شده در کتاب امالی که گفت:

ابن عباس را دیدم، سؤال نمودم او را از علی بن ابی طالب و اختلاف مردم در حق آن بزرگوار، فرمود یابن جبیر آمده‌ای سؤال می‌کنی مرا از بهترین این امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آمده‌ای سؤال می‌کنی مرا از کسی که از برای او سه هزار منقبت است در یک شب که شب فدیه است یعنی لیلة المبیت که به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید، و او وصیّ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و جانشین و صاحب حوض کوثر و صاحب لواء پیغمبر است. قسم به خدایی که محمد را خاتم پیغمبران نموده اگر تمام گیاه زمین و درخت‌ها قلم شود و اهل زمین بالتمام کاتب شوند و بنویسند مناقب و فضایل علی را از روز اول خلقِ دنیا الی روز قیامت، هر آینه جزئی از اجزاء و عُشری از معشار فضایل آن حضرت را نتوانند نوشت.[4] و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله منم سیّد نبیّین و وصی من

---

۱. امالی صدوق، ص۱۱۶؛ بشارة المصطفی، ص۲۱؛ بصائر الدرجات، ص۴۱۶؛ تأویل الآیات، ص۱۵۲؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۳۲۴؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۱۱۳؛ علل الشرایع، ج۱، ص۱۶۴؛ معانی الأخبار، ص۱۱۶.

۲. امالی صدوق، ص۱۳۸؛ بناء المقالة، ص۲۹۶؛ جامع الاخبار، ص۱۴؛ کشف الغمة، ج۱، ص۱۱۲؛ کشف الیقین، ص۴.

۳. امالی صدوق، ص۱۲۵ و ۲۷۰؛ بشارة المصطفی، ص۲۳.

۴. امالی صدوق، ص۵۵۷؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۱۲۷.

است سید وصیّین. و خداوند تعالی وحی فرمود به حضرت آدم علیه السلام که یا آدم کرامت نمودم پیغمبران را به تو، و گردانیم از برای ایشان اوصیاء، و گردانیدم ایشان را بهترین خلق خود؛ پس وصیت کن یا وصی خود گردان پسر خود، شیث را.

و وصیّت نمود شیث به سوی سنان و سنان به سوی محلث و محلث به سوی محوق و محوق به سوی غمیثا و غمیثا به سوی اخنوخ که او ادریس است و ادریس به سوی باجور و باجور به سوی نوح و نوح به سوی سام و سام به سوی غابر و غابر به سوی برعثانا و برعثانا به سوی یافث و یافث به سوی بره و بره به سوی حفیسه و حفیسه به سوی عمران، و دفع نمود عمران وصیت را به سوی ابراهیم و ابراهیم به سوی اسماعیل و اسماعیل به سوی اسحق و اسحق به سوی یعقوب و یعقوب به سوی یوسف و یوسف به سوی. شریا و شریا به سوی شعیب، و شعیب دفع نمود وصیت را به سوی موسی و موسی به سوی یوشع بن نون، و یوشع به سوی داود و داود به سوی سلیمان، و وصیت نمود سلیمان به سوی آصف بن برخیا، و وصیت نمود آصف به سوی زکریا، و دفع نمود وصیت را زکریا به سوی عیسی بن مریم، و وصیت نمود عیسی به سوی شمعون و شمعون به سوی یحیی و یحیی به سوی منذر و منذر به سوی سلیمه، و سلیمه دفع نمود وصیت را به سوی برده و برده دفع نمود وصیت را به سوی من؛ و من دفع نمودم به سوی تو یا علی و تو دفع کن به سوی حسن و حسن دفع نماید به سوی حسین و حسین دفع نماید به سوی اوصیای خود تا برسانند و دفع نمایند به سوی بهترین اهل زمین بعد از تو که قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه) است.

بعد فرمودند: البته این امت، کافر به تو خواهند شد و در حق تو اختلاف خواهند کرد.[۱]

دلیل کتمانِ نصّ بر ولایت علی علیه السلام

و هرگاه خصم احتجاج جوید و بگوید چگونه پیدا می‌شود مخالفت وصیّت و قطع نظر نمردن علی علیه السلام از حقّ خود، با وجود قوّت و قدرتی که داشت! با وجود این نصّ صریح بر ولایت خود می‌گویم من که آیا تو نمی‌دانی و هر مسلمانی نمی‌داند که یهود

---

۱. امالی صدوق، ص ۴۰۲؛ امالی طوسی، ص ۴۴۲؛ الفقیه، ج ۴، ص ۱۷۴؛ بشارة المصطفی، ص ۸۲؛ القصص، ص ۳۷۱؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۱۱.

و نصاری کتمان نمودند نصّ موسی و عیسی را بر نبوت محمدﷺ و اسم مبارک آن حضرت را فراموش کردند و حال آنکه در تورات و انجیل مکتوب است؟

و همین مطلب، مذکور است در صریح قرآن، و برائت جستند از آن حضرت و انکار نمودند و کتمان کردند نصّ موسی و عیسی را و التفاتی به اسم آن حضرت ننمودند؛ و قوم موسی حاضر بودند که آن حضرت هارون برادر خود را وزیر و خلیفه خود قرار داد؛ [و] چون موسی از ایشان غایب شد گوساله پرست شدند و می‌خواستند هارون را به قتل برسانند، و صریح قرآن به این مطلب است و اینکه یهود انکار نمودند صریحِ نصّ بر محمدﷺ راکه در کتاب ایشان مذکور بود از روی جهل و نادانی و حبّ ریاست؛ و همچنین سایرین به جهت حبّ ریاست گمراه شدند و حسد ورزیدند بر نعمت و فضل الهی.

آیا حضرت نفرمود زود است که امت من هفتاد و سه فرقه خواهد شد و یک فرقهٔ آنها نجات خواهند یافت و مابقی در آتش‌اند؟[1] و این [عذر] واضح است از برای علیؑ و عترت او که حق خود را طلب ننمودند به جهت آنکه یک فرقه چگونه مقاومت می‌نماید مقابل هفتاد و دو فرقه، و حال آنکه هیچ ناصری نداشتند و پیشتر از مجادلین و فرق باطله، قرآن را دشمن داشتند بدون خلاف، و خداوند تعالی چقدر آیات صریحه بر معرفت خود بیان فرمود در قرآن زیاده بر نصوص دالّه بر امامت؟ و این همه آیات محکمات در مشارق و مغارب که خداوند، صانع و موجد و خالق آنها است و هر عاقلی شهادت به وجود صانع می‌دهد و عقلاً شهادت می‌دهد بر آنکه صانع قادری هست؛ مع‌ذلك قومی انکار وجود صانع را نموده‌اند و ایمان به وحدانیت الهی نیاورده‌اند الّا کمی از مردمان. پس در این صورت اشتباه رفع شد. هرچه را تو می‌گویی به مثل آن من می‌گویم جایی که قرآن را انکار کنند و انکار وجود صانع تعالی را نمایند و حال آنکه ادله بر توحید زیادتر از ادله بر امامت است به طریق

---

۱. الخصال، ج۲، ص۵۸۵؛ تأویل الآیات، ص۱۹۵؛ جامع الاخبار، ص۱۶۲؛ الصراط المستقیم، ج۲، ص۳۷؛ الطرائف، ج۲، ص۴۲۹؛ العمدة، ص۷۴؛ عوالی اللآلی، ج۴، ص۶۵؛ کفایة الأثر، ص۱۵۵؛ المناقب، ج۳، ص۷۲؛ نهج الحق، ص۳۳۰.

اولی انکار امامت می‌نمایند و امام عليه السلام با این قلّت اعوان و انصار و کثرت دشمنان. علاوه بر اینکه از جانب خدا و رسول [خدا] صلی الله علیه و آله مأمور نبود بلکه مأمور به صبر بود چگونه احقاق حق خود نماید؟

پس آنکه شک در اعتقاد تو نماید جای او در آتش است و هرکه هم در اعتقاد من ـ که علی امام بر حق است ـ شک نماید جای او در آتش است و کافر است، و خداوند تعالی گردانیده از برای هر پیغمبری دشمنی [از] انس و جنّ، و دشمنی از گناه کاران. پس دشمن حضرت آدم[عليه السلام] ابلیس بود، و دشمن حضرت سلیمان عليه السلام شیاطین بودند، و دشمن شیث عليه السلام اولاد قابیل بود، و دشمن انوش عليه السلام کیومرث بود، و دشمن ادریس عليه السلام ضحاک بود، و دشمن موسی عليه السلام فرعون و قارون و هامان و عوج بن بلعام بود، و دشمن یوشع بن نون عليه السلام لهراسب بود، و دشمن داود عليه السلام جالوت بود، و دشمن عیسی عليه السلام اشجع بن اشجان بود و دشمن شمعون عليه السلام بخت‌النصر بود، و دشمن محمد صلی الله علیه و آله ابوجهل و ابولهب‌اند، و دشمن تو یا علی تیم و عدیّ و بنی‌امیه ـ یعنی ثلاثهٔ خبیثه‌اند (لعنة الله عليهم). و خداوند دشمن کفار است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

دوستی اهل بیت من نفع می‌بخشد به دوستان ایشان در هفت موضع هولناک: اوّل: وقت مردن؛ دوم: در سرازیری قبر؛ سوم: در وقت سؤال نکیرین؛ چهارم: وقت بیرون آمدن از قبر؛ پنجم: وقت پریدن نامهٔ اعمال؛ ششم: وقت میزان اعمال؛ هفتم: وقت گذشتن از صراط. وکسی که بخواهد در این مواطن، ایمن گردد هر آینه دوست [بدارد] علی عليه السلام را بعداز من و تمسک نماید البته به رشتهٔ محکم که او علی بن ابی طالب عليه السلام است و عترت او که خلفاء من و اولیای من‌اند، و علم ایشان علم من است، و حلم ایشان حلم من است، و ادب ایشان ادب من است، و حسب ایشان حسب من است. و ایشان‌اند آقایانِ دوستان، و ایشان‌اند پیشوای پرهیزگاران، و ایشان‌اند بقیهٔ پیغمبران. و حرب ایشان حرب با من است، و دشمن ایشان دشمن من است.

ایضاً رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به حذیفة بن یمان:

یا حذیفه علی حجت خداست و ایمان به او ایمان به خدا، و کفر به او کفر به خدا، و شرک به او شرک به خدا، و شک در او شک در خدا، و میل به او میل به خداست، و

دو نفر هلاک می‌شوند در حق علی علیه السلام: یکی کسی که دوست باشد و غلوّ نماید و یکی دشمنی که انکار امامت و فضیلت آن حضرت کند، اگرچه گناهی نداشته باشند همین گناه بس است او را.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

بگیرید دامن انزع بطین ـ علی بن ابی طالب علیه السلام را که اوست صدیق اکبر و فاروق اعظم. کسی که او را دوست داشته باشد خدا را دوست داشته و هرکه او را دشمن دارد خدا را دشمن داشته، و کسی که تخلّف ورزد از او هر آینه خداوند او را خوار و ذلیل و هلاکش می‌نماید.

و ایضاً رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته بودند و فرمودند:

منم رسول خدا و این دو نفر دو سبط و دو ریحانهٔ من‌اند؛ پس کسی که دوست دارد این دو سبط و دو ریحانهٔ مرا [و] دوست دارد پدر و مادر ایشان را، روز قیامت با من محشور خواهد شد و همدرجه با من خواهد بود و خداوند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر خلق فرموده و خداوند مرا اکرم و افخر ایشان نموده و صد و بیست و چهار هزار وصی خلق فرموده و علی را اکرم و افضل آنها قرار داده [است]. ای مردم آگاه باشید روز قیامت خداوند مبعوث می‌گرداند اشخاصی چند که روهای ایشان از نور و بر کرسی‌های نور قرار گرفته‌اند و لباس‌های ایشان از نور است در سایه عرش پروردگار مانند پیغمبران، و حال آن که پیغمبر نیستند، و منزلت ایشان چون شهیدان [است] و حال آنکه شهید نیستند.

مردی گفت یا رسول [الله] آیا من [از] ایشانم؟ فرمود لا، و دیگری عرض کرد آیا من از ایشانم؟ فرمود لا؛ گویا ابی‌بکر و عمر بودند. پس عرض کردند یا رسول الله ایشان کیان‌اند؟ حضرت دست مبارک را بر کتف علی علیه السلام گذاردند و فرمودند: این علی و شیعیان او هستند.[1] بعد فرمود آگاه باشید علی و عترت او ایشان‌اند کلمة الله العلیا و ایشان‌اند عروة الوثقی و اسماء حُسنای الهی، مَثَل ایشان در امّت من مانند کشتی نوح است، کسی که مقیم و سوار در آن کشتی بوَد نجات یابد و کسی که تخلّف

---

۱. امالی صدوق، ص۲۴۳؛ بشارة المصطفی، ص۳۲؛ جامع الاخبار، ص۳۳؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۲۹۶؛ قرب الاسناد، ص۴۹؛ مشکاة الانوار، ص۸۰.

ورزد هلاک خواهد شد، و مَثَل شیعیان ما مانند ستارگان درخشنده‌اند؛ هر زمان یکی غروب نماید ستاره دیگری جای او طلوع می‌نماید تا روز قیامت.[1]

و آگاه باشید که اسلام پنج قائمه دارد: اوّل نماز؛ دوم زکات؛ سوم روزه؛ چهارم حج؛ پنجم ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام. و داخل بهشت نمی‌شود کسی مگر آنکه دوست دارد خدا و رسول خدا و علی بن ابی طالب و عترت او را.[2]

و از سدی روایت شده در تفسیر قوله تعالی ﴿ممّن خَلَقنا أمّة يَهدون بالحقّ و به يَعدِلُون﴾[3] گفته که آگاه باشید شیعه علی عدول به حق از باطل می‌نماید و کسی که گمراه باشد او را بدین قسم راهنمایی می‌کنند و آن دین قیّم، دوستی علی و عترت آن بزرگوار است. و نیز روایت شده در قول خداوند تعالی ﴿يأمر بالعدل و هو على صراط مستقيم﴾[4] مراد شیعه علی است که بر صراط مستقیم‌اند، و آن صراط مستقیم دوستی علی عليه السلام است؛ و امر می‌نماید به عدل یعنی به دوستی آن حضرت.

و روایت نموده احمد که فرمودند که از صراط نمی گذرد مگر کسی که بشناسد علی را و بشناساند به مردم آن حضرت را، و داخل بهشت نمی‌شود الّا کسی که در نامهٔ عمل او محبت علی و عترت او باشد. و ابن عباس روایت نموده که روز قیامت جبرئیل بر در بهشت ایستاده و کسی را داخل بهشت نمی‌نماید مگر آنکه براتی از علی عليه السلام داشته باشد.[5] و در تفسیر وکیع بن جراح از سدی روایت شده و او از سفیان ثوری نقل می کند که مراد از ﴿صراط مستقيم﴾ حبّ علی بن ابی طالب عليه السلام است.[6]

---

۱. امالی صدوق، ص۲۶۹؛ بشارة المصطفی، ص۳۲؛ التحصین، ص ۱۲۰؛ جامع الاخبار، ص۱۴؛ کمال الدین، ج۱، ص ۲۴۱؛ مأة منقبة، ص ۴۰.

۲. امالی صدوق، ص۲۶۸؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۸۶.

۳. سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۱.

۴. سورهٔ نحل، آیه ۷۶.

۵. بحارالانوار، ج۳۹، ص۲۰۸.

۶. بحارالانوار، ج۳۹، ص۲۰۸.

بشارت بر امامت علی عليه‌السلام در معراج

و در کتاب امالی از ابن عباس منقول است که گفت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

چون به معراج رفتم و به آسمان هفتم رسیدم و از آنجا عروج به سدرة المنتهی نمودم و از آنجا به سوی حجب نور، خداوند ـ جلّ جلاله ـ ندا نمود مرا که یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله تویی بندهٔ من و منم خدای تو، پس از برای من خضوع کن و مرا عبادت نما و به من توکل کن، به جهت آنکه من تو را برگزیدم بندهٔ خوب و حبیب و رسول خود، و برگزیدم از برای تو علی را خلیفه و جانشین، و امام گردانیدم او را حجت بر خلق خود و امان از جهت ایشان.

و دین من به او قائم است و او حفظ حدود مرا می‌نماید و احکام مرا جاری می‌کند، و دوست مرا تمیز می‌دهد از دشمن، و به [سبب] ائمه [که] از نسل او [هستند] بندگان خود را رحم نمایم و به قائم مهدی (عجل الله فرجه) معمور سازم زمین را که همه مشغول تسبیح و تهلیل و تقدیس و تمجید شوند، و به واسطه آن حضرت پاک نمایم زمین را از دشمنان خود، و به واسطه او زنده می‌نمایم بندگان خود را و شهرهای خود را، و به او ظاهر [می]کنم گنج‌ها و ذخیره‌ها را و واقف [می]سازم او را بر اسرار و ضمایر، و یاری می‌دهم به او از دوستان و اولیای خود و مدد می‌دهم او را به ملائکهٔ خود؛ و اوست ولیّ من از روی حق و مهدی بندگان من از روی صدق.[۱]

تبیین فضائل علی عليه‌السلام از زبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

و در کتاب مناقب از ابن عمر روایت شده که گفت:

سؤال نمودم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از حال علی عليه‌السلام و عرض کردم یا رسول [الله] منزلت علی در نزد شما چه قدر است؟ پس حضرت غضب فرمودند؛ بعد فرمودند چه می‌شود قومی را که ذکر می‌نماید مردی را که از برای او در نزد خدا منزلتی است مانند منزلت من! یعنی چرا در حق آن بزرگوار سخنان ناشایسته می‌گویند؟ یابن عمر علی از برای [من] به منزلهٔ روح است از جسد، و علی از برای من به منزله نفس است از جهت بدن، و علی از برای به منزله نور است از نور، و علی از برای من به منزله سر

---

۱. امالی صدوق، ص ۶۳۱.

است از بدن، و علی از برای من به منزله دکمه است از جهت پیراهن.
ای پسر عمر کسی که دوست دارد علی را مرا دوست داشته [است]. و کسی که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و کسی که علی را دشمن دارد هر آینه مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن دارد پس غضب خداوند بر اوست و لعنت می‌نماید او را؛ آگاه باش کسی که دوست دارد علی را نامهٔ عمل او به دست راست او داده می‌شود و حساب او آسان داده شود؛ و آگاه باش کسی که دوست دارد علی را از دنیا بیرون نمی‌رود تا آنکه از آب کوثر بر او چشانند و از میوهٔ درخت طوبی بر او خورانند و نیکان او را در بهشت به او نشان دهند؛ و آگاه باش کسی که علی را دوست داشته باشد خداوند به هر عضوی از اعضای او عطیّه و شفاعت هشتاد نفر از خویشان او مرحمت فرماید.
و آگاه باش کسی که شناسد علی را و او را دوست دارد، ملک الموت بر او نازل شود مانند نزول او بر پیغمبران و خداوند تعالی از هول منکر و نکیر نگهداری کند او را، و باز کند از برای او در قبرش به قدر وسعت یک سال راه، و می‌آید در روز قیامت سفید رو، و ملائکه او را داخل بهشت می‌نمایند مانند روانه نمودن عروس به خانهٔ شوهرش.
و آگاه باش کسی که علی را دوست دارد خداوند او را در سایه عرش خود جای دهد و ایمن گرداند او را از فزع اکبر ـ یعنی اهوال روز قیامت ـ و آگاه باش هر که علی را دوست دارد خداوند حسنات او را قبول نماید و داخل بهشت کند او را به آسودگی؛ و هر که دوست دارد علی را مسمّی شود به «أمین الله في ارضه»؛ یعنی در قیامت به این نام خطاب شود؛ و کسی که دوست دارد علی را، بر سر او تاجی از نور کرامت گذاشته شود که بر او نوشته شده «أصحاب الجنّة هم الفائزون و شیعة عليّ هم المفلحون»؛ و آگاه باش هر که علی را دوست دارد از صراط بگذرد چون برق جهنده.
و آگاه باش هر که علی را دوست دارد از برای او حسابی و میزانی نیست و باز شود بر او راه هشت در بهشت؛ و آگاه باش کسی که دوست دارد علی را و به دوستی او بمیرد تمام ملائکه با او مصافحه می‌نمایند، و او را زیارت می‌کنند ارواح انبیاء؛ و آگاه باش هر که علی را دوست دارد منم ضامن بهشت او، و از برای خداوند دری است [که] هر که داخل آن در شود از آتش نجات یابد و آن [در] دوستی علی است؛ و آگاه باش هر که علی را دوست داشته باشد عطا کند خداوند او را به عدد هر رگی که در بدن دارد و

[به عدد] هر مویی که به بدن [او] است شهری در بهشت؛ ای پسر عمر آگاه باش علی است سید اوصیاء و امام اتقیا و خلیفه بر تمام مردم و پدر ائمه طاهرین، و طاعت او طاعت من است و معرفت او معرفت من است.

یابن عمر قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث نمود به پیغمبری، اگر هر یک از بندگان بایستد در میان رکن و مقام و عبادت کند خدا را هزار سال و هزار سال، روزها را روزه دارد و شب‌ها را نماز خواند و به قدر تمام زمین از برای او طلا باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، و به عدد تمام خلایق بنده آزاد نماید بعد از همهٔ این اعمال در میان صفا و مروه شهید شود و بیاید روز قیامت در حالتی که علی را دشمن دارد هیچ عملی را خدا از او قبول ننماید و او را با این اعمال داخل آتش کند و در زمره خاسرین و گناه‌کاران محشور گرداند.[۱]

فصل ۵۱
صفات امیرالمؤمنین

حضرت امیرالمؤمنین اوست منتخب از برای وصیّت، و اوست منتخب از طینت پاک و پاکیزه، و اوست حاکم فیما بین خلق، و اوست عادل در حکمرانی، و اوست عالی نسب و حسب، و اوست امام بر تمام بریّه، و اوست شوهر فاطمهٔ زکیّهٔ رضیّه، و اوست پدر عترت زکیّه، و اوست شیر بیشهٔ شجاعت در جنگ‌ها، و اوست مفرّج غصّه های خلق که متوسّل به او شوند، و اوست آن چنان کسی که هرگز فرار ننمود در جنگ، و اوست کسی که شمشیر به دشمن نزد الّا آنکه قطع کرد.

و اوست کسی که ملاقات ننمود لشکری را الّا آنکه آن لشکر به محض دیدن هزیمت نمودند، و با جماعتی مقاتله ننمود الّا آنکه غلبه نمود، و شجاعی از دست او نتواست گریخت و به شمشیر خود نزد شجاعی را مگر آنکه او را کشت، و موافقت با لشکری ننمود الّا آنکه نصرت و غلبه با ایشان بود و ندید انبوه لشکری را مگر آنکه از ترس آن بزرگوار به خودی خود برگشتند، و به کمال خفّت و خواری مراجعت نمودند، و در یوم خندق چنان جستنی نمود به سوی عمرو بن عبدود که چهل ذراع

۱. مأة منقبة، ص۶۴؛ فضائل الشیعة، ص۳؛ تأویل الآیات، ص۸۲۴؛ بشارة المصطفی، ص۳۶.

طول جستن آن بزرگوار بود و از جلادت چنان از عقب جستن می‌نمود [که] به قدر بیست ذراع طول آن بود، و در جنگ احد چنان کافری را ضربت زد که او را با مرکبش دو حصّه نمود، پس حمله نمود بر هفتاد هزار لشکر و همه را از یکدیگر پراکنده نمود و چون طومار به هم پیچید و از حملهٔ آن بزرگوار لشکر حق و باطل، تمام متحیّر شدند و از حملات آن حضرت ملائکه به تعجب برآمدند و این همه قوّت و قدرت مخصوص خداوند است که در آن وجود مبارک به ظهور رسید و الّا این قوّت و قدرت از طوق بشر خارج است.

و اوست مظهر قدرت الهی، و اوست شیر با قوّت، و اوست شجاع دلیر، و اوست هژبر نازل، و اوست دریای غضب پروردگار، و اوست شیر در هر منزلی از منازل که واهمه از هیچ چیز ندارد، و دوستی او واجب است بر هر کسی، و تبعیّت او فضیلت است، و دوستی او وسیله است در نزد پروردگار، هر که او را دوست دارد در زمان حیات و بعد از وفات [او]، خداوند تعالی می‌نویسد از برای او از اجر به قدر آنچه که در میانهٔ مشرق و مغرب است ـ یعنی به قدر تمام دنیا و مافیها.

او خورشید است یا نور ضریح؟

و در حق آن بزرگوار گفته‌ام:

هي الشمس أم نور الضريح يلوح　　　　هو المسک أم طيب الوصي يفوح

یعنی آفتاب است و یا نور ضریح مقدس است که می‌درخشد و این همه بوی عطر و بوی مشک که متصاعد است؟ و یا بوی خوش وصی است که می‌وزد و بر مشام [می]رسد!

بحر ندی أم روضة حوت الهدی　　　　و آدم أم سرّ المهيمن نوح

و دریای کرم و نعمت است و یا بهشتی است که جامع هدایت است، و آدم علیه السلام است یا سرّ خدا نوح پیغمبر است؟

وداود هذا أم سليمان بعده　　　　و هارون أم موسی العصی و مسيح

و حضرت داود است این یا حضرت سلیمان است و یا هارون است یا آنکه موسی صاحب عصا است و یا عیسی بن مریم است؟

وأحمد هذا المصطفى أم وصيّه　　　علـيّ سـماه هـاشم وذبـيح

و پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی است این یا وصی اوست؟ بلکه علی است که از اولاد هاشم و اسماعیل ذبیح الله است و وصی آن حضرت است.

سماه محيط المجد بـدرة جـنة　　　و صبح جلال في الأنـام يـلوح

و آسمانِ محیطِ بزرگواری و ماه درخشـندهٔ عـالم ظـلمانی است و صـبح جـلال روشنایی است که در میان خلق طالع است، و ستارهٔ روشن عالم کبیر است.

حبيب حبيب الله بـل سـرّ سـرّه　　　و عـين الورى للـخلايق روح

و حبیب پیغمبر خدا و مخزون سرّ اوست و چشم خلایق و روح تمام ایشان است.

له النصّ في يـوم الغـدير و مـدحه　　　من الله فـي الذكـر المـبين صـريح

و از برای اوست نص جلي و مدح خدایی و پیغمبری در روز غدیر خم، و مدح او در قرآن مجیدْ صریح است.

إمـام إذا جـاء المـرء بـحبّه　　　فميزانه يـوم المـعاد رجـيح

امامی است که هر گاه بیاید در پای حساب و کردارِ محشرِ دوست او بـه واسـطهٔ محبت، میزان حسنات او بر سیّئات او رجحان دارد.

له شيعة مـثل النـجوم زواهـر　　　إذا جاء ولّت تلقى العدو طريح

و از برای آن بزرگوار شیعیان چندی هستند که چون ستاره‌ها می‌درخشند و هرگاه مجادله با خصم نمایند خصم را ملزم سازند.

عليك سلام الله يـا رايـة الهـدى　　　سـلام سـليم يَـغتدي و يـروح

بر تو باد ای عَلَم هدایت، سلام خدا و رحمت کامل او در هر روز و شب.

فصل ۵۲
تفسیر آیهٔ فطرت و...

و از ابن عباس روایت شده در تفسیر قول خداوند تعالی ﴿فطرة الله التي فطر النـاس

علیها﴾ که مراد از فطرت سه کلمه است: یکی لا اله الّا الله و یکی محمد رسول الله و یکی علی ولیّ [الله]. و از این سه، در قبر از بندگان سؤال می‌شود. و به سوی این مطلب اشاره است قول خداوند تعالی ﴿إنّ السّمع و البصر و الفؤاد کلّ اولئك كان عنه مسئولاً﴾[1] که مراد از سمع، توحید الهی است و مراد از بصر نبوّت، و مراد از فؤاد، ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام است.

فصل ۵۳

دین، همان ولایت است

و مقصود از دین، عدل الهی است و مراد از عدل، قسط است و قسط از قسطاس و قسطاس از میزان است؛ پس دین همان ولایت است.

فصل ۵۴

میزان علی است

چنان چه قول الهی دالّ بر این مطلب است که [دین، همان ولایت است و] فرمود ﴿ونضع الموازين القسط ليوم القيمة﴾[2]. و ابن عباس گفته که موازین انبیاء و اولیاء می‌باشند[3]. و میزان دو کفّه و یک شاهین می‌خواهد و این بدیهی است و کفّهٔ اوّل دین لا اله الا الله است و شاهین آن ـ که قائم به قسط است ـ محمد رسول الله است، و کفّه دیگر آن علی ولیّ الله است.

و به سوی این مطلب اشاره است قوله تعالی ﴿والسماء رفعها ووضع الميزان﴾[4]. حضرت صادق عليه السلام فرمود: مراد از سماء، رسول الله صلى الله عليه وآله است و [مراد] از میزان علی عليه السلام؛[5] به جهت آنکه به دوستی آن بزرگوار اعمال بندگان به میزان آید. و مراد

---

۱. سورهٔ إسراء، آیهٔ ۳۶.

۲. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۴۷.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۱۹؛ تأویل الآیات، ص ۳۲۲؛ التوحید، ص ۲۶۷؛ معانی الأخبار، ص ۳۱.

۴. سورهٔ الرحمن، آیهٔ ۷.

۵. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ تأویل الآیات، ص ۶۱۳.

بقوله تعالی ﴿ولاتخسروا المیزان﴾؛ یعنی ظلم ننمایید در حق علی، به جهت آنکه هر که حق آن حضرت را ضایع نماید عمل او وزنی ندارد و فایده نبخشد. و روایت شده در خصوص قول خداوند تعالی ﴿الذّی أنزل الکتاب بالحقّ و المیزان﴾[۱] مراد از کتابْ قرآن است و مراد از میزان علی علیه السلام است[۲] و علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر نموده که مراد از کتابْ علی است[۳] و مراد از میزان هم علی است؛[۴] به جهت آنکه اگر ولایت آن حضرت نباشد نه دینی است و نه کتابی است، و به ولایتْ دینِ پیغمبر تمام می‌شود و به ولایت، یقین حاصل گردد، پس ولایت میزان بندگان است در روز قیامت، و هر گاه آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست از کوه‌های بزرگ، مقابلِ «لا اله الا الله» نمایی هر آینه قدری و وزنی ندارد؛ چون تمام آنها را با «علی ولیّ الله» مقابل گردانی هر آینه مقابل شود و ترجیح پیدا کند، [به] جهت آنکه با ولایت، هم توحید است و هم نبوّت، و در ولایت جزیی از توحید و جزیی از نبوّت است، پس ولایت جامع است سرّ توحید و سرّ نبوّت را، و توحید و نبوّت ختم نمی‌شود مگر به ولایت آن حضرت.

توضیح

بیان این مطلب آنکه «لا اله الّا الله» روح ایمان و طرف باطن ایمان است و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله اصل اسلام و طرف ظاهر است و علی ولی الله طرف ایمان و اسلام است و روح ظاهر و باطن است، از این جهت است [که] هر گاه بنده بیاید در روز قیامت و میزان عمل او چون کوه‌های بزرگ باشد از اعمال صالحه، و در او ولایت علی بن ابی طالب نباشد سودی از برای او ندارد. و ولایت آن حضرت کمال دین و باعث سنگینی میزان بلکه کمال سایر ادیان است؛ به جهت آنکه دین محمد صلی الله علیه و آله کمال هر دین است و ناسخ شرایع پیغمبران سلف است و همه ایشان تصدیق داشته‌اند بر این مطلب.

---

۱. سورهٔ شوریٰ، آیهٔ ۱۷.
۲. ر.ک: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۴.
۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰.
۴. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۴۳.

و دوستی علی علیه السلام کمال این دین است و به دوستی آن حضرت دین محمد صلی الله علیه و آله ختم می‌شود و این نعمت عظمی به محبت علی تمام گردد، پس متمّم کمال، کمالِ کمال است، و این کمال به این صفت فوق مرتبه جمال است؛ پس دوستی علی علیه السلام کمال دین الهی است و به جهت آنکه خداوند تعالی مبعوث نمود پیغمبری را که می‌خواند مردم را به سوی حق و راهنمایی می‌نمود مردم را به عبادت الهی الّا آنکه مأمور بود به رسانیدن، دوستی علی علیه السلام را بر مردم؛ چه قبول نمایند و یا اکراه دارند و رد نمایند.

پس هر دینی که با او دوستی و محبت آن حضرت نباشد کمالی ندارد و چیزی که کمال ندارد ناقص است و هر چه ناقص است از برای او وزنی نیست و اجری ندارد، به جهت آنکه خداوند تعالی چیز خوب و طیّب را قبول نماید و ناقص [و] بی کمال را رد کند.

حق و عدل علی است

و به سوی همین مطلب اشاره است قوله تعالی: ﴿**والوزن یومئذ الحق**﴾[1] که مراد از حقّ عدل است و مراد از حق و عدل، ولایت علی بن ابی طالب است؛ پس هر که موازین او کامل شد به دوستی علی سنگین می‌شود اعمال صالحه او و رستگار می‌شود. و به این مطلب اشاره است قوله تعالی ﴿**واولئک هم المفلحون**﴾[2] و آن مفلحون کسانی هستند که از جانب الهی دوستی حضرت نصیب ایشان شده [است].[3] و به دوستی آنجناب اشاره است قوله تعالی ﴿**إلیه یصعد الکلم الطیّب**﴾[4] که مراد از کلم طیب لا اله الّا الله و محمد رسول الله است، و مراد از ﴿**والعمل الصالح یرفعه**﴾[5] دوستی علی بن ابی طالب است.[6]

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸.
۲. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۸؛ سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۰۲؛ سورهٔ حشر، آیهٔ ۹؛ سورهٔ تغابن، آیهٔ ۱۶.
۳. ر.ک: المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۲.
۴. سورهٔ فاطر، آیهٔ ۱۰.
۵. سورهٔ فاطر، آیهٔ ۲۵.
۶. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۷؛ تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۳۲۸.

پس هر عملی که با او دوستی علیؑ نباشد بلند نمی‌شود و چیزی که بلند نشود شنیده نشود و منفعتی در او نباشد از جهت صاحبش، وبال و گمراهی و بیهوده است.

سلطان رسالت محمدیﷺ

و تأیید این مطلب را می‌نماید و تحقیق مقام این است که جبرائیلؑ سیّد تمام ملائکه است و پیغمبران، سادات اهل زمین‌اند و رُسُل آنها سادات انبیاءاند و هر یک از رسل و انبیاء سید و آقای اهل زمان خود بوده‌اند و محمد مصطفیﷺ سیّد و آقای تمام انبیاء و مرسلین و بر جمله خلایق اجمعین است؛ به جهت آنکه اوست اوّل مخلوق و اوست مرجع تمام خلق در یوم نشور، و اوست اوّل و اوست آخر و از برای اوست مرتبهٔ تقدّم، و اوست خاتم انبیاء، و اگر نور او نبود خلقی نبود. و شرفِ احدیتِ وجودِ مبارکش بر سایر آحاد چون شرف واحد است بر سایر اعداد، و جبرئیل با این جلادت خادم اوست و انبیاء نوّاب آن حضرت‌اند، [به] جهت آنکه ایشان مبعوث شده‌اند که خلق را دعوت به حق نمایند و خبر دهند ایشان را به نبوّت حضرت خاتم انبیاء و تمامْ شهادت دهند به فضیلت آن حضرت بر تمام موجودات و اقرار دارند بر ولایت علیؑ و جزا داده شوند به محبت آن حضرت. پس علیؑ سلطان رسالت محمدﷺ است و تبلیغ تمام احکام و رسالات آن حضرت با اوست و ائمه اثنی عشرؑ از نسل اوست.

دلیلی بر سلطنت علیؑ

دلیل بر سلطنت رسالتْ قوله تعالی [است] حکایةً عنه: ﴿**و اجعل لي من لدنك سلطاناً نصيراً**﴾[1]؛ یعنی بگردان علی را ولیّ و امیر و وزیر، پس محمدﷺ سید تمام اهل آسمان ها و زمین ها است و علی نفس این سید بزرگوار است و هم روح او و گوشت او و برادر او و جوانمرد دلیر او و مونس او و مواسات کننده به او و فداکننده خود را در جای او و پادشاه دولت او و حامی ملت او و صاحب اختیار مملکت اوست.

---

۱. سورهٔ إسراء، آية ۸۰.

پس علی علیه السلام سلطان اهل آسمان‌ها و زمین‌ها است و امیر و ولیّ و مالک ایشان است و علی أولی به ایشان است از نفس‌های ایشان و او امین خدا و ولیّ خدا و امیر خداست بر خلق، و دو ولد آن بزرگوار (حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام) به حسب فخر، دو سید جوانان اهل بهشت‌اند؛ پس هر که در بهشت ساکن است از جنّ و انس، ایشان آقای او هستند؛ و اهل بهشت همه آقایان و سادات‌اند و آن دو بزرگوار دو آقا و سید تمام آقایان و سادات‌اند و هیچ کس در آخرت بزرگ و آقا نمی‌شود مگر آنکه در دنیا هم آقا و سید بوده باشد؛ چون ائمه علیهم السلام و مؤمنین و پدر آن دو بزرگوار افضل از ایشان است به نصّ حدیثی که اجماع علماء بر اوست.

پس امیرالمؤمنین علیه السلام سید و آقای تمام اهل دنیا و آخرت است و زوجهٔ آن بزرگوار سیدهٔ زنان دنیا و آخرت است و او است جگر گوشه محمد مصطفی صلّی الله [علیه وآله] و پاره تن آن حضرت، و آفتاب جلالت و خانهٔ عصمت و عفت، و باقی ماندهٔ نبوّت، و معدن رحمت و منبع شرف و حکمت. و زوج او علی علیه السلام سیّد ابن سیّد است و پدر ائمه و همدوش پیغمبر و قرین سیادت و بزرگواری است، و اوست ولیّ آن‌چنانی که حبّ او امان است از آتش، و بغض او هوان است و موجب هلاکت خواهد بود، و معرفت او معرفت خدا است، و اوست فضل الهی.

فضل و رحمت الهی علی است

و به این اشاره است قوله تعالی: ﴿**ولولا فضل الله ورحمته**﴾[1]. مراد از رحمت، محمد صلی الله علیه وآله است و مراد از فضل، علی علیه السلام است.[2] دلیل بر این مطلب قوله تعالی: ﴿**قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا**﴾[3]؛ یعنی بگو ای پیغمبر بر مردم به فضل و رحمت الهی خوشحال باشند. مراد از رحمت، دین محمد صلی الله علیه وآله است و مراد از فضل، ولایت علی علیه السلام است؛[4] به جهت آنکه به واسطهٔ ایشان خلق به وجود آمده‌اند

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۶۴.
۲. تفسیر فرات، ج ۱، ص ۴۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱.
۳. سورهٔ یونس، آیهٔ ۵۸.
۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۶۱.

و ایشان روزی داده شوند، و به جهت آنکه آنچه در عالم به نظر ایشان می‌آید یا حُسن است یا احسان.

امّا حُسن همان محمد و علی است، و امّا احسان هم ایشان‌اند. و دلیل بر حسن آنکه قول آن حضرت [است]: «**أوّل ما خلق الله نوري**»[۱] که آن بزرگوار نوری است جاری بر تمام موجودات؛ و امّا دلیل بر احسان نیز قول آن حضرت [است]: «**أنا من الله والكلّ منّي**». پس تمام موجودات به واسطه آن حضرت خلق شده و همهٔ عالم به طفیل ایشان نعمت می‌خورند؛ پس آن بزرگوار، هم حسن است و هم احسان و علی‌ﷺ نیز نقش پیغمبر است و او هم حسن است و هم احسان، هم چنان که گفته شده:

جميع ما أنظره جماله — و كلّ ما خيّل لي خياله
و كلّ ما أنشقه نسيمه — و كلّ ما اسمعه مقاله
ولي فم شرّفه حديثه — ولي يَدٌ كرّمها نواله
ما يعرف العشق سوى مبينه — ان له قيل الهوى و قاله

یعنی آنچه را نظر می‌کنم جمال اوست و آنچه به خیالم آید خیال اوست، و هر چه را استشمام می‌کنم بوی خوش اوست و هر چه را می‌شنوم گفت‌وگوی اوست، و شرافت دهانم از ذکر حدیث اوست و خوبی و کرامت دستم از عطا و نعمت اوست و معنی عشق را نمی داند سوای او که مبیّن و آشکار کننده است به خدمت و عبادت معشوق یا آنکه بیان معنی عشق را نموده و گفت گوی عشق از برای اوست و بس.

بیان این مطلب آنکه آن حضرت مصدر جمیع اشیاء است و کسی که او مصدر اشیاء باشد عود و رجوع اشیاء به سوی اوست بالضروره؛[۲] اوّل اشیاء اوست و عود اشیاء به سوی اوست و کسی که مبدأ و معاد شد اختیار تمام امور بسته به حکم اوست و تمام رتق و فتق عالم با اوست[۳] و هر که رتق و فتق امور عالم به دست او باشد از برای اوست حکم و رجوع تمام خلق به اوست.

---

۱. عوالی اللیالی، ج۴، ص۹۹.
۲ و ۳. الاقبال، ص۶۴۶؛ البلد الأمین، ص۱۷۹؛ مصباح کفعمی، ص۵۲۹؛ مصباح متهجد، ص۸۰۳.

فصل ۵۵
تفضیل و سبقت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بر دیگر مخلوقات

چون طلوع نمود آفتاب‌های اسرار از مطالع عنایت پروردگار، و درخشید برق‌های اسرار از مشارق هدایت قادر ذوالجلال، و شناختی و فهمیدی که خداوند حیّ قیوم جلّ اسمه تفضیل داده محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر تمام موجودات و گردانیده نور پاک آن حضرت را فیض اوّل خود، و شرافت داده سایر انوار را از آن نور، و گردانیده آن نور [را] اول مخلوقات و اسبق از آنها و از جهت آن نور است سَبَق بر تمام و رفعت بر تمام و احاطه بر تمام مخلوقات؛ و خداوند تعالی ﴿محیط بکلّ شيء﴾[1] است. و گویندهٔ این کلمات می‌گوید من چنانم که شاعر گفته است:

ترکت هوی لیلی و سُعدیٰ بمعزل — و مِلتُ إلی محبوب اوّل منزلي
و نادانی الأشواک ویحک هذه — منازل من تهوی فدونک فانزل
غزلت لهم غزلا دقیقاً و لم أر — له ناسجاً غیري فکسّرت مغزلي

یعنی عشق لیلی را و سُعدیٰ را ترک کردم و به گوشه[ای] انداختم و میل نمودم به سوی محبوب خودم که در اوّل منزلِ وجود با من بود، و شوق‌های من نداکردند مراکه وای بر تو اینها منازل کسی است [که] عاشق می‌شود؛ نازل شو به منزل عشق حقیقی. و تافتم از برای ایشان تافت نازک باریکی و نیافتم از برای تافت خود بافنده‌ای غیر از خود؛ لهذا مغزل خود را شکستم.

مراد این است که این سخن‌هایی که گفتم و استدلالاتی که نموده[ام] کسی نخواهد فهمید غیر از خودم یا مثل خودم. و باز مؤلف می‌گوید من چنانم که شاعر گفته:

نقل فؤادک ما استطعت من الهوی — ما الحبّ الاّ للحبیب الأوّل

یعنی بگو در قلب خود هر عشقی می‌خواهی اختیار کن؛ نیست محبتی و عشقی مگر از برای حبیب اوّل. یعنی هر که، هر که را خواهد اختیار کند، و من به غیر از چهارده معصوم پاک علیهم‌السلام کسی را دوست ندارم و نمی شناسم.

---
۱. سورهٔ بروج، آیهٔ ۲۰.

فصل ۵۶

نتیجهٔ معرفت وعدم معرفت

پس دانسته شد آنکه خداوند تعالی هیچ کس را معرفت محمد و علی راکرامت ننمود مگر آنکه او را داخل بهشت نمود، و هیچ کس محروم از این فیض نشد الّا آنکه داخل آتش خواهد شد.

فصل ۵۷

محمد و علی، نور واحد

بدان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو نور واحدند و قدیم‌اند،[1] به این معنی که قبل از خلقت موجودات به چندین هزار سال بوده‌اند، و از جهت اسم مبارک تفاوت دارند،[2] و قسمتِ نورِ واحد به دو اسم، جهت این است که نبی از وصی تمیز یابد، همچنانی که تمیز دارد واحد از احد؛ پس هر احدی واحد است بدون عکس، همچنین هر پیغمبری ولیّ است بدون عکس. پس، از آن جهت است [که] سنگین نمی‌شود اعمال الّا به دوستی علی علیه السلام. و معنی ولایت میزان است چنان که ذکر شد.

فصل ۵۸

حبّ علی علیه السلام حسنه است

توحید الهی را چیزی مقابله نکند، چه قلیل باشد و یا کثیر؛ و همچنین محبت علی علیه السلام هرگاه در میزان اعمال باشد چیزی از گناهان مقابل او نتواند شد چه کم باشد و چه زیاد بوده باشد. پس هر جاکه محبت آن حضرت است سیئه و گناهی نیست و هر جایی که محبت آن حضرت نیست عمل صالح و حسنه نیست و فایده‌ای ندارد؛ به جهت آنکه

---

۱. امالی صدوق، ص ۲۳۶؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۱.

۲. ر.ک: بشارة المصطفی، ص ۱۹۰؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۲۹؛ الطرائف، ج ۱، ص ۱؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۳۴؛ العمده، ص ۸۸؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۸؛ الفضائل، ص ۹۶ و ۱۲۶؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۹۶؛ کشف الیقین، ص ۱۱؛ معانی الاخبار، ص ۵۶؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۷.

حسنات، علی التحقیق محبت آن حضرت است، سیئات بغض و دشمنی آن حضرت است، و دوستی آن حضرت حسنه است ضرر نمی‌رساند او را گناهی، و دشمنی آن حضرت سیئه‌ای است که نفع ندارد با او حسنه‌ای.[۱]

اصل هر عبادتی ولایت است

و به سوی این مطلب اشاره است بقوله تعالی: ﴿**اولئک الذین یبدّل الله سیئاتهم حسنات**﴾[۲] و قوله تعالی: ﴿**و قدمنا إلی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثورا**﴾[۳]. و در روز قیامت مردم سه فرقه‌اند: یکی مؤمن و یکی کافر و یکی منافق، و از برای کافر و منافق نیز میزانی نیست، به جهت آنکه حسناتی ندارند؛ پس تبدیل سیئات به حسنات مخصوص مؤمن گناه کار است و خداوند تعالی تفضّل به او نموده، به جهت آنکه ایمان او کامل است و پایه نجات او به واسطه ایمان، برقرار است و مبنای اعتقاد او بر توحید، و شهادت او بر نبوّت، و سجلّ اعتقادش، بر ولایت است؛ و ارکان ایمان در او جمع است، و [او] متّصف است به صفت ایمان.

در قیامت اگر چه معصیت کار بوده [باشد] بر خدا واجب است او را به این اعتقاد با ایمان محشور گرداند؛ ولیکن منافقی که انکار ولایت کند هر آینه اصل را ضایع نموده و به فرع پرداخته [است] و هیچ فرعی بی‌اصل نمی‌شود؛ پس هر که اعتقاد به ولایت نداشته باشد نه اصلی از برای او هست و نه فرعی و هر قدر عبادت کند و اعمال صالحه از او سر زند سعی او ضایع خواهد بود.

اصل ایمان ولایت است

و به سوی این مطلب اشاره است قوله تعالی ﴿**اولئک الذین ضلّ سعیهم في الحیوة الدنیا**

۱. المناقب، ج۳، ص۱۹۷؛ نهج الحق، ص۲۵۹؛ کشف الیقین، ص۲۲۵؛ کشف الغمة، ج۱، ص۱۰۵؛ عوالی اللئالی، ج۴، ص۷۶؛ الصراط المستقیم، ج۱، ص۱۹۸؛ بشارة المصطفی، ص۱۸۷؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص۲۳۴؛ الفضائل، ص ۹۶.

۲. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷۰.

۳. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۲۵.

و یحسبون أنّهم یحسنون صنعاً﴾[1]؛ و چون وارد محشر شود، از آن اعمالی که گمان و مظنّه داشت بر آنکه آنها باعث نجات او خواهند شد هیچ یک فایده بر احوال او نبخشند؛[2] به جهت آنکه او منافق است و برهانی و ایمانی از برای او نیست و هر عملی که نموده به مظنه و گمان آنکه فایده‌ای دارد نموده [است] و حال آنکه ﴿إنّ الظنّ لا یُغني من الحقّ شیئاً﴾[3]؛ و کسی که برهانی از برای او نیست پایه ایمانی ندارد و هر که اصل ایمان در او نباشد فرعی از برای او نخواهد بود، و قبول فرع و وجود فرع از جهت او نیست.

پس منافق برهانی ندارد و اصلی ندارد و فرعی ندارد و ایمانی ندارد و عملی هم ندارد و نجاتی هم از برای او نیست. دلیل بر این مطلب روایت صاحب کشّاف از حدیث قدسی از خداوند علیّ [است] که فرمود: «هر آینه داخل می‌نمایم به بهشت هر که علی را اطاعت کند، اگر چه معصیت کند مرا؛ و البته داخل آتش نمایم هر کسی را که مخالف و معصیت علی را نماید، اگر چه اطاعت کند مرا».[4] و این مطلب خوش رمزی است، به جهت آنکه دوستی علی ایمان کامل است و ایمان کامل، ضرر نمی رساند با او گناهان.

و قول خداوند تعالی ﴿وإن عصاني﴾ یعنی «إغفر له اکراماً له و ادخل الجنة فله الجنة بالإیمان و بحبّ عليّ العفو و الغفران». و معنی قوله تعالی ﴿لأدخلنّ النار من عصاه و إن أطاعني﴾ این است که چون منافق دوست ندارد علی‌علیه‌السلام را ایمانی از برای او نیست، لهذا طاعات او مجازی است نه حقیقی؛ به جهت آنکه حقیقت طاعت، دوستی آن حضرت است و به واسطه محبت سایر اعمال قبول می‌شود. پس هر که علی را دوست دارد خدا را اطاعت کرده [است] و کسی که اطاعت کند خدا را نجات یابد. پس هر که دوست دارد علی را از عذاب ابدی نجات خواهد یافت.

و دانسته شد آنکه دوستی علی ایمان است و بغض آن حضرت کفر است و مردم دو قسم‌اند: یا محب‌اند یا مبغض. امّا محبّ آن حضرت حسابی و گناهی ندارد و هر که گناهی و حسابی نداشته باشد بهشت خانه اوست؛ و امّا مبغض آن حضرت ایمانی

---

۱. سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۰۴.

۲. ر.ک: عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. سورهٔ یونس، آیهٔ ۳۶.

۴. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۴۳.

ندارد و هر که ایمان نداشته باشد نظر الهی به او نخواهد شد و طاعت او عین معصیت است، و دشمن آن حضرت هالک است اگر چه بیاید به عبادت تمام بندگان.

و دوست او ناجی است اگر چه غرق در دریای معصیت باشد، و گناهان کجا خواهد بود در مقابل ایمان درخشنده، و در کجا است مس سیاه با وجود اکسیر اعظم؟! پس دشمن آن حضرت بی گفت در عذاب خواهد بود و دوست آن بزرگوار در بهشت است بی گفت. و خوش به حال دوستان و وای بر احوال دشمنان او (**اللهم اجعلنا من محبّیه و محبّي عترته و العن أعدائهم أجمعين**).

سؤال از خدا دربارهٔ اثر ولایت علی علیه السلام

و تأیید این مطلب را می‌کند روایتی که ابن عباس می‌نماید که گفت:

مردی آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کرد یا رسول الله دوستی علی علیه السلام نفع می‌رساند به من در روز قیامت؟ حضرت فرمودند نمی دانم و نمی گویم تا سؤال کنم از جبرئیل؛ و جبرئیل علیه السلام بزودی خدمت آن حضرت نازل شد.

حضرت فرمود یا جبرئیل آیا نفع دارد این مرد را دوستی علی علیه السلام؟ جبرئیل عرض کرد نمی دانم تا سؤال کنم از اسرافیل. پس عروج به سمت آسمان نمود و از اسرافیل سؤال نمود اسرافیل گفت نمی دانم تا سؤال کنم و مناجات نمایم از خداوند ربّ العزة؛ و بعد از مناجات وحی شد به اسرافیل علیه السلام که ای اسرافیل برسان به جبرئیل که جبرئیل برساند به محمد صلی الله علیه و آله «**أنت منّي حيث شئتَ و أنا و عليّ منک حيث أنت منّي و مُحبّو علي منّي حيث علي منک**». یعنی یا محمد تو از منی، به علت آنکه اختیار کردم و خواسته ام تو را، و من و علی از تو می‌باشیم همچنانی که تو از منی، و دوستان علی از من‌اند چنان که علی از تو است.[1]

ولایت علی علیه السلام رمز عبور از صراط

و تأیید بر این مطلب روایتی [است] که رازی در کتاب خود نقل می‌کند که گفت:

چون روز قیامت شود خداوند تعالی امر نماید مالک دوزخ را که جهنم را بیفروزد، و

---

۱. مأة منقبة، ص۴۳.

امر می‌نماید خازن جنّت را که بهشت را زینت دهد. پس می‌کشد صراط را بر سر جهنم، و میزان را بر قرار می‌نماید در زیر عرش. و منادی از جانب الهی ندا کنند که یا محمد امت خود را به سوی حساب بیاور؛ پس کشیده شود بر صراط، هفت قنطره؛ یعنی هفت کرپی و پل که طول هر پلی هفت هزار سال راه باشد و بر سر هر پلی ملائکه[ای] چند موکّلند بر مردم.

از صراط کسی نمی گذرد مگر آنکه علی را دوست داشته باشد و بشناسد او را و اهل بیت او را. و کسی که دوستی علی و اولاد او را نداشته باشد و ایشان را نشناسد با سر داخل جهنم شود، اگرچه بیاید و عبادت هفتاد هزار عابد را نموده باشد؛[1] به جهت آنکه میزان کسی سنگین نشود و قدم کسی در صراط ثابت و محکم نگردد الاّ به دوستی علی عليه السلام و عترت آن بزرگوار.

و به این مطلب اشاره است قول حق تعالی **﴿یثبّت الله الذین آمنوا بالقول الثابت في الحیوة الدنیا و في الآخرة﴾**[2]؛ یعنی دوست علی عليه السلام در دنیا غالب است بر خصم، و در آخرت ثابت قدم است بر صراط.[3] و دلیل بر این مطلب چیزی [است] که از ابن عباس روایت شده که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «**یا عليّ ما ثبت حبّک في قلب مؤمن إلّا و ثبت قدمه علی الصراط حتی یدخل الجنّة**»؛ یعنی یا علی ثابت نشد دوستی تو در قلب مؤمنی مگر آنکه قدم او در صراط ثابت خواهد بود تا آنکه داخل بهشت شود.[4]

فصل ۵۹
شک در ولایت چرا؟

ای کسی که طایری[5] در هوای تقلید و مأوا نداری و جای نگیری در محل دقایق حکما و سیر نمی‌نمایی در ریاض علما و قلب تو همواره در چاه ظلمانی جهل ساکن است، و نیست قلب تو مگر در حجاب و پرده کتاب. و تا به کی محجوبی از نور و محجوبی

---

۱. بحارالأنوار، ج۳۹، ص۲۰۹؛ المناقب، ۲، ص۱۵۲؛ تأویل الآیات، ص۴۸۳.
۲. سورة ابراهیم، آیة ۲۷.
۳. ر.ک: المناقب، ج۳، ص۳۲۰؛ تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲۲۵.
۴. امالی صدوق، ص۵۸۳؛ تأویل الآیات، ص۸۲۷.
۵. سرگردان.

از سرور و غافلی از اسرار سطور، و افتاده‌ای در نظر بر سیاهی سطور، و تدبّر نمی‌نمایی در کلام مجید. آیا نشنیده‌ای کلام خدا را که فرمود ﴿أفلا یتدبّرون القرآن﴾[1] و آیا نمی‌دانی اینکه خداوند تعالی خلق نموده نوزده هزار عالم، و به روایتی هزار هزار عالم که مبدأ تمام آنها نور پاک محمدی صلی الله علیه و آله است وسرّ آن، نور ولایت الهیه است و ختم آن خلافت مهدیّه علیه السلام و عصمت فاطمیّه است؟

و تمام این انوار افاضه شده [است] از عالم غیبت، و آن الف غیر معطوف است چنانچه اصطلاح حکما بر این است که چهار الف است در عالم: الفی است معطوف که ردیف هم واقع است و به مراتب آحاد و عشرات و مآت والوف در عدد بالا می‌رود؛ و الفی است غیر معطوف که هر یک در ردیف خود وحدت دارند قطع نظر از ملاحظه مرتبه؛ و الفی است که عنده الوقوف؛ یعنی از آحاد به عشرات و از عشرات به مآت و از مآت به الف مراتب تمام شود؛ و الفی است که منتهای الوف است یعنی عدد هرچه بالا رود به الوف منتهی شود و هر قدر بالا رود یا الوف است یا الوف الوف است یا بیشتر است. ظاهر معنی کلام شیخ این بود که ذکر شد «و الله أعلم ببواطین الامر».

خلاصه کلام آنکه تمام این عوالم را خداوند خلق فرموده و بی نیاز است و غنی است از تمام آنها و خداوند محتاج به این عوالم نیست، تمام را تسلیم نمود به ولیّ کامل، به جهت آنکه کسی را که ولیّ خود قرار دهد در میان خلق او از هر جهت در تصرفات عادل است و سؤال نمی‌شود از آنچه به فعل آورد به جهت آنکه فعل او حق است و حکم او عدل است و هرچه را اراده کند خداوند به فعل آورد و ارادهٔ او ارادة الله است و قلب او مکان مشیّت الهی است و به وجود آورده او را مُوجد کل و به واسطه او ایجاد فرموده تمام مخلوقات را و صاحب اختیار نموده او را بر کلّ و امر کل موجودات را واگذار به او نموده و حکم محکم او بر کلّ است پس اوست کلمه تامّه خدا و اوست حاکم در یوم القیام بر تمام مردمان

---

۱. سورهٔ محمد صلی الله علیه و آله، آیهٔ ۲۴.

و چگونه چنین نباشد و حال آنکه شیعه آن بزرگوار در روز قیامت به نصّ احادیث واخبار با جامه‌های سبز ایمن‌اند از عذاب و داخل بهشت شوند بدون حساب.[1]

و دلیل بر این مطلب روایتی [است] که صاحب کتاب اربعین از انس بن مالک نقل می‌نماید که گفت: چون روز قیامت شود منادی از جانب خداوند رب العزّه ندا کند «یا علي ... یا وليّ ... یا سيّد ... یا صديق ... یا ديّان ... و یا دالّ ... یا هادي ... یا زاهد ... یا فتی ... یا طيّب ... یا طاهر ...! بگذر تو با شیعهٔ خود به سوی بهشت بغیر حساب».

مشاجره دربارهٔ مقام علی علیه السلام

و مؤیّد بر این مطلب [است] چیزی را که صاحب نخب روایت می‌کند که:

دو نفر مشاجره نمودند با یکدیگر در خصوص ولایت و امامت علی علیه السلام و هر دو آمدند به نزد شریک ـ که نام شخصی است ـ و این مطلب را از او سؤال نمودند؛ پس شریک گفت اعمش از حذیفهٔ یمانی، و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمود که آن حضرت فرمود که خداوند تعالی علی را چون شاخهٔ نوری خلق نموده در بهشت، هر که [به او] تمسک جوید، هر آینه از اهل بهشت است. آن مرد این مطلب را خیلی بزرگ شمرد و تعجب نمود، پس آمد به سوی ابن دُرّاج و از او سؤال نمود؛ ابن دراج گفت نه! تعجب منمای از این مطلب. اعمش به جهت من حکایت نمود از ابی سعید خدری که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حق سبحانه خلق فرمود شاخه‌ای از نور در بطنان عرش و به این مقام نمی‌رسد مگر علی علیه السلام و کسانی که او را دوست دارند. پس آن مرد درست یقین ننمود آمد به نزد وکیع و از او سؤال نمود و وکیع گفت: نه! جای تعجب نیست. اعمش از ابی سعید خدری به جهت من حکایت نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرمود به ارکان عرش نمی‌رسد کسي الّا علی و شیعیان او. پس اعتراف به فضل آن بزرگوار نمود و مراجعت کرد.[2]

---

۱. رک: الصراط المستقیم، ج۱، ص۲۸۲؛ مأة منقبة، ص۱۵۰.
۲. المناقب، ج۳، ص۲۰۱.

صدای حلقهٔ درِ بهشت

و در کتاب مناقب روایت شده که راوی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

> از برای خداوند تعالی عمودی است از نور و روشنایی می‌دهد به اهل بهشت چون روشنایی آفتاب به اهل دنیا، و نمی‌رسد به آن روشنایی مگر علی علیه السلام و شیعه او.[۱]
> حلقهٔ در بهشت از یاقوت سرخ است و طول آن حلقه به قدر پنجاه سال راه است و بر صفحه‌هایی از طلا قرار دارد و چون صدا کند و آوازی از او بلند شود در آواز خود بگوید: یا علی.[۲]

چگونه چنین نباشد و حال آنکه اوست اسم اعظم آنچنانی که تمام کائنات در فرمان او می‌باشند و در تمام موجودات، حاکم متصرف است و اوست اوّل و آخر، و ظاهر و باطن، به این معنی که نور او اوّل ما خَلَق الله است و او مطّلع است بر اسرار و بواطن امور و ظاهر آثار، و آن حضرت در عالم ظهور در وجوب طاعت و امر، چون خداوند تعالی است و کلمه خداوند (کلمة الله) در شأن ایشان گفته شده و از برای ایشان مشیّت الهیه ظاهر شده [است]؛ پس ایشان در مقام وجوب طاعت و امتثال امر و رفعت بر خلق و حکم کافهٔ بریات چون اکبرند، نه آنکه خدا ایشان است و ایشان خدای‌اند نعوذ بالله. ذات مقدس الهی منزّه است از اشیاء و امثال. فرقی میانه ایشان و حق تعالی نیست الّا آنکه ایشان خلق و بندگان خاص او [هستند].

عبدي أطعني...

و مؤید به این مطلب حدیث قدسی [است] که خداوند نقل فرموده: «**عبدي أطعني حتّى اجعلك مِثلي؛ أنا حيّ لا أموت اجعلك حيّاً لا [تموت]؛ أنا غنيّ لا أفتقر اجعلك غنيّاً لا تفتقر؛ أنا مهما أشأ يكن أجعلك مهما تشأ يكن**؛ یعنی ای بنده من عبادت [و] اطاعت کن مرا تا تو را مثل خود گردانم؛ من زنده‌ام و هرگز نمی‌میرم تو را هم زنده‌ای گردانم که هرگز

---

۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۳۸؛ بشارة المصطفی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۵.
۲. امالی صدوق، ص۵۸۸؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص۱۶۴؛ المناقب، ج ۲، ص ۱۶۱.

نمیری؛ و من غنی بالذاتم که هرگز فقیر نشوم تو را هم غنی گردانم که فقیر نشوی هرگز؛ و من هر چه بخواهم می‌شود تو را هم چنان کنم که هر چه بخواهی شود.[۱]

و از احادیث قدسیه است که ظاهر معنی آن این است که از برای خداوند بندگانی است اطاعت می‌نمایند او را در آنچه اراده نماید و می‌گویند به هر چیزی بشو! پس می‌شود.

ردّ سخنان غالیان

در بیان این مطلب آنکه همه بندگان خدای‌اند، چون خداوند اختیار نمود کسی را در میان خلق خود، می‌پوشاند او را خلعت تفضل و ندا کند او را به تصرف در ممالک، و گرداند از برای او ولایت مطلقه؛ پس اوست متصرّف و حاکم بر خلق به اذن خدا از هر جهت. و از این جهت است [که] فرمودند: «**جنّبونا آلهة نعبد واجعلوا لنا ربّاً نؤوب إليه وقولوا فينا ما استطعتم**»[۲]؛ یعنی به خدایی ما قائل نشوید تا عبادت کرده شویم و از برای ما خدایی اعتقاد کنید و قرار دهید که مرجع ما به سوی او باشد، پس بگویید در حق ما آنچه را که استطاعت دارید چنانی که گفته شده: «**جنّبوهم قول الغلاة وقولوا ما استطعتم في فضلهم**»؛ یعنی از قول غُلاة اجتناب کنید بعد بگویید آنچه را که استطاعت دارید.

در فضل ایشان اگر آسمان و زمین و آنچه در آنها است شمرده شود به عدد فضائل ایشان، هر آینه بسیار کم خواهد بود.

و از ائمه علیهم السلام روایت شده که فرمودند ای مردم بوده باشید از برای ما «زَین»، یعنی بندگان خوب، و نباشید بر ما «شَین»[۳]، یعنی بندهٔ معصیت کار، به جهت آنکه در میان ما و خدا خویشی و قرابتی نیست؛[۴] مگر آنکه هر کسی امامی و پیشوایی از برای خود اختیار نموده و به عمل او عمل کرده[۵] خداوند جزای عمل او را خواهد داد، و با ما

---

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵؛ عدة الداعی، ص ۳۱۰.
۲. بصائر الدرجات، ص ۵۰۷.
۳. امالی صدوق، ج ۲، ص ۴۶۷؛ مشکاة الانوار، ص ۶۷.
۴. الکافی، ج ۲، ص ۷۴؛ روضة الکافی، ج ۸، ص ۱۱؛ امالی صدوق، ص ۶۲۵؛ امالی طوسی، ص ۷۳۵؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۹۴.
۵. امالی طوسی، ص ۷۲۲؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۰۱.

برائت آزادی از آتش نیست، ما حجتی بر خدا نداریم،[۱] اجتناب کنید از معصیت، و غلو در حق [ما] ننمایید به جهت آنکه آنانی که غلوّ در حق ما نموده‌اند بدترین خلق خدا هستند؛ خدا را نعوذ بالله کوچک می‌شمرند و خدایی را از برای بندگان او قرار می‌دهند.

قسم به خدا آنانی که غلوّ در حق ما نموده‌اند بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین‌اند. و غلوّ کننده می‌آید به نزد ما و ما او را برمی گردانیم به سوی خودش به جهت آنکه ترک نماز و روزه و زکات را عادت نموده و [قادر] نیست بر ترک عادت. چنانکه شخص مقصر را بر می‌گردانیم و رد می‌کنیم، به جهت آنکه مقصر دو عذاب دارد: یکی آنکه تحصیل علم ننموده و یکی آنکه عمل نکرده.[۲]

و از ائمه ﷺ نیز روایت شده که فرموده‌اند تنزّل دهید ما را از مقام ربوبیت و بالا برید و رفع کنید از ما حظوظ بشریت را؛ یعنی حظوظ آنچنانی که جایز است بر شما؛ و ما را قیاس به احدی نکنید، ماییم اسرار الهیهٔ مودعه در هیاکلی بشریّه و کلمهٔ ناطقه در اجساد ترابیه، و بگویید بعد از این در حق ما آنچه را که استطاعت دارید، به جهت آنکه دریا خشک نمی‌شود و عظمت پروردگار به وصف نمی‌آید.

تذکر به بی‌باوران در ولایت

پس ای آنکه واقفی میانهٔ جُدران تقلید و نظر می‌نمایی به سوی حق از دور، آیا نرسیده تو را که از برای پیغمبر خدا ﷺ درخت خشک آواز داد و نعره زد! و شتر بوسید دو قدم مبارک آن حضرت را و ماه از عظمت آن بزرگوار دو حصه شد و آب طاهر از میان دو دست مبارکش جوشید و بسیار جریان نمود و سبز شد چوب خشک در دست آن حضرت و میوه آورد و آن بزرگوار می‌دید از خلف خود چنانچه در پیش رو مشاهده می‌فرمود و هر زمان به خواب می‌رفت قلب آن حضرت به خواب نمی‌رفت و قدم مبارک آن حضرت در ریگ نرم جای نمی‌گرفت و تأثیر نمی‌نمود و لیکن در روی

---

۱. امالی صدوق، ص۶۲۵؛ امالی طوسی، ص۷۳۵؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۲۹۴.
۲. امالی طوسی، ص ۶۵۰؛ المناقب، ج۱، ص۲۶۳.

سنگ سخت مانند خمیر قدم مبارک تأثیر می‌نمود و سایهٔ آن بزرگوار ابر بود هر زمان به جایی سیر می‌نمود و یا سفر می‌فرمود. و سوار شد آن حضرت به بُراق و هفت آسمان را شکافت و در کمتر از چشم به هم زدن همه را سیر فرمود.

اوست جواهر شفاف آنچنانی که نبود از برای او سایه‌ای چون سایهٔ بنی نوع انسان. و در این همه معجزات آیاتی و علاماتی است برای صاحبان نظر و تدبّر. و امیرالمؤمنین علیه السلام مشارک بود با آن حضرت سفراً و حضراً، و اوست سر آنچنانی که انکار ننمود کسی او را مگر آنکه کافر شد، و اوست ولی آنچنانی که به او عرض شد اعمال بنی آدم.[۱]

و به این مطلب اشاره شده قول قائل: «**ظاهري إمامةٌ و باطني غيبٌ لا يدرك**». یعنی در انظار خلق به حسب ظاهر امام و پیشوا است و در باطن سرّ الهی است که کسی ادراک معنی باطنی او را نتواند کرد.

پس ایشان در اجساد اشباح و در اشباح ارواح‌اند، و در ارواح انوارند، و در انوار اسرارند، وایشان‌اند صفوة الله و صفات الله و أصفياء الله.

و به این مطلب اشاره شده قول ایشان که فرمودند «**لولانا ما عرف الله ولولا الله ما عرفنا**»[۲]؛ یعنی هرگاه ما نبودیم خدا شناخته نشده بود و چنانچه خدا نبود ما شناخته نشده بودیم. بعبارة اخرى خدا را نمی‌شناسد غیر از ما و ما را نمی‌شناسد غیر از خدا. چنانچه گفته شده [است]:

فلولاه و إيّانا لما كان الذي كانا
فصار الأمر مقسوما بإيّاه و إيّانا

یعنی هرگاه خدا نبود و ما نبودیم هیچ چیزی در عالم نبود؛ پس واسطهٔ وجود موجودات یکی خدا است که خالق است و یکی ما اهل بیت که به واسطهٔ ما تمام موجودات به وجود آمده‌اند. و مراد از شبح چیزی است که از دور شخص می‌بیند او را و معنی او را نمی فهمد.

---

۱. دربارهٔ حدیث «لا أعلم ما وراء هذا الجدار إلّا ما علّمني ربّي». ر.ک: قرب الاسناد، ص۱۳۵؛ المناقب، ج۱، ص۱۳۰.

۲. سورهٔ دخان، آیهٔ ۱۴.

فصل ۶۰
بخشی از اسرار ائمه علیهم السلام

و در این هنگام و در این فصل ذکر می‌شود شمّه‌ای از اسرار ائمه هدی و خوبان بزرگان اولیاء فخام (علیهم صلوات الله الملک العلّام) و بعضی از نطق ایشان به مغیبات، و اظهار ایشان برخی از کرامات و اسرار خفیات به جهت سرزنش و توبیخ بر اهل جهل که انکار می‌کنند چنین حالات را از ایشان و منع می‌نمایند صفات حمیدهٔ ایشان را و گمان کنند که از دوستان‌اند و حال آنکه از دشمنان‌اند!

و چگونه ائمه علیهم السلام مطّلع بر غیب وعلم غیب نیستند! و [حال آنکه] علم غیب واجب و مخصوص ایشان است به چند وجه: وجه اوّل اینکه حق سبحانه مقرّر فرمود در لوح محفوظ «ماکان و مایکون» را پس به تدریج ظاهر نموده و رسانیده به هر پیغمبری و وصیّی تا آنکه ختم رسل به حضرت خاتم الانبیاء شد. و دین آن بزرگوار ناسخ جمیع ادیان گردید، پس واجب است آنکه باشد در نزد او علم «ماسَبَق و مایُلحَق» تا روز قیامت به جهت آنکه اوست خاتم الانبیاء، و کتاب جامع است تمام کتب سماویه را، و آن حضرت در شب معراج چون رسید به مقام بلند قرب الهی که بود به مقدار قوسین بلکه کمتر، و بالا رفت بر لوح از حیث رفعت و شرف و علم. و مخاطب شد از اسرار الهیه به آن چیزی که در لوح نبود.

پس علم غیب «ماکان و ما یکون» در نزد اوست و از برای اوست، بلکه اوست لوح محفوظ و اوست سابق بر کلّ از حیثیت وجود و بر «کلّ ما سوی الله»، از حیث جود. و علم «ماکان و ما یکون» در نزد او و اوصیاء کرام است.[1] و احتجاج جاهلین بر آنکه در این کلام مبارک اسراری است:

اوّلاً آنکه آن بزرگوار شهادت داد بر آنکه علم او از خداوندی است که اختیار نموده و برگزیده از میان خلق خود؛ و ثانیاً آنکه فرمود «لا اعلم» یعنی نطق نمی نمایم از علم، ولو چیزی که در پشت این دیوار است مگر آنکه از جانب الهی مأمور شوم، و

---

۱. ر.ک: مصباح کفعمی، ص ۷۳۲.

آن بزرگوار چون سؤال کرده می‌شد انتظار می‌کشید غیب و وحی الهام الهی را؛ با وجود این می‌گفتند «معلّمٌ مجنون»[1]. یعنی اجنه او را تعلیم نمایند، چه جای آنکه قبل از سؤال و قبل از امر می‌فرمود چیزی و یا ادعایی می‌نمود و آن بزرگوار را نسبت به سحر و کهانت می‌دادند، و این منافی حکمت است و همچنین سؤال می‌نمودند از آن حضرت و آن بزرگوار صبر می‌نمود تا آنکه از جانب الهی مأمور شود و به جهت آنکه دفع شود ظن و گمان ملحدین در حق آن بزرگوار.

فصل ۶۱

علم غیب اهل‌بیت علیهم السلام

و چگونه محجوب است از ایشان علم غیب و کرامات و حال آنکه ایشان‌اند خلفاء خدا بر خلایق و اُمنای او بر حقایق؛ و وای بر منکر ایشان و بر منافق.

فصل ۶۲

اسرار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جانشینانش

اسرار رسول خدا صلی الله علیه و آله

و در این فصل از اسرار ایشان بعضی ذکر می‌شود: اوّل در اسرار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بعد از آن در اسرار آل و اهل بیت برگزیده آن بزرگوار (سلام الله علیهم اجمعین).

و از اسرار آن حضرت یکی سرّ مولد آن بزرگوار است.

اسرار تولّد

و زیاد بن منذر از لیث بن سعید روایت می‌کند: زمانی که لیث گفت: گفتم به کعب الاحبار زمانی که در نزد معاویه (علیه اللعنه) بود چگونه یافته‌اند صفت مولد آن حضرت را و آیا از جهت عترت آن بزرگوار فضلی [می‌داند]؟ کعب الاحبار التفات کرد به معاویه که ببیند میل گفتن دارد یا نه! خداوند به زبان معاویه جاری نمود و گفت: ای ابا اسحاق بگو آنچه به تو رسیده [است].

---

۱. ر.ک: مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۷۸.

کعب الاحبار گفت من هفتاد و دو کتب سماویه را خوانده‌ام و صحیفه دانیال را نیز قرائت کرده‌ام، و در هریک از آنها یافته و دیده‌ام مولد آن بزرگوار و مولد عترت او را، و اسم آن حضرت معروف است، و در تمام کتب مذکور است و هیچ پیغمبری به دنیا نیامده که در حین ولادت ملائکه بر او نازل شوند الّا حضرت عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله. و در ولادت هیچ یک از زنان خیمهٔ حجاب بهشتی زده نشد غیر از مریم علیها السلام و آمنه علیها السلام.

و از جمله علامت حمل آن حضرت یکی این بود که در آسمان‌ها منادی ندا کرد در شب حمل آمنه علیها السلام «أبشروا یا أهل السماء فقد حمل اللیلة بأحمد». یعنی ای اهل آسمان‌ها بشارت باد! در این شب آمنه حامله شد به احمد؛ و در زمین هم چنین ندا آمد؛ حتی در دریاها این ندا ظاهر شد. و در شب ولادت با سعادت آن بزرگوار هفتاد هزار قصر از یاقوت احمر و هفتاد هزار قصر از لؤلؤ رَطب در بهشت بنا شد و مسمّی است آن قصور به «قصور الولادة». و گفته شد به بهشت که ای بهشت به فرح آی و خوشحال باش و خود را زینت کن به جهت آنکه پیغمبر اهل بهشت به دنیا آمد. بهشت به واسطهٔ این مژده به خنده بر آمد و به همان خندهٔ ضحک باقی است تا روز قیامت.

و رسیده است به ما [که] یک ماهی [ای] است در دریا، اسم او «طموسا» یا «طموسا» و او بزرگ تمام ماهیان است و از برای او هفتصد هزار دم است و راه می‌رود بر پشت هفتصد هزار گاو که هر گاوی بزرگ‌تر است از تمام دنیا، و از جهت هر گاوی هفتصد هزار شاخ است از زمرّد سبز و از جهت مولد آن بزرگوار از روی فرح و انبساط به اضطراب برآمدند. و هر گاه خداوند آنها را نگهداری و ثابت نمی‌نمود هر آینه دنیا از اضطراب آنها خراب شده بود.

و باز کعب گفت رسیده به ما که در یوم ولادت آن حضرت هیچ کوهی نبود مگر آنکه به کوه دیگر بشارت می‌داد و می‌گفت «لا اله الّا الله». و همه کوه‌ها تواضع نمودند به کوه ابی قبیس به جهت کرامت محمد صلی الله علیه و آله. و تمام درخت‌ها و اشجار لطیف و خوشبو شدند به حسب چوب و برگ و میوه از روی فرح از آن روز الی چهل یوم.

زده شد در میان آسمان و زمین در آن روز هفتاد هزار عمود از نور. و حضرت آدم را بشارت دادند به تولد آن حضرت، هفتاد برابر بر حسن و نیکویی او افزود.

و باز کعب الاحبار گفت رسیده است مراکه در آن روز حوض کوثر به اضطراب بر آمد از روی فرح و بالا رفت آب آن و هزار قصر از قصور درّ و یاقوت را فرو گرفت و به جهت مولد آن حضرت نثار بر اهل بهشت شد، و تا چهل روز ابلیس را غُل کرده در میان چاهی حبس نمودند و بت‌های بت پرستان در آن روز ریخته شدند و [مردم] صیحه[ای] را شنیدند از خانه کعبه، صدایی که می‌گفت «یا قریش جائکم البشیر جائکم النذیر معه عُمُر الأبد و الرمح الأکبر و هو خاتم».

و باز کعب الاحبار گفت یافته‌ام در کتب که عترت آن حضرت بهترین خلایق‌اند و مادامی که عترت آن بزرگوار باقی است مردم ایمن‌اند از عذاب الهی در دنیا. پس بعد از همه این اخبار معاویهٔ ملعون گفت یا ابا اسحاق عترت آن جناب از کی است؟ کعب‌الاحبار گفت از نسل فاطمه علیها السلام است، چون آن میشُوم این سخن را شنید عبوس گردید و لب خود را گزید و از مجلس برخاست و آواره شد.[۱]

و از جمله خواص مولد آن حضرت چیزی است که در انجیل [بیان] شده و ظاهر معنی آن این است که یا عیسی جدّ و جهد کن در اتیان امر من، و مسامحه مکن و بشنو و طمع داشته باش از رحمت من. ای پسر پاک و پاکیزه (مریم بتول)! خلق نموده‌ام تو را بدون پدر و آیتی قرار دادم تو را در عالمین، پس مرا عبادت کن و بر من توکل کن و اخذ کن کتاب مرا به طریق محکم و از جهت اهل سوریای سریانیّه تفسیر کن و نظر کن، و غافل مشو از کسی که همواره با تو است و او منم خداوند یگانهٔ دائم.

و تصدیق نما پیغمبر امی آنچنانی را که صاحب شتر و درع - یعنی پیراهن - و تاج - یعنی عمامه - و بَغْل - یعنی قاطر سواری - و هراوه - یعنی عصا - است. و گشاده و درشت چشم و کشیده پیشانی و واضح الخَدّین - یعنی دو طرف گونهٔ آن بزرگوار واضح و نورانی است - و دماغ باریک کشیده و دندان‌های باز از یکدیگر که فیما بین

---

۱. امالی صدوق، ص ۲۷۱؛ اعلام الوری، ص ۱۲؛ الخرائج، ج ۳، ص ۱۰۶۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۹.

ثنایا و رباعیات فاصله دارد و گردن او از نقره سفیدتر، گویا روغنی از دو طرف حلقوم شریفش جاری می‌شود، و رنگ مبارکش گندم گون.

چون راه می‌رود با کمال وقار گویا سنگی از زمین کنده شود و منحدر گردد، و ریخته شود از ریش عرق روی او مانند لؤلؤ، و معطر چون مشک و بالاتر از تمام عطریات، و مثل او دیده نشده و نخواهد شد. و بسیار نکاح کنندهٔ زنان است و لیکن قلیل النسل و الاولاد است. و نسل او از مبارکه است ـ یعنی صدیقه (سلام الله علیها) ـ که از برای او خانه [ای] است در بهشت از یک پارچه جواهر، که مخصوص اوست. و در آن قصر بهشتی تعبی و رنجی نیست. و در آخر الزمان خواهد آمد[1]؛ چنانی که حضرت زکریا کفالت مریم را نمود.

و از برای او دو فرزند است که هر دو شهید خواهند شد مراد حسنین ﷺ و کلام او قرآن و دین او اسلام است و منم خداوند سلام. خوش به حال کسی که ادراک زمان او را نماید، و کلام مبارک او را شنود.[2]

اخبار آخر الزمان

و از این قبیل است روایت ابن عباس که از رسول خدا ﷺ نقل نموده و آن بزرگوار نطق به غیب و اخبار به وقایع و ملاحم نموده این است که ابن عباس گوید:

> در حجة‌الوداع با آن حضرت بودم؛ آن بزرگوار آمد و حلقهٔ در کعبه را گرفت. پس روی مبارک را به سمت ما نمود مانند آفتاب در وسط النهار می‌درخشید، و فرمود آیا خبر ندهم شما را به علامات روز قیامت؟ عرض کردیم بفرمایید یا رسول الله! بعد حضرت فرمود: از علامات قیامت این است: مردم نماز را ضایع کنند و تابع شهوات شوند و مال خود را عظیم و عزیز شمارند و دین خود را به دنیا بفروشند؛ در این صورت قلب مؤمن از غصه آب شود همچنانی که نمک در میان آب، آب شود؛ به جهت آنکه منکر را می‌بیند و قوه نهی از منکر ندارد. پس سلمان عرض کرد

۱. وکفالت او را زکریای این امت (علی ﷺ) و یا پدر بزرگوارش رسول خدا ﷺ خواهد نمود. م.

۲. امالی صدوق، ص ۶۰۱؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۶۷.

یا رسول الله اینهایی که فرمودید واقع خواهد شد؟ حضرت فرمود قسم به آن کسی که نفس محمدﷺ به دست اوست در آن وقت مشغول شوند اُمراء به جَور و وزراء به فسق و عرفاء به ظلم و امناء به خیانت.

و در آن وقت منکر معروف شود و معروف منکر گردد، دروغگو را تصدیق کنند و راستگو را تکذیب نمایند، و زنان امر بر مردان کنند و مردان از کنیزان مشورت نمایند و اطفال صِبیان ـ یعنی کسانی که به حدّ بلوغ نرسیده‌اند ـ بالای منبر روند، و فجور و معصیت شایع شود به حدی که تفاوت نداشته باشد زنا با غیر زنا، و زکات را غرامت و ضرر حساب کنند و ندهند، و از هر جا مالی به دست آرند غنیمت خود دانند، و مردم پدر و مادر خود را اذیت کنند و جفا نمایند و از صدیق و رفیق خود دوری کنند و بیزاری جویند، و طلوع نماید ستارهٔ دنباله دار.

و در آن زمان زنان با مردان شریک شوند در تجارت، و باران از آسمان آید در غیر موقع و بی‌فایده شود، و اولادها معیوب گردند و چون مردم داخل بازار شوند خدای تعالی را مذمت کنند به این طریق که یکی گوید امروز را چیزی نفروختم و آن دیگری گوید امروز را منفعت ننمودم و نسبت ضرر و منفعت را به خود دهند و در این صورت بر ایشان مسلّط شوند قومی که اگر تکلّم نمایند مردم، هر آینه آن قوم، ایشان را قتل نمایند، و هرگاه ساکت باشند مال‌های ایشان را می‌خورند و خون‌های ایشان را می‌ریزند و پر می‌نمایند قلوب مردم را از رعب و هیبت. و همه، خائفین و مرعوبین خواهند بود، و در آن هنگام چیزی از مشرق و چیزی از مغرب آید و ظاهر شود.

پس وای بر ضعفاء امت من از آن جماعت. پس وای بر ایشان که از غضب الهی که رحم نمی‌کنند صغیران خود را و توقیر نمی‌نمایند کبیران خود را، و قلب‌های ایشان قلوب شیاطین است، و در آن زمان، مردان به مردان جمع شوند و زنان با زنان مساحقه نمایند و وطی با مردها نمایند مانند وطی به جاریه ـ یعنی تفاوتی از برای ایشان نداشته باشد ـ و مردان خود را شبیه به زنان کنند و زنان خود را شبیه به مردان برآورند و زنان به اسب زینی سوار شوند. پس بر چنین امت من لعنت خدا باد.

و در آن هنگام مساجد را مزخرف و مزین به طلا می‌نمایند، قرآنها را مذهّب گردانند و منابر را بلند کنند، و صف‌های زیادی در مساجد آراسته شود با قلب‌هایی که همه با یکدیگر دشمن باشند با زبان‌های مختلفه. و آن زمان مردان خود را زینت بدهند به

طلا و لباس حریر، و دیباج پوشند، و مال ربا و سود و رشوه میان مردم شایع شود و غیبت زیاد نمایند.

و در آن زمان طلاق دادن زیاد شود و حدود الله جاری نشود، و پادشاهان به حج روند به جهت دوری و گذران و سیاحت، و اوساط ناس به حج روند از جهت تجارت، و فقرای آن به حج روند از روی ریا و سمعه، و تعلیم قرآن کنند از برای غیر خدا و از جهت خواندن با صوت خوش و آواز، و تحصیل علم نمایند از برای مجادله و مباحثه با یکدیگر، و اولاد زنا بسیار شوند و غنا کنند در خواندن کلام الله، و همه مشغول عمل دنیا شوند، و چون پرده‌های عصمت پاره شد و کسب گناهان را نمودند در این صورت مسلّط شوند اشرار بر اخیار، و دروغ شایع شود در میان ایشان و سعی کنند در پوشیدن لباس خوب. در آن حال باران در غیر فصل بر ایشان بارد و در آن زمان انکار کنند امر به معروف را به حدّی که مؤمن ذلیل تر شود در نزد ایشان از کنیز و از هر کسی، و قاریان آن زمان سرزنش کنند به یکدیگر و دشمنی نمایند با همدیگر، آن جماعت‌اند که در آسمان‌ها ملائکه می‌خوانند ایشان را به ارجاس انجاس - یعنی این جماعت، خبیثان و نجسان‌اند.

و در آن زمان غنی از فقیر خوف دارد که مبادا فقیر از او سؤال نماید یا برود به منزل غنی و از او سؤال کند، و اغنیا چیزی به فقرا ندهند و آنکه قابل تکلّم نیست متکلم شود، و آن جماعت چون مرتکب این افعال شنیعه شوند مکث نکنند مگر کمی، و تمام زمین صدایی برآورد چون صدای گاو که هر یک از ایشان گمان کنند که آن صدا در منزل اوست. پس می‌ماند در دنیا هر چقدر خدا خواسته باشد و بعد قرار می‌گیرد در محل خود، و زمین تمام فلزات خود را از طلا و نقره که در شکم دارد بیرون اندازد و قیامت شود و در آن روز طلا و نقره به کسی نفعی ندارد.[1]

و از جملهٔ اخبار آن بزرگوار به مغیبات این است که خبر داد آن بزرگوار از قتل عمار یاسر رضي الله عنه در روز خندق و گَرد را از روی او پاک نمود و فرمود می‌کُشند تو را «فئهٔ باغیه»[2]. و فرمود به ابی‌ذر رضي الله عنه چگونه[ای] تو وقتی که مظلوم واقع شوی و به کید و عدوان

---

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. اعلام الوری، ص ۳۲؛ بناء المقالة، ص ۳۴۹؛ تفسیر الامام، ص ۸۳؛ الخرائج، ج ۱، ص ۶۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۰، ۱۷، ۲۴ و ج ۱۵، ص ۱۷۷ و ج ۱۸، ص ۲۳؛ الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۴۷؛ کشف الیقین، ص ۱۶۰؛ کفایة الاثر، ص ۱۲۰؛ متشابه القرآن، ج ۲، ص ۷؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴ و ج ۲، ص ۶۶ و ج ۳، ص ۲۱۷؛ نهج الحق، ص ۲۲۴؛ وقعة صفین، ص ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۱.

تو را به ربذه فرستند.[۱] و فرمود شهری خواهد بنا شد میانهٔ دجله و دُجیل که به اصطلاح ماها دجله و فرات و قطر که اسم قریه است، در آن محالات[۲]، و خزائن زمین از اطراف به آن شهر بیاید و آخر الامر آن خزائن با آن شهر فرو رود؛ مراد از آن شهر بغداد است.[۳]

کرامتی از رسول خدا ﷺ

و از کرامات آن بزرگوار این است [که] چون اشتداد پیدا کرد امر بر مسلمین در یوم خندق، آن حضرت رفتند به مسجد فتح و در آنجا دو رکعت نماز بجای آوردند، پس دست به دعا برداشتند و فرمودند: «**اللهم إن تهلک هذا العصابة لن تعبد بعدها في الارض**». یعنی ای خدا هرگاه این لشکر اسلام هلاک شوند کسی عبادت تو را نخواهد نمود در زمین. پس در آن حال ملائکه نازل شدند، عرض کردندیا رسول الله خداوند تعالی امر نموده ما را که در اطاعت تو باشیم، امر بفرمایید ما را به آنچه اراده دارید. حضرت فرمودند لشکر مشرکین [را] متعاقب و پراکنده و آواره کنید. و به امر آن حضرت اطاعت نمودند و تمام مشرکین مغلوب شدند. پس ابوسفیان بی دین به اصحاب خود گفت اگر بنا باشد ماها مقاتله کنیم با تمام اهل روی زمین هر آینه غلبه ونصرت با ما بود، و اگر بخواهیم مقاتله با اهل آسمان نماییم طاقت نداریم.

سرّی دیگر از اسرار تولد آن حضرت

و از اسرار مولد آن حضرت ﷺ این است که پادشاه [یمن] سیف بن ذی یزن به عبدالمطلب جدّ آن حضرت علیه‌السلام گفت: من یافته‌ام در کتاب مکنون و علم مخزون که پسری زاییده شود در تهامه که در میان دو کتف مبارکش علامتی است، و آن، علامتِ بزرگواری و امامت و پیغمبری است و از برای او و اولاد امجد اوست این منصب تا روز قیامت، و می‌میرد مادر او و پدر او و نگه[داری] می‌کنند او را جدّ او و عمّ او.[۴] و

---

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص۵؛ الخرائج، ج ۱، ص۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص۵۷؛ نهج الحق، ص ۳۰۰.
۲. جمع محلّ.
۳. الخرائج، ج ۱، ص۶۸؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۰.
۴. اعلام الوری، ص۱۵؛ الخرائج، ج ۳، ص ۱۰۷۱؛ الفضائل، ص ۴۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص۱۷۷؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص۱۸۸؛ المناقب، ج ۱، ص۱۸.

در سنهٔ عام الفیل به دنیا خواهد آمد، و پدرش از دنیا رود زمانی که از سنّ شریفش دو ماه گذشته باشد، و مادرش از دنیا رود در حالتی که چهار سال از سنّ آن بزرگوار گذشته باشد. و جدّ او عبدالمطلب از دنیا رود زمانی که از سنّ شریفش هشت سال گذشته باشد. و در آن زمان عمّ او ابوطالب علیه السلام نگهداری کند و کفیل احوال او شود.

کرامت رسول خدا درباره ابوذر

و از کرامات آن حضرت این است که چون اباذر (سلام الله علیه) آمد به خدمت آن بزرگوار و ایمان و اسلام قبول کرد حضرت فرمود: مراجعت کن به شهر و وطن خود که پسر عمّ تو از دنیا رفته و مال زیادی از برای تو خلف گذارده [است]. برو و آنها را جمع آوری کن و در وطن خود بوده باش تا فلان زمان معیّن؛ و بعد نزد من بیا. پس به فرمودهٔ آن حضرت، اباذر مراجعت به یمن نمود دید که ابن عمّ او از دنیا رفته و خبر چنان است که آن بزرگوار داده. تمام مال‌هایی که به ارث به او منتقل شده بود جمع آوری نمود، و بود در یمن تا زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر شد؛ یعنی مبعوث به پیغمبری شد. و بعد آمد به خدمت آن بزرگوار مشرّف شد.[1]

خبر ولایت علی علیه السلام در معراج

و از این قبیل است روایت وهب بن منبه از ابن عباس که گفت:

> رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون عروج نمودم به آسمان، ندایی از جانب الهی به من رسید که یا محمد به درستی که من هم یاد کرده‌ام به عزّت و جلال خودم و منم خدایی که غیر از من خدایی و آفریدگاری نیست که داخل کنم جمیع امت تو را به بهشت مگر کسی را که إبا کند. پس حضرت فرمود: من عرض کردم کیست خدایا که إبا کند خود را از دخول [به] بهشت؟ ندا رسید: «إنّي أخترتك نبيّاً و اخترتُ عليّاً وليّاً فمن أبىٰ عن ولايته فقد أبىٰ عن دخول الجنة». یعنی اختیار کردم تو را پیغمبر و علی را ولیّ خود، کسی که إبا کند از ولایت علی هر آینه إبا کرده از دخول [به] بهشت.

---

۱. امالي صدوق، ص ۴۸۱؛ روضة الواعظين، ج ۲، ص ۲۷۸.

و باقی مضمون کلام الهی به مضمون فارسی این است که:

به درستی که داخل بهشت نشود مگر دوست علی، و بهشت حرام است بر انبیا تا آنکه داخل شوی تو و علی و فاطمه و عترت ایشان و شیعه ایشان. حضرت فرمود: من سجده شکر نمودم، پس ندا رسید یا محمد، علی خلیفه است بعد از تو، و قومی از امت تو مخالفت با علی خواهند نمود؛ و بهشت حرام است بر کسی که مخالفت علی راکند و او را دشمن دارد. و بشارت ده علی را که از برای او است این کرامت از من، و من به دنیا آورم از صلب او یازده نقیب و امام، و آخر همهٔ ایشان بزرگواری است که نماز می‌خواند با او حضرت مسیح ابن مریم علیه السلام و پر می‌کند تمام زمین را از عدل و قسط. حضرت فرمود:

عرض کردم بارالها! در چه زمان خواهد بود این امر؟ ندا رسید: «إذا رفع العلم و کثر الجهل، و کثر القرّاء و قلّ العلماء، و قلّ الفقهاء وکثر الشعراء، و کثر الجور و الفساد، واکتفی الرجل بالرجل و النساء بالنساء، وصارت الأُمناء خونة وأعوانهم ظلمة، فهناک أظهر خسفاً بالمشرق و خسفاً بالمغرب، ثم یظهر الدجال بالمشرق». یعنی وقتی که علم از میان برود و جهل زیاد شود و قاریان بسیار شوند و علما و فقها کم شوند و شعرا زیاد شوند و همچنین جور و فساد بسیار شود و مردان به مردان لواط کنند و زنان به زنان مساحقه نمایند و امین‌ها خائن شوند و اعوان و انصار آنها ظالم گردند، در این صورت واین زمان در مشرق ومغرب، زمین فرو رود و یا آنکه مشرق و مغرب عالم تیره و تار گردد؛ پس دجّال از مشرق بیاید و ظهور کند. و بعد فرمود خدای من خبر داد مرا به آنچه بود و واقع می‌شود بعد از این از فتنه ها و از ظلم بنی امیه و بنی عباس. پس خدای من مرا امر فرمود که تمام آن اخبار را به علی علیه السلام تعلیم نمایم و خبر دهم، و به امر الهی همه را به علی آموختم.[1]

غذای تمام نشدنی

و از کرامات آن بزرگوار نیز روایت ابن عباس است که گفت:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله تزویج نمود علی را به فاطمه علیها السلام قدری خرما و قدری روغن عربی و ظرفی از سویق ـ که آرد جوی برشته باشد ـ طلبیدند و آنها را به دست مبارک

---

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۰.

خود ـ که منبع تمام برکات و معدن همه خیرات و فیض دهنده جمیع نعمت‌ها و رحمت اهل زمین و آسمان بود ـ در میان ظرفی، ممزوج و مخلوط فرمود؛ پس فرمود ظروف از هر قبیله بیاورید، و ظرف‌ها را حاضر کردم و آن بزرگوار علی الاتصال، ظرف‌ها را از آن سویق مخلوط پر می‌فرمود و اصحاب به خانه‌های مهاجران و انصار می‌بردند و از آن ظرف سویق، چیزی کم نمی‌شد تا آنکه تمام مردم را کفایت نمود و آن ظرف به حال اوّل باقی بود.[1]

سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات

و از کرامات آن بزرگوار و مکاشفات آن حضرت این بود که در وقت وفات در حینی که مردم در دور آن آفتاب، جمع بودند آن بزرگوار فرمود:

روهای چندی سفید شد و روهای چندی سیاه شد، و مردمان چندی سعید و خوب شدند و مردمان چندی بد و شقی شدند. و به سعادت رسیدند اصحاب کساء پنجگانه، و سید و آقای آنها منم، و این فخری از برای من نیست بلکه عترت من عترت الله‌اند و اهل بیت من سابقون‌اند؛ آن سابقونی که در نزد خدا مقربون‌اند. به سعادت رسید آنکه تابع ایشان شود و با ایشان باشد در دین من و دین پدران من.

خدایا به وعدهٔ خود وفا نمودم، و سیاه باد روهای مردمانی که از حق بگذرند و وارد دوزخ شوند در حالت تشنگی. و از حق گذشت و یا بگذرد بَغْل اوّل [یعنی...][2] و دوم [یعنی...][3]، و حساب ایشان با خدا باد و سوم [یعنی...][4] و چهارم [یعنی معاویه ...] و هر کسی هر عملی از او سر زد در گرو آن عمل است. و گروها همه برقرار شد و روهای مردم سیاه شد و هلاک شدند جماعات کثیره و امرا و بزرگان بعضی بعضی را کشیدند به سوی جهنم، کتاب الله کهنه شد و بسته ماند و ولی خدا مهجور و خانه نشین شد و حکم به غیر علم شایع گردید. بعد فرمود: «**مبغضُ عليّ وآل عليّ في النار، محبّ عليّ و آل علي في الجنة**».[5]

---

۱. الهدایة الکبری، ص۱۱۵.

۲ و ۳ و ۴. مترجم.

۵. الصراط المستقیم، ج۲، ص۹۵.

اسرار امام ابرار، حیدر کرار

در اسرار امام ابرار حیدر کرّار (امیرالمومنین صلوات الله وسلامه علیه وعلی آله الاطهار). تولّد آن امام هُمام علیه السلام در بین بیت الحرام و کعبهٔ مَلِک علّام واقع شد. بعد از ولادت به سجده در افتاده و سر از سجده برداشت؛ اذان و اقامه گفته و شهادت به وحدانیّت و الوهیّت حضرت رب العزّة جلّ اسمه داد و اقرار به نبوّت پسر عمّ خود ـ حضرت خاتم الانبیا ـ نمود و تصریح به خلافت و ولایت خود فرمود.

پس اشاره به سوی حضرت رسول الله کرد و گفت بخوان یابن عمّ! پس خود شروع نمود به خواندن صحف آدم ابوالبشر علیه السلام؛ چنانکه اگر شیث بن آدم حاضر می‌بود هر آینه اقرار می‌نمود که تو داناتری به صحف از من. پس از آن، صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی همه را یکان یکان خواند وفرمود: ﴿قد افلح المؤمنون﴾[1]؛ یعنی رستگارند آنان که ایمان و اسلام به نبوّت رسولش محمد مصطفی آورده‌اند. پس حضرت فرمود آری رستگارند آن کسانی که همچو تویی امام و پیشوا و مقتدای آنها هستی. و در حق آن حضرت خطبه ادا فرمود چنانکه پیغمبران سابق و اوصیاء گفته بودند. پس فرمود یا علی رجوع نما به حالت طفولیت خود و نگاه دار.[2]

بشارت تولد علی علیه السلام

و از کرامات بی‌منتها و فضایل بی احصای آن خاتم اوصیا و پدر یتامای علی مرتضی علیه السلام این است که راهب یمامی اَثرم بشارت می‌داد ابو طالب علیه السلام را به قدوم امیرالمؤمنین علیه السلام و می‌گفت زود است که متولد می‌شود از جهت تو ولدی که سید و آقای اهل زمان خواهد بود. و ناموس خدای عزّوجلّ است، و از جهت پیغمبر آخرالزمان ناصر و بازو و داماد و وزیر آنجناب خواهد بود، و من ادراک حضور ایشان

۱. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱.

۲. ر.ک: الفضائل ابن شاذان، ص۱۲۸.

را نخواهم نمود. وقتی که دیدی او را از من سلام برسان؛ و امید است که ملاقات فیض حضور آنجناب را درک نمایم.

چون آن حضرت متولد شد و عالم را به قدوم خود منوّر نمود حضرت ابوطالب رفت که از این واقعه او را آگاه سازد، یافت او را که از دنیا رفته بود. بعد از آمدن خدمت ولد مبارکْ قدم خود، گرفت او را بوسید و سلام داد، حضرت به پدر بزرگوار خود فرمود: ای پدر رفتی راهب را خبر دهی که همیشه تو را به من بشارت می‌داد؛ و تمام قصه راهب را به جهت والد ماجد خود ذکر فرمود و آن حضرت تصدیقِ فرمودهٔ ولد مکرّم خود را نمود.[1]

معجزه‌ای از امیرمؤمنان عليه السلام

روایت می‌کند محمد بن سنان، و گفته که:

> امیرالمؤمنین عليه السلام وقتی تحیّت از برای اصحاب به جهت جنگ معاویه می‌دیدند، دو نفر از لشکر شقاوت‌اثر در رسیدند، با آنجناب به مخاصمه برآمدند. و یکی از آنها به حضرت لَغْوی گفت. حضرت فرمود: دور شو ای سگ! در همان حین آن مرد سگ شد و عوعو نمود و اشاره به انگشت‌های خود می‌نمود. پس آن حضرت لب‌های مبارک خود را به دعا حرکت داد فی الفور این سگ انسان گردید و به حالت اوّل بر آمد. پس برخاستند بعضی از اصحاب آن حضرت و عرض کردند: چه واقع شد شما را که فراهم می‌آورید اسلحه بهر جدال و لشکر از برای قتال و حال آنکه شما راست این قدرت؟ فرمود به حق آن خدایی که می‌شکافد از نبات، حبّه را، اگر بخواهم هر آینه می‌زنم به این پای کوچک خودم این بیابان‌های پر طولِ دراز را تا آنکه برسم به سینه معاویه و او را از تخت خود بغلطانم؛ «ولکن خدا را، گرامی بندگانی هستند که سبقت نمی‌کنند عملی را، مگر به امر خداوند رحمن باشد»[2].[3]

و از این جهت به مروان حَکَم فرمودند در روز جنگ جمل در وقتی که پشت به آن

---

۱. مدینة المعاجز، ج ۲، ص ۳۸.

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۴ ﴿عباد مکرّمون لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون﴾.

۳. الهدایة الکبری، ص ۱۲۴.

حضرت کرد که آیا ترسیدی ای پسر حکم که سر خود را بر بالای این بقعه ببینی؟ نخواهد چنین شد، با اینکه بیایند از صلب تو که طاغی و غاصبین حقوق ما و مالک این امت شوند.[1] همچنانکه در کربلا در حالتی که متوجّه به صفین بودند فرمود: چه عجب صبری می‌نمایی ای پارهٔ جگرم ابی عبد الله، در این شط فرات به تشنگی که جان می‌دهی! پس شروع نمود به گریه کردن و فرمودند که همین موضع است بار انداز و منازل و خیام شهداء علیهم السلام.[2] و نیز در جنگ صفین که شنیده شد غوغایی، که می‌گفتند که کشته شد معاویه. حضرت فرمود که کشته نشده و نمی‌شود تا اینکه جمع شود اطراف او این امت رو سیاه.[3]

درخواست اژدها از امیرالمؤمنین علیه السلام

معجزه دیگر: روایت می‌کند قاضی ابن شاذان از ابان [بن] تغلب، از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند که:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه به منبر تشریف داشتند ـ و مردم به اطراف آن حضرت بودند ـ و خطبه می‌فرمودند ناگاه اژدهایی وارد مسجد شد که آتش از دهان [او] بیرون می‌آمد به سوی مردم، و مردم از وی دوری می‌جستند. حضرت فرمود وسعت بدهید او را تا بیاید.

پس آمد تا نزدیک منبر رسید. خود را به قدم مبارک آن حضرت انداخت، و صورت خود را به قدم آن حضرت می‌مالید و سه نفس کشید و صوت خود را بلند کرد و حضرت قطع خطبه نفرمودند. پس جماعت سؤال کردند از حضرت سرّ این امر را. حضرت فرمود این مردی است از طایفهٔ جن؛ می‌گوید که مردی از انصار که اسمش جابر بن سمیع است فرزند مرا در موضعی از کوفه که اسم او جفان است کشته است بدون آنکه از پسر من به او اذیتی برسد و خون پسرش را مطالبه می‌کرد. پس در آن حین از میان مردم مردی بسیار بلند قامت از جای برخاست و عرض کرد یا ولیّ الله

---

۱. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۷۷؛ الخرائج، ج ۱، ص ۱۹۷؛ الهدایة الکبری، ص ۱۵۱.

۲. امالی صدوق، ص ۵۹۷؛ الخرائج، ج ۳، ص ۱۱۴۴؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۸؛ مثیر الاحزان، ص ۱۸؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۷۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۳۲.

۳. الایضاح، ص ۴۵۶؛ المناقب، ج ۲، ص ۹۵.

منم آن کسی که چند یوم قبل در مکان مزبور ماری کشتم که بعد از کشتن، قدرت قرار، و تاب استقامت در آن موضع نداشتم و صدای ناله و افغان و فریاد از زمین و سوراخ‌هایی شنیدم. پس خودم را به سرعت به جامع کوفه رسانیدم. الی الحال هفت شب است که در این مسجد به سر می‌برم. پس حضرت فرمود اشتر خود را ببر و در آن موضع پی کن که دیگر باکی نیست تو را.[1]

ودیعهٔ بی‌همتای الهی به اهل بیت علیهم السلام

و از فضائل آن حضرت که خودش می‌فرمود:

خداوند عالم عطا کرده مرا چیزی را که عطا نکرده احدی از مخلوق خود را. گشاده نموده بر من راه‌های چندی و تعلیم فرموده مرا حسب و نسب جمیع مخلوق‌ها را از گذشته و آینده، و جاری گردانید از برای من ابرها را، وقتی نظر می‌کنم در ملکوت هیچ خبر از چشمم غایب نیست از آن چیزهایی که گذشته است پیش از من و آنهایی که می‌آیند بعد از من،[2] و هیچ خلقی نیست از اولین و آخرین مؤمن و کافر مگر اینکه ما می‌شناسیم او را وقتی که ببینم.[3]

بیماری رمیله و آگاهی امیرالمؤمنین علیه السلام

و از کرامات آنجناب [این است] که وقتی رمیله ـ از جمله خواص شیعهٔ آن حضرت بود ـ مریض شده بود و خود را به مسجد از برای نماز رسانیده [بود]، چون نظر مبارک حضرت به رمیله افتاد فرمود: علیل و ناتوان شده ای رمیله، و به نماز آمده‌ای! عرض کرد آری یا سیدی، قوّت آمدن و درک نماز جماعت را ندارم. حضرت فرمود: هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای نیست که مریض شود مگر آنکه ما به سبب مرض او مریض می‌شویم و هیچ محزونی نیست مگر اینکه به جهت حزن او مغموم می‌شویم. و نیست کسی که دعا کند مگر آنکه ما آمین خواهیم گفت از برای دعای وی. و هیچ کسی

---

۱. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۷۲.

۲. ارشاد الدرجات، ص ۲۰۱؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۱۴؛ فرج المهموم، ص ۱۰۱؛ کتاب سلیم، ص ۷۱۵.

۳. ر.ک: الاختصاص، ص ۳۰۲؛ تأویل الآیات، ص ۲۵۵.

ساکت نیست از مؤمنین مگر آنکه ما در حق او دعایی خیر می‌نماییم. و هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای نیست در مشرق و مغرب عالم مگر اینکه ما با او هستیم.[1]

معجزهٔ گفتگو با مسخ‌شدگان

معجزهٔ دیگر که روایت می‌کند اصبغ [بن] نباته از زید شحام:

به درستی که امیرالمؤمنین علیه السلام را شخصی وارد شد از منافقین؛ پس گفت تویی آنچنان کسی که می‌گویی به درستی که این ماهی مسخ که مسمّی به جری است حرام است؟ حضرت فرمودند بلی. گفت دلیل این مطلب را بیان فرمایید. حضرت به اتّفاق اصحاب و آن شخص آمدند در فرات و حضرت ندا فرمودند ای هناش... ای هناش...! و جواب داد جری که: لبیک یا امیرالمؤمنین. و حضرت فرمودند تو که هستی؟ عرض کرد که من از جمله حیواناتی هستیم که ولایت و محبت تو را به من عرضه داشتند و من ابا نمودم؛ به این سبب مسخ شدم. آن کسی که این مطلب را ابا می‌نماید و دلیل می‌خواهد هر گاه محبت تو را قبول نکند هر آینه مثل ما خواهد شد. پس حضرت فرمود قصهٔ خود را به تفصیل بیان کن تا این انکارکنندگان بفهمند، و بشنوند کسانی که حاضرند. پس عرض کرد: اطاعت می‌کنم. ما جریّان، بیست و چهار قبیله از بنی اسرائیل بودیم و معصیت بسیار می‌نمودیم و ولایت شما را به ماها عارض نمودند و قبول نکردیم؛ به این جهت در بلاد متفرق شدیم و همواره فساد می‌نمودیم. و شخصی آمد در میان ـ که تو یا امیرالمؤمنین او را بهتر از ما می‌شناسی ـ و صیحه زد که از جنس و قبیلهٔ ما در هر جا که بودیم جمع شدیم، و حال آنکه متفرق بودیم در بیابان‌ها. پس تماماً به همان یک صیحه به یک وادی جمع شدیم. پس صیحه دیگر زد و گفت مسخ شوید به قدرت خدا. پس مسخ شدیم، و به بیابان خطاب کرد که نهرهای آب باش که این مسوخ در میان تو سکنی گزینند، و متصل به دریاهای زمین نشو تا اینکه هیچ آبی باقی نماند مگر آنکه این مسوخ در میان آن باشند. پس مسخ شدیم همچنان که می‌بینی.[2]

---

۱. الهدایة الکبری، ص۱۵۷؛ بصائر الدرجات، ص۲۵۹؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص۲۸۲؛ بحار الانوار، ج۲۶، ص۱۵۴.

۲. الهدایة الکبری، ص۱۵۷؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص۲۸۲؛ المستدرک، ج۱۶، ص۱۷۰.

پاسخ به یک اعتراض

پس منازعه کرد در این حدیث، یکی از کسانی که در فضائل حضرت، او را شک عارض شده، که آن ماهی جری به زبان حال تکلم کرد یا به زبان مقال؟ گفتمش که مگر نشنیده‌ای قول خدای تعالی را که می‌فرماید ﴿**یسبّح له السموات السبع و الأرض و من فیهنّ**﴾[1]، الخ؟ و در جای دیگر فرموده: ﴿**إن مِن شيءٍ إلّا یسبّح بحمده و لکن لا یفقهون تسبیحهم**﴾[2] هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح او را می‌کند ولکن شما نمی‌فهمید تسبیح ایشان را. پس هر صاحب عقل و شعور و غیر ذی عقلی تسبیح خدا را می‌نماید. و خبر داده خداوند تعالی که به درستی که هر چیزی تسبیح می‌نماید خدا را هم به زبان حال و هم به لسان مقال، ولکن لسان مقال از اشیاء، مستور و پوشیده است از آدمیان و لازم نشده شما بفهمید آن زبان را، به جهت اینکه لسان مقال را خداوند مستور داشته از بندگان؛ هر گاه کشف نماید مانند سنگ ریزه‌هایی که در دست مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله سخن گفت تمام اشیاء را؛[3] نیز می‌توان ادراک ذکر ایشان نمود. در جایی که سنگ ریزهٔ بی روح سخن بگوید جری که صاحب روح است عجب نیست سخن گفتنش.

و فرمود که ﴿**إنّه کان حلیماً غفوراً**﴾[4]. یعنی سایر مخلوقات غیر مکلفین‌اند و در این حالت تسبیح بنمایند و شماها با وجود تکلیف فراموش می‌نمایید و عمل بد از شما سر می‌زند، و با وجود این، خداوند ستر می‌نماید و گناهان شما را بعد از توبه می‌آمرزد.

تتمهٔ اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام

و از معجزات آن حضرت روایت می‌کند عبید سکسکی از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود:

بعد از آنی که مراجعت نمود امیرالمؤمنین از جنگ صفین، توقف به شطّ فرات فرمود و بیرون آورد چوبی سبز در حالی که مردم همه نگاه می‌کردند، آن چوب را به آب

---

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۴۴.

۲. سورهٔ اسراء، آیه ۴۴.

۳. ر.ک: دلائل الامامة، ص ۳۳؛ سعد السعود، ص ۸۳؛ الصوارم المهرقة، ص ۲؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۰۰؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۴۴.

فرات زد؛ گشوده گردید از آب، دوازده چشمه که «هر چشمه مانند کوه عظیم»[۱]، آب‌ها بر بالای یکدیگر سوار بودند. پس تکلم نمود به زبانی که مردم نفهمیدند و ماهیان در میان آب، سرها را به تهلیل و تکبیر بلند نمودند و گفتند: «السلام علیک یا حجّة الله في أرضه و عین الله الناظرة في عباده» پست شمردند قدر و منزلت تو را قوم تو همچنان که قوم هارون بن عمران مخذول نمود هارون را؛ پس فرمود به اصحاب که شنیدید کلام ماهی را؟ همه گفتند آری یا حجة الله في أرضه. و فرمود این آیتی است و معجزتی است از برای من، و حجت باشد از من بر شما.[۲]

قضاوت علی‌علیه‌السلام و بی‌کفایتی دیگران

و از قضایای غریبات که حل او از مشکلات است این است که:

مردی حاضر شد در مجلس ابابکر و ادعا کرد که من خوف از خدا و امید بر بهشت و ترس از آتش جهنم ندارم و هرگز رکوع و سجود نمی‌کنم، و می‌خورم میته و خون را، و شهادت می‌دهم به چیزی که ندیده‌ام و دوست دارم فتنه و مکروه دارم حق را، و تصدیق قول نصاری و یهود می‌کنم که نزد ایشان چیزی است چیزی که در نزد خدا نیست، و از برای آنها است چیزی که از برای خدا نیست و من حمد می‌کنم پیغمبر را، و منم علی و أنا ربکم. پس عمر گفت که زیاد کردی کفر را بر کفرت.

حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرمود: ساکت شو ای عمر، زیرا که این مرد از اولیاء خداست. امید ندارد بهشت را اما امید از خدا دارد و از آتش نمی‌ترسد ولی از خدای خود می‌ترسد، و نمی‌ترسد از خدای تعالی از ظلم و لکن می‌ترسد از عدل او؛ زیرا که اوست حاکم به عدالت، و رکوع و سجود در صلوة جنازه نمی‌کند و می‌خورد ملخ و ماهی را که میته هستند و دوست دارد أهل وعیال و اولاد را که فتنه‌اند، و شهادت می‌دهد به بهشت و دوزخ و حال آنکه ندیده است، و مکروه دارد مرگ را و حال آنکه او حق است، و تصدیق یهود و نصاری می‌کند در تکذیب بعضی، بعضی دیگر را، و می‌گوید از برای نصاری و یهود چیزی است که از برای خدای تعالی نیست، البته از برای ایشان ولدی است و از برای خدا نیست، و در نزد ایشان چیزی است که

---

۱. سورهٔ شعراء، آیهٔ ۶۳: «كلّ فرق كالطود العظيم».

۲. الخرائج، ج ۱، ص ۲۳۲.

در نزد خدای تعالی نیست یعنی آنها ظلم به نفس خود کرده‌اند و خلّاق، ظالم نیست؛ چه به نفس خود، یا به مخلوق.
و گفت اینکه حمد می‌کنم نبی را یعنی من حمد می‌کنم او را بر رسانیدن رسالت از جانب خدای خود؛ و گفت که من علیّ [ام]؛ یعنی بزرگم بر قول خود. و قول او که گفت منم ربّکم، یعنی از برای من کُمی است که او را وضع می‌کنم و بلند می‌نمایم و مراد او آستین پیراهن است، یعنی منم صاحب اختیار آستین خود. پس عمر ناله کشید، برخاست با لب‌های نجس خود پیشانی مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را بوسید و گفت خداوند زندگی ندهد مرا در دنیا بعد از تو یا ابا الحسن.[1]

یک قضاوت جالب فقهی

و مروی است که وقتی ابن کوّا به خدمت حضرت مولی المتقین امیرالمؤمنین علیه السلام رسید عرض کرد: به درستی که من برخوردم به یک مرغ خانگی که مرده بود و از او تخمی خارج شده بود آیا می‌توان او را خورد؟ حضرت فرمود حرام است. عرض کرد اگر او را زیر مرغ دیگر بخوابانم و بچه‌ای از آن تخم بشود او را می‌توان خورد؟ حضرت فرمود او حلال است. پس عرض کرد چرا خوردن او حرام و خوردن این حلال است؟ فرمود: زیرا که او میته است، از میّت خارج‌شده و این زنده است، از میّت خارج‌شده است[2].[3]

شرح بسم الله

و نیز روایت کرده است ابن عباس از حضرت امیرالمؤمنین که در شبی آن حضرت شرح نمود از برای من از باء ﴿بسم الله﴾ تا آن وقت که سیاهی شب بدل به سفیدی صبح گردید و ستارگان فرو رفتند و چراغ‌ها خاموش شد در شرح باء، و هنوز به سین از

---

۱. المناقب، ج ۲، ص ۳۵۸؛ بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۱۰۹.
۲. المناقب، ج ۲، ص ۳۷۶.
۳. می‌گویم من مؤلّف کتاب چگونه این مطلب نمی‌شود؟ به تحقیق روایت کرده است حسن بصری که چون خضر را ملاقات افتاد با موسی در مجمع البحرین و بود میان آنها چیزی که بود، ناگاه مرغی آمد [یک] قطره از آب دریا برداشت بر کف حضرت موسی علیه السلام ریخت [موسی علیه السلام به] حضرت خضر علیه السلام گفت که سرّ این مطلب چیست؟ فرمود که می‌گوید علم شما و علم اولین و آخرین در پیش علم وصی پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله مانند این قطره است در پیش این دریا؛ (بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۸۶؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۰۲).

﴿بسم الله﴾ [نرسید]. حضرت فرمود اگر بخواهم هر آینه بار می‌کنم چهل شتر صاحب قوّت را از شرح ﴿بسم الله﴾.[1]

این است برادر و وصی حضرت پیغمبر، و اوست نایب حقّ و ولیّ خدا و دوست او؛ آنچنان کسی که به مساوات و مواسات نمود با پیغمبر بر محبت خود، و نگاه داری نمود آن حضرت در بلایای نازله و جوابش داد در وقتی که او را در غزوات ندا فرمود، و آن حضرت به شناسایی خود محکم فرمود بنای دین را و اوست تربیت دهنده خانه نبوت و بنا کنندهٔ اساس رسالت، و اوست آفتاب سماء امامت و شاخ درخت جلالت و نبوت، و پدر و مادر او آنهایند که یاری و حمایت نمودند و خودش کسی است که غسل داد و به خاک سپرد پیغمبر ﷺ را و بپا داشت دین آن سرور را و ادا کرد دین آن حضرت را. و زاییده شد در حرم خدا و تربیت شدهٔ کَرَم جوانی است که پراکنده نمود شرک را و فانی فرمود کفر را.

معجزه‌ای دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام

معجزهٔ دیگر از معجزات آنجنابِ ولایت مآب: وقتی مردی از خوارج گذر کرد از خدمت سالار قافلهٔ دین، حضرت امیرالمؤمنین در حالی که آن دو یعنی ماهی حرام گوشت را که [به] جری مشهور است پیچیده بود به لباس خود. حضرت فرمود که به چند خریدی پدر و مادر خود را؟ پس آن مرد زبان گشود و گستاخی نمود و گفت ادعای بزرگی از غیب کردی. حضرت فرمود خارج کن آنها را از خود. بعد از بیرون آوردن، حضرت خطاب فرمود به آن دو که ماهی کیانید شما؟ به قدرت الهی آنها به زبان آمدند، و عرض کرد یکی از آنها که من پدر این شخصم و دیگری گفت که من مادرش هستم. و [ما] مسخ شدیم که او از اولاد ما می‌باشد.[2]

اتمام حجت امام علیه السلام با غاصبان حکومت

و از مناقب آن حبل المتینِ دین مبین، حضرت امیرالمؤمنین چنین روایت نمود محمد بن سنان و گفته که:

شنیدم از خلیفهٔ بحق و وصی مطلق خیر البشر اعنی حضرت حیدر علیه السلام به سر حلقهٔ

---

۱. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۲۶؛ بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۸۶.

۲. مدینة المعاجز، ص ۹۹.

مردودین، عمر ابن خطاب به این که‌ای مغرور به درستی که می‌بینمت در دنیاکه می‌شوی به جراحت و زخمی که از غلامم مغمر یعنی ابولؤلؤ چون تو به او حکم می‌نمایی از روی خود و او تو را می‌کشد به توفیق حضرت الغفور و داخل بهشت می‌شود علیرغم تو. به درستی که‌ای عمر از برای تو و از برای صاحب تو که تو در مقام او نشسته‌ای انتقام و عقوبتی هست در رجعت که خارج می‌شوید از نزد رسول خدا و شما را می‌آویزند بر درخت خشکی که آن وقت آن درخت سبز می‌شود و برگ نمی‌آورد و آنان که دوست و تابع شمایند مفتون شما می‌شوند و بر اعتقاد خود محکم. پس عمر گفت کیانند آنهایی [که] این کار می‌کنند؟ حضرت فرمود: کسانی که جدایی و مفارقت خواهند انداخت میان شمشیرهای خودشان با غلاف‌ها پس می‌آورند آتشی که افروخته شد از برای ابراهیم و می‌آیند جرجیس و دانیال و جمیع پیغمبران و کافه صدیقان بعد از آنکه سوزانیدند شما را پس بادی می‌آید و می‌وزد و خاکستر شما را به دریا می‌پاشد.[1]

مصداق آیهٔ ﴿إنّ أنکر الأصوات...﴾

جایی فرمود آن حضرت روزی به امام ممتحن حضرت امام حسن علیه السلام که:

یا ابامحمد نمی‌بینی در نزد خدای من تابوتی از آتش که می‌گوید یا علی طلب مغفرت و آمرزش فرما از برای من از حق تعالی و خداوند هرگز نخواهد او را آمرزید.[2]

و روایت شده در تفسیر قول خدای تعالی ﴿إنّ أنکر الأصوات لصوت الحمیر﴾ یعنی بدترین صوت‌ها صدای حمار است که چون مردی از آن حضرت سؤال نمود که خداوند تعالی صوت حمار را مکروه بحسب مضمون آیه داشته پس سبب خلقت چیست؟

پس حضرت فرمود:

مراد از آیه شریفه آن است که حق تعالی تابوتی در جهنم خلق نموده که در میان آن دو نفرند یکی کبود چشم که ... باشد و دیگری صاحب او که ... باشد که به صورت دو حمارند وقتی که صدای خود را در میان آتش بلند می‌کنند اهل جهنم عذاب خود را فراموش می‌کنند و از شدت آن صدا در اذیت هستند پس خداوند تعالی صوت این حمار را مکروه دارد.[3]

---

۱. الهدایة الکبری، ص ۱۶۲؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. رک: کتاب سلیم، ص ۵۹۶.

۳. بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۲۷۷.

روش علی‌علیه‌السلام در برابر جاسوسان

و از دیگر معجزات آنجناب است که در جنگ نهروان از خارجیان جاسوس‌های چندی به سمت عسکر ظفر اثر حضرت حیدرعلیه‌السلام آمدند و به لشکر شقاوت خبر بردند که چهار هزار نفر اسب سوار است در لشکر اسلام؛ پس در میان خودشان بنا گذاردند و گفتند به جانب آنها تیر نیندازید و شمشیر نزنید، اما هر یک از شما بشتابید و دور بایستید و با نیزه به قتل در آورید پس آن بزرگوار از غیب، این مطلب [را] دانست و به اصحاب فرمود که شما هر وقت به جنگ می‌روید به تیر و طعن نیزه قصد دشمن ننمایید و لکن شمشیر بیفراشید هر یک از آنها راکه عزم کشتنش می‌کنید اول نیزه او را قطع نمایید، بعد بروید به سوی او و به قتل رسانید. پس اگر این قِسم کنید ده نفر از شما کشته نمی‌شود و از آنها نیز ده نفر زنده نمی‌ماند. پس اصحاب به فرمودهٔ حضرت عمل کردند و اهل نفاق را همه راکشتند و از اصحاب آن حضرت هیچ کشته نشد به برکت آنجناب[1].

معجزهٔ تبدیل نان خشک به مرغ بریان

معجزه دیگر از معجزات آن حضرت: روایت کرد ابن عباس که:

مردی خدمت آن حضرت رسید و ضیافت و میهمانی از آنجناب طلبید و قرص نانی از جو درخواست کرد. حضرت نان خشکی و ظرف آبی به آن مرد عنایت فرمود و به دست مبارک، آن نان را شکست و پاره‌ای از آن [را] به میان آب انداخت و به آن مرد فرمود که این نان را بخور. چون از میان آب برآورد دید که آن مرغ بریان است و پاره دیگر را آن حضرت به میان آب انداخت. آن مرد به فرموده آن حضرت خواست بخورد دید که قطعه حلوایی بسیار مطبوع و گوارا [است]. عرض کرد ای مولای من به آب انداختی نان خشکی را از برای من و من او را بیرون آوردم انواع طعام. حضرت فرمود آری این است ظاهر عطای ما و این هم است باطن او، و همیشه امر ما چنین است[2].

---

۱. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۹۳، ص۵۹؛ اعلام الوری، ص۱۹۹، فصل سوم؛ شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۲۷۲.

۲. بحارالانوار، ج۴۱، ص۲۷۳.

علم بی‌نهایت اهل بیت علیهم السلام

[دیگر] قصه فضه جاریه است وقتی که به خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمد و چون داخل شد به خانه نبوت و معدن رحمت و منبع عصمت و درهای حکمت و مادر ائمه، نیافت در خانه مگر شمشیر و زره و آسیا. و چون دختر پادشاه هند بود و در پیش خود خبر از اکسیر داشت و قطعه‌ای از آهن گرفت و او را بالش نرم کرد بر شکل ماهی ساخت و دوا به مس زد طلا شد. چون حضرت حیدر داخل خانه شد، فضه آن طلا را به دست آنجناب داد. چون نظر کیمیا اثر آن حضرت بدو افتاد، فرمود اگر این مس را آب می‌کردی بعد از آب کردن دوا می‌زدی طلای او بهتر و قیمتش زیادتر می‌شد.

فضه عرض کرد ای سید من آیا شما هم این علم را می‌دانید؟ فرمود آری این طفل هم می‌داند. و اشاره فرمود به حضرت امام حسن علیه السلام. فضه طلا را به خدمت آنجناب آورد؛ آن حضرت نیز فرمود اگر مس را آب می‌کردی رنگ طلا بهتر و قیمت او بالاتر بود. پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای فضه ما اعظم از این علوم را می‌دانیم، و دست مبارک خود را بلند کرد و به زمین اشاره فرمود. ناگاه گردن شتری از طلا از زمین بیرون آمد و گنج‌های زمین به حرکت آمدند، پس به فضه فرمود بگذار او را هم بر بالای آنها باشد، پس فضه آن طلا را بر آن گردن نهاد و فرو رفت[۱].

سخن گفتن ناقوس و مسلمان شدن راهب

و دیگر روایت کرده است از عمار یاسر رضی الله عنه [که]:

روزی در خدمت مولای خودم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم. و در صحرای حیره گردش می‌کردیم؛ گذر افتاد ما را به دیر راهب نصرانی که به نواختن ناقوس خود مشغول بود. آن حضرت فرمود: ای عمار آیا می‌دانی که این ناقوس چه می‌گوید؟ عرض کردم ای آقای من چه تکلم می‌کند چون که بی روح است! حضرت فرمود که مثلی از برای دنیا می‌زند که نصیحت‌آمیز است، و عبارات قول ناقوس مفهومش این

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۷۳.

است که می‌گوید: ای اهل دنیا دل به دنیا مبندید و فراموشش سازید و اندک اندک از وی دور شوید و با او به مدارا و ترقی رفتار نمایید که فانی خواهد شد، و چیزی که باقی می‌ماند به حقیقت و راستی غیر از خداوند تعالی کسی نیست.[۱،۲]

عمار می‌گوید روز دیگر به دیر راهب آمدم و همی گفتمش که ناقوس بنواز گفت؛ که تو مسلمانی از ناقوس نصرانی مرادت چیست؟ گفتم می‌خواهم بدانم که چه می‌گوید و ببینم که نوا از چه می‌جوید. آن راهب رو به نواختن ناقوس نهاد و من نیز به موافقت، کلام فرموده حضرت را گفتم. پس آن ترسای در معنی پارسا به سجده افتاد و نور ایمان در دلش جلوه‌گر گردید و به شرف اسلام رسید و گفت که در نزد من صفحه‌ای است به خط هارون بن عمران که در او نوشته است که در آخر الزمان پیغمبری مبعوث می‌شود و او را وزیری است و می‌داند ناقوس چه می‌گوید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تهدید فرعون

و نیز از کرامات حامل لواء الحمد فی یوم المحشر اعنی حضرت حیدر علیه‌السلام که روایت شده که چون فرعون ملحق به حضرت موسی و هارون شد در دل آنها از فرعون ترس و اندوهی راه یافت. ناگاه اسب سواری در قصر فرعون پدیدار گردید که لباس زرین در بر و شمشیری از طلا به دست داشت، حمله به فرعون نمود و فرمود که دوست بدار این دو مرد را وگرنه از دم شمشیر شربت مرگ خواهی چشید. چون فرعون این بدید به غایت ترسید و بر خود بلرزید و به حضرت موسی و هارون عرض کرد که دیگر نزد من نیایید. پس از نزد فرعون برخاستند و رفتند و فرعون دربانان را خواند و زبان به مؤاخذه ایشان گشود که بدون اذن این اسب‌سوار را داخل نمودید. آنها قسم یاد کردند به عزت فرعون که کسی سوای این دو نفر داخل نشد.

معلوم است که آن اسب سوار شیر بیشه ایجاد، اسد الله الغالب علی بن ابی طالب

---

۱. امالی صدوق، ص۲۲۵؛ ارشاد، ج۲، ص۳۷۳؛ روضة الواعظین، ج۲، ص۴۴۳؛ معانی الاخبار، ص۲۳۰؛ المناقب، ج۲، ص۵۶.

۲. ای مولای ما دنیا آخر ما را فریب می‌دهد و از راه هدایت بیرون می‌نماید و اغوا می‌کند و به ضلالت می‌اندازد و هیچ روزی نیست از دنیا که می‌گذرد مگر آنکه از ما کناره می‌نماید و دیگر آن روز را نخواهیم دید و نمی‌دانیم چه بود گذشت و چه کردیم در او، همی این قدر می‌دانیم که گذشت خلاصه.م.

بوده که به یاری حضرت موسی کلیم الله آمده، [او] آنچنان کسی است که حق تعالی در پنهان، یعنی قبل از آخر زمان، پیغمبران گذشته را به آن بزرگوار نصرت داد و یاری نمود و محمد خاتم الانبیاء را آشکارا به سبب وجود علی علیه السلام ظفر و کرامت فرمود زیرا که اسم مبارک آن حضرت اعظم اسماء خداوند است و آن کلمه‌ای است که بزرگ‌ترین کلمات الهی می‌باشد که حق تعالی این کلمه را بر دوستان خود ظاهر ساخته و بر ایشان تعلیم فرمود که در گرفتاری ها خداوند را بدین کلمه می‌خوانند و از حق تعالی به این اسم مبارک امداد می‌جویند. خداوند تعالی نیز ایشان را جواب می‌دهد و از مهالک، نجاتشان می‌دهد و آن بزرگوار را به هر صورتی که بخواهد به یاری ایشان می‌فرستد.

و به سوی آن حضرت اشاره است قول خدای تعالی که می‌فرماید در کلام مجید **﴿ویَجْعَلُ لکما سُلطاناً فلایصِلُونَ إلیکما بآیاتنا﴾**[1]، یعنی ای موسی و هارون گردانیدم از برای شما سلطانی که شما را یاری کننده [است] و بر شما، فرعونیان غلبه نمی‌نمایند و برخورد نمی‌شوند به سبب آیات؛ یعنی علامات واضحات ما[2].

و ابن عباس نیز گفته آیت کبری و علامت عظمی از برای حضرت موسی و هارون این اسب سوار است که حیدر کرار علی علیه السلام بود.

ماجرای گنج مخفی مرد یهودی

و از کرامات آن سفینهٔ نجات، بهترین ممکنات و ولی کائنات، پور ابوطالب مظهر العجائب والغرائب اسدالله الغالب (صلوات الله و سلامه علیه و آله) که روایت کرده حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از آباء کرام و اجداد عالی مقام خود که:

در زمان خلافت به ناحق ابی‌بکر، مردی از یهود به نزد آن مردود آمد و گفت پدرم از دار دنیا رحلت نمود و می‌دانم که از مالیه دنیا او را ذخیره بسیار است و مرا نگفته که در کجا است. اگر مرا بدو دلالت نمودی و مکان او را به من راه بنمودی هر آینه ثلث او را به تو دهم و ثلث دیگر را به فقراء و مسلمین بذل نمایم و بر دین تو بر آیم. ابوبکر گفت که از غیب به غیر از حق تعالی کسی خبر ندارد.

---

۱. سوره قصص، آیه ۳۵.

۲. مدینة المعاجز، ج ۱، ص ۱۴۳.

پس آن یهودی از نزد ابی‌بکر برخاست به پیش عمر آمد و آن... جوابی را که ابی‌بکر گفته بود بیان نمود و او را به سوی شاه ولایت مآب حضرت ابوتراب دلالت نمود. یهودی خدمت آن حلّال مشاکل آمد و سؤال خود را خدمت آنجناب عرضه داشت. حضرت فرمود ای یهودی عزم بلد یمن بنما، وقتی که رسیدی به حضرموت برو و از وادی برهوت سؤال بکن. چون تو را نشان بدان‌جا دادند و حاضر شدی در آن وادی، توقف کن تا غروب آفتاب رسد. چون آفتاب غروب کرد دو کلاغ سیاه در پیش تو حاضر می‌شوند که از منقارهای آنها خون و جرم و ریم می‌ریزد و در آن‌وقت ندا بنما به اسم پدرت و بگو ای فلان منم پیک و رسول از جانب وصی پیغمبر آخر الزمان به سوی تو که با من تکلم نما. بعد از آن، از گنج‌هایش به درستی که از برای تو بیان می‌کند مکان آنها را.

پس یهودی از مدینه به عزم یمن بیرون رفت تا به یمن رسید و استفسارکنان خود را به وادی برهوت رسانید. به فرموده حضرت عمل کرد بدان‌جا بنشست تا آفتاب غروب کرد و دو کلاغ سیاه پیش او آمدند آن یهودی صدای خود به اسم پدرش بلند کرد. پس او را جواب داد و گفت وای بر تو برای چه بر این وادی آمده‌ای؟ کارت با کیست و سبب آمدنت [را] بگو چیست که این‌جا منازل و محافل اهل عذاب است. گفت آمده‌ام از تو سؤال نمایم که گنج‌هایی که بوده از خودت که... در کدام موضع است؟ گفت در فلان موضع و فلان حایط است. و نیز گفت: ای پسر وای بر تو البته تابع شو دین مبین محمدی و آیین احمدی صلی الله علیه و آله را که در دنیا و آخرت اوست مر بندگان گنه‌کاران را راه نجات.

پس آن دو کلاغ رفتند و یهودی از راهی که آمده بود مراجعت نمود و به حسب گفتار پدرش از پی آن گنج‌ها جست‌وجو نمود تا دریافت کرد گنجی از طلا و گنجی از نقره، و آنها را حمل بر شتری کرد و آهنگ خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. به شرف ملازمت آن حضرت مشرّف گردید در حالی که می‌گفت: «أشهدُ أنْ لا إله إلاّ الله وأنّ محمداً رسولُ الله وأنتَ وصيُّ رسولِ الله». یعنی شهادت می‌دهم بر این‌که خدایی نیست جز خدا، و محمد است رسول خدا و تویی وصیّ آن پیغمبر و برادر آن سرور و به راستی این هدیه‌ای است خدمت شما که او را مصرف نمایی به نحوی که بخواهی، زیرا که تویی صاحب اختیار و ولیّ کردگار در دو دنیا[1].

۱. الخرائج، ج۱، ص۱۹۲.

درخواست معجزه از اميرالمؤمنين عليه السلام

و از کرامات آن حضرت است که روایت کرده ابن عباس این که:

جماعتی از اهل کوفه که از اکابر و بزرگان شیعه بودند از امیرالمؤمنین عليه السلام سؤال نمودند که می‌خواهیم از شما بنمایید بر ما از اسرار عجیبه و معجزات غریبه. حضرت فرمود که شما قدرتی ندارید که ببینید. اگر یکی از آنها را بر شما بنمایم البته همه کافر خواهید شد. ایشان تأکید و مبالغه نمودند خدمت آن حضرت و گفتند شکی نیست که تویی صاحب اسرار الهی. آن حضرت هفتاد نفر مرد را از ایشان اختیار فرمود و خارج شدند با آن حضرت تا بیرون کوفه رسیدند. آن حضرت تکلم به کلماتی نمود که کسی نفهمید و فرمود که نگاه کنید. چون مردم نظاره کردند دیدند در سمتی درخت‌های فراوان با میوه‌های الوان و قصور عالی که در زیر آنها نهری جاری بی پایان بود و گل‌های رنگارنگ در نهایت صفا. و مرغان خوش الحان هر یک به طرزی در نغمه و سرودی پرداخته‌اند.

و سمت دیگر نگاه کردند جایی را دیدند که شعله آتش تصاعد داشت که در میان آن آتش عقرب‌ها و مارهای بیکران و طبقات نیران مشاهده نمودند. جمعی که ثبات قدم نداشتند چون دیو از قرآن می‌رمیدند و آن کرامت را سحر نامیدند، و دو نفر که صاحب یقین و پاک دل بودند بر یقین افزودند. پس آن حضرت به یکی از آنها فرمود که آیا شنیدی که چه گفتند اصحاب تو؟ و قسم به خدا که این سحر نبود و من ساحر نیستم. خدا و رسول می‌داند هر که ردّ مرا نماید هر آینه خدا را رد کرد[ه است]. پس آنجناب به سوی مسجد مراجعت فرمود و دعایی خواند به ریگ‌های مسجد، همه یکمرتبه درّ و یاقوت شدند. پس یکی از آن دو نفر نیز کافر گشت و از هفتاد نفر یک نفر ثابت ماند در دین خود.

عین‌های خائن

آن حضرت می‌فرمود به ابن عباس که: چگونه ای تو در وقتی که ظلم و ستم کنند عین‌ها بر یک عین؟ ابن عباس عرض کرد ای مولای من، مکرر به این کلام تکلم فرموده‌ای اما من معنی فرمایش شما را نفهمیدم. حضرت فرمود عین عتیق و عمر و

عبدالرحمن بن عوف و عین عثمان. و مراد از عین‌ها آنهایی هستند که اول حروف اسمشان عین است و ظلم نمودند بر علی که اول اسم مبارک آن حضرت نیز عین است. و عین عتیق، ابی‌بکر... است که مادرش او را بدین اسم نامید.

و آن حضرت نیز فرمود به ابن عباس که منضم بر این اشخاص می‌شود عین عایشه و معاویه و عین عمرو بن العاص و عبد الرحمن بن ملجم و عین عمر بن سعد (لعنة الله علیهم)[1].

داستان منجّم و علی علیه‌السلام در نهروان

و از کرامات باهرات آنجناب این است که وقتی که به جنگ نهروان تشریف می‌برد شخصی در رسید که او را دهقان فارسی می‌گفتند که از علم نجم اندک ربطی داشت و آن حضرت را از رفتن باز می‌داشت و ممانعت از جنگ می‌نمود آن بزرگوار را، و می‌گفت:

بدان که طالع ستارگان در این زمان نحس است. آنهایی که طالعشان فیروز و از اصحاب سعادت بودند، در امروز به نحوست در افتادند و کسانی که ستاره طالعشان منحوس بود، در این وقت قرین سعادت است. و ستاره مریخ که از جمله کواکب نحس است شروع کرده و سیر می‌کند در برج ثور، و چون هر کوکبی که در برج ثور باشد قوسش از سایر اوقات بیشتر است. و در طالع تو دو ستاره با یکدیگر مختلف آمده‌اند. این زمان از بهر تو جدال شایسته نبود و قتال تو را سزا نه.

حضرت فرمود تو نه آن چنان کسی هستی که سیر می‌دهی ستاره‌های جاری را و حکم می‌نمایی بر علی علیه‌السلام بر چیزهایی که سر زده است و نقل می‌دهی حکمت را به نوعی در هر دقیقه و ساعتی. بگو چند ستاره است که سیر می‌نماید و کدام ستارگان هستند که همیشه به جای خودند و سیر نمی‌کنند؟ و انوار آن کواکبی که همیشه دور می زنند چه قدر است و شعاع آنها به چند درجه می‌باشد؟ آن مرد گفت که در علوم اسطرلاب خواهم نگاه کرد و تو را خبر می‌دهم. حضرت فرمود آیا می‌دانی آفت‌هایی

---

۱. صراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲؛ مناقب شهر ابن آشوب، ج ۲، ص ۲۶۸؛ معانی الأخبار، ص ۳۸۷.

را که واقع شد در شب در صورت میزان به سبب تقارب ستارگان به کدام ستاره اختلاف آمد در برج سرطان و کدام آفت داخل شد بر زبرقان[1]؟

پس حضرت فرمود به آن مرد که آیا خبر داری که پادشاه چین در شب گذشته از خانه[ای] به خانهٔ دیگر رفت؟ و آیا عالمی که منقلب و خراب گردید؟ برج ماچین و دریای ساوه فرو رفت و خشک شد و دریا چون خَشرَمه جوشید و سرشار کرد؟ و قطع گردید راه دریا از سَقلَبه که شهری مابین قسطنطنیه [است] و یک زرع می‌باشد؟ و آیا می‌دانی که سرنگون گردید پادشاه روم و برادر او به جای او نشست؟ و [آیا می‌دانی که] ساقط کردند شرافت از طلا در قسطنطنیه کبری و فرو رفت به زمین کوه سرانديب[2] و آیا می‌دانی آن مرد که هیجان کرد و زیادتی گرفت مورچه در وادی نمل و نیک‌بخت گردید و سعادت یافت؟ و [آیا می‌دانی که] خلق شد هفتاد هزار عالم و زایده شده در هر عالمی هفتاد هزار خلق دیگر؟ و به همین میزان در همان شب مردند و فانی گردید هفتاد هزار عالم و هفتاد هزار مخلوق آنها؟

پس آن مرد از روی تعجب و تحیر عرض نمود: من بر هیچ یک از این‌ها واقف نیستم. حضرت فرمود آیا می‌دانی آن ستاره‌هایی را که دائم در حراست‌اند و شیاطین را در وقت استماع صوت ملک می‌سوزانند؟ و آیا خبر داری از حالات سایر ستارگان و آفتاب و آن کواکبی که دنباله دارند طلوع می‌نمایند در اول شب منوّر و غروب می‌کنند در سحر آن؟ مرد از جواب یکی از این‌ها هم عاجز آمد. حضرت فرمود آیا عالِم هستی و مطلع می‌باشی بر این‌که دو ستاره طلوع کردند و از جهت طلوع آنها کندی در عالم پدید آمد و غروب کردند مصیبتی واقع شد؟ به درستی که آن دو ستاره طلوع نمودند و غروب کردند بخل و حسد واقع شد در قلب قابیل که هابیل را به قتل رسانید. پس آنها دگر طلوع نخواهند کرد مگر برای خرابی و فنای دنیا.

---

۱. می‌شود زبرقان، بدر تمام باشد که از جهت اختلاف کواکب آفتی بدو رسد و احتمال دارد که آن کس باشد که نام او این بود که حسین بن بدر صحابی را از جهت حسن جمالش تشبیه به قمر کرده و زبرقان می‌گفتند، و از جملهٔ اعیان عرب بود. م.

۲. که آن کوهی بود در مملکت چین و موضع هبوط آدم از آسمان به زمین بوده و ناپدید گردید، گلّه و رمه‌های گوسفندان یهودان. م.

آن مرد عرض کرد که من هیچ نمی‌دانستم. پس آن عالم کَون [و] ما یکون فرمود که هرچه تو را از طرق و راه دنیا سؤال نمودم ندانستی؛ پس از تو سؤال می‌کنم از نزدیک، و فرمود که خبر بده مرا که چیست در زیر پای راست و چپ اسب من از نفع و ضرر و خیر و شر؟ آن مرد گفت که من اندک علم آسمان می‌دانستم و از زمین هیچ آگاه نیستم. پس به فرمودهٔ آنجناب سمت راست را حفر نمودند گنجی پیدا شد از طلا، و سمت چپ را کندند یک افعی بر آمد و بر گردن آن شخص پیچیده شد. پس آن مرد صیحه‌ای زد و گفت الأمان ای مولای من! حضرت فرمود امان تو را به ایمان است. عرض کرد که البته تو را سجده خواهم کرد و طول می‌دهم از برای تو رکوع را. حضرت فرمود تو شنیده ای که سجده خیر است، اما این چیز برای خدا است، سجده بکن خدا را، و مرا دوست بدار.

پس فرمود ای سهر سقیل سوار ـ که اسم آن شخص بود ـ ماییم ستارگان آسمان ایجاد، و ماییم علامات فلک دوّار، و این علم را کسی نمی‌داند بجز ما و خانه‌ای در هند[1] و الله العالم[2].

سؤال کنید از هرچه می‌خواهید

و از این جهت روایت کرده احمد بن عبد العزیز جلودی[3] که ولیّ رب الأرباب حضرت اباتراب در بصره خطبه فرمودند و فرمود که ایها الناس سؤال کنید از من از هر چه بخواهید پیش از آن‌که من از دست شما بروم و مراگم کنید. سؤال کنید از کسی که نزد اوست علم مرگ‌ها و بلا ها و کسی که آگاه است بر حسب و نسب مردمانی که هنوز در صلب پدران‌اند و پرسش نمایید از شخصی که واقف [است] بر علوم آسمانی و اعجاز قرآنی[4].

---

۱. مراد از خانه در هند کنایه از آن است که هیچ کس غیر از ما بدین علوم خبیر نیست. م.
۲. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۳۶.
۳. جَلُود قریه‌ای از قراء اندلس از ولایات.
۴. بصائر الدرجات، ص ۲۶۷؛ ر.ک: الصراط المستقیم، ص ۲۱۷.

علم مطلق امام

و روایت کرده صدوق که کتاب عیون اخبار الرضا، و سندش [را] منتهی کرد به ابی الصلت هروی که گفت:

حضرت امام رضا علیه‌السلام تکلم می‌فرمود به مردمان به زبان ایشان و با هر کسی سخن می‌گفت قسم به خدا از اهل آن لسان فصیح‌تر و داناتر بودی. من عرض کردم: یابن رسول الله عجب دارم از معرفت شما بر این لغت‌های مختلف که تکلّم می‌فرمایی با مردم. حضرت فرمود منم حجت خدای بر تمام خلایق، و خداوند تعالی بر هیچ قومی حجتی نمی فرستد مگر این‌که او عارف و دانا است بر تمام لغات و زبان‌های آن قوم. آیا نشنیده‌ای قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که فرمود عطا کرد حق تعالی ما را فصل خطاب را؟ آیا فصل خطاب غیر از لغات خلایق است[1]؟ و [آیا نشنیده‌ای که] فرمود منم سیر کننده در ۲زمین[2]، و منم آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرم[3] و هرگاه مُردم خداوند وارث قرار می‌دهد زمین را و هر کسی را که در زمین بخواهد. و موتْ ظاهری است از برای امام در حقیقت، و مرگ از برای ایشان نقل از خانه‌ای به خانه دیگر است ـ و کلام آن حضرت را تأویل به این نوع باید کرد ـ و نیز فرمود که سؤال بکنید از من، به درستی که هیچ وقت سؤال کرده نشدم از دون عرش مگر این‌که جواب گفتم[4].[5]

و در کلام آن حضرت که فرموده «از دون عرش، رمزی است که چند قسم توجیه

---

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص۲۲۸؛ اعلام الوری، ص۳۳۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص۳۲۹؛ المناقب، ج ۳، ص۱۰۲.

۲. تأویل الآیات، ص۳۹۹؛ المناقب، ج ۳، ص۱۰۲.

۳. المناقب، ج ۲، ص۳۸۵.

۴. ارشاد القلوب، ج ۲، ص۳۷۶؛ صوارم المهرقه، ص۱۳۶؛ الفضائل، ص۱۳۷.

۵. و در کلام آن حضرت که فرمود از دون عرش رمزی است که چند قسم توجیه می توان کرد: اول از آنها این است که مراد از عرش، می شود علم الهی باشد که از علوم باری تعالی سخن نمی توان گفتن، و وجه دیگر این‌که عرش در علم حروف، محمد است که علمای آن فن محمد را عرش نامیده‌اند که بنابراین این قسم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده که سؤال کنید از من، از پایین تر [از] علم نبوت که علوم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، وجه دیگر این‌که می شود عرش همان عرش آسمانی باشد و حضرت فرمود که سؤال کنید از دون عرش، لازم نکرده است که عالم بر بالاتر از عرش نباشد بلکه این است که اگر آنجناب بفرمایند از بالاتر عرش مردمان از فهمیدن آن عاجز می آیند و حواس انسانی در آن‌جا کور می گردد و لکن در گفت‌وگوی پایین تر از عرش احتمال دارد که عقل بنی آدم درک آن بنماید. م.

می‌توان کرد: اوّل از آنها، این است که مراد از عرش، می‌شود علم الهی باشد که از علوم باری تعالی سخن نمی‌توان گفتن. و وجه دیگر اینکه عرش در علم حروف، محمد است که علمای آن فنّ محمد را عرش نامیده‌اند که بنابراین قسم امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که سؤال کنید از من از پایین‌تر [از] علم نبوت که علوم پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

وجه دیگر اینکه می‌شود عرش همان عرش آسمانی باشد، و حضرت فرمود که سؤال کنید از دون عرش، لازم نکرده است که عالِم بر بالاتر از عرش نباشد بلکه این است که اگر آنجناب بفرمایند از بالاترِ عرش، مردمان از فهمیدن آن عاجز می‌آیند و حواس انسانی در آنجا کور می‌گردد، ولکن در گفتگوی پایین‌تر از عرش احتمال دارد که عقل بنی آدم درک آن بنماید.

خلاصه بعد از این‌که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرمودند مردی که بر گردن خود کتابی آویخته بود از جای برخاست و گفت ای آن‌چنان کسی که ادعا کردی خبری را که نمی‌دانی و واقف بر آن نیستی و الزام کننده‌ای خبری را که نفهمیده‌ای و آگاه بر او نه‌ای. پس اصحاب آنجناب به سرعت از پی او برخاستند که او را بکشند، حضرت فرمود که بخوانید او را تا بیاید، زیرا که حجت‌های الهی را بر باطل و خفت و پستی اقامه نباید کرد، بلکه ظاهر می‌شود به دلیل‌های خداوندی.

پس آن حضرت توجه به آن مرد نمود و فرمود که سؤال کن به هر زبانی که بخواهی که من تو را جواب خواهم داد ان‌شاءالله تعالی. آن مرد عرض کرد چه قدر فاصله می‌باشد میان مشرق و مغرب المطلع‌الانوار سبحانی؟ فرمود مسافت هوای. گفت قدر مسافت هوا چیست؟ حضرت فرمود که دور زدن فلک الافلاک. آن مرد گفت دور فلک طولش چه قدر است؟ آنجناب فرمود سیر کردن آفتاب است در یک روز. آن شخص زبان به تصدیق گشود و سؤال نمود که قیامت در چه وقت است؟ حضرت فرمود زمانی که مرگ حاضر شود و اجل به سر رسد. گفت صدق فرمودی.

بیان فرما که عمر دنیا چند وقت است؟ فرمود گفته شده است که هفت هزار سال است و لکن حد معینی ندارد. عرض کرد راست گفتی. بفرما که مکه کجا است و بکّه کدام موضع است؟ آن بزرگوار فرمود مکّه اکناف و اطراف حرم است و بکّه خود خانه است. عرض کرد چرا آن مکان را مکه نامیده‌اند؟ فرمود زیرا که پهن [شد] تمام اراضی عالم از زیر آن زمین و جمیع زمین‌ها از آن انبساط یافت.

چرا مکان بیت الله، بکّه نامیده شد؟ فرمود به جهت آن‌که در آن موضع به گریه می‌آید چشم‌های گناه کاران و موضعی است که در آن‌جا تمام سلاطین و متکبرین به ناله می‌آیند. پس آن شخص عرض صدق فرمود و سؤال کرد از حضرت که خداوند تعالی قبل از خلقت عرش در کدام موضع بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سبحانَ مَن لا یُدرِکُ کنه صفته حَمَلَة عرشه علی قُربِ زُمَراتهم من کراسیِّ کرامته ولا الملائکه المقرّبون مِن أنوار سُبحاتِ جلاله»[1]. و نیز فرمود وای بر تو ای مرد که گفته نشده است از برای وجود باری تعالی چندیّت و چونیت و حیثیّت و مکانی. پس تصدیق آن حضرت نمود و عرض کرد:

بفرمایید که چند وقت عرش در روی آب قرار داشت قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین‌ها؟ فرمود آیا می‌خواهی که از برای تو حساب بکنم؟ عرض کرد بلی. حضرت فرمود اگر ریخته شود در روی زمین از ارزن تا این‌که هوا مسدود شود و میانه زمین و آسمان پر از ارزن شود پس تو با این ضعفی که داری آنها را دانه دانه نقل بدهی از مشرق به مغرب پس عمرت آن‌قدر طول بکشد که همه را نقل دهی و شماره بنمایی، این آسان‌تر می‌باشد از این‌که بخواهی معلوم کنی که عرش در روی آب قبل از خلقت آسمان و زمین چه قدر ماند و آن چیزی که تو را گفتم یعنی طول مدتش یک جزء است از ده یک ده یک شده یک جزء از صد هزار جزء. مع هذا حضرت فرمود پناه می‌برم برخدا از قلب تحدید و اندک بودن این تخمین که زده شد.

راوی گفته که پس از این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام، آن مرد سر خود را حرکت داد و گفت «لا إله الّا الله»، نیست خدایی غیر از خدا[2].

عُمر کیکائیل، فرشتهٔ الهی

تأیید این مطلب را می‌کند چیزی که روایت کرد رازی در کتاب مفاتیح الغیب که گفته:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود در شبی که من به معراج رفتم و در آسمان‌ها سیر می‌کردم و در آسمان هفتم میدان‌هایی دیدم که مانند میدان‌های این زمین شما، و فوج‌هایی از

---

۱. ترجمه: منزّه و پاکیزه است آن خدایی که نمی‌فهمند باطن صفات او را ملائکه حاملین عرش او با نزدیکی جماعت‌ها و طایفه‌های ایشان از کرسی‌های کرامت او و نمی‌فهمند ملائکه مقرّبین آن‌چنانی که از نورها و روشنی‌های جلال اویند. م.

۲. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۷۶؛ بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۳۶.

ملائکه دیدم که طَیّران و پرواز می‌کردند و هیچ یک از ایشان به دیگری نمی رسیدند و هیچ توقف پیش همدیگر نداشتند، فرمود که از جبرئیل سؤال کردم که این‌ها کیانند؟ گفت نمی دانم، و پرسیدم که به کجا می‌روند؟ عرض کرد نمی‌دانم. گفتم که سؤال کن از ایشان؛ گفت قدرت ندارم و لکن ای دوست خدا تو خودت از آنها سؤال کن.

فرمود که یکی از آن ملائکه را نزد خود خواندم و گفتم اسمت چیست؟ گفت کیکائیل. پرسیدم از کجا می‌آیی؟ گفت نمی‌دانم، و گفتم به کجا می‌روی؟ گفت عالم نیستم. سؤال کردم که چند وقت است سیر می‌کنی؟ گفت نمی‌دانم؛ مگر این‌که ای حبیب، آن‌قدر می‌دانم که حق (سبحانه جلّ شأنه) در هر سالیٰ یک ستاره خلق می‌کند و من شش هزار ستارگان دیده[ام] که حق تعالی خلق کرد[ه است] و من در سیر بوده‌ام[۱].

ماجرای مرد جنّی و امیرالمؤمنین علیه‌السلام

و از کرامات امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که روایت کرده‌اند اصحاب تواریخ این‌که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی نشسته بود و در نزد آن بزرگوار مردی بود از طایفه جن و مسائل مشکله از آن حضرت سؤال می‌نمود، تا آن‌که امیرالمؤمنین خدمت آن حضرت رسید آن مرد جنّی کوچک گردید تا به قدر یک گنجشک شد. عرض کرد خبر بده مرا ای رسول! فرمود از که؟ عرض کرد از این جوانی که می‌آید. حضرت فرمود کیست؟ جن عرض کرد: در وقت طوفان رفتم به کشتی نوح که او را غرق بکنم چون نزدیک کشتی رسیدم این جوان حاضر شد و دست مرا قطع کرد. پس آن مرد جنّی دست قطع شده خود را برآورد؛ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود آن کسی که تو را زده است این بوده[۲].

و به همین اسناد نیز روایت کرد از این‌که مرد جن در نزد رسول الله نشسته بود چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر شد آن مرد جن زبان به استغاثه گشود و عرض کرد یا رسول الله مرا خلاصی بده از این جوان. حضرت فرمود به تو چه کرده است این

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۳۸.

۲. مدینة المعاجز، ص ۲۰.

جوان؟ عرض نمود که من تمرّد قول سلیمان کردم و گریختم از نزد ایشان. حضرت سلیمان جماعتی از جن به سوی من فرستاد و من بر ایشان غالب و فایق آمدم؛ پس این جوان آمد و مرا اسیر کرد و ضربتی بر من [زد]. این است جای ضربت او که الی الحال آن جراحت اثرش باقی است.

پس در آن حین جبرئیل امین پیک رب العالمین به حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله نازل شد، عرض کرد که حق تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: به درستی که من هیچ پیغمبری را مبعوث ننمودم مگر این‌که علی را در باطن در گرفتاری‌ها به یاری او فرستادم و او را در ظاهر با تو قرار دادم[1].

ای کور باطن، ای کسی که این کرامت را در حق آن حضرت تناسخ نامیده‌ای و از کجا بود تو را علم تناسخ و حال آن‌که قدمت در راه حق غیر راسخ است، آیا نمی دانی که اسم اعظم الهی را با هر چیز که ترکیب نمایی بر وفق و مقصود منوّر و مؤثر خواهد بود؟ پس همچنین است کلمه بزرگ الهی که ظاهر می‌شود به هر صورتی که بخواهد، و به فعل می‌آورد هر امر عجیبی را که بشاید. پس چگونه شک می‌کنی در قول محمد صلی الله علیه و آله که فرمود: «**أنا الفاتح وأنا الخاتم**» یعنی منم اوّل و منم آخر. و به دست مبارک اشاره فرمود به سوی علی علیه السلام؛ یعنی این کلام در شأن این حضرت نیز هست. آیا آن حضرت همان قسمت نوری نیست که شعاعش تابیده شد در جسد جمیع اولیاء و دوستانش؟ پس اوست تمام اولیاء و نهایت مقصد کافه اصفیاء، پس ظاهر گردید با پیغمبر صلی الله علیه و آله در این جسد طیّب همچنان که بود با آن حضرت در هر مقامی.

اسرار و کرامات فاطمهٔ زهرا علیها السلام

در بیان بعضی از کرامات و برخی از معجزات صدیقه کبریٰ فاطمه زهرا علیها السلام و از اسرار ایام ولادت باسعادت آن مستورهٔ حجاب جلالت و عفت.

روایت کرده‌اند اصحاب تواریخ که چون خدیجه مادر آن مخدّره را آثار تولد ظاهر و علامت وضع حمل نمودار گردید به امر خدای تعالی بیست نفر حور العین به

---

۱. مدینة المعاجز، ص ۲۰.

زمین آمدند با طشت‌ها و ابریق‌هایی چند که از آب کوثر مملوّ بود و مریم بنت عمران و ساره و آسیه بنت مزاحم را نیز حق تعالی فرستاد تا کمال خدمات ولادت آن مخدّره کردند و اطاعت امر خدیجه نمایند و چون زائیده شد از خدیجه، تمام دنیا از نور وجودش روشن گردید وهمه منازل و محافل و جوانب اقالیم، منوّر و معطّر شد و بوی خوش و عطر عظمت در صفحه عالم منتشر شد و خانه‌های مکه پر از نور بود و در مشرق و مغرب عالم موضعی نبود مگر آن‌که نور تابیده بود، و از آن اوان در آسمان نوری ظاهر شده بود که به غایت زاهر و خوش‌رنگ بود که قبل از آن زمان نبود.

پس آن زنان خدیجه را گفتند فراگیر فرزند خود را پاک و پاکیزه، و [او] معصومه و دختر پیغمبر و زوجه وصی است و نوری است طیّب و عنصری است طاهر که مادر نیکان و حبیبهٔ اختیار شدهٔ خداوند عالمیان و نخبه پاکان است، و مولودی است میمون و خجسته و همایون، برکت دهد حق تعالی او را و در نسل او. چون خدیجه آن مولودهٔ مسعود را به دست خود گرفت به زبان آمد و گفت «**أشهدُ أنْ لا إله إلاّ الله وأشهدُ أنّ أبي سيّد الأنبياء وأنّ بَعلي سيّد الاوْصياء و ولديّ سادة الأسباط**». یعنی گواهی می‌دهم که خدایی نیست غیر از خدا، و پدرم مولای پیغمبران است و شوهرم بزرگ‌ترین وصیّان ایشان است و فرزندانم سید جوانان‌اند.

و بر یک یک از آن زنان سلام کرد و هر یک را به نامش خواند و اهل آسمان‌ها یکدیگر را بشارت می‌دادند و به همدیگر اعلام و اخبار می‌نمودند به ولادت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، و آن مخدّره در خلوات به پنهانی با مادرش خدیجه سخن و گفت‌وگو می‌فرمود و در تسبیحات و تقدیسات و اوراد مونس بود، و نور جمال و خلق کمال و سطوت و عظمت و جلال آن سیده عالمیان بود؛ البته آن‌قدر بود که بیشتر از رسول الله نبود[1].

عظمت فاطمهٔ زهرا علیها السلام

و از کرامات آن بضعة الرسول و... حضرت بتول نزد حضرت باری، این است وقتی

---

۱. امالی صدوق، ص۵۹۳؛ الخرائج، ج۲، ص۵۲۴؛ دلائل الامامة، ص۸؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۱۴۳؛ المناقب، ج۲، ص۳۴۰.

که حقِ آن جگر گوشه پیغمبر را منع نمودند، آمد و گرفت از چوب‌های ضریح پدر بزرگوار خود و فرمود که ناقه صالح نزد خدا از من عزیزتر و با عظمت‌تر نیست؛ و سمت مقنعه خود را به جانب آسمان بلند نمود و اهتمام داشت که دعا کند، و اراده تضرع به درگاه الهی نمود بود. ناگاه دیوارهای مسجد همه از جای خود بلند شد از زمین و نزدیک بود که عذاب شدید بر مخلوق نازل شود. در آن هنگام شوهر نیکو سیرتش حضرت حیدر (صلوات الله علیه و سلامه علیه و آله) در رسید و دست او را گرفت و فرمود:

ای باقی مانده از شجره نبوّت و ای آفتاب آسمان رسالت و معدن عصمت و حکمت به درستی که پدر بزرگوارت رحمت بود از برای عالم و عالمیان، قسم می‌دهم تو را به حق خداوند مهربان و رحمت دهنده مردمان که تو بر این امت خصومت کننده وباعث هلاکتشان مباش، و مانند پدرت طریقه صبر و تحمل و شیوه مرضیه حلم و عفو و بخشش را پاس دار. پس قرةُ عین رحمة للعالمین به فرمودهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعت و معاودت به محراب عبادت خود فرموده و چشم مرحمت از عقوبت آن رو سیه پوشید.[۱]

اسرار و کرامات امام حسن مجتبی علیه السلام

در ذکر بعضی از اسرار و کرامات و شطری از معجزات نور دیدهٔ رسول و پارهٔ جگر بتول، مسموم ممتحن، حضرت امام حسن (علیه الصلوة و السلام).

خبری از غیب به عایشه

و از کرامات آنجناب است وقتی که از کوفه مراجعت به مدینه و از عراق معاودت به حجاز فرمودند. زنان چندی خدمت آن سرور زمین [و] زمان آمدند وی را در مصیبت پدر والاگهرش تعزیت و سر سلامتی دادند و داخل شدند بر آن حضرت زن‌های رسول الله صلی الله علیه و آله، از آن جمله عایشه ... . عرض کرد: ای ابا محمد جدت از دنیا نرفته بود

---

۱. المناقب، ج ۳، ص ۳۳۹؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۶.

مگر روزی که پدرت را گم کردی ـ یعنی تا پدرت زنده بود همچنان بود که جدّت... چون پدرت هم مُرد چنان است که همان روز جدّت از دنیا رحلت نمود. این قدر مصیبت پدرتْ عظیم و بر من و تو دشوار است ـ آن امام ثانی ومعدن اسرار ربّانی با [عایشه] ... فرمود که فراموش کردی آن شبی را که در خانه خود بی چراغ، زمین را با آهنی حفر می‌نمودی با این‌که آن آهن کف دست تو را مجروح ساخت که الی الآن دستت زخم است و بعد از حفر کردن، انبانچهٔ سبزی برآوردی که در او پولی چند ذخیره [نموده] و همه را به جنایت جمع کرده بودی.

پس چهل دینار برداشتی به عدد و حال آن‌که وزن آنها را نمی‌دانستی و بذل نمودی به طایفه تیم [و] عدی؛ از آن جهت که با علی علیه السلام دشمن بودند تا آن‌که کینه [و] بغض خود را نسبت به مردم زیاده نمایند؛ حال با این همه کینه [و] عداوت دیرینه آمده‌ای و خود را در مصیبت پدرم غمناک و حزین می‌نمایی و حال آن‌که تو شفا یافتی به قتل آن بزرگوار! عرض کرد آری همچنین است که فرمودی.

معمّای پادشاه روم

و از معجزات آن بزرگوار این است که معاویه (الذي كان في الهاويه) وقتی [ارادهٔ جنگ با] علی علیه السلام نمود و اهل شام را چون لشکرشیطان به دور خود جمع نمود این خبر به گوش پادشاه روم رسید و بدو گفتند که دو مردند که به یکدیگر خروج نموده‌اند و هر یک پادشاهی را طالب‌اند.

و سلطان روم پرسید که از کجایند ایشان؟ گفتنش که مردی از اهل کوفه و مردی از اهل شام. فرمود که صفات ایشان را برای من بگویید. چون حالات معاویه و کمالات علی را نزدش قدری بیان کردند گفت شامی باطل کننده و حق با کوفی می‌باشد. پس نوشت بر معاویهٔ احمق که بفرست به جانب من اعلم اهل بیت خود را، و کسی [را] فرستاد به جانب مظهر حق و وصی مطلق، علی علیه السلام که به سوی من روانه فرما اعلم اهل بیت خود را تا آن‌که جمع کنم میانه ایشان، و نظر نمایم در انجیل که کدام یک از شما را این سلطنت شایسته و این ملک سزاست تا شما را خبر دهیم.

پس معاویه به سوی او پسرش یزید را فرستاد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرزند ارجمندش امام حسن را روانه نمود؛ رفتند تا وارد بارگاه پادشاه شدند چون یزید داخل شد دست رومی را گرفت و بوسید. حضرت مجتبی علیه السلام که داخل شد [سلطان روم] از جا برخاست و خود را به قدم‌های آن حضرت انداخت و پاهای مبارکش را بوسید. پس آن کوه وقار و سکینه نشست و چشم خود را بلند ننمود از زمین.

چون پادشاه رومی نظر کرد به سوی آنها خارج نمود ایشان را با یکدیگر از نزد خود به سمت دیگر و یزید پلید را تنها به سوی خود خواند. بیرون آورد از برای او سیزده بت که همه تماثیل و صورت‌های پیغمبران بود و آراسته بود آنها را به جمیع زیورها و زینت‌ها، و خارج نمود یک بتی را و پیش او نهاد. پرسید که این چیست و مثال کیست؟ آن ناشناس پدر و مادر، او را نشناخت؛ پس صورت دیگری نزد او آورد، نیز نشناخت و سؤال نمود از او از روزی بندگان که از کجا نازل می‌شود و از روح‌های مؤمنین و کفار که بعداز مردن به کجا می‌روند؟

آن شقاوت مآب به حسب فطرت خود از جواب عاجز آمد. پس رومی به سوی خود خواند آن حضرت را و عرض کرد که چون که اوّل سؤالات خود را از یزید پرسیدم و ابتدا او را پیش خود طلبیدم تا این که بدانی تو که چیزی را که تو می‌دانی او نمی‌داند و چیزی را که پدر بزرگوار تو می‌داند و عالم می‌باشد بدو پدر بدگهر او نمی‌داند و عالم نیست، و پدر تو عالم ربّانی و خیّر سبحانیِ این امت است و من نظر کردم در انجیل دیدم که پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله است و وزیر او علی علیه السلام است و نظر کردم به سوی اوصیاء پیغمبران دیدم که پدر تو وصی محمد صلی الله علیه و آله است.

پس حضرت امام حسن علیه السلام به آن پادشاه نیکو فرجام فرمود که سؤال کن از من از چیزی که تو راست از علم تورات و انجیل و فرقان، تا آن که تو را خبر بدهم. آن پادشاه آن بت‌ها را خواست و اوّل یک بت را به آن حضرت نمود که به صفت ماه‌تاب بود. حضرت فرمود این صفت و صورت حضرت آدم ابوالبشر می‌باشد. پس صورت دیگری نمود که به صفت آفتاب بود، امام حسن فرمود که این صفت و شکل حوا مادر بشر است. پس صورت دیگری به پیش آن حضرت آورده، [حضرت]

فرمود این شکل شیث بن آدم است و این اول پیغمبران است از جانب حضرت که از جانب حضرت احدیّت به رسالت مبعوث گردید و عمرش در دنیا هزار و پانصد و چهل سال بود.

پس صورت دیگری نزد آن حضرت نهاد، فرمود این مثال و صورت نوح صاحب کشتی است و عمر او در دنیا دو هزار و پانصد سال بوده و در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال درنگ نمود. پس صورتی دیگر خدمت حضرت حسن آورده، [حضرت] فرمود این شکل و مثال موسی بن عمران است و عمر او در دنیا دویست و چهل و پنج سال بود و میان او و ابراهیمعليه‌السلام پانصد سال بوده.

پس صورتی دیگر نزد آن حضرت آورد، [حضرت] فرمود این صورت اسرائیل است و او یعقوب حزین و غمناک است. پس صورتی دیگر برآورد، [حضرت] فرمود این مثال اسماعیل است و [صورت] دیگر[ی] نمود به آنجناب، فرمود این صفت و جمال یوسف بن یعقوب است و صورتی دیگری عرض کرد حضرت فرمود این شکل و صفت داودعليه‌السلام است.

پس صورت شعیب و زکریا را خدمت آن بزرگوار نمودار کرد هر یک از اینان [را معیّن] فرمود. و صورتی [دیگر] برآورد، خدمت آن حضرت نهاد، [حضرت] فرمود این صفت و صورت عیسی روح الله و تکلم کنندهٔ باللّٰه است و عمر او در دنیا سی و سه سال بود، پس خداوند او را به سوی خود به آسمان برد و در آخرالزمان در دمشق به زمین می‌آید و دجال را می‌کشد. پس اشکال و صورت‌هایی چند بیرون آورد که به صفت پادشاهان بودند، و به آن حضرت، عرض کرد پادشاه که اینها صورت‌هایی هستند که من صفت آنها را در انجیل نیافته‌ام. آن جناب والا مآب فرمود که اینها صورت پادشاهان پیشین می‌باشد. عرض کرد در چنین وقت من شهادت می‌دهم از برای شما ای آل محمد که به شما داده شده علم اولین و آخرین را و علم تورات و انجیل و صحف ابراهیم و لوح‌های موسی را، و من یافته‌ام در انجیل که این امت تابع شیطان می‌شوند و گمراه می‌گردند و این امت فتنه‌ای هستند که ملک پیغمبر خود را [منع] می‌کنند بر ذریّه و اولاد پیغمبرشان.

پس آن پادشاه روم عرض کرد خدمت آن شاهزاده حضرت مجتبی علیه السلام: خبر ده مرا از هفت چیزی که خلق کرده خداوند تعالی و آنها از رحم مادر نیامد[ه‌اند] و در بچه‌دان ماده خلق نشدند. حضرت فرمود: آدم علیه السلام و حوا و گوسفندی که به جهت اسماعیل فرا آمد و ناقه صالح و شیطان پلید و مار و کلاغی که در قرآن مذکورند؛ این‌ها هفت صاحب روح‌اند که از مادری زاییده نشدند.

پس سؤال نمود از آن حضرت از روزی بندگان. حضرت فرمود در آسمان چهارم نازل می‌شود به قدرت خدا، پس پهن می‌شود در میان خلایق. و سؤال نمود از آن حضرت که ارواح مؤمنین در کجا می‌شوند بعد از موت. حضرت فرمود که جمع می‌شوند نزد سنگ بیت المقدس در هر شب جمعه، و آن سنگ عرش ادنی است در زمین که مقابل عرش اعلی می‌باشد. دور این سنگ حق تعالی پهن می‌کند روزی مردم را بعد از آن‌که از آسمان چهارم به آن‌جا نازل می‌شود، و پیچیده می‌شوند به دور آن سنگ زیادتی روزی. و به سوی اوست محشر ایشان همچنان که روزی ایشان از آن‌جا می‌رسد.

پس سؤال کرد از آن حضرت از ارواح کافران. حضرت فرمود که روح‌های آنان که کافرند بعد از مردن جمع می‌شود در وادی حضرموت که نزدیک شهر یمن است، پس حق تعالی آتشی از سمت مغرب و آتشی از طرف مشرق می‌فرستد، و در عقب آنها بادی است شدید که جمع می‌کند مردم را نزد سنگ بیت المقدس؛ پس اهل بهشت را از طرف راست آن سنگ و اهل جهنم را از سمت چپ سیر می‌دهند در میان زمین هفتم، عاقبت نگاه می‌دارند مردمان را به گرد سنگ بیت المقدس. هر که را که بهشت واجب است داخل می‌شود و هر که را که دوزخ حتمی است داخلش می‌کنند.

اعتراف پادشاه روم به حقانیّت علی علیه السلام

و بر وفق این مطلب است قول خدای تعالی که می‌فرماید ﴿فَریقٌ في الجنة وفریقٌ في السعیر﴾[1]. یعنی گروهی بهشت می‌روند و گروهی در سعیر که جهنم است می‌باشند. پس از فرمایش آن حضرت سامی، پادشاه والاجاه روی خود به سمت یزید کرد و

۱. سوره شوری، آیه ۷.

فرمود: این است باقی مانده پیغمبران و جانشین وصیان و وارث نیکان و دوم امامان و ثقلین و چهارم آل عبا، و گواه و آگاه است به هر چیزی که در آسمان و زمین است. آیا قیاس می‌توان کرد چنین کسی را به کسی که مهر زده است حق تعالی به قلب او که هرگز در قلبش هدایت راهی ندارد؟ و البته او از گمراهان است.

پس نوشت به سوی معاویه به درستی که کسی را عطا فرمود خدا بعد از پیغمبر شما علم و حکمت و خبر دادن از غیب و حکم تورات و انجیل را بدو. پس حق با جناب اوست و خلافت و جانشینی شایسته و سزاوار است مر آن حضرت را. و کسی که با او منازعه و مجادله نماید البته او ظالم است و در درگاه الهی روسیاه می‌باشد، و نوشت به خدمت سرور عالمیان امیرمؤمنان که به درستی و تحقیق که حق با جناب توست و لباس خلافت و سلطنت قامت دل آرای تو را می‌زیبد، و سزاست از برای حضرتت، و نسل مبارکت الی روز قیامت و خداوند باری به دست مبارک عذاب می‌کند کسی را که با تو مقاتله نماید و به درستی که کسی که معصیت تو را نماید و خلاف امر تو را بجا آورد و با تو مخاصمه و محاربه کند لعنت خداو ملائکه و مردمان بر اوست[1].

معجزهٔ امام حسن مجتبی علیه‌السلام

و از کرامات و معجزات آن حضرت ـ اعنی ثانی الائمه و هادی الائمه حضرت امام حسن علیه‌السلام ـ خبری است که روایت شده از مولای ما حضرت باقر علیه‌السلام که:

جماعتی از اهل کوفه خدمت امام حسن علیه‌السلام مشرف شدند، عرض نمودند که چیست در نزد تو از عجایب اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام؟ آن حضرت در زمان حیات خود به ما می‌نمایاند و تو هم بنمای به ما از آن عجایب. امام حسن علیه‌السلام فرمود آیا می‌شناسید پدرم امیرالمؤمنین را؟ عرض نمودند آری ما در صحبت وی بسیار نموده‌ایم. آن حضرت پرده‌ای که به در خانه آویخته بود بلند نمود و فرمود نگاه کنید! چون نگاه کردند گفتند اینک امیرالمؤمنین است در میان خانه و شکی در او نداریم و شهادت می‌دهیم بر این‌که تویی جانشین او به حق و راستی و حجت خدایی بر خلق[2].

---

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. الخرائج، ج ۲، ص ۸۱۰؛ الهدایة الکبری، ص ۱۹۵؛ فرج المهموم، ص ۲۲۴.

معجزات و کرامات امام حسین علیه السلام

در بیان [بعضی] از معجزات بی پایان پنجم آل عبا، سرور شهدا و سالار شفعاء حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام.

علم امام حسین علیه السلام به شهادتش

و از کرامات آن حضرت [این است که] وقتی اراده داشت که خارج شود [و] به سمت عراق رود ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای فرزند! محزون و غمین منما مرا از رفتن، زیرا که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمود کشته می‌شود فرزند دلبندم حسین علیه السلام در عراق. حضرت فرمود ای مادر، من البته کشته می‌شوم و از امری که واجب است و چنین مقدر گشته است فرار نمی توان نمود.

و به درستی که من می‌دانم آن روزی را که من کشته می‌شوم در آن روز و می‌شناسم آن موضع [و] زمینی را که در آن‌جا دفن می‌شوم و خوابگاه من خواهد بود و کسانی که با من شهید می‌شوند از اهل بیت خودم و از شیعیانم، همه را می‌دانم کدام‌اند. اگر بخواهی محل قبر و مکان خودم را به تو بنمایم. پس به دست مبارک خود اشاره فرمود زمین‌های بلند پست گردید تا این‌که ام سلمه زمین کربلا و قتلگاه شهدا و مکان آن حضرت را در آن وادی مشاهده ومناظره نمود[1].

اهدای زندگی دوباره به متوفی

و از معجزات آن سرور مظلومان و عزیزترین شهیدان نزد ایزد منان از کتاب فاضل راوندی چنان است که جوانی به مجلس شریف آن سید جوانان اهل بهشت در آمد و عرض کرد: مادرم از دنیا رحلت نموده مرا وصیت به چیزی ننموده جز این‌که امر کرده است که هیچ‌گونه از امورات وی اقدام ننمایم تا این‌که جناب تو را از مردنش مطلع سازم. پس حضرت به اتفاق بعضی از اصحاب به خانه آن زن تشریف آوردند و آن عورت [یعنی آن زن] را در بستر خود مرده دیدند.

---

۱. الخرائج، ج ۱، ص ۲۵۳.

حضرت ابی عبد الله دست معجز را به سمت آسمان به دعا بلند نمود که حق تعالی آن زن را دوباره حیات مرحمت نماید؛ ناگاه آن سعادت پناه از معجزه آن شاه دیده گشود، به زبان آمده و گفت داخل شو بر من ای کسی که مرگ من به امر توست. پس حضرت داخل شد و نشست و فرمود: ای زن وصیت نما که خدا تو را رحمت کند. پس آن پیره زن عرض نمود: ای بزرگ عالمیان مرا از مالیه زمان چنین و چنان است؛ ثلث دارایی خود را نذر تو کردم که به هر نحوی بخواهی مصرف نمایی و دو ثلث دیگر آن را از برای این پسرم گذاردم، اگر بدانی که او از دوستان و محبان خاندان شما است. و اگر مخالف تو باشد مخالفان را از مال مؤمنان بهره و نصیبی نیست .بعد از این از آن حضرت استدعا نمود که آنجناب در امور اتش متولّی و مستحضر باشد و بر وی نماز گزارد؛ پس تکیه بر بستر نمود مرده گردید همچنان که بود[1].

اسرار و کرامات امام سجاد علیه السلام

در بیان بعضی از اسرار و کرامات عالم آل عبا فخر الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام.

هدیهٔ جنّیان به امام و همراهانش

از آن جمله خبری است که روایت کرد خالد بن عبد الله که:

وقتی آن سید عالی نسب بعد از فراغت از اعمال حج از مکه به مدینه مراجعت می‌فرمود در بین راه اصحاب سعادت انساب خدّام عالی مقام، خیام آن امام همام را به طرفی از بیابان آن، منزل زدند. چون نظر آن والا گهر افتاد فرمود: این مقام مکان قومی از جنیان است که ایشان از مؤمنان و محبان خاندان رسالت‌اند و شما منزل بر ایشان تنگ نموده‌اید.

در آن حین هاتفی که او را کسی نمی‌دید به آواز بلند ندا کرد: ای پسر رسول خدا نزدیکی خیمه‌های شما بر ما رحمت است و از بودن شما در این مکان ما را کمال خوشحالی و مسرت و فرمانبرداری امر تو برما وارد و لازم است و این هدیه و تحفه

---

۱. الخرائج، ج ۱، ص ۲۵۴؛ فرج المهموم، ص ۲۲۷.

می‌باشد از جانب [ما]؛ بپذیر تا اسباب افتخار از برای جان نثاران باشد. پس جابر پیش رفت و دید در سمت خیام طبق‌هایی چند است که هر یک مملو است از خرماهای تازه و انگور و موز و انار، پس حضرت امام علیه السلام با اصحاب گرامی در حق آن قوم دعای خیر فرمودند و آنجناب به اصحاب فرمودند بخورید از هدیه برادران مؤمنین خودتان[1].

ایجاد زمین لرزه به دست امام علیه السلام

و نیز از کرامات آن غریق بحر عبادات: روایت کرد صاحب کتاب اربعین که:

چون طاغیان بنی مروان ظلم و جور را در میان شیعیان، از حد متجاوز نمودند و دست ستم و تعدی به مؤمنان برآوردند جمعی از شیعیان به خدمت امام زمان حضرت سجاد علیه السلام آمدند زبان شکوه از دست آن لعینان گشودند و شرحی از ظلم و جور بیان نمودند؛ آن حضرت فرزند دلبند خود حضرت باقر علیه السلام را خوانده، حقه[ای] بیرون آورد که در میان [آن] ریسمان زردی بود. امر نمود به حضرت باقر علیه السلام که حرکت دهد او را حرکت نرمی و سبکی.

پس حضرت محمد باقر علیه السلام بالای زمین بلندی رفت و آن رشته را آهسته حرکت داد، ناگاه زلزله در زمین پدید آمد که خانه‌های مدینه همه خراب می‌شد، یا آن‌که منهدم شد از مدینه ششصد خانه، و مردم همه دوان دوان به سوی امام چهارم می‌آمدند و استغاثه از آن حضرت می‌جستند و می‌گفتند خلاصی ده ما را ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، خلاصی ده ما را ای ولیّ خدا. پس حضرت فرمود این است آداب و طریقه نسبت به اعداء، و قاعده ایشان چنان است که بر ما ظلم و ستم و جبر [و] تعدی می‌نمایند و خصومت ما هم این است که به یکبارگی ایشان را لباس نیستی می‌پوشانیم[2].

چهرهٔ باطنی شیعیان و...

و از معجزات آن حضرت [این] است که مردی از شیعیان سؤال نمود وعرض کرد: از

۱. هدایة الکبری، ص۲۱۸؛ الخرائج، ج۲، ص۵۸۷؛ الأمان، ص۱۳۵؛ فرج المهموم، ص۲۲۸.
۲. هدایة الکبری، ص۲۲۷؛ ر.ک: المناقب، ج۴، ص۱۸۳.

چه جهت ما را بر دشمنان ترجیح می‌دهید و از ایشان بهتر می‌شمارید و حال آن‌که در میان آنها کسی یافته می‌شود که از ما صورتش نیکوتر است و جمالش بهتر می‌باشد؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: آیا دوست داری که بنمایم بر تو نیکویی تو را بر ایشان؟ عرض کرد: بلی می‌خواهم. حضرت دست مبارک بر چشم‌های آن شخص مالید و فرمود نگاه کن. چون نگاه کرد مضطرب گردید و عرض کرد: فدای تو گردم مرا رو نما به حالتی که بودم زیرا که من ندیدم در مسجد مگر خرس و میمون و سگ. پس حضرت دست مبارک به دیده‌های آن کس مالید عودت نمود به حالت اول[1].

و اشاره به این مطلب است قول حضرت نبوی صلی الله علیه و آله، علی الظاهر که فرمود دشمنان علی علیه السلام مسخ شدگان این امت هستند که در نقل سزاوار است که بکُشید وزغه را زیرا که آنها از بنی امیه می‌باشند که مسخ شده‌اند[2].

اسرار و کرامات امام محمد باقر علیه السلام

در ذکر بعضی از کرامات و سرائر صاحب مفاخر و مجمع علوم اوایل و اواخر، امام محمد باقر (علیه و علی آبائه و ابنائه صلوات علیه الملک القادر).

رفع سوء ظنّ کبوتر

و از اسرار و معجزات آن امام باطن و ظاهر چنان‌که محمد بن مسلم روایت کرد و گفته، [این است] که:

من در خدمت امام پنجم حضرت ابی جعفر علیه السلام بودم که دو کبوتر سفید به خدمت آن حضرت حاضر شدند و هر یکی از آنها آوازی داد به آن یکی کبوتر، و پریدند. پس من عرض کردم فدایت گردم این‌ها چه گفتند؟ فرمود که یکی از این‌ها نر بود و در[بارهٔ] جفت خود گمان خیانت برد[ه بود]. پس آن جفت او قسم یاد کرده بود که من خیانتی نکرده‌ام، و جفت نرینه گفته بود که من از تو راضی نمی‌شوم مگر این‌که به مولایم امام محمد باقر علیه السلام قسم یاد کنی. پس آمد و به ولایت ما قسم یاد کرد که

۱. هدایة الکبری، ص۲۲۴.
۲. المناقب، ج۴، ص۱۸۳؛ الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۸۲۳.

خیانتی نکرده است و زوج او تصدیقش نمود، و هیچ احدی نیست که به ولایت قسم یادکند بر دروغ مگر انسان که او به حقارت می‌بیند قسم را و خوار می‌شمرد ما را[1].

چیزی از ما مخفی نیست

و از کرامات آن حضرت چیزی است که روایت کرد میسر و گفت:

ایستاده بودم به در خانه حضرت باقرؑ که کنیزک مو سیهی بیرون آمد من به چشم ریبه بدو نظر کردم و دست خود را بر سر او نهادم دیدم که آن واقف بر ضمایر ـ اعنی حضرت باقرؑ ـ از درون خانه به او داد زد داخل شو ای کسی که پدری از برای تو نیست؛ اگر دیوارها چشم‌های ما را از شما بپوشاند ـ همچنان‌که می‌پوشاند چشم‌های شما را از ما ـ پس ما و شما باید مساوی باشیم.

توسل گرگ برای زایمان ماده‌اش

معجزه دیگر از معجزات آن سرور روایت محمد [بن] مسلم است. نقل کرد که:

خارج شدم در ملازمت آنجناب به سوی مکانی که آن حضرت اراده داشت. در بین راه سیر می‌نمودیم، ناگاه گرگی جدا شد از کوه و آمد تا نزدیک شد، دست خود [را] زد [و] به قربوس زین اسب حضرت نهاد و با آن حضرت مکالمه و مخاطبه نمود. حضرت فرمود مراجعت نما ـ که آنچه را که می‌فرمود زود حاصل گردید ـ پس آن گرگ به نحو خفت و خواری[2] مراجعت کرد.

پس عرض کردم ای بزرگوار خواهش این گرگ چه بود از جناب تو؟ فرمود که جفت او را درد زاییدن عارض شده بود و بر وی دشوار است. سؤال نمود از برای زوجه‌اش فرجی، و حق تعالی او را فرزندی کرامت نماید که شیعیان ما را اذیت نکند و من بدو گفتم برو که زوجه تو زایید و از او چنین فرزند متولد شد[3].

محمد بن مسلم راوی این خبر می‌گوید که:

پس از آن با آن حضرت سیر کردیم تا به بیابان خشک بی آب و علف رسیدیم

---

۱. هدایة الکبری، ص ۲۴۱.

۲. تواضع.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۱؛ الخرائج، ج ۱، ص ۲۷۲.

که بسیار حرارت هوا و آفتاب در آن شدت داشت و در آنجا گنجشک‌های چندی آمدند و پرواز می‌نمودند و هر یک به دور آن حضرت می‌گردیدند و در میان دست و پـای قـاطر آن حـضرت مـی‌رفته و از آن بـزرگوار تـمنایی مـی‌نمودند. پس آن حضرت با دست خود ایشان را دور می‌کرد و می‌فرمود کرامت به جهت شما در نزد من نیست؟[1]

پس سیر کردیم که به جای مقصود رسیدیم و چون روز دیگر مراجعت کردیم و باز هم به همان وادی عود کردیم که همان عصافیر ـ که گنجشک‌ها باشند ـ طیران و دوران در اطراف آن حضرت می‌نمودند، و من شـنیدم کـه آن حـضرت بـه ایشـان می‌فرمود بخورید و بیاشامید. پس نگاه کـردم در آن مـوضع خشک، آب مـانده ای دیدم؛ خدمت آن حضرت عرض کردم ای مولای من دیروز ایشان را در حقشان این مرحمت نفرمودید و ممانعت کردید و در امروز آنها را سیراب فرمودید؟! حـضرت فرمود بدان‌که امروز در میان آنها چندی از قنابر مخلوط شده بودند که اگر به خاطر ایشان نبودی البته آنها را آب نمی‌چشاندیم[2].

پس عرض کردم ای بزرگوار فرق میان عصافیر و قنابر چیست؟ حضرت فرمود وای بر تو عصافیر یعنی آن گنجشک‌هایی که زیر منقار آنها سیاه است؛ آنها دوستان عمر می‌باشند زیرا که ایشان از طینت آن... مخلوق‌اند و اما قـنابر؛ پس آنـها دوسـتان مـا اهل‌بیت هستند و در آوازشان می‌گویند مبارک باشید شما اهل‌بـیت و مـبارک بـادا شیعیان شما، و خداوند تعالی لعنت کند بر دشمنان شما!

پس از این قضیه آن حضرت فرمود: از هر فـرقه‌ای یک نـوع از آنـها مـا را دشـمن می‌دارند حتی از پرندگان که از ایشان مرغ شوم دشمن ماست، و از روزها نـیز روز چهارشنبه بر ما اهل‌بیت عدوّ است[3].

مؤلف گوید که در این حدیث رمز نیکویی است؛ اشاره بر این است که هر چیزی میل می‌نماید به سوی ابتدای فطرت خود و خوشحال است به همجنس خود.

و به این مطلب اشاره است به حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده است: شناخته می‌شود

---

۱. الاختصاص، ص ۳۰۰؛ بصائر الدرجات، ص ۳۵۱؛ المناقب، ج ۴، ص ۱۸۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۸.
۲. و قنابر نوعی از گنجشک است که پر و بال ایشان سبز رنگ است. م.
۳. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۷۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۲۴.

فرزند حرام‌زاده به حرام خوردن خود. در این‌جا نیز رمزی است این‌که فرزند حرام ماده‌اش از حرام است پس دوست می‌دارد چیزی را که با او هم جنس است و دشمن ایشان که از قطره خبیثهٔ [فلانی]... هستند دوست نمی‌دارند مگر ماده اصلی خود را که آن حرام‌زاده باشد و دوستان اهل بیت که از طینت مبارکه ایشان [یعنی اهل بیت] خلق شده‌اند. و طینت ایشان خلق نمی‌شود مگر حلال‌زاده؛ پس دوست نمی‌دارند آن شجره طیبه را مگر اولاد حلال، و نیستند دوستان ایشان مگر حلال زادگان.

اطلاع از اوضاع خانواده و اعتقادات

و از کرامات آن حضرت سامی [این است که] روایت کرد اسماعیل سندی از ابی‌بصیر [که]:

> در خدمت ابی جعفرعليه‌السلام بودم و شنیدم که آن حضرت به مردی که از خراسان آمده بود می‌فرمود که پدرت چه حال دارد؟ و عرض کرد به خیر و سلامت می‌باشد. پس فرمود برادرت چون است؟ عرض [کرد] به [حال] صحتش گذاردم و بر آمدم. حضرت فرمود پدرت بعد از دو روزی از بیرون آمدن تو فوت شده [است]. و اما برادرت: پس او را کنیزش بدین قسم کشت و او به بهشت رفته است. پس آن مرد عرض کرد: فدایت گردم، در وقت توجه من بر این [سوی] پسرم مریض بود و او را در نهایت پریشانی گذاشتم. حضرت فرمود بشارت باد تو را که پسرت از مرض صحت یافت و عموی او دختر خود را از برایش عقد کرد و حق تعالی پسرت را فرزند ذکوری مرحمت نموده که او را علی نام نهاد ولکن از شیعیان ما نیست. پس آن مرد گفت چاره چیست به سوی او؟ حضرت فرمود آنچه از صلب آدم گرفته شود و دشمن ما باشد او را علاجی نیست؛ البته تو را مغرور نکند عبادت و پرهیزکاری او.[1][2]

---

۱. الخرائج، ج ۲، ص ۵۹۵؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۸۳؛ فرج المهموم، ص ۲۲۹.

۲. مترجم گوید در این کتاب اکثر احادیث و اغلب اخبارش با سایر کتب اخبار و معجزات مخالفت زیاد دارد خاصه در این معجزهٔ مذکوره که در چندین کتاب نیز دیدم و متعرض اختلاف شدم همان عبارت مؤلف نقل به نقل ترجمه شد؛ و الله العالم بحقایق.

خبر از آیندهٔ عمر بن عبدالعزیز

و نیز از معجزات آن سرور کاینات چنان‌که جابر بن یزید روایت کرده [این است] که:

در خدمت آنجناب در مسجد بودیم که عمر بن عبد العزیز داخل شد؛ و او پسری بود نزدیک به بلوغ، و دو جامهٔ زرد رنگ در بر داشت. ابا جعفر باقر علیه السلام فرمود: بگذرد روزگار آن قدری که این پسر مالک می‌شود او را، و در ظاهر، طریقهٔ عدالت پیش خواهد گرفت و در باطن رویه شقیهٔ ظلم و ستم را در دست دارد؛ وقتی که بمیرد اهل زمین بر او گریان می‌شوند و اهل آسمان او را لعنت می‌کنند[1].

بشارت تولد فرزند به یک شیعه

و نیز از کرامت‌های آن امام گرام چنان‌که ابوبصیر روایت کرد [این است] که حضرت به من فرمود:

وقتی که به کوفه مراجعت کنی تو را فرزندی به دنیا آید که نام او را عیسی می‌نامی، و ولد دیگری می‌شود از تو که او را محمد اسم می‌گذاری، و ایشان هر دو از شیعیان و محبان ما می‌باشند و اسم‌های آنها و هر چه نسل آنها باشد الی روز قیامت در صحیفه ما مکتوب است. و من عرض کردم آیا شیعیان شما با شما هستند در آخرت؟ فرمود: آری اگر از خدای تعالی بترسند و پرهیزگاری نمایند از جهت الهی و اطاعت امر او را بنمایند[2].

اعلام روز مرگ جوان غافل

و از معجزات آن حضرت این [است] که وقتی آنجناب داخل مسجد شد و دید جوانی را که می خندید در مسجد، حضرت به آن جوان فرمود: در مسجد خنده می‌کنی و حال آنکه بعد از گذشتن سه روز دیگر از اهل قبرستان و داخل مردگان خواهی بود. پس آن مرد در اول روز سوم از دنیا رحلت نمود و در آخر آن روز به خاک سپرده و در میان اموات خفته گردید[3].

---

۱. الخرائج، ج ۱، ص ۲۷۶.

۲. هدایة الکبری، ص ۲۵۲.

۳. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۷۴؛ اعلام الوری، ص ۳۶۴؛ المناقب، ج ۴، ص ۴۱۴.

قدرت الهی اهل بیت علیهم السلام

و از کرامات آن حضرت چنان‌که وارد شد[ه است] در کتاب کشف الغمه و از ابی بصیر مروی است [این است] که:

روزی در ملازمت آن بزرگوار بودم عرض کردم: شمایید اولاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری. پس گفتم رسول الله آیا وارث پیغمبران گذشته بود؟ فرمود: بلی. پس عرض کردم: شما وارث رسول می‌باشید؟ فرمود: آری. عرض نمود: پس قدرت دارید بر این‌که مرده را زنده کنید و کور مادرزاد و مبتلای مرض برص را شفا دهید و خبر دهید مردم را به چیزی که می‌خورند و [کاری که] می‌کنند؟ فرمود: آری، به امر حضرت باری. پس فرمود نزدیک من بیا. چون نزدیک شدم او را، دست مبارک به چشم‌های من مالید؛ بینا شدم و آسمان و زمین را دیدم. پس بار دیگر دست معجز را بر چشم‌هایم مالید؛ عودت نمودم به حالت اول که هیچ چیز را نمی‌دیدم[1].

اسرار و کرامات امام جعفر صادق علیه السلام

در بیان برخی از اسرار و شرحی از کرامات امام [ششم] معصوم [هشتم] عالم به جمیع حقایق و پیشوای کافه خلایق و معدن اسرار حضرت خالق، جعفر بن محمد الصادق (علیه و علی آبائه و ابنائه صلوات الله الخالق).

آگاهی امام به تمام جزئیات امور

و از جمله معجزات آن اکمل موجودات [این است که] روایت نمود محمد بن سنان که:

مردی از خراسان نزد آن امام زمان آمد که با خود کیسه‌هایی چند از پول به عنوان صدقه آورد که هر یک شمرده شده و مهر شده بود و بر سر هر یک نام صاحب او نوشته بود. چون داخل شد حضرت تک تک نام صاحبان آن کیسه‌ها را بیان فرمود و فرمود: بیرون بیاور کیسه ای که فلان کس داده است به تو [تا] به ما برسانی که او این‌قدر و بدین صفت پول است.

---

۱. الخرائج، ج ۱، ص ۲۷۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۴۲.

پس فرمود کجاست آن کیسه‌ای که زنی که چرخ ریسی کرده و آن پول [را] از برای ما فرستاده [است]؟ بیرون آور که به تحقیق ما هدیه او را قبول نمودیم. پس به آن مرد فرمود: کجا است آن کبود؟ چون آن مرد با خود کیسه کبودی آورده بود که در آن هزار درهم بود و آن مرد آن کیسه را در راه گم کرده بود. و چون حضرت ذکر فرمود آن مرد از حیا سر به زیر انداخت و عرض کرد: ای مولای من در بین راه کیسه کبود را گم کرده‌ام.

امام علیه السلام فرمود: آیا می‌شناسی او را اگر ببینی؟ عرض نمود: بلی. فرمود: ای غلام بیرون آر آن کیسه کبود را. پس غلام به فرمودهٔ حضرت والامقام کیسه را حاضر نمود. چون آن مرد دید شناخت. پس حضرت فرمود به درستی که ما احتیاج داشتیم به چیزی که در او بود؛ پس او را به اراده خود حاضر ساختیم پیش از آنکه تو برسی به نزد ما. پس عرض کرد: ای مولای من استدعا دارم که جوابی مرحمت نمایی به رسیدن این چیزهایی که به آستان مبارک تو آوردم. آنجناب فرمود: جواب را ما نوشتیم، در حالی که تو در راه بودی و به ما نرسیده بودی[1].

و از معجزات آن سرور، اعنی حضرت جعفر (علیه صلوات الله الملک الاکبر) روایت نمود عبد الله بن کاهلی و گفته که آن بزرگوار به این خاکسار فرمود: وقتی که ملاقات نمایی شیر را یعنی چون از او تو را خوفی باشد بخوان در صورت او آیة الکرسی و بخوان: «**عَزَمتُ علیک بِعَزیمَةِ الله و عَزیمَةِ رسُولِهِ و عَزیمَةِ سلیمانِ بن داود و عَزیمَةِ علیٍّ أمیرالمؤمنینَ و الأئمةِ مِن بعده**». پس آن شیر رو می‌گرداند پیش از آنکه تو را اذیتی رساند.

پس عبدالله می‌گوید با پسر عمّ خودم بیرون شدیم به عزم آنکه به کوفه رویم. پس در بین راه شیری مقابل ما آمد؛ پس من خواندم بر آن شیر آن‌چه که حضرت تعلیم فرموده بود. شیر را دیدم که سر خود حرکت داد و از همان راه که آمده بود مراجعت نمود. پس چون سال دیگر از کوفه به عزم شرفیابی آن بزرگوار مراجعت نمودیم و در خدمت حضرت قصه آمدن شیر را بیان کردم حضرت فرمود: آیا گمان داری که من بر احوال شما شیعیان واقف و مطلع نیستم؟ به درستی که مرا و جمیع ائمه راست با دوستان خود گوشی شنوا و چشمی بینا و زبانی گویا در احوالات ایشان. پس

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۵۵.

فرمود: ای عبد الله به حق خدا قسم که من شر را از شما گردانیدم به علامت این‌که شما در کنار نهر بودید[۱].

مؤلف گوید که این حدیث متضمن اسرار غریبه می‌باشد: اول آن‌که اطاعت وحشیان و درنده‌گان از برای ایشان ظاهر و آشکار است چنان‌که مذکور گردید. دوم آن‌که خبر داد آن حضرت که هرگز وجود شریفش از شیعیان غایب نمی‌گردد و آگاه است بر تمام مردم و سایر دوستان خود، زیرا که امام همیشه با تمام خلایق است و غایب نمی‌شود از آنها و ایشان هم پوشیده نیستند از نظر به یک بر هم زدن چشم، ولی چشم‌های مردم پوشیده است از نظر به سوی امام. و به درستی که دنیا در دست امام مانند پولی به دست مرد[ی است که] به هر گونه [که] می‌خواهد او را می‌گرداند و بعدش می‌دهد.

سوم آن که آن حضرت به عبدالله بن کاملی برآشفت و فرمود: آیا پنداری که نمی‌بینم شما [را] و بر حال شما آگاه و واقف نی‌ام؟ گویا عبدالله گمان کرد که علت نزد معلول نیست، و حجت همواره پیرامون محجوج علیه حاضر می‌باشد بعد از این‌که ثابت شده و ظاهر گردیده که ایشان‌اند چشم بینای حضرت خداوندی در بندگانش و دست پهن شده اله‌اند در ملک وشهرهای او و زبان گویای ذوالجلال‌اند در بیان صفاتش از جانب او. به درستی که دل‌های بزرگان و اولیاء مکان خواست کاری و [مکان] مشیت الهی است و خزینه‌های اسرار و درهای حکمت ایزد قهار است.

پیش‌گویی شهادت معلّی

و از کرامت آن حضرت امام دین پرور، ابی عبد الله جعفر علیه السلام [این است که] روایت کرد ابی بصیر که [یک] وقتی آن سرور فرمود که:

معلی بن خنیس می‌رسد به درجه رفیعه ما، چون که مدینه را در سال دیگر داود بن عمر والی و حاکم می‌گردد، و معلی را می‌خواهد و او را امر می‌کند که اسم‌های شیعیان مرا از بهر او بنویسد. معلی این معنی را ابا می‌کند؛ پس داود او را

---

۱. هدایة الکبری، ص ۲۵۱؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸۸؛ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۷۲.

خواهد کشت و به دارش [خواهد]کشید سپس به صلیب، به درجات ما [که] شهادت باشد می‌رسد.

پس چون سال دیگر شد داود والی مدینه گردید و معلی را به نزد خود احضار نمود و از وی از [نام] شیعیان امام صادق‌علیه‌السلام سؤال نمود. معلی در جواب فرمود من نمی‌شناسم. و او گفت بنویس اسم‌های ایشان را از برای من و اگر [ننویسی] گردنت را می‌زنم. معلی گفت که مرا به کشتن می‌ترسانی؟ قسم به خدا که اگر شیعیان در بر پای من باشند قدم از آنها برندارم که تو بر احوالشان مطلع شوی.

پس امر کرد که آن پاکیزه اعتقاد را گردنش زدند و به دارش کشیدند. پس چون حضرتِ به حق ناطق، امام جعفر صادق‌علیه‌السلام به مجلس آن شقی داخل شد فرمود: ای داود کشتی دوست و نایب مرا و کشتن او تو را کفایت نکرد، پس به دارش هم‌کشیدی؛ به خدا قسم که حق تعالی را می‌خوانم بر تو که تو را بکشد همچنان‌که او را کشتی. داود بدتر از نمرود زبان بدین بیان گشود که مرا به دعای خود می‌ترسانی؟ پس برو خدا را برای خود بخوان وقتی که استجابت کرد بخوان او را بر من.

پس آن معدن مهربانی، غضبناک بیرون آمد؛ چون شب به سر آمد غسل کرد و رو به قبله نشست، بعد از دعا گفت: خداوندا تیری از تیرهای غضب خود بر داود رها کن که دل او را بشکافد، و به غلام خود فرمود: بیرون رو و صدای فریاد و فغان را بشنو. پس خبر آمد که داود هلاک شده [است]. پس آن امام انام به سجده در افتاد و شکر ایزد را به جای آورد و فرمودند خدا را به سه کلمه که اگر قسمت می‌شد به تمام اهل زمین، هرآینه زمین با اهلش همه به لرزه درمی‌آمد[1].

تبدیل ریگ به طلا

و از کرامات آن حضرت [این] است [که] روزی منصور آن حضرت را خواسته و با آنجناب سوار [بر مرکب] شدند [و] به سوی بعضی از بیابان‌ها و منازل طوایف رفتند و منصور در آن‌جا بر بالای تلی فرود آمد و نشست که به جانب او حضرت ابی عبدالله‌علیه‌السلام بود. پس مردی آمد خواست که از منصور از [روی] احتیاج سؤالی

---

۱. هدایة الکبری، ص۲۵۴.

نماید، آن لعنتی از وی رو گردانید؛ پس آن مرد از درهای جود و سخا[ی] حضرت ابی عبدالله ﷺ سؤال نمود پس آن حضرت خاک و ریگ آن زمین را برهم زد، مشت دست خود را پر از ریگ و خاک نمود و بدان سائل داد و فرمود برو و این را عزیز بدار و گران بشمار.

پس مجلس نشینان منصور به آن سائل مزبور زبان طعن گشودند که تو از پادشاه دور شدی و سؤال نمودی از کسی [که] هیچ چیز را مالک نیست. پس آن مرد را عرق خجلت بر جبین فرو نشست از چیزی که به او عطا شده بود و گفت من سؤال کردم از کسی که به عطای او دل خوش و خاطر جمع دارم، پس با خود آن خاک را به خانهٔ خود آورد، زوجه‌اش از وی جویا شد [که] این عطای کیست تو را؟ آیا جعفر ﷺ؟ و بعد از این‌که تو را این داد چه فرمود؟

آن مرد گفت: حضرت فرمود که برو و این را به بهای گران بفروش. زنش او را گفت به درستی که او سخن راست می‌گوید؛ اندکی از این را با خود [بر]دار و نزد صاحبان معرفت برو که من از این بوی دولت و بی نیازی می‌شنوم. پس مرد با جزئی از آن، پیش بعضی از یهودان رفته و به ایشان [عرضه] نمود؛ پس یهود در قیمت آنچه با خود برده بود ده هزار درهم دادند و گفتند که بیاور باقی این خاک را که به همین قیمت ما از تو می‌خریم[۱].

خنثی شدن توطئه قتل امام

و از کرامات آن حضرت این‌که منصور ملعون چون خواست که آن نوباوه بوستان احمدی را به قتل رساند قومی از عجم را طلب کرد که ایشان را عرعر می‌گفتند که هیچ چیز نمی‌فهمیدند و عقل نداشتند. پس خلعت داد بر ایشان [و] پارچه‌های سنگین جواهر نشان و قماش‌های ابریشم طراز که این اموال را به سوی آنها فرستاد و ایشان را خواست، آمدند که صد نفر مرد بودند و به ترجمان فرمود: بگو آنها را که مرا دشمنی است که امشب بر من داخل می‌شود، و هر وقت که داخل شد وی را بکشید.

پس ترجمان، ایشان را این فرمان بیان نمود. پس ایشان حربه‌های خود را به دست

۱. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۵۶.

گرفتند و بر پا ایستادند که اطاعت منصور نمایند. پس آن ملعون حضرت ابی عبداللهعليه‌السلام را خواسته و آن حضرت را امر کرد که به تنهایی داخل شود. پس ترجمان را گفت که آنها را بگو که اینک دشمن من است می‌آید، و او را پاره پاره سازید.

چون امام جعفرعليه‌السلام داخل شد آن صد مرد همگی صدای خود بلند نمودند بسان آواز سگان، و اسلحه و حربه‌های خود را به زمین انداختند و هر یک دست‌های خود را به پشت خود بست و از جهت آن حضرت به سجده درافتادند که صورت‌های خود را بر خاک می‌مالیدند. پس منصور چون این حال را مشاهده نمود بترسید. خدمت آن بزرگوار گفت که تو را که به این جا آورده؟ حضرت فرمود: تو آوردی، و من نیامدم تو را مگر آن‌که غسل نمودم و خود را حنوط کردم از جهت قتل.

منصور گفت: پناه بر خدا اگر این گمان بکنی. مراجعت کن در حالی که بزرگوار می‌باشی. پس امام جعفرعليه‌السلام بیرون آمده و آن قوم به صورت‌های خود به سجده بودند. پس منصور به ترجمان گفت که به ایشان بگو چرا دشمن پادشاه را نکشتید؟ آن مردان گفتند که آیا بکشیم دوست خود را که در هر روزی که وی را ملاقات می‌نماییم و به زیارتش فایز می‌شویم و در امورات ما تدبیر می‌کند همچنان که پدر در حق امر پسرش تدبیر می‌نماید و ما بزرگی و ولیّ [ای] به غیر از او نمی‌شناسیم.

پس منصور از قول ایشان بترسید و آنها را در آخر شب روانه به دیار خودشان نمود؛ پس آن حضرت را عاقبت به زهر شهید کرد[1]. [2]

جود و کرامت امامعليه‌السلام

و از کرامات آن حضرتعليه‌السلام [این] است که فقیری سؤال نمود از آنجناب. [حضرت] به غلام خود فرمود: چیست در نزد تو از مال دنیا؟ غلام عرض نمود: چهار صد درهم پیش من می‌باشد. حضرت فرمود: او را بده به این سائل. پس غلام به امر امام چهارصد درهم بدان سائل داد، و [سائل درهم‌ها را] گرفت و تشکر کرد ولی نرفت. پس حضرت

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۱.
۲. مترجم گوید که ترجمان کسی راگویند که به هر زبانی سخن گفتن بتواند و در خدمت پادشاه باشد که هر کسی به هر زبانی سخن بگوید پادشاه را به زبان خود مطلع سازد.

فرمود به غلام که آن فقیر را بیاور. غلام گفت ای آقای من از شما سؤالی نمود، وی را عطایی فرمودید پس چیست شما را بعد از عطا؟ چون فقیر بار دیگر مراجعت به خدمت آن حضرت نمود حضرت فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین صدقه آن است که از روی بی نیازی و دولت صادر شود. من تو را مستغنی و بی‌نیاز ننمودم؛ پس بگیر این انگشتر را که تو را ده هزار درهم در این انگشتر عطا کردم؛ وقتی که محتاج شوی او را به این قیمت بفروش[1].

تمام علوم نزد اهل بیت است

و از اسرار آن قدوهٔ اخیار از کتاب قطب راوندی نقل شده [است] از آن حضرت که فرمود: علم ما غابر است و مزبور است، و نکته‌هایی در قلب است، و خواندن در گوش‌ها است، و نزد ماست جفر ابیض و جفر احمر و مصحف فاطمه علیها السلام و جفر جامعه. اما غابر؛ پس او علم بر تمام گذشته‌ها است. و اما مزبور؛ او علم بعد از این است. و امام نکته‌هایی در قلوب او الهام است از جانب ملک علّام در قلب امام. و اما نقر فی الاسماع که خواندن در گوش‌ها باشد او حدیث نمود[ن] ملائکه است در گوش‌های ما. و اما جفر احمر؛ پس در او سلاح رسول الله است.[2]

و اما جفر ابیض؛ پس او ظرفی است که در او تورات و انجیل و زبور و کتاب‌های سابقه می‌باشد[3].[4]

---

۱. بحارالانوار، ج۴۷، ص۶۱؛ مستدرک الوسائل، ج۷، ص۱۷۷.

۲. مترجم گوید که در این‌جا سلاح شاید که علم رسول الله باشد و یا آنکه می‌شود که جفر به معنی احفص باشد چون جفر در لغت پوست بزغاله راگویند که در میان او چیزی می‌گذارند که حضرت فرمود آن پوست در نزد ماست که در او سلاح و آلات حرب رسول الله می‌باشد.

و مؤیّد این وجه است حدیثی که از آن حضرت سؤال شد که چه چیز است جفر؟ حضرت فرمود: او مشک بزغاله و مشک میش است که وضع شده بر بالای یکدیگر، و در میان آنها اسلحه رسول الله می‌باشد؛ والله العالم بحقایق الاخبار و الامور.

۳. الخرائج، ج۲، ص۸۹۶؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۲۱۰؛ کشف الغمه، ج۲، ص۱۶۹؛ أعلام الوری، ص۲۸۴؛ ارشاد، ج۲، ص۱۸۶؛ احتجاج، ج۲، ص۳۷۲؛ ر.ک: اصول کافی، ج۱، ص۲۶۴؛ بصائر الدرجات، ص۳۱۸؛ عوالی اللآلی، ج۴، ص۱۱۹؛ المناقب، ج۴، ص۲۷۶.

۴. می‌توان حمل کرد که ... کتب در میان آن پوست بزغاله باشد و لکن چون پوست، این گنجایش ندارد او را از

←

و نیز آن حضرت فرمود در تتمهٔ حدیث [که] در نزد ماست صحیفه، که می‌باشد در او اسم کسی که می‌زاید و زاییده می‌شود از عالم ذرّ الی یوم قیامت، از آنهایی که دشمنان ما می‌باشند و اسماء دوستان که در آن صحیفه هست و این فضل خداست بر ما و بر مردم. و در این‌جا می‌توان گفتن که آن صحیفه علمی است که اسماء مردم را متضمن است یا در همان صحیفتین اسم‌های مردم از طریقه کرامت در او مکتوب است.

تعبیر خواب سدیر

و از کرامات آن بزرگوار چنان‌که روایت کرد احمد برقی از پدرش و از سدیر صیرفی [این است] که گفته:

من رسول الله ﷺ را در خواب دیدم که در میان دو دست آن حضرت طبقی بود که بر او سر پوش انداخته [بود]. پس من نزدیک آن حضرت شدم و سلام کردم، حضرت سر پوش از طبق برداشت، دیدم که در او خرما است؛ گفتم یا رسول الله یک خرما از این‌ها مرا بدهید. حضرت داد و من خوردم، پس بار دیگر عرض کردم، حضرت التفات فرمود تا آن‌که هشت خرما از آن حضرت گرفتم و خوردم، باز هم توقع کردم، حضرت فرمود کفایت است تو را. چون بیدار شدم فردا به خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام مشرف گشتم دیدم که در میان دست آن حضرت طبقی است با سرپوش، همچنان‌که در خواب دیده‌بودم. پس چون سر پوش از طبق برداشت عرض کردم فدای تو گردم مرا از این طبق خرمایی بدهید. چون امام علیه‌السلام مرحمت نمود بار دیگر خواستم تا این‌که از آن حضرت طلب نمودم تا هشت خرما مرا عطا نمودند و من خوردم. چون خرما[ی بیشتری] درخواستم حضرت فرمود کفایت است تو را. اگر جدم زیاد[تر از این عطا] می‌کرد من هم زیاد می‌نمودم بر تو این خرما را.[1]

← کرامت می‌شماریم و می‌شود فرض نمود که آن کتب در او مکتوب باشد یا علمی که در او نوشته باشد که این کتاب‌ها از او مستخرج گردد؛ و الله العالم.

و اما مصحف فاطمه علیهاالسلام؛ پس در او می‌باشد خبرهایی که در عالم سر می‌زند و آنهایی که پادشاه می‌شوند تا روز قیامت. و در این‌جا نیز توجیهات قبل راهی دارد. و اما جامعه؛ پس در اوست جمیع آنچه مردم بر او احتیاج داشته باشند، حتی دیه خراش دست. و این ظاهراً علمی است که حق تعالی به ایشان کرامت فرموده که از او این گونه مسائل و مایحتاج مردمان را استخراج می‌فرمایند. م.

۱. امالی مفید، ص۳۳۵؛ بشارة المصطفی، ص۲۴۹.

اسرار و کرامات امام کاظم علیه‌السلام

در بیان شطری از معجزات [و] اسرار [است]. و این یکی از هزار کرامات سر حلقهٔ اعالی و اعاظم و قبله اکارم و افاخم صحیفه اخلاق ومکارم نوباوه بوستان آل هاشم موسی ابن جعفر الکاظم (علیه و علی آبائه و ابنائه صلوات الله الملک العالم الراحم) است.

اعتراف هارون به علم الهی امام

چون هارون الرشید بعد از درک نمودن حج وارد مدینه طیبه گردید؛ تمام مردم اذن گرفتند [و] به دیدن آن پلید رفتند. آخر از همه، موسی بن جعفر علیه‌السلام استئذان وصل نمود و به منزل او تشریف فرما شد. چون آن حضرت داخل شد آن ملعون لب‌های خود را حرکت می‌داد. پس چون حضرت نزدیک وی رسید برخاسته به زانو نشست و با آن حضرت معانقه نمود و رسم تعارف به جا آورد و عرض کرد: یا ابا الحسن چگونه‌ای تو و چون است اهل تو و چگونه می‌باشند عیال پدرت و شماها هم چگونه‌اید و حالات شما چون است؟

آن بزرگوار پیوسته می‌فرمود به خیر و خوبی. پس چون آن حضرت از مجلس برخاست رشید اراده نمود که از پی تعظیم آن عظیم الشأن برخیزد؛ و آن مجمع اخلاق حمیده، وی را قسم داد؛ پس به جای خود نشست و با آن حضرت معانقه نمود. حضرت بیرون آمد، چون حضرت از مجلس بیرون رفت مأمون ملعون از پدر بدگهرش پرسید کیست این مرد؟ هارون جواب گفت ای پسر من، این است وارث علوم اولین و آخرین، این موسی بن جعفر علیه‌السلام است؛ پس اگر علم حق خواسته باشی در نزد این است.

معجزهٔ امام برای خروج از زندان

و از کرامات آن حضرت است چیزی راکه روایت کرد احمد بزاز. [وی] گفت این‌که:

رشید عنید چون امام هفتم حضرت موسی را در بغداد حاضر کرد و در قتل آن بزرگوار فکری نمود و آن ملعون سندی بن شاهک را بر آن حضرت موکل نموده بود

و آن لعین امر کرد که به سه قید از آهن که درون سی رطل باشد آن حضرت را بسته چون دو روز به قتل آن حضرت مانده بود در نیم شبی به مسیَّب که در ظاهر از جمله محارسین آن حضرت بود در حبس و در باطن از دوستانش بود فرمود به من [که من] از پیش تو، امشب را می‌روم به مدینه تا عهدی تازه کنم با کسی که با او عهد نموده‌ام، و بگویمش که بعد از من چه عمل کند.

پس مسیَّب عرض کرد: ای مولای من چگونه درها را من از برای جناب تو بگشایم و حال آن‌که محارسین در زندان همه بیدار و ایستاده‌اند؟ پس حضرت فرمود چه شده است تو را که اعتقادت ضعیف شده؟ پس به دست مبارک اشاره فرمود به قصرهای محکم و بناهای معظم و دیوارهای بلند؛ همه با زمین یکسان شدند. پس فرمود ای مسیَّب به حالت خود باش که من مراجعت می‌نمایم به سوی تو بعد از ساعتی.

پس مسیَّب می‌گوید عرض کردم: ای مولای من آهن را از برای تو قطع می‌کنم. حضرت خود دست بر آن آهن کشید نرم شد و دست‌های خود را کشید و قدمی بر داشت و از نظر من غایب گردید؛ پس بناها و عمارت‌ها همه گردیدند همچنان که بودند. پس مسیب گوید من به همان قسم که بر پا ایستاده بودم هنوز ننشسته بودم که ناگاه دیدم که بناها و دیوارهای آن سرزمین سجده کنند [و] درافتادند بر زمین و ناگاه دیدم که آن بزرگوار پیش رو آمد و رفت به سوی حبس گاه خود و آن قید آهن را بر خود نهاد.

پس عرض کردم: ای مولای من کجا قصد نموده بودی رفتی؟ فرمود: به سوی هر دوستی که داشتم در مشرق و مغرب عالم حتی اجنه که در بیابان‌ها می‌باشند و ملائکه‌های مختلف را دیدم[1].

سفر شگفت‌انگیز با ناقه

و از معجزات آن بزرگوار خبری [است] که روایت نمود صفوان جمال بن مهران [و] گفته [است] که:

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام امر کرد مرا که شتر آن حضرت را بیاورم به در خانه‌اش و نگاه دارم. چون آمدم با اشتر، بیرون آمد از خانه، حضرت ابی‌الحسن امام

۱. دلائل الامامة، ص۱۵۲؛ عیون الاخبار، ج۱، ص۳۰۱؛ المناقب، ج۴، ص۳۰۳.

موسی علیه السلام با کمال سرعت، و بر پشت آن ناقه نشست و او را برانید که از چشم من غایب گردید. صفوان می‌گوید که من گفتم: ﴿إنّا لله وإنّا إليه راجعون﴾؛ من چه بگویم در جواب مولای خودم حضرت صادق علیه السلام اگر بیرون بیاید و ناقه را از من بخواهد! می‌گوید چون ساعتی از روز گذشت ناگاه شتر را دیدم که مانند شهابی که از آسمان فرود آید مراجعت نمود و آن اشتر را عرق فرو گرفته بود. پس آن حضرت از ناقه بر زمین آمد و داخل خانه شد. پس خادم حضرت صادق علیه السلام برون آمد و گفت که ناقه را باز گردان به مکان خود و به نزد مولای خود بیا. صفوان گفته که کردم آنچه مأمور شدم و بازگشتم، و بر آن حضرت داخل شدم. و فرمود: ای صفوان به درستی که من امر کردم تو را به حاضر نمودن ناقه تا این‌که سوار شود او را مولای تو ابوالحسن و تو در پیش خود گفتی چنان و چنین. پس آیا می‌دانی ای صفوان که کجا رفت با آن ناقه در این ساعت؟ به درستی بدان که او رفت به جایی که اسکندر ذوالقرنین رفته بود و از آن مکان به چندین مراتب متجاوز و بیشتر، رفت و رسانید بر هر مؤمن و مؤمنه سلام مرا[1].

کرامتی دیگر

و نیز از کرامات آن حضرت است چنانکه روایت [نموده است] مسیب اینگونه [که]:

چون [هارون ملعون] خواست که آن نور دیده رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل رساند فرستاد به سوی عمال خود که در بلاد واداشته بود که من می خواستم از شما قومی را که هیچ خدای نشناسند تا استعانت بجویم از ایشان در امر مهم که مراست. پس قومی را به خدمت هارون روانه نمودند که ایشان را عبده می‌گفتند پس چون ایشان برسیدند بر هارون، پنجاه مرد بودند، پس آنها را در منزلی از منازل بارگاه خود جای دادند که نزدیک مطبخ بود. پس روانه نمودند به جهت آنها اموال و رخت‌ها و جواهرات و آشامیدنی‌ها و خدمتکارانی چند، و ایشان را سوی خود در خواست و به ایشان گفت: کیست خدای شما؟ گفتند: ما خدایی نمی‌شناسیم و هرگز این کلمه را نشنیده‌ایم.

پس بار دیگر ایشان را خلعت داد و ترجمان را گفت که به این‌ها بگو که مرا دشمنی است در این حجره، پس داخل شوند وی را پاره پاره سازند. پس آنها با اسلحه داخل شدند به حضرت کاظم علیه السلام و رشید عنید نظاره می‌نمود که ایشان چه می‌کنند. چون

---

۱. هدایة الکبری، ص ۲۷۰.

نگاه کرد دید که آنها هر یک اسلحه خود را بر زمین انداختند و از برای آن حضرت به سجده در افتادند.

پس آن بزرگوار دست مبارک به سرهای ایشان می‌مالید و آنها متصل گریه می‌کردند. حضرت ایشان را مهمانشان خطاب می‌فرمود. هارون رشید، آن شرمسار تبه‌کار چون این آمار مشاهده نمود بترسید و غش کرد و بعد از [به] هوش آمدن صیحه زد به ترجمان که بیرون نما ایشان را. ترجمان آنها را بیرون کرد و ایشان از خدمت آن حضرت به نحو قهقری می‌رفتند از جهت اجلال آن برگزیدهٔ حضرت ذوالجلال. پس اسب‌های خود را سوار شدند و اموالی که هارون داده بود برگرفتند و درگذشتند[1].

اسرار و کرامات امام رضا عليه السلام

در اسرار و کرامت قبله هفتم، امام هشتم، قافله سالار طریق هدی زیبندهٔ محمد و علا، سلطان کشور تجرید و ارتضا، علی بن موسی الرضا (علیه و علی آبائه و ابنائه و صلوات الله الملک اعلی).

دلجویی از علی بن ساباط در خواب

از آن جمله چون آن برگزیده نزد یکتا، اعنی حضرت رضا به خراسان تشریف فرما شد، عموم شیعه و قاطبه دوستان ائمه همه از اطراف توجه به سوی آن حضرت نمودند. از جملهٔ شیعیان یکی علی بن ساباط بود که عزم زیارت آن حضرت داشته و همراه خود هدیه و تحفه[ای] چند برداشته تا آنکه در بین راه غافله را گرفتند و اموال او غارت شد و هدایا تماماً از او گرفته و به دهان او زده شد که دندان‌های او پاچیده شد. پس در بین راه مراجعت به قریه[ای] نمود. و چون در آن‌جا به خواب رفت حضرت رضا عليه السلام را در خواب دید و آن حضرت در خواب می‌فرمود:

غمگین مباش که هدایا و مال تو به ما رسید. و اما غصه تو در خصوص دندان‌ها: پس، از جهت علاجش «سعد» سائیده و به دندان‌های خود بریز و به دهان خود بگذار که

---

۱. هدایة الکبری، ص ۲۷۳.

حضرت اله می‌فرماید به تحقیق یافتی چیزی که ما تو را گفتیم در خصوص سعد. پس داخل این خزانه شو و نظر کن. پس چون داخل شد هدایا و اموال خود را تماماً بر همان میزان در آن خزانه دید[1].

پاسخِ نامه قبل از خواندن آن

و از کرامت آن حضرت [این است که] مردی از طوایف واقفیه مسائل مشکله چند[ی] جمع نموده بود در طوماری و در پیش خود گفته بود که اگر رضاؑ شناخت معانی را پس اوست ولیّ امر. تا این‌که به در خانه آن بزرگوار آمد ایستاد تا این‌که مجلس آن حضرت خلوت شود. در آن حین خادم حضرت آمد که به دست او رقعه[ای] بود که در او جواب مسائل آن شخص بود به خط شریف امامؑ، پس خادم گفت کجا است آن طومار؟ پس بیرون آورد. پس خادم او را گفت ولی الله می‌فرماید که این جواب تمام مسائلی است که در آن طومار می‌باشد؛ پس گرفت و رفت[2].

برزخ مرد واقفی

و از معجزات آن حضرت آن [است که] حضرت رضاؑ روزی در مجلس خود فرمود لا اله الّا الله فلان کس مرد. پس صبر کرد بعد از [چند] دقیقه فرمود لا اله الا الله غسل شد و کفن شد وحمل شد به سوی قبرش [شد]. پس حضرت قدری صبر کرد فرمود لا اله الا الله گذارده شد به میان قبر خود. سؤال شد از خدای او جواب داد و از پیغمبرش نیز سؤال شد بخواند اسمش را، پس سؤال شد از امام او و خبر داد از عترت و ایشان را شماره کرد، پس چون به من رسید توقف و سکوت کرد؛ پس جهت چه بود که ایستاد در [برابر] من چون آن مرد واقفی بود[3].[4]

---

۱. هدایة الکبری، ص۲۷۹.

۲. مدینة الکبری، ص۲۸۸.

۳. بحارالانوار، ج۴۹، ص۷۱.

۴. مترجم گوید که ذکر واقفی باعث تطویل است مختصر آنهایی هستند که امامت الی حضرت موسی الکاظمؑ معتقد می‌باشد و حضرت رضاؑ را امام نمی‌دانند.

تصرف در خاک

و از کرامات آن بزرگوار [این] است که روایت کرد راوندی در کتاب خود از اسماعیل که می‌گفته: در محضر سعادت اثر حضرت رضا علیه السلام بودم؛ آن حضرت دست مبارک را به زمین مالید که از زمین بیرون آمد و ظاهر شد یک سر و گردن از بقره، پس دوباره به دست خود مسح فرمود و غایب شد. من عرض کردم عطا کنید مرا یکی از این‌ها فرمود: به درستی که این امر را وقت شده است.[1][2]

علم امام به شعر ناسروده

و از کرامات آن حضرت این است که وقتی ابونواس شاعر، آن حضرت را به چند بیت مدح نمود و ارادت ابراز داشت؛ آن حضرت رقعه[ای] بیرون آورد که در او این بیان نوشته بود و ابونواس را خبر داد. [ابونواس] عرض کرد: قسم به خدا ای ولیّ خدا که آن ابیات را کسی غیر از من بگفته و من از کسی نشنیده‌ام غیر از حضرت تو. حضرت فرمود راست گفتی ولکن نزد من در [علم] جفر و جامعه [این مطلب] می‌باشد که تو مرا به آن ابیات مدح نمودی.

ماجرای شهادت امام علیه السلام از زبان خودش

و از کرامات آن حضرت [این است که] روایت کرد ابو الصلت هروی [و] گفت که:

من ایستاده بودم که خدمت‌گزار ابی‌الحسن به من فرمود زود است این‌که حفر می‌شود از برای من در این مکان قبری. پس ظاهر می‌شود در آن قبر سنگ سختی که اگر جمع شوند جمیع [اهل] خراسان قادر نیستند بر کندن آن سنگ. پس تو ایشان را

---

۱. مدینة المعاجز، ج۷، ص۲۳۳.

۲. مؤلف گوید که فرق است میان شعبده و سحر و کیمیا، با کرامات و معجزات. اما اول آنها که سحر و شعبده و کیمیا باشد؛ پس واقف نمودن یعنی تغیر دادن چشم‌هاست که انسان چیزی را به قسمی می‌بیند و به آن قسم خیال می‌کند و از برای آن چیز در باطن حقیقتی نیست و باقی نمی‌ماند. و اما معجزات و کرامات پس از تغییر دادن چیزهای اعیان آنها است و تحویل نمودن چیزی است از حقیقتی به حقیقت دیگر که همیشه باقی است [و] زایل نمی‌شود مگر آن کس که او را ظاهر نمود اراده کند زوال او را.

امر کن تا هفت مرتبه به پایین حفر کنند تا ظاهر شود ضریح ساخته [و] قبر پرداخته [و آماده شده] که آب در میان آن می‌جوشد تا این‌که آن لحد مملو از آب می‌شود و تو خواهی دید در آن آب ماهیان کوچکی، پس خارج می‌شود از میان آب، ماهی بزرگی که آن ماهیان کوچک را فرو می‌برد و می‌خورد، پس غایب می‌شود. پس تو دست خود را بر آب دراز کن و به این کلام با آب تکلم کن. پس آن آب فرو می‌رود و هیچ باقی نماند از او چیزی و تو این کار مکن مگر به حضور مأمون.

پس مرا فرمود: ای اباصلت فردا را داخل می‌شوم بر این فاجر بدکار، اگر از مجلس او بیرون آمدم گشاده سر، پس با من سخن بگو، [من هم] تو را سخن می‌گویم، و چنانچه بیرون آمدم [در حالی] که سر خود را پوشیده‌ام با من سخن مگو.

اباصلت گفت چون صبح کردیم فردا را، حضرت رخت‌های خود پوشید و به محراب نشست؛ پس غلام مأمون آمد و گفت اجابت کن امیرالمؤمنین را. پس آن حضرت نعلین خود را پوشید و ردا به دوش انداخت و برخاست، و راه می‌رفت و من متابعت او می‌کردم پس داخل شد بر مأمون که در پیش آن ملعون طبق‌های چندی از میوه بود و به دست او خوشه‌ای بود از انگور که بعضی از دانه‌های او را می‌خورد و بعضی را باقی می‌گذاشت. پس چون حضرت را دید از جا برخاست و به استقبال حضرت [آمد] و با آن بزرگوار معانقه نمود و نشانید او را، و آن خوشه انگور را بدان حضرت [تقدیم] نمود و گفت: یابن رسول الله آیا دیده‌ای بهتر از این انگور؟ حضرت فرمود در بعض بهشت می‌باشد انگور بهتر از آن.

پس عرض کرد: بخور از این انگور. حضرت فرمود: مرا از این خوردن عفو کن. آن ملعون گفت از خوردن این انگور فراری نداری و لابد می‌باشی. اما تو را چه منع کرد، آیا به من خیال تهمت داری؟ پس خود آن ملعون خوشه را گرفت و از او قدری خورد و به حضرت رضا علیه السلام داد، و پس [از او] حضرت سه دانه از آن انگور میل فرمود و به سوی مأمون انداخت و برخاست. مأمون عرض کرد به کجا می‌روی حضرت رضا علیه السلام فرمود به هر جای که مرا فرستادی. پس آن حضرت بیرون آمد که سر خود را پوشانیده بود تا این که داخل خانه شد. پس امر فرمود درها را مسدود کن، و در فراش خود خوابید.

اباصلت می‌گوید که من در صحن خانه ایستاده بودم و گریه می‌کردم و غمناک بودم؛ ناگاه داخل شد به سوی من جوانی خوش صورت که شبیه‌ترین مردمان بود به

حضرت رضاعلیه السلام و من نزدیک او رفتم و گفتم: از کجا داخل خانه شدی و حال آن که در خانه بسته بود؟ فرمود: آن کس که مرا در این وقت از مدینه آورد اوست کسی که مرا در خانه داخل کرد با در بسته. من گفتم که هستی؟ فرمود منم حجّت الله ای اباصلت منم محمدبن علی. پس گذشت [و] جانب پدرش حضرت رضاعلیه السلام رفت. پس داخل شد و مرا به دخول امر کرد.

پس حضرت رضا نظرش بدو افتاد، [گویی] پرواز کرد که با پسرش معانقه نماید. پس او را بکشانید در فراش خود و حضرت جوادعلیه السلام به روی آن حضرت در افتاد و حضرت رضاعلیه السلام بیان نمود برای فرزندش اسراری که من نفهمیدم و دیدم بر لب حضرت رضا سفیدی‌ای که از برف سفید تر بود و ابا جعفر جوادعلیه السلام را دیدم که به زبان خود [بر] سفیدی لب آن حضرت می‌کشید. پس دست خود را برد در میان سینه و رخت حضرت، چیزی بیرون آورد که شبیه گنجشک بود و او را بلعید و حضرت رضاعلیه السلام از... حضرت جواد، [حضرت] جوادعلیه السلام مرا فرمود: ای اباصلت بیاور نزد من از خزانه تخته غسل و آبی. من عرض کردم در خزانه تخته و آبی نیست. فرمود بکن آنچه را که من امر می‌کنم. پس من داخل خزانه شدم تخته‌ای که در آن میت غسل می‌دهند و آبی دیدم؛ پس به خدمت آن حضرت آوردم و رخت‌های خود را بالا زدم تا یاری آن حضرت نمایم در تغسیل.

فرمود: کنار کشیده شوید زیرا که مرا کسی است که معاونت و یاری می‌نماید. پس مرا فرمود که داخل خزانه شو و بقچه را که او کفن و حنوط اوست بیرون بیاور و من داخل شدم و بقچه[ای] دیدم که پیش از آن ندیده بودم پس بیرون آوردم. حضرت، پدر بزرگوارش [را] کفن کرد و بر او نماز گزارد. و [از آن] پس به من فرمود تابوتی نزد من بیاور. عرض کردم به سوی تجار بروم. فرمود که در خزانه تابوت می‌باشد. پس داخل خزانه شدم و تابوتی در آن‌جا بود که من مثل او هرگز ندیده بودم. بیرون آوردم به سوی آن حضرت. [حضرت]، نعش رضاعلیه السلام را در میان او گذارد، بعد از این‌که نماز کرد به او و کناره نمود از او، و دو رکعت نماز دیگر نمود؛ ناگاه تابوت را دیدم که بلند شد و سقف شکافته شد [و] تابوت غایب شد.

من عرض کردم: یابن رسول الله در این ساعت مأمون می‌آید و مکرر از حضرت رضاعلیه السلام سؤال می‌کند پس ما چه بگوییم؟ فرمود: ساکت شو یا ابا صلت، زود است این‌که عود می‌کند. به درستی که هیچ پیغمبری نیست که در مشرق زمین بمیرد و حال

این‌که وصی او در مغرب باشد مگر این‌که حق تعالی روح آنها را با یکدیگر جمع می‌کند. پس حدیث تمام شده بود تا این‌که تابوت مراجعت و بازگشت نمود.

پس آن حضرت برخاست و حضرت رضا را از تابوت بیرون آورد و بر رختخوابش نهاد مثل این‌که هیچ غسل و کفن نشده، و مرا فرمود که در را بگشا از برای مأمون. پس من در را باز کردم، ناگاه مقابل شدم با مأمون و غلامان او که بر در خانه [ایستاده بودند] و آن ملعون داخل شد گریه کنان و غمناک در حالی که گریبان چاک زد و بر سر می‌زد و می‌گفت واسیداه! پس نشست بر سر آن حضرت و گفت بگیرید او را تجهیز کنید و از زمینش بردارید. پس امر کرد به کندن قبر از برای حضرت و ظاهر جمیع آنچه که آن مولا (رضا علیه السلام) فرموده بود؛ پس من گفتم مرا آنچه امر کرد تا آن‌که از برای آن حضرت هفت مرتبه قبر بکنم تا این‌که شکافته نمایم [و] ضریح او را پیدا کنم.

مأمون گفت بکن آنچه گفتی. پس چون ظاهر شد آب و ماهیان، مأمون گفت مادامی که رضا از میان ما نرفته بود ما را از عجایب می‌نمود در حیات خود تا این‌که می‌نماید ما را عجایب، بعد از مردنش. پس وزیری که با او بود او را گفت آیا می‌دانی که تو را چه خبری داد؟ مأمون گفت نمی‌دانم. وزیر گفت: خبر داد این‌که ای بنی عباس ملک شما را زیادتی، و طول مدت شما مثل این ماهیان کوچک است تا تمام شود دولت شما، و به آخر می‌رسد ایام عمر بر شما که مسلط می‌گرداند حق تعالی بر شما، مردی را که شما را فانی می‌نماید در آخر [امر] شما، پس مأمون او را گفت که راست گفتی و آن ملعون بدن مبارک حضرت رضا علیه السلام را دفن کرد و رفت[1].

اسرار و کرامات امام جواد علیه السلام

در بیان اسرار زبده ابرار، نهم ائمه اطهار، هادی طریق سداد، نور درخشنده... ابی جعفر محمد بن علی الجواد (صلوات الله علیه و علی ابائه الأوتاد واجلّاء العباد).

امامت و علم امامت در پنج سالگی

و از اسرار آن حضرت روایت شده از آن بزرگوار که تشریف آورد به مسجد

۱. امالی صدوق، ص ۶۶۱؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۴۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۳۰؛ اعلام الوری، ص ۳۴۰.

رسول‌الله بعد از موت پدرش در حالی که آن حضرت طفل بود. پس به سوی منبر آمد و یک پله بالا رفت؛ پس تکلم فرمود و فرمود:

منم محمد پسر علیّ رضا، منم جواد، منم دانا به نسب‌های مردمان که در اصلاب‌ها می‌باشند، منم داناتر به باطن‌ها و ظاهرهای شما و چیزی که بر شما رخ می‌دهد بعد از این. علمی است که منّت گذارده شده‌ایم به او پیش از خلق شدن تمام خلق و بعد از فانی شدن آسمان‌ها و زمین‌ها. و اگر ذلیل شدن و مغلوب گردیدن اهل باطن و دولت اهل گمراهی و برخاست کردن [و اعتراض] اهل شک نبودی هر آینه می‌گفتم سخنی که تعجب کند از اولین و آخرین. پس دست شریف خود را به دهان مبارک خود نهاد و فرمود: ای محمد ساکت باش چنان‌که ساکت بودند پدران تو در زمان پیش[1].

ماجرای دختر مأمون و امام جواد علیه السلام

و از کرامات آن حضرت [این است که] روایت کرد ابو جعفر هاشمی، و گفته [است]:

در خدمت ابو جعفر ثانی اعنی حضرت جواد در بغداد بودم که داخل شد بر آن حضرت یاسر خادم روزی، و عرض کرد: ای مولای ما به درستی که سیده ما، ام جعفر از شما طلب تشریف آوردن و سرافرازی می‌کند ام‌فضل را که پیش او قدم رنجه فرمایی. حضرت فرمود: مراجعت کن که من در عقب می‌آیم. پس آن حضرت برخاست و بر قاطر سوار شد و تشریف برد تا به در خانه رسید؛ و بیرون آمد ام جعفر خواهر مأمون و سلام کرد و سؤال کرد تا حضرت داخل شود بر ام‌فضل دختر مأمون. و عرض کرد: ای مولای من دوست دارم این که ببینم تو را با دختر در [یک] موضع و تو بالای چشمم قرار داشته باش.

راوی گوید: پس آن حضرت داخل شد و پرده‌ها از مقابل آنجناب برداشته می‌شدند، پس قدری نکشید که آن حضرت بیرون آمد ـ مراجعت کننده ـ و می‌فرمود آیه مبارکه[ای را] که حق تعالی در خصوص ورود حضرت یوسف در مجلس زنان در قرآن فرمود ﴿فلمّا رأینَه أکبرنَه﴾[2]. یعنی چون آن زنان او را دیدند بزرگش شمردند.

راوی گوید: پس آن حضرت نشست؛ ام جعفر مضطربانه بیرون آمد که لباس او به

---

۱. دلائل الامامه، ص۲۰۱؛ المناقب، ج۴، ص۳۸۷؛ الهدایة الکبری، ص۲۹۶.

۲. سوره یوسف، آیه ۳۱.

قدم‌هایش پیچیده می‌شد. پس عرض کرد: ای مولای من انعام و تفضل نمودی بر من نعمتی را که به اتمام برسانیدی و منت بنهادی آن نعمت را. حضرت فرمود: آمد امر خدا تعجیل نباید کرد او را به درستی که سر زد او را چیزی که خوب نیست بار دیگر گفتن او. پس تو مراجعت کن به سوی ام فضل و از وی خبر دار شو.

پس ام جعفر مراجعت نمود و بیان کرد آن چه را که حضرت فرموده بود. پس ام فضل گفت: ای عمه من او را بدین مطلب آگاه ساختم و گفت چگونه بر ضرر پدرم دعا بکنم و حال آنکه مرا شوهر داد به جادوگری؟ پس گفت:

قسم به خدا ای عمه چون طلوع نمود با آن جمال سر زد مرا چیزی سر زده از برای زمان. پس من دست خود را بر رخت‌های خود زدم و پیچیدم. گفت که ام جعفر از قول ام فضل در حیرت و تعجب شد؛ پس بیرون آمد ترسناک و عرض کرد خدمت آن حضرت [که]: ای مولای من چه رخ داد ام فضل را؟ حضرت فرمود او از اسرار و پنهانی زمان است. پس عرض کرد آیا غیب می‌دانی؟ فرمود: نه. عرض کرد: به سوی تو وحی نازل شد؟ فرمود: نه چنین است. بار دیگر عرض کرد: پس از کجا است تو را آگهی به چیزی که غیر از خدا و ام فضل او را کسی نمی‌دانست؟ حضرت فرمود: من هم از علم خدای، او را می‌دانم.

راوی گوید: چنین ام جعفر از خدمت حضرت مراجعت نمود. من عرض کردم: ای مولای من إکبار زنان مجلس یوسف چه بود؟ حضرت فرمود: آن خبری است از برای ام فضل حاصل شد که حیض بود[1].

اسرار و کرامات امام هادی علیه السلام

[این فصل] در [بعضی از] اسرار ابی الحسن هادی امام علی تقی علیه السلام [است].

کیفر شعبده باز گستاخ

و از اسرار آن حضرت خبری که روایت کرد محمد بن حسن حضینی. گفته که:

در مجلس متوکل شعبده باز هندی حاضر بود و بازی می‌کرد نزد آن ملعون با حقه‌های چند واقسام مختلف. آن ملعون [هم] تعجب می‌کرد. پس متوکل گفت: ای

۱. هدایة الکبری، ص۲۰۳.

هندی در این ساعت مرد شریفی حاضر می‌شود در مجلس، پس وقتی که حاضر شد در نزد او به قسمی بازیگری کن که او را خجل سازی. و گفته که چون ابو الحسن علیه السلام در آن مجلس حاضر گردید آن هندی ملاعبه و بازی‌گری می‌نمود و ملتفت به خدمت آن حضرت نبود، پس به آنجناب رو کرد و گفت:

ای شریف چه عجب می‌آمد تو را لعب من که همچنان که تو گرسنه می‌باشی؟ پس اشاره کرد به صورت گردی که در بساط بود مثل گرد نان بود. گفت: ای رغیف برو به سوی این شریف؛ پس آن صورت بساط بلند شد. پس حضرت امام علی تقی علیه السلام دست مبارک خود را نهاد بر صورت شیری که در بساط بود و فرمود: برخیز و بگیر این را. پس آن صورت همچنان شیری گردید [و] آن هندی را بخورد و بلعید و به سوی مکان خود رفت در بساط، همچنان که بود. پس متوکل خود را به صورت بر زمین انداخت و آنهایی که ایستاده بودند فرار کردند[1].

مأموریت شتر

و از کرامات آن حضرت خبری است که روایت کرد محمد بن داود قمی. محمد داود قمی و محمد الطلحی گفته[اند] که:

وقتی ما همراه خود بار کردیم از خمس و نذرها و هدیه‌ها و جواهرات، و آنها را از شهر قم و بلده‌های او جمع کرده بودیم پس از قم بیرون آمدیم اراده داشتیم هنگام خروج، آقایمان ابوالحسن هادی را خدمت برسیم. پس ما را آمد فرستاده آن حضرت در بین راه این‌که مراجعت کنید که این وقت داخل شدن به سوی ما نیست. پس ما به سوی قم مراجعت نمودیم، آن‌چه که همراه داشتیم نگاه داشتیم.

بعد از چند روزی امر آن حضرت رسید این که به تحقیق ما فرستادیم به سوی شما شتری غبرا، پس به او بار کنید آنچه با خود دارید و او را بیندازید به راه‌ها و عنانش رها سازید. گوید پس ما حمل کردیم بارها را بر او و در امان خدا سپردیم؛ پس چون وقت دیگر به خدمت آن سرور رسیدم حضرت فرمود رد کنید به سوی آنچه که حمل کرده بودند به سوی ما پس نگاه کردیم عطایا و هدایا را دیدیم هم چنان که بود[2].

---

۱. الهدایة الکبری، ص۳۱۹.

۲. الهدایة الکبری، ص۳۴۲.

اسرار و کرامات امام حسن عسکری علیه السلام

در اسرار حضرت ابی محمد اعنی امام حسن عسکری علیه السلام.

زیرانداز ویژه

از کرامات آنجناب خبری [است] که روایت کرد علی بن عاصم کوفی. [وی] گفته که:

وقتی داخل شدم خدمت آن حضرت پس مرا فرمود: ای علی بن عاصم نظر کن به زیر پای خود که بر بساطی ایستاده[ای]. به تحقیق نشسته است بر این بساط کثیری از پیغمبران و فرستادگان خالق سبحان و امام‌های پیشوایان.

گوید: عرض کردم ای مولای من، از این بساط من نقل نشوم مادامی که در دنیا هستم از کرامت این موضع. پس فرمود: ای علی به درستی که این کفش‌ها که در پای توست نجس و ملعون است و اقرار به دوستی و ولایت ما ندارد یعنی سزاوار نیست با این‌ها به سر این بساط باشی. پس من با خود گفتم که کاش می‌دیدم این بساط را. پس آن حضرت دانست چیزی [را] که در خیال من گذشت. فرمود: نزدیک شو مرا. من نزدیک آن حضرت رفتم، پس دست شریف خود را بر چشم من مالید من بینا شدم بر آن بساط.

گوید که نگاه کردم دیدم در بساط جای قدم‌ها و صورت‌هایی چند [وجود دارد]. پس امام علیه السلام فرمود: این است جای قدم آدم علیه السلام و موضع نشستن گاه آن حضرت، و این است قدم هابیل، و این است قدم شیث و نوح و قیدار و مهیانیل و ایدار و اخنوخ و ادریس و موتشلح و هود و صالح و لقمان و ابراهیم و لوط و اسماعیل و الیاس و اسحاق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و یوشع بن نون و طالوت و داود و سلیمان و خضر و دانیال و الیسع و ذوالقرنین الاسکندر و شاپور بن اردشیر لوی و کلاب و قصی و عدنان و عبدالمطلب و عبدالله و عبد مناف. پس حضرت جای اقدام این پیغمبران را همه را که بر آن بساط پای نهاده بودند به علی بن ساباط بنمود و فرمود:

این است قدم مبارک سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و این جای قدم مبارک وصی رسول الله علی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد، و این اثر اوصیای از بعد آن حضرت است الی جناب مهدی علیه السلام. زیرا که آن حضرت نیز بر آن بساط پای نهاد و نشسته است بر او. پس آن

حضرت فرمود: ای علی بن عاصم نگاه کن به سوی آثارهای ایشان و بدان که آنها اثرهای دین خدا می‌باشد، و به درستی که شک کننده در آنها که آمده‌اند و رفته‌اند مثل کسی است که در خدا شک کند و مانند کسی است که با خداوند جهاد نماید. پس فرمود: بپوشان چشم خود را ای علی. پس من رجوع به جای اول نمودم [و] چشم‌هایم حاجب شد چنان که بودم.

تشریح محتوای کیسهٔ سربسته

و از کرامت آن حضرت روایت حسن بن حمدان از ابی الحسن کرخی [است] که گفته [است]:

پدر من در شهر کرخ بزاز بود. وقتی مرا تجهیز نمود و همراه من کرد بارهای قماش به سوی سرّ من رای (سامراء) پس چون داخل آن شهر شدم خدمتکاری پیش من بر سر راه آمد و مرا ندا کرد به اسم خود و اسم پدرم، و گفت: اجابت کن و اطاعت نما مولای خود را که تو را خواسته. من گفتم کیست مولای من تا اجابت نمایم؟ این خادم گفت بر فرستاده شما نیست مگر رسانیدن پیغام.

پس همراه او روانه شدم که مرا برد به سوی خانه بزرگ بنایی که شکی نبود که آن بهشت است. ناگاه مردی را دیدم [که] نشسته است بر بساط سبزی که نور جلالش چشم‌ها را خیره داشته. پس مرا فرمود: به درستی که در چیزی که حمل نموده‌ای از قماش، دو حبره می‌باشد یکی از آنها در چنین مکانی است، دیگری در فلان بقچه؛ دور هر یک از آنها نوشته[ای وجود دارد] که در او قیمت و منفعت او نوشته شده [است]. و بهای یکی از آنها بیست و سه دینار است و منفعت آن دو دینار، و بهای دیگری سیزده دینار است و منفعت آن مثل اول. پس تو برو و آنها را بیاور. آن مرد گفت که من رفتم و آنها را آوردم و در خدمت آن حضرت نهادم. مرا فرمود: بنشین. پس نشستم که طاقت نگاه کردن به سوی آنجناب از خاطر هیبت آن حضرت نداشتم. گوید که آن حضرت دست خود را بر طرف بساط دراز کرد که در آن‌جا خبری نبود و گرفت قبضه[ای را] و فرمود: این است قیمت دو حبره تو و نفع‌های آنها. پس من بیرون آمدم و مال را شماره کردم، قیمت و منفعت هم چنان بود که پدرم نوشته بودند؛ نه زیاد و نه کم[1].

---

۱. هدایة الکبری، ص۳۲۹.

اسرار و کرامات امام زمان (عج)

در بیان اسرار امام دوازده حضرت مهدی محمد بن حسن.

تولد حضرت

و از آن قبیل است خبری که روایت کرد حلیمه دختر امام محمد تقی جواد که آن مخدره فرموده [است] که:

زمان تولد حضرت قائم علیه السلام در شب نیمه شعبان در سنه دویست و پنجاه از هجرت بود و مادر آن حضرت، نرجس دختر پادشاه روم بود. پس چون نرجس آن حضرت را زاییده به سجده افتاد، و ناگاه دیدم که در بازوی آن حضرت از نور نوشته بود: ﴿جاء الحق و زهق الباطل﴾. یعنی حق و شایستگی پا به عرصه نهاد و بطلان از میدان در افتاد.

و حلیمه گوید که آن حضرت را به خدمت پدر والا گهرش حسن آوردم آنجناب دست مبارک به صورت فرزندش مالید و فرمود تکلم نما و سخن بگو ای حجّت و ولایت خداوند منان و باقی مانده از پیغمبران و آخرین وصی رسول آخر الزمان و ای گوی روشنایی میان مردمان و ای چراغ زیاد روشنایی در این دریای بی پایان ای جانشین پرهیزکاران و ای روشنایی میان بازداشته‌گان و امامان. پس آن نور دیده هر دو عالم زبان گشود و فرمود: «أشهد أن لا اله الاالله و أشهد أنّ محمداً رسول الله وأشهد أنّ علياً وليّ الله»؛ ثم جمیع وصی‌های پیغمبر را شماره نمود تا به خودش رسید.

و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به آن حضرت فرمود: بخوان چیزی که نازل شده به تمام پیغمبران. پس شروع به خواندن صحف ابراهیم به زبان سریانی کرد. پس کتاب نوح و ادریس و کتاب صالح و تورات موسی و انجیل عیسی و فرمان محمد صلی الله علیه و آله را همه از اول الی آخر بخواند و حکایات و سرگذشت‌های پیغمبران را بیان کرد، [و] تا زمان خود آن حضرت آن چه واقع شده [بود] همه را قصه کرد[1]. «یا الله هذا بقيّة الله في خلقه و وجه الله في عباده و وديعته المستحفظة وكلمة الباقية».

مفهوم این کلام دُرّ نظام چنین می‌شود این است [که] آثار خداوندی در میان ماسوی الله، و نمودِ از وجود باری و باعث اثبات حضرت الهی در میان بندگانش،

---

۱. هدایة الکبری، ص۳۵۵.

امامت خداوند اعلی و سپردهٔ محافظت شدهٔ ایزد تعالی است در زمین. و مرادش از کلمه باقیه آن است که نام نامی واسم سامی آن بزرگوار یعنی حضرت قائم (عجل الله فرجه) تا روز قیامت باقی مانده. و می‌توان توجیح کرد به این قسم که چون حق تعالی در قرآن فرمود ﴿وَجَعَلْنا كلمةً باقيةً في عَقِبِه﴾. از تفسیر این آیه از معصوم سؤال شد؛ فرمود: [از] کلمه باقیه مراد امامت است که حق تـعالی در عـقب [یـعنی نسـل] امـام حسین علیه‌السلام قرار داد الی یوم المعاد که حال منتهی شده به این حضرت و در این امـام باقی است الی یوم القیامة. «**هذا بقيّة اغصان شجرة طوبى، هذا القاف وسدرة المنتهى، هذا ريحانُ جَنّة المأوىٰ، هذا خليفة الأبرار، هذا بقية الأطهار، هذا خازن الأسرار**»[۱].

و از ابن عباس منقول است که جنت الماوی آن بهشتی است [کـه] ارواح جـمیع شهدا در آن‌جا جمع می‌شوند و در سمت راست عرش می‌باشد. و این است جانشین محسنان و نیکو کاران و این است باقی مانده پاکان و ایـن است دارا و مـخزن اسـرار ربانی و احبار سبحانی.

«**هذا منتهى الأدوار هذا ابن التسمية البيضاء والواحدانية الكبرى و حجاب الله الاعظم الأعلى**». یعنی این بزرگوار است نقطه دایره جمیع مـطالب و حـوادث عـالم امکـان وچون نام مبارک امیرالمومنین علیه‌السلام از اسماء اعظم الهی است و این امر مـنیر نـهایت بداهت و روشنایی دارد.

مؤلف بدین نمط گفته این است فرزند تسمية البيضاء، یعنی کسی که نام نهاده شده به اسم خدا و چون حضرت امیر علیه‌السلام وحدت الهی را در خود به نهایت رسانیده بود که

---

۱. مؤلف (طاب مرقده) تشبیه کرده امامت را به درخت طوبی که در بهشت می‌باشد که هر یک از امام‌های امت بر درخت امامت شاخی هستند و گفته که این است باقی مانده شاخه‌های درخت طوبی. و نیز تشبیه نمود رفعت رتبه سامی آن بزرگوار [را] به سدرة المنتهی، که در آسمان هفتم درختی است که بلندترین امکنه آسمان‌ها است و آخر بهشت است؛ یعنی این است بلندی سدرة المنتهی که تقرب و رفعت سامی‌اش در نزد ایزد متعال چون سدره است که در آسمان است.

وجه [دیگری برای] تشبیه نیز چنین می‌توان فرض کرد که درختی که او را سدرة خوانند که در نهایت بلندی در آسمان است این بزرگوار که در زمین است مانند آن درخت بلند مرتبه است بلکه عالی‌تر از او است؛ این است گل بوستان جنت المأوی. یا این است [که] تجلی وجود آن حضرت را تشبیه نمود به عطر گلاب بهشتی و گفته: این است ریحان جنت المأوی؛ یعنی بوی آن حضرت چون گلاب بهشت است. م.

فرموده: «**لو كُشف الغطاء ما ازددتُ يقيناً**». و حضرت رسولﷺ در شأن آن حضرت فرمود «**كفّوا عن عليٍّ فإنّه التوحيد**». لذا مؤلفؒ آن حضرت را وحدانيت كبرى خوانده و گفته: اين است فرزند وحدانيت كبرى يعنى كسى كه در توحيد الهى و صفات خداوندى مردى است بزرگوار، و اين است كسى كه از جانب الهى بر بندگانش گفت‌وگو مى‌نمايد و تبليغ مى‌نمايد وحجاب الله الا عظم الاعلى.

و شيخ طريحى در مجمع البحرين ذكر فرمود كه حجاب به معنى ترجمان است و كسى است از جانب پادشاه بر ساير مردم [كه] كلام پادشاه را بگويد و اين‌جا نيز چنين [است]. آن حضرت كسى است [كه] كلام ملك علّام را بر مردمان مى‌فهماند و واضح مى‌سازد، و كلام مولا يعنى اين است ترجمان خداوند، و اين است رشته‌اى كه از زمين به سوى آسمان پيوسته است و... است مر حاجت بندگان را از جهت قسمت خالقِ منان. اين است طرف آنچنانى كه رو به سوى او نموده‌اند دوستان. و اين است بازداشتهٔ آنچنانى كه به مباركى و فيروزى او است روزىِ جميع آن‌چه كه غير از خدا است و به باقى بودن او باقى مانده است دنيا و به وجود... ثابت است زمين و آسمان. اين است حجتى از حجت‌هاى خدا. و اين است نسخه موجودات و صحيفه ممكنات و متصف [به] صفات حميده و كمالات پسنديده. و اين است فريادرس مؤمنان و اجابت كننده درمانده‌گان و آخر اوصياى پيغمبر آخر زمان و باقى مانده پيغمبران. و اين است كسى كه بر او ... شده است جميع علوم اولين و آخرين به تمام آنها آگاه است. و اين است آخرين قبّه‌هاى ذاتيه.

در اين‌جا تشبيه شده هر امامى به قبّه كه قبّه احاطه دارد بر چيزى كه در ميان اوست، امام نيز احاطه دارد بر جميع ماسوى الله كه همه در زير دست امام‌اند. وذاتيه گفته است يا به اعتبار خلقت ايشان است بلا واسطه يا به اعتبار آن كه تمام مخلوقات به طفيلى ذات ايشان خلق شده‌اند. و اين است آخر اشخاص بزرگوارانى كه از نسل محمدﷺ بودند و كسان محترمى كه از آل هاشم بودند. و اين بقيّه از روشنايى و چراغ است از چراغ‌هاى هدايت.

امام زمان ﷺ در قرآن

و این است ﴿نبأ عظیم﴾ یعنی بازداشتهٔ امر خلایق که اطاعتش بـر جـمیع مـوجودات واجب است. و این است صراط المستقیم یعنی که جاده فـرمانش سـالکان [را] مـایه هدایت و مطیعانش را راهی است راست که اگر اطـاعت حکـمش نـمودی از راهـی خوش به منزل رسیدی و اگر مخالفت ورزیدی تا ابد در سنگلاخ و گمراهی [خواهی ماند] و تعب‌های نامنتها کشیدی و از زقوم جحیم چشیدی. پس ایشان‌اند امـامان و پیشوایان که جمیع موجودات را اقتداء به ایشان و پـیرویشان لازم و مـتحتم است و جانشین حضرت پیغمبر گرامی و فرزندان آن مهربان سـامی مـی‌باشند و هـر یک از ایشان امین احکام الهاند ﴿ذريةً بَعْضُهَا من بعض والله سميع عليم﴾[1].

نزول این آیه مبارکه نیز درخصوص اولاد پیغمبر است یعنی بعضی از ایشان نسل بعض دیگر[ند] و زاییده شده بعضیشان از بعضی و خـداونـد شـنونده و دانـا است. غرض [اینکه] ایشان‌اند جانشینان احمد و بزرگان امت محمد ﷺ و حکمران به عدل شیعیان نبی امجد. ایشان‌اند امام‌های دوازده‌گانه که از آنچه آسمان بر او احاطه دارد اشرف‌اند. کور شد جمیع چشم‌ها در مناظره جـلال و مشـاهدهٔ مـراتب کـمالشان و ایشان‌اند روشنی چشم‌ها و ضیاء بخش کوران... .

مؤلف گوید: این است خلیفه و وارث مر اسرار پیغمبری و امامت را، و این است سزاوار جانشینی و ولایت [خدا]، و این است که لبـاس سـلطنت بـر قـد رعـنای آن حضرت زیبد و در این زمان عصمت و حکمت شـایسته و بس. ایـن است یکـی از علامات ظاهرات و ستارگان درخشنده آسمان امامت آن چنان کسـانی و امـامانی کـه ایشان را است حکم فرمودن در موجودات و تصرف و تغییر دادن بحث اقـتضاء در کاینات، و از برای آنها است آگاهی بر غیب ها و دانایی بر امور پنهانی، و آن حضرات را است اطلاع از آنچه که در قلب‌های مردمان است.

و از برای ایشان احاطه است بر تمام مخلوقات، و گواهی دارند بر احوال و امور

۱. سوره آل عمران، آیه ۳۴.

جمیع اشخاص، و قرآنِ صداقتْ تبیانِ نازل [شده] از آسمان، از برای ایشان شهادت می‌دهد بر اینکه ایشان پیشوایان و بزرگان مردمان گذشته و آینده می‌باشند و والی بر اهل آسمان [و] زمین هستند.

به درستی که آنچه پیغمبران گذشته از علوم و اسرار داشته‌اند قطره‌ای از دریای ایشان بود و یک روشنایی از نور آنها بود و اندکی از اسرار هزاران اسرار ایشان است به جهت آن‌که آنچه در نزد پیغمبران است از اسم اعظم یک دو حرف بیشتر هست و در نزد آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، هفتاد حرف است با آنچه در نزد پیغمبران است که اضافه بر آن هفتاد حرف. پس جمیع علوم و اسرار و خلایق از ایشان است و به توسط آنها است. و به این مطلب اشاره [است] چنان‌که حکایتی از موسی علیه‌السلام که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وکتبنا له في الألواح من كلّ شيء﴾. یعنی ما نوشتیم از برای موسی در لوح‌های او از هر چیز. و ﴿مِن﴾ در این‌جا از برای تبعیض است؛ یعنی بعضی از هر چیزی و در خصوص حضرت عیسی نبی حق تعالی می‌فرماید ﴿لأُبيّنَ لكم بعضَ الّذي تختلفون فيه﴾[1]. یعنی ما ظاهر کردیم از برای ایشان که حضرت عیسی و حواریون باشد بعض آن چیزهایی که در او اختلاف داشتند و آگاه نبودند.

ولکن در حکایت حضرت پیغمبر ما خداوند اعلاء می‌فرماید ﴿و نزّلنا عليك الكتابَ تِبياناً لِكلّ شيءٍ﴾[2]. یعنی ما نازل کردیم به سوی تو ای پیغمبر کتاب را یعنی قرآن (ظاهر کننده همه چیزها و اسرار) و حق تعالی می‌فرماید ﴿ما فرّطنا في الكتاب مِن شيء﴾[3]. یعنی ما ترک نکردیم و غافل نشدیم در قرار [دادن] چیزی که نیست، چیزی که در قرآن نباشد پس در این صورت ائمه علیهم‌السلام صحیفه هستند که شامل جمیع چیزها است، از قبیل مخلوقات و مغیبات و علوم سمائی و وقایعات مامضی وما سیأتی. زیراکه قرآن جامع چیزها گردید، و از جهت آنکه آنچه که در لوح نوشته شده راجع به سوی ائمه علیهم‌السلام است.

---

۱. سوره زخرف، آیه ۶۳.
۲. سوره نحل، آیه ۸۹.
۳. سوره انعام، آیه ۳۸.

دلیل، قول خداوند تعالی است که فرمود ﴿وكلّ شيءٍ احصَيناهُ في إمـامٍ مُـبينٍ﴾[۱]. یعنی همه چیز را ما شماره [و] منحصر کردیم در امام مبین. و امام مبین لوح محفوظ است که در وجود، پیش [از] سایر موجودات می‌باشد و حق تعالی او را امام نامیده به جهت آن که او بالاتر و پیشتر [از] همه چیز است؛ به دلیل آنکه اول چیزی کـه خـدا خلق فرمود لوح بود و نور محمد ﷺ در علم غیب پیش از هـمه بـود و بـالاتر هـمه چیزها بود و از آن نور شروع فرمود که همه مخلوقات را و از جهت خاطر آن خـلق کرد جمیع موجودات [را]. پس خلقت لوح پیش از همه بود.

و اشاره به سوی اوست بقوله: ﴿و كلّ شيءٍ أحصيناه في إمامٍ مُبين﴾. پس کتاب مبین او امام است و امام حق که علی علیه السلام است، پس آن حضرت کتاب مبین است، چنان که روایت شده از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: چون این آیه مبارکه نازل شد دو مرد از جای برخاستند. عرض کردند: یا رسول الله کتاب مبین چیست، آیا او تورات است؟ فرمود: نه. گفتند: آیا او انجیل است؟ فرمود: نـه. عـرض کـردند: پس قـرآن است؟ فرمود: نه. پس امیرالمؤمنین علیه السلام در آن حال خدمت رسول الله ﷺ آمـد. حـضرت رسول ﷺ فرمود این است کتاب مبین آن چنان که خداوند شـماره و مـنحصر کـرده است در او علم جمیع چیزها و اگر تو را این بزرگ است و عجیب است که او کتاب مبین است[۲] پس فرض کن که در نزد او علم کتاب است.

و اشاره به سوی آن حضرت است کلام خدا: ﴿ومَن عِندَه علمُ الكـتاب﴾[۳]، یـعنی کسی که در نزد اوست علم کتاب. پس نزد او دو چیز است: یکی ... کتاب مبین است یا در نزد او علم اوست، دیگری آن‌که در نزد آن حضرت علم غیب است بدون شک و ریب.

و تأیید [این مطلب] بما رواه ابن عباس از کتاب مقامات که گفته [است]:

خداوند تعالی نازل کرد بر پیغمبرش صفحه‌ای پیش از مردن حضرت که بر آن ورقه مهرهای چندی بود از طلا و فرمود بـه آن حـضرت کـه ایـن صـفحه را رد کـن بـه نجیب‌ترین اهل خود علی بن ابی طالب علیه السلام وی را امر کن که مُهری از این صفحه

---

۱. سوره یس، آیه ۱۲.

۲. امالی صدوق، ص ۱۷۰؛ معانی الاخبار، ص ۹۵؛ المناقب، ج ۳، ص ۶۴.

۳. سوره رعد، آیه ۴۳.

بکند و عمل کند به آن چه که در او نوشته [است]. پس امیرالمؤمنین علیه السلام مهری از آنها بکند و عمل نمود بر آنچه که در او بود.

پس رو کرد به امام حسن علیه السلام و آن حضرت نیز عمل کرد به آن چه دیده بود در آن مهر، پس آن [را به] حضرت امام حسین علیه السلام داد و آن حضرت نیز یک مهر از آن مهرها کنده و یافت که در او نوشته بود: «خروج نما به قوم خود به سوی شهادت و جان خود را در راه خدا نثار کن». پس حضرت آن صفحه را به فرزند خود حضرت زین العابدین علیه السلام داد، آن حضرت مهری کند یافت در او: «ساکت شو و در خانه بنشین و خدای خود را عبادت کن تا این‌که یقین تو زیاد شود». پس آن حضرت عمل نمود و بداد به فرزند خود محمد باقر علیه السلام که آن حضرت نیز مهری کند و در او یافت که «مردمان را حدیث بگو و ایشان را فتوی بده و مترس از امری غیر از خدا، هیچ کس را بر تو راهی نیست».

پس رو نمود به سوی فرزند خود جعفر علیه السلام و آن حضرت نیز یافت در او که «مردمان شهر را احادیث بیان کن و ایشان را فتوی بگو و پهن کن در عالم، علوم پدران خود را و راستی اهل بیت خود را و مترس از کسی به جز خدا». همچنین آن صفحه نقل شد از هر امامی به دیگری تا رسید به حضرت قائم (عجل الله فرجه)[1].

حدیث لوح

و شهادت می‌دهد به صحت این ایراد، حدیث لوح که روایت کرد جابر از زهرا علیها السلام و او است که خداوند فرستاد به سوی حضرت که در او اسم آن حضرت و اسم جانشینان از بعد آن حضرت و نسخه او این و ترجمه‌اش به فارسی چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم این نامه[ای] است از جانب خداوند عزیز حکیم به سوی محمد، نایب و قاصد او که نازل شده به او روح الامین از جانب خداوند عالمیان. بزرگ شمار ای محمد امر مرا و شکر کن نعمت‌های مرا، به درستی که منم و نیست خدایی جز من. پس کسی که امید به غیر از فضل من داشته باشد و بترسد غیر از عدل من، او را البته عذاب می‌کنم عذاب دردناک. پس تو عبادت کن به سوی من و بر من

---

۱. امالی صدوق، ص ۴۰۱؛ امالی طوسی، ص ۴۴۱؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۴۸؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۱؛ غیبة الطوسی، ص ۱۳۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۳۱.

توکل و اعتماد نما، به درستی که من نفرستادم هیچ پیغمبری هرگز که ایام او را کامل نموده باشم مگر این‌که قرار دادم از برای او وصی، و به درستی که من تو را از جمیع پیغمبران نیکوتر کرده‌ام و گردانیدم از برای تو علی را وصی، و اکرام نمودم تو را به دو فرزندت و دخترزادگان تو حسن و حسین و گردانیدم حسن را محل بودن وحی خودم بعد از پدرش و گرانیدم حسین را نگاه دارنده [و] جمع کنندهٔ وحی خودم، و بزرگ نمودم او را به شهادت، و عطایش کردم مواریث پیغمبران [را]. پس اوست سید شهداء و قرار دادم کلمه باقیه خودم را ـ که مراد امامت است ـ در عقب او، خارج می‌شود از او نه نفر نیکان که هدایت کنندگان و پاکان‌اند. از ایشان آقای عبادت کنندگان و زینت دوستان من که سجاد علی بن الحسین علیه السلام است. پس فرزند او محمد شبیه جدش پیغمبر محمود که شخم زننده است علم مرا. هلاک شدند مکث کنندگان در جعفر، رد کننده بر او مانند کسی است [که] رد مرا نماید.

صدق است قول از جانب من، البته به درستی که بعد از آن حضرت به هیجان می‌آرم فتنه کور. کسی که انکار کند دوستی از دوستان مرا به درستی که انکار نموده نعمت مرا، و کسی که تغییر بدهد آیه[ای] از کتاب من به درستی که بر من بهتان زده. وای بر انکارکنندگان فضل موسی بنده من و دوست من و بر فرزند او، [ولیّ] من و یاری کنندهٔ من و کسی که وضع کرده‌ام بر او سنگینی‌های پیغمبری را، می‌کُشد او را عفریت مرید.

حق است قول از من البته چشم او را روشن می‌کنم به فرزندش محمد که محل وضع سرّ من است و جای بودن علم من است و تمام می‌کنم به سعادت از برای فرزند او علی که شاهد است بر خلق من خارج می‌کنم از او نگاه دارنده علی، حسن را که خواننده است مردم را به راه من، و کامل می‌نمایم دینم را به فرزند او پاکیزه عالمیان که بر اوست کمال موسی و حسن جمال عیسی و صبر ایوب. ذلیل می‌شوند دوستان او در غایب شدن او و به هدیه سرهای ایشان را سمت تُرک و دیلم، و رنگین می‌شود زمین به خون‌های ایشان و می‌باشند ترسناک. این‌ها دوستان من می‌باشند به حق. پس به وجود شما آل محمد صلی الله علیه و آله رفع می‌کنم از ایشان زلزله‌ها و بلاها را. اینهایند[۱] بر ایشان باد صلوات و تحیّت خداوندشان و ایشان هدایت شدگان‌اند. آخر ترجمه لوح.

---

۱. اصول کافی، ج ۱، ص۵۲۷؛ احتجاج، ج ۱، ص۶۷؛ ارشاد، ج ۲، ص ۲۹۰؛ اعلام الوری، ص۳۹۲؛ غیبة طوسی، ص۱۴۳؛ غیبة نعمانی، ص۶۲.

فصل ۶۳

آیاتی در شأن معصومانؑ

پس این‌ها پیشوایان [و] امام مردم هستند، و این‌ها چراغ‌های تاریکی می‌باشند، و ایشان کعبه‌ای هستند که باید به دامن ایشان دست انداخت و آسمان ایشان است بلندی کوه حشمت و حیا؛ هر یک از ایشان امین خداوند در میان [مردم] هستند و آن چنان کسانی هستند که حق تعالی آنها را از برای خطاب به مردم فرستاد و ایشان را از برای علم و کتاب خود پسندیده و اشاره به آنهاست که در قرآن فرمود: ﴿ثُمَّ أورثنا الکتاب الذین اصطفینا مِن عِبادِنا﴾[1]. یعنی پس داشتیم کتاب به آن‌چنان کسانی که اختیار کرده‌ایم از بندگان خودمان پس امامان بزرگواران و اشخاص اختیار شدگان خدا می‌باشند و بهترین مردم‌اند و کسانی هستند که حق تعالی در کتاب خود ایشان را به طهارت و عصمت تعریف و توصیف نمود و فرمود ﴿إنّما یُرید الله لِیُذْهِبَ عنکم الرِّجسَ اهلَ البیتِ و یُطهِّرکُم تَطهیرا﴾[2]. یعنی به درستی که خداوند می‌خواهد که ببرد از شما اهل بیت کثافت را و شما را پاکیزه نماید.

پس طایفه‌ای هستند که سزاست آنها را افتخار بر تمام مردم روزگار و رواست ایشان را پیشوایی و بزرگواری بر مردم دنیوی و اخروی و ایشان نیز کسانی هستند که دلالت می‌کند قرآن و شهادت می‌دهد بر این‌که ایشان هدایت کنندگان و هدایت‌شدگان‌اند، چنان که خداوند تعالی در وصف آن طایفهٔ جلیله فرمود: ﴿أُولئک الذین هُدیَ الله فبهدٰهم اقتده﴾[3] یعنی این‌ها کسانی هستند که خدا ایشان را هدایت کرد؛ پس تو ای بنده به هدایتشان پیروی و اقتدا نما. پس حضرت رسولﷺ شهادت داد و تصریح فرمود بر این که ایشان کشتی نجات هستند و فرمود ـ در حقیقت قول آن حضرت حق است ـ «[مَثَلُ] أهلِ بَیتي کسفینة نوح فَمَن رَکِبَها نَجیٰ فَمَن تَأَخَّر عنها ضَلَّ و

---

۱. سوره فاطر، آیه ۳۲.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. سوره انعام، آیه ۹۰.

غَوی»[۱]. یعنی اهل بیت من چون کشتی نوح می‌باشند که کسی که سوار آن کشتی گشتی و تخم ولای اهل بیت را به مزرعهٔ صمیم قلب کِشتی، از گرداب عِقابت عالم عقبی سالم گذشتی و از غرق نجات یافتی و کسی که از آن کشتی جداگشت به دریای گمراهی مستغرق شد و نهنگ اغوای شیاطین، وی را فرو برد، پس حضرت کردگار از برای ما ظاهر و آشکار فرمود این که ائمه ما علیهم السلام مستوجب‌اند مر علوم و حکمت و قرآن و نبوت را چنان‌که فرموده ﴿وَلَقَد أرسَلنا نُوحاً و إبراهیمَ و جَعَلْنا في ذرّیتهِما النبوة و الکتاب﴾[۲]. یعنی به تحقیق فرستادیم نوح و ابراهیم را به پیغمبری و قرار دادیم در ذریه ایشان نبوت و کتابی را.

پس ذریه حضرت نوح و ابراهیم که نبوت و قرآن در نزد ایشان است البته دوازده امام اطهارند و چهارده معصوم ابرار و اولاد احمد مختارند، پس قرآنِ صداقت تبیان تصریح نمود که آن بزرگواران در روز حساب والی امور مردمان هستند[۳]، و فرمود ﴿إنّ إلینا إیابهم ثُمّ علینا حسابَهم﴾ بازگشت به سوی ایشان است و حساب هم با آنها است در روز قیامت[۴]. پس بدان که فرمان فرمایی در روز معاد با ائمه است[۵] و حساب کشیدن مردم نیز با آن طایفه است هم چنان که حق تعالی فرمود ﴿وَ جائَتْ كُلّ نَفْسٍ مَعَها سائقٌ و شَهید﴾[۶]. یعنی هر کسی که می‌آید در محشر با او کسی است که او را می‌راند به محشر و کسی است که شهادت می‌دهد به اعمال آن. پس کسی که او را می‌راند او علی علیه السلام است و کسی [که] به عملش شهادت می‌دهد حضرت پیغمبر (محمد صلی الله علیه و آله) است.

پس حضرت ایزد متعال از جهت مخلوق آشکار و اظهار فرمود عدد ایشان را و آگاه ساخته مردمان را و فرمود[ه است]: ﴿بعثنا منهم اثنا عَشَر نقیبا﴾[۷]. یعنی ما

---

۱. عمدة، ص۳۵۸.
۲. سوره حدید، آیه ۲۶.
۳. المناقب، ج۳، ص۱۰۷.
۴. سوره ق، آیه ۲۱.
۵. تاویل الآیات، ص۵۸۹.
۶. سوره ق، آیه ۲۱.
۷. سوره مائده، آیه ۱۲.

گردانیدیم از ایشان دوازده تن را پیش و بزرگ، هم چنان که در بنی اسرائیل بودند، از آل محمد صلی الله علیه و آله نیز دوازده نفر بزرگ و وصی پیغمبر است و اولاد آن سرورند.

و آیه در ظاهر می‌نماید که در بنی اسرائیل این بود ولی [در] باطن همین دوازده امام می‌باشند و حق تعالی آنها را تخصیص داد به شرف و اشتهار، و منحصر کرد در ایشان علم و افتخار را و فرمود: ﴿وَ مِنْ آبائهم و ذرّیاتِهِم و إخوانِهِم وَاجْتَبَیْناهم﴾[۱] الخ. یعنی از پدران و اولادان و برادران ایشان را برگزیدیم و هدایت کردیم به راه راست؛ پس پدران ایشان محمد و علی و فاطمه علیهم السلام هستند و برادران امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ذریات که اولادند، جانشینان از صلب حسین علیه السلام هستند تا آخر روزگار.

پس خداوند ﴿واجتبیناهم﴾، یعنی تعیین فرمود شرافت و فضیلت ایشان [را] و واجب ساخته تابع شدن آنها را، و ظاهر فرمود که هیچ یک از مردمان را کمندِ جلالشان بر کنگره قصر مرتبه آل محمد صلی الله علیه و آله نرسید. و علوّ جمیع خلایق در پیش بلندی مراتب آن مظاهر حقایق، نهایت پستی دارد و طایر اوهام عقلا را در طیران فضای رفعتشان و انتهای رتبتشان بال [و] پر ریخته پس آن را همچون تأکید فرمود علوّ شأن آنها را، و در نهایت به روز ظهور آورده فضل ایشان را و مؤمنان را از آن آگاه ساخته. و به درستی که امانت و امامت شایسته نیست مگر در وجود مبارک معصوم که دامن کبریایی وی از بوی خطا و لغزش منزه و مبرا است، و وجود شریف او از لباس خطیئات، چه صغیره و کبیره عاری و مبرا است. و از دایره شرف ایشان بیرون است آن کسی که از ایشان نیست و از علوم ایشان بی نصیب.

و اشاره فرمود حق تعالی به این مطلب که چون نوح دعا کرد: ﴿ربِّی إنَّ ابنی مِن أهلی﴾ الی آخر آیه. و حق تعالی در جواب وی فرمود ﴿إنّه لیس مِن أهلک و إنّه عَملٌ غیرُ صالح﴾[۲]. یعنی او از اهل تو نیست زیرا که او راست عمل غیر صالح.[۳] پس ظاهر فرمود خدای مهیمنِ والا [که] ایشان امامانِ به حق می‌باشند و واضح [و] لائح ساخته از

---

۱. سوره انعام، آیه ۸۷.

۲. سوره هود، آیه ۴۶.

۳. مترجم گوید که ظاهر اشاره این باشد که حضرت نوح و اولاد او در شرافات به منزله [آنچه که] محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله را است او را نیست.

برای مردم که ایشان دعوی کننده هستند مردم را به سوی راستی و کسی که تابع نشود ایشان را البته گمراه می‌شود و نامش از صفحه نجات یافتگان محو می‌گردد چنان که فرمود ﴿افمن یهدی الی الحق احقّ ان یبلّغ امَّن لا یهدی الا ان یُهدیٰ فما لکم کیف تحکمون﴾[1] یعنی آن کسی که هدایت شده است به سوی حق سزاوارتر است این‌که تابع شود یا کسی که هدایت نشده مگر این‌که باید هدایت شود پس چیست شما را چگونه حکم می‌نمایید پس خداوند تعالی بندگان را وعده فرمود و ایشان را ترسانیده که تابع غیر از ائمه بشوند.

و فرمود ﴿واتقوا الله وکونوا مع الصادقین﴾[2] پرهیزکاری الهی را بنمایید، باشید با راست گویان. و صدق با ایشان و از جانب ایشان است. پس امر کرد بندگان را این‌که عمل بکنند به آنچه مقرونِ اطاعت ایشان است. و فرمود ﴿یا أیّها الذین آمنو ادخُلُوا فی السِّلمِ کافّة﴾[3]. یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید داخل شوید در سلامتی همگی، پس دوست ایشان [در] سلامتی و حصنِ حصین است که هر دو را این تاج مفاخرت بر سر است [و] از جمیع عذاب‌ها ایمن. پس حق تعالی بیان کرد در آیات قرآن این‌که ایشان را اختیار کرد از جمیع خلایق و پسندیده است از برای غیب و حقایق.

و فرمود ﴿ان الله اصطفی آدم ونوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین﴾[4] یعنی خداوند اختیار کرد آدم را و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمین. پس حضرت اله ظاهر ساخته که ایشان به نعمت‌های الهی متنعم و بر فضلش محشور می‌باشند و کسانی هستند که به [خاطر] این عطایا به آن بهترین برایا حسد می‌ورزند و فرموده: ﴿امّ یَحسُدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحِکمة والنبوة و آتینا هم مُلکاً عظیما﴾[5]. یعنی آیا حسد می‌ورزند مردم بر چیزی که خدا عطا فرمود ایشان را از فضل به تحقیق که ما عطا داده‌ایم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و علوم پیغمبری و داده‌ایم ایشان را ملک عظیم. و ملک عظیم واجب بودن اطاعت ایشان

۱. سوره یونس، آیه ۳۵.
۲. سوره توبه، آیه ۱۱۹.
۳. سوره بقره، آیه ۲۰۸.
۴. سوره آل عمران، آیه ۳۳.
۵. سوره نساء، آیه ۵۴.

است بر سایر بندگان و در جای دیگر نیز حق تعالی واجب کرد اطاعت را و تصریح نمود چنان که فرمود ﴿أطيعُوا الله و أطيعُوا الرسولَ وأُولي الأمرِ منكم﴾[۱]. یعنی اطاعت کنید ای مردمان خدا را و اطاعت نمایید رسول صلی الله علیه و آله را و صاحبان امر را یعنی آن چنان کسانی که نزدیکی دارند به قرآن و پیغمبر خالق منان[۲] پس نهی فرمود بندگان خود را این‌که منصرف شونداز ایشان و روی بگردانند و فرمود ﴿و إنّ هذا صِراطي مستقيماً فَاتَّبِعُوه﴾[۳]. یعنی این است راه راست من پس تابع شوید او را؛ یعنی علی علیه السلام و عترت آن حضرت را[۴].

و نیز فرموده: ﴿ولا تَتَّبِعُوا السُّبل﴾. یعنی تابع نشوید راه‌های دیگری که غیر از ایشان ﴿فَتَفَرَّقَ بكم عن سبيله﴾[۵]. پس گمراه شوی از آن راهی که امر فرمود پس گردانیده حق تعالی ایشان [را] راه راست خود و جاده نیکویی که بازگشت نمایی به سوی خدای و نیز قرار داد کسی که از ائمه دین روی بگرداند تابع شیطان می‌شود و خلاف کننده قرآن و گناه کار رحمان است چنان که فرمود ﴿و لاَ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَيطان﴾[۶]. یعنی تابع نشوید از مردمان راه‌های شیطان را و او راه دشمنان ایشان است[۷] که حق تعالی راه ایشان را راه شیطان فرمود.

و نیز بیان کرد: کسی که پیروی ائمه نماید [رهنمون می‌شود] به بهشت رضوان و رستگار می‌شود به آمرزش و نجات می‌یابد از دوزخ و آتش، چنان‌که فرمود: ﴿ادخلوا البابَ سُجّداً وقولوا حِطَّةٌ نَغفر لكم خطاياكم﴾[۸]. یعنی داخل شوید این در را سجده کنندگان و بگویید می‌آمرزیم از برای شما گناهان شما را.[۹]

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. امالی صدوق، ص ۵۲۲.

۳. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

۴. ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸۳؛ تفسیر فرات، ص ۱۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۷۹.

۵. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

۶. سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۷. ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۱؛ تأویل الآیات، ص ۹۹؛ امالی صدوق، ص ۲۹۹.

۸. سوره بقره، آیه ۵۸.

۹. این معنی ظاهری‌اش بود. شیخ در عبارت می‌فر[ماید] معنی او این است که بایستند نزد علی علیه السلام و اولاد او، زیرا که آنها هستند [کسانی] که حق تعالی در آن آیه اشاره فرمود: «و نگاه دارید از دوستی تا ایمن شوید از عذاب نیران و تابع شوید آن راه‌ها را». پس اوست ام الکتاب. م.

و بدانید که علی علیه‌السلام مولای شما است و می‌آمرزد گناهان شما را[1]. پس شمرده است خدای تعالی مقامات آنها را در کتاب خود و تعیین فرمود ایشان را به خصوص و به حسب نصوص، چنان که فرمود: ﴿و أَنذِرْ عَشيرَتَکَ الأَقْرَبينَ﴾[2]. یعنی بترسان مردمان قبیله خود را آنهایی که نزدیک‌ترند، یعنی طایفه. آن‌چنان که ایشان را حق تعالی اختیار کرد پس تخصیص داده است خداوند تعالی ایشان را به شرف‌هایی بی‌منتها و فضل‌های بی‌احصا و پاکیزگی و بتراء[3] و این فضلی است که هیچ کسی انکارش نتوان نمودن و شرفی است که به عددش نتوان پی‌بردن و کسانی هستند که از نفرین ایشان دشمنان عاجز گشتند و با نهایت انفعال از پیِ ابتهال نزد ایشان آمدند و عهد [و] پیمان کردند؛ زیرا دیگر نافرمانی ایشان ننمایند.

و از شأن ایشان در خصوص مباهله خداوند می‌فرماید ﴿فَقُلْ تَعالَوا نَدْعُ أَبناءَنا وَ أَبناءَكُم وَ أَنفُسَنا وَ أَنفُسَكُمْ﴾[4].[5] یعنی ای محمد بگو به دشمنان که بیاورید شما و ما تا دعا کنیم با فرزندان شما و [فرزندان] ما، زنان شما و زنان ما، و نفس‌های شما و [نفس‌های] ما که حق تعالی معلوم سازد حق با کیست؛ چنان‌که آن حضرت دست حسنین و علی و فاطمه را گرفت و از پی نفرین آن قوم ضالّه بیرون آمدند، که اگر بخواهیم حکایت مباهله ذکر کنیم باعث تطویل است.

و نیز بدان که مهیمن متعال ائمه علیهم‌السلام را گردانیده است پیمانه اخلاص و راه بی‌اشتباه نجات و خلاص، و تخصیصشان داد به مرتبه خاص چنان که فرمود: ﴿فآت ذاالقربیٰ حقَّه﴾[6]. الخ واین خصوصیتی است که خداوند کریم پاره تن پیغمبر مهربان و رحیم فاطمه زهرا علیهاالسلام را به او تخصیص داد.[7]

نیز بدان که حضرت واجب الوجود واجب فرمود محبت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر سایر

---

۱. ر.ک: تفسیر الامام، ص۲۵۹؛ تفسیر عیاشی، ج۱، ص۴۵.
۲. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.
۳. ر.ک: امالی صدوق، ص۵۲۵؛ بشارة المصطفی، ص۲۲۹.
۴. سوره آل عمران، آیه ۶۱.
۵. ر.ک: شواهد التنزیل، تأویل الآیات، تفسیر الامام، تفسیر عیاشی، تفسیر فرات، تفسیر قمی.
۶. سوره روم، آیه ۳۸.
۷. ر.ک: کافی، ج۱، ص۵۴۳؛ تهذیب، ج۴، ص۱۴۸؛ امالی صدوق، ص۱۲۵.

بندگان، و اهل بیت عصمت را ذخیره روز قیامت قرار داد چنان‌که پیغمبرش فرموده است: ﴿قُل لا أسئَلُکم علیه أجراً إلّا المودّة في القُربیٰ﴾[1]؛ ای محمد بگو به مردم که سؤال نمی‌کنم از شما برای پیغمبر اجری، مگر دوستی نزدیکان او را که اهل بیت هستند. ولیکن در خصوص حضرت نوح می‌فرماید در قرآن: ﴿یا قوم لا أسئلُکم علیه أجراً﴾[2]. و در خصوص حضرت ابراهیم نیز فرموده است ﴿یا قوم لا أسئلُکم علیه أجراً﴾. یعنی ای قوم نمی‌خواهم از شما بهر آن پیغمبر اجری و مزدی. ولکن در خصوص حضرت محمد صلی الله علیه و آله آیه‌ای فرمود چنان‌که با ترجمه‌اش گذشت.

پس حضرت باری از برای هیچ امتِ پیغمبری واجب نکرده دوستی اولاد آن پیغمبر را مگر پیشوای پیغمبران، و باعث خلقت... ، محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر آخر زمان که لازم است این دوستی اهل بیت آن حضرت، بلکه اول ایمان است و ... اهل بیت اطهار و ائمهٔ ابرار، آن ستارگان آسمان ولایت و آفتاب‌های افق هدایت هرگز چشمی نپوشانیدند از ملت و جدایی اختیار نکردند از قرآن و سنت و همواره ترویج دین می‌نمودند و مردم را بر غیب آیین می‌فرمودند بلکه خودشان قرآن و سنت بودند.

پس بنابراین واجب شد دوستی و اطاعت ایشان بر همه کسان و عموم مردمان. پس [هرکه] بگرفت از رشته تولای ایشان واجب است بر پیغمبر که او را دوست داشته باشد زیرا که آن کس بر وفق دین آن حضرت راه رفته و کسی که طوق دوستی اهل بیت را به گردن ننهاد و این گوهر پر قیمت را به دست نیاورد واجب است بر پیغمبر که او را دشمن بدارد زیرا که او [که] اطاعت امر خدا و رسول را ننمود امرشان را ضایع نموده [است]. بلکه دوستی ایشان سر دفتر جمیع واجبات و مشتمل تمام مندوبات است.

البته کدام شرفی است که بالاتر از این مقام باشد که حق تعالی نفرستاد هیچ پیغمبری را مگر این‌که او را امر کرد که از امت اجر و مزدی از برای پیغمبری خود سؤال [نکند] بلکه خدای خود وی را اجر می‌دهد جز پیغمبر آخرالزمان؛ که خالق

---

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.
۲. سوره هود، آیه ۵۱.

منان واجب فرمود از برای امت آن حضرت دوستی اهل بیت او را و امر کرد آن بزرگوار راکه ظاهر نماید فضل اهل بیت خود را! کسی که از جان [و] دل بگیرد از دامن تولای این خاندان، مؤمن و مخلص است [نزد] ایزد منان و وی را واجب است بهشت و جنان.

پس نیز بدان که خداوند تعالی نزدیک کرد و پیش قرارداد ذکر پیغمبرش را با ذکر خودش در نماز، و نیز مقرون کرد ذکر آل محمد، پیغمبرش ﷺ را با ذکر آن حضرت و این دلالت می‌کند بر بلندی شرف ایشان. و بیان این مطلب فرمود مروّج و صادق امین در قول خود که در نماز میت است: «**اللهم صلّی علی محمّدٍ و آل محمّدٍ کما صلّیتَ علی إبراهیمَ و آلَ إبراهیمَ إنّك حمید مجید**». پس حق تعالی فضلی عطا فرمود که کسی را نمی‌رسد توصیف کردن او.

و نیز حق تعالی تحیت (سلام) فرستاد در قرآن به بزرگان پیغمبرانش و هیچ یک را آل او داخل نیست چنان که فرمود: ﴿**سلامٌ علی إبراهیم**﴾ و نیز: ﴿**سلامٌ علی نوحٍ في العالمین**﴾[1]. و نیز ﴿**سلامٌ علی موسی و هارون**﴾[2]. و لیکن بر آل محمد ﷺ سلام فرستاد چنان که فرمود ﴿**سلامٌ علی آل یاسین**﴾[3]. و یاسین در زبان «طیّ» اسم مبارک محمد ﷺ است یعنی سلام باد بر آل محمد ﷺ.

و نیز حق تعالی نازل کرده در کتاب خود حکمی که جدایی گذارده است به او و از اهل بیت و سایر امت چنان که: ﴿**واعلَمُوا أنّما غَنِمتُم مِن شيءٍ فإنّ للّه خُمُسَه للرسول ولِذِي القُربی**﴾[4]. یعنی بدانید ای مردها آن چیزی که به غنیمت به دست بیاورید از برای خدا است پنج یک او و از برای رسول است و از برای صاحبان قرابت و خویشی به رسول. در این آیه شریفه واجب کرده است از برای محمد و آل محمد ﷺ چیزی را که از برای خود خواسته اول شروع کرده به اسم خود، پس به رسول خودش و آل او، و از برای خود نصیبی قرار داده بود از او برای رسولش و آل رسولش، و نیز حق

---

۱. سوره صافات، آیات ۷۹ و ۱۰۹.
۲. سوره صافات، آیه ۱۲۰.
۳. سورهٔ صافات، آیه ۱۳۰.
۴. سوره انفال، آیه ۴۱.

محمد و آل او را نزدیک خود قرار داده در اطاعت کردن مردمان، ایشان را چنان که در این آیه است: ﴿أطیعُوا الله و أطیعوا الرسولَ و أُولوی الأمرِ منکم﴾[1]. یعنی اطاعت کنید ای گروه بندگان، خدا را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان امر را از شما.

پس در این آیه اول شروع فرمود به نفس، پس [از آن] به پیغمبر خبر دهنده از او، پس به هدایت شدگان از نسل آن پیغمبر، و تأکید فرمود از جهت آن امامان، ولایت امور را و فرمود: ﴿إنّما ولیّکمُ الله و الذین آمنوا﴾[2]. الخ. یعنی به درستی که صاحب اختیار شما مردمان، خدا و رسول و کسانی هستند که ایمان آوردند؛ یعنی ائمه ﷺ.

پس حق تعالی در این آیه ولایت خود با ولایت رسول و آل او [را] قرین و توأم قرار داد همچنان که در آیه خمس سهم خود را با سهم رسول و ائمه پیش هم قرار داده بود. پس پاینده پروردگاری که ایشان [را] بلندتر از جمیع مردمان نمود و شناسنده بزرگواری که این حامدان را بر تمام امم و جمیع عالم و عالمیان تفضیل داد.

فصل ۶۴
تفاوت آل و اصحاب

و نیز چون آیه صدقه نازل شد حق تعالی نفس خود را از صدقات منزّه و بریّ فرمود و نفس رسول الله و اهل بیت را نیز پاکیزه و عاری نمود و فرمود: ﴿إنّما الصدقاتُ للفقراءِ و المَساکین﴾[3] الی آخر. و از صدقات نه از برای خود [و] نه از برای رسول خود سهمی معین نفرمود؛ زیرا که صدقه برای چرک‌های مردمان است و مانند لوث و خبائث ایشان است که از جهت رفع بلاها و امراض می‌دهند و از این جهت حرام است بر ایشان؛ زیرا که ایشان کسانی هستند که دامن گرامی آنها از این‌گونه لوث‌ها و آلودگی‌ها منزه و مبرا است، و آن طایفه پاکان را این قبیل اموال نشاید، و سزاواری‌شان بیاید.

این‌ها اهل بیتی هستند که خدای، عموم مردم را به اطاعت ایشان امر کرد و خویشان پیغمبر و اولاد آن سرورند که خلاق عالم، خلایق را واجب و لازم کرده

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.
۲. سوره مائده، آیه ۵۵.
۳. سوره توبه، آیه ۶۰.

است [تا] دوستی ایشان را داشته باشند. و [آنها] موالیان گرامی و پیشوایان سامی این جماعت هستند که حق تعالی معرفت آنها را واجب ساخته. و عالم به احکام کیان‌اند جز ایشان که مردم مأمورند هر مسأله[ای] را از ایشان سؤال نمایند. آیا ندیدی که حق تعالی آن‌چه از برای خود اختیار کرد از اموال مردم از برای ایشان نیز خواسته و آن‌چه را که بر خود حرام داشته [است]، ایشان را نیز از او منزه انگاشته؟

و نیز حق تعالی ایشان را ـ یعنی ائمه را ـ اولاد رسول قرار داد به تخصیص خودشان. چنا[نچه] خود در قرآن اشاره فرمود ﴿لقد أنزلنا إليكم ذِكراً رسولاً﴾[1] یعنی نازل کردیم به سوی شما اهل، آنهایی که اولاد را اصحاب می‌خوانند پس [بدانند] ایشان اولاد رسول و اشرف از اصحاب آن حضرت و اهل بیت آن سرور می‌باشند و اهل خدا و خاصان اله‌اند و محل نزول وحی و صاحبان احکام قرآنی و خزانه‌های اسرار الهی هستند، و کسی که این اهل خاندان رسالت [را] با اصحاب رسول مساوی داند و ایشان را تفضیل به عموم اصحاب ندهد قولش دروغ محض [است]، و این عقیده در کمال بطلان صریح و در نهایت قبیح است؛ چنان که در این خصوص مأمون ملعون با حضرت رضا‌علیه‌السلام طرف مشاجره بر آمده بود، حضرت وی را فرمود:

ای مأمون اگر رسول الله زنده می‌بودی حلال بود که تو را از اولاد خود دختری تزویج کند؟ آن ملعون عرض کرد: بلی حلال است. حضرت فرمود: لکن حلال نیست که به من تزویج نماید؟ عرض کرد: البته، زیرا که تو فرزند او هستی؛ پس این فرقی است بزرگ میان آل و اصحاب. چون مأمون گمان داشت که آل پیغمبر‌صلی‌الله‌علیه‌وآله همه اصحاب و امت آن سرورند. پس امام‌علیه‌السلام برای آن ملعون ظاهر فرمود که آلِ آبا [را] با اصحاب تفاوتی است و ایشان را قرابتی است که اصحاب را نیست چنان‌که حق، خود آل رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را تخصیص داد بر سایر اصحاب و امت که فرمود: ﴿وأمُر أهلَک بالصلوة﴾[2]. یعنی امر کن اهل خود را به نماز. و لفظ امر در این آیه شریفه خاص پیغمبر

---

۱. سوره طلاق، آیه ۱۰.
۲. سوره طه، آیه ۱۳۲.

است ولی معنایش عام و شامل جمیع مردم است زیرا که حق تعالی نماز را بر جمیع امت و بر ایشان واجب فرموده و داخل کرده در آیه، پیغمبر را. و اهل او را از سایر امت تمیز داد به لفظ «اهل» که [بالفظ] «اصحاب» در آیه [اشاره] نفرموده [است].

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه می‌آمد به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام و در آن جا می‌ایستاد و می‌فرمود: «**الصلوة یا آل محمّدٍ الصلوة**». یعنی حاضر شوید نماز را، و برپا دارید ای آل محمد نماز را حاضر شوید. به این گونه، اطاعتِ امرِ خدا [را] می‌کرد.

فصل ۶۵
اسرار عدد دوازده

بدان که ائمه دین ما دوازده فرزند می‌باشند از بهترین اولاد پیغمبر و دوازده نقیب؛ یعنی بزرگ قوم به عدد نقبای بنی اسرائیل. و در این آسمان دین و افق امامت دوازده ستاره تابان‌اند که از نور ضیائشان شب ضلالت و کفر برطرف است به عدد دوازده برج ماه و روزها. و از برای هر یک از این ائمه کلمه[ای] است. در بطن کلام دوازده حرف است و از برای کلمه توحید و نبوت نیز هست که این سرّی است از اسرار ولایت ائمه علیهم السلام. اکنون برای تو ظاهر کنیم که کلمه توحید (**لا اله الاّ اللـه**) دوازده حرف است و کلمه نبوت «**محمدٌ رسول الله**» نیز دوازده حرف است، «**النبی المصطفی**» نیز دوازده، «**الصادق الأمین**» نیز دوازده حرف است و همچنین در شأن ائمه اطهار، اوّل، امیرالمؤمنین علیه السلام «**علیٌّ باب الهدی**» دوازده حرف، «**امین الله حقّا**» نیز دوازده حرف است، «**امیرالمؤمنین**» نیز دوازده.

اما در خصوص ام الائمه حضرت فاطمه علیها السلام «**فاطمة أَمَة الله**» دوازده حرف است، «**البتول الزهراء**» نیز دوازده حرف است، «**وارثة النبیین**» نیز دوازده حرف است. در حق امام دوم حضرت حسن علیه السلام «**الامام الثانی**»، «**الحسن المجتبی**»، «**وارث المرسلین**»، هر یک از این کلمات مرکب، دوازده حرف [است].

و در خصوص امام سیم حضرت امام حسین علیه السلام «**الامام الثالث**»، «**الحسین**

بن عليّ»، «خليفة النبيين» و «والد الوصيّين». و نيز هر يک از اين کلمات دوازده حرف است.

و امام چهارم: «الامام الرابع»، «الامام السجاد»، «علی ابن الحسين عليه السلام»، «وارث المرسلين» و «سيّد العابدين» هر يک نيز دوازده [حرف است].

و امام پنجم حضرت باقر عليه السلام «الامام الخامس»، «الامام الباقر»، «هو محمد بن عليّ»، «امام المؤمنين». و نيز هر يک از اين کلمات دوازده [حرف] بوَد.

و امام ششم «الامام السادس» دوازده حرف، الامام الصادق عليه السلام دوازده [حرف]، «[هو] جعفر ابن محمد»، «قدوة الصديقين» هريک دوازده [حرف است].

[امام] هفتم: «الامام السابع»، «الامام الکاظم عليه السلام»، «[هو] موسی ابن جعفر عليه السلام».

[امام] هشتم: «الامام الثامن»، «الامام الرّضا عليه السلام»، «[هو] علی ابن موسی»، «امام المؤمنين» هر يک دوازده حرف [است].

[امام] نهم: «الامام التاسع»، «الامام الجواد عليه السلام»، «هو محمد ابن علی»، «تجل المنتجبين» نيز هر يک دوازده [حرف است].

[امام] دهم: «الامام العاشر»، «الامام الهادی عليه السلام»، «هو علی بن محمد»، «وارث الوصيّين»، هر يک دوازده [حرف است].

[امام] يازدهم: «الحسن العسکری عليه السلام»، «امام المسلمين» هر يک دوازده [حرف است].

«الامام الخاتم»، «القائم المهدی عليه السلام»، «محمد ابن الحسن»، «خليفة النبيين»، «و خاتم الوصيّين»، هر يک از اين کلماتی که ذکر کرديم در حق هر امامی دوازده حرف بوَد.

و در حق جميع عترت اطهار و اهل بيت اخيار می‌گويد: «هؤلاء العترة» دوازده [حرف]، «العترة الميامين» «بنو عبد المطلب»، «سادة اهل الجنة» هر يک دوازده حرف، «محبّهم مؤمن تقي» دوازده [حرف]، «في الجنّة مخلّد» دوازده [حرف]، «عدوّهم کافرٌ شقيٌ» دوازده [حرف]، «في النار مؤبداً» دوازده [حرف]، «اللهم صلّ عليهم» دوازده حرف «بأفضل صلواتک» دوازده حرف، «يا رب العالمين» دوازده حرف [است]. مناسبات اين حروفات دوازده گانه با دوازده بودن ائمه و به بروج و شهور سلف، همه اسرار ولايت است از جهت عارف.

فصل ۶۶

چند استدلال دربارهٔ اسرار عدد دوازده

برهان آنچه هدایت شدی به او و دلالت شدی به سوی این‌که جمیع کلام را وقتی که وارد سازی به سوی اصلش منحصر است، یعنی راجع می‌شود به سوی چهار کلمه و او «لا اله الاّ الله» و «محمداً رسول الله» است. و اسلام و ایمان بر آنها بنا نهاده شده است و هر یک از این کلمات، دوازده حرف است. و باید مؤلف بگوید که هر دو کلمه دوازده حرف است زیرا که کلمه توحید دو کلمه و کلمه نبوت هم دو کلمه است و چون کلِّ واحدٍ مِن هذه الکلمات فرمود می‌توان توجیه کرد بر این که «لا إله» که کلمه نفی امکان است لازمه‌اش «الاّ الله» [است] که کلمه اثبات وجود باشد.

و همچنین «الاّ الله» که لازم متضمن «لا اله» است نفی امکان باشد. و هم چنین «محمد رسول الله» که این‌ها لازم ملزوم یکدیگرند، پس هر کلمه متضمن دیگری می‌باشد، در این صورت دوازده حرف می‌شود. و امامت رأس ایمان و زمام اسلام است واجب است این‌که بوده باشد قائم به امر امامت دوازده نفر.

و اشاره به این است به قول حق تعالی ﴿وبَعَثنا مِنهُم اثنَي عَشَرَ نَقیباً﴾[۱]، ﴿وَقَطَّعْناهُم إثنَي عَشَرةَ أسباطاً أُمَمَا﴾[۲]. یعنی گردانیدیم ما از بنی اسرائیل دوازده نفر بزرگ و قرار دادیم دوازده سبط و امت. و هم اشاره به این ائمه است و هم آنچه در آن نهان واقع شده نیز در این امت می‌باشد؛ چنان که وارد است در روز قیامت [که] هر امامی با امت خود محشور می‌شود مثلاً ان شاء الله با حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محشور می‌شویم و در زیر رایت آن حضرت هستیم غرض قائم به امر امامت گردیده از بزرگان اولیاء و اسباط اوصیاء[۳].

سیّم این که گردانید حق تعالی چراغ‌های عالم را در شب، که آفتاب و ماه است، که

۱. سوره مائده، آیه ۱۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۶۰.

۳. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۳۴؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۳؛ دلائل الامامة، ص ۲۳۷.

دوازده ساعت است؛ چهارم این که خداوند گردانید آفتاب و ماه را دو آیتی که با آنها هدایت می‌شوند مردم و سیرشان به تقدیر الهی و تسخیر خداوندی در دروازه برج است و گردیده ماه‌های سال هم دوازده[۱].

پس نظر کن به چشم اعتبار به سوی این نورها و قدرت‌ها که چگونه جاری شده به این اسرار جبّار. این است تقدیر خدای بزرگ و دانا.[۲]

فصل ۶۷
چند فضیلت برای امیرالمؤمنین علیه السلام

پس ای کسی که شک می‌کنی در فضل کسی [که] پهن نمود دروازهٔ قلعهٔ خیبر [را] از جهت لشکر، و در شأن کسی که ام الکتاب و حکم کننده روز حساب و صاحب اختیار نعمت و عذاب روز بازگشت و مآب است، و کسی که دوستی وی نجات است از عِقاب، و اولادش هدایت شدگان آن جناب‌اند. آیا او نیست کسی که در حق او پیغمبر فرمود ـ که فرمانش حق است [و] حقیقت ـ که: [اگر] کسی بخواهد نظر کند به اسرافیل در رفعت او و به میکائیل به درجه او و به جبرئیل در بزرگی وی و بر آدم در هیبت او و بر نوح در صبر او و بر عیسی در سیاحت او و به سوی محمد صلی الله علیه و آله در شرف و منزلت او، پس نظر کند به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام[۳] و این آگاهی و رمزی است به سوی آن‌که آن حضرت اسم اعظم آنچنانی است که جاری است در جمیع خیرها، و هر خیری را که خدای تعالی خلق فرمود به درستی که علی مولای او بود و

۱. غیبت نعمانی، ص۸۵.

۲. مترجم گوید که مؤلف رحمه الله چهار برهان، بلکه پنج، بلکه شش برهان ذکر کرده [است]: اوّل و دوم تطابق کلمه توحید و نبوت حروف با ائمه، و آیه [ای] که ذکر [کردم] دلیلی بود؛ و سیم: بودن مصالح عالم در دوازده ساعت و امامت هم در دوازده امام، و چهارم: توافق سیر آفتاب و ماه در دوازده برج چنان‌که امامت و اسلام در دوازده امام و مدار سال که در دوازده ماه است چنانکه امامت در دوازده نفر؛ این هم پنجم. و اگر آیه را هم برهان حساب کنی ششم می‌شود، ولی خود مؤلف چهار [دلیل] ذکر کرد و در برهان سیم و چهارم و پنجم ملاحظه می‌شود تبعیت فرع اصل را و امامت که اصل است، بعد دوازده امام باید باشد که این فرع‌ها تابع او باشند.

۳. ر.ک: کشف الغمه، ج ۱، ص۱۱۴؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص۲۱۷؛ صراط المستقیم، ج ۱، ص۲۱۲؛ نهج الحق، ص ۲۳۶.

معنایش این است؛ زیرا که علی کلمه واجب الوجود است و نور تابان است در آسمان وجود موجود.

پس هر رفعتی که اگر چه بلندتر شود او، پایینِ درجهٔ اوست و هر منزله‌ای اگرچه عالی باشد پس او پست‌تر [از] مرتبهٔ اوست و مقام جمیع ملک در صومعه‌های فلک کمتر [از] منزلت اوست، و نور ستارگان و روشنایی ماه، از تابش آفتاب عظمت اوست[1].

پس اوست علیّ عظیم، ولیّ خداوند علیّ اعظم، و اوست شب پناه دوستان اولیاء، دعوت انبیاء (پیغمبران) و رفعت اسرافیل و عظمت جبرئیل و هیبت آدم و کرم خلیل و شجاعت موسی و سیاحت عیسی و حکمت داودی و ملک سلیمانی.

این همه ذره‌ای است از فخر او و قطره‌ای است از بحر او. چرا چنین نباشد و حال آن‌که اوست علت در وجود همه پیغمبران و مردمان و سرّ موجود ایشان. پس اگر علی نبودی هیچ دور نمی‌زدی فلک، و خدا را تسبیح نگفتی ملک. و نظر به سوی آن سرور عبادت است و وقوف در خدمتش بندگی الهی است و مردن در دوستی او شهادت و موالاتش سعادت، و او کسی است که در حقش حضرت رسول صلی الله علیه و آله با آن حضرت فرمود در روز خیبر: «اگر نمی‌ترسیدم این‌که بگویند امت من در حق تو چیزی که نصاری در حق مسیح گفتند پس می‌گفتم امروز در حق تو حدیثی»[2].

پس پیغمبر اگر می‌فرمود، علی را مردم خدا می‌خواندند و لکن آخر حضرت رسول [با این‌که] نفرمود مردم هم او را خدا خواندند و این از جهت بزرگی خصلت آن حضرت است. پس حضرت رسول این فرمایش [را] فرمود [و] منافقین و دشمنان علی گفتند چه شد پیغمبر را که این قدر بلند می‌کند پستی پسر عم خود را به قسمی که می‌خواهد او خدا قرار بدهدش؟ کافر شدند با این فرمایش پیغمبر و انکار کردند فضل ولیّ الله را. پس انکار کننده فضایل آن حضرت را فرقی نیست میان او با یهود و نصرانی و مجوس و سایر کفار.

---

۱. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲. امالی صدوق، ص ۹۶؛ أعلام الوری، ص ۱۸۶؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱۲؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۷۸.

فصل ۶۸

اعطای نیروی الهی به علی علیه‌السلام

و در روز خیبر چون صفیّه... خدمت پیغمبر از قلعه خیبر آمد آن دختر در حسن نظر و سباحت منظر بهترین مردمان بود ولی در صورت [او] خدشه و خراش نمودار بود. پیغمبر به او فرمود: این خراش در صورت تو چیست و حال آن‌که تو دختر پادشاهانی؟ صفیه عرض کرد: چون علی علیه‌السلام نزدیک شد به قلعه و در را گرفت تمام قلعه به لرزه بر آمد؛ هر چه بر آن قلعه دیوار و غرفه‌های بلند بود ریخته شد و در آن تختی که من نشسته بودم تزلزل شدیدی ظاهر شد که من به صورت خود بی اختیار بر زمین در افتام و سمت آن تخت، صورت مرا خراشید.

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای صفیه به درستی که علی در نزد خدا بزرگ است. چون او این در را گرفت نه همین تنها قلعه به لرزه بر آمد بلکه تمام هفت آسمان و هفت زمین و عرش خدا به لرزه درآمدند از جهت غضب علی.

و در این روز... بد گهر که نوک خامهٔ قلمم از برقم اسمش کثیف گشت از آن حضرت سؤال کرد و گفت: یا علی به تحقیق کندی در عظیم را و حال آن‌که سه روز بود تو گرسنه بودی؛ آیا به قوّت بشری این در را از جای کَندی؟ حضرت فرمود: به قوّت بشریه نکندم بلکه به قوّت الهیهٔ خداوندی کندم و نفس من به ملاقات خدای خود مطمئن و خوشوقت بود.

فصل ۶۹

قدرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

و در روز جنگ خیبر چون حضرت حیدر، مرحب را دو پاره کرد و به طرفی انداخت جبرئیل خدمت رسول خلیل نازل شد تبسم کنان ومتعجبانه؛ پیغمبر وی را فرمود از [چه] چیز تعجب داری و متحیر ماندی؟ عرض کرد:

به درستی که ملائکه الهی در صومعه‌های آسمان‌ها ندا می‌کنند: «لا فتی إلّا علیّ

لا سيف إلّا ذوالفقار». يعنى هيچ جوانمرد دلاورى نيست مگر على و هيچ شمشيرى نيست مگر ذوالفقار. و لكن تعجب من در آن است كه چون مأمور شد[م] از جانب خدا كه شهر قوم لوط را سر نگون كنم ـ و او هفت شهر بود از زمين هفتم پايين الى زمين هفتم بالا ـ كه بلند كردم جميع شهرهاى ايشان را بالاى يک ريشه [از] پرهاى خودم و آن قدر بالا بردم كه حَمَلهٔ عرش اله، صيحهٔ خروس‌ها و گريه اطفال ايشان را مى‌شنيدند، و در آسمان آن شب را تا به صبح ماندم، منتظر امر اله بودم كه سرنگون بكنم از آن حالت به حالت ديگر را... امروز چون على به ضربت‌ها شمشير فرود آورد من مأمور شدم كه زيادى شمشير على را بر خود بگيرم تا اين‌كه مبادا زمين را شمشير على بشكافد و برسد به آن گاوى كه زمين بر دوش اوست و آن گاو هم دو نيم شود و زمين با اهلش منقلب و سرنگون شوند.

پس زيادى شمشير على بر من سنگين‌تر آمد از شهرهاى قوم لوط كه هفت زمين بود و حال آن‌كه اسرافيل و ميكائيل هر دو در هوا بازوى على را نگاه داشته بودند[1].

اى كسى كه به اين حديث جاهلى بزرگ نشمار اين حديث از غلو كه زيادى شمشير على بر جبرئيل سنگين‌تر از شهرهاى قوم لوط است با اين‌كه اسرافيل و ميكائيل در هوا بازوى او را [نگاه] داشته‌اند [تا] مباد غلو نمايى در حق آن حضرت؛ زيرا كه اى كور باطن و دور فكر، جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل را خداوند خلق كرد از شعاع نور محمد و على؛ و محمد و على خلق شده‌اند از نور جلال ايزد ذوالجلال، و ايشان صفة الله و كلمة الله و امر الله و خلق الله مى‌باشند و از اين جهت رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود:

اگر جميع درياهاى عالم مداد باشند و جميع درخت‌ها قلم، و آسمان‌ها صحيفه و جن و انس نويسندگان باشند عاجز مى‌شوند جن و انس از اين‌كه بنويسند ده يک از عُشر فضايل امام روز غدير، چگونه مى‌نويسند و از كجا هدايت مى‌شوند به اين عمل[2].

---

۱. بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۰.

۲. حلية الابرار، ج ۲، ص ۱۲۲.

و شاهد است به این حدیث نبوی، قرآن خداوندی، از قول خداکه فرمود: ﴿قُل لَو كان البحرُ مِداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل أنْ تَنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مدداً﴾[۱] یعنی بگو اگر بوده باشد دریا مداد از برای نوشتن کلمات خدای من، البته به آخر می رسد دریا پیش از این که به آخر رسد کلمات خدای من، زیراکه بزرگ‌ترین کلمات خدا علی علیه‌السلام است.

و بدان این مقال اشاره است چنانکه خود آن حضرت (صلوات الله علیه) فرمود: «أنا كلمةُ الله الكبرىٰ»[۲]. یعنی منم کلمه بزرگ الهی. پس از برای آن حضرت فضایلی است که شماره ندارد و مناقبی است [که] انتها ندارد.

و به تحقیق انصاف داد محمد بن ادریس شافعی وقتی به او گفته شد: چه می‌گویی تو در حق علی؟ او گفت: من چه بگویم در حق مردی [که] دوستانش فضایل او را از ترس پنهان کرده‌اند و دشمنانش از حسد پنهان نموده‌اند فضایلش را. و از برای او فضلی است در این میانه که آسمان زمین را احاطه دارد و پر کرد[ه است][۳]. پس من دوست داشتم که این حدیث را به نظم بیاورم و این اشعار را گفتم:

روی فضله الحساد من عظم شأنه ... وأكبر فضل راح يرويه حاسد
محبّوه أخفوا فضله خيفة العدى ... وأخفاه بُغضاً حاسد ومعاند
وشاعت له من بين ذين مناقب ... تجلّ بأن تحصى وأن عدّ قاصد
إمامٌ له في جبهة المجد أنجم ... علت فعلت أن يدين هاتيك راصد
لها فوق مرفوع السماك منابر ... وفي عنق الجوزاء منها قلائد
مناقب إذ جلّت جلّت كلّ كربة ... وطابت فطابت من شذاها المشاهد
فتى تاه فيه الخلق طراً فعابد ... له ومقرّ بالولاء وجاحد
إمام مبين كلّ فضل له حوى ... بمدحته التنزيل والذكر شاهد

بدان که کلام زیاد هرگونه فصیحان و بلیغان و نطق بی‌پایان منطقیان را در میدان

۱. سوره کهف، آیه ۱۰۹.
۲. ر.ک: منتخب البصائر، ص ۱۳۲.
۳. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۱۰۹؛ کشف الیقین، ص ۴.

مدحش اختصاری است بسیار، و رشته بیان سخن‌گویانِ عرصهٔ امکان و زبان مطول پویان روزگار را گفت‌وگوی فضایل و کمال و عنوان مناقب و جلالش به نهایت کوته و به غایت اختصار است و هر فضل عالی و مدح متعالی را غیر از عقیدهٔ باطله غالی نسبت به شأن حضرت حیدر قابلیتی نیست، بلکه منتهای اعتذار دارد و چنان‌که بر طبق این گفتار عارف هشیار خلیعی جمال‌الدین ﷺ به رشته نظم آورده و فرموده:

سـارتْ بـأنوارِ عِـلمِکَ السـیرة　　　　وحَدَّثَتْ عَـن جَـلالِکَ السُّـورة

یعنی کافّه روایات و جمیع اخبار و حکایات در شعشعه علمت سیر نموده‌اند که تویی واقف بر تمام آنها، و سوره‌های قرآن همه از جلال تو خبر می‌دهند که قرآن در شأن تو نازل است.

والواصـفون المـحدثون غـلوا　　　　وبالغوا فـي عـلاک و اعـتذروا

وصف‌کنندگان تو و حدیث‌گویان غلو کردند خواستند که خدایت بنامند، ولی خدایی را در بلندی رتبه اعتذار جستند و سزاوار ندانستند[۱].

فصل ۷۰
فضیلت دفن شدن در خاک نجف

البته چگونه اعتذار نجویند؟ از کجا این امر را نسبت به حضرتِ تو روا بدانند که روایت کرده اصبغ بن نباته این‌که:

امیرالمؤمنین ﷺ روزی در کوفه از برای امور مردم می‌نشست، تا روزی به آنهایی که در حول آن حضرت نشسته بودند فرمود: کیست که می‌بیند چیزی را که من می‌بینم؟ اصحاب عرض کردند: ما چیزی ندیدم آیا تو چه دیده‌ای [ای] چشم بینای الهی در میان بندگان؟ حضرت فرمود: می‌بینم شیر ماده‌ای که بر او جنازه‌ای بار است که مردی عنان او را دارد می‌کشد و مردی دیگر او را می‌راند زود است این‌که می‌آیند بعد از سه روز دیگر. چون رسید روز سوم شیری آمد که جنازه بر آن محکم پیچیده و دو مرد همراه او بودند و سلام کردند بر جماعت.

---

۱. مصباح کفعمی، ص ۷۳۴.

امیرالمؤمنین ایشان را فرمود کیائید شما و این جنازه را با خود چرا و از برای چه می‌آورید؟ ایشان گفتند که ما از... یمن می‌رسیم و این جنازه پدر ما می‌باشد. او در نزدیک مردنش ما را این وصیت نمود که چون مرا غسل دادید و کفنم نمودید و بر من نماز گزاردید نعش مرا بر این شیر من بار کنید و ارتحال نمایید به سوی عراق؛ مرا در نجف کوفه دفن سازید. علی امیرالمؤمنین فرمود: آیا سؤال کردید از پدر خود که بهر چه این کار بکنیم؟ آنها گفتند: آری به تحقیق از وی سؤال کردیم جواب گفت که در این زمین دفن می‌شود مردی که در روز محشر اگر بخواهد شفاعت جمیع اهل عرصات را در نزد خدا البته شفاعت خواهد [کرد]. پس امیرالمؤمنین برخاست و فرمود: راست گفته، منم والله این مرد، منم والله این مرد که در آن‌جا دفن می‌شود[۱].

فصل ۷۱
علی را جز خدا و رسول نشناخت

پس ای غالی سر تا به پا ضلالت آیا چنین شخصی [را] خدا می‌نامند؟ آیا این مرد شایسته خدایی است؟ نتوانستی او را بشناسی و در گرداب ضلالت فرو رفتی [و] خدایش خواندی. البته چگونه می‌شناسند مردم علی را و به چه راه‌ها بر آن حضرت خبر به هم می‌رسانند و حال آن‌که شناسایی علی دری بود که پیغمبر آن در را محکم ببست؛ چنان که خطاب به علی نمود و چه فرمایش حقی فرمود: ای علی نشناخت کسی تو را مگر من و خدا، و کسی مرا نشناخت مگر تو و خدا، و کسی خدا را نشناخت مگر من و تو[۲].

و این حدیث صحیح مردم است. با وجود صحت این حدیث ادعا می‌کنند شناسایی و اگر راست باشد حدیث موجب دروغ بودن ادعای ایشان است، و راست بودنِ ادعاشان موجب دروغ بودن حدیث است. و لکن حدیث صدق است و دعوای ایشان در شناختن حقیقت خدا و رسول دروغ است. تو پاینده خدایی که ما نشناختیم حق شناسایی و معرفت تو [را] زیرا که حقیقت شناختن الهی غیر معلوم و مجهول است.[۳]

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ۳۵۷.
۲. تأویل الآیات، ص ۹۲؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۶۷.
۳. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۳۲.

از برای بنی آدم و همچنین شناختن محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و بدین منوال اشاره است قول معصوم که فرمود:

نشناخت خدا را کسی غیر خدا، و توحید خدا را کسی ادا نکرد مگر محمد رسول‌الله صلی الله علیه و آله هم چنین است حقیقت محمد و علی، که کسی نشناخت ایشان را مگر خدا و ائمهٔ هدی و اندکی از دوستان ایشان یعنی آنهایی که واصل شده‌اند به درجه دهم ایمان.

و دلالت می‌کند بر صحت این مدعی و شهادت می‌دهد این خبر که وارد است در کتاب بصائر این که:

... ملعون روزی داخل شد در مسجد خدمت پیغمبر که در محضر آن سرور حضرت حیدر مستحضر بود؛ آن بد گهر زبان گشود: یا رسول الله تو فرمودی [که] راست‌گوتر[این] شما ابوذر است؟ حضرت فرمود: آری چنین است که گفتی. آن ملعون عرض کرد: پس چرا چه شده است مرا که سؤال کردم از ابوذر از جناب تو، گفت در مسجد خود می‌باشد. من پرسیدم که در خدمتش کیست؟ گفت: مردی است غیر وی [که من او را] نمی‌شناسم و حال آنکه این علی بن ابی طالب است نزد تو. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمر! ابوذر راست گفته. این مردی است [که] نمی‌شناسد او را کسی مگر خدا و رسول خدا.

فصل ۷۲
تبیین حدیث «ما عرف الله الّا أنا و أنت»

بیان آنچه پیغمبر اشاره فرمود به سوی او و حواله نمود بر او، این است که کسی که بشناسد محمد و علی را مانند شناختن حق تعالی البته اهتمام کرد که بشناسد مردی را همچنان که محمد و علی آن مرد را شناخته‌اند ولی اول که ممتنع است و ثانی هم کذلک.

مثال این بیان از قرآن این قول خداوند سبحان [است]: ﴿لَن تراني ولكن اُنظُر إلى الجبل فإنْ استَقَرَّ مَكانَه فَسوفَ تراني﴾[1]. یعنی ای موسی [اگر] تو بخواهی مرا دیدن ولکن نگاه کن به کوه، اگر در وقت تجلّی نور به جای خود ایستاد پس مرا می‌بینی.

---

۱. سوره اعراف، آیه ۱۳۴.

حق تعالی در این آیه شریفه رؤیت خود راکه مطلقاً محال است معلق فرمود به قرار گرفتن کوه، و قرار گرفتن کوه هم که در وقت تابیدن نور کبریایی محال است پس دیدن حق تعالی را به چشم محال است. تعلیق شده است ممتنع ـ که دیدن خدا است ـ بر ممتنع ـ که استقرار کوه است ـ و ثانی که رؤیت است ممتنع است از جهت امتناع اول که استقرار است.

پس ای با علی منافق و با شیطان موافق، حد مرض عارض شده تو را ای غریق بحر چون و چرا، و ای دست شک [و] ریب پیوسته در قلب که هر چند که تو را دلیل بیشتری می‌گویم گمراهی‌ات را از راه‌ها زیادتر می‌جویم و هر چه روشن می‌شود چراغ تصریح و خوش می‌وزد بوی گل باغ توضیح در چشمت از آن روشنی ... ظاهر و پیدا و به دماغت از این عطر گل، درد زکام ظاهر و هویدا است. آیا غیر از این است که به مرض گمراهی مبتلایی و در چاه نفاق نگون‌سار و اسیر هوس و هوایی؟

پس وقتی که در نزد منافق فضایل و کرامت علی علیه السلام را بیان کنی ابا می‌کند و انکار می‌ورزد و موافق وقتی که موافق را نزدش مناقب و معجزات علی علیه السلام را تلاوت و اظهار نمایی مکررش می‌گوید و ... می‌جوید. پس حال چه فرق است میان کور ضال و بینای دال.

وجه آخر و توضیح دیگر در معنی قول پیغمبر که فرمود: «نشناخت خدا را مگر من و تو». بدان که این از جهت آن است که چون رسول الله آن عظمت کبریایی که در شب معراج در آسمان دیدند که پرده‌های آسمانی از پیش قدمش برداشته شد و واصل گردید به قاب قوسین و به کلماتی که از جانب الهی به آن حضرت خطاب شد بدون واسطه ـ که هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل به این درجه نرسیده ـ این مراتب تماماً [از] رسول الله، واصل شده به امیرالمؤمنین. و آن حضرت نیز دید همچنان که پیغمبر دید، و شناخت چندان که آن حضرت شناخت. مگر نشنیده‌ای [این] حدیث [را که] در کمال صحت وارد است و این مدعا را شاهد است که پیغمبر فرمود:

«یا علی تو می‌شنوی خبری را که من می‌شنوم و می‌بینی هر آنچه من می‌بینم؛ پس نشناخت کسی خدا را از جمیع مخلوق هیچ کس به این معرفت و شناختن، مگر ایشان، و

همچنین کسی نشناخت محمد [و] علی را بر آن مرتبه که ایشان هستند مگر خدایی که ایشان را از نور عظمت خود به وجود آورد و مخصوصشان نمود به سرّ خود و کرامت. و گردانید ایشان را در بلندی مقام، پایینِ ذات خود و بالاترِ مخلوقات خود.

کیست همچه کسی به شماره در آورد عدد برگ‌های درختان و دانه‌های باران و ذره‌های بیابان و قطره‌های دریای بی‌پایان را جز ایشان»؟

وجه دیگر در بیان قول همان سرور اعنی حضرت پیغمبر که فرمود: «نشناخت خدا راکسی جز من و تو». مراد این است که میان ما «محمد و علی و خداوند جلیّ»، واسطه[ای] از [میان] مخلوقات نیست، بلکه ماییم اوّل مخلوقات و مبدأ کافهٔ خلایق و عین رموز حقایق. و ماییم در مقام خود سزاوار آقایی بندگان و بندگان خداوند سبحان.

فصل ۷۳

طبقه‌بندی عارفانِ علی علیه السلام

گفتار[ی] چند در شناخت حیدر کرار. مؤلف می‌فرماید چیزی به این مضمون که [به] چه قسم شناخته‌اند مردم علی را، و حق معرفت آن حضرت را چگونه به جا آورده‌اند. علی اعلی است او شیر با صولتی است و روبه صفتان بادیهٔ کفر و شقاوت از خوف نشتر شمشیرش ... نشستن را اختیار نمودند. و اوست ضیغم بیشهٔ خداشناسی و توحید، و زاهد صومعهٔ تهلیل و تمجید، علی است وصیّ حضرت رسالت پناهی و مسندنشین به قرب درگاه الهی که هیچ مقربی را این قرب [و] منزلت نباید و هیچ پیغمبری را این شرف نشاید.

علی است مهر سپهر جلالت و فصاحت و بدر منیر سماء خلافت و بلاغت که احکام دین را قاضی و عالم به اخبار مستقبل و ماضی و فاصل میان حق و باطل، و فاروق میانهٔ عالم و جاهل و دانا به عموم اصلاب، و آگه به کافهٔ انساب؛ این است اول حدّ علم ایشان و پایین درجهٔ منزلت ایشان.

نشناخته‌اند علی را که اوست کلمه‌ای که به آن کلمه تمام می‌شود امور و به آخر می‌رسد ایام و دهور و آنچه به حاملین عرش اله از معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله رسیده با

نزدیکی به آنها به درگاه خداوندی همچنان قطره‌ای است از دریا؛ زیرا که ذات باری تعالی غیر معلوم است از برای بنی نوع انسان، چنانکه گذشت. و باقی نمی‌ماند مگر شناختن صفات، و مردم در معرفت صفات دو قسم‌اند:

قسمی است که حظّشان از صفات، ذکر الهی است و تقدیس به صفات است و گردانیده‌اند ذکر صفات خداوند را از برای خود سرّی مکنون که اوراد ایشان است و باعث است از برای حصول مطالب و وصول مقاصد.

و قسمی هستند که نور حضرت ذوالجلال از پردهٔ غیبی به قلوب ایشان تجلی کرده و ایشان ابدال شده‌اند، به لباسِ بنی آدم اند ولیکن اشخاص آسمانی هستند و درندگان در نزد ایشان طریقهٔ ذلت و خضوع دارند و هر مشکلات به دستشان آسان [است]. این است اثر تلاوت اسماء خدائی.

و همچنین مردم در معرفت آل محمد نیز دو قسم می‌باشند: قسمی آن‌اند که شناخته‌اند ایشان اولیاء الله، و بزرگان درگاه خدا هستند، و وسیلهٔ بخشش و رضای خدای‌اند.

پس ایشان را پیش حاجت خود نهاده‌اند در درگاه خدا و توسل به ایشان جستند و از خدا گرفته‌اند آنچه [را که] خواسته‌اند.

و قسم دیگر شناخته‌اند که آل محمد کلمهٔ کبری و آیت عظمی هستند، زیرا که نزدیک‌ترین صفات به درگاه خدا وحدانیت است به جهت آنکه واحد یا اول آحاد منبع اعداد است که او واحد فاصل از اثنین است و او آن عددی است که نه زوج است و نه فرد.

این است احد حق و یا واحد، آن چیزی است که او منبع موجودات است و او آن چیزی است که نه محدود است و نه معدود و نه از برای امرش دفع و نه از بهر سلطان او نهایت و آخری است و نه از برای ملکش فنایی. و اوست کلمه که به ذکرش موجودات خاضع می‌شوند و به شنیدنش کائنات منفعل می‌گردند. و آن کلمه پوشیده و پنهان است میانهٔ دو حرفِ ﴿کن فیکون﴾.

پس کسی که در آیینهٔ نفس خود تجلی دهد برق‌های سرّ ایشان را و انوار اسماء

آل محمد صلی الله علیه و آله را، از برای [انسان متواضع] خوار می‌شود دیوارها و مسخّر می‌شود ممکنات، و [آن شخص] می‌گردد از اولیاء حضرت ذوالجلال، و ایمن می‌شود از عذاب.

و این مراتب را تأیید، این مدعی می‌نماید چیزی که روایت کرده [است] طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود: ای طارق! امام کلمة الله و حجة الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله است که خدا او را اختیار کرد [و] قرار داد در او امام از خود؛ آن چه را که خواسته واجب ساخته از برای او ... طاعت و امر بر جمیع خلق خود را.

پس اوست ولیّ خدا در آسمان‌ها و زمین‌ها، و گرفته است از برای امام از این روی عهد بر جمیع بندگان، پس کسی که پیشی گیرد بر امام، کافر می‌شود به خدا از بالای عرش پس اله هر چه می‌خواهد می‌کند وقتی که بخواهد چیزی را می‌نویسد بر بازوی امام. ﴿وتَمّت کلمةُ ربّک صِدقاً وعَدلاً لا مُبدّل لِکَلماته﴾[1]؛ و او صدق و عدل است و نصب می‌کند از بهر امام عمودی از نور از زمین تا به آسمان، می‌بیند در او عمل‌های بندگان را و در می‌پوشاند او را هیبت خود را و آگه می‌سازد امام را به آنچه پنهان است و مطّلع می‌شود بر غیب، و عطا می‌کند او را تصرف بر همه چیز بر سبیل اطلاق، و می‌بیند آنچه میانه مشرق و مغرب است، و پوشیده نیست بر او هیچ چیزی از عالم ملک و ملکوت، و عطا می‌کند حق تعالی امام را زبان پرندگان در نزد ولایتش. پس اوست کسی که اختیار کرده است خدا از برای وحی خود و راضی شده است او را از برای غیب خود.

و تأیید می‌نماید او را به کلمه خود و به لغت حکمت خود و قرار داد قلب او را مکان مشیت خود، و ندا می‌نماید از برای او سلطنت، و آشکار می‌سازد از برای او فرمان و امر او را، و حکم می‌کند از برای او طاعت او را، و این از آن جهت [است] که امامت میراث پیغمبران است و منزلت أصفیا و برگزیدگان است و جانشین خدا و جانشین فرستادگان خدا است. پس امامت امت، عصمت و ولایت و سلطنت و

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۵.

هدایت را که او تمام دین و رجحان موازین است [دارا می‌باشد]، امام دلیل مقصد است و منادی است از برای هدایت شدگان و راه است از برای سالکان و پیروان، و آفتاب درخشان است در قلب‌های عارفین، ولایت او باعث نجات، و طاعتش شناسایی از برای حیات و نگاه دارنده بعد از ممات است.

و عزت مؤمنین و شفاعت گنه کاران، نجات دوستان و رستگاری تابعان است زیرا که امامت رأس اسلام و جهت تکمیل ایمان و سبب معرفت حدود و احکام و آشکار شدن [و] ظاهر شدن حلال از حرام است. و او یعنی امامت، مرتبه‌ای است که کسی بدان رتبه نمی‌رسد مگر کسی را که خدا اختیار نماید و پیش بدارد و باز بدارد و حکم نماید او را بدو. پس ولایت او حفظ ثغور و تدبیر امور است و او به عدد ایام و شهور است و امام آن آب سردی است بر تشنگی و دلالت کننده است بر هدایت، و امام پاکیزه است از گناهان و آگاه است بر علت‌ها، و امام آن آفتابی است طالع بر بندگان به نورهایی که به او نمی‌رسد دست‌ها، و ضوء چشم‌ها [است].

و به سوی او اشاره است آیه مبارکهٔ ﴿وللّه العزة و لِرسولِه و للمؤمنینَ﴾[1] یعنی بگو ای پیغمبر، از برای خداست عزت و از برای رسول او و از برای امیرالمؤمنین علی و عترت او. از یکدیگر [جدا] نمی‌گردند تا آخر روزگار، ایشان رأس دایره ایمان و قطب وجود و آسمان جود و شرف موجودند و ایشان‌اند ضوء آفتاب شرف و نور ماه و او، و ایشان‌اند اصل عزت و مجد و ابتدای او و معنی او و محل بنای او.

و امام سراجی است وهّاج و سبیلی است منهاج، و آبی است سجّاج و دریایی است عجاج و بدر مشرق و غدیر مغدق، و منهجی است واضح در مسالک، و دلیلی است [در] وقتی [که] رو آورد مهالک، و ابری است هاطل و بارانی است هامل و ماهی است کامل و دلیلی است فاضل.

و امام است آسمان ظلیله و نعمت جلیله و دریایی آنچنانی است که تمام نمی‌شود، و شرفی است که پنهان نمودن نتوان و چشمهٔ عزیزه و روضه مطهره و ستاره‌ای است ازیج و بدری است [بهیج] و منیری است لائح و عطری است فایح و عملی است

---

۱. سوره منافقون، آیه ۸.

صالح و متبحری است رابح و پاکیزه‌ای است رفیق و پدری است شفیق و فریادرس بندگان است در گرفتاری‌ها و حکم کننده [و] امر کننده و نهی کننده است.

امیر خدا است بر خلایق و امین امت بر حقایق، حجت خدا است بر بندگان و حجت امت در زمین و بلدان، پاکیزه از ذنوب و منزه از عیوب است و مطلع بر غیوب است، ظاهرش امری است لایملک و باطنش غیبی است لایدرک، و یگانه است در زمان خود، و جانشین خدا است در امر و نهی او، یافت نمی‌شود بر او مانند و مثلی، و بر نمی‌خیزد از برای او نظیر و بدلی.

پس کیست در این صورت دریابد معرفت ما را و ببیند درجه ما را و تماشا کند کرامت ما را و درک نماید منزلت ما را؟ حیران شدند فکرها و عقول، و نهی شد افهام در چیزی که می‌گویم، کوچک شدند بزرگان و کوته شدند دانشمندان و عاجز شدند و خسته گردیدند بلیغان و لکنت پذیرفتند خطیبان و تواضع نمودند زمین و آسمان از وصف شأن اولیاء و آیا شناخته می‌شود یا توصیف می‌شود یا دانسته می‌شود و فهمیده می‌شود و یا درک می‌شود و مملوک گردد شأن کسی که اوست نقطهٔ کائنات و قطب دایرات و سرّ ممکنات و شعاع جلال کبریا و شرف زمین و آسمان؟

بزرگ است مقام آل محمد صلی الله علیه و آله از وصف واصفین و نقب ناقبین و از این‌که قیاس شود به ایشان احدی از عالمیان، البته چگونه و حال این‌که ایشان نور اول و کلمهٔ علیا و نامیده شدهٔ خداوندِ علیّ الأعلی، و موحّد وحدانیت کبری هستند آن چنان کسانی که، اعراض کرد از ایشان کسی که کافر شد. پس کیان‌اند بهتر از این طایفه، و کدام عقل‌ها هستند بهتر از این، که را شناخته کسی که شناخته و [که را] وصف کرده کسی که وصف کرده؟ گمان کردند اینها در غیر آل محمد صلی الله علیه و آله است. دروغ گفته‌اند، و قدم‌های ایشان لغزیده است و جسد بی‌روح را خدا قرار داده و شیطان را لشگر خود گرفته، از همه اینها دشمنی است از برای خاندان پاکیزه و خانه عصمت، و حسد است از برای معدن رسالت و حکمت، و شیطان از برای آنها علمشان را زینت داد.

ای بریده باد دست ایشان و ذلت جاری، ایشان را باشد که اختیار کردند امامی را که جاهل بود و پرستش بت‌ها نموده بود و در روز جنگ ترسناک بود، و امام واجب

است این‌که بوده باشد عالم بدون جهل و شجاع معری از نکال در یوم جدال بلندتر شود بر او حسب، و نزدیک او نگردد هیچ نسب و او در بلندی از قریش و در شرف از هاشم و بقیه از نسل ابراهیم و نهجش از نبع کریم و نفس او از رسول و خدا از وی راضی و [قبولی]، از خدا داشته باشد؛ پس او شرف اشراف و فرع عبد مناف است، عالم باشد بر سیاست، و قائم بر سیاست، و واجب باشد وی را اطاعت تا روز ساعت، و حق تعالی امانت گذاره باشد در قلب او سرّ خود را و به او گویا نماید زبان خود را.

پس اوست معصوم موفق که نیست ترسناک و نه جاهل. پس مرگ نمایید او را ای طارق ﴿و يتّبعون أهواءَهُم و مَن أضَلّ مِمّن اتّبَعَ هَواهُ بغير هُدى من الله﴾[1]؛ و امام ای طارق بشری است ملکی و جسدی است آسمانی و امری است الهی و روحی است قرین، و مقامی است بلند و نوری است جلیّ و روشن و سرّی است خفی. پس مر او راست ذات ملکی و صفات الهی و حسنات زیاد و دانایی به مغیبات خصوصیت از رب العالمین، و نصّ از صادق الامین و این‌ها همه از برای آل محمد ﷺ است که هیچ شریکی را در او مشارکت نیست زیرا که ایشان معدن تنزیل و معنی تأویل و خاصّان رب جلیل و محل نزول امین الله جبرئیل می‌باشند، و صفات خدایی و مقربان او و سرّ او و کلمهٔ او هستند.

شجره نبوت و معدن فتوت و عین المقالت و منتهای ولایت و محکم رسالت و نور جلالت‌اند. حبیب الله و امانت او و موضع کلمة الله و کلید حکمت او و چراغ‌های رحمت خدا [و] چشمه‌های نعمت اویند. سبیلی هستند به سوی خدا و هم سلسبیل، و ایشان‌اند قسطاس مستقیم و منهاج قویم و ذکر حکیم و وجه کریم و نور قدیم. اهل تشریف و تقویم و تقدیم و تفضیل و تعظیم، و جانشینان پیغمبر کریم و فرزندان آن رئوف رحیم و امناء علیّ عظیم. ذریه هستند بعضشان از بعضی، و خداوند شنونده و آگاه است، امر محکم و راهی اقوم است. کسی که شناخت یکی از آنها را پس او از ایشان است.

مؤلف گوید اشاره به این مقال است قول نبوی ﷺ که فرمود: «مَن اتَّبَعَني فَإنّه مِنّي»[2]؛ کسی که تابع شود مرا پس به درستی که او از من است.

---

۱. سوره قصص، آیه ۵۰.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۶.

حق تعالی ایشان را خلق فرمود از نور عظمت خود، و بـه ایشـان بـازداشت امـر مملکت خود را، ایشان‌اند سرّ مخزون و اولیاء مقربون الهی، و امر او هستند میان کاف و نون، نه بلکه ایشان‌اند [خودِ] کاف و نون که به سوی خدا می‌خوانند و از او می‌گویند و به امر او عمل می‌نمایند.

علم پیغمبران در علم ایشان و سرّ اوصیا در سرّ ایشـان و عـزت اولیـاء در عـزت ایشان همچنان قطره[ای] است به دریا و ذره‌ای است در بیابان، و آسمان و زمین در نزد امامی از آنها مثل دست اوست از حد کف او نسبت [به] سایر بدن که مـی‌شناسد ظاهر او را از باطنش و می‌داند خوب او را از بد و تری را از خشک؛ زیرا که خداوند تعالی تعلیم نمود پیغمبر خود را علم آنچه بوده است و می‌باشد از گذشته و آینده، و این سرّ را اوصیاء منتجبون از پیغمبر ارث برده‌اند.

و کسی که انکار نماید این عنوان را او شقی و بدکار و ملعون بوده است. چگونه واجب سازد خداوند بر بندگان اطاعت کسی را که از چشم او پوشیده است ملکوت آسمان‌ها و زمین‌ها؟ به درستی که حکمت از آل محمد علیهم‌السلام منصرف و منقسم می‌شود به هفتاد وجه. و هر چه در قرآن حکیم و آن کلام قدیم ببینی آیه[ای] را که در او ذکر شده است که او عین و وجه و ید، بدانکه مراد از آنها ولیّ خدا است ـ که امام باشد ـ زیرا که او جنب الله و وجه الله است؛ یعنی حق خدا و عـلم الهـی و چشـم خـدا و دست خدا امام است؛ از برای آن‌که ظاهر ایشان باطن صفات ظاهره خدایـی است و باطن ایشان ظاهر صفات باطنه خداوندی است. پس ایشان می‌شوند ظـاهر بـاطن و باطن ظاهر.

چشم خدا

و اشاره به سوی این مقال است به قول نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود: «انّ للّه أعينٌ و [أيادي و] أنا وأنت منها». یعنی از برای خداوند تعالی چشم‌هایی است من و تو ای علی از آنهاییم. پس آن بزرگواران به منزله پهلوی خدا هستند و صورتی هستند که پی برده می‌شوند به سمت خداوندی. و ایشان‌اند طریقهٔ حقه و نهج محقه و راه راست که هر که بخشش و رضای خدا را

می‌خواهد [باید] ایشان را وسیله نماید و خود را بدانها [نزدیک گرداند]. ایشان‌اند سرّ واحد و احد که قیاس نمی‌شود به ایشان از سایر خلق احدی. [آنها] مخصوصین اسرار اله و مخلصین درگاه پروردگارند، و باب ایمان و کعبه‌اش ایشان‌اند و ندا و مُحجّهٔ او و أعلام هدایت و رایت اویند، و فضل خدا و رحمتش هستند و چشمه یقین و حقیقت آن چشمه [اند] و صراط حق و عصمت آن صراط‌اند و ابتداء و انتهاء، خود ایشان‌اند، و آن بهترین بریه قدرت خدایند و هم مشیت‌اند و ام الکتاب و خاتمه این کتاب و فصل الخطاب و دلالت آن ایشان‌اند.

کیست غیر از ایشان محل بودن وحی و حافظین او و امناء قرآن و ترجمه کنندگانش و معدن نزول و نهایت او؟ پس آن حضرات بزرگواران ستاره‌هایی هستند عالی، و انواری علوی که تابیده شده از آفتاب عصمت فاطمیه در آسمان عظمت محمدیه ﷺ و شاخه‌های نبوی‌اند که روییده شده [اند] در دوحهٔ احمدیه، و اسرار الهیه آن‌چنانی هستند که امانت نهاده شده [اند] در این هیکل‌های بشریه. و ایشان‌اند ذریه زکیه و عترت هاشمیه و هدایت کنندگان مهتدیه و این‌ها می‌باشند بهترین بریّه.

پس ایشان هستند ائمه طاهرین و عترت معصومین، و ذریه [ای] می‌باشند امین، و خلفایی [می] باشند راشدین و بزرگانی صدیق‌اند و اوصیایی نجیب و اسباط پیغمبر خلق‌اند و هدایت شدگان و هدایت کنندگان و ایشان‌اند آل الله و یاسین و حجّت خدا بر اولین و آخرین.

اسم آنها مکتوب است بر سنگ‌ها و برگ‌های درختان و بال‌های پرندگان و بر درهای بهشت و برزخ، و نوشته شده بر عرش و آسمان‌ها و بر بال‌های ملائکه و بر پرده‌های جلال و خیمه‌های عزّ و جمال ایزد لا یزال، و به اسم ایشان تسبیح می‌کنند پرندگان، و از برای شیعیان ایشان ماهیان در دریاها طلب استغفار می‌نمایند، و به درستی که خدای تعالی خلق نفرمود هیچ خلقی را مگر اینکه از ایشان اقرار گرفته به وحدانیت خود و به ولایت این ذریهٔ زکیه و بیزاری از دشمنان ایشان. و به درستی که عرش کردگار قرار نگرفت تا آن‌که نوشته شده بر او به [وسیلهٔ] نور این کلمات مبارک:

«لا إله الاّ الله محمدٌ رسولُ الله علیٌّ ولیّ الله»[1].

---

۱. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۹.

نوشته‌های بال جبرئیل

و تأیید این گفتار می‌کند خبری که روایت کرد خوارزمی در کتاب مناقب خود که سند پیوسته می‌شود به ابن عباس که رسول الله فرمود:

«جبرئیل به نزد من آمد و بال‌های خود راگشود، دیدم که بر یکی از بال‌های [او] نوشته: «لا إله إلّا الله محمدٌ [رسول الله]». و بر بال دیگر [او] نوشته: «لا إله إلّا الله عليٌ وليّ [الله]». و بر درهای بهشت نوشه شده: «لا اله الّا الله محمد رسول الله عليٌ أخوه و وليّ الله». و او گرفته است ولایت آل محمد را در عالم از هزار سال پیش از خلق شدن آسمان و زمین.

و از این قبیل روایت کرد ابوبکر بن خطیب که سند [آن] مرفوع [است] تا ابن عباس. گفته است: «بر درهای بهشت نوشته شده لا إله إلّا الله محمد رسول الله عليٌ وليّ الله فاطمة خِيَرَة الله»؛ یعنی اختیار شدهٔ خدا. «والحسن والحسين صَفْوَةُ الله على محبّيهم رحمةُ الله وعلى مبغِضيهم لعنة الله»[۱]. بر دوستانشان رحمت خدا [و] بر دشمنان ایشان لعنت خدا.

توصیف مقام رسول خدا در حدیث الهی

و از این قبیل در شأن پیغمبر و وصیّ جلیل روایت نمود محمد بن یعقوب هاشمی از علی بن موسی الرضا از پدران گرامی و اجداد عالی مقام خود تا از رسول الله و آن حضرت از جبرئیل و او از میکائیل و او از اسرافیل و اسرافیل از خداوند جلیل که حق تعالی (جلّ جلاله) فرمود:

منم خدایی که نیست الهی غیر از من، خلق را خلق کردم به قدرت خودم و اختیار کردم از ایشان پیغمبرانی، و برگزیدم از جمیع [آنها] محمد [را] و گردانیدم او را حبیب و صفیّ و رضیّ خودم، و او را فرستادم به سوی خلق خود. و برگزیدم و اختیار نمودم از برای او علی را، و مؤید نمودم پیغمبر را به علی، و گردانیدم علی را

---

۱. امالی طوسی، ص۳۵۵؛ خصال صدوق، ج۱، ص۳۲۳؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص۲۳۴؛ طرائف، ج۱، ص۶۴؛ کشف الغمه، ج۱، ص۹۴.

امین و امیر خودم و خلیفه بر خلق خود. و [او] ولیّ من است بر بندگان من که بیان کند از برای ایشان کتاب مرا و مشرّف کند ایشان را به حکم من، و گردانیدم او را عَلَم هدایت کننده از ضلالت.

و او دری است که باید از او بیایند مردم به سوی من، و او خانه آن‌چنانی من است که کسی که داخل شود ایمن است از آتش من و آن‌چنان حصن مطمئنهٔ من است که کسی [که] ملتجی او شود مصونش می‌دارم از مکروهات دنیا و آخرت. و علی صورت من است که کسی [که] رو به سوی وی آرد من از او روی خود نگردانم. و حجت من است بر اهل آسمان و زمین من و جمیع آنهایی که در میان آسمان و زمین است از خلق من. پس من قبول نمی‌کنم عمل هیچ عمل کننده را مگر با اقرار به ولایت او و نبوت احمد [که] رسول من باشد، و او دست مبسوط من است در میان بندگان من.

پس به عزت خود سوگند یاد می‌کنم و به جلال خودم اقامه دارم اینکه به درستی که دوست علی علیه السلام نشد بنده[ای] از بندگان من مگر آن‌که او را از آتش خود رهانیدم و داخل بهشت خود نمودم. و عدول نکرد از دوستی علی علیه السلام هیچ‌کس مگر آن‌که او را دشمن شدم و داخل آتش خودم نمودم...[۱][۲]

ایضاً دلیل این مطلب [این] قول خدا [است]: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيرَ الإسلام ديناً فَلَنْ يُقبَل منه﴾[۳]. یعنی کسی که غیر از اسلام دینی را تابع شود از او قبول نمی‌شود. و مراد به این اسلام حب علی علیه السلام است؛ لابد است هر جا که بوده باشد ایمان، باشد اسلام، بدون عکس. پس هر مؤمنی مسلم است.

و به این مقام اشاره است کلام علّام: ﴿قالت الأعرابُ آمنّا قُل لَم تُؤمِنوا ولكن قُولُوا أسلَمنا﴾[۴]. یعنی اعراب گفتند که ما ایمان آوردیم، بگو ای احمد که ایمان نیاوردید و

۱. امالی صدوق، ص ۲۲۲؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۴۹.
۲. ظاهراً مؤلف گوید زیرا که نجات از آتش و داخل شدن بهشت از جهت ایمان است و درجات به اعمال صالح است و اسلام [و] ایمان دوستی علی علیه السلام است، به جهت آن‌که اسلام کامل ایمان است و اسلام حقیقی نیست، مگر با ایمان، بلکه اسلام حقیقی همان ایمان است و ایمان حقیقی دوستی علی علیه السلام است. و بدین گفتار اشاره است به قول خداوند: ﴿إنّ الدّينَ عند الله الإسلام﴾ یعنی به درستی که دین در نزد خدا اسلام است. و این اسلام ایمان است و ایمان، تمام و کمالش حب علی علیه السلام است پس ایمانی نیست مگر به حب علی و نجاتی نیست مگر به او.
۳. همان، آیه ۸۵.
۴. سوره آل عمران، آیه ۱۹.

لکن بگویید ما اسلام آوردیم. پس اسلام بدون ایمان باعث نجات نیست زیرا که عمل‌ها به اواخر و خواتیم تمام می‌شوند، و شرایع را خواتیمش اسلام است و خواتیم اسلام ایمان است و ختم ایمان یعنی آخرش دوستی علی علیه السلام است. پس دوستی علی علیه السلام آخر هر دین و چشمهٔ هر یقین است؛ پس حب آن سرور بهشت و دشمنی با آن حضرت آتش گردید.

دلیل این بیان و برهان این عنوان چنانکه روایت کرد صاحب امالی که:

جبرئیل به خدمت حضرت رسول الله نازل گردید و عرض کرد خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید از برای تو خلق کردم هفت آسمان را و آنچه در میان آنها [است] و هفت زمین را و آنچه ما بین آنها است و خلق نکردم هیچ موضعی را گرامی‌تر از رکن و مقام. اگر بنده مرا عبادت کند در این رکن [و] مقام از زمانی که خلق کردم آسمان و زمین را پس ملاقات کند مرا در روز قیامت در حالی که با علی محاجّه کرده باشد به حقیقت البته او را سرنگون می‌سازم[1] در سقر.

تأیید این مورد می‌نماید آنچه وارد شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله. فرمود:

آن شبی که سیر داده شدم به آسمان یافتم اسم علی را مقرون به اسم خودم در چهار موضع: اول [اینکه] بر صخره بیت المقدس نوشته بود «لا إله الاّ أنا وَحْدي، محمّدُ رسولي مِن خَلْقي أيّدْتُهُ بوزيره و نَصَرْتُهُ به». یعنی نیست خدایی مگر من تنها، محمد رسول من است از خلق من، او را تأیید نمودم به وزیرش و یاری‌اش نمودم به او.

می‌فرماید: گفتم ای جبرئیل کیست وزیر من؟ عرض کرد: علی بن ابی طالب. فرمود [دوم این] که چون به عرش رسیدم همین نوشته بود، و [سوم این‌که] به انتهای عرش چون رسیدم بر قائمه او نوشته یافتم «لا الله إلاّ أنا» الخ. گفتم: ای جبرئیل کیست وزیر من؟ گفت: علی بن ابی طالب. و می‌فرماید [چهارم اینکه] چو به منتهای سدرة المنتهی رفتم یافتم بر او [که] نوشته [بود]: لا إله إلاّ أنا محمّدٌ صَفوَتي مِن خَلْقي أيّدْتُهُ بوزيره عليّ ونَصَرْتُه به ألا و أنّه قد سَبَقَ في علمي أنّه مبتلي ومبتلى به ممّا أتى قد نحلته ونحلته أربعة أشياء لا يفصح عن عقدها». یعنی نیست خدایی مگر من تنها، محمد فرستاده من و برگزیده من است از خلق من او را مؤید نمودم به وزیرش و یاری‌اش نمودم به آن وزیر، آگاه باشید که به درستی که پیش افتاده است در علم من که او مبتلا

۱. امالی صدوق، ص ۴۸۴؛ ثواب الاعمال، ص ۲۰۹؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۹۰.

می‌شود به بلا... و این از چیزهایی است که او را عطا کردم. پس پیغمبر می‌فرماید که این چهار موضع که نوشته شده هرگز آن رشته‌اش گسسته نمی‌گردد و این نوشته‌ها از موضع خود، هرگز کشف نخواهد شد»[1].

فصل ۷۴

نسبت بزرگی عالم هستی و مقام پیامبر ﷺ

و من می‌گویم با فقر و احتیاج خود: ای آل رسول درود و صلوات الهی بر شما باد و سلام او از ما به سوی شما مادامی که برگ درختان می روید و حرکت می کند و قطرات باران از ابرها ریزش دارد که به تحقیق خداوند شما را داد از فضل خود آن‌چنانی که هیچ احدی را از خلق خود نداد و هر شریعتی سر خود را به حقارت در آستان شرافت شما نهاد و هر عزتی را در پیش عزت شما ذلت رخ داد، و زمین روشنایی گرفت از نور شما، و عارفین رستگار گشتند به دوستی شما.

پس شمایید چشمه‌های نعمت و چراغ‌های ظلمت و کلیدهای کرم، و اگر نبودید خارج نشدی وجود از عدم:

یـــا آل طـه أنـتم أمَـلِي	و عليكم فـي البَعث متكلي
بـولائكم وبـطيب مـدحكم	أرجو الرضا و العفو عن زللي
رجب المـحدث عـبد عـبدكم	الحـافظ البـرسي لم يـزل
لا يـختشي فـي بـعثه زللاً	إذ سـيداه مـحمد وعـلي

یعنی ای آله طه شمایید آرزوی من، بر شما است در قیامت حساب و کتاب من، به درستی که شما [را] مدح می‌گویم و امید رضامندی و بخشش دارم از خطای خود، رجب حافظ برسی بندهٔ بندهٔ شما است، هیچ نمی رسد [به او] در قیامت از هولناکی زیرا که آقای او محمد و علی می‌باشد.

و به درستی که آنچه از معرفت شما به سوی ملائکه خارج شده اندکی است از بسیار، و چگونه خواهند شناخت مردمان با این جلالت قدر و حال آن‌که شمایید نور

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۶.

آنچنانی که خیره داشته و نابینا کرده چشم‌های عقل‌ها را آن نور، و هلاک شدند جمیع عقول از درک نمودن بزرگواری شما، البته چگونه می‌تواند درک نماید چشمه خورشید را چشم‌های خفاشان، و کسی که سرّ پنهانی و امر باطنی و نور آشکار شما را انکار نماید معذور است زیرا که آنان که باید در صحیفه‌های بزرگواری شما نظر کنند نگاه کردن به ظاهر شما حاجب شده از نظر کردن به باطن.

و این گمراهان را حقارت دنیوی و اوضاع شما که با سایر ناس در ظاهر یکسانید بازداشته از فهمیدن جلال معنوی شما، و در قصرهای ... و مقاصد طواف نمودند در حالی [که] دست ایشان از حقیقت و معانی علو شما کوتاه بود، و آنها که به شما نگرویدند و انکار مقامات شما نمودند مانند آن منجمی هستند که احکام ستاره‌ها و نجوم نقل کند از علمای علم هیئت پس آن منجم از برای مردم نقل می‌کند آنچه شنیده و به خاطر خود گرفته و هیچ عقلش راه نبرده آنچه را که روایت می‌کند و آن دوری [ای] که او دارد با ستاره، آن ستاره [را] به نظر او کوچک می‌سازد و پنهان می‌نماید.

و اگر به آن منجم بگویند که زمین تماماً در میان آن پنهان است و آنچه از آن خارج است چهار یک گره خاک است و از آن یک ربع است بیابان‌ها و اقلیم‌های هفتگانه و بلاد و بیابان‌ها و دریاها و کوه‌ها و بر بحر و آبادی و خرابی و آنچه مسکون است هفت وادی است و در آن‌جا بنی آدم هست یک جزء از این چهار یک است، به جهت آن‌که در سمت مشرق آفتاب که در تحت سیاره سهیل است در این بین آفتاب هرگز غایب نمی‌شود مگر هر شش ماهی یک مرتبه و باقی اوقات همیشه روز است.

در این بیابان بی‌پایان یافت نمی‌شود هیچ علف و حیوان مگر سنگ‌هایی که از گرمی آفتاب همه گداخته شده و دوری آفتاب از زمین در این وادی در بین مشرق و تحت سهیل باشد صد و بیست و چهار هزار فرسخ است، و همچنین جایی که مقابل این موضع است در وادی مغرب در تحت ستاره جدی و زمان در این بیابان همیشه شب است مگر اندکی که در وقتی که صعود در برج سرطان نماید. و در اینجا نه حیوانی است و نه علف، و هم اینجاست شهرهای ظلمات و بیشتر این زمین‌ها کوه و سنگ و غیر آنها معدنیات است.

پس به درستی که زمین بدین بزرگی تماماً از مشرق تا مغرب از دریاها و بیابان در مقابل فلک ماه مانند ارزنی است که در بیابانی افتاده باشد، و به درستی که رفعت و بزرگی خود قرص ماه به اندازه جمیع زمین است به سی و سه مرتبه و از این جهت ایشان او را می‌بینند در هر جا که باشد و به درستی که فلک ماه بالنسبه به فلک آفتاب مانند قطره‌ای است در دریا. پس این آسمان هفتگانه و زمین‌های هفتگانه در نزد وسعت کرسی و عظمت او ـ که حق تعالی فرمود: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السمواتِ والأرضَ﴾[1] ـ مثل حلقه‌ای است که در بیابان بزرگی انداخته [شده] باشد.

و به درستی که اسب تند راهی وقتی که به غایت تندی راه پیماید، پس در این حالت به قدر آنکه سم خود را بر زمین نهد و بردارد هر آینه پانصد فرسخ راه طی می‌کند، و به درستی که قرص آفتاب به قدر مجموع زمین است به شصت و شش مرتبه، و به درستی که میزان مساحت پهن بودن زمین و اندازه سطح او در علم هیئت بیست هزار هزار [و] سیصد و شصت هزار فرسخ است و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذارع است.

و به درستی که ستاره‌ای که او را سها می‌گویند ـ و او ستاره‌ای است کوچک و پنهان که دیده نمی‌شود مگر در هوای ظلمانی از برای صاحبان چشم‌های سلیم و بینا و او با این کوچکی ـ به قدر جمیع زمین است به هجده مرتبه مقابل؛ پس در این صورت مدهوش می‌شود در وقت شنیدن اینها و انکار می‌نماید کسی که نفهمیده باشد.

البته کسی که جاهل باشد چیزی را انکار خواهد کرد و همچنین کسی که شناخت اینکه نسبت آسمان و زمین و افلاک در عظمت کسی که در شأن او خدا فرمود: «لَولاکَ لَما خَلَقتُ الأفلاک»[2] نسبت نیستی است به هستی، زیرا که جزء، هرگز مقدم بر کل نمی‌شود اگر هر آنچه زیاد شود خلق هرگز مقابل سابق نمی‌افتد اگر هر چه عظیم باشد چرا که خالق او باید عظیم‌تر بوده باشد و پیغمبری که به سبب او و از جهت وجود او جمیع اشیاء تکوین یافتند و اگر او نبودی هیچ چیزی نبودی ـ البته او بزرگ‌تر و اعظم

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۲. مناقب، ج ۱، ص ۲۱۶؛ تاویل الآیات، ص ۴۳۰.

خواهد بود از همه اشیاء و کافّه مخلوقات ـ و نسبت آفتاب و ماه و ستارگان به سوی جلالِ جمالِ؛ «اوّلُ ما خَلَقَ الله نوري»[1] در حقیقت نسبت شب است به صبح صادق، و نسبت ستاره سُها است به سوی نور ماه شب چهارده زیرا که آن حضرت نوری است که به [سبب] او برطرف شده تاریکی افق وجود، و [به سبب] شمع وجودش روشن گشت زوایای ظلمت. و چگونه می‌توان نسبت داد خلق را به خالق و مملوک‌ها را به مالکان، و چگونه خواهند شناخت عظمت پروردگار خود را یا قادر خواهند شد به آن معرفت به قدر عقل‌هاشان.

فصل ۷۵

رابطه عظمت ولیّ و عظمت نبی

بدان که عظمت و بزرگی ولیّ که امام باشد از بزرگواری پیغمبر است و بزرگی پیغمبر را عظمت خالق اکبر است؛ زیرا که آن ولیّ، آثار خداوندی و آیینه پیغمبری است و کلمة الله و کلمه نبی است، و محل بودن وحی خدا است و وارث پیغمبر است، و به [سبب] او تمام می‌شود توحید خدا و دین پیغمبر. بیان این شأن عظیم این است که حق تعالی از برای ولیّ خود عهد گرفت بر جمیع ارواح مخلوق و گردانید از برای او ولایت مطلقهٔ دایمی ازلی؛ یعنی که دوستی‌اش بر جمیع ماسوی الله لازم و متحتّم است.

فصل ۷۶

صراط مستقیم حبّ علی علیه السلام است

و به تحقیق [به] این مطلب اشاره است قول حضرت رسول که فرمود: «کُنتُ نَبیّاً وآدم بَینَ الماء والطین». یعنی من پیغمبر بودم و آدم میان آب و خاک، حال آنکه نه آبی بود و نه خاک[2]. و علی ولیّ خدای بود پیش از خلق شدن خلایق جمیعاً. پس حق تعالی

۱. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۹۹.
۲. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۲۱؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۱۴.

فرستاده پیغمبران را که به سوی او دعوت می‌نمودند و به محمد ﷺ بشارت می‌دادند و ایمان می‌آوردند، و به ولایت و دوستی علی علیه السلام تمسک داشتند و [با توسل] به آن حضرت به سوی خدا در شداید دعا می‌کردند.

پس مبعوث نمود محمد ﷺ را و به [سبب] او به آخر رسانید موجود را همچنان که با او فتح کرد و شروع نمود وجود را. پس او را مخصوص نمود به «جوامع الکلم» و نازل فرمود به سوی او سبع المثانی را ـ که سوره حمد است ـ و قرار داد از برای ولیّ خود در آن سوره مقام بلندی که فرمود: ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾[1] بدان که صراط المستقیم دوستی علی است، و امر کرد آن حضرت را که سؤال کند از برای امتّ هدایت به سوی دوستی علی، و نیز امر فرموده نبی خود را به نگاه داشتن از دوستی علی و مواظبت به او، و فرمود: ﴿فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذي أُوحِيَ إِلَيکَ إِنَّکَ عَلَىٰ صِراطٍ مستقیم﴾[2] که او دوستی علی است.

و نیز تأکید فرمود این تمسک را چنان‌که فرمود: ﴿فَاسْتَقِم کما أُمرتُ﴾[3] یعنی بخوان مردم را به دوستی علی به جهت آنکه آن حضرت می‌خواند مردم را به سوی ایمان پس از او به فرایض. چون که اصل مقدم بر فرع است، پس فرایض نیست مگر به ایمان، و ایمانی نیست مگر به حب علی زیرا که توحید منعقد نمی‌شود مگر با او. پس مادامی که ایمان نباشد فرایضی نیست و مادامی که حب علی نباشد ایمانی نیست؛ پس ایمان و فرایض، دوستی آن حضرت است و اصل و فرع، حب و ولایت آن بزرگوار است.

فصل ۷۷

حبّ علی علیه السلام یکی از سؤال‌های قبر

و خدای تعالی نیز پیغمبر خود را خبر داد این‌که حب علی مسؤول عنه است در قبر یعنی از هر کسی سؤال می‌شود در قبر از حب علی.[4] چنانکه [فرمود]: ﴿وإنّه لذکر لك

---

۱. سوره حمد، آیه ۶.

۲. سوره زخرف، آیه ۴۳.

۳. سوره هود، آیه ۱۱۲.

۴. المناقب، ج ۳، ص ۲۱۹.

ولقومك وسوف تسألون﴾ یعنی در روز قیامت و در قبر. پس قبر بلند نمود پیغمبر خود را به مقام اسنیٰ که او ﴿**قاب قوسین أو أدنی**﴾[1] است، و خطاب کرد به آن حضرت به زبان علی علیه السلام[2]. و نیز امر کرد آن حضرت را که بلند کند علی را بالای کتف خود[3] چنان که علی علیه السلام در خطبه افتخار فرمود: «**أنا الواقف علی التطنجین**». مفسرین فرموده‌اند که مراد [از] تطنجین دنیا و آخرت است، یعنی منم آگاه با آنها و بعضی گفته‌اند که مشرق و مغرب است یعنی منم احاطه کننده به علم آنچه میان آنها است، و برخی حمل نموده‌اند به بهشت و دوزخ یعنی که منم قسمت کننده آنها.

نه این‌ها نیست، بلکه اشاره است به بلند شدن آن حضرت بر بالای دو کتف پیغمبر رفیعْ مقام، که نیست جایی بالاتر از این مقام مگر ذات ملک علّام. پس آخر کدام مرتبه بلندی است بالاتر از این مقام و کدام مقامی است شریف‌تر از این موضع که خدای تعالی درجه پیغمبرش بلند نمود و مرتبه عالی عطا فرمود به حدی که تجاوز کرد از عالم افلاک و املاک، و از عالم ملک و ملکوت و عالم جبروت، و واصل شد به عالم لاهوت: پس امیرالمؤمنین علیه السلام بالا رفت بر کتف صاحب این مقام.

فصل ۷۸

دستور خدا بر تبلیغ ولایت علی علیه السلام

و حق تعالی نیز امر کرد رسول خود را در تبلیغ رسالت و رساندن فرمان اله چنان‌که فرمود ﴿**بلّغ ما اُنزِلَ إلیک مِن رَبّک**﴾[4]. پس تأکید فرمود به ترسانیدن که فرمود ﴿**وإنْ لَم تَفعَل فَمَا بَلَّغتَ رسالته**﴾[5]. لیکن تو تبلیغ نمودی و فاعل هستی. بدان‌که در اینجا رمزی است که دلالت بر شرافت ولایت دارد؛ به درستی که قبول شدنی نیست از برای اعمال چه کم و یا زیاد باشد مگر به ولایت، مراد آن است که آنهایی که به علی ایمان نیاوردند پس اسلام ایشان نفعی نبخشید و رسالت به ایشان تبلیغ نشد.

---

۱. سوره نجم، آیه ۹.

۲. ر.ک: کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۰۶؛ طرائف، ج ۱، ص ۱۵۵؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ کشف الیقین، ص ۲۲۹.

۳. ر.ک: الفضائل، ص ۸۵؛ کشف الیقین، ص ۴۴۶.

۴. سوره مائده، آیه ۶۷.

۵. سوره مائده، آیه ۶۷.

پس دانسته شد که این که کسی که ایمان نیاورد به علی، ایمان نیاورده است به محمد، و کسی که به محمد ایمان نیاورد به خدا ایمان نیاورده [است]؛ زیرا که اقرار به ولایت لازم دارد اقرار به نبوت را، و اقرار به نبوت مستلزم اقرار به وحدانیت است. و هم‌چنین انکار به ولایت لازم گردد انکار نبوت را و انکار توحید را از جهت آن‌که توحید و نبوت هر دو موقوف‌اند بر ولایت.

فصل ۷۹
علی علیه‌السلام کتابی که ﴿لا ریب فیه﴾

چون حق سبحانه و تعالی نازل نمود بعد از سوره حمد سوره الم را، قرار داد سرّ اولین و آخرین را در این سه حرف متضمن، و در هر حرفی از این‌ها اسم اعظم است و در هر سه با هم نیز اسم اعظم است؛ پس فرمود: ﴿ذلک الکتابُ لارَیبَ فیه﴾[1]. یعنی علی که شکی در او نیست[2] زیرا که قرآن کتاب صامت است یعنی ساکت، و ولیّ که حضرت علی علیه‌السلام باشد کتاب ناطق است[3] یعنی خود تکلم می‌فرماید. پس هر جا که باشد کتاب ناطق، باشد کتاب صامت؛ پس ولیّ خدا کتاب شد و علی علیه‌السلام که ولی خدا است پس آن حضرت گردد کتاب مبین و صراط المستقیم. پس اوست قرآن و کتاب و هم ام الکتاب و فصل خطاب، و هم در نزد اوست علم کتاب. پس وای بر احوال شک آورنده و مرتاب.

فصل ۸۰
اگر علی علیه‌السلام نبود بهشت آفریده نمی‌شد

پس خداوند مجید بلند گردانید مقام ولیّ خود را بالا تر از مقام جمیع پیغمبران و رسولان مگر از پیغمبر آخر الزمان که با یکدیگر مساوی هستند.[4]

---

۱. سوره بقره، آیه ۳.

۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۰.

۳. ر.ک: ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴. مترجم: در ﴿الم﴾ که الف اشاره از الله [است] و لام اشاره از علی و میم اشاره از محمد است گمان نکنی که تقدم رمز اسم حضرت بر اسم پیغمبر از باب تفضیل باشد بلکه در عطف این گونه تقدمات این دلالت ندارد و مثلاً اگر بگویی جایی زید و عمرو، زید که مقدم است بر عمرو لزوم ندارد که افضل از عمرو باشد.

خلاصه، شاهد این مدعا [قول] حق تعالی [است که] فرمود: «لَو لا عليٌّ لَما خَلَقتُ جَنَّتي»[۱]. یعنی اگر علی نبودی البته خِلقت نمی‌کردم بهشت خود را. و نفرمود لولا النبيين ما خَلَقتُ جنتي. پس دالّ بر علوّ مقام آن حضرت شد بر [مقام] تمام پیغمبران، مگر محمد صلی الله علیه و آله در حق آن حضرت «لو لاک».

به تحقیق این که پیغمبران آمدند به شرایع و احکام، و شرایع فرع دین است و توحید اصل است و فرع بنا نهاده شده است بر اصل، و اصل که توحید است بنا نهاده شده بر ولایت. پس اصل و فرع دین بنا نهاده شدند بر دوستی علی. و حب آن حضرت هم دین است و هم ایمان و بهشت به سبب ایمان است و ایمان به سبب حب علی علیه السلام است؛ پس اگر نباشد دوست علی، ایمانی [برای او] نیست و ایمان که نباشد بهشت نیست؛ پس اگر نبودی، خداوند بهشت را خلق نمی‌کرد. پس دانسته شد که ایمان پیغمبران و رسولان نفعی نداشت مگر به سبب دوستی علی.

فصل ۸۱
کیفرِ نداشتنِ حبّ علی علیه السلام

در پرده پنهانی مستور نمانده که ایزد منان اعمال بندگان را سرنگون سوی ایشان می‌سازد و به درجه قبول نمی‌رسد اگر متضمن به دوستی آن حضرت نباشد همچنان که در تنزیل، خطاب به پیغمبر جلیل فرمود ﴿لَئِن أَشرَكتَ لَيَحبِطَنَّ عَمَلُك﴾[۲] معنی نخستِ لفظش این است اگر شرک بیاوری البته اسقاط می‌نمایم و به سوی خودت باز می‌گردانیم عمل تو را. نعوذ بالله چگونه شریک قرار می‌دهید از برای خدای پیغمبری که صاحب امان و دارای ایمان است؟ پس بدان که آیه را معنی این و توضیح چنین است که اگر تو بزرگوار بشماری بر علی احدی از امت خود را و قرار دهی از برای او در امت مانندی و شبیهی پس عملی مقبول نیست از برای تو و این آیه مبارک خطاب به پیغمبر است ولی مراد هر یک از آحاد امت آن سرور است.[۳]

---

۱. الجواهر السنية، ص۲۷۲؛ المحتضر، ص۱۴۵؛ تأويل الآيات، ج۱، ص۲۷۴.
۲. سوره زمر، آیه ۶۵.
۳. ر.ک: کافی، ج۱، ص۴۲۷.

فصل ۸۲
حبّ علی علیه السلام بهشت است و دشمنی‌اش جهنم

و قرار داده است پروردگار از برای امت، داخل شدن [به] بهشت [را] به [سبب] دوستی و اطاعت آن حضرت و وصیّ [او] و داخل شدن در آتش را به دشمنی و معصیت آنجناب؛ چنان‌که [جمله‌ای راکه] فرمود ترجمه‌اش این است: «البته داخل می‌کنم به بهشت کسی راکه اطاعت علی را نموده باشد اگر چه معصیت مرا به جای آورده باشد و داخل آتش می‌سازم کسی راکه معصیت وی را کرده باشد، اگر چه اطاعت مرا نموده باشد. و این را روایت کرد صاحب کشاف[1] چنان‌که گذشت ذکرش.

فصل ۸۳
انکار علی علیه السلام کفر است

و نیز آشکار فرموده است حق تعالی در شأن ولیّ خود فضلی راکه انکار نکرد کسی مگر آنکه روی گردانیده و کافر شده است که فرموده: ﴿قُل لَو كانَ البَحر﴾[2] الخ. یعنی بگو ای پیغمبر اگر بوده باشد دریاها مداد از برای نوشتن کلمات خدای البته به آخر می‌رسد دریا پیش از این که به آخر رسد کلمات خدای من، اگر بیاوریم به مثال او دیگر باره مداد.

و بدان که کلمه بزرگ خدای عزوجل[3] علی بن ابی طالب است و در تحت آن کلمه واقع‌اند باقی کلمات، و نیز ظاهر ساخته است خداوند (جلّ اسمه) از فضل آن حضرت چیزی که عالی تر و بزرگ‌تر است از برای کسی که روی گردانیده و بزرگ شمرده چنان‌که فرموده [است]: ﴿وَلَو أنّ ما في الأرض﴾[4] الخ. یعنی اگر آنچه در زمین است از درختان، قلم باشد و دریاها مداد باشد و از پس او هفت دریای دیگر باشد تمام نمی‌شود کلمات خداوند (جل جلاله).

---

۱. ارشاد القلوب، ج ۲، ص۲۵۷؛ الفضائل، ص۱۵۲؛ کشف الیقین، ص۷.
۲. سوره کهف، آیه ۱۰۹.
۳. ر.ک: الفضائل، ص۱۵۹.
۴. سوره لقمان، آیه ۲۷.

و بدان‌که همه کلمات حروف کلمه بزرگ‌تر خدای هستند و داخل در تحت دین‌اند و فایض می‌شوند از او؛ چه او فایض است از ذات حق مانند فیض سایر اعداد از واحد. و محل شروع کلمات از الف آنچنانی است که به او ابتداء نمود عالم غیب و از او ناشی شد سایر حروف و کلمات. و آن حضرت یعنی علی علیه السلام است الف غیب، و عین وحدانیت کبری، آنچنان که اعراض کرد از او کسی که ادبار نمود و روی بگردانید.

فصل ۸۴

علی علیه السلام سرّی است الهی

و نیز حق (سبحانه و تعالی) وحی فرمود به سوی پیغمبر خود این‌که علی با او سرّی است پنهان در اول‌های سوره‌های قرآن و اسم اکبر اعظم است که وحی شده است به سوی پیغمبران و سرّی است [که] نوشته شده است بر صفحه آفتاب و ماه و بر آب و سنگ، و اوست ماده جمیع مواد و ذات همه ذوات زیرا که یگانگی حضرت باری پاکیزه است از اسماء، و صفاتش مبرّی است از تعریفات و اشارات.

و به درستی که او اسم آنچنانی است که به سوی او راجع می‌شود جمیع حروف و عبارات و کلمه‌ای است که به او تضرع جسته می‌شود به سوی خدا همه خلایق و بریّات و به درستی که اوست غیبی پنهان در میان لام و فاء از الّا به فاتحه و در میان واوها از لاصلوة از کلام دُرّ نظام «**لا صلوة الّا بفاتحة الکتاب**». و در میان کاف از کذلک و نون الذین از کلام الهی که فرمود: ﴿**حمعسق کذلک یُوحی إلیک و إلی الذین مِن قَبلِک**﴾[۱]، ﴿ح﴾ اشاره به نوح است و ﴿م﴾ به محمد و ﴿ع﴾ به علی و ﴿س﴾ به سرّ و ﴿ق﴾ به حق، یعنی همچنین بر من وحی شده به سوی تو و به سوی آنچنان کسانی که از پیش تو بودند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: در ﴿**عسق**﴾ سرّ علی است و اسم اعظم مبارک آن حضرت پنهان است در فواتح سوره‌های قرآن یعنی اوایل آنها[۲]. و اشاره به این مقام

---

۱. سوره شوری، آیه ۳.

۲. ر.ک: تأویل الآیات، ص۵۲۸؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص۶۸.

است قول حضرت نبوی که فرمود «لا صَلوةَ إلّا بفاتحة الکتاب»[1]. گر چه معنی تحت لفظ این کلام این است که هیچ نمازی نیست مگر به سوره حمد که اول قرآن است، ولی باطن معنی [آن] این است که نمازی نیست از برای بنده نیازی نیست از برای او به خدایش مگر به دوستی علی و معرفت آن حضرت. در این فصل به دقت نظر کن و تأمل چندی بنما.

فصل ۸۵
علی علیه السلام باطن یاسین

بشنو که خداوند رحمان رحیم و پروردگار کریم تصریح فرموده به این شرف در قرآن حکیم در سوره مبارکه ﴿یس﴾ که او را قلب قرآن نامیده‌اند؛ به جهت این که باطن او مشتمل است بر سرّ محمد و علی از برای کسی که بشناسد. فرموده [است]: ﴿یس و القرآن الحکیم إنّك لَمِنَ المُرسلین﴾[2]. «یا» و «سین» در ظاهر اسم مبارک پیغمبر است و باطناً، [«یا»] و «سین» اسم علی علیه السلام است زیرا که ولایتْ باطن نبوت است. پس معنی کلام الهی چنین می‌شود که فرموده [باشد]: ای حبیب من ای محمد به حق اسم تو که ظاهر ﴿یس﴾ است و اسم علی که باطن در «یا» و «سین» است و به حق قرآن حکیم که تو رسول من هستی بحق به سوی همه خلق.

فصل ۸۶
امام آگاه به لوح و قلم است

و نیز تصریح فرموده حق تعالی از برای ما اینکه ولیّ که امام است او محیط است به تمام آنچه غیر از خداست و به آنچه خداوند به او احاطه دارد چنان که فرمود: ﴿وَکُلَّ شيءٍ أحصَیناه في إمامٍ مُبین﴾[3]. خبر داده است ما را حق سبحانه که آنچه جریان یافته است به او قلم خدا و نوشته است او را در لوح محفوظ از غیب، همه را امضا و شماره

---

۱. فقه القرآن، ج ۱، ص ۱۰۲؛ نهج الحق، ص ۴۲۴.
۲. سوره یس، آیات ۱ و ۲ و ۳.
۳. همان، آیه ۱۲.

فرموده است در امام مبین، و او لوح حفیظ است، یعنی دانا و آگه [است] به آنچه در زمین [و] آسمان است، و او امام مبین است پس او علی علیه السلام است[۱].

و آن حضرت لوح محفوظ است و وجود آنجناب عالی‌تر و افضل‌تر است از لوح به چند وجه: اوّل این‌که لوح ظرفی است از برای خط و جایی است که سطرها در او گنجایش دارد ولی امام محیط است بر آن سطرها و اسرار آن سطرها. پس آن حضرت از لوح افضل است.

دوم اینکه لوح محفوظ بر وزن مفعول است و امام مبین بر وزن فعیل است که به معنی فاعل است و او عالم به اسرار لوح است و اسم فاعل از اسم مفعول اشرف است.

سوم آنکه ولیّ مطلق حضرت حق ولایتش شامل بر جمیع ماسوی الله است و دوستی‌اش واجب [است] بر همه، و احاطه بر کل موجودات دارد و [نیز بر] لوح که داخل است در آنها. پس آن حضرت دلالت کننده بر لوح می‌شود، بالاتر بر اوست و عالم است بر آنچه که در اوست. پس فرموده است در این سورهٔ مبارکه: «**علیٌّ صراط مستقیم**» یعنی دلالت می‌شوند و هدایت می‌یابند بر راه راستی که به او امتحان می‌شوند جمیع خلایق، و او حب علی است[۲]؛ زیرا که اوست اول اعمال و اجر افعال در معرض سؤال.[۳]

فصل ۸۷

تبیین مقام معصومان علیهم السلام در سورهٔ یاسین

و در آخر این سوره مبارک حق تعالی فرموده است ﴿**سَلامٌ قولاً مِن ربٍّ الرحیم**﴾[۴]. در این آیه شریفه اسم اعظم الهی پنهان است و به قاعدهٔ تکثیر حروف از این آیه خارج می‌شود «**السبیل السلام أنا هو محمّدٌ**». پس حق تعالی بعد از این مقام عظیم ما را دلالت

۱. ر.ک: صراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۱۱؛ امالی صدوق، ص ۱۷۰؛ تأویل الآیات، ص ۴۷۷؛ معانی الاخبار، ص ۹۵.

۲. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۴۱۶؛ بصائر الدرجات، ص ۷۱؛ تأویل الآیات، ص ۲۶۲.

۳. ای مترجم چه می‌شود که گمان کنی در لفظ علی تشدیدی را که اعداء برداشته باشند، که صراحت بیشتر شود خدای نخواسته کفر نخواهد؛ العاقل یکفیه الاشاره. م.

۴. سوره یس، آیه ۵۸.

فرموده از برای تنبیه [و آگاهی] بر مقام دیگر در این سوره از برای ولیّ خود که او کلمه خیار[1] و منبع جمیع اسرار و مطلع فائض انوار است چنان‌که فرموده: ﴿إنّما أمرُهُ إذا أراد شيئاً أنْ يَقولَ له كُنْ فَيَكُونُ﴾[2]. پس مراد است وجود آن حضرت را موجود [که] در میان دو حرف که آنها کاف و نون می‌باشند، و باطن کاف و نون اسمی است مخزون و مکنون از برای کسی که دریافت نماید این سرّ مصون را.

و به سوی این مقال اشاره است ﴿ألا له الخلق والأمر﴾[3]؛ و خلق و امر، آنها عین و میم هستند به جهت اینکه ظهور افعال از صفات و تجلی صفات از ذات است؛ العاقل یکفیه الاشاره. مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز.

فصل ۸۸

تبیین مقام معصومان علیهم‌السلام در سورهٔ فتح

و نیز حق تعالی بشارت داد رسول خود را به این‌که رحم نمود بر امت آن حضرت، و گناهان ایشان را آمرزیده است، و کامل فرموده دین ایشان را، و نعمت را بر پیغمبر خود تمام کرده و او را یاری فرموده است، و قرار داد این مقامات و کرامات و عطیات را همه را از برای علی، و نازل فرمود این جمله را در یک آیه از کتاب خود که منّت می‌باشد از جانب حق تعالی بر پیغمبر و بر امت آن سرور این است که فرموده [است]: ﴿انّا فَتَحنا لَکَ فَتْحاً مُبینا﴾[4]. یعنی ما فتح نمودیم و نصرت دادیم از برای تو فتحی آشکار. و این فتح به دست علی بوده است.

و نیز فرمود ﴿لِيَغْفِرَ لک الله ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِک و ما تَأَخَّرَ﴾[5]. یعنی البته می‌آمرزد از برای تو خدا گناهان گذشته و آینده [را]. و ابن عباس فرمود که خداوند تعالی حمل نمود بر پیغمبر گناهان کسانی را که علی را دوست می‌دارند از اولین و آخرین،

---

۱. برگزیده.
۲. سوره یس، آیه ۸۲.
۳. سورهٔ اعراف، آیه ۵۴.
۴. سوره فتح، آیه ۱.
۵. همان، آیه ۲.

از جهت خاطر علی؛ پس حمل نمود از ایشان بر پیغمبر از جهت خاطر ایشان[۱]؛ یعنی می‌باشد علی. پس آن گناهان را آمرزیده است از جهت خاطر پیغمبر.[۲]

و نیز فرموده [است]: ﴿وَيُتِمَّ نِعمَتَهُ عليكَ﴾؛ یعنی تمام کردم نعمت خود را بر تو؛ یعنی به علی نعمت را تمام کردم. و اشاره به همین مقام است و بشارت به سوی این پیغمبر است در فرمودهٔ ﴿اليومَ أكملتُ لَكُم دينَكُم و أتمَمتُ عَليكُم نِعمَتي﴾؛ یعنی امروز کامل نمودم از برای شما دین شما را و تمام نمودم بر شما نعمت خودم را.[۳]

و نیز فرموده ﴿وَيَنصُرَكَ الله نصراً عزيزاً﴾ یعنی یاری کرده است تو را، خدا یاری کردنی عزیز. محقق است که نصرت در همه مواطن به وجود اسدالله الغالب و شمشیر ضاربش بوده [است]. و نیز فرمود: ﴿يَهدِيَكَ صِراطاً مُستقيماً﴾ یعنی هدایت کرده تو را به راه راست. و این صراط مستقیم علی عظیم است که به او فتح و به دستش نصرت بوده و به دوستی او غفران گناه و امان از عذاب است و اوست دین، و تمام نعمت بر مؤمنین است، اوست هدایت، که در اعمال، هم غایت است و هم نهایت.

يَا مَن بِهِ نَصَرَ الإلهَ نَبِيَّه والفتحُ كانَ بِعَضْدِهِ وبِعَضْبِه

ای کسی که با او یاری کرده است خدا پیغمبرش را و فتح گشایش به بازو و زور و قوت او بوده است.

وكمالُ دينِ محمَّدٍ بِولائه وتمامُ نِعمَتِهِ عليه بِحُبِّه

و کامل شدن دین محمد به ولایت اوست و تمام شدن نعمت بر آن حضرت به دوستی آن جناب بوده است.

و ذنوبُ شيعَتِهِ غَداً مَغفُورةٌ بِرِضَى الإله لأنَّهُم مِن حِزْبِهِ

و گناهان شیعیانش فردا آمرزیده خواهد شد و خداوند راضی می‌شود، زیرا که ایشان از خیل اویند.

---

۱. ر.ک: تأویل الآیات، ص ۲۸۳؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲. مترجم گوید که این مقال جواب کسی [است] که بگوید گناه در پیغمبر نخواهد بود.

۳. ایضاح: اشاره مؤلف این است که هم چنان که این آیه در حق علی است همچنین در سوره فتح، [منظور از] اتمام نعمت نیز آن حضرت است. م.

و الحافِظُ البُرسيّ يا مَولىٰ الوَرىٰ　　يَرجُوكَ في يَومِ المعادِ لِذَنْبِه

و حافظ برسي ـ ای مولای غیر از خدا ـ امیدوار از توست در روز قیامت از برای گناهانش.

فصل ۸۹
اوصاف الهی علی علیه‌السلام

و خالق متعال... پیغمبران خود را در قرآن توصیف فرمود به اوصافی و علی را نیز توصیف نموده به عالی‌تر از آن صفات. در حق نوح فرموده [است]: ﴿إنّه كانَ عَبداً شَكُوراً﴾. یعنی به درستی که او بنده است شکر گزارنده. و در حق علی علیه‌السلام فرموده [است]: ﴿وَكانَ سَعيُهُم مَشكُوراً﴾[1]، یعنی می‌باشد سعی و عمل ایشان مقبول، پس شکر کننده کجا و کسی که سعی او مشکور باشد کجا!

و در وصف ابراهیم فرموده [است]: ﴿وإبراهيمَ الّذي وَفىّ﴾[2]، یعنی ابراهیم کسی است [که] وفا نموده است. و در حق آن حضرت فرموده [است]: ﴿يُوفُونَ بِالنَّذرِ﴾[3]، یعنی وفا به نذر خود نمودند.

و در وصف سلیمان [فرموده است]: ﴿وَآتيناهُم مُلكاً عَظيماً﴾[4] یعنی وی را دادیم ملک عظیم. و در وصف علی فرموده: ﴿وإذا رَأيتَ ثَمَّ رأيتَ نَعيماً ومُلكاً كبيراً﴾[5]. یعنی وقتی تو نگاه کنی می‌بینی نعمت‌ها و ملک کبیر.

و وصف فرموده ایوب را به صبر، و فرموده [است]. ﴿إنّا وَجَدْناه صابِراً﴾[6]، یعنی ما یافتیم ایوب را صبر کننده. امّا در شأن علی فرموده است: ﴿وَجَزاهُم بما صَبَروا﴾[7]. یعنی خدای تعالی ایشان را جزا داده در پاداش صبر ایشان.

---

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۳.
۲. سورهٔ نجم، آیهٔ ۳۷.
۳. سورهٔ انسان، آیهٔ ۷.
۴. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۴.
۵. سورهٔ انسان، آیهٔ ۲۰.
۶. سورهٔ ص، آیهٔ ۴۴.
۷. سورهٔ انسان، آیهٔ ۱۲.

و عیسی را به صلوة و زکات توصیف فرموده و فرموده [است]: ﴿وَأَوصَانِي بِالصَّلوةِ والزَّكوة﴾[۱]. و در حق علی فرموده: ﴿وَمِنَ اللَّيلِ فَاسجُد لَه وسَبِّحْهُ لَيلاً طَويلاً﴾[۲].

و محمد را وصف نموده به عزت و فرموده [است]: ﴿فَلِلّه العِزَّةُ ولِرسُولِه﴾[۳]. و در حق علی فرموده [است]: ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عندَهُ مِن نِعمةٍ تَجري إلّا ابْتغاءَ وَجْهِ رَبِّـهِ الأعـلىٰ ولَسوف يَرضىٰ﴾[۴]. و نیز در حق علی فرموده [است]: ﴿إنّما وليُّكُم اللهُ والذينَ آمنوا﴾[۵].

وملائکه را وصف فرمود به خوف و فرموده: ﴿يَخافُونَ رَبَّهُم مِن فَـوقِهم﴾[۶]. و در حق علی فرموده [است]: ﴿إنّا نَخافُ مِن ربِّنا﴾[۷].

و ذات مقدس خود را توصیف فرموده به الوهیت، چنانکه فرمود: ﴿هو الذي يُطْعِمُ ولا يُطْعَم﴾[۸]. و در حق علی فرموده [است]: ﴿ويُطْعِمونَ الطَّعامَ عَلىٰ حُبِّهِ مسكيناً ويتيماً وأسيراً﴾[۹].[۱۰]

فصل ۹۰
ناتوانی جنّ و انس از نوشتن فضائل علی علیه السلام

پس امر نموده است خداوند تعالی پیغمبر خود را که بلند کند... به سوی مقام کریم و تشریف و تعظیم، چنانکه فرمود... که اگر آسمان‌ها صفحه باشد و دریاها مداد باشد و درختان عالم قلم باشد، البته تمام می‌شود مداد، و فانی می‌شود صـحیفه‌ها و عـاجز می‌شود جنّ و انس از نوشتن ده یکِ فضایل علی[۱۱]. و ذکر این مطلب گذشت چون حاجت بدو داشتیم دو مرتبه اعاده نمودیم.

---

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۱.
۲. سورهٔ الانسان، آیهٔ ۲۶.
۳. سورهٔ منافقون، آیهٔ ۸.
۴. سورهٔ لیل، آیهٔ ۲۱.
۵. سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۵.
۶. سورهٔ نحل، آیهٔ ۵۰.
۷. سورهٔ انسان، آیهٔ ۱۰.
۸. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۴.
۹. سورهٔ انسان، آیهٔ ۸.
۱۰. المناقب، ج ۳، ص ۲۳۸.
۱۱. امالی صدوق، ص ۵۵۷؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۷۲.

فصل ۹۱

پوچی عبادتِ بدون ولایت

ونیز دلالت نمود بر فضایل علی، پیغمبر؛ چنانکه دلالت نمود بر او خالق اکبر. پس بیان فرموده است اینکه اعمال بندگان به میزان نمی رسد مگر با دوستی آن حضرت. و فرموده است اگر یکی از شما بر دو پا بایستد [و] میان رکن و مقام خدا را عبادت کند هزار سال، پس هزار سال و هزار سال که روزش روزه‌دار و در شب، به عبادتْ برقرار، و قامتْ استوار باشد و بهر او زمین، پر از طلا باشد که همه در ره خالق انفاق نماید و بندگان خدا ملک او باشند پس ایشان را آزاد سازد، و بعد از این همه عبادات و خیرات کثیر، کشته شود در میان صفا و مروه، و از دنیا برود در حالی که شهید باشد، پس در روز قیامت خدای را ملاقات نماید در حالی که با علی جهاد کننده باشد و همراه [خود] دوستی آن حضرت را نداشته باشد اعمالش را خداوند قبول نمی‌کند هیچ ذرّه، و سرنگون می‌شود با همان اعمال در میان آتش[1]. و این مطلب نیز ذکرش [در] پیش گذشت.

فصل ۹۲

دشواریِ توصیف علی عليه‌السلام

و نیز دلالت فرموده حق تعالی بر اینکه شناسندگان و دوستان علی تقرب به درگاه حضرت پروردگار می‌دارند. و در حق آن حضرت پیغمبر فرمود بعد از ابلاغ به مقال: «لَو لَم أَخَفْ لَقُلتُ» یعنی اگر نمی‌ترسیدم می‌گفتم در حق علی. و اینگونه فرمایش حضرت رسول نهایت مبالغه و غایت شرف است، زیراکه چیزی [که] او را [شایسته] به گفته [شدن] باشد، و نتوان گفتن، عظیم‌تر است از اینکه گفته شده باشد. همچنان که خداوند تعالی فرموده بعد از آنکه بهشت را مدح نموده و وصف کرده؛ پس فرموده

---

۱. کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۴۵؛ کشف الیقین، ص ۲۷۷.

[است]: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ﴾[۱]، یعنی هیچ کس خبر ندارد که [چه] چیز[ی] از برای ایشان پنهان نموده و ذخیره داشته ـ که بهشت باشد ـ پس وقتی که بهشت خانه علی می‌باشد [و] توصیف نشود، چگونه توصیف می‌شود و [چگونه] می‌توان [توصیف] کرد صاحب خانه را.

فصل ۹۳

جایگاه علی علیه السلام نزد آسمانیان

و اما مقام آن حضرت نزد ملائکه مقربین، و رفعتش در پیش جبرئیل امین همین بس که جبرئیل رکاب آن حضرت را می‌گرفت وقتی سوار می‌شد و سیر می‌نمود با آن بزرگوار وقتی که سیر می‌فرمود، و می‌ایستاد وقتی که ایستاده بود و تکبیر می‌گفت وقتی که آن حضرت تکبیر می‌گفت، و او حمل بر خود می‌نمود وقتی که آن حضرت چیزی را حمل می‌فرمود، زیرا که او خادم آن بزرگوار بود، و خدمت گزارنده همیشه به اطاعت فرمان مخدوم است.

و جبرئیل با آن رخصت که در آسمان داشت، و به آن شأن که حامل وحی به سوی پیغمبران بود با این جلالت، حقیر و مسکین علی بود. زیرا که او بر درِ سرای عرشِ آستان آن حضرت به صورت سائل ایستاد و [آیهٔ] «مسکیناً ویتیماً و أسیراً» ندا در داد که مصداق این آیه جبرئیل است. پس این سرّ اسرار و آیت جبار است در شأن بزرگواری که تمام می‌شود و به آخر می‌رسد از شماره فضائلش ریگ‌های بیابان و برگ‌های درختان و خاک‌های گنج‌ها. زیرا که او امام ابرار، و والد ائمه اطهار و قسمت [کنندهٔ] بهشت و نار [است] و [اوست] علم نبوت و زبان فتوّت ختام رسالت و ظاهر کننده بیان پنهانی، و چشمه حکمت ربانی.

چه گویم من در حق یعسوب دین و حکمت و معدن طهارت و عصمت؟ و زبانم کوتاه است در مدح مرّیخ این مقام و کیوان احتشام صف شکن که کاسر است مر گردن‌های تاغیان و قاتل است مر نفوس طاغیان را. بزرگواری که هست کشتی نجات

---

۱. سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۷.

و هدایت و صاحب خلافت و ولایت، مِن البداية إلى النهاية:

يـــا أيّـــها المَـــولىٰ الوليُّ ومَـــن له شَــرَفُ العُــلىٰ ومَــن بــه أنــا واثــقُ
لا أبــتَغي مَــولى سِــواكَ ولا أرىٰ إلّا ولاك ومَـــــن عــــداك فَـــطاقُ
عَـينُ العُـلىٰ بك أشْـرَقَتْ أنـوارهَا صــادَ الصـفىٰ مِـن بَـحرِ جُـودك دافـقُ
يا كافَ «كُلّ» الكـلّ يـا «هـاءَ» الهُـدىٰ يـــا فُـلكَ نُـوحٍ واللـواء الخـافقُ
مِـنْ قَـبلِ خَـلْقِ الخَـلْقِ أنتَ رَضـيتَني عــبداً ومــا أنــا عــبدُ سـوءٍ آبـقُ
ونَـقّلتَ مِـن صُـلبٍ إلى صُـلبٍ عـلى صِـدقِ الولا وأنــا المُـحبُّ الصــادقُ
كَــم يَـعذِلُوني فـي هَـواكَ تَـعَنُّفاً أنـا عـاشقٌ أنـا عـاشقٌ أنـا عـاشقُ

پس آنچه ذکر شد و شنیدی، اندک روشنایی بود از تابش‌های انوار امام ابرار و قطره‌ای از درّ نثارِ ذخیره‌داران منبع اسرار.

فصل ۹۴

پیشنهادی به منکران ولایت علی علیه السلام

پس بگو از جهت شک کننده و انکار نماینده و کفر آورنده که ﴿مُوتُوا بِغَيْظِكُم إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾[1]؛ و بسوزند در آتش حسد و عداوت که آل محمد، صفات [خداوند] دیّان و اختیار شدگان ایزد منّان می‌باشند و ایشان خواصّ و مقرّب‌اند به درگاه اله و قاصدان اخبار غیب و قرآن‌اند، و نیست از برای خلق بر عظمت ایشان نسبتی و نه به جلال عظیمشان معرفتی؛ پس معرفت عامه در حق علی علیه السلام همین قدر است که می‌گویند او چابک سوار عرصه دلاوری است، و یگانه پهلوانی است کشنده جمیع شجاعان. و معرفت خاصه این است در حق آن حضرت که می‌گویند او افضل [از] فلان و فلان (علیهما اللعنة والنیران) است.

پس از این جهت هر وقت که اسرار و فضایل علی را می‌شنوند بزرگ می‌شمارند و انکار می‌نمایند و [خود را] به وادی جهل می‌اندازند و [از] جهالت و نادانی خودشان هیچ پشیمان هم نیستند. و اگر ایشان بشناسند قدر منزلت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله

۱. سورهٔ آل عمران، آیه ۱۱۹.

را خواهند دانست که محمد صلی الله علیه و آله واحد مطلق و علی علیه السلام [ولیّ] مطلق است و از برای ایشان ولایت بر کل موجودات و پیشوایی بر همه ممکنات و تصرف در جمیع کائنات است زیرا که ایشان علت‌اند در خود موجودات. پس از برای آنها آقایی و بزرگواری است بر تمام ما سوی الله، و ایشان خاصان درگاه خلاق موجودات و دو عبد گرام الهِ موجودات‌اند و دو اختیار شدگان معبود کلّ‌اند، بندهٔ کل و تربیت دهنده کلّ و بیرون آورندگان از عدم به وجود و فضیلت دهنده، محمد و علی را بر کل... عبادت را به ولایت و طاعت ایشان از کل.

پس کسی که شناخت از مراتب ابداع و مقدمات اختراع این قدر منزلت و این علو رتبت را و خوب تدبر و تفکر نمود آن وقت شناخت مقام آل محمد را، و خبر آن مقام را. و اشاره به انکار و ازهال اسرار ایشان است هر خاصه را که ذکر شد. حق تعالی می‌فرماید ﴿ولَو رُدُّوه إلى الرّسولِ وإلى أُولي الأمرِ منهم لَعَلِّمَهُ الذين يَستَنبِطُونَه منهم﴾[۱]. یعنی اگر احکام را رد نمایند به سوی رسول و به سوی اولی الامر که مراد امام ایشان است البته می‌داند آنچنان کسانی که درک نمودند و فهمیدند که حق است ولی یکسره از بنیادش انکار نموده و نشناختند و اگر آن حضرت خیری به سوی ایشان آورده باشد از فضایل و معجزات، او را انکار کرده‌اند و تکذیب نموده‌اند و کافر شده‌اند به آن آیت.

در این مورد دو شاهد داریم از برای اهل دعوی بر اینکه ایشان همواره در حوض‌های تکذیب و کفر غوطه‌ورند. پس اکنون بشنو ای داور در بادیه سراب و محروم از شراب اینک شیطان (لعنه الله) دشمن رحمان، که جاری می‌شود در بدن انسان به سان خون به جمیع اعضا و جوارح، و می‌داند آنچه از خاطر می‌گذرد در قلب‌ها و وسواس می‌نماید در سینه‌ها و نفس‌ها و اشاره [می‌شود] در حق او [که] ﴿أَوَ مَنَ يَنشأ في الحلية وهو في الخصام غير مبين﴾[۲] یعنی کسی که در حلیه و زیورها مانند دختران در محله نشو و نما کرد او از دشمنان بی خبر است.[۳]

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۸۳.

۲. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۱۸.

۳. توضیح: اشاره مؤلف این است که این جماعت گمراهان که شیطان ایشان را مسخر نموده هیچ خبری از او که دشمن است آنها را، ندارند؛ انتهی. م.

و او احاطه دارد بر خلایق با لشگرهای خود و این صفت [ربوبی و وصف] بزرگی است. پس نظر کن به سوی منافق و انکار کننده و مُرتاب. وقتی که به او ذکر می‌کنی خواص ابلیس را می‌گوید مسلم است قبول دارم اما وقتی که خواص علی‌علیه‌السلام را بیان می‌کنی انکار می‌کند و بزرگ می‌شمرد از علی. و می‌گویند طعن می‌زند و حال اینکه خودش مستحق طعن است و هیچ چیز نفهمیده و از جایی خبر ندارد و کر و کور و لال است. و هم با وجود این گمان می‌کند که ایمان آورده و مسلمان است، نه این است؛ بلکه ایشان نه مؤمن‌اند و نه مسلمان به حق شبی که تاریک می‌شود و ضحی که روشن می‌گردد.

پس ای مدعی یقین و ای غوطه زننده در شک و نفاق و ای طالب خلاص که تو منوط به شرک و مربوط به شک هستی اینک جاماسب حکیم که وضع نموده کتاب قرانات و در او بیان نمود از غیب، و ذکر کرد ظهور پیغمبران را تا آخر روزگار تاریخ این دو هزار و دویست و یازده سال است و به تحقیق ذکر کرد در آن کتاب پادشاهان و دولت‌ها را از ایام زرادشت تا انقراض عالم، و در حدیث نموده از غیب و حال اینکه همه را از خطا گفته است.

فصل ۹۵

پیشگویی یک کاهن درباره ظهور اسلام و ائمه‌علیهم‌السلام

و اینک نیز سطیح کاهن که او هم نیز انکار نموده به غیب‌ها و بیان نموده ملّت اسلام را قبل از وصول اسلام و تعریف و تحدیث نموده و چندی بیان کرده از حوادث روزگار تا ایام امام دوازدهم حضرت مهدی (عجل الله فرجه). و این دو کتاب مشهور را پادشاهان و علما متداول نموده‌اند و نقل می‌کنند و هیچ به خاطرشان نرسیده که در این‌ها خطا باشد.

و اما خبر داده سطیح [که] به تحقیق روایت کرده کعب بن حرث گفته که:

ذاخزنِ پادشاه، فرستاد به سوی سطیح از برای امری که در او شک نموده بود. چون به او برخورد شد خواست که او را تجربه و امتحان نماید پیش از حکم نمودن او. پس یک دینار در زیر پای خود از برای او پنهان نمود و اذن داد که او را داخل شد. پس پادشاه به او فرمود چه ذخیره کرده‌ام برای تو ای سطیح. پس سطیح گفت قسم به

خانه حرم و حجر الاصم و قسم به شب که تاریک می‌شود و به صبحی که روشن می‌گردد و قسم به هر فصیح و آبکم که به تحقیق پنهان نموده[ای] از برای من دیناری در میان نعل و قدم.

پس ملک بدو فرمود که از کجاست این علم تو ای سطیح. در جواب بگفت [از] پیش [برادرم]. از برای من برادری است که می‌آید با من به هر جا که می‌روم. پس پادشاه وی را فرمود که خبر بده مرا از آنچه حادث می‌شود در روزگار.

گفت: وقتی [خواهد آمد] که نایاب می‌شود اخیار، و فراوان می‌شود اشرار، و نسبت دروغ داده می‌شود به قدرت‌ها، و حمل می‌شود اموال در خزینه‌ها، و تواضع می‌کنند چشم‌ها از برای اشخاص رذل، و قطع می‌شود ارحام، و ظاهر می‌شود اشخاص احمق که حلال می‌سازند حرام را در حرمت اسلام، و مختلف می‌شود در میان مردمْ کلام، و سست می‌شود عهد و ذمه، و کم می‌شود حرمت [و احترام] و اینها در وقتی است که طلوع می‌نماید ستاره‌ای که در سمت مغرب هست و از برای او چیزی است مانند دم، و در این صورت [در] مغرب منقطع می‌شود باران‌ها و خشک می‌گردد نهرها و مختلف می‌شود زبان‌ها و بالا می‌رود قیمت‌ها در جمیع شهرها.

پس پیدا می‌شوند اشخاص با علم‌های زرد و زین‌های طلا تا اینکه نازل می‌شوند به مصر، و خروج می‌نماید مردی از نسل صخر که پدر ابوسفیان است. پس بدل می‌کند علم‌های سیاه را به سرخ و مباح می‌نماید حرام‌ها را و متعلق می‌نماید زنان را به پستانها، و او کوفه را غارت خواهد کرد که... زنان سفید ساق را با سرهای برهنه و در زیر پاهای اسب‌ها پیچیده شده و شوهرش کشته شده و عاجز آمده و پهلو شکسته و فرجش حلال می‌شود.

پس در این وقت ظهور می‌کند فرزند پیغمبر، مهدی عليه السلام و این در وقتی است که کشته شده مظلوم در یثرب و پسر عم او در حرم، و ظاهر می‌شود پنهانی و موافقت می‌کند باران بهار. پس در آن وقت اقبال می‌نماید میشوم با جماعت ظلوم که وارد می‌شود در روم و می‌کشد اشخاص فقیر و مردم را، و در این وقت می‌گفت می‌شود کسوف وقتی که برطرف شود زحوف و برپا شود صفوف.

پس خروج می‌کند پادشاهی از یمن از صنعا و عدن که سفید است مانند شطن، اسمش حسین است یا حسن پس می‌رود به خروج او ظهور فتن‌ها و در این مورد ظهور می‌گردد مبارک زکی و هادی و مهدی و سید علوی، پس خوشحال می‌شوند

مردمان وقتی که او می‌آید به [واسطهٔ] منّت خداوندی که هدایت کرده ایشان را. پس منکشف [می‌شود] به نور او تاریکی، و ظاهر می‌شود به [وسیلهٔ] او حق، بعد از آنکه پنهان بود، و متفرق می‌سازد اموال را در میان مردم به مساوات، و به غلاف می‌رود شمشیر که دیگر خونریزی نخواهد بود، و مردم به خوبی عیش خواهند نمود در این وقت، و شسته می‌شود به آب عدالت او چنین روزگار از چرک و کثافت، و درو می‌کند حق را بر اهل بلادها و زیاد می‌شود میهمانی در میان مردم در بلادها و رفع می‌شود به عدالت او سختی و کوری‌ها که گویی او غباری بود [که] منجلی گشت، پس مملو می‌شود زمین از خوش حسابی و عدالت، و ایام زنده می‌گردد، و آن ایام آثار روز قیامت است[1].

و این بود کلام سطیح و خبر دادن او از غیبت در ایام و حال آنکه نه پیغمبر بود و نه امام؛ و تو در حضور خداوند در تکذیب احادیث علی و اولاد او هستی، نسبت دروغ می‌دهی آنچه را که تکلم نموده‌اند به غیب. آیا آن حضرت نفرمود و ـ وحال آنکه ـ حق است این فرمایش که در نزد من است علم زیادی که اگر کسی بتواند متحمل شود هر آینه می‌گویم[2]. و نیز فرمود به تحقیق من حاوی هستم بر علم پنهانی و اگر آشکار نمایم البته مضطرب می‌شوید مانند اضطراب صیدی که صیاد در پی او رود در بیابان سنگلاخ[3]. پس این علم شرع نخواهد بود و اگر نه واجب است بر آن حضرت که به علم فرماید ولی اسرار غامض آن چنانی است که فرمود می‌ترسم که شما کافر شوید بر من و به رسول الله صلی الله علیه و آله[4].

و به تحقیق روایت کرده ابوعبیدهٔ حذّاء از امام ششم، حضرت ابوجعفر علیه السلام که آن حضرت فرمود:

به درستی که دوست‌ترین اصحاب من به سوی من پرهیزکار و داناتر در حدیث [و سخن گفتن] است. و به درستی که بدترین ایشان و پست‌تر ایشان کسی است که عناد می‌کند در حالی که فتوی می‌دهد، آنچنان کسی است که وقتی که می‌شنود و حدیث

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۲.
۲. شرح نهج البلاغه، ج ۵۱، ص ۱۳۴؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۲.
۳. نهج البلاغه، خطبهٔ ۵.
۴. نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۷۵.

را روایت می‌کند به سوی ما و نقل می‌کند از ما و حال آنکه عقل او بدو نمی‌رسد و قلبش قبول نمی‌کند، و ناگوار است او را شنیدن آن حدیث، و کافر می‌شود به او وانکار می‌کند او را، کافر می‌سازد کسی را که روایت می‌کند و نزدیک به او می‌شود. پس به این جهت کافر می‌شود و خارج می‌شود از ولایت ما[1].

فصل ۹۶

فضائل شیعیان

و از فضائل آن حضرت روایت کرده صاحب امالی از ابن عباس از رسول‌الله ﷺ که آن حضرت فرموده [است]:

یا علی به درستی که خداوند تعالی اکرام نموده است تو را [به] کرامتی که اکرام نفرموده هیچ یک از خلق خود را؛ تزویج نموده است تو را زهرا را از فوق عرش خود، و کرامت فرموده [است] دوستان تو را به دخول [در] بهشت، بدون حساب، و شماره کرده از برای شیعیان تو چیزی را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده، و بخشیده است از برای تو مساکینی را در زمین که تو راضی هستی ایشان را [که] شیعهٔ [تو] باشند، و ایشان راضی هستند تو را که امام [آنها] باشی. پس خوشا بر احوال کسی که تو را دوست بدارد، و بدا بر احوال کسی که تو را دشمن بدارد.

یا علی اهل دوستی تو همه‌شان [اوّاب] حفیظ هستند که هر صاحب دو تکه ساتر عورتی که اگر قسم بدهد بر خدا البته حق تعالی مستجاب خواهد فرمود. یا علی شیعیان تو درخشندگی دارند از برای اهل آسمان، همچنانی که می‌درخشند ستاره‌ها از برای اهل زمین. خوشحال می‌شوند به ایشان ملائکه، و مشتاق ایشان می‌شود بهشت و جنان، و فرار می‌نماید از ایشان شیطان.

یا علی دوستان تو همسایگان خداوند هستند در بهشت عنبر سرشت و در فردوس اعلی. یا علی من دوست کسی هستم که تو را دوست بدارد و دشمن آن کس‌ام که تو را دشمن بدارد. یا علی حرب نمودن با تو حرب نمودن با من است و سالم [= سِلم] بودن با تو سالم [= سلم] بودن با من است.

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۳؛ بصائر الدرجات، ص ۵۳۷.

یا علی بشارت بده دوستان خود را به درستی که حق تعالی از ایشان راضی می‌باشد و ایشان هم راضی باشند بر تو. یا علی شیعیان تو طایفه و جماعت خدا مـی‌باشند، و ایشان اختیار شدهٔ خداوندند از خلق خدا. یا علی منم اوّل کسی که زنده می‌شود و لباس بهشتی می‌پوشد. در فردای قیامت تو زنده می‌شوی وقتی من زنـده شـوم، و می‌پوشی وقتی که من می‌پوشم[1].

فصل ۹۷
شیعه تنها فرقهٔ ناجیه

بدان که بعد از ثبوت این شواهد و تصدیق شاهد بر این مشاهد، به درستی کـه اهـل اسلام متفرق شدند بـر ۷۳ فـرقه کـه زود است مـی‌آید بـیان تـفصیل آنـها در مکـان [مناسب]. و اصل این ۷۳ فرقه، سه فرقه هستند: اشعریه و معتزله و امامیه.

و اشعریه و معتزله انکار نموده‌اند امامت را از اصول دین. و امامیهٔ اثنا عشریه از شیعه، ثابت کرده‌اند [آن را]؛ زیرا که خداوند تعالی اختیار کـرده [است] مـحمد را و اختیار کرده است شیعهٔ آل محمد را. و آل محمد کشتی نجات [اند] و شیعه همچنان در کشتی نجات سوارند.

وجه دوم اینکه ایشان متفق و قائل‌اند بر اینکه انسان اگر ایمان بیاورد بـه خـدا و ملائکه و کتاب‌ها و پیغمبران خداوند، علی و اولاد او، پس به درستی کـه او نـجات یابنده [است] بالاجماع. زیرا خلافت ابی‌بکر و عمر [در] کتاب [و سنت] نیامده است ولی ایشان ـ یعنی عامه ـ گمانِ اجماع نموده‌اند و چیزی را [که] مـأمور نـباشیم ... بـه کتاب و سنت به تابع بودن او ضرری ندارد جاهل بودن بر او، لکن اگر کسی بشناسد ابابکر را و دوست بدارد او را و حال آنکه کتابی در آن خصوص نیامده و نشناسد علی را و دشمن بدارد آن حضرت را و حال آنکه در خصوص دوستی و تابع بودنش آمده، پس چنین کسی هلاک شونده است اجماعاً.

و اشاره به حاصل این مقال است به قول خود حضرت که فرموده [است]: «کسی

---

۱. امالی صدوق، ص ۴۵۰.

که تابع شود مرا به درستی که او از من است»[1]. و نیز اشاره بدین مورد است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مخاطباً به علی: که تو از منی و من از تو[2]، طایفهٔ تو طایفهٔ من اند و شیعهٔ تو شیعهٔ من[3]. پس کسی که بوده باشد از علی علیه السلام، می‌باشد از محمد صلی الله علیه و آله، و کسی که [شیعهٔ علی باشد] شیعهٔ محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد، از طایفهٔ خدا و نجات یافتگان است.

و از آنچه که تأیید این مطلب می‌نماید این است که وارد شده از امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمود به مرد هَمْدانی که از دامن آن سرور گرفته بود و می‌گفت که حدیثی بر من بیان فرما که جامع باشد و [من] منتفع بشوم به او. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که:

> رسول الله مرا حدیث نموده [و] فرموده [است]: به درستی که من و شیعهٔ من وارد می‌شویم بر حوض کوثر...؛ همه سیراب و مشروب در حالتی که شیعیان با صورت‌های سفید و درخشنده هستند. و وارد می‌شوند دشمنان ما در حالی [که] عطشان و تشنه کام هستند. ای برادر همدانی بگیر این کوته را از مطوّل و اختصار بنما به همین. و تو با کسی هستی که دوست می‌داری او را و از برای توست هر آنچه کسب کردی[4]؛ آگاه باش که شیعیان مرا در روز قیامت ـ ایشان را ـ ندا می‌کنند ملائکه بر اینکه کیانید شما؟ می‌گویند ما علویّون هستیم؛ پس گفته می‌شود بر آنها که شمایید ایمان آورندگان، داخل بهشت بشوید با هرکسی که دوست می‌دارید در میان خود[5].

و از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد است که آن حضرت فرمود:

> وقتی که باشد روز قیامت، ندا می‌کند نداکننده‌ای برای اهل موقف [که] این است علی بن ابی طالب خلیفه خدا در زمین و حجت بر بندگان خدا. پس [هر] کسی [که] در دنیا گرفته است از دوستی او در امروز بگیرد از او. آگاه باشید کسی که با هر پیشوایی آمده پس در امروز نیز تابع او بشود برود به هر جا که او می‌رود[6].

---

۱. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۳۶. ﴿فمن تبعنی فهو منّی﴾.
۲. ر.ک: الکافی، ج۸، ص۲۲۷؛ امالی مفید، ص۲۱۳؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص۱۴۱؛ الصراط المستقیم، ج۱، ص۲۵۲؛ کتاب سلیم، ص۶۴۰؛ مائة منقبة، ص۱۶۵؛ المناقب، ج۲، ص۱۸۶.
۳. ر.ک: امالی صدوق، ص۳۳۱.
۴. امالی طوسی، ص۱۱۵؛ امالی مفید، ص۳۳۸؛ بشارة المصطفی، ص۵۰؛ کشف الغمة، ج۱، ص۱۳۸.
۵. امالی مفید، ص۲۷۱؛ بشارة المصطفی، ص۶۰۱؛ امالی طوسی، ص۱۳۴.
۶. امالی طوسی، ص۹۹؛ بشارة المصطفی، ص۲؛ المناقب، ج۲، ص۲۶۵؛ کشف الغمة، ج۱، ص۱۵۲.

تأیید این قول می‌نماید قول معصومعليه السلام که فرمود همچنان که عیش می‌کنید خواهید مردن و همچنان که می‌میرید مبعوث می‌شوید و چنان که مبعوث می‌شوید همچنان محشور خواهید شد[1] و انسان با هر کسی [که] دوست می‌دارد او را با اوست.

پس به موجب این حدیث، شیعهٔ علی که عیش نموده بر حبّ آن حضرت واجب است بمیرد به دوستی آن سرور، و واجب است که مبعوث شود [با] او. و دوستی علی راهی است راست و نجاتی است از عذاب دردناک. پس شیعه به راه راست می‌باشد، و این فرقهٔ نجات و شیعهٔ حق، اجماع نموده‌اند بر اینکه تعیین امامت واجب و متحتم است بر خدا و رسول نه این است که یعنی امامت اجماع مردم باشد بر حق با میل ایشان باشد از حق با وجود سیاست شرعیه و سیاست الهیه. و در هر جا که امام معصوم در میان جماعت باشد پس اجماع در میان ایشان است و استدلال نموده‌اند این فرقه ناجیه به قول پیغمبرصلى الله عليه وآله که آن حضرت فرمود «**مَن مات ولَم يَعرِف امام زمانه مات ميتة جاهلية**»[2]؛ یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را او مرده است [مانند] مردن جاهلیت. پس صدق برهان معین می‌سازد که حق با شیعه است و باطل در طرف دیگری است.

فصل ۹۸

تفاوت شیعیان در میزان شناخت امام

این جماعت اهل حق‌اند و نجات یافته‌اند [و داخل] در فصل‌های توحیدی [هستند] که داخل است در تحت جنس آن توحید در محضر الهی چه ظاهراً و چه باطناً که اختلاف ننموده‌اند در این خصوص. و همچنین در ابحاث نبوت و اسرار پیغمبری و بحث غامض در آن نبوت که در این مورد نیز اختلافی ندارند. و اما در فصول امامت که داخل است آن فصول، تحت جنسِ عالیِ امامت و در انواع او. پس به درستی که در این خصوص بیشتر از ایشان انکار نموده‌اند فصول و انواع امامت را و اکتفا کرده‌اند به

---

۱. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۷۲.

۲. المناقب، ج ۱، ص ۲۴۶؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۲۹؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹؛ کفایة الأثر، ص ۲۹۶؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۲۸.

آنچه ذکر شده، و سایر فصولی را که در اعتقاد بر آنها واجب است نسبت داده‌اند به قول غُلات که می‌گویند این اعتقاد در حق امام غلوّ است و کلام حضرت نبوی اشاره به این مقام است که فرموده [است]: «**ما اختُلِفوا في الله وما اختُلِفوا فيَّ ولكن اختلفوا فيك يا علي**»؛ یعنی اختلاف ننمودند در خدا و اختلاف ننمودند در من ولیکن اختلاف نمودند در تو یا علی.

پس وقتی بر ایشان بگویی که توحید چیست و جنس و فصلش کدام است و قدر واجب از شناختن توحید [چه] چیز است می‌گویند: اما جنس توحید این است که بشناسی اینکه خداوند تعالی موجود است و واجب است وجودش، پس وقتی که واجب باشد وجود او پس او «هُوَ هُوَ» است و چیزی که «هُوَ هُوَ» باشد لم یزل و لایزال است. و اما فصل توحید سلب است [و] ایجاب؛ اما ایجاب، آن است که ثابت شود از برای حیّ معبود، صفاتی که واجب است ثابت نمودن آنها؛ و اما سلب این است که نیست از ذات مقدسه چیزی را که واجب است نفی او، و همهٔ اینها با دلیل است و کسی [که] نشناسد این قدر از توحید [را] پس موحد نخواهد بود.

فصل ۹۹

جنس و فصل نبوت

وقتی که به ایشان بگویی نبوت چیست و جنس و فصلش کدام است و واجب از شناختن به نبوت [چه] چیز است گویند که جنس نبوت آن است که پیغمبر از جانب خدا فرستاده [شده] باشد و مبعوث باشد به سوی کافه مردم و خبر دهنده باشد از وحی آسمانی به توسط ملک. و اما فصول نبوت: یکی عصمت و دیگر طهارت مولد است و دیگر اینکه پیغمبری بعد از او نباشد.

فصل ۱۰۰

رابطهٔ اعتقاد به توحید با اعتقاد به امامت

هر آنچه واجب است اعتقاد نمودن از فصول توحید الهی و نبوت محمد صلی الله علیه و آله واجب

است اعتقاد نمودن در باب امامت زیرا که قول در امامت مانند قول در توحید و نبوت است، به جهت آنکه امامت جامع است مر توحید و نبوت را. پس آنچه واجب است اثبات نمودن درخصوص توحید. اگر کسی چیزی از او را انکار نماید پس مؤمن نیست، و همچنین اگر کسی انکار نماید چیزی از آنچه واجب است درخصوص امامت اثبات نمودن، پس این کس نیز دوست و موال نیست؛ زیرا که انکار [یک] جزء از واجب مانند انکار کل است.

پس ایشان خواهند گفت که باکی بر ما نیست که می‌بینیم طرفی از خصایص عصمت و او را محکم می‌داریم از معصوم آن چنانی که واجب است تصدیق او در چیزی که صحیح است نقل شدن او از آن معصوم پس تصدیق می‌کنیم بعضی را و انکار می‌کنیم بعضی را بدون ترجیح. پس تصدیق می‌کنیم چیزی را که ادراک کرد عقل‌های ما و انکار می‌نماییم آنچه را که غایب است از ما معرفت او، پس می‌گوییم که فهم‌های ما قاصر است از درک نمودن.

و همچنین کفایت است ما را در باب امامت اینکه بشناسیم امامی معصوم و واجب است اطاعت کردن او، پس چرا نمی‌گویند که کفایت است همین قدر در باب توحید که بگویند اینکه می‌شناسیم واجب بودن وجود را از برای حق (سبحانه و تعالی) و احتیاج نباشد در باقی صفات؛ پس چگونه جایز نیست در خصوص توحید، ولی جایز است در خصوص امامت و حال آنکه می‌گوییم در دعایی هم [که] از ایشان منقول است «**اللّهمّ إنّي ادينک بدينهم وولايتهم والرضى بما فضّلتهم به غير منكر ولا مستكبر**»[1] یعنی خداوندا من متدین هستم به دین ایشان و ولایت ایشان و راضی‌ام به چیزی که تفضیل داد ایشان را بدان چیز که نه انکار کننده و بزرگ شمارنده هستم.

و تفضیل در اینجا نیست او قدر آنچنانی که به او می‌باشد اشتراک در نبوت و ولایت میانه ایشان و میان کسی که پیش گذشته از پیغمبران و اولیا ولکن آن تفضیل امر آنچنانی است که اختصاص ندارد به او غیر از ایشان از آن گونه فضلی است [که] خیره داشته است چشم‌های عقل‌ها را و کور ساخته آن چشم‌ها را و تیر انداخته است به

---

۱. الکافي، ج ۳، ص ۳۴۵؛ التهذيب، ج ۳، ص ۹۹.

مقابل فهم‌ها و مضمحل ساخته است آن فهم‌ها را و نیز با وجود اینها وقتی که تلاوت بشود بر ما آیات فضل ایشان از آن قبیل که دست فهم ما بدو نمی رسد انکار می‌نماییم و بزرگ می‌شماریم.

پس ما در این حالت با عبادت کردن به قول‌های ایشان و با هجوم شک و ازدهام ریب در اعتقادما[ن] در این صورت عبادت می‌کنیم به چیزی که نشناخته‌ایم و به چیزی که اعتقاد نداریم. و تعبد یعنی عبادت کردن بدون معرفت و شناسایی، عین ضلالت و گمراهی است و بدون اعتقاد وبال و تباهی است؛ به جهت آنکه کسی که چیزی را طلب نکرده باشد به تحقیق انکار نموده و کسی که انکار نماید البته راضی نخواهد بود و کسی که راضی نباشد اطاعت نکرده و کسی که اطاعت نکند موالات و دوستی بجا نیاورده و کسی که دوست نباشد دینی از برای او نیست و کسی که دین نداشته باشد کافر است؛ پس کسی که انکار نماید لوازم امامت را اگرچه یک حرف باشد پس او کافر است.

فصل ۱۰۱
تعریف امامت

در میان آنچه مدعای ما بود ما می‌گوییم در تعریف امامت و بیان جنس و فصل او که امامت ریاستی است عامّه؛ این جنس است که اقتضا می‌کند چهار فصل [داشته باشد]: یکی تقدم و دیگر علم و دیگر قدرت و دیگر حکم، و وقتی که ناقص بشود این فصول ناقص می‌شود جنس. پس در این صورت نه تعریف و نه معرفت است و نه ریاست عامه است و نه امامتی ـ که او ریاست عامه است ـ پس ولیّ کردگار متقدم و عالم و حاکم و متصرف علی الاطلاق [است] بالنسبه به سوی خلق.

اما تقدم او: پس از برای این است که ولایت علت غایی است در کل اصول و فروع و معقول و مشروع. پس از برای ولیّ تقدم و سبقت به فرض و تأخر است در حکم به جهت آنکه ولیّ مطلق، آنچنان انسانی است که حق تعالی بر او پوشانیده است خلعت جمال و کمال را، و قلب او را مکان مشیت و علم خود قرار داده و بر وی پوشانیده

است قبای تصرف و حکم. پس او امر الهی است در عالم بشری و او مانند آنچنان آفتابی است که قرار داده است در او قوه نور و زندگانی جمهور و تابیدن... هر یک را به مورد خود، و از برای اهل روزگار او روشنایی است و اشاره به این مقام است به قول حق ایشان.[۱]

و نیز قول معصوم طاهر است ـ که تتمه کلام سابق است ـ این است: «**إلاّ أنّهم عبادُك وخلقك**» یعنی مگر این که ایشان بندگان تو و خلق تو هستند. و ضمیر در اینجا راجع است به اجساد مقدسه و هیاکل معصومه مطهره ایشان که ظرف‌های امر الهی و محل نور قدسی هستند، و سلب نمودن فرق و نفی موجب اثبات است بر خواص، ربوبیت را از برای ایشان؛ زیرا که خداوند قدیم (جلّ جلاله) حاکم و عادل و نافذ الحکم و غنی از ظلم است که نه متوهم می‌شود و متهم، و ولیّ مطلق نیز همچنین است و مظهر این صفات است و این صفات کلی است و کلی ممنوع از وقوع شرکت نیست، به جهت آنکه کلی مقول بر کثیرین مختلفین آن حقایق است.[۲]

پس حق (سبحانه و تعالی) را حکم او در عدل و غنای او از ظلم، از ذات خود است بدون استفاده و ولیّ الله را عدل و حکمت و عصمت خاص است از جانب الهی و تأیید نمودن خدا مر او را به این قوت الهیه و صفات ربانیه.

و اشاره به این موضوع است به قول معصومین. «**إلاّ أنّهم عبادُك و خلقُك**» والبته این استثناء فرق گذارنده است میان خدا و بنده زیرا که ربّ معبود و حق (سبحانه و تعالی) را علم و قدرت و قدم و غنای از خلق غیر مستفاد است از اله دیگری، بلکه آنها همه صفات ذات خود است به جهت اینکه واجب الوجود را واجب بودن وجودش اقتضا می‌کند صفات الوهیت را و امام ولیّ را قدرت و علم و حکم و تصرفش در عالم از جانب خداست که حق تعالی او را اختیار کرد و پیشوا فرمود و به او راضی شد پس حکم نموده است.

---

۱. مترجم گوید همین قدر مبهم نوشته ولی ظاهر این است که کلام معصوم باشد خطاب به درگاه الهی و آن قول این است «مَقاماتُک و آیاتُک لا فَرقَ بَینَها وبینَک»؛ مصباح کفعمی، ص۷۰۲.

۲. مترجم گوید و به جهت امام ممکن است شرکت در صفات، ولی این اعتقاد پسندیده خاطر موحدین نیست لیکن ما از باب استفاده فرض می‌کنیم.

و حق تعالی اختیار نمی‌کند ولیّ جاهل، هرگز ابداً. پس واجب است از برای او به این ولایت عامه تقدم و علم و تصرف و حکم و عصمت از خطا و ظلم. اما تقدم: پس از برای این است که ولیّ، حجّت خداست و حجت واجب است پیش از خلق و با خلق، و بعد از خلق بوده باشد. و اما علم: پس به جهت آن است که ولیّ، عالم و محیط به عالم باشد و باید که بر او پوشیده نباشد چیزی؛ چه غایب و چه حاضر باشد؛ چه اگر چیزی بر او مخفی باشد البته جاهل خواهد بود، و این خلاف است، بلکه او عالم است.

دلیل این مدعا چنانکه روایت نموده مفضل عمرو از ابی عبدالله صادق علیه السلام اینکه آن حضرت فرمود:

ای مفضل به درستی که عالِم از ما ـ مراد از هر یک از ائمه اطهار باشد ـ می‌داند همه چیز را حتی حرکت نمودن پر مرغ را در هوا[1] و کسی که این‌گونه [از] علم امام چیزی [را] انکار نماید به تحقیق کافر شده است به خدا از فوق عرش خدا، و ثابت کرده از برای اولیا جهل را و حال آنکه ایشان حلماء علماء ابرار اتقیا هستند، و این از جهت این است که جایز نیست سؤال شود از ولیّ چیزی که علمش در نزد او نباشد و جایز نیست که سؤال شود ولیّ از چیزی که او را نداند.

و قرآن بر طبق این بیان شهادت می‌دهد از برای ولیّ و اشاره به تحقیق این مطلب است: آیهٔ ﴿وقُل اعمَلوا فَسیری الله عملکم ورسولُه والمؤمنون﴾[2]؛ یعنی بگو ای محمد به مردم که به عمل بیاورید هر آنچه بخواهید، پس می‌بیند خدا عمل شما را و رسول او و مؤمنان؛ و مراد به مؤمنین اولیاء و ائمه می‌باشد، و لفظ عموم در اینجا مخصوص اولیاء است و در این عطف دوری و تباعدی نیست. هر آنچه جاری شود در آنچنان عالمی که حق تعالی بروز داد از عالم غیب به وجود خبر، و گفته است قرآن اینکه خدا و رسول و ولیّ خدا می‌بیند او را ﴿فَمَن أصْدَقُ مِنَ اللهِ حدیثاً﴾[3]؛ کیست راست گوی‌تر از خدا حدیث را؟

---

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲؛ المحتضر، ص ۱۱۴.
۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۰۶.
۳. سورهٔ نساء، آیهٔ ۸۷.

و اشاره به تحقیق این بیان است که حضرت رسول به زوج بتول خطاب فرمود «إنّك تَسمَعُ ما أسمَعُ وتَریٰ ما أریٰ»[۱]؛ یعنی به درستی که تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را که من می‌بینم. پس قول حضرت، [یعنی] «تسمع ما أسمع» جاری است در جمیع اوصیاء و کافه ائمه هدی، «وتَریٰ ما أریٰ»، این مقامی است مخصوص به علی علیه السلام. و اشاره به این مقام است قول خداوند ﴿هذا کتابنا یَنطِقُ علیکم بالحق﴾[۲]؛ یعنی این کتاب ماست [که] سخن می‌گوید بر شما به حق؛ و آن کتاب علی علیه السلام است[۳].

و نیز در قول حق تعالی: ﴿وَلَدَینا کتابٌ یَنْطِقُ بالحَقّ﴾[۴]. مراد از کتاب ناطق، او ولیّ است و به اینجا اشاره است ﴿وما تَعْمَلُون من عَمَلٍ إلّا کُنّا علیکم شُهُود﴾[۵]؛ یعنی هیچ عملی نمی‌کنید از عمل‌ها آنکه می‌باشیم ما بر شما شاهدان و این به جهت این است که میان خدا و رسولش پرده‌ای نیست.

چگونه باشد و حال آنکه او به مقام، اعلی و به مکان، أدنیٰ است و میان او رسولش و ولیّ‌اش [سرّی] نیست و این رمزی است و حل او این است که میان خدا و ایشان واسطه[ای] از خلق نیست؛ نه اوّل است در پیش بودن و نه نزدیک‌تر است به درگاه حق از ایشان زیرا که آنها خلق اوّل و عالم اعلی هستند و کلّ موجودات تحت رفعت ایشان‌اند؛ به جهت اینکه اعلی، ضرورة محیط به ادنی است.

پس هر آنچه را که حق تعالی ابراز فرموده از غیب و قلم، خدا نوشته است در لوح محفوظ پس به درستی که نبیّ و ولیّ ـ یعنی پیغمبر و امام ـ می‌دانند او را، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده [است]:

به درستی که خداوند تعالی مطّلع ساخت مرا به آنچه خواست از غیب ـ چه وحی و چه تنزیل ـ و مطّلع ساخت تو را به طریق الهام، و به درستی که حق تعالی خلق کرد از

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۲. ر.ک: تأویل الآیات، ص۵۵۹.
۳. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۶۲.
۴. سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۱.
۵. سورهٔ طه، آیهٔ ۱۱۴.

نور قلب تو ملکی و او را موکّل ساخته به لوح، پس در این لوح هیچ غیبی نوشته نمی‌شود مگر آنکه تو می‌بینی او را.

پس پیغمبر و امام مطّلع‌اند بر علم غیب، لکن پیغمبر هیچ تکلم نمی‌کند مگر به امر الهی زیراکه او رسول است چنان که حق تعالی می‌فرماید ﴿وَلَا تُعَجِّلْ بالقرآن مِنْ قَبلِ أنْ يُقضىٰ اليك وَحْيه﴾؛ یعنی در تبلیغ قرآن تعجیل منما پیش از آنکه رسد بر تو وحی او.

اما ولیّ در تکلم به غیب، مطلق العنان است و این حدیث شهادت می‌دهد بر اینکه ولیّ عالم و دانا است بر تمام عالَم؛ به جهت آنکه عالم که در اقل موجودات بوده است البته عالی بر همه ایشان خواهد بود و علم جمیع اشیاء و مبدأ اشیاء و مثل‌های اشیاء در نزد او می‌باشد و وقتی که موکل بوده باشد بر لوح و آگه باشد بر آنچه در لوح است و والی بر لوح باشد پس او عالم خواهد بود به [هر] چیزی [که] تحت لوح است بالضرورة؛ و کسی که به جمیع آنچه تحت لوح است عالم باشد. پس او در این صورت آگه و دانا به سایر عوالم و والی بر جمیع عالم خواهد بود. دلیل این تقریر قول حق ایشان است که فرمود: «مٰا مِنّا إمامٌ الّا و هُوَ عالمٌ بأهلِ زَمانه»؛ یعنی هیچ امامی نیست از ما مگر او عالم است به اهل زمان خود.

پس علم در نزد ایشان موجود و از طرف ایشان محدود و منسوب و از سمت ایشان صادر است و قرآن در خدمت آن خاندان ثابت و به سوی ایشان نازل [است]. و این که خداوند تعالی راضی شده از برای انبیاء و رسل و ملائکه به جهت ایشان، و از جانب ایشان است.

و به این مورد اشاره است قول حق سبحانه ـ و شهادت است از برای ایشان ـ : ﴿وما يَعزبُ عن ربك مِنْ مِثقالِ ذَرّةٍ في الأرضِ ولا في السّماء ولا أصغرَ مِن ذلك ولا أكبرَ إلّا في كتابٍ مُبين﴾[1]. و کتاب مبین، خود ایشان و در نزد ایشان و از جهت ایشان و از جانب ایشان است.

تأیید می‌نماید این مقولات و مبیّنات را قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود اول چیزی که خلق نمود خداوند تعالی لوح بود، پس [از آن] خلق فرمود قلم را. پس اشاره فرمود به نهری در بهشت که منجمد شود. پس نهر آب جمود یافت و مداد شد، پس [از آن]

---

۱. سورهٔ یونس، آیهٔ ۶۱.

فرمود به قلم بنویس. قلم گفت خداوندا چه بنویسم؟ خداوند تعالی فرمود بنویس چیزی را که بوده است و آنچه می‌باشد تا روز قیامت[۱]، و شرط نمود حق تعالی در او بداء راکه نسخ باشد چنانکه فرمود: ﴿يَمْحُو الله مٰا يَشاءُ ويُثْبِتُ وعنده أُمّ الكتاب﴾[۲] [گردید] علم لوح به سوی پیغمبر و به سوی اوصیاء الی آخر دهر، و این به جهت آن است که هر چه در لوح است اگر خلق احتیاج بدو نداشته باشند پس فایده چیست از نوشتن در او، و اگر چنانچه خلق محتاج به او باشند پس پوشیده است از نظر مردم.

پس حکمت نیز اقتضاء ندارد که پوشیدگی و خفا[ی] آنچه فایده دارد و اگر غیر محجوب باشد یعنی پوشیده نباشد یا این است که او را خواص آگه و عالم‌اند یا عوام و یا هر دو ایشان با یکدیگر. پس عالم بر او خواص باشند؛ پس خواص درگاه الهی آل محمد هستند و اگر باید که عوام، عالم براو باشند پس عوام آگه نخواهد بود زیرا که در این صورت خواص به علم و دانستن او اَولی ترند. و بر این معنی اشاره نموده ابن ابی الحدید گفته [است]:

علّام أسرارِ الغيوب ومَن له ... خَلَقُ الزمانِ و دارَتْ الأفلاكُ
الجوهر النبويُّ لا أعماله ... ـلقُ ولا توحيده إشراكُ

فصل ۱۰۲
اشاره‌ای به علم امام

و به سوی این معنی اشاره فرمود در خطبه تُطُنجیّه و فرموده [است]: «ولقد عَلِمتُ مافوقَ الفِردَوسِ الأعلى و ما تحت السّابعة السُّفلىٰ وما بينهما وما تَحتَ الثَّرى كلُّ ذلك عِلمُ إحاطةٍ لا عِلم إخبارٍ ولو شئتم لأخبرتُكم أين كانوا و أين صاروا واليوم». یعنی به تحقیق من می‌دانم آنچه را که از فوق فردوس اعلی [است] و چیزی [که] در تحت زمین هفتم سفلی است و آن چیزی که میان آنها و چیزی که در میان زمین است همه اینها در من علم احاطی است نه علم اِخباری. اگر بخواهید البته خبر می‌دهم شما را به پدران خود هر کجا که بودند و هر جا که گردیدند در این روز.

۱. معانی الأخبار، ص۲۳.
۲. سورهٔ رعد، آیهٔ ۳۹.

فصل ۱۰۳

علم غیبِ امام

واضح نمودن این مشکل این است که حق (سبحانه و تعالی) چون خواست و اراده‌اش تعلق گرفت که خلق کند این عالم را خلق فرمود لوح و قلم را و نوشت در آن لوح از آنچه را [که] تعلق به این عالم داشت. و به حسب این مرتبه مأثور است از معصوم علیه السلام که فرمود «جَفَّ القلم بما هُو كائن»[1]؛ یعنی قلم خدایی خشک به چیزی [که] بوده است شد. یعنی که آنچه حادث می‌شد در عالم تمام را نوشت و باقی نماند چیزی و همچنین فرمود «فَرِغَ الله مِنْ حِسابِ خَلْقِه»[2]؛ یعنی از حساب خلایق حق تعالی فارغ شده است. یعنی که جمیع [حساب] خلایق راکه آینده... می‌شود همه را نوشته است.

پس خداوند فرستاده است به سوی مردم از هم جنس خود، یعنی از بشر نه از ملک و بازداشتگان و هدایت کنندگانی، و وحی فرمود به سوی هر پیغمبر و رسولی هر آنچه راکه محتاج به او بوده است اهل زمان آن پیغمبر، از قبیل عقاید و شرایع از آنچه قضا و قدر خداوندی خود بر او تعلق گرفته که باید شناخته شود آن چیز و باید عبادت شود خدای با او تا اینکه ختم گردید وجود، به وجود مبارک محمدی همچنان که از آن حضرت گشود و شروع شد موجود. یعنی اوّل و پیشینِ مخلوق بود.

پس آن حضرت، هم فاتح است و هم خاتم. به عبارت اُخری هم اول است و [هم] آخر. پس چنین کسی واجب است که نزد او علم گذشته و آینده بوده باشد زیرا که ابتدا و شروع از وجود اوست و انتها و اتمام به سوی اوست به جهت آنکه واحد، اوّل عدد است و آخر عدد نیز هست؛ پس خاتم الأنبیاء که اوّل مخلوق است تا آخر با همه هست و آخر ایشان می‌شود.

---

۱. مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۰۷ و ج ۲، ص ۱۹۷.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۸۹ و ۱۹۳.

پس واجب است که نزد او علم گذشته و آینده باشد از آنچه نوشته در لوح شده است و اگر نه این باشد پس لازم می‌آید عبث از خلقت، یا نعوذ باللّه ظلم. پس جمله این چیزهایی که بر انبیاء وارد شده است و هر چه پنهان از ایشان مانده است از آن چیزهایی که در لوح نوشته شده است و قلم بر او جاری شده است، پس چه صادر و وارد به سوی سیّد اوّلین و آخرین شده و جمیع آنچه به آن حضرت رسیده است از وحی و الهام و مشاهده به اعلی مقام [یعنی معراج] و خطاب ربانی از جانب ملک علام بدون واسطه و چه با واسطه همه گردیده است و رسیده به سوی وصی و قائم به دینش امیرالمؤمنین، پس به سوی عترت ابرار و خلفاء اطهار آن بزرگوار.

و به تحقیق قرآن خداوند منّان به این بیان تصریح نمود به کلام ﴿وَمَا مِنْ غائبةٍ في السّماء والأرض إلاّ في كتاب مبين﴾[1]؛ یعنی هیچ چیز پنهانی نیست در آسمان و زمین مگر آنکه در کتاب مبین است. و دلالت نموده بر این جلالت همان گفتار درّ بار خود آن بزرگوار: «أُعطيتُ ألفَ مِفتاح [من العلم يفتح كلّ مفتاح منه ألف باب، يفضي كلّ باب إلى ألف عهد وصار ذلك في الأوصياء من بعدي إلى آخر الدهر]»[2]؛ یعنی [به من] عطا [شد] هزار کلید از علم که گشوده می‌شود به هر کلیدی هزار در و در هر دری هزار عهد است و گردیده است این امر به سوی اوصیاء بعد از من تا آخر روزگار. پس کسی که بعد از این شاهد حق که بیان کردیم علم غیب را از برای امام انکار نماید، و بعد از آنکه واضح شد در این برهان عقلی و نقلی که آوردیم کسی مخالفت نماید پس به تحقیق نسبت دروغ داده است به قرآن و کافر [شده است] به خداوند رحمان، و کافی است او را تا در جهنم، مخلّد باشد.

فصل ۱۰۴

سورهٔ قدر شاهدی بر علم امام

این شاهد و مدعای ما را تأیید می‌نماید کلام حق سبحانه و تعالی ﴿انّا أنزلناه في ليلة القدر﴾[3]

---

۱. سورهٔ نمل، آیهٔ ۷۵.
۲. امالی طوسی، ص۶۲۵؛ امالی مفید، ص۳؛ بشارة المصطفی، ص۴؛ کتاب سلیم، ج۲، ص۶۵۸؛ المحتضر، ص۳۰، به نقل از کشف الغمه، ج۱، ص۳۹۵.
۳. سورهٔ قدر، آیهٔ ۱.

و نیز قول الهی ﴿فيها يُفرَقُ كلُّ أمرٍ حكيم﴾[۱]. خداوند تعالی فرموده است که در شب قدر مقدَّر می‌نماید خداوند چیزی را که می‌باشد و می‌شود و جاری می‌گردد از حق [و] باطل در آن سال. و هم از برای اله است در آن سال، بداء و مشیت؛ یعنی نسخ بعضی مقدرات که مقدم می‌دارد چیزی را که می‌خواهد و مؤخَر می‌سازد هر چه را که بخواهد؛ از قبیل عمرها و رزق‌ها و بلاها.

پس این تقدیرات سال را خدا وحی می‌فرماید به سوی روح الأمین (جبرئیل) و او نازل می‌نماید آنها را به سوی پیغمبر. پس حضرت رسول به امیرالمؤمنین و آن حضرت به سایر اوصیاء خود تا منتهی می‌شود به صاحب الامر و امام زمان. و شرط [می‌کند خدا] در او بداء و مشیّت را[۲] به سبب آنکه حضرت پیغمبر حکمش حکم خداست و مقامش مقام صفات خداست و آن حضرت، هم مالک است ـ به جهت آنکه سرور و آقای خلق است ـ و هم مملوک است زیرا که بندهٔ حق است.

و شب قدر همیشه باقی است و حجّت خدا هم باقی است و امر شب قدر در هر سال منتهی می‌شود به سوی آن حجت، به جهت آنکه مادامی که دنیا باقی باشد شب قدر هم هست[۳] و زوال نیافته و مشیت و حکم خداوند هم زایل نشده است. و ولیّ کردگار هم باقی و زایل نمی‌شود، و واصل شدن غیب از جانب احدیت به آن حضرت باقی خواهد بود و زایل نخواهد شدن تا آنکه صدق کند قرآن و دایم باشد حکم خدای رحمان. و این است مقام از برای ولیّ مطلق.

و از محمد بن سنان از مفضّل از ابو عبدالله صادق علیه السلام مروی است که آن بزرگوار فرمود:

> یا مفضّل اگر کسی گمان کند که امامی از آل محمد، از او پوشیده باشد از امر محتوم چیزی، یعنی از آنچه نوشته است قلم بر لوح، به تحقیق او کافر است به آنچه نازل شده بر محمد، و به درستی که ما البته می‌بینیم و می‌دانیم عمل‌های شما را، و بر ما از امر شما هیچ چیز مخفی نیست، و اعمال شما البته همه بر ما عرض می‌شود.

---

۱. سورهٔ دخان، آیهٔ ۴.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳. ر.ک: الکافی، ج ۴، ص ۱۵۸.

کلام مؤلف: پس وقتی که روح در بدن انسان ریاضت کشید انوار او مشـرق و اسرارش ظاهر می‌شود [و] درک می‌نماید عالم غیب را. و این مطلب [را] کسی انکار نمی‌کند مگر جاهل بی شعور. پس با [توجه به] این مطلب چگونه تو انکار مـی‌کنی احاطه روح الارواح را به عالم غیب ـکه امام است ـو [نیز چگونه انکار می‌کنی] وقتی که بر تو بگویند که علی غیب می‌داند! و هم اگر فضل شخص به علم و پیش بودن باشد پس در میان بندگان کسی هست که او پیش‌تر از آل محمد باشد در علم به اعمال عباد پس او خواهد افضل بود بر آل محمد و حال آنکه این باطل، بلکه کفر است.

فصل ۱۰۵
عرضه اعمال مردم بر امام

مؤمن از شیعه [دو گروه‌اند]: یعنی [یکی] عالم از ایشان بوده [و او] کسی است که اعتقاد نموده است که اعمال معروض می‌شود بر پیغمبر و بر امام، و بعضی این نپنداشتند. و بعضی بر آن [باورند] که اعمال برده می‌شود و معروض می‌گردد بر امام بدون [اینکه بر] پیغمبر [عرضه شود]، و می‌گویند که این [جزو] خصایص است که خداوند امام را بر او مخصوص داشته [است]. و بعضی بر آن‌اند که امام تمام اعمال را می‌بیند می‌فهمد و می‌داند هر چیز [که] از فرد از مردم سرزده است. و این مقام تحقیق است نه تقلید؛ یعنی دلیل و برهان.

در آن مقام بیان خواهیم نمود [این مطلب را] محض قول آنهایی کـه ایـن اعـتقاد دارند. پس می‌گوییم از برای اعتقاد کننده که اعمال معروض مـی‌شود بـر امـام و بـر پیغمبر، پس از او رفع می‌شود به سوی خالق اکبر و با وجود عرضه نمودن اعمال بر امام، اگر امام نداند آنها را مگر بعد از عرض نمودن، پس فرق میان امام و مأموم چـه خواهد بود؟ بلکه نمی‌شود در رعیّت، کسی باشد که اعلم از امام باشد؛ پس کو امامت آنچنانی که [در] تعریف [آن گفته شد که] او ریاست عامه بود چنانکه پیش گذشت و کجا شد عموم آن ریاست؟ و اگر چه امام عالم باشد بر اعمال، پیش از عرض و آگاه نمودن، پس چیست فایدهٔ عرض نمودن چیزی را که خود عالم است بدو؟

و همچنین قول در رفع نمودن اعمال به سوی حضرت ذوالجلال، یعنی خداوند تعالی [اگر] عالم نباشد بر اعمال [قبل از رفع] به سوی او، لازم می‌آید بنده، اعلم از خالق باشد و

این محال است؛ زیرا که حق سبحانه عالم به اعمال بندگان و محیط بر آنها و حافظ از برای اعمال و قیوم بر آن اعمال است، و مخفی نیست بر او هیچ چیزی در زمین و در آسمان.

پس چیست در این هنگام فایده عرض چیزی که خدا و رسول و ولیّ داناترند به او؟ و جواب از او این است که عرض اعمال به حضرت ذوالجلال البته به توسط ملائکه می‌باشد. پس زیادی اعوان و لشکر دلالت می‌کند بر عظمت و بزرگی سلطان.

و اما جواب درخصوص فایده عرض بر ولیّ این است که بر سبیل طاعت و تعظیم ولیّ است زیرا که هیچ امری نیست که نازل شود از آسمان بر زمین و از زمین به آسمان مگر آنکه معروض می‌شود در خدمت امام تا آنکه ملائکه بدانند و ببینند از برای خدا حجتی هست در امر الهی، و حجتی است که طاعت امرش لازم باشد. و اینکه اهل آسمان [و] زمین خدا را عبادت می‌کنند به خدمت حجت خدای و در اطاعت فرمان فرمایی او هستند، پایندهٔ خدای که طلب عبادت کرد از اهل آسمان [و] زمین به ولایت محمد و آل محمد شهادت می‌دهد بر آن مطلب آنچه روایت کرده محمد بن سنان از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود: «به درستی که از برای ما با هر دوستِ ما گوشی است شنوا و چشمی است بینا و زبانی است گویا».

و تأیید این مورد را می‌نماید آنچه روایت کرده ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: «هیچ مؤمنی نیست بمیرد مگر آنکه حاضر می‌شود او را محمد و علی؛ وقتی که آن مؤمن ایشان را ببیند، ایشان وی را بشارت می‌دهند».

و این در نزد اهل تحقیق از اصل عقاید است زیرا که مؤمن وقتی که مُرد، حق‌الیقین را می‌بیند، یعنی درخصوص حق، متوجه همین می‌کنند که پیش از او یقینی نیست. و واصل می‌شود به سوی خدا.

و حق الیقین ایشان‌اند زیرا که ایشان امر خدا هستند که مؤمن را حاضر می‌شوند وقت احتضارش. پس حائل می‌شوند میان آن مؤمن و شیطان. پس مؤمن می‌میرد بر فطرت، یعنی به فطرت اسلام. و وقتی که مُرد به فطرت، داخل بهشت می‌شود.

پاسخ به یک اشکال

اعتراض کرده است جاهلی در این قول و گفته است وقتی که حاضر شوند محمد و

علی﷣ [بر] بالین مؤمن در حینِ موتِ او، پس چگونه خواهد شد اگر هزار مؤمن بمیرند در یک لحظه و چه قِسم حاضر می‌شوند بر بالین این هزار نفر!؟

پس من گفتم در جواب او که واجب است اعتقاد و اعتراف نمود بر حاضر شدن ایشان در نزد هریک یک از مؤمنین تا اینکه صادق آید وعده‌ای که برای شیعیان خود فرموده‌اند و اعانت خواهند کرد شیعیان را در سختی مرگ و تفریج می‌نمایند آن شیعه را، و شیطان را از او دور می‌گردانند، و بر ملک الموت سفارش او را می‌کنند.

پس تو ملتفت نمی‌شوی با عقل ضعیف و فهم سخیف، و می‌گویی چگونه حاضر می‌شود یک جسم واحد در زمان واحد، در مکان‌های متعدده. و اگر تو را شیطان اعتراض نماید از این اعتقاد، او را رد کن به [وسیلهٔ] قول حق تعالی که فرموده [است]: ﴿وکان الله علی کلّ شيءٍ مقتدراً﴾[1].[2] یعنی بگو خداوند بر همه چیز قادر است.

فصل ۱۰۶
علم ولیّ به همهٔ اولیاء و اعدائش

وقتی که ایشان عالم و آگه به دوستان خود باشند پس البته ایشان آگاه به دشمنان خود نیز هستند، بدون شک؛ از برای دلالت اعلی بر ادنی. به جهت آنکه ولیّ خدا بر کلّ ماسوی، واجب است که به کل ماسوی عالم باشد، و اگر نه، رئیس بر بعضی خواهد بود دونِ بعضِ دیگر، و حال آنکه فرض ما عموم ریاست است.

پس واجب، عموم علم و احاطهٔ اوست، و اگر نه، رئیس مطلق نخواهد بود؛ و او رئیس مطلق است و این فرض که عالم به دشمنان نباشد خلاف است.

به تحقیق وارد شده است از حضرت صادق﷣ [که] آن حضرت فرمود: «به درستی که از برای خدا دوازده هزار عالم است؛ هریک از آن عالم‌ها بزرگ‌تر است از آسمان و زمین، و منم حجت بر آنها»[3]. و حجت خدا بر قومی حجت نخواهد بود مگر کسی که بداند [همه چیز] آن قوم را و ببیند جمیع اعمال و حوادث ایشان را، و اگر نه،

---

۱. سورهٔ کهف، آیهٔ ۴۵.

۲. رک: المحتضر، ص۸.

۳. الخصال، ج۲، ص۶۳۸.

حجت نیست. پس امام حجت است و عالم است بر تمام رعیت زیرا که او چشم بینای الهی است و چشم خداست که اطلاع دارد بر جمیع بندگان. و آن حضرت در عالم مانند آفتاب است، زیرا که نور حق است در میان خلق، و شعاعش سایه افکن است بر جمیع عالم. و او یعنی امام، حجاب الهی است در عالم صوَر، چنانکه حضرت رسول فرمود: «علی را نپوشانیده از خدا هیچ حجابی، بلکه خود پرده و حجاب است میان خدا و مخلوق»[1].

پس امام نور الهی و سرّ ربّانی است و تعلقش به این جسد، عارضی است. قول حق تعالی که فرموده: ﴿وأشرقت الأرضُ بنور ربّها﴾[2] یعنی زمین، روشنی یافت به نور خدای زمین. و نورِ ربّ، آن امامی است که به نور او تابیده و برطرف شده تاریکی‌ها و روشنایی کسب کرده از آن نور، سایر عالم‌ها. تعضید[3] این تفسیر می‌نماید آنچه وارد شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود:

> به درستی که از برای آفتاب دو رو می‌باشد: یکی رویی است که در عقب اهل آسمان است و یک رویی است که دنبال اهل زمین است که نور بر زمین می‌تابد. پس امام همیشه با تمام خلق هست که غایب نمی‌شود هرگز از ایشان، و مردم از او پوشیده نیستند، بل او پوشیده است و پنهان از مردم است و هیچ محجوب نیست؛ زیرا که دنیا در نزد امام مانند درهمی است در دست انسان که او را قلب و نقل می‌کند به هر نوع که بخواهد[4].

و از ایشان (سلام الله علیهم) روایت است که فرمود: «حق تعالی عطا نموده ولیّ خود را عمودی از نور که میان امام و خداست که امام می‌بیند در او کافّهٔ عمل‌های بندگان را ـ همچنانکه انسان، شخصِ خود را در میان آینه می‌بیند ـ بدون شک»[5].

همچنانکه روایت کرد اسحاق ابن عمار از ابی الحسن موسی علیه السلام که گفته [است]:

> مردی خراسانی بر آن حضرت داخل شد و تکلّم نمود به کلامی که شبیه کلام مرغ بود، پس حضرت امام موسی علیه السلام او را جواب داد به مثل کلام خود آن مرد؛ پس چون آن مرد بیرون رفت من عرض کردم یا سیدی، من هیچ [وقت] مثل این کلام را نشنیده

---

۱. کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۵۹.
۲. سورهٔ زُمر، آیهٔ ۶۹.
۳. تأیید و تقویت.
۴. بصائر الدرجات، ص ۴۰۸؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۴.
۵. ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۴۳۱؛ المحتضر، ص ۱۲۷.

بودم! حضرت فرمود این کلام قومی است از اهل چین، و کلام اهل چین تماماً اینگونه نیست. و فرمود آیا تعجب می‌کنی از این؟ عرض کردم بلی. فرمود زود است اینکه بنمایم تو را عجیب‌تر از این. به درستی که امام می‌داند کلام پرندگان را و حرف زدن هر آنچه صاحب روح است، و بر امام هیچ چیزی مخفی نیست»[۱].

پس ایشان (صلوات الله علیهم) می‌بینند تمام خلق را چه در زنده بودن و چه در مردن؛ زیرا که ایشان عالم‌اند از جانب خدا بر تمام موجود و مفقود؛ چنانکه وارد شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت می‌گذشت؛ بر قبری رسید. فرمود: اُفّ... اُفّ... اُفّ...؛ پس گفته شد به آن حضرت یا رسول الله این فرمایش [را] چرا فرمودی و چه بود؟ فرمود به درستی که [از] صاحب این قبر سؤال کرده شد از من، پس او نگهداری نمود و جواب نگفت. من بر او اُفّ گفتم[۲].

از این قبیل روایت شده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت به کمیل بن زیاد فرمود در وقتی که با او عبور می‌کردند از قبرستانی و کمیل به سرعت می‌رفت؛ حضرت فرمود «ای کمیل آهسته پای بردار و کوچک و سبک قدم نِه زیرا که ایشان؛ یعنی مردگان می‌شنوند صدای پای تو را»[۳].

و علم به مردگان از بابت ظنّ و تقلید نیست بلکه علمِ احاطه و تحقیق است. پس علم خدا احاطه دارنده است بر معلومات، و علم ایشان نافذ است در طبقات آسمان‌ها، زیرا که آسمان و زمین و آنچه که در میان آنها است همه خزانه خداست که حق تعالی خلق کرده است از برای خاطر ایشان، و تسلیم به ایشان نموده [است].

پس در نزد آل محمد است کلیدهای علم آن خزانه‌ها و غیبت‌های آنها؛ نه... بلکه خود ایشان کلیدهای غیب‌اند، چنانکه حق تعالی فرموده [است]: ﴿وعنده مفاتیح الغیب﴾[۴]. یعنی در نزد آن ولیّ است کلیدهای غیب زیرا که ولیّ مطلق، آن چنان کسی است که کلیدهای ولایت به دست اوست، بلکه خودش کلید ولایت است.

---

۱. الخرائج، ج ۱، ص ۳۱۳؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۹۰؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۴۷.
۲. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۲۲.
۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۴.
۴. سورهٔ انعام، آیهٔ ۵۹.

این مراتب را تأیید می‌نماید قول حق تعالی: ﴿صراط الله الذي له ما في السموات وما في الأرض﴾.[۱] یعنی صراط خدا، صراط آنچنانی که از برای اوست آنچه که در آسمان و زمین است. و این صریح است چنانکه حضرت صادقعليه السلام فرمود «صراط الله» علی است که گردانیده است خداوند تعالی او را امین خود بر علم تمام آن چیزهایی که در آسمان و زمین است؛ پس او صراط الله است بر خلایق، و امین حقایق است[۲].

تأیید این تفسیر [را] می‌نماید قول خود امیرالمؤمنینعليه السلام که در خطبه تطنجیه فرمود، که به فارسی ترجمه‌اش را ذکر می‌کنم:

اگر بخواهم خبر می‌دهم شما را به پدران خود و پیشینیانتان که چه اشخاص بوده‌اند و در کجا بودند و به کجا رفتند و الآن در کجا هستند و بعد از این بر ایشان چه خواهد شد؛ پس چه بسا کسی که از شما گوشت برادرش را خورد و در کاسهٔ سر پدرش چیزی بیاشامید و حال آنکه از پدرش امیدوار و او مشتاق او بود؛ هیهات چه بس دور وقتی که ظاهر شود پنهانی و مستور، و پاره شود پرده، و خارج شود آنچه در سینه هست، دانسته می‌شود که پنهانی کجاست و در ضمیر چیست. قسم به خدا که به تحقیق البته شما رفتید و آمدید، چه بسا میان هر مرتبه رفتن برگشتنی نیست.

[یکی] از آیت‌ها و اسرارهای پنهانی عموم علم امام، احاطه‌اش [است]؛ زیرا که او وجه الله آنچنانی است [که] از او صادر می‌شود جمیع چیزها، و اوست سبب متصل از زمین [به آسمان]. چنانکه حق تعالی می‌فرماید: ﴿فأينما تُوَلّوا فَثَمَّ وجه الله﴾.[۳] یعنی به هر طرف [که] گردش نمایید پس در آن سمت وجه خداست و آفتاب درخشان آنچنانی که پوشانیده نمی‌شود هرگز از ضوء او هیچ چیزی. و [اوست] اسم جاری و ساری در هر چیزی.

پس ایشان در اصل، آخرِ موجودات و مولای آنها هستند و معنای آنها؛ یعنی لُبِّ موجودات می‌باشند. [و برای] حضرت احدیّت، بنده و ولیّ و خلیفه و علیّ

---

۱. سورهٔ شوری، آیه ۵۳.
۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۲.
۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۱۵.

می‌باشند. چنانکه فرمود: ﴿لا یعلم الغیب إلّا مَن ارتضی مِن رسول فإنّه یَسلُك من بین یدیه و من خلفه رصداً﴾[1]. یعنی آگاه نیست غیب را مگر کسی که راضی باشد حق تعالی [به او] از قبیل رسول [الله ﷺ]. ... پس چنین کسی بلا شک امام است.

حضرت ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود که رصد به معنی تعلّم از پیغمبر است یعنی اخذ علم نمودن. ﴿و من بین یدیه﴾ یعنی ملاقات می‌شود در قلب امام الهام غیب‌ها از جانب خدا تا اینکه پیغمبر بداند که تبلیغ نموده است رسالات خدای خود را. و هر علم‌هایی که داشته بدان که از خودش رسیده است. علی علیه السلام احاطه نموده است بر جمیع علم‌هایی که در نزد آن حضرت بوده و شماره کرده است عدد هر چیزی را به علم امامت. حضرت باقر فرموده است: علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت را امام می‌داند. حتی شناسایی هر انسانی را به اسمش و نسبش، و هرکس را که به اجل خود می‌میرد و کسی که کشته می‌شود و کسی که از اهل بهشت است و کسی که از اهل جهنّم است،[2] همچنانی که حق تعالی فرموده است ﴿وکذلك نُري إبراهیم ملکوت السّموات والأرض﴾[3]؛ یعنی به همچنین، [آشکار] نمودیم به ابراهیم، ملکوت آسمان و زمین را.

به درستی که دیده است آن ملکوت را ابراهیم هر آینه. ﴿إنّي جاعلك للنّاس إماماً﴾[4]؛ یعنی من گردانیده‌ام تو را از جهت مردم، امام که اگر این مرتبه را نداشتی ملکوت را نمی‌دیدی. بلکه آنها را به چشم ولایت دیده است زیرا که پیغمبر پوشیده است از ملکوت، یعنی از پنهانی‌های آسمان و زمین؛ به جهت آنکه از این احوالات و کیفیت ملکوت بر او وحی می‌آمد، اما [بر] ولیّ پوشانیده نیست [چیزی] از اوضاع ملکوت آسمان و زمین.

پس پیغمبر انتظار غیب می‌کشد ولی امام، نظر در غیب می‌کند و امام بدین مقام از پیغمبر، اعلی نخواهد بود بلکه او مانند سایر مقامات امام است و این رتبت از تلمیذ پیغمبر است و از جهت خاطر پیغمبر این مقام یافته است و مرتبه‌اش تحت مرتبهٔ

---

۱. سورهٔ جنّ، آیهٔ ۲۷.
۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸۰.
۳. سورهٔ انعام، آیهٔ ۷۵.
۴. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.

پیغمبر است و فیض او هم از جانب اوست و علم او هم از سمت پیغمبر است و هم، گاه باشد [که] از برای امام مقامی است که از برای پیغمبر نیست و اگرچه از تابعان آن پیغمبر باشد؛ مثل قصه خضر و موسی. پس نخواهد بود که خضر از موسی اشرف باشد و حال آنکه از تابعان موسی است. و این اشاره است به الهام بر امام؛ یعنی بر پیغمبر وحی نازل می‌شود یعنی علومش به توسط ملک است مگر وقتی که خدا بخواهد؛ و در وجود مبارک امام، الهام از جانب ملک علّام است.

و اشاره به این مقام است: یقول علی عليه السلام که فرموده است ـ ظاهراً از خطبه باشد ـ «و **لقد نظرت في ملكوت السموات والأرض فما غاب عنّي شيءٌ ممّا كان قبلي ولا شيء ممّا هو كائن بعدي**»[1]. یعنی به تحقیق من نظر کردم در پنهانی‌های آسمان و زمین، پس چیزی از من غایب نبود از آنچه که بعد از من هست.

پس این مطلب حق است، به جهت آنکه ولی مطلق اگر بر چیزی جاهل باشد پس آن چیز والیِ جاهل خواهد داشت و اگر عالم باشد بر یک چیز و بر چیز دیگر نباشد پس ولایت و عصمت [یک بار] متصف می‌شود به علم، و بار دیگر متصف به جهل می‌شود؛ پس جاهل خواهد بود؛ و حال [آنکه] او عالم است؛ و این مذکور، خلاف است [چراکه] اگر امام جاهل باشد هر آینه ولایت و عصمت مرتفع و موقوف خواهد شد.

حق تعالی ولیّ جاهل اختیار نمی‌کند؛ هرگزا اگر جاهل باشد لازم می‌آید که ولیّ نباشد یا آنکه ولیّ جاهل باشد. پس این هر دو محال است؛ و [امام] می‌باشد عالم به کافهٔ ممکنات گذشته و آینده و این مطلوب ماست چنانکه ابن ابی الحدید می‌گوید:

و ذوالمعجزات الباهرات أقلّها ... الظهور علی المستودعات السرائر

یعنی صاحب معجزات باهرات؛ که معجزه‌ها این است که اظهار می‌کند و بروز دهنده است غیب‌های پنهان را. به دلیل قول خود آن حضرت که می‌فرماید: «**أنا الهادي بالولاية**»؛ یعنی منم هدایت کننده با بودن ولایت.[2]

---

۱. امالی طوسی، ص۲۰۵؛ الخصال، ج۲، ص۴۱۴؛ المحتضر، ص۸۷.
۲. بحارالأنوار، ج۲۶، ص۱۵۳؛ به نقل از المحتضر، ص۹۸.

پس آن حضرتﷺ غیب مکتوب خدا و علم منصوب اِله است و خـزانـه غـیب خداست در آسمان‌ها و زمین‌ها، و وارث است مر اسرار پیغمبری را، و اوست امـام مبین آنچنانی که حق تعالی او را تکلیف نموده است به هدایت نمودن خلق. و حکم هر چیزی را در وجود مبارک امام نهاد، و هر علمی که نازل می‌شود به سوی پیغمبر پس الآن در نزد اوست و از جانب او بوده است و در سینهٔ او پـنهان بـوده و هست؛ چنانکه حضرت رسولﷺ فرمود:

تو از منی و من از تو هستم و تویی پنهان و آشکار من، و تویی آن روح من که در میان دو پهلوی من است. گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من است. هـیچ حرفی در سینهٔ من جبرئیل نگفت مگر آنکه او را بر تو فروخواند به درون تو.[1]

این کلامی است عظیم از جانب پیغمبر از برای علی به تشریف و تعظیم و تفضیل و تقدیم؛ چه خود آن حضرت قسمت کنندهٔ نعمت‌های خداوند کریم است و مهربان با خالق رئوف رحیم. پس خود آن حضرت از پیغمبران است در نور و روح و طینت و ظاهر و باطن، و فرقی نیست در اینجا میان ایشان [الّا این] که پیغمبری، مـخصوص حضرت احمد است؛ پس این ائمه دین همهٔ آیات و مقامات و کلمات تامات هستند و آنچنان نورهای باهری می‌باشند که از معرفت و شناسایی اسرارشان عقل‌ها کـوته و مقصور و از برق‌های انوارشان چشم‌های فهم‌ها نابینا و کورند. [و] هریک از ایشان سرّ خداوند رحیم رحمان [هستند] که برخورد به ایشان نمی‌شود مگر «**ذوحظ عظیم**»، یعنی صاحب مرتبه عالی و تقوای متعالی. و کسی که انکار [کند و بگوید] امام غیب نمی‌داند، انکار نموده است امامت امام را ـ و کسی [که] انکار نماید امامت امام را البته باک ندارد از اینکه احکام قرآن محو شود ـ یا انکار نموده است پیغمبری پیغمبران را و گمان کرده است که در آسمان خدایی نیست.

پس واجب است اینکه ولیّ بداند همه اهل ولایت خود را، یعنی تمام اهل دنیا را، چون ولیّ بر دنیا هستند [اعمّ] از مرده و زنده، و اگر نه چنین باشد پس هر آینه [یک] وقتی عالم خواهد بود و وقتی [دیگر] عالم نیست و این محال است؛ زیـرا کـه ولیّ،

۱. با کمی اختصار؛ نفحات الأسرار، ج ۴، ص ۳۱۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۷۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۵۰.

انسان کامل است و شرط کمال انسان این است؛ پس چگونه می‌شود کامل، ناقص باشد؟ این خلاف است.

فصل ۱۰۷
اثبات علم امام بر زمان وفات مردم

امّا علم امام بر انام در وقت مردن، دلیلش قول علی ﷺ است که از برای حارث همدانی فرموده:

ای حارث آیا دوست می‌داری مرا؟ عرض کرد: آری ای مولای من. آن حضرت فرمود: وقتی که برسد روح تو به سینه‌ات البته مرا می‌بینی، از جهت آنکه مرا دوست می‌داری[1].

و این اشاره [است] به حاضر شدن آن حضرت در وقت مردن اموات. امّا علم آن حضرت به موتیٰ دلیلش فرمایش همان بزرگوار [است] که از برای اصبغ بن نباته بیان فرمود:

ای اصبغ به درستی که در این پشت کوفه، هستند روح‌های هر مؤمن و مؤمنه؛ پس اگر برداشته شود از تو و کشف بشود آنچه کشف شده است از برای من؛ هر آینه می‌بینی ایشان را خلقی و جماعتی که حدیث [می‌کنند] بر بالای منبرهای نور.[2]

و این حق است زیرا که ولیّ وقتی که احاطه کند علم خود را بـر زنـدگان، واجب است که احاطه کند علم بر مردگان را و اگر نه، البته ممتنع می‌شود اوّل؛ یعنی علم بر احیاء از جهت امتناع ثانی، یعنی علم بر اموات. لکن اوّل غیر ممتنع و ثانی نیز چنین است، به جهت آنکه به آن علمی که امام مؤید بدو شده است [و] آگاه بر زندگان شده است، به همان علم، آگاه بر مردگان خواهد بود چنان که فرموده ﴿**ولقد علمنا ما تنقص الارض وعندنا کتاب حفیظ**﴾[3]؛ یعنی به درستی که ما می‌دانیم آنچه که نقصان مـی‌یابد زمین از مردم و در نزد ماست کتاب حفیظ. و کتاب حفیظ امام است، و علمش در نزد امام است و این به جهت این [است] که لوح محفوظ سطرهای غیب خداست و لوح حفیظ که در زمین است [نزد] امام باشد، او محل امانت نهاده شدهٔ غیب خداست

۱. امالی طوسی، ۴۸؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۵۱.
۲. بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۳۷؛ المحتضر، ص ۴.
۳. سورهٔ ق، آیهٔ ۴.

چنانکه حق تعالی فرمود: ﴿بل هو قرآن مجید في لوح محفوظ﴾[1].

و امام حفظ کنندهٔ قرآن است و آگاه است به تأویل و تنزیل قرآن. پس لوح محفوظ در حقیقت ولیّ خدا می‌باشد. کسی که انکار نماید دانایی امام را به اهل ولایت خودش و بینایی آن حضرت را در اعمال مردم به تحقیق چنین کسی، به دروغ اعتقاد نموده است قرآن را، و کافر شده است به خداوند رحمان.

فصل ۱۰۸
علم مطلق و کلّی امام

و همچنین کسی که تخصیص بدهد علم امام را به وقتی دون وقت [دیگر]، و [به] شیء [ای] دون شیء [دیگر]، یعنی بگوید امام یک وقت می‌شود عالم [باشد] و یک وقت می‌شود عالم نباشد، و بر یک چیز می‌شود عالم باشد و بر چیز دیگر عالم نباشد. پس چنین کسی حکم به جهالت امام عالم نموده است؛ پس لازم می‌آید از تکذیب دومی، تکذیب اوّل، و از تصدیق اوّل، تصدیق دوم؛ از برای آنکه در علم امام تخصیص نیست بلکه [علم امام] عمومی است. پس لازم است مر آن کس را در این هنگام، تصدیق نمودن، آنچه را که دروغ انگاشته است و تکذیب نمودن مرآنچه را که صدق و راست پنداشته است، و از صورت اوّل لازم می‌آید کفر، و دومی موجب ارتداد است و فساد اعتقاد؛ لکن اوّل صادق است و دوم نیز به همین گونه.

فصل ۱۰۹
قدرت مطلقهٔ امام

اما قدرت امام؛ پس به درستی که قدرت ولیّ مانند علم آن حضرت است. همچنان که علمش احاطه دارد قدرتش نیز احاطه دارد، زیرا که قلب امام مکان مشیّت مَلِک علّام است و زبانش منبع و چشمهٔ حکمت خداست. به فعل می‌آورد امام، آنچه را که اراده خداست، و اراده می‌کند خدا آنچه را که امام به فعل می‌آورد.

---
۱. سورهٔ بروج، آیهٔ ۲۲.

فصل ۱۱۰

حکم مطلق امام

اما حکم مطلق امام چنان است که گذشت. و از برای ولایت و امامت حکم است از ابتدا تا انتها، به جهت آنکه در خصوص ولایت شایسته، شک و ریبی نیست؛ علم الیقین و حق الیقین است که هرگز نسخ نمی‌شود، وابداً تغییر و تبدیل نمی‌یابد به تغییر زمان، و نسخ نمی‌شود مثل نسخ شدن احکام و شرایع و دین‌ها، و هرگز [به] تمام و تأخر نمی‌رسد آن ولایت، زیرا که او انتهای موجودات است و بر او چیزی سبقت نمی‌گیرد زیرا که از برای او پیشی [و سبقت] است بر جمیع کون [و] مکان.

و عهد ولایت گرفته شده است از ازل، و دایم است تا ابد، و زایل نمی‌شود ولایت، از اینکه تسلیم می‌شود از ولیّ به ولیّ دیگر و از «راضی شدهٔ» خدا به «راضی شدهٔ» دیگر؛ به عبارت اُخری از امامی به امام دیگر تا روز قیامت. به جهت آنکه خداوند مبین از برای ولایت، عهد گرفته است از جمیع موجودات پیش از خلق شدن زمین‌ها و آسمان‌ها، و آن ولایت، آخر و کمال است از برای هر دینی؛ و از برای آن ولایت حکم است هنگام نصب نمودن میزان‌ها. وای بر دروغ اندیشان [به] قیامت.

و به سوی این برهان مبین اشاره است از قول ائمه معصومین که فرموده‌اند: «سبحانَ مَن خَلَق السمٰواتِ والأرضینَ وما سَکَنَ فِي اللیل والنهار لمحمدٍ وآلِ محمدٍ». یعنی پاینده خدایی که خلق فرموده است آسمان‌ها و زمین‌ها و آنچه [را] که ساکن است در روز و شب از برای محمد و آل محمد.[1]

فصل ۱۱۱

حکم ائمه، هم برای دنیاست هم برای آخرت

این کلام، کلام حجت خداست و کلام حجت، حجت است. و لام در این کلام (**لمحمد و آل محمد**)، در اینجا لام تملیک و تخصیص است، به جهت آنکه کسی که خلق کند

---

۱. الإقبال، ص ۱۸۲؛ مصباح المتهجد، ص ۲۰۵.

چیزی را از برای خاطر کس دیگر پس آن چیز از برای اوست در دنیا و آخرت. پس، از برای ائمهٔ طاهرین، جمیع ما سوی اللّه خلق شده است و بر ایشان تسلیم شده است، [دیگر این] که مختارند [تا] در آنها به هر نوع تصرف نمایند.

پس دلالت می‌نماید به این تصریح اینکه ملک دنیا و آخرت و حکم دنیا و آخرت از برای ایشان است بدون مشارک و اختیار، و منازعی نیست در خصوص اینکه کل موجودات، بندگان ایشان‌اند و از برای ایشان آقایی و پیشوایی است بر جمیع خلایق، و کافهٔ خلایق بندگان ایشان‌اند و ایشان بندگان خداوند هستند و نایب‌های الهی می‌باشند در ممالک اله. و خواص درگاه حضرت احدیت، و خزانه‌های غیبت و قوام خلق رب العزة ایشان‌اند؛ و اگر نه این باشد لازم می‌آید دروغ بودن معصوم یا دروغ پنداشتن و تکذیب نمودن، مر معصوم [را].

وجه اوّل که محال است و دومی هم کفر است، پس ثابت شد اینکه دنیا و آخرت ملک ایشان است، و آن بزرگواران پادشاهان آنها هستند؛ چنانکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمود: «سبحانَ مَن یَملِکُها محمداً و آلَ محمدٍ وشیعتهم»[1]؛ یعنی نمایندهٔ خدایی که تملیک داده دنیا را به محمد و آل محمد و شیعیان ایشان را، پس مساوی می‌شود طرف حکم و طرف ملک در دو دنیا در نزد ایشان، و از برای ایشان آن دو طرف مساوی است از جهت عدم ترجیح و تخصیص.

پس کسی که اعتقاد کند بر اینکه ملک دنیا و آخرت از برای محمد و آل محمد است چنین کسی ایمان آورده است به خصوصیات الهی و خصوصیات امامی، و کسی که این دو طرف را انکار نماید کافر شده است به قرآن، و نسبت دروغ نموده است به اولیاء رحمان، و کسی [که] تصدیق نماید طرفی و تکذیب کند طرف دیگر را بعد از آنکه هر دو طرف از بهر ایشان ثابت است، لازم می‌آید او را از انکار دومی، انکار اوّل، و از تصدیق اوّل تصدیق دوم؛ لکن تکذیب و انکار اوّل کفر است و دومی به همچنین. و تصدیق اول ایمان است و دومی همچنین، و تصدیق دوم ایمان است پس تکذیب اول کفر است. پس کسی که تصدیق کند اول را و تکذیب کند دوم را لازم

---

۱. الاقبال، ص۱۸۲؛ مصباح المتهجد، ص۲۰۵.

می‌آید او را دروغ اندیشی و تکذیب یا تصدیق به چیزی که واجب شده است تکذیب او. پس لازم می‌آید چنین کسی را کفر به ایمان و ایمان به کفر.

پس آشکار شد به این، برهان واضح آنچنانی که نقص نمی‌توان نمود و به این حقی که نمی‌شود رد کرد که از برای ایشان است ملک دنیا و آخرت و حکم دنیا و آخرت؛ و انکار در این گفتار کفر است، از جهت صداقت دلیلش؛ و شک در او شرک است از جهت واضح بودن سبیلش، و ریب در او ارتداد است به جهت حجّت تأویلش؛ و تصدیق بر او [باعث] نجات [است] از جهت نیکی... و برودت مقیاسش و کسی که تکذیب نماید چیزی را از دین که واجب است تصدیق او، به تحقیق کافر است به وحی رب العالمین، به جهت آنکه کتاب خدا و عترت رسول، دو حبل و رشتهٔ متّصل به یکدیگرند، چنان که حضرت رسول ﷺ فرمود: «**خَلَّفْتُ فیکُم الثقلین: کتابَ الله وعترتي أهلِ بیتي إن تمسّکتم بهما لَن تَضِلّوا أنبَأني اللطیف الخبیر إنّهما لَن یَفتَرِقا حتی یَرِدا عَلَيّ الحوض**»[1]. یعنی رفتم و در میان شما باقی گذاردم دو سنگینی: کتاب خدا و عترت اهل بیت خودم را، اگر متمسّک شدید به آنها، هرگز گمراه نمی‌شوید. آگاه ساخته است مرا لطیف خبیر که آنها از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوثر.

و اینکه فرموده است «**حتی یردا عليّ الحوض** تا آنکه وارد شوند بر من در حوض» آنها در حالتی وارد می‌شوند که مطرود و مشرود ـ یعنی متفرق و از وطن آواره و پراکنده ـ خواهند بود، به جهت آنکه قرآن، فضل ائمه ﷺ را به امامت می‌شناسد و عترت هم شهادت می‌دهند از برای کتاب بر اینکه او حق است.

پس کتاب خدا را امت سوختند و از او انداختند و زیاد کردند و پراکنده نمودند و عترت را کشتند و آزارها نمودند و از وطن بیرون کردند و به دیارها گردانیدند. پس آن دو ـ یعنی کتاب و عترت ـ مصاحب یکدیگرند در حالی [که] طرید و شریدند؛ یعنی متفرق و معترض و خوار و ذلیل، تا آنکه وارد می‌شوند در حوض کوثر و شکایت می‌کنند به سوی خدا و رسول از دست امت که هیچ [جا] آنها را جای ندادند و

۱. جواهر العقدین، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲؛ ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۲۳.

حق ایشان [ادا نشد و] برنیامد، و هیچ گمراهی از ایشان طلب هدایت ننمود. پس هر تصدیقی که از برای قرآن واجب است از برای عترت نیز واجب است.

و در قرآن علم جمیع چیزها و بیان هر چیزی می‌باشد، و همچنین در نزد عترت هم واجب است که باشد؛ زیرا که ایشان معانی و معنی کننده قرآن‌اند و قاصدان غیب خداوند رحمان[اند] و در نزد ایشان علم جمیع چیزها است، و اگر نه، ایشان دو رشته متصل نخواهند بود و چون که آن حضرت بعد از آن حدیث فرمود «**کهاتین**»، و یک انگشت مبارک را به انگشت دیگری قرین ساخت، فرمود مثل این دو تا هستند.

پس فرمود علم قرآن در نزد ایشان است و آنها مساوی هستند با کتاب در شرف و طاعت، و فرمود: «**وَلاٰ أَقولُ کَهاتَینِ فَأُفَضِّلُ هذه عَلیٰ الأُخریٰ**»[1]. یعنی می‌گویم مثل این دو انگشت زیرا که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، پس کسی که ایمان آورد به جمیع کتاب و انکار نماید حرفی از او را مؤمن نیست زیرا که لازم است از برای شخص در اعتقاد، تصدیق جمیع یا انکار جمیع، لکن انکار جمیع کفر، و تصدیق جمیع، ایمان است.

فصل ۱۱۲
انکار یک حدیث انکار تمام حدیث ائمه است

و همچنین است قول در عترت؛ کسی که انکار نماید حرفی از اقوال ایشان [را] و رد کند حدیثی از احادیث ایشان یا شک کند در امری از امور ایشان را، بزرگ بشمارد حدیثی از اسرار ایشان [را]، به تحقیق انکار نموده است همه را؛ پس به این براهینی که موجب حق الیقین است ظاهر و آشکار شد که علی علیه السلام حکمران روز قیامت و مالک یوم الدّین و ولیّ یوم الدّین است به امر ربّ العالمین.

فصل ۱۱۳
علی حاکم و ولیّ روز قیامت

و بیان این مقام این است که ملک و یملک و حکم و یحکم و ولایت و تولیت، یا این

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۴؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳؛ المحتضر، ص ۱۱۱.

است که علی الاطلاق می‌باشد یا بالتقیید است. پس مالک یوم الدّین و رحمان و رحیم مطلق، او (خدایی است که نیست خدایی مگر او)؛ آن چنان کسی است که همه چیزها ملک و مملوک اویند و او خداوندی است که گشوده گـردانیده است سـوره فـاتحة الکتابْ را به حمد خود و شماره صفات خود، و به آخر رسانیده است به تـضرّع بـه سوی خود.

و اما حاکم به ولایت در این روز دین، یعنی روز قیامت از امر خـدا و رسـول و امیرالمؤمنین است، به جهت آنکه ولایت و بزرگواری دو رشته[ای] است کشیده و عهدی است گرفته شده از ازل تا ابد، بدون حدّ. و آن حضرت چنانکه مالک دنیا و اهل او و حاکم و ولیّ دنیا بوده است همچنین مالک آخرت و ولیّ و حاکم آخرت است زیرا که ولایت علی علیه السلام رشته‌ای است که گسستن از برای او نیست و دولتی است که انقضاء ندارد. به این مورد اشاره است که حق تعالی فـرموده است: ﴿فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالعُرْوَةِ الوُثْقىٰ لا انْفِصامَ لَها﴾[1]. ولایت علی علیه السلام و حکـمرانـی آن حـضرت را انـقطاع نیست؛ دلیلش قول حق تعالی [است] که فرموده: ﴿أَلَيْسَ اللّهُ بِأَحْكَمِ الحاكِمينَ﴾[2]. پس در اینجا اطلاقی است و تقییدی است.

امّا امیرالمؤمنین علیه السلام؛ پس آن حضرت حاکـم روز قـیامت است و مـالک و والی اوست و صاحب حساب است از امر خدا و امر رسول. پس مالک بودن حضرت روز قیامت را این تقیید دارد، و اما مالک روز قیامت مطلقاً بـدون تـقیّد ولایت و اذن، او (خدا) است که پروردگار هر دو عالم است و ربّ دنیا و آخرت و اله دنیا و آخرت و خلق کننده دنیا و آخرت است.

فصل ۱۱۴

تفسیر «عليٌ مالک یوم الدین»

این مثل قول متکلّم است که می‌گوید «اللّهُ واجبُ الوُجودِ حَيٌّ و الإنسانُ حالَ وجودهِ أيضاً

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۶.

۲. سورهٔ تین، آیهٔ ۸.

واجبُ الوُجودِ حَيٌّ»؛ یعنی خداوند واجب است بودنش، و زنده است؛ و انسان هم در حال بودن واجب است بودنش، پس خداوند تعالی با انسان در لفظ وجود شریک‌اند ولی امتیاز دارند [از یکدیگر] به [مقام انسانی و] خدایی. امکان و وجوب یعنی، خدا واجب است [که] باشد، و انسان ممکن است؛ پس خداوند سبحانه زنده است و واجب الوجود است و انسان زنده واجب الوجود است بالغیر. پس همچنین است وقتی که بگوییم علی علیه السلام مالک روز قیامت است و حاکم آن روز است؛ چنان است که انسان واجب الوجود است، و تو می‌دانی که آن حضرت ولیّ خدا و خلیفهٔ خداست و خلیفه و ولیّ را حکم است به هر گونه [که] بخواهد. و عقل سلیم احتیاج ندارد به قرینهٔ دیگر؛ چنانکه اگر بگویی انسان واجب الوجود است لازم نیست در عقل سلیم که بگویی واجب بالغیر است یا در حال حیات.

تنبیه

چنانکه اگر گفته شود فلان کس مالک دیوان عراق است و علی الاطلاق حاکم دیوان است پس عقل سلیم پی نمی‌برد بر اینکه او سلطان است، و احتیاج نیست به قرینه دیگری که او را تمیز بدهد بلکه اطلاق لفظ، دلالت می‌کند بر اینکه او وزیر و صاحب دفتر است. و همچنین وقتی که بگویی علی علیه السلام مالک روز قیامت است ذهن مؤمن موحّد خداشناس نمی‌رود بر اینکه علی خدایی است که خدایی نیست مگر او، نه بلکه او ولیّ خداست و ولیّ و والی است. پس از برای اوست ولایت و حکم به امر خدایی که او را حکم نمود و ولیّ قرار داد و امر خود را واگذار او نمود و او را اختیار کرد و راضی شده [است به ولایت او].

پس بس عجب، چگونه خدا آن حضرت را به ولایت راضی شده [است] و تو راضی نمی‌شوی؟ ﴿أم يَحسُدُون النّاسَ على ما آتاهم اللّه مِن فَضْلِه﴾[1]؛ یعنی آیا حسد می‌ورزند مردم بر چیزی که خدا داده است ایشان را از فضل خود؟ پس تو ادّعا می‌کنی بعد از این، که آن حضرت را می‌شناسی و قبول ولایت او را نموده[ای]؟ و تو قسم به

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۴.

خدا دروغ گوینده[ای] در این دعوی. و تویی چنانی که گفته شده است:

يَدَّعي وصْلَها مَن لَيسَ يَعْرِفُها إلاّ بأسْمائِها في ظاهِرِ الكُتُبِ

یعنی ادعا می‌کند وصال آن محبوبه را کسی که هیچ آن محبوبه را نمی‌شناسد، مگر به اسم‌های آن محبوبه در ظاهر کتاب‌ها.

پس تو در امر علی راضی نشده‌ای به رضای خداوندی، و کسی که راضی نباشد به رضای خدا پس بر اوست لعنت خدا. ای انکار کنندهٔ حق، به جهل خود و ادعا کنندهٔ عرفان ـ و حال آنکه نیستی از اهل او! ـ آیا نمی‌دانی اینکه دنیا و آخرت از برای ایشان خلق شده است و هم به سبب ایشان و از جهت خاطرشان خلق [شده] و بر ایشان تسلیم شده است؛ زیرا که حق تعالی از دو عالم و جمیع عوالم بی‌نیاز است و چیزی که از برای ایشان و از جهت خاطر ایشان باشد پس البته آنها هم مالک و پادشاه‌اند مر آن چیز را بدون مشارکت و منازع.

و ثبوت این مطلب از قول معصوم است، و واجب است تصدیق قول معصوم را نمودن و هم اعتقاد کردن؛ زیرا که کسی که ردّ کند بر ولیّ، به تحقیق رد کرده است بر خداوند علیّ و کسی [که] ردّ کند بر خداوند پس کافر است؛ پس کسی که رد کند بر حجت معصوم خدا، به تحقیق کافر شده است، و کسی که انکار یکی از دو طرف را نماید پس ایستاده است میان دیوار کفر و ایمان. یا این است که اعتقاد به هر دو طرف می‌کند پس ایمان آورده است یا هر دو طرف را انکار می‌نماید پس کافر می‌گردد، چنان که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود به مردی که آن مرد عرض کرد من تو را دوست می‌دارم و عثمان را هم دوست می‌دارم. حضرت فرمود تو الآن اعور می‌باشی؛[1] یعنی به یک چشم بینا و به یک چشم نابینایی.

یا این است که یک مرتبه کور می‌شوی یا یک مرتبه بینا خواهی شد. و فرمود ﴿فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر﴾[2]، ﴿وما أنت عليكم بمصيطر﴾[3] که حق تعالی در قرآن به

۱. الصراط المستقيم، ج۳، ص۷۴؛ الصوارم المهرقة، ص۲۴۸.
۲. سورهٔ كهف، آيهٔ ۲۹.
۳. سورهٔ غاشية، آيهٔ ۲۲.

پیغمبر خطاب فرموده هرکس می‌خواهد البته ایمان می‌آورد و کسی که می‌خواهد البته کافر می‌گردد و تو نیستی بر ایشان مسلّط.

فصل ۱۱۵
علی حاکم یوم الدین است

و بیان این برهان اینکه حق‌تعالی امر کرد پیغمبر خود را در یوم‌الدار که جمع کند اولاد عبدالمطلب را در خانه خود و ایشان را بخواند به سوی خدا، پس هرکسی که از ایشان سبقت [و پیشی گرفت] به سوی تصدیق او و اجابت کرد دعوت او را و راست پنداشت پیغمبری آن حضرت را و بر خود [لازم دید] یاری کردن او را بوده باشد از برای آن کس به این جهت، چهار چیز:

یکی عهد از جانب خدا و رسول، و دیگر بوده باشد برادر رسول الله و داماد او، و حاکم باشد بعد از آن حضرت. پس هیچ کس اجابت دعوت پیغمبر را ننمود غیر از علی علیه‌السلام[1] که آن بزرگوار با احمد مختار بیعت کرد و یاری نمود و جان خود را فدای آن جناب ساخت و وفا نمود به عهد خدا، و در رضای الهی به میان مرگ‌ها غوطه زد و در اطاعت خداوند هزاران بکشت و از دین خدا و رسول عموم، غموم را کشف و جمیع کربات را دفع نمود و مردم را از تاریکی‌ها بیرون آورد. و چون رسول الله از دار دنیا رحلت نمود کفتارها روآور و حمله ور شدند بر شیر منّاع و ولیّ مطلق، و تروّغ نمودند سگان به سوی لیث غالب، و عوعو کردند بر شیر، سگ‌ها.

پس ابی تراب آنچنانی که حق تعالی او را فرستاد با ذوالفقار و توصیفش نمود به حدّ شمشیر تیز و خونریزی، چنین بزرگواری را سلطنتش و ملکش نقل شد به سوی فرزند هند زناکار و آکلة الذباب[2] که هرگز او را شمشیرش در خون رنگین نشد در روز جدال، و مرور نکرد بر هیچ مسلمی مگر آنکه منقلب و ترسناک شد، و هرگز به سوی عمل زشت و کریهی خوانده نشد بجز آنکه اجابت نمود.

---

۱. الارشاد، ج ۱، ص ۴۹؛ أعلام الوری، ص ۱۶۲؛ امالی طوسی، ص ۵۸۱.
۲. ر.ک: کتاب سلیم، ص ۱۶۱.

پس واجب [است] بر [اساس] عدالت، خداوند منّان و خالق کریم سبحان که از باب ﴿أوفوا بعهدي أوف بعهدكم﴾[۱]، آن حضرت را والی و حاکم قرار بدهد روز قیامت، تا عوض باشد از این حقی که در دنیا از او منع نمودند، و در عوض اینکه حکمرانی او را در دنیا گرفتند و از او قبول ننمودند، از این جهت حاکم روز حساب باشد. چنانکه حق تعالی می‌فرماید: ﴿ويؤتِ كُلَّ ذي فَضلٍ فَضلَه﴾[۲]؛ یعنی داده می‌شود هر صاحب فضلی را فضل خود زیرا که مواهب ربّانیه و تحف الهیه آن بخشش‌ها و عطاهایی که حق تعالی دارد یا از حیثیت استحقاق است ـ پس به درستی که خداوند تعالی موجود ساخته در آن حضرت از قبیل اسرار الهیه و قوای ربّانیّه و خواص ملکیّه که یافت نمی‌شود در کسی غیر آن بزرگوار از بنی آدم، تا آنکه حیران شده‌اند صاحبان عقل و لُبّ در معنای آن بزرگوار، و کافر هم شده‌اند.

و اشاره به تحقیق این مقام است و دلالت بر بزرگواری علی علیه السلام می‌نماید قول حضرت نبوی صلی الله علیه و آله که فرموده [است]: «خُلِقتُ أنا و عليٌّ مِن جَنبِ اللهِ ولَم يَخلُق منه غيرُنا»[۳]. یعنی خلق شدیم من و علی از جنب خدا که خلق نشده و نمی‌شود از [جنب] او غیر از ما. و معنای جنب الله، علم الله است و حق الله است که از برای آن حضرت است؛ مانند زنده کردن مردگان و خبر دادن به غیب‌ها و تکلم نمودن با گرگ‌های بیابان و سرشار نمودن آب فرات به جهت او و رجوع نمودن آفتاب از جهت آن حضرت که نمازش فوت شده بود، و ظاهر [نمودن] و وارد نمودنش، خبرهای عجیب را.

و یا از حیثیت تفضل است؛ پس به درستی که خداوند تعالی اختصاص داده به رحمت خود هر که را خواسته و امر بندگان را به سوی آن حضرت بارداشته است، و آن بزرگوار را گردانیده است حاکم روز معاد. پس آن حضرت حاکم روز دین و مالک آن روز و ولیّ آن روز است و انکار این حق مبین را نمی‌کند مگر کسی که هیچ حظّی از ایمان نداشته باشد و نصیبی از یقین، او را نباشد.

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۰.

۲. سورهٔ هود، آیهٔ ۳.

۳. ر.ک: تأویل الآیات، ص۵۰۸.

و کسی که ایمان نداشته باشد کافر است و واجب است هر کسی [که] استشمام حقایق ایمان نموده است هم استنشاق نسیم این درختان بنماید، و تصدیق از برای این اخبار و آثار بکند. و کسی [که] انکار کند این اسرار را اگرچه حرفی از آنها را، به تحقیق او را معارضه نموده است زکام کفر با دماغ ایمانش؛ پس باید که مداوا کند این زکام را به سعوط تصدیق؛ و سعوط آن دوایی [است] که مزکوم به دماغ می‌کشد و باید این سعوط را نهاد در حقّه‌های تحقیق. و کسی که اعتراض کند از این دلیل واضح، «به تحقیق گمراه شده است از راه راست»[1].

فصل ۱۱۶

پاسخ یک شبهه و تفسیر سورهٔ حمد

اعتراض کرده است معترض از اهل تقلید و کسی که از ادراک تحقیق بسیار بعید است، و گفته [است]: وقتی که می‌گوییم مالک یوم الدین و حاکم یوم الدین علی علیه‌السلام است لازم می‌آید که رحمان الرحیم نیز بوده باشد علی؛ پس من او را کفر گفتم که امر چنان نیست که وهم تو به سوی او رفته است، بلکه کوتاه است از ادراک او فهم تو. زیرا که ما ادّعا نمی‌کنیم اینکه علی مالک یوم الدین است از این آیه. زیرا که در این جا گفته‌ایم ﴿الحمد للّه ربّ العالمین﴾؛ پس شهادت داده‌ایم بر این که جمیع محامد به جوامع کلمات، از قبیل مادح و حامد از برای خدای است که پروردگار عالمین است و مستحق اینها و مستوجب این جمله است: خداوند رحمان رحیم.

و [او] آن چنان خدایی است که جاری [می‌کند] در آن روز قیامت قسط و [عدل]،[2] و مالک آن روزی است که طوق احسان خود را بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها انداخته و به لطف خود، ایشان را خارج کرده است از کِتَم عدم، و فایض ساخته است ایشان را از ابر کرامت خود به باران‌های نعمت‌ها، و وسعت داده است ایشان را به جود و بخشش کاری، و منّت نهاده است بر ایشان به عفو خود. پس وقتی چنین باشد اوست مالک

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۰۸: ﴿فقد ضلّ عن سواء السبیل﴾.

۲. ر.ک: البرهان، ج ۱، ص ۱۱۰؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۲۹.

یوم الدین؛ آن روزی که کلّ اشیاء، ملک و مملوک اویند. پس از برای اوست ملک و سلطنت از برای بندگان، و عدالت نمودن در روز معاد، ولکن خداوند تعالی دیگری را از جانب خود قرار می‌دهد، وبه ملکیت او برمی‌آورد هر که را بخواهد، اگرچه منقطع شود جگرهای صاحبان حسد و عناد.

و نیز می‌گوییم ﴿إیّاکَ نَعبُدُ وإیّاکَ نَستعینُ﴾؛ اقرار می‌نماییم بر اینکه موصوف به این صفات، اوست مقصودِ حق که او را عبادت می‌کنیم و بس. پس می‌گوییم ﴿إهدنا الصِّراطَ المُستقیم﴾. سؤال می‌کنیم بعد از حمد از برای واجب الوجود و مفیض الکرم و الجود اینکه هدایت نماید ما را به سوی حبّ علی؛ زیرا که دوستی اوست صراط المستقیم به سوی راه‌های راست.[۱] ﴿صِراطَ الذینَ أنعَمتَ عَلَیهِم﴾ یعنی راه‌های آن چنانی که انعام کرد بر ایشان؛ و مراد و مرجع ضمیر، جمیع آل محمد علیهم السلام است که به خاطر آنان خلق شد کون [و] مکان.[۲] ﴿غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم﴾ یعنی بدون آنهایی که غضب کرده‌ای بر ایشان. و مراد از ﴿مغضوبِ عَلَیهِم﴾ دشمنان آل محمد هستند که حق تعالی صورت‌های ایشان [را] در وقت مردن تغییر می‌دهد. ﴿ولا الضّالّین﴾ یعنی و نه گمراهان، و مراد از ضالّین شیعیان دشمنان آل محمد هستند.[۳]

فصل ۱۱۷
دلیل قرآنی

چون دیدیم که حق تعالی داخل فرمود نبیّ و ولیّ خود را در صفات خود و تخصیص داد محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به آیات عظیمهٔ خود و فرمود در وصف نبی کریم ﴿لَقد جاءَ لَکُم رَسُولٌ مِنْ أنفُسِکُم عَزیزٌ عَلیهِ ما عَنِتُّم حَریصٌ عَلیکُم بالمؤمنینَ رئوف رحیم﴾[۴]، [یعنی] به تحقیق آمده است شما را پیغمبری از خود شما که بزرگ و دشوار است بر او آنچه شما بُخل و اذیت او نمایید. در محافظت شما حریص است و بر مؤمنین مهربان

۱. المناقب، ج ۳، ص ۸۹.
۲. البرهان، ج ۱، ص ۱۱۹، به نقل از معانی الاخبار، ص ۳۶.
۳. البرهان، ج ۱، ص ۱۲۲، به نقل از تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۸؛ همچنین ر.ک: معانی الاخبار، ص ۳۶.
۴. سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۲۸.

و رحم کننده است. و در حق ولیّ خود فرموده [است]: ﴿وانّه في أُمّ الكتاب لَدَينا لَعَليٌّ حَكيمٌ﴾؛[۱] به درستی که او در غیب الغیوب در نزد ما علی و حکیم است.

پس آن حضرت نفرمود ربّ العزة حاکم و حَکَم و حکیم است، به جهت آنکه علوّ ـ یعنی بلندی ـ حکم [و بایسته] است. پس آن حضرت را که حق تعالی «علیّ» فرموده است عالم بر عباد و حاکم روز محشر و معاد است زیرا که هر حاکمی عالی است، بدون عکس؛ یعنی لازم نکرده است هر عالمی حاکم باشد، و هر حاکم در روز قیامت یوم الدین، مالک است بدون عکس؛ پس آن حضرت حاکم یوم الدین است و مالک یوم الدین است به نصّ قرآن مبین؛ زیرا که کسی که در چیزی حاکم باشد البته مالک او خواهد بود.

و اشاره به این مقول است کلام الهی ﴿أوَ ما مَلَكتُم مَفَاتِحه﴾[۲] و کلیدهای بهشت و جهنم در دست آن حضرت است و مالک این روز است[۳] و حاکم است. در این هنگام کسی [که] تکذیب نماید این را و انکار کند، زود است که خواهد دید در روز محشر، [آن] وقتی [که] حق تعالی بشارت می‌دهد که حکمران روز قیامت حیدر است، و لعنت خدای بر کسی که انکار نماید. و چون خداوند تعالی فرموده است در شأن آن حضرت، حکیم به جهت آن [است] که آن بزرگوار قسمت کنندهٔ جنّت و نار است، زیرا که دوستی‌اش ایمان و دشمنی‌اش کفر است و آن حضرت می‌شناسد دوست و دشمن خود را؛ پس در این صورت قسمت می‌دهد بر دوست خود، بهشت و نعیم، و به دشمنش عذاب جهنم را بدون سؤال. پس آنجناب علیّ حکیم می‌باشد.[۴]

فصل ۱۱۸

علم حروف و مالک یوم الدین بودن علی علیه السلام

پس خوش داریم که پرده از صورت این سرّ برداریم و کشف نماییم و آگاه سازیم «تا اینکه هلاک شود کسی که هلاک می‌شود از بیّنه، و زنده شود کسی که زنده می‌شود از

---

۱. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۴.
۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۶۱.
۳. ر.ک: امالی صدوق، ص۱۱۶؛ امالی طوسی، ص۲۶۸؛ بصائر الدرجات، ص۴۱۶.
۴. ر.ک: تأویل الآیات، ص۵۳۷؛ معانی الاخبار، ص۳۲؛ المناقب، ج۳، ص۷۳.

بیّنه»[1]. پس، از اسرار علم حروف مبارک، علی را در این سه آیهٔ مبارکه مرموز و مستور یافتیم: اوّل از قول خدای تعالی «ع ل ی ح ک ی م»؛ به درستی که عدد حروف آن آیه ۱۸۸ است.

و اما قول خداوند تعالی که می‌فرماید: «ال ص ر ا ط ال م س ت ق ی م»؛ به درستی که عدد این حروف ۱۴ است، و اعداد حروف این آیه ۱۰۱۱ است. و امّا قول حق تعالی «م ال ک ی و م ال د ی ن»، دوازده حرف است، و از او ظاهر می‌شود سرّ خفیّ و امر مخفی از اسرار آل محمد از برای کسی که از اصحاب علی بوده باشد. و اما عددهای آنها یعنی حروف آیه اخروی ۲۴۲ است. پس کسی که شناخته باشد اسرار حروف را شناخته است اینکه علیٌ حکیم، و الصراط المستقیم و مالک یوم الدّین، علی بن ابی طالب است.

فصل ۱۱۹
چند روایت

به همچنین کسی که تصفّح و تطبّع[2] نماید صورت‌های آیات و ادعیه و اسماء الهی را، [که] عدد اسم محمد و علی می‌باشد در هر آیهٔ مُحکمه، چه ظاهراً و چه باطناً، از برای کسی است [که] بشناسد این سرّ را و او را مشتبه باشد. پس مبادا تو را حاجب شود شک و ریب، و نفی نمایی اسرار غیب را، به جهت آنکه هر عددی افرادش منحلّ و راجع می‌شود به سوی «هو» و «هو» اشاره است به سوی هویّتی که هیچ چیز پیش از او و هیچ چیز بعد از او نیست.

و اشاره می‌شود به [وسیلهٔ] حروف «هو» به سوی کلمه‌ای که او اوّل کلمات و روح سایر کلمات است، و از این جهت وارد شده است در خبر و از معصوم، مأثور است که قرآن سه ثلث است: یک ثلث در مدح علی و عترت و دوستان آن حضرت است، و یک ثلث در ندمت و طواعن اعدای علی است، و ثلث دیگر ظاهرش شرایع و احکام

---

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۲.
۲. تتبّع.

و بیان نمودن حلال و حرام است و باطنش اسم محمد و علی است؛ به جهت آنکه از برای قرآن، باطنی است و باطن بر باطن است؛ پس تو شک نکن ای شنونده در هنگام ورود فضایل ابی تراب. آیا وجود کل اشیاء از آب نیست که حق تعالی فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾[۱]؟ یعنی [زنده] گردانیدیم از آب، هر چیز زنده‌ای را. پس آب، ابوالاشیاء است و آن حضرت علیه السلام ابوتراب است؛[۲] پس آن حضرت سرّ جمیع اشیاء است، چنانکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمود: «شبی که سیر داده [شد] به من در آسمان، نیافتم هیچ دری و نه پرده‌ای و نه درختی و نه برگی و نه شخص بزرگی مگر آنکه بر آنها نوشته شده بود «علیٌ علیٌ». و به درستی که اسم مبارک علی نوشته شده است بر جمیع چیزها.

تأیید این مقال می‌نماید چیزی که روایت نمود سلیم بن قیس از رسول الله صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: «علی در آسمان هفتم مانند آفتاب است در دنیا از برای اهل زمین و در آسمان دنیا مانند قمر است در شب از برای اهل زمین». و نیز حضرت ختمی مآب فرمود که:

> خداوند تعالی عطا کرده است علی را از فضل آنقدر که جزئی اگر قسمت شود بر تمام اهل زمین، ایشان را به وسعت می‌گردد.[۳] و عطا کرد او را آنقدر علم که اگر جزئی قسمت شود بر اهل زمین هر آینه ایشان [را] به وسعت می‌آورد[۴].

اسم او نوشته [شده] است بر هر پرده‌ای در بهشت. بشارت داده است مرا به او، خدای من [که] علیّ، محمود است در نزد حق و عظیم است نزد ملائکه. علیّ خاصه من است و خالص من است و ظاهر و باطن من است و پنهان و آشکار من است و چراغ من است و رفیق من است و روح من است و انیس من است. سؤال [و درخواست] کرده‌ام از خدا که او را پیش از من قبض روح ننماید و قبض روح او نماید در حالی که شهید باشد، و به درستی که [وقتی] من داخل بهشت شدم از برای او حورانی دیدم بیشتر از برگ درختان، و قصرهایی دیدم بر عدد بنی آدم، علی از من است و من از علی‌ام.

---

۱. سورهٔ انبیاء، آیه ۳۰.

۲. ر.ک: الاختصاص، ص۳۳.

۳ یعنی به همه می‌رسد و باز هم اضافه می‌آید.

۴ یعنی به همه می‌رسد و باز هم اضافه می‌آید.

کسی که دوست بدارد علی را به تحقیق دوست داشته [است] مرا. دوستی او نعمت است و تابع شدنش فضیلت. به روی زمین راه نمی‌رود هیچ رهروی گرامی‌تر از او بعد از من، نازل ساخته است حق تعالی بر او ردای فضل و فهم را، خداوند زینت داده به او محفل‌ها را، و گرامی داشته است به او مؤمنین را، و یاری نموده است به او عسکر و لشکرها را، و عزیز نموده است به او دین را، و با رونق گردانیده است شهرها را، و معزّز ساخته است به او خاموشان و حقیران را.
مَثَل او مَثَل خانه خداست. [یعنی مانند] بیت الحرام است که زیارت می‌شود دائماً [ولی او کسی را] زیارت نمی‌کند، و مَثَل او مَثَل قمر است، وقتی که طلوع می‌نماید روشن می‌سازد تاریکی‌هایی که در منازل و محافل است، توصیف فرموده است خدا او را در کتاب خود و مدح نموده به آیات خود، و از برای او منازلی مهیّا ساخته است در بهشت، پس او کریم است در حالت زنده بودن و شهید است در حالت مردن[1].

و به درستی که خداوند تعالی در شب خطاب به حضرت موسی فرمود: «یابن عمران من قبول نمی‌کنم نماز را مگر از کسی که تواضع نماید از جهت عظمت و بزرگواری من و الزام نماید در قلب خود خوف و محبت مرا، و قطع نماید روز خود را به ذکر من، و بشناسد حقّ اولیاء مرا که از جهت خاطر ایشان خلق کرده‌ام آسمان‌ها و زمین را و بهشت و آتش را ـ که محمد و عترت اوست ـ پس کسی که شناخته باشد ایشان را و شناخته باشد حق ایشان را گردانیده و قرار داده [است] از برای جهالت او علمی، و در وقت ظلمت نوری، و عطا می‌کنم او را پیش از آنکه سؤال کند، و اجابت می‌نمایم پیش از آنکه دعا کند[2].

و از این قبیل روایت کرده است وهب بن منبه و گفته است:
به درستی که موسی لیلة الخطاب، یافت هر درخت و هر گیاهی را در طور، که ناطق به ذکر محمد ﷺ و نقبای حضرت بودند، پس موسی گفت خداوند من! نمی [بینم] چیزی از آنهایی که تو خلق فرموده‌ای مگر آنکه آن چیز گویا است [به ذکر] محمد ﷺ و نقبای او. حق تعالی فرمود: ای پسر عمران من خلق نموده‌ام ایشان را قبل از جمیع انوار، و قرار داده‌ام آنها را خزانهٔ اسرار که می‌بینند نورهای ملکوت مرا،

---

۱. امالی صدوق، ص ۱۷.
۲. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ امالی صدوق، ص ۶۶۶.

و گردانیدم ایشان را خزائن و معدن رحمت خود، و زبان سرّ و کلمه خود، خلق کردم دنیا و آخرت را از جهت خاطر ایشان. پس موسی عرض کرد: خداوند من! بگردان مرا از امت محمد. پس حق تعالی فرمود: ای پسر عمران وقتی که شناخته باشی محمد و اوصیاء او را و شناخته باشی فضایل ایشان را و ایمان بر ایشان آوری پس تو از امّت او خواهی بود[1].

و بر تأیید این مورد است این خبر که روایت کرده است صاحب امالی. گفته [است] که رسول الله فرمود:

یا علی به درستی که خداوند تعالی عطا کرده است شیعیان تو را هفت خصلت: اوّل رفق و نرمی در وقت جان دادن و مردن او، و انس در وقت وحشت، و نور هنگام ظلمت، و ایمنی در وقت فزع، و برقراری عدالت در نزد میزان، و گذشتن به راحتی از صراط، و داخل شدن به بهشت قبل از مردم به چهل سال[2].

و اینکه ـ مؤلف کتاب بعد از ایراد براهین ـ می‌گویم تا بشنود آن کسی که از حق الیقین اعراض نموده است:

تا چند من جدّ [و] جهد نمایم و تعب دریابم در جمع نمودن برهان و بیان کردن دلیل از برای تو که جهد تو در انکار نمودن است.

البته هر گلی را بهاری و هر عطری را صاحبی است و از برای هر آفتاب و ماهی روشنایی است.

تو را که چشم عقلت کور و دماغ اعتقادت بر کام خذلان رنجور است.

چگونه آفتاب فضایل و ماه مناقب علی علیه السلام را خواهی دید که من از ابر انکار برآورده‌ام.

به این حالت و چه سان عطر گل‌های اسرار آن حضرت را استشمام خواهی کرد که من به بهارِ تحقیق خرّم، و به صباح براهین دلاله، معطر ساخته‌ام.

تو با این اعتقاد که داری اگر تمام آب‌های هفت دریا دلیل باشد و بیاشامی، هر آینه تشنگی تو بیشتر خواهد بود.

---

۱. منتخب الاثر، ص ۴۱.

۲. الخصال، ج ۲، ص ۴۰۲؛ امالی صدوق، ص ۲۷۶.

من تا چند بکوشم در اقامه دلیل و ایضاح برهان از جهت توی ضلیل که از بهائم اضلّ سبیل هستی.

البته این اعتقادی که در حق حیدر داری از خباثت فطرت و نحوست اصلت خواهد بود که هرچند حق را می‌شنوی انکار می‌نمایی.

و تو مخبّط [هستی] و از دیوانه جاهل‌تری و حال آنکه ادّعای فقاهت و زهادت داری و مرا جاهل می‌پنداری.

اگر من در فقه مانند احمد و در اصول مثل اشعری و در حدیث چون ابن حنبل و در عروض مانند خلیل باشم،

و در طریقت لسان شبلی و در حقیقت هم، چنان واسطی،

در فضیلت، نهایت شهرت را داشته باشم و در تلاوت، عاصم و در درایه، زمخشری و در روایت، جهد کننده به کلّ دلیل باشم،

و در صدر اوّل، ابو هریره باشم در اخبار و آثار، و قاضی قضات همچنان ابن مالک باشم،

و در علم واثق و به عبادت مقیم، و به رضا متوکّل بوده باشم،

و عمر دنیا را مشغول به علم و عمل و هم تمام روزها را روزه دار و شب‌ها را عبادت گذار باشم،

ودر روزگار در هر راهی جهد نمایم،

اگر حیدر را دوست نداشته باشم و امامت و ولایت و فضل او را قبول ننموده باشم اگر چه دارای جمیع فضایل باشم در جهنم محشور خواهم شد بدون طول کشیدن سؤال و جواب،

این حدیث را پیغمبر صادق از جانب خداوند تعالی فرموده که به او، جبرئیل نازل شده و رسانیده است.[1]

---

۱. مترجم گوید که مؤلف رحمه‌الله در این کلمات به اشاره و رمز آشکار نموده که آن حضرات مذکوره و غیرهم که چون علی را دوست نداشتند همه، سَقَر را مقرّ خود انگاشته تا واضح باشد، من باب تقیّه صریحاً نفرمود.

فصل ۱۲۰
کیفر کتمان فضائل علی علیه‌السلام

در خاتمهٔ این دلیل نیز این حدیث بشنو از کتاب سنّت [که] منتهی به ابن عباس می‌شود. مروی است که رسول الله فرمود که:

خداوند تعالی عذاب نمی‌کند این خلق را مگر به گناهان علماء؛ آن چنان کسانی که کتمان کردند حق را از فضل علی و عترت آن حضرت. آگاه باشید ای گروه مردمان، بعد از پیغمبران و مرسلین، افضل‌تر از شیعه علی کسی بر بالای زمین راه نمی‌رود؛ آن چنان شیعیانی که ظاهر ساختند امر او را و شهرت دادند فضل او را، این جماعت [را فرا می‌گیرد] رحمت، و البته ملائکه از برای ایشان طلب آمرزش و استغفار از پروردگار می‌نمایند. وای، پس وای بر کسی که کتمان کرده و می‌کند فضایل علی را، و پنهان می‌سازد امر او را، پس چقدر ایشان باید در آتش بمانند.

این کلام البته حق است به جهت آنکه کتمان کننده فضل علی اگر از روی جهالت باشد او هالک است زیرا که نشناخته است امام زمان خود را، و پنهان کنندهٔ فضل اگر راه عداوت و از روی بخل و حسد باشد منافق است، به جهت آنکه طینتش خبیث است. یا علی تو را دشمن نیست کسی مگر منافق شقیّ[1] که ولایت جناب تو بر طینت او [عرضه شده] پس ابا نموده و مسخ [شده]، و بر او در عالم مسوخات این ندا شد: ﴿الخبیثاتُ لِلخَبیثین والخَبیثُونَ لِلخَبیثاتِ﴾[2]. پس او را دینی نیست از برایش و نه عبادت، و مؤمنِ دوست دارنده و شناسندهٔ علی عابد است اگرچه عبادت نکند، و نیکوکار است اگرچه بدکار باشد، و نجات یابنده است اگر چه گناهکار و تبه کردار باشد.[3]

---

۱. العمده، ص۲۳۹.

۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۲۶.

۳. مترجم گوید که مؤلف (رضوان الله علیه) در ایراد آیه مذکوره نیز نیکو اشاره‌ای فرموده [است]؛ لا یخفی لطفه. چنانکه حق تعالی می‌فرماید ﴿لِیُکَفِّرَ اللهُ عنهُم أسوءَ الذي عَمِلوا ویَجزِیَهُم أجرَهُم بِأحسَنِ الذي کانوا یَعمَلُونَ﴾ (سورهٔ زمر، آیه ۳۵). یعنی خداوند تعالی البته زایل می‌سازد از ایشان، آن بدتر عملی که کرده‌اند و جزا می‌دهد ایشان [را] به نیکوتر از آن که به عمل می‌آورند؛ و این مخصوص است از برای شیعیان علی به جهت آنکه کافر و منافق هیچ چیز مستحق نیستند، پس باقی نمی‌ماند مگر مؤمن [و مؤمن] نیست مگر شیعه علی. پس آنچه زایل می‌شود از اعمال زشت ایشان، به سبب حبّ علی است که شیعه آن حضرت می‌باشند.

دلیل این آیه این است که روایت کرده میسر از ابی عبدالله صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده [است]: چه می‌گویی ای میسر کسی که معصیت نکند خدای را در هیچ طرفة العینی و امر [و] نهی خداوند را بجای آرد ولکن از ما نباشد و این امر را قرار بدهد در غیر ما؟[1].

میسر گفته که من عرض کردم: چه بگویم من ای سید من، و حال آنکه در خدمت تو هستم! حضرت فرمود که او در آتش خواهد بود. و نیز فرمود: چه می‌گویی [دربارهٔ] کسی [که] به دین خدا باشد ـ همچنان که تو به دین خدایی ـ و از دشمنان ما برائت بجوید لکن بر او باشد از گناهان، آنچه بر جمیع مردمان است مگر آنکه از کبائر اجتناب نماید؟

میسر می‌گوید که باز عرض کردم چه بگویم من در حضور مبارک جناب تو! فرمود به درستی که او در بهشت است و به درستی که حق تعالی این مطلب را ذکر فرموده است در آیه‌ای از کتاب خود. فرموده است ﴿إن تجتَنِبوا كبائرَ ما تُنهونَ عنه﴾[2]؛ یعنی اگر اجتناب نمایید [از] گناهان کبیره‌ای که نهی شده‌اید از آنها. حضرت صادق می‌فرماید که آن دوستی فرعون و هامان باشد.

«و در اینجا از باب تقیّه اشاره است به ع... و ا...»[3]. ﴿نُكَفِّرْ عَنكُم سَيِّئاتِكُم ونُدْخِلْكُم مَدْخَلاً كَرِيماً﴾؛ فرمود که او [مدخلاً کریماً] دوستی علی است.[4]

و از این قبیل [است] قول حق تعالی که فرموده: ﴿اللّه وليّ الّذين آمنوا يخرجهم من الظّلمات إلى النّور﴾[5]. یعنی خداوند ولیّ آنچنان کسانی است که ایمان آورده‌اند، که خارج می‌نماید ایشان را از ظلمات به سوی نور. اگر وقتی که ایمان آورده باشند ظلمات کجا خواهد بود. پس معنا این است که خارج می‌نماید ایشان را از ظلمات گناهان و خطاها به سوی نور ایمان و ولایت ائمه علیهم السلام.

---

۱. ظاهراً مراد حضرت خلافت و امامت بوده است. م.
۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۳۱.
۳. مترجم.
۴. هلالی، ص ۱۵۲.
۵. سورهٔ بقره، آیه ۱۵۶.

و قول خداوند تعالی ﴿والّذین کفروا﴾؛ آنچنان کسانی که کافر باشند، یعنی کافر به علی علیه السلام باشند، زیرا که کفر به علی کفر به خداست و ایمان به آن حضرت ایمان به خداست. ﴿اولیائُهُم الطّاغُوتُ﴾ بزرگان آن کسان طاغوت است که متبادر [در] بت بزرگ است. ولی در حقیقت، فرعون و هامان است. ﴿یُخْرِجُونَهُم مِنَ النّورِ إلی الظُّلُماتِ﴾ که آن فرعون و هامان خارج می‌کنند آن گروه را از نور به سوی ظلمات؛ البته وقتی کافر باشند از کجا برایشان نور خواهد بود.

پس این صریح شد که [آن] کفر به علی است و [کفر بر] ولایت آن حضرت [است] که خارج می‌سازند آن جماعت را از نور اسلام ـ که آن دو [یعنی نور و اسلام، دو] کلمه طیبه می‌باشد ـ به سوی ظلمت و تاریکی کفر به علی و بر نایب آن حضرت.[1]

و نیز حق تعالی فرموده ﴿أُولئك أَصحابُ النّار﴾ یعنی این گروه گمراهان، از اصحاب آتش هستند. پس شهادت داده است قرآن آسمانی و تأکید نموده است که، کسی که دوست داشته باشد غیر علی را منزل او در آتش است. و نیز فرموده است ﴿هُم فیها خالِدُونَ﴾[2]. یعنی ایشان در آن آتش همیشه خواهند بود. پس دشمن علی کافر است اگرچه عبادت کند، و دوست آن حضرت عابد است اگر چه عبادت نکند [این] اشاره به این مورد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده [است]: دوستی علی علیه السلام عبادت است، و ذکر او عبادت،[3] و مردن در دوستی او شهادت،[4] و قبول کردن ولایت او بزرگ‌تر است از عمل‌های زیاد، چنانکه حق تعالی فرموده [است]: ﴿مَن تَبِعَ هُدایَ فلا یَضِلُّ ولا یَشقیٰ﴾[5]؛ یعنی کسی [که] تابع شود هدایتِ مرا، گمراه و شقی نمی‌گردد.

ابن عباس گفته [است] که هدی علی بن ابی طالب است[6] و اینکه فرموده ﴿بَلْ

۱. مترجم گوید که [این مطلب] اشاره به این موضوع است که معصوم فرموده [است]: ایشان را ایمان عاریه‌ای است تا دم مرگ؛ وقتی که مردند کافر از دنیا رفته‌اند.
۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۸.
۳. ر.ک: المناقب، ج ۳، ص ۲۳۴.
۴. ر.ک: کشف، ج ۵، ص ۴۰۵.
۵. سوره طه، آیه ۱۲۳.
۶. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۰.

أَتَیْناهُم بِذِکرِهِم﴾[1]؛ که بلکه می‌آوریم ایشان را به ذکر آنها، یعنی به ذکر علی و ﴿لِمَن تَبِعَ هُدایَ﴾ یعنی کسی که تابع شود علی را. ﴿فَلا خَوفٌ عَلَیهِم﴾ یعنی پس ترسی نیست ایشان را به تابع بودنْ مر آن حضرت را. ﴿وَلا هُم یَحزَنُون﴾[2] یعنی هیچ حزنی و غصه[ای] ایشان را به دوستی آن مرور در روز محشر نیست.

مثل [آیهٔ قبلی، آیهٔ] ﴿بَل أتیناهُم بذکرِهم﴾ [است]؛ یعنی به ذکر علی علیه السلام. ﴿فَهُم عَن ذِکرِهِم مُعْرِضُونَ﴾[3]، پس ایشان از ذکر خود اعراض کنندگان‌اند، و اشاره بدین جاست. چنانکه حق تعالی می‌فرماید ﴿قُل هُوَ نَبَأٌ عظیم أنتم عنه مُعرِضُون﴾[4]؛ یعنی بگو ای محمد که او نبأ عظیم [است] که شما از او اعراض [می]کنید. و چنانکه فرموده [است] ﴿لَقَد أنزَلنا إلیکم کتاباً فیه ذِکرُکُم﴾[5]؛ یعنی به تحقیق نازل ساختیم به سوی شما کتابی که در او ذکر شما است؛ یعنی نجات شماست، که [آن] حبّ علی علیه السلام باشد.[6]

فصل ۱۲۱
حدیث طین و نجات شیعیان

از برای این بیانات و این مقولات، اصل [و اصالت] است و تأیید می‌نماید خبر طین آنچنانی که ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده در معنی مزاج و حقیقت انسانی. آن حضرت فرموده [است]:

به درستی که چون حق تعالی را اراده تعلق گرفت بر اینکه خلق فرماید خلق را، که در آن وقت هیچ چیزی نبود، خلق فرمود زمین طیّب و جاری ساخت بر او آب شیرین و خوشگوار تا هفت روز، و عارض ساخت بر آن زمین ولایت ما را و [زمین آن را] قبول نمود. پس گرفت از این آب شیرین، طینت ما را؛ پس خلق فرموده از ثقل این آب، طینت شیعیان ما را؛ پس ایشان از ما هستند.

---

۱. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۷۱.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۸.
۳. سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۷۱.
۴. سورهٔ ص، آیهٔ ۶۷.
۵. سورهٔ انبیاء، آیه ۱۰.
۶. ر.ک: تأویل الآیات، ص۳۱۹.

اگرچه می‌باشیم ما و پدران ایشان از آن آبی که ما از او بوده‌ایم، لکن ما و پدران ایشان مساوی هستیم. پس [از آن] خلق فرمود زمینی شوره زار و جاری فرمود بر آن زمین، آب نمکی و شور را، پس عارض فرمود بر او ولایت ما را [و او] ابا نمود [از پذیرش ولایت ما]. پس جاری ساخت بر آن زمین این آب را هفت روز، و از آن آبْ طاغیان و پیشوایان کفر خلق شد. چنانکه حق تعالی می‌فرماید: ﴿وجَعَلْنا مِنهُم أئمّةً يَدعُونَ إلى النّار﴾[1]؛ و نیز از این آب، شیعه دشمن ما خلق شد؛ پس ممزوج نمود ثقل این، به خاک شیعیان ما؛ و دشمن شهادت به شهادتین نمی‌دهند و نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند. پس آنچه از ایشان خیرات و حسنات ظاهر شود از ایشان نبوده و از جهت خاطر ایشان نیست؛ به درستی‌که آنها از مزاج طینت شیعهٔ ماست که با او مخلوط شد، و از جهت ایشان خواهد بود. پس ممزوج فرموده آب دوم را با آب اوّل، سپس آن آب را منجمد کرده مانند زمین هموار و گرفت از او قبضه‌ای و گفت این قبضه از برای بهشت، و باکی ندارم. و نیز قبضهٔ دیگر گرفت و فرمود این از برای آتش، و باک ندارم.[2]

می‌گویم من مؤلف کتاب که تمسک اهل اخبار به اذیال این حدیث ظاهر است، و انکار نموده‌اند او را اکثر اهل عدل و تحقیق از جهت آنکه [می‌گویند] ظاهرش دلالت بر جبر دارد. و او حدیثی است مملوّ از عدالت. چگونه انکار می‌شود [در حالی] که تصریح نموده است قرآن به او! چنانکه حق تعالی فرموده [است]: ﴿فَريقٌ في الجنّة وفَريقٌ في السَّعير﴾[3]؛ یعنی فرقه‌ای در بهشت هستند و فرقه‌ای در جهنم.

و قول حق تعالی: ﴿فَمِنهُم شَقيٌّ وسعيدٌ﴾[4]؛ یعنی بعضی از ایشان با سعادت هستند و بعضی با شقاوت. و نیز فرموده [است]: ﴿حَقَّ القولِ مِنّي لأملَئَنَّ جهنّم مِن الجِنةِ والنّاسِ أجمَعين﴾[5]؛ یعنی البته مملوّ می‌سازیم جهنّم را از شیاطین و مردمانْ اجمعین، مگر بندگان مخلصین را. و مراد به قول در اینجا علم است، به جهت آنکه علم خدای

۱. سورهٔ قصص، آیه ۴۱.
۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۶.
۳. سورهٔ شوری، آیهٔ ۷.
۴. سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱.
۵. سورهٔ سجده، آیهٔ ۱۳.

تعالی سابق است بر افعال بندگان، و هم لاحق و کاشف است. و او سبحانه می‌داند و عالم است بر مردم، پیش از ایجاد و خلق نمودن ایشان؛ [اعم] از کسی که مطیع [است] و کسی که عاصی است؛ به جهت آنکه علم در نزد حق تعالی زمانی و مکانی نیست. پس بر ایشان عهد گرفته است در ذرّات، و او رمزی است رفیع، و معنا این است که آگاه بوده است پیش از درخواست نمودن تکلیف از ایشان، بر کسی که جبلّت او انقیاد از برای طاعت دارد و کسی که جبلّت در او انقیاد از برای معصیت است ﴿فَمَا تُغْنِي النُّذُرُ﴾ یعنی ایشان را نفعی نمی‌بخشد پیغمبران و ترسانندگان.

پس [مردم] در علم خدا دو قبضه گردیده‌اند: [یکی] مطیع بالقوه و قبضه دیگر معصیت کننده بالقوه. پس چون ایشان را به وجود آورد و تکلیف نمود کشف شد از علم سابق آنچه در جبلّت‌های ایشان بوده [است]. پس در عمل آوردن تکلیف هم دو فرقه گشتند چنانکه فرموده ـ و فرمایش[اش] حق [است] و از این جهت فرموده «لا أُبالي»، یعنی باک ندارم.

و در این کلام اشارهٔ لطیفه‌ای است: معنایش این است که باک ندارم بعد از آن که ایشان را فطرت توحید داده و عارض نمودم بر ایشان ایمان را در عالم ارواح، پس ذکر نمودم ایشان را عهد در ظلمت‌های اشباح؛ پس بعضی از ایشان بینا گشت و طلب بینایی نمود و بعضی از ایشان انکار کرد و بزرگ شمرد. پس باکی ندارم که مرا نسبت جبر و ظلم به سوی من بدهند، و منم عدل حکیم و باک ندارم. روز قیامت [بعضی از] فرقه‌ها را در بهشت می‌رسانم به ایمانشان، و [بعضی دیگر از] فرقه‌ها را به جهنم می‌برم از جهت کفر و طغیان؛ چنانکه فرموده در قرآن ﴿أصحاب اليمين﴾[1] ﴿و أصحاب الشمال﴾[2].

پس آن دو آب را مخلوط فرموده [است]، پس هرچه گناه و فواحش [که] شیعیان ما به فعل می‌آورند آنها از طینت نواصب است و از مزاج ایشان، پس او از برای آنها و از جهت خاطر ایشان است، و بر آنها می‌باشد، و به سوی آنها خواهد شد. و نواصب

۱. سورهٔ واقعه، آیهٔ ۱.
۲. سورهٔ واقعه، آیه ۲.

آنچه از عمل برّ و احسان به عمل می‌آورند از طینت مؤمن و از مزاج اوست؛ پس آن حسنات از برای مؤمنان است و به سوی ایشان بازگشت دارد زیرا که آنها از ایشان است، به جهت آنکه عمل خوب از شأن منافق نیست و ظلم و کفر نیز از شأن مؤمن نیست.

پس وقتی که اعمال مردمان عرض به حق تعالی می‌شود حکیم عدل سبحانه می‌فرماید ملحق سازید اعمال صالح منافق را به مؤمن زیرا که آن اعمال از سنخ و جنس اوست؛ پس از برای مؤمن می‌باشد به جهت آنکه آن سنخ مؤمن در طینت کافر وفا نموده است به عهدی که از او گرفته شده، و ملحق سازید اعمال زشت ناشایست مؤمن را به منافق زیرا که آن اعمال از طینت منافق [است]، پس از برای اوست زیرا که آن جزء طینت کافر، در جزء طینت مؤمن وفات یافته است [به] معصیت و انکار کردن حق.

پس حضرت صادق علیه السلام فرموده است که این حکم خداوند آسمان و حکم پیغمبران است. و اما حکم خداوند آسمان عقلاً و شرعاً و اصلاً و فرعاً و از حیث مزاج و طبع است؛ اما از حیث اصل، به جهت آن است که طینت از اصل اقرار به ولایت نموده و بدان قرار یافته [است]؛ و اما از حیثیت فرع، از جهت آنکه کسی که عمل صالح نماید در خانه تکلیف، او طیب شده است اصلاً، و زکیِ پاک شده است فرعاً، و کسی که ایمان آورده باشد و عمل صالح نماید، از برای اوست بهشت از حیثیت جزاء و عدالت؛ چنانکه فرموده است ﴿الذین آمنوا﴾؛ یعنی آنچنان کسانی که ایمان آوردند، یعنی روز عهد که از ایشان [عهد] گرفته شده است ﴿وعملوا الصالحات﴾؛ و عمل‌های صالح نمودند؛ یعنی در عالم تکلیف ﴿کانت له جنات الفِردَوسِ نُزُلاً﴾[1]؛ می‌باشد از برای او بهشت فردوس که نازل می‌شوند در عالم بعث و جزاء، به جهت آنکه ایشان وصل نمودند روز مناداة [را] که روز برگشتن عهد بوده است به روز اعمال؛ پس حق تعالی وصل کرده ایشان را به روز جزاء دادن و نیکویی مآل.

---

۱. سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۰۷.

فصل ۱۲۲
آثار و جایگاه طینت مؤمن و منافق

و اما از حیثیت طبع؛ پس از جهت آن است که هر شکلی طالب است طبع خود را، و میل می‌نماید به سوی همجنس خود و دوری می‌جوید از ضد خویش. و اما حکم انبیاء علیهم السلام از آن قبیل قول حضرت یوسف علیه السلام است در وقتی که به هم طبع خود... میل کرد فرمود ﴿مَعاذَ اللّهِ أن نَأخُذَ إلّا مَن وَجَدنا مَتاعَنا عِندَه﴾[1]، که این مکر حضرت یوسف از جهت میل نمودن به هم‌جنس خود بود. و از این قبیل است حکم انبیا.

پس روز قیامت حق تعالی انتزاع می‌نماید آنچه را که از طینت مؤمن است از خباثت که مجاور او بوده است... از طینت نواصب، و از سر زدن سیئات. پس ردّ می‌کند او را به سوی نواصب به جهت آنکه آن طینت، از ایشان است و هم آن روز حساب از برای ایشان و تسلیم بر ایشان خواهد بود؛ پس ندا می‌شود که ﴿لا ظُلم الیوم﴾[2]، ﴿وَما رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلعَبیدِ﴾[3]. یعنی در امروز ظلمی نیست و خداوندِ تو ظلم کننده بر بندگان نیست. و اشاره و حکمت است به این مورد که در قرآن به حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿فَخُذ أربعةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرهُنَّ إلیك﴾[4]. به جهت آنکه حق تعالی قادر است بر اینکه هر جزئی از آن مرغ را یک مرغ دیگر بگرداند به ندای خود، لکن قدرت و حکمت و عدالت الهی اقتضاء داده که واصل شود هر جزئی از آنها به سوی جزء دیگر؛ و در این موقع رمزی است دقیق: این است اینکه هر طبعی میل می‌نماید به سوی طبع خود.

حال معلوم شد [که] حسنات منافق بر مؤمنین باز می‌گردد، و سیئات مؤمن بر منافق، از جهت آن [است] که در طینت هر یک از ایشان جزئی از طینت آن دیگر داخل است، پس در این خصوص معترض اعتراض کرده است و بحث نموده است که آیا

---

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۹۷.
۲. سورهٔ غافر، آیه ۱۷.
۳. سورهٔ ق، آیهٔ ۲۹.
۴. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۶۰.

[از جهت] مؤمن طیّب و پاکیزه می‌شود آن جزء خبیث که در طینت مؤمن داخل و مجاور است و آیا از جهت خباثت منافق خبیث نمی‌شود آن جزء طیّب که در طینت او مجاور است؟

در جواب او گفتیم که چیزی [که] در طبیعت نباشد از جنس او نخواهد [بود]؛ زیرا که در قطعهٔ یاقوت احمر شفاف اگر نقطه‌ای خاک یافت شود البته به مجاورت و به طول کشیدن طبخ در معدن جوهریه، زایل و منتقل نخواهد شد بلکه به حال خود باقی می‌ماند که به سبب آن نقطه قطعهٔ یاقوت [برای همیشه و] ابداً ظلمت دارد، و نیز گاهی در سنگ سیاه مثل مغناطیس یافت می‌شود آن نقطه که بسیار روشنی و درخشندگی دارد، و نور او البته به مجاورت ظلمت سنگ، زایل و منتقل نمی‌شود که او هم سیاه شود، بلکه همیشه درخشان و نمایان است.

پس همچنین است آنچه که در مزاج مؤمن از طینت منافق است و بالعکس که آنچه در مزاج منافق از طینت مؤمن است مثل اول. و اشاره به اینجا است که حق تعالی می‌فرماید ﴿وَمَا هُم بِعامِلینَ مِن خَطایاهُم مِن شَیءٍ﴾[۱]. یعنی هیچ چیز از گناهان ایشان را خودشان حمل کننده نیستند بلکه به درستی که حمل می‌نماید گناهان ایشان را کسی که از جنس گناه است و جوهر اوست و سنخ اوست و آن خطایا از ایشان نیست و به سوی ایشان نمی‌باشد؛ چه هر جزئی ملحق می‌شود به جزء خود، گناه باشد یا ثواب، بدکار باشد یا نیکوکار؛ ﴿وَلَیَحمِلَنَّ أثقالَهُم وأثقالاً مع أثقالِهِم﴾[۲]. یعنی البته حمل می‌کنند سنگینی‌های ایشان را و بارهای دیگر با بارهای ایشان که در این مورد است مصداق آیه مذکوره.

فصل ۱۲۳

توضیحی دربارهٔ لَمم و فضائل شیعه

و حکم مزاج مذکور که گفته شد از حیثیت مزاج در کلام الهی است که می‌فرماید ﴿الذینَ یَجتَنِبُونَ کَبائِرَ الإثمِ والفواحِشَ﴾[۳]. یعنی آنچنان کسانی که اجتناب کرده‌اند از

۱. سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۱۲.
۲. سورهٔ عنکبوت، آیه ۱۳.
۳. سورهٔ نجم، آیهٔ ۳۲.

بزرگ‌های گناه و اعمال زشت که او دوستی فرعون و هامان باشد. ﴿إلاّ اللَّمَم﴾ که مراد از لمم اعمال لَغوی است که منعی در آن خصوص نباشد، و او امتزاج طینت مؤمن است با طین منافق.[1]

﴿إنَّ رَبَّكَ واسِعُ المَغفِرَةِ﴾؛ یعنی به درستی که خدای، واسع است آمرزش او و این مخصوص شیعهٔ ماست؛ به جهت آنکه کافر و منافق را از مغفرت نصیبی نیست ﴿هُو أنشَأكُم مِنَ الأرضِ﴾[2]؛ یعنی او شما را خلق نموده است، و [موجود] فرموده است از زمینی که خاک ممزوج [است]، ﴿كَما بَدَأكُم تَعُودُونَ﴾[3]؛ هم چنانکه «ابتدا» کرده است شما را، عود می‌کنید، و این رجوع هر سنخی است به سوی سنخ خود که راجع می‌شود اجرام خبیثه از آن خاک که به حقّ، منکر ولایت بود با گناهان خود به سوی سنخ خود که مخالف [باشد]. و راجع می‌شود اجزای طیبه که از طینت مؤمن بود با اعمال حُسنیٰ که به سبب او صادر بود به سوی معدن خود، از قبیل اجساد مؤمن که هر طیب از برای طیب است و خبیث از برای خبیث است، زیرا که بودن طیب در خبیث در حالی [که] مجاور باشد عرضی است از برای آن خبیث، و از برای آن طیب اختیار است.

پس واجب است عودت کردن او به سوی اصلش، و هم چنین خبیث در حکم اوست که آنهایی [که] از طینت خبیث‌اند به مضمون ﴿إنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّياطِينَ﴾: الجبت والطاغوت، یعنی اولیاء قرار داده‌اند فلان [و] فلان[4] را ﴿اولیاء من دون الله﴾؛ یعنی از غیر از علی. زیرا که ولایت علی ولایت خداست ﴿وَيَحسَبُونَ أنَّهُم مُهتَدُونَ﴾[5] و گمان می‌برند که هدایت یافتگان‌اند؛ یعنی [به] نماز و روزه خود.

پس چون ایشان که خبیث هستند، [نماز و روزه‌شان برای] غیر ایشان است، که طینت طیب باشد. چنان که فرموده: پس آن نماز و روزه به جهت غیر ایشان خواهد

---

۱. ر.ک: علل الشرائع، ج۲، ص۴۸۹.
۲. سورهٔ هود، آیه ۶۱.
۳. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۹.
۴. ر.ک: علل الشرائع، ج۲، ص۶۱۰.
۵. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۳۰.

بود، به جهت آنکه هر چیز که از جانب ایشان صادر نباشد از برای ایشان نخواهد بود. این بود آیه در خصوص مزاج، به جهت آنکه قرآن شفا است از برای آنچه که در سینه‌ها می‌باشد، و ظاهر آن نور است فوق نور.

و تأیید این تفسیر عظیم را می‌نماید آنچه روایت کرده است از ابن عباس و او از رسول الله ﷺ که آن حضرت فرمود:

یا علی به درستی که خداوند تعالی دوست می‌دارد تو را و دوست می‌دارد کسی را که تو را دوست دارد، و به درستی که ملائکه طلب آمرزش و استغفار می‌نمایند از برای تو و از برای شیعهٔ تو و از برای دوستان شیعهٔ تو. و وقتی روز قیامت باشد ندا می‌کند منادی کجایند دوستان علی؟ پس برپا می‌شود قومی از صالحین و بر ایشان گفته می‌شود بگیرید دست هر که را می‌خواهید و داخل بهشت شوید. به درستی که یک مرد واحد هزار مرد را از آتش نجات می‌دهد و به بهشت می‌برد و نیز منادی ندا می‌کند کجایند باقی مانده از دوستان علی؟ پس برمی‌خیزند قومی که مقتصد و میانه‌رو بوده‌اند. پس بر ایشان گفته می‌شود که بخواهید و تمنّا کنید از خدا هرچه می‌خواهید. پس عطا می‌شود هریک از آن قوم را هرچه طلب کرده است از خدا. و نیز منادی ندا می‌کند کجایند باقی مانده از دوستان علی؟ پس برپا می‌شود قومی که ظلم بر نفس خود کرده‌اند. پس گفته می‌شود که کجایند دشمنان علی؟ پس برمی‌خیزند خلق کثیر. پس گفته می‌شود قرار دهید [اعمال و حسنهٔ] هزار [نفر] از این دشمنان را از برای یک نفر از دوستان علی؛ پس می‌گردد اعمال دشمنان تو از برای دوستانت که ظلم به نفس خود کرده‌اند، پس نجات می‌یابند از آتش. و تویی اجلّ اکرم و تویی علیّ عظیم، دوست تو دوست خدا و رسول است و دشمن تو دشمن خدا و رسول است[1].

و به اتمام می‌رساند این دلیل و انجام می‌دهد این تأویل را این خبری که روایت کرده است جریر از ابن عمر و او از ابی هریره و او از ابن عباس که او گفته است که:

رسول‌الله ﷺ را دیدم که پنج سجده به غیر رکوع به جا آورد. عرض کردم یا رسول‌الله بهر چه بود این پنج سجده؟ فرمود: جبرئیل بر من آمد و گفت ای محمد، خداوند تعالی علی را دوست می‌دارد؛ من به سجده افتادم. چون سر برداشتم مرا

۱. تفسیر امام عسکری علیه‌السلام، ص۱۰۸.

گفت که خداوند تعالی طاهرهٔ زکیه، فاطمه را نیز دوست می‌دارد؛ پس من بار دیگر سجده کردم. چون سر از سجده برداشتم بر من نیز گفت که خداوند حسن را دوست می‌دارد؛ پس من سجده نمودم. بعد از آنکه سر برداشتم دیگر بار مرا گفت: حق تعالی حسین را دوست می‌دارد؛ پس به سجده درافتادم. نیز سر بر داشتم جبرئیل دیگر بار گفت: به درستی که حق تعالی دوست می‌دارد کسی را که ایشان را دوست بدارد[1].

فصل ۱۲۴

دلیلی بر اسم اعظم بودن علی علیه السلام

معارضه نموده است با من کسی که نمی‌داند و نمی‌فهمد، و آن جاهلِ مرکّبی که او را از سرِّ مبهم، حظّی نیست و به جهل محکم خود از راه تعرّض گفت: بیان نما از برای ما که علی اسم اعظم است. من وی را گفتم ای قلیل الهدایة و بعید الدرایة آیا نمی‌دانی که مبدأ و نهایت ـ یعنی اوّل و آخر ـ ولایت است، و او اوّل واجبی است که خداوند واجب و لازم ساخت، و او اولین خلعت کمالی است که [بر] پیغمبر نوشته و پس از او خلعت پیغمبری و رسالت پوشید؟ پس چند در دعا می‌خوانی و می‌گویی «**اَللّهمّ إنّي أسئَلُك باسمِكَ الأعظَمِ الَّذي خَلَقْتَ به كلَّ شيءٍ وَكَتَبْتَه عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ**» یعنی خداوندا سؤال می‌کنم [و می‌خوانم] تو را به آن اسم اعظمی که خلق کرده[ای] به او جمیع چیزها را و نوشته[ای] آن اسم را بر جمیع چیزها.

فصل ۱۲۵

علم حروف و اسم اعظم بودن علی علیه السلام

پس، از راه ارشاد به سوی صواب به او گفتم آیا نمی‌دانی که ما اعتبار و تطبع[2] می‌کنیم یعنی به عبارتِ اُخری جست و جو می‌نماییم اسم‌ها و صفات الهی را، یافت نمی‌کنیم عظیم‌تر از سه اسم: اسم ذات و اسم صفات و اسم‌هایی که او سرّ ذات و روح صفات

---

۱. المناقب، ج۳، ص۳۲۶.

۲. تتبّع.

است، و او کلمه‌ای است جاری در جمیع موجودات، پس او سرّ ذات و سرّ صفات است که به [وسیلهٔ] او متغیّر و منفعل می‌شود کاینات. پس اسم ذات اللّه است و او اسم مقدّسی است، و او عَلَم است بر ذات احد حق و اسم صفات الأحد الواحد است که او محمّد است.

مخفی نماناد تطابق محمّد با «الأحد الواحد» و اسمی که روح صفات و سرّ ذات است «ع ل ی» می‌باشد. و هو نور النّور یعنی او نورالنور می‌باشد ایضاً لا یخفی لطفه. و هریک از این سه اسم، اعظم است پس اسم جلالهٔ او اسم مقدس مکرّم است و اسم محمّد ﷺ ظاهر اسم اعظم است، زیرا که واحد، صورت وجود و منبع موجود و ظاهر معدود است کما لا یخفی. و اسم «ع ل ی» ظاهر الباطن و باطن الظاهر است. پس اوست بالحقیقة اسم اعظم، زیرا که او جامع سرّ ربوبیّت و سرّ نبوّت و سرّ ولایت، و سرّ حکم و سلطنت، و سرّ جبروت و عظمت، و سرّ تصرّف و الهیّت است.[1]

و اشاره بدین مورد است که حق تعالی می‌فرماید ﴿وَلَه المَثَلُ الأعلىٰ في السمواتِ والأرضِ﴾[2]، یعنی او علی است. و بیان این مدعی و مطلب اینکه: تو وقتی که بگویی «ا ل م» متضمن و پنهان است به هر حرفی از آنها محمّد و علی؛ کما لا یخفی. و وقتی که بگویی «اللّه» پس به درستی که او عَلَم است بر ذات معبود واجب الوجود. وقتی که بگویی «یا اللّه» پس به «یا» ندا نموده‌ای و بر اسم، مناجات کرده‌ای، و معنی را قصد کرده‌ای. پس او اسم ذات مقدس [است]. و وقتی که اشباع نمایی ضمّه‌های «اللّه» را از او بروز داده‌ای ذات را و در طیّ حروف او، اسم علی است. پس او بالمعنی اشاره است به سوی ذات ربّ معبود و بالحروف اشاره است به سوی کلمه [ای که] برپا شده است به سوی وجود.[3]

---

۱. مترجم گوید نخست وجوه و اعتباراتی که منظور نظر عالمین [است] علم حروف است که ایشان بدین اسرار آگاه می‌باشند، از آن قبیل [است] تطابق اسم مذکور با نورالنّور. این حقیر چندان در حل این رموز گذشته و آینده نکوشیدم و هم به متابعت مؤلف در پرده خفا پوشیده داشتم ولی آن قدر ابراز داشتم که درکدام مورد زیر است: «و هو علیّ». و خواستم مقصود که ترجمه است حاصل گردد، امید است که در نظر اولوالالباب والابصار که صلاحیت این اسرار دارند هویدا و آشکار آید کلام مؤلف.

۲. سورهٔ روم، آیه ۲۷.

۳. مترجم گوید که این جا مورد تدبّر دقیق و تأمل جیّد است.

و وقتی که بگویی «لا اله إلّا هو»، این جمله حروف تنزیه است و نفی و اثبات. آنها ده حرف‌اند و به سوی او اشاره به قول الهی ﴿تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ﴾[1] و معنای او یعنی حروف تنزیه، این است که در وجود، واجب الوجود (خدایی) نیست که زنده باشد، و موجود بذاته باشد و قادر عالم و مستحق عبادت باشد مگر خدا. و نیز اعداد و حروف او ظاهراً و باطناً متضمن اسم علی است و معنایش این است: «اللّه لا اله إلّا هو، عليّ سرّه الخفيّ، وأمينه الوليّ، و نُوره المَشْهُور في السمواتِ والأرضِ عليّ». یعنی که خداوند تعالی، نیست خدایی مگر او. علی سرّ پنهان اوست و امین و ولیّ اوست، و نور مشهور در آسمان و زمین علی است.

فصل ۱۲۶
احادیث و اسم اعظم بودن علی علیه السلام

وقتی که بگویی «هو»؛ و هو اسمی است که اشاره می‌شود به سوی آن هویتی که هیچ چیزی پیش از او و هیچ چیزی بعد از او نیست. و اشاره است بر الوهیّت حقیقت، زیرا که او حرف واحد است، دلالت می‌کند ذات واحده که از برای آن ذات است جلال و اکرام و بقا و دوام و مؤید و سلطان سرمد و عزت منیع و مجد رفیع. پس اعداد این دو حرف «ه و» در او اسم علی است تأویلاً؛ به جهت آنکه نور ولیّ، متصل است به جبروت، زیرا که اوست وجه «حيّ الّذي لا يموت»، و میان ولیّ و میان خدا حجابی نیست، و اوست سرّ و حجاب.

پس معین شد که در این سه، اسم‌های اعظم، [و آن][2] سرّ السرّ است از برای کسی [که] دعا کرده شود و دعا کند. و او غیبی است که درکش نکرده‌اند مگر اولیا، زیرا که او ظاهر تقدیس و باطن تنزیه است و سرّ توحید است و کلمه ربّ مجید است؛ حاشا وکلّا بلکه اوست خدای یگانه و «إلهُ آلهةُ الرفيعِ جَلاله» که سرّش خفی، و آشکار و جلیّ است نورش. و وجه او مضیّ و ضیایش بهیّ و بهاء او نبیّ است.

---

۱. سورهٔ بقره، آیه ۱۹۶.

۲. در نسخه: «هو».

دلیل بر آنچه ذکر شد در باب آن بزرگوار چیزی [است] که وارد شد در کتب شیعه که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را روزی ابلیس (لعنة الله علیه) به آن بزرگوار گذشت، آنجناب وی را فرمود یا اباالحارث از برای معاد خود چیزی ذخیره کرده‌ای و برداشته‌ای؟ پس شیطان گفت دوستی تو را. وقتی که روز قیامت باشد بیرون می‌آورم آنچه را پنهان و ذخیره نموده‌ام از اسم‌های آنچنانی تو که عاجز آمده از وصف او کلّ واصف[1]. و از برای تو اسمی است پنهان از مردمان که ظاهرش در نزد من است.

به تحقیق او را رمز نموده است حق تعالی در کتاب خود که احدی آن رمز را نمی‌داند مگر خداوند سبحان و راسخون در علم. پس وقتی که خداوند تو بنده‌ای را دوست داشته باشد کشف می‌نماید از چشم او پردهٔ رمز را و تعلیم می‌نماید او را، و می‌گردد این بنده به این سرّ، چشم امّت حقیقةً، و این اسم آنچنانی است که برپا شده است به [وسیلهٔ] او آسمان و زمین که تصرّف کننده در اشیاء است بر وفق دلخواه خود.

و تصدیق این عنوان از طریق این است که خداوند سبحانه می‌فرماید: «بندگان من کسی را که به سوی شما حاجتی باشد پس سؤال می‌کند شما را به کسی که دوست شما است و اجابت می‌کند دعای او را، آگاه باشید و بدانید به درستی که دوست‌ترین بندگانم به سوی من و گرامی‌ترین ایشان در نزد من محمّد صلی الله علیه و آله است و علی علیه السلام که حبیب و ولیّ من می‌باشند. پس کسی که حاجتی داشته باشد بر من پس متوسل بشود به آنها به درستی که من ردّ نمی‌کنم دعای کسی را که سؤال [کند] مرا به حبیب و صفوهٔ من و ولیّ و حجّت من و روح من و کلمه من و نور من و آیت من و باب رحمت من و وجه من و نعمت من.

آگاه باشید که من خلق کردم انسان را از نور عظمت خودم و گردانیدم ایشان [را] اهل کرامت و ولایت خودم. پس کسی که سؤال کند مرا به ایشان که عارف به حق مقام ایشان باشد واجب است از [سوی] من اجابت او، و می‌باشد این حق بر من[2]. و اسم

---

۱. تمام وصف کنندگان.

۲. وسائل الشیعه، ج۷، ص۱۰۳.

اعظم این است که اجابت یابد به او دعا، پس ایشان‌اند اسم اعظم و صراط اقوم، چنانکه حق تعالی می‌فرماید ﴿سبّح اسمَ ربِّك الأعلی﴾[1] ﴿سبّح باسم ربك العظیم﴾[2].

﴿اعلی﴾ اسم ذات، و ﴿عظیم﴾ جامع ذات و صفات است. دلیلش [این است] که وارد شده از آن حضرت وقتی که آفتاب از برای آن حضرت ردّ شد، به آن حضرت عرض [کردند] که به [سبب] چه چیز رجوع نمود آفتاب از برای تو یا امیرالمؤمنین! فرمود سؤال کردم خدا را به اسم اعظم، پس آفتاب را به سوی من ردّ فرمود.

و روایت شده که آن حضرت در وقت رجوع آفتاب در دعای خود فرمود. «باسمك العزیز باسمك العظیم». [گفتنی] اینکه «عزیز» محمد [است] و «عظیم» علی است؛ پس معنی «سبّح اسم ربک العظیم» این است که «سبّح اسم ربك العظیم الأعلی باسمه العظیم الأعلی» یعنی تسبیح نما خداوند عظیم اعلی را به اسم عظیم اعلی، زیرا که تقدیس صفات، توحید ذات است و محمد و علی (صلوات الله علیهما) در عظمت عالی‌تر از کل موجودات هستند و آن عظمت هم عین وجود و حقیقت موجود و نزدیک‌تر است به سوی ذات از سایر صفات، چنانکه در حق نبی خود محمد صلی الله علیه و آله می‌فرماید ﴿فکانَ قابَ قَوسینِ أو أدنی﴾[3] که ظاهر فرمود نزدیک شدن آن حضرت را به سوی خود.

و این تقرب، قرب مکانی نیست زیرا که خداوند رحمان بزرگ‌تر است از اینکه [به او] نسبت مکانی داده شود بلکه این قرب [به معنای قربِ] صفات است از ذات و این قرب واحد است از احد، به جهت آنکه آن حضرت کلمهٔ علیا[ی] آنچنان است که سبقت ننموده است او را هیچ کلمه[ای] در ازل و ابد، و نور آنچنانی است که از شعاع او است موجود، و از کمال او منتشر است کل موجود؛ و اسم مقدم است بر سایر صفات زیرا که تعرف احدیت به وحدانیت، اوست اسم علی عظیم.

و اشاره به این منوال است که تخصیص داد پیغمبر، خود را که با تکلم «فأوحی إلی عبده ما أوحی»[4] و مراد از عبد در اینجا قرب است زیرا که آن حضرت در مقام خاص

---

۱. سورهٔ اعلی، آیهٔ ۱.
۲. سورهٔ واقعه، آیهٔ ۹۶.
۳. سورهٔ نجم، آیهٔ ۹.
۴. سورهٔ نجم، آیهٔ ۱۰.

بوده [و] نامیده شد[ه است] به اسم خاص، و وحی به سوی آن حضرت در این مکان می‌باشد اینکه علی امیرالمؤمنین و قائد غر المحجلین است.

فصل ۱۲۷

بخشی از اسرار بسم الله الرحمن الرحیم

و بیان این فصل در اینکه اسرار کتب الهیّه و سرّ ولایت و هدایت و رسالت و اسم اکبر و پنهان‌ترین غیب، در فاتحة الکتاب است، و سرّ فاتحه در مفتاح اوست که آن مفتاح ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ [است] و در سه اشاره است:

اوّل اینکه خداوند تعالی که می‌فرماید ﴿وإذ ذكرتَ ربَّكَ في القرآن وَحْدَه﴾[1] الخ، مراد از ذکر و وحدت، این قول الله تعالی است: ﴿بسم الرحمن الرحیم﴾. زیراکه او ذکر وحدت الهی و بهترین اذکار است؛ دوم اینکه عدد حروف او نوزده است و عدد اسم واحد نیز یازده می‌باشد؛ پس آن ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ محتوی است به وحدت و توحید و جدا نیست، و واحد صفت احد است و واحد، او نور اوّل است و این است ذکر ذات به ظاهر اسم اعظم آن ذات؛ سیّم فرموده است ﴿بسم الله﴾ [که] او اشاره است به سوی باطن سین، و سرّ سین آن چنانی است که میان باء و میم است آنچنانی که در این خصوص حضرت امیرالمؤمنین فرموده است: منم باطن سین و منم سرّ سین.

و [او] هست اسم مخزون و هست باطن اسم اعظم. پس وقتی که گشوده شود این باب از بهر اولوالالباب پس استخراج کنید از اسرار کتاب، اسمی [را] که جامع بر ذات و صفات و سرّ ذات و صفات باشد؛ پس چنین اسم، اسم اعظم آن چنانی است که مستجاب می‌شود به او دعوات و متغیر می‌گردد به او کاینات.

فصل ۱۲۸

سرّ بسم الله

«ب س م ا ل ل ه». اما سرّ باء: پس به درستی که او از برای نبوت است و نُقط ولایت

---

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲.

است و سین عدد او که ۱۱۰ است پس او اسم علی است و میم و عددش که نود باشد او اسم محمد است، پس اسم خدا[ی] آن چنانی است که به او ابتدا نموده است، در حالی که آن اسم امتن و اهم است، و الفی است که معطوف به لام است، و کلمه آنچنانی استْ که ظاهر شده است به او وجود، و سرّ او فایض نموده است کل موجود را؛ زیرا که از او [کلّ معدود] انبساط یافته است: «**کلُّ مَوجُودٍ لا یَخفیٰ لُطفُه**».

فصل ۱۲۹

مقام و نقش علی علیه السلام در آفرینش

و دلیل بر صحت این مباحث و این تأویل این است که روایت نموده عمار یاسر از امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب واحده که آن حضرت فرمود:

یا عمّار به اسم من تکوین یافته جمیع اشیاء و کاینات و به اسم من دعا کرده‌اند جمیع پیغمبران. منم لوح و منم قلم و منم عرش و منم کرسی و منم آسمان‌های هفتگانه و منم اسماء حُسنیٰ و منم کلمات علیا.

و هر جا که باشد اسم علی، می‌باشد اسم محمد، بدون عکس؛ به جهت داخل بودن ولایت، تحت نبوت، مانند داخل بودن انسان تحت حیوان. پس هر جا که باشد انسان، می‌باشد حیوان بدون عکس؛ چنانکه حق تعالی در صدر قرآن شریف عظیم و در اول ذکر حکیم می‌فرماید: «ا ل م»، که حضرت صادق فرموده حرفی است از حروف اسم اعظم.[1] و فرمود ﴿**ذلك الكتابُ لا رَيبَ فيه**﴾[2]. و کتاب، علی است که شکی در او نیست[3] و ﴿**هُدیً للمتقین**﴾؛ یعنی هدایت از برای پرهیزکاران [است].

آن حضرت فرموده [است] و تقوی آن چیزی است که نگاه بدارد شخص را از آتش و هیچ چیزی از آتش نگاه نمی‌دارد مگر حب علی. پس حب علی تقوی است در حقیقت و هر تقوی غیر از او مجاز است زیرا که از آتش نگاه نمی‌دارد و حق تعالی فرموده ﴿**الذين يُؤمِنُونَ بالغَيب**﴾. غیب روز رجعت است و روز قیامت و روزی که

---

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۳.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲.

۳. ر.ک: تأویل الآیات، ص ۳۳؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۲.

ظهور می‌نماید حضرت قائم علیه‌السلام که ایام آل محمد است[1] چنانکه حق تعالی فرمود ﴿وذَكِّرْهُم بأَيامِ الله﴾؛ پس رجعت و یوم قیامت و یوم قائم از برای ایشان و حکم آن ایام به سوی ایشان و قبول مؤمنین در آن روز بر ایشان است.

و فرموده [است] ﴿الّذين يُقيمُونَ الصّلوة﴾. وحضرت صادق فرموده که صلوة به حقیقت، حبّ علی است و صلوة صله است به سوی خدا و هیچ صله[ای] از برای بنده مقرون به عفو و رحمت و قبول خداوندی نخواهد شد مگر به حبّ علی که باعث قبول صلوة است. پس هر کس که اقامت کند به حب علی، اقامت نموده است به صلوة و هر نمازی که در احکام وارد و در شرایع نوشته شده است اگر بیرون [از حب] او باشد یعنی وقتی با آن نماز ولایت نباشد او مَجاز است نه، بلکه ضلال و وبال است زیراکه کسی که این گونه باشد به تحقیق عبادت نموده است خدا را به غیر آنچه مأمور شده است در عبادت خود.

و نیز حق تعالی می‌فرماید: ﴿ومِمّا رَزَقْناهُم يُنفِقُون﴾. حضرت صادق فرموده است انفاق واجب [انفاقی است که] زنده شود به [سبب] او نفوس، و نجات یابد بر او ارواح و اجساد از عذاب الیم؛ [و آن] معرفت آل محمد است. و هر انفاقی که غیر این باشد مَجاز است، اگر چه واجب الانفاق باشد و هر چه در غیر این صورت به عمل بیاید از انفاق، قوت می‌دهد نفاق را. و نیز حق تعالی فرموده است: ﴿والّذين يُؤْمِنُون بما أُنْزِلَ إلیک﴾[2]. یعنی آنچنان کسانی که ایمان آورده‌اند به آنچه نازل شده است به سوی تو یعنی نازل شده است به سوی تو در حق علی[3] زیراکه اگر ایمان نیاورند بر آنچه نازل [شده است] در حق علی، ایمان ایشان بدون او ایمان نیست، و اگر گفته شود که بدون حب علی ایمان است، ایمان او مجازی است که نفع ندارد، و چنانکه حق تعالی می‌فرماید ﴿يا أيّها الذين آمَنوا آمِنوا﴾. یعنی ای آنچنان کسانی که گرویده‌اید ایمان بیاورید حق تعالی ذکر فرموده است آن جماعتی که ایمان آورده‌اید ایشان را به لفظ ﴿آمنوا﴾ مؤمنین نامید، مع ذلك نیز فرموده است ایمان بیاورید؛ پس متناقض می‌شود.

---

۱. ر.ک: تفسیر امام، ص۷۵؛ تفسیر عیاشی، ج۱، ص۵.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۴.

۳. تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۸۵؛ تفسیر قمی، ج۱، ص۱۰.

بدانکه متناقض نیست بلکه معنای باطنی آیه مبارکه این است: ای آنچنان کسانی که ایمان آورده‌اید به محمد، ایمان بیاورید به علی تا آنکه تمام [و کامل] شود ایمان شما.

و نیز فرموده است ﴿وَ مَا أُنزِلَ مِن قبلك﴾. اینجا هم مراد در حق علی است. و فرموده است ﴿و بالآخرةِ هُم يُوقنون﴾ یعنی تصدیق می‌نمایند بر اینکه حکم آخرت از برای علی است همچنان که حکم دین مسلماً به سوی او بود[1]. و [نیز] فرموده [است]: ﴿أُولئك على هُدىً مِن ربّهم﴾. یعنی آن جماعت بر هدایت هستند از جانب خداوند خود؛ یعنی به سبب این دین. ﴿وأُولئك هُم المُفلِحُون﴾[2]، یعنی این جماعت رستگاران‌اند؛ فرموده است به سبب این معرفت [رستگارند][3].

فصل ۱۳۰

خطبهٔ نورانیت امیرالمؤمنین علیه السلام

و از این بابت است روایت سلمان و ابوذر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن بزرگوار فرمود:

> کسی که ظاهرش در ولایت من بیشتر از باطنش باشد سبک می‌شود موازین سیئات او. یا سلمان! کامل نمی‌شود ایمان مؤمن تا اینکه بشناسد مرا به نورانیت؛ پس وقتی که مرا بدین‌گونه شناخت او مؤمنی است که امتحان کرده است خداوند قلب او را از برای ایمان، و مشروح ساخته است سینه او را از برای اسلام، و گردیده است عارف به دین خود در حالی که مستبصر است و کسی که کوتاه از این گردیده باشد او شاکّ و مرتاب است.
>
> یا سلمان و یا جندب! به درستی که معرفت من به نورانیت معرفت [به] خدا است و معرفت [به] خدا معرفت [به] من است و این است دین خالص.

بنا به قول حق سبحانه ﴿وما أُمِروا إلاّ لِيَعْبُدُوا الله مُخلصين﴾ یعنی مأمور نیستند مگر بالتوحید. و اوست اخلاص و مراد از قول خداوند که ﴿حنفاء﴾ می‌فرماید اقرار به

---

۱. تفسیر امام، ص۸۸؛ تأویل الآیات، ص۳۵.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۵.
۳. تفسیر امام، ص۹۰.

نبوت محمد است که او دین حنیف است. و مراد از ﴿یقیم الصلوة﴾ ولایت من است. پس کسی که دوست بدارد مرا به تحقیق اقامه و بر پا نموده است صلوة را که صعب مستصعب است، و مراد از ﴿یُؤتوا الزکوة﴾ اقرار به ائمه علیهم السلام است و این دین قیّمه که شهادت داده است قرآن بر اینکه دین قیّمه، اخلاص به توحید و اقرار به نبوت و به ولایت است. پس کسی [که] بیاید به این، به تحقیق آمده است به سوی دین.

یا سلمان و یا جندب! مؤمن ممتحن آن چنان کسی است که ردّ نشود بر او چیزی از امر ما مگر آنکه مشروح نماید خداوند تعالی سینه او را از برای قبول خود و شک نکند و ریب ننماید، و کسی که چون و چرا بگوید به تحقیق کافر شده است. بازدارید امر خدا را که ماییم امر خدا. یا سلمان و یا جندب! به درستی [که] گردانیده است خداوند تعالی مرا امین خود بر خلق خود [و] خلیفه خود در زمین و بلاد و میان عباد خود، و مرا چیزی عطا کرده است که وصف کنندگان نتوانند توصیف کرد و شناسندگان نتوانند شناخت. وقتی که مرا این چنین شناختید پس شمایید مؤمنین.

یا سلمان! حق تعالی فرموده است ﴿واستعینوا بالصّبر والصّلوة﴾؛ صبر محمد است و صلوة ولایت من، و از این جهت فرموده است ﴿وإنّها لکبیرة﴾. به درستی که او البته بزرگ [است و] نفرمود «و انّهما»، و نیز فرموده است ﴿إلّا علی الخاشعین﴾؛ مگر بر اهل خشوع. پس حق تعالی استثنا فرموده است اهل ولایت مرا آن چنان کسانی که استبصار [می‌نمایند] به نور هدایت من.

یا سلمان! ماییم سرّ خدا که پنهان نمانده‌ایم و نور خدا[ی] آن چنانی که خاموش نیستیم، و نعمت آنچنانی که جزایی ندارد. اوّلِ ماست محمد و وسط ماست محمد و آخر ماست محمد. کسی که ما را بشناخت، دین خود را کامل ساخت. یا سلمان و یا جندب، بودم من و محمد نوری که تسبیح خدا می‌کردیم پیش از تسبیح کنندگان، و می‌درخشیدیم پیش از مخلوقات، پس خداوند تعالی تقسیم نمود این نور را به دو قسم: نبیّ مصطفی و وصیّ مرتضی، و خداوند عزوجل به نصفی فرموده تو باش محمد و به نصف دیگر فرموده تو باش علی، و از این جهت فرمود من از علی هستم و علی از من است. و کسی اذیت [نکرد] علی را مگر اینکه مرا اذیت نموده [است].

و اشاره به این مقال است به قول حق تعالی ﴿انفسنا و انفسکم﴾[۱]؛ و این اشاره به سوی اتحاد ایشان است در عالم ارواح و انوار.

و مانند این است قول حق تعالی ﴿أفإن مات أو قُتل﴾[۲] و مراد در اینجا مات او قتل وصی است زیرا که ایشان شیء واحد هستند و در معنی واحد و نور واحد هستند، که در معنی و صفت ولیّ مفترق هستند به حسب جسد و تسمیه؛ پس ایشان شیء واحد می‌باشند در عالم ارواح چنانکه حضرت نبوی فرموده [است] «أنت روحي التي بينَ جَنْبَيّ». یعنی آن روحی هستی که در میان دو پهلوی من هستی، و همچنان در عالم اجساد: «أنت منّي وأنا منك تَرِثُني وأرِثُك أنت منّي بمنزلة الروح من الجسد». یعنی تو از منی و من از تو، [تو] از من ارث می‌بری و من از تو ارث می‌برم، تو از منی مانند روح از جسد چنانکه حق تعالی فرمود ﴿صلّوا عليه وسلموا تسليما﴾[۳].

مراد از معنای آیه این است: درود و تحیت بفرستید بر محمد و سلام بفرستید از برای علی که در این آیه حق تعالی بندگان را امر فرمود و آن دو بزرگوار [را] جمع نمود در جسد واحد جوهری و فرق نهاده میان ایشان به اختلاف اسم‌های مبارک ایشان و صفات ایشان چنانکه در امر، فرمود: ﴿صلّوا عليه وسلّموا تسليما﴾. پیغمبر، خود را مخصوص به صلوات نمود و ولیّ خود [را] اختصاص به سلام داد؛ و فرموده است صلوات بفرستید بر پیغمبر و سلام بفرستید بر وصیّ او. نفعی نمی‌بخشد صلوات شما بر پیغمبر به رسالت مگر به سلام فرستادن شما علی را به ولایت.[۴] و تتمه حدیث این است:

> یا سلمان و یا جندب! محمدصلی الله علیه و آله ناطق است و من صامتم، لابدّ است در هر زمانی که ناطقی و صامتی باشد، و محمدصلی الله علیه و آله صاحب جمع امت و من صاحب حشر هستم و محمد منذر است و من هادی‌ام و محمد صاحب جنت است و من صاحب رجعتم و محمد صاحب حوض و من صاحب لواء هستم و محمدصلی الله علیه و آله صاحب کلیدها است ومن صاحب بهشت و دوزخ هستم و محمدصلی الله علیه و آله صاحب وحی است و من صاحب

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۶۱.
۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۴۴.
۳. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۶.
۴. ظاهراً این مورد تحقیق خود مؤلف است. م.

الهام. محمد صاحب دلالات است و من صاحب معجزات و محمد صلی الله علیه و آله آخر پیغمبران است و من آخر اوصیاء و محمد صاحب دعوت [است] و من صاحب شمشیر و سطوت هستم و محمد نبی کریم است [و] من صراط مستقیم. محمد رئوف رحیم است [و] من علی عظیم.

یا سلمان و یا جندب! حق تعالی فرموده است ﴿يلق الرّوح من أمره على مَن يَشاء مِن عباده﴾[1]؛ ملاقات می‌کند روح از امر خدا بر کسی که خدا بخواهد از بندگان خود. عطا نکرده است خداوند تعالی این روح را مگر به کسی که به او بازداشته است امر و قدرت را.

من زنده می‌کنم مردگان را و آگاهم به چیزی که در آسمان و زمین است و منم کتاب مبین. یا سلمان! محمد صلی الله علیه و آله مقیم حجت است و منم حجت حق بر خلق، و آن حضرت به این روح با جسم مبارک خود عروج نمود به سوی آسمان. من [بودم که] حمل نمودم نوح را درکشتی، من بودم صاحب یونس در شکم ماهی، منم کسی که موسی را گذرانیدم از دریا و هلاک نمودم قرون اولی را. عطا کرده شده‌ام من علم پیغمبران و اوصیاء و فصل خطاب، و به من ثابت شد و تمام شد نبوت محمد صلی الله علیه و آله.

من جاری ساختم نهرها را و دریاها را و شکافتم زمین چشمه را. من دنیا را به صورت به زمین زدم، منم عذاب یوم ظلّه، منم خضر معلم موسی، منم معلم داود و سلیمان، منم ذوالقرنین، منم آن چنان کسی [که] بلند نمود سمک آسمان را به اذن خدای عزوجل. من دحو نمودم زمین را، منم عذاب روز حساب، منم منادی از مکان بعید، منم دابة الارض، منم همچنان که رسول الله در حق من فرمود «أنت يا علي ذُو قَرنَيها وكِلا طَرَفَيها ولك الآخرة و الأُولى». یعنی تو یا علی صاحب دو دنیا و هر دو طرف دنیا [هستی] و از برای تو است اول و آخر.

یا سلمان! به درستی که میت ما وقتی که بمیرد نمرده است، و مقتول از ما وقتی که کشته شود کشته نشده است، و غایب ما وقتی که غایب شود غایب نشده است، و ما نمی‌زاییم و زاییده نمی‌شویم در شکم‌ها و قیاس نمی‌شود بر ما احدی از مردمان. من تکلم نمودم بر زبان عیسی در گهواره، منم نوح، منم ابراهیم، منم صاحب ناقه، منم صاحب رجعت، منم صاحب زلزله، منم لوح محفوظ که به سوی من منتهی می‌شود علمی که در آن است. من منقلب می‌شوم در صورت‌ها هر قسم خدا بخواهد. کسی

---

۱. سورهٔ غافر، آیهٔ ۱۵.

که آنها را ببیند مرا دیده است کسی که مرا ببیند آنها را دیده است؛ و ما در حقیقت نور خدا هستیم آنچنانی که زایل نمی‌شود و متغیر نمی‌گردد.

یا سلمان! به سبب ما شرف یافتند کل مبعوث؛ پس ما را خداوند نخوانید [آنگاه] در حق ما بگویید هر چه می‌خواهید [ففینا هَلَكَ مَن هَلَكَ وبنا نجیٰ مَن نجیٰ]. یا سلمان! کسی که ایمان آورد به آنچه گفتم و شرح نمودم او مؤمن [است] که خداوند تعالی قلب او را ممتحن ساخته است از برای ایمان و از وی راضی شده است. و کسی شک و ریب نماید او ناصب است و [اگر] ادعا کند ولایت مرا کاذب است. یا سلمان! من و هداة از اهل بیتِ من، سرّ مکنون و اولیاء مقربون خدا هستیم، کل ما واحد است و سرّ ما واحد؛ پس درخصوص ما متفرق نشوند تا اینکه هلاک شوند. به درستی که ما ظاهر می‌شویم در هر نهان به نحوی که بخواهد خداوند رحمان؛ پس وای و ویل، کلّ الویل از برای کسی که انکار نماید آنچه گفتم. و انکار نمی‌کند او را مگر اهل غباوت و کور باطن و کسی که مهر زده باشد بر قلب و سمع او... [و] بر بصر او غشاوه.

«یا سلمان! أنا الطّاعة الکبری أنا الآزفه إذا أزفت أنا الحاقه أنا القارعة أنا الصافة» یعنی منم داهیه بزرگ و منم روز قیامت وقتی نزدیک شود، منم حاقّه و منم قارعه و منم صافّه، که مراد از همه اینها قیامت است، و منم محنت نازله و ماییم آیات و دلالات و حجاب‌ها، و وجه الله منم که اسم من نوشته شد بر عرش تا قرار گرفت و بر آسمان‌ها تا بایستاد، و نوشته شد بر زمین تا فرش شد و بر باد نوشته [شد] که وزیدن گرفت و بر برق نوشته شد که تلمّع نمود و بر وادی که سیلان کرد و بر نور نوشته شد منقطع و مجزی گشت و بر ابرها نوشته شد تا باریدند و بر رعد نوشته شد که خشوع یافت و بر شب نوشته شد که گرفته و تاریک گشت و بر روز نوشته شد که روشن گردید و شکفته شد. انتهی الحدیث.

فصل ۱۳۱

فضائل امیرالمؤمنین از زبان خویش

و از این قبیل فضایل که خود آن بزرگوار درشأن خود فرموده‌اند که وارد شده است از آن حضرت در کتاب واحده که راوی گفت: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام این خطبه [را] ادا فرموده است که ترجمه خواهم نمود. «**الحمدللّه دهر الدّهور و مالك مراضي**

الامور»؛ یعنی حمد سزاوار خدایی که کهنه کننده روزگارها است. و دهر عبارت از زمان و مرور ایام و سال‌ها می‌باشد و خداوندی که مالک است امور را یعنی امرهایی که حدوث یافته است و گذشته است همه در علم الهی هست و خداوند مالک آنها است:

«الذي كُنّا بِكَيْنُونيّته قَبلَ خَلقِ التّمكينِ في التّكوينِ أوّليين أزليّين لا موجودين» یعنی آنچنان خدایی که ما به بودن و هستی او پیش از ایجاد شدن کون و مکان، در عالم تکوین بودیم؛ یعنی در علم الهی خلق شدن ما بوده است.

و اوّل و قدیم بودیم همچنانکه علم خداوند بِلا اوّل است، و قدیم بوده است ما هم در علم او بوده‌ایم، پس ما هم اوّل و ازلی بوده ولی موجود نبوده‌ایم بلکه در عالم ممکن الوجود بوده‌ایم: «منه بَدَأنا وإليه نَعُود»، یعنی از جانب الهی موجود شدیم و باز هم به سوی خدا بازگشت خواهیم نمود؛ «ألا إنّ الدهرَ فينا قسّمت حُدُودَه ولنا أخذت عهوده و الينا ترد شهوده»؛ یعنی آگاهی باد که روزگار در میان ما قسمت شده است حدود او؛ یعنی مکان‌ها و زمان‌ها به حسب عمرها و زندگانی‌ها است و از برای ما گرفته شده است عهدهای او که ما به امر پروردگار بیاییم و برویم، و عاقبت به سوی ما ردّ می‌شود شهود او یعنی اعمالی که در او از ما صدور یافت چه نیک و چه بد.

«فاذا استدارت الأطوار و تطاول الليل والنهاره فلا لعلامة العلامة دون العامة والساعة»؛ یعنی وقتی که دور بزند طورها یعنی قسمت‌ها ـ به عبارت اُخری وقتی که حدوث یابد انواع امور تازه بر ضد دیگر ـ و به طول انجامد شب و روز، پس نخواهد بود از برای هیچ آثاری علامت، و برای هیچ علامتی آثار در عقب مردمانی که مردند از خواص و عوام. «الإسم الأضخم العالم غير المعلّم». یعنی در چنین وقت علامت عظیمی و آثار سخت و بزرگ‌تر، این عالمی است که در کسی باقی و ساکن نخواهد [بود] از قبیل آسمان‌ها «و غيره أنا الجنب و الجانب محمّد العرش عرش الله علي الخلايق».

حاصل معنی اینکه منم یک طرف و محمد در طرف دیگر در بلندی عرش خداست که مرتفع بر خلایق است. و جنب اشاره از جنب الله است که حضرت فرمود: «أنا بابُ المقام وحُجّةُ الخِصامِ و دابّةُ الأرضِ و صاحبُ العَصىَ وفَصلُ القَضا و سَفينةُ النجاة».

یعنی منم آن دری که از من هر کسی به مقام خود داخل می‌شود؛ اگر [اهل] بهشت است از جهت ولایت من بوده [و] اگر [اهل] دوزخ است از جهت عداوت [من بوده است]. و منم حجت بر خصم‌ها یعنی دشمنان، و منم دابّة الارض.

این اشاره [ای است] از این آیه مبارکه: ﴿فإذا وَقَعَ القَولُ علیهم أخرجنا لهم دابّة من الأرض﴾ روایت شده که در آخر الزّمان از بین صفا و مروه بیرون می‌آید آن دابة الارض که حق تعالی در آیه مزبور وعده فرمود و خبر می‌دهد مؤمنین را به اینکه او مؤمن است و کافر را به اینکه او کافر است.

و در حدیث دیگر از پیغمبر روایت شده آن دابة الارض علامت می‌نهد میان دو چشم مؤمن و میان دو چشم کافر که از آن علامت شناخته می‌شود کافر و مؤمن، و تکلم او با مردمان که در آیه، حق تعالی فرموده این است که می‌گوید: ای مؤمن و ای کافر! و بعضی گفته‌اند که از بطلان دین کفّار تکلم می‌کند. و مؤید کلام حضرت [که] در خطبه فرمود منم دابة الارض، این حدیث [است] که از حضرت صادقؑ روایت شده که:

روزی حضرت رسول به مسجد آمد که امیرالمؤمنینؑ خوابیده بود و ریگ‌هایی جمع کرده که سر خود را بر آنها نهاد؛ حضرت رسول با پای مبارک سر آن حضرت را حرکت داد فرمود: «قم یا دابّة الله». مردی از اصحاب عرض نمود آیا می‌توان نامید بعضی از ما بعضی را به این اسم؟ حضرت رسول فرمود: «لا والله» نیست این اسم مگر خاصّ علی که او آن دابه‌ای است که حق تعالی در قرآن ذکر نمود فرموده: ﴿وإذا وقع القول علیهم﴾ الخ آیه مذکوره... .

و منم فصل قضا؛ یعنی آنچه قضای الهی جاری می‌شود همه به دست من و [همه] به اطلاع من بوده است.

و منم کشتی نجات که آن کس [که] متمسک [به] ولایتم شد نجات یافت و هر که دوری جست از عداوت، هلاک گردید: «لم تقم الدعایم بتخوم الاقطار ولا أعمدة فساطیط السجاف الّا علی کواهل أُمورنا، أنا بحر العلم ونحن حجّة الحجاب».

وصل این استعاره این است که آسمان در چرخ باقی نمانده و زمین در سکون نیست مگر به جهت خاطر ما.

و از برکت ما است دوام عالم و بقای کره زمین و آسمان، و منم دریاهای علم و ماییم حجت بر حجت‌ها: «فاذ استدارت الفلك وقيل أو مات أو هلك إلّا أنّ من طرفي جبل المبين» پس وقتی دور بزند فلک و مردم کشته شوند یا بمیرند یا هلاک شوند یعنی زمان رجعت بیاید آگاهی باد که از دو طرف دنیا [برای] مردم رشته‌ای هستم کشیده و در هر جا سیر می‌کنم «إلى قرار الماء المعين إلى بسيط التمكين إلى وراء بيضاء العين إلى قبور الطّالقانيين إلى تخوم ياسين [واصحاب السين] من العليين العالين وكتم أسرار طواسين إلى البيداء الغبراء إلى حدّ هذا الثرى أنا ديّان الدّين لأركبنّ السّحاب ولأضربنّ الرقاب ولأهدمنّ ارما حجراً حجراً ولأجلس على حجر لي بدمشق ولأسومنّ الحرب سوم المنايا». یعنی در آن نهان من در عالم از سرعت سیر، مانند رشته[ای] هستم که می‌روم و می‌آیم حتی از آنجایی که آب‌های جاری قرار می‌گیرد و در زمین‌های پهن و بیابان‌ها و در پشت مملکت چین و از قبور مردم طالقان... ستارگان افق یاسین که ایشان اصحاب سین می‌باشند از اهل [علیّین] که هر یک عالی و پنهان کننده اسرار طواسین هستند.

و سین اشاره از بسم الله است که اسم علی بود چنانکه گذشت و اینها مراد روضه‌های ائمه است و سیر می‌نمایم در جمیع آنچه ظاهر است از زمین و در حدود این زمین و سایر بلاد اکناف عالم.

و منم دیّان دین، یعنی حکم کننده در دین و احکام شرع مبین.

چنانکه در وصف آن حضرت [آمده است]: «يا سيّد الناس و ديّان العرب» و در حدیث دیگر وارد است «كان علي ديان هذه الأمة لأركبنّ ـ الخ».

والبته سوار می‌شوم بر ابرها و می‌زنم گردن‌ها را و منهدم می‌سازم دنیا را حجره به حجره و می‌نشینم در حجره‌ای که از برای من در دمشق است، و البته عرب را می‌چشانم چشانیدن مرگ.

و به آن حضرت گفته شد که در چه وقت این امر خواهد بود فرمود وقتی مردم و گردیدم به سوی خاک و مساوی شد بر من آب و گل و نباشد بر قبر من قبه‌ها.

فصل ۱۳۲

خطبهٔ حضرت بعد از قتل خوارج

از جمله خطبه‌های آن حضرت بعد از آنکه منصرف شده بود از قبیل خوارج در حالی که خطبه گوینده بود و بعد از حمد خدا و صلوات بر پیغمبر خدا فرمود که به فارسی چنین است:

منم اوّل مسلمانان، منم اوّل ایمان آورندگان، منم اوّل نمازگزارندگان، و منم اوّل روزه دارندگان، منم اوّل جهاد کنندگان، منم حبل الله المتین، منم شمشیر رسول رب العالمین، منم صدیق اکبر، منم فاروق اعظم، منم بر شهر علم در و بر حلم به منزله سر، منم علم هدایت، و منم فتوا دهنده به عدالت، منم چراغ دین، و منم امیرالمؤمنین، و منم امام المتقین، و منم سید الوصیین، منم یعسوب الدین، منم شهاب ثاقب الهی، و منم عذاب واصب خداوندی، و منم دریاهایی که پایان ندارد و تمام نمی‌گردد، و منم آن شرفی که توصیف نمی‌شود، منم کشنده مشرکین، و منم هلاک کننده کافرین، و منم فریادرس مؤمنین، و منم قائد غرّ المحجّلین، منم ارّهٔ قاطعه جهنم و آسیای دایره، منم راننده، اهل جنهم را به سوی او، منم آن کسی که هیزم در جهنم می‌نهد، منم که اسمم در صحف الیا، در تورات بریا است و در نزد عرب علی است.

و به درستی که از برای من اسم‌هایی است در قرآن که شناخت او را کسی که شناخت، منم آن صادقی که حق تعالی شما را امر کرده است به تابع شدن او و فرموده [است]: ﴿وکونوا مع الصّادقین﴾، یعنی باشید با راست گویان. منم صالح موسی، منم اذان گوینده در دنیا و آخرت [و] تصدق دهنده در رکوع، منم پهلوان دلیر پهلوان و برادر پهلوان، منم مدح شده به هل اتی، منم وجه الله، منم جنب الله، منم علم الله، منم که در نزد من است علم گذشته و آینده تا روز قیامت که ادعای این مرتبه را احدی نمی‌کند و کسی نمی‌تواند از من دفع کند این امر [را].

گردانیده است حق تعالی قلب مرا روشن و روشنی بخش و عمل مرا رضیّ. و خداوند من مرا حکمت آموخته و او را غذای من ساخته، شریک به خدا نیاورم از روزی که خلق شدم، و جزع ننمودم از روی [که] حمل شدم، کشتم صنادید عرب را و چابک سواران پهلوان‌های عرب را و فنا ساختم شیران و شجاعان عرب را. ای مردم سؤال کنید مرا از علم مخزون و حکمت مجموعه[1].

---

۱. ر.ک: الفضائل، ص ۸۳.

فصل ۱۳۳
خطبهٔ افتخار

و از این قبیل وارد شده است در خطبه افتخار روایت کرده اصبغ [بن] نباته که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطبه خواند و فرمود:

منم برادر رسول خدا و وارث علم آن حضرت و معدن حکمت‌های او و صاحب سرّ او، و [خدا] نازل نساخت حرفی در کتابی از کتاب‌های خود مگر آنکه راجع کرد به سوی من، و نهاده شده است بهر من علم گذشته و اینک الی روز قیامت، و عطا شده است مرا علم نسب‌ها و نسبت‌های مردمان، و عطا شده است مرا هزار کلید که می‌گشاید هر یک از آنها هزار باب را، و امداد شده‌ام به علم قدر و به درستی که این جاری می‌شود در اوصیای بعد از من مادامی که جاری است روز و شب، تا اینکه ارث خداوند شود زمین و آنچه در آن است؛ چه او بهترین وراثین است.

عطا شده است مرا صراط و میزان و لواء و کوثر، منم پیشوای بر بنی آدم روز قیامت، منم حساب کننده از برای خلق، منم نازل کننده ایشان در منازلشان، منم کسی که عذاب اهل آتش با من است. و جمیع اینها فضل است از جانب خداوند بر من و کسی که انکار کند که از برای من در زمین رفتن و آمدن مکرر است یعنی مردن و زنده شدن و عود نمودن بعد از رجعت ـ در این خصوص [اگر] حدیثی [را] انکار نماید ـ به تحقیق ردّ بر ما نموده است و کسی که بر ما ردّ نماید بر خداوند تعالی ردّ کرده است.

منم صاحب دعوات، منم صاحب صلوات، منم صاحب انتقامات، منم صاحب دلالات، منم صاحب آیات عجیبات، منم آگاه [بر] اسرار مردمان و جمیع بریات، منم به روی زمین همچنان کوه آهنین، منم همواره سخت و سنگین، منم نازل کننده ملائکه را به منازلشان، منم که [عهد] گرفتم بر ارواح در روز ازل، منم ندا کننده بر ایشان به کلام ﴿أَلستُ بربّكم﴾[1] به امر خداوند قیوم لم یزل، منم کلمه گویای الهی در میان خلق، منم که عهد گرفتم بر جمیع خلایق در خصوص نماز، منم فریاد[رس] بیچارگان و درماندگان و یتیمان، منم درب شهر علم، منم بلندی کوه حلم، منم قائمه خداوندی که در زمین ایستاده‌ام، منم صاحب بیرق حمد، منم صاحب بخشش‌هایی بعد از بخشش‌ها، و

---

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۷۲.

اگر خبر کنم شما را هر آینه کافر خواهید شد، منم کشنده بزرگان و گردن کشان.
منم ذخیره [خدا] در دنیا و آخرت، منم آقای مؤمنین، منم علم عریان هدایت یافتگان، منم صاحب عین، و منم چشمه یقین، منم امام المتقین، منم رانندهٔ مردم به سوی دین، منم رشته خداوندی که محکم است و متین، منم آنچنان کسی که مملو نمودم زمین را از عدالت چنانکه مملو شده شود از ظلم و جور، منم رفیق و صاحب جبرئیل، و منم حاکم و فرمان دهنده میکاییل، منم درخت هدایت، و منم علم پرهیزکاری، منم محشور کننده مخلوق را به سوی خداوند به آن کلمه آنچنانی که به او جمع می‌شود جمیع خلایق، و منم مبعوث کننده مردمان را به سوی محشر، و منم جمع کننده احکام، و منم صاحب قضیب جمل احمر یعنی عصای موسی و شتر سرخ.
و من [هستم] باب الیقین، منم امیرالمؤمنین، منم مصاحب خضر، و منم صاحب بیضاء، و منم صاحب فیحاء[1]، و منم کشنده پهلوان‌ها و هلاک کننده شجاعان، و منم صاحب قرون اولین یعنی زمان‌های ماضیه. منم صدیق اکبر، و منم فاروق اعظم، منم تکلم کننده به وحی، منم صاحب علم‌های زرد، و منم صاحب بیرق‌های سرخ، منم غایت منتظر از برای امر عظیم، منم عطا کننده، و منم بذل نماینده، و منم نگاه دارنده دست خود هنگام گرفتن، منم وصف کننده نفس خود، و منم کمک کننده [به] دین خدای خود، و منم حمایت کننده پسر عمّ خود، منم پنهان کننده [و پوشانندهٔ] آن حضرت در کفن‌هایش، منم ولی رحمان، و منم رفیق حضرت هارون، و منم صاحب موسی و یوشع بن نون، و منم صاحب جنّت، و منم صاحب قطره و باران، و منم صاحب زلازل و خسوف، و منم ترساننده هزاران از مردمان، و منم کشنده کافران، منم امام و پیشوای نیکان، منم بیت المعمور، منم سقف مرفوع، منم بحر مسجور، منم درون حرم، و منم تکیه گاه امم، و منم صاحب امر عظیم.
آیا گوینده‌ای هست که با من گفت‌وگو نماید و اگر من تنها نبودم و نمی‌شنودم کلام خدا را و قول رسول الله را البته شمشیر می‌نهادم در میان شما و شما را می‌کشتم تا به آخر شما. منم شهر رمضان، و منم شب قدر، و منم ام الکتاب، و منم فصل الخطاب، و منم سوره حمد، و منم صاحب نماز در حضر و در سفر بلکه ماییم نماز و روزه و شب‌ها و روزها و ماه‌ها و سال‌ها، و منم صاحب حشر [و] نشر، منم از امت محمد دور کننده مکر و حیله را، منم درب سجده‌ها، منم عبادت کنندهٔ معبود، و منم شاهد و

۱. و بیضاء به معنی روشنایی و نور است و فیحاء به معنی حرارت و آتش است. م.

مشهود، و منم صاحب سندس اخضر، و منم ذکر شده در آسمان و زمین، و منم گذشته با رسول الله در آسمان‌ها، و منم صاحب کتاب وقوس[۱]، و منم مصاحب شیث بن آدم، و منم مصاحب موسی و آدم، منم که به من زده شد مثل‌ها، منم آسمان خضرا، و منم دنیای غبراء، منم صاحب باران بعد از مأیوس شدن، منم این که هستم، نبینید کسی مثل من، منم صاحب رعد اکبر، و منم بحر اکدر، و منم تکلم کننده با آفتاب، منم صاعقه بر دشمنان، منم فریادرس کسی که اطاعت نماید مرا از بندگان و خداست پروردگار من که یگانه است و شریکی از برای او نیست.

آگاه باشید از برای باطل جولانی است و از برای حق دولتی است بالدوام. و من از میان شما رونده‌ام، به زودی انتظار بکشید فتنه بنی امیّه را و دولت باطله[۲] ایشان را. پس دولت بنی عباس خواهد آمد به فزع و تعب و ظلم، و شهری در میانه دجله و دجیل[۳] و فرات بناء خواهد شد که به آن شهر زورا گفته شود[۴] و ملعون است هرکه در آنجا سکنی گیرد، از آن شهر بیرون آید طینت جبارین، و قصور عالیه در آن بنا شود و مانند گربه، اهل آن سبیل گزارند و ریش را تراشند و معامله به مکر و فجور نمایند و بنی عباس به وراثت در پادشاهی باشند الی چهل و دو سال نسلاً بعد نسل تا عدد معینی، در استراحت و دولت قوی باشند.

پس فتنه غیر او قلاده حمرا که در ضمن آن است قیام حق یعنی غیب امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) است ظاهر شود و مدت زمانی بگذرد و من پرده حجاب را از روی خود برداشته و در بحبوحهٔ اقالیم چون ماه درخشنده میانه کواکب طلوع نمایم. آگاه باشید! از جهت خروج من ده علامت است: اوّل آن آمدن علم‌های مختلفه در نزدیک کوفه[۵]؛ و دوم معطل ماندن مساجد که در آنها نماز نگزارند؛ سوم آنکه مردم به حج نروند؛ و چهارم فرو رفتن زمین و پرتاب شدن آن در خراسان؛ پنجم طلوع نمودن ستاره‌های دنباله دار در آسمان؛ ششم نزدیک شدن ستاره‌ها به یکدیگر؛ هفتم و هشتم هرج و مرج یعنی فتنه عظیمه و اختلاط مردم در میان همدیگر؛ نهم قتل نفوس؛ و دهم نهب و تاراج اموال مردم.

---

۱. اشاره است به ﴿فکان قاب قوسین أو أدنی﴾.
۲. در عبارت، دولت کسرویه دارد؛ شاید مراد از آن دولت روم است. م.
۳. یعنی دجیر به اصطلاح ماها. م.
۴. ظاهراً بغداد است. م.
۵. اشاره است به واقعه کربلا. م.

و اینها ده علامت‌اند، و در مابین ظهور هر علامتی و علامت دیگر امرهای عجیبی خواهد بود و چون تمام علامت‌ها به ظهور رسید قیام نماید و ظهور کند قائم ما که قائم به حق است پس فرمود:

«معاشر الناس نزّهوا ربّکم ولا تُشیروا إلیه فَمَن حَدَّ الخالق فَقَد کَفَرَ بالکتاب الناطق»؛ یعنی خدا را درست بشناسید و ذات مقدس را قیاس به مخلوق نکنید و مشار الیه قرار ندهید؛ پس هر که خدا را تحدید نماید یعنی جسم داند هر آینه کافر شده [است] به قرآن ناطق؛ یعنی ایمان به محمد و علی نیاورده [است].

پس فرمود:

خوش به حال دوستان من که مرا قبول نمودند و دشمنان [را] به جهت خاطر من به دور انداختند. ایشان‌اند خزانه دار خدا در روی زمین، و به فزع نیایند و خوشحال باشند در روز فزع اکبر یعنی قیامت، و منم نور خدا که هرگز خاموش نشوم، و منم سرّ الهی که هرگز مخفی نشوم[1]، و از همه جا با خبرم.

و مؤید بر این مطلب و تمام روایتی [است] در امالی [که] از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که آن حضرت فرمود: ای جماعت قریش چگونه خواهد بود حال شما که بعد از من کافر شوید یعنی ایمان به علی نیاورید؟ پس ببینید مرا در جماعت اصحاب خود که روهای شما را با شمشیر می‌زنم من یا علی بن ابی طالب. در آن حال آن حضرت این کلمات مبارکات را می‌فرمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله بفرما ان شاء الله[2].

فصل ۱۳۴

بخشی از خطبهٔ تُطُنْجیّه

و از خطبه‌های آن بزرگوار یکی خطبه[ای] است که مسمّی است به تطنجیّه که ظاهر آن عجیب و باطن آن عمیق و پرمعنی [است]. هر که بخواند این خطبه را بترسد آنکه مباد از قلّت فهم به شک افتد؛ به جهت آنکه در این خطبه آن حضرت ذکر فرمود از

۱. ر.ک: کفایة الاثر، ص۲۱۳؛ بصائر الدرجات، ص۲۰۰؛ الکافی، ج۱، ص۱۹۷.
۲. امالی طوسی، ص۴۶۰.

تنزیه خالق چیزی را که احدی به آن طاقت ندارد و این خطبه را آن بزرگوار در میان کوفه و مدینه فرمود؛ و ظاهر معنی آن این است:

حمد خدای آنچنانی را سزد که باز نموده آسمان و زمین را، شکافته و صافی نموده هوا را و به هم بسته در باطن، اصول منشأ وجود حیوانات و نباتات را و بوهای خوش در اقسام گل و ریاحین قرار داده و روشنی‌ها را روشنی بخشیده و مرده‌ها [را] زنده گردانیده و زنده‌ها را می‌رانیده. حمد می‌کنم او را حمدی که تابان باشد وبلند شود و درخشنده، و با لَمَعان باشد، و حمدی که تصاعد به آسمان کند وپر کند هوا را.

اوست خدایی که خلق فرمود آسمان‌ها را بدون قائمه، و بر پاداشته آنها [را] بدون ستون و قائمه، و زینت داده آنها [را] به ستاره‌های درخشنده، و حبس نموده در میان هوا ابرهای غلیظ مختلف، و خلق نموده دریاهای عظیمه را و کوه‌های رفیعه و وثیقه را در میان آنها به جهت تلاطم و امواج هالکه؛ آنها که اهل زمین را هلاک ننماید. و باز نمود ابواب کوه‌ها را نظر به مصلحت و حکمت خود، و دریاها به اضطراب امواج بدون اهلاک اصلی زمین به حال خود باقی ماندند.

و حمد می‌نمایم او را، و اوست سزاوار حمد و ثنا، و شهادت می‌دهیم بر آنکه نیست خدایی غیر از او، و شهادت می‌دهم بر آنکه محمدﷺ بنده برگزیده و پیغمبر گرامی اوست، و برگزیده او را از مقام بلند، و فرستاده او را در طایفه اعراب از قریش، و مبعوث نموده او را بر خلق به جهت هدایت.

و اوست هادی و مهدی از جانب خدا و گردانیده او را شجاع باطنی در تبلیغ رسالت و احکام، و بر پا داشته به [وسیلهٔ] او دلایل محکمه را و ختم نموده به [وسیلهٔ] او پیغمبران را، و اوست خاتم انبیاء، و نصرت داده به وجود مبارکش طایفه مسلمین را و ظاهر کرده آینده ما و دین قوم را (صل الله علیه وآله الطاهرین).

ای مردم بازگشت نمایید به جانب شیعهٔ من؛ یعنی از شیعه من شوید و بر بیعت من باقی باشید و مواظبت کنید بر دین پیغمبری به حسن اعتقاد، و تمسک کنید به وصیّ پیغمبر خود که به واسطه اوست نجات شما و به دوستی اوست راه و محل رستگاری شما.

پس منم آرزو، و منم رواکنندهٔ حاجات خلق، و منم واقف بر طُتُنجَین؛ یعنی دو دریای مانند دو تُنگ، و منم ناظر بر مغربین و مشرقین یعنی از همه جا با خبرم و شناخته‌ام

خدا را و دیده‌ام به رأی العین افردوس را[1] و دیده‌ام در آن دریای محیط بر تمام عالم، زمین را که بر هم پیچیده مانند پیچیدگی جام‌ها و رخت‌های ملفّقه. و آن زمین در خزف و سفالی بود در طنج سمت راست جانب مشرق[2]، و نیست تمام حدود دایرهٔ زمین و افردوس و آنچه در میان اوست مگر مانند انگشتری که در انگشت باشد.

و به تحقیق دیده‌ام آفتاب را در وقت غروب مانند طایری که داخل شود در آشیانه و منزل خود. هرگاه احاطه و پیچیدگی سر افردوس نمی‌بود و اختلاط دو طنج نمی‌شد و صدای گردش فلک نبود هر آینه اهل آسمان‌ها و زمین‌ها می‌شنیدند آواز التهاب دخول آفتاب را درمیانه آب سیاه که آن آب عین حمیه است.

و به تحقیق دانسته‌ام از عجائب خلق الهی چیزی را [که] نمی‌داند او را به غیر خدا، و فهمیده‌ام آنچه را که بوده و آنچه را که خواهد بود و آنچه را که در عالم ذرّ اوّل با خلایق آن عالم بوده‌اند با آدم اوّل. و هر آینه کشف شد از برای من آنچه باید کشف شود، و تعلیم نمود خدای تعالی مرا و من تعلیم گرفتم.

آگاه باشید و در گوش نگه دارید و اضطراب نکنید و از حق برنگردید، هرگاه ترس من از شما نبود که بگویید علی مجنون شده و یا مرتد گردیده هر آینه خبر می‌دادم شما را با آنچه مردم در آن بوده‌اند و آنچه را که شما در او هستید و آنچه خواهد شد تا روز قیامت. و آیا این عزّتی است از برای من که دانا هستم، بلکه خداو[ند] تعالی پنهان نموده علم خود را از جمیع پیغمبران مگر از صاحب شریعت شما محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله). و تعلیم نمود علم او را به من و تعلیم نمودم علم خود را به او.

آگاه باشید به درستی که ماییم نُذُر اُولیٰ و نُذُر آخره و نُذُر هر زمان و هر مکان؛ یعنی پیغمبری در اهل بیت ما بوده و هست، و به ما هلاک شود هرکه هلاک شود؛ یعنی به دشمنی ما هر کسی هلاک گردد، و به ما نجات یابد هر که نجات یابد؛ یعنی به دوستی ما هر کسی نجات خواهد یافت. و تعجب در این مطلب نکنید و بزرگ نشمارید این فضایل را در حق ما، قسم به خدایی که حبّه را رویانیده و انسان را خلق فرموده ـ و

۱. و مراد به افردوس دریای هفتم است که جاری است در آن آسمان‌هایی که پر است از نجوم و کواکب و راه‌هایی که خدا در آنها قرار داده [است]. م.

۲. و مراد از دو طنج دو آب بی پایان بی‌حد است شبیه دو تنگ که سر به هم آورده باشند. م.

بزرگی و جبروت مخصوص ذات احدیت اوست ـ هر آینه مسخر من‌اند تمام بادها و هواها و طیور، و دنیا خود را به من عرضه داشت و به من روی نمود و من اعراض از او کردم.

و منم آنکه سیلی و طبانچه زده‌ام بر سر و روی دنیا و از این جهت به ناله بر آمد و انتظار می‌کشد که در چه زمان روی دهد به من لواحق که فریبم دهد و هرگز نخواهد فریب داد. و به تحقیق من می‌دانم وعالم‌ام بر آنچه در بالای افردوس اعلی است و آنچه در زیر هفتمْ طبقهٔ زمین است و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در میانهٔ آنها و میانهٔ زمین [و] آسمان و آنچه در زیر خاک است؛ و همهٔ اینها [را] می‌دانم به علم احاطی نه به إخبار. و قسم یاد می‌کنم به خداوند عرش عظیم [که] هرگاه بخواهم هر آینه خبر می‌دهم شما را به پدران شما و پیشینیان شما که در کجا بودند و از کجا آمدند و در کجایند الآن و به کجا خواهند رفت.

و چه بسیار اشخاص که می‌خورند گوشت برادران را و می‌آشامند در سر پدران خود، حال آنکه مشتاق دیدار آنها هستند و تمنای حضور آنها را نمایند. یعنی از مأکولاتی که پرورش یافته [است] از خاک برادران می‌خورند و از کوزه‌ای که گـل آن عـجین است از خاک پدران می‌آشامند و نمی‌فهمند؛ هیهات هیهات اگر چنانچه پرده‌ها پاره و کشف شود و آنچه در سینه‌ها است حاصل گردد. و آنکه وارد شود مـی‌دانـد کـه اسرار در کجا پنهان است یعنی اگر من کشف اسرار [را آشکار] نمایم معلوم شود که عالم به خفیّات کیست. و قسم به خدا که شما گـل چـندین کـوزه‌ها شـده‌ایـد و یـا می‌شوید، نه یک دفعه بلکه [به] کرّات عدیده، و در هر مرتبه تا مرتبه دیگر بوده و یا هست در آیتی و از آیات چندی، که در میانه مقتولین و اموات است که بـعضی در حوصلهٔ مرغان قرار گیرند و بعضی در شکم‌های وحشیان رونـد و مـردم در مـیانه گذشته و آینده و شب و روزند.

هرگاه کشف شود از برای شما چیزی که بوده است از برای من از قدیم اوّل ـ یعنی پیش [از] خلق آسمان و زمین ـ و آنچه می‌باشد از جهت من در آخر الزمان هر آینه می‌دیدید عجایب عظیمه و امور عجیبهٔ غریبه و صنعت‌های خوب، و علم‌هایی که احاطه دارد بر تمام موجودات.

منم صاحب خلق اوّل پیش از نوح اوّل، و هرگاه می‌دانستید آنچه را واقع شده در ما بین حضرت آدم و نوح علیهما السلام از عجایب ـ و همه آنـها را مـن دیـده‌ام ـ و امّت‌هـای

چندی که به واسطه معصیت، آنها را هلاک نموده‌ام؛ پس سزاوار است بر ایشان قول و هلاکت، و بسیار بودند بد عمل، و منم صاحب طوفان اوّل یعنی طوفان نوح، و منم صاحب طوفان ثانی یعنی روز قیامت، و منم صاحب سیل عرم، و منم صاحب اسرار مکنونات، و منم صاحب قوم عاد و باغات و جنات ایشان، و منم صاحب قوم ثمود و آیات، و منم خراب کننده آنها، و منم به تزلزل درآورنده آنها، و منم رجوع دهنده آنها و هلاک کننده آنها، و منم تدبیر کننده آنها، و منم کشاننده آنها، و منم کشنده آنها، و منم زنده کننده آنها، و منم اوّل و منم آخر و منم ظاهر و منم باطن و منم بأشْهُرِها «لبطارِقَةِ سُفيانَ فَتوقّعوا ظهورَ تكلّمِ مُوسىٰ عن الشجرةِ على الطورِ فيظهر» و غلبه نمایند جماعت عرب بر شهرهای لارمن و سقلاب و به فزع آورد هرقل[۱] را. و به ترس آورد بزرگان سیستان را. پس منتظر باشید ظهور تکلم موسی را از شجره در کوه طور؛ پس ظاهر می‌شود[۲].

و فرمود اینهایی که گفته شده همه ظاهر بود که کشف شد و معانی چندی بود که وصف شد؛ آگاه باشید چه بسیار عجایبی که من ذکر ننمودم و دلایل چندی که پنهان داشتم، و نیافتم از برای آن اسرار و عجایب کسی را [که] طاقت حمل آن و شنیدن آن [را] داشته باشد. منم صاحب ابلیس؛ یعنی بودم که سجده ننمود، و منم معذِّب او، و معذب جنود او که از روی کبر و منیّت عبادت و سجده ننمود، منم بلند کننده مقام ادریس، و منم به نطق آورنده، حضرت عیسی عليه السلام را در گهواره در حالت طفولیت و صباوت، و منم وسعت دهنده و پهن کنندهٔ میدان‌ها و زمین‌ها و واضع [کننده]، زمین را درمیان آب، و منم قسمت‌کننده آن به پنج قسمت: یک قسمت بیابان و یک قسمت دریا و یک قسمت کوه ها و یک قسمت معموره و آباد و یک قسمت ویرانه و خراب.

و من شکافته‌ام دریای قلزم را از سنگ سخت و شکافته‌ام اصلاب عقیمه را از جهت تناسلی و تولد، و شکافته‌ام هر یک را از آن دیگر، و شکافته‌ام بعضی را در بعضی. بعد فرمود: «أنا طيبوثا، أنا جاثيوثا، أنا البارحلون، أنا عليوثوثا»[۳].

---

۱. که ظاهراً یکی از ملوک است در قسطنطنیه. م.

۲. گویا مراد امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است. م.

۳. شاید مراد از این کلمات، اسماء اعظم الهی و یا آنکه کلمات سریانیه است و هریک اشاره به صفتی است، و یا آنکه اسماء شهرها است مثل جابلغا و جابرسا. یعنی منم صاحب آن شهرها کما اینکه در جابلغا و جابرسا فرمود «الله یعلم». م.

و فرمود منم غواص در دریاها در حین هیجان و تلاطم و هلاکت خلق تا زمانی که بیرون آید از برای من آن‌قدری که آماده شده و مهیا شده از اسبان و مردان، و آنچه بخواهم از آنها اخذ کنم، و واگذارم آنچه را اراده کنم، پس تسلیم کنم به عمّار یاسر علیه السلام دوازده هزار اسب ادهم که بر هر اسبی یک دوست خدا و رسول او صلی الله علیه و آله سوار باشد و با هریک از آن سوارها دوازده‌کتیبه باشد که عدد آنها را به غیر خدا کسی نداند. آگاه باشید مردم و مژده باد شما را، شما خوب برادرانی می‌باشید، و آگاه باشید که برای شما بعد از زمانی چند، امر تحفه و عجیبی خواهد روی داد می‌فهمید آن را به بعضی از بیانات که می‌شود، و کشف می‌شود از جهت شما برهان در وقت طلوع مریخ و مشتری در حین دقایق اقتران.

پس در آن زمان پیاپی تزلزل و سکون در زمین و تمام موجودات خواهد روی داد و علم‌های چندی از طرف نهر جیحون بیاید به سوی بیابان بابل[1]. و منم بناکننده تمام حصارها و بروج و نگه‌دارنده بادها و بازکننده درها و پهن کننده گردها و دریاها، و منم صاحب طور و منم آن نور ظاهر، و منم برهان ظاهر و این است [و] جز از این نیست.

کشف شد از برای حضرت موسی علیه السلام جزئی از جزء ذره از مثقال نور و اسرار، و همه اینها از علم خداوند ذوالجلال است. و منم صاحب جنات الخلود، و منم جاری کننده نهرها ـ نهرهای پر از آب بی پایان و نهرهایی از شیر و نهرهایی از عسل صافی شده و نهرهایی از شراب لذیذ به جهت شاربین. و منم آنکه حجاب کشیده‌ام جهنم را و گردانیده از برای او طبقات: یکی طبقهٔ سعیر و یکی طبقه جیر و یکی عمقیوس. تمام آنها را مهیا نموده‌ام از برای ظالمین و تمام آن طبقات، و انواع عذاب را قرار داده‌ام در وادی برهوت که مراد از آن، وادیِ فلق است.

و قسم به خدای خلق [که] مخلّد خواهند بود در آن وادی جبت و طاغوت یعنی ... و... و اتباع و بندگان آنها. و کسی که کافر شود به خداوند صاحب ملک و ملکوت. و منم صاحب اقالیم به امر خداوند علیم و حکیم، و منم کلمه آنچنانی که با آن کلمه تمام شده است جمله امور و باقی مانده روزگارها، و من گردانیدم اقالیم را چهار قسم و جزیره‌ها را هفت قسم. و اقلیم جنوب معدن برکت‌هاست و اقلیم

---

۱. گویا در صحرای نجف اشرف باشد. م.

شمال معدن سطوت‌ها است و اقلیم صبا معدن زلزله‌ها است و اقلیم دبور معدن هلاکت‌هاست.

آگاه باشید وای بر مدینه‌ها و شهرهای شما از سرکشان و طاغیانی [که] در آنجا پیدا می‌شوند و تغییر می‌دهند خود را، و افعال حسنه را به معصیت بدل کنند و یا تغییر و تبدیل در دین خود دهند. در این صورت میل کند شداید از دولت خواجه‌ها و ملکیت اطفال و زنان، و در این حال پر شود روی زمین از اهل باطل. هیهات هیهات انتظارکشید حلول فرج اعظم را و رو آوردن آن را فوج فوج؛ در این وقت می‌گرداند خداوند تعالی سنگ‌ریزه‌های نجف اشرف را جوهر، و می‌گرداند زیر قدم‌های مؤمنین، و اهل خلاف (منافقین) به آن سنگ‌ها خرید و فروش نمایند به حدّی که یاقوت احمر و دُرر و جواهرات دیگر قدری و قیمتی نداشته باشند[۱].

و چون این علامات به آخر رسد معلوم شود به صدق روشن او، و درخشان گردد نور و بهای او، و ظاهر گردد آنچه را که در اراده نموده‌اید. و برساند شما را به آنچه دوست می‌دارید. آگاه باشید که بسیار است در این مطلب از عجایب کثیره و امور غریبه، و ای کسانی که مانند گوسفندان می‌باشید و چون بهایم و چارپایان و حیوانات هستید، چگونه می‌باشد وقتی که ازدهام شود بر شما علم‌های بنی کنام با عثمان بن عتبه از اطراف شام و اراده به کشیدن لشکر و رایات پدر و مادر خود را، و تزویج کند به این واسطه مادرش را؛ هیهات، یعنی دور است این امر که از بنی امیه و عَدوی به حق برسند و حق را مشاهده کنند.

پس بعد از این کلمات حضرت (صلوات الله علیه) گریه کردند و فرمودند:

وای بر این امت‌ها که مشاهده کنند علم‌های بنی‌عتبه را با بنی کنام که سه نفر سه نفر و طایفه طایفه فرار کنند با خوف شدید و شدت عذاب. آگاه باشید ای اصحاب آن زمان زمانی است که وعده داده شده‌اید، و در آن زمان هر آینه سوار می‌نمایم مؤمنین [را] بر اسب‌های نجیب، و لاحق شوند ایشان را سوارهایی چند از جانب آسمان، و منافقین می‌گویند علی ادعای خدایی دارد. آگاه باشید ای مردم، و شهادت دهید هر وقتی که گواه طلبم و سؤال کنم از شما که علی نور مخلوق است و بنده مرزوق است، و کسی که غیر از این را در حق علی گوید، پس بر او لعنت خدا و لعنت لاعنین باد.

---

۱. و این مطلب از ظاهرترین علامات است گویا مراد، علامت ظهور حضرت قائم (عجل الله فرجه) است. م.

و حضرت بعد از این بیانات از مرکب، نزول فرمود و این کلمات را ادا کرد:
«تَحَصَّنْتُ بِذِي المُلكِ و المَلَكُوتِ و اعتَصَمْتُ بذي العِزَّةِ و الجَبَرُوتِ و امْتَنَعْتُ بِذِي القُدْرَةِ و المَلَكُوتِ مِن كلِّ ما أخافُ و أحْذَر». و فرمود ای مردم هیچ کسی این کلمات مبارکات را نگوید در وقت نزول بلا و مکروهی الّا آنکه خداوند آن بلا را از او دفع نماید.

پس جابر عرض کرد یا امیرالمؤمنین این کلمات را تنها بگوید؟ فرمود:
بلی ولیکن با سیزده اسم گفته شود و اسم من [را] هم با آنها منضم کند؛ یعنی بعد از این کلمات بگوید بمحمدٍ و عليٍّ و فاطمةَ و الحسنِ و الحسينِ و عليِّ بن الحسينِ و محمدَ بنِ عليٍّ و جعفر بن محمّدٍ و موسى بن جعفرٍ و عليِّ بن موسى و محمّدِ بن عليٍّ و عليِّ بن محمّدٍ و الحسن بن عليٍّ و الحجةِ بنِ الحسنِ (عليهم الصلاة و السلام).

پس حضرت سوار شدند و روانه شدند.

فصل ۱۳۵
خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام در معرفی خود

و از جملهٔ خطب آن بزرگوار این است که ظاهراً ترجمه می‌شود که فرمود:
منم آنکه در نزد من است کلیدهای غیب الهی که نمی‌داند آنها را بعد از رسول خدا مگر من، و منم ذوالقرنین که در کتب اُولیٰ ذکر شده، و منم صاحب خاتم سلیمان، و منم ولیّ حسنات، و منم صاحب صراط و موقف، و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ، و منم آدم اوّل و نوح اوّل و آیت خداوند جبّار، و منم حقیقت اسرار، و منم برگ دهنده به اشجار، و منم رساننده میوه‌ها، و منم جاری کننده چشمه‌ها و نهرها، و منم خزینه علم، و منم کوه حلم، و منم امیر بر مؤمنین، و منم عین و اصل یقین، و منم حجت خدا در آسمان‌ها و زمین، و منم راجفه[1] و منم صاعقه[2] و منم صیحهٔ به حق، و [منم] قیامت [برای] آنکه انکار کند قیامت را.
و منم قرآن و کتاب الله که در آن شکی و ریبی نیست، و منم اسماء حسنیٰ خدا که امر نموده به خواندن او به آن اسماء، و فرمود ﴿وَلِلّٰهِ الأسماءُ الحُسنىٰ فَادْعُوهُ بِها﴾، و منم

۱. یعنی زلزله شدیده. م.
۲. یعنی عذاب بر دشمنان خدا. م.

نور آنچنانی که موسی علیه السلام از نور من اقتباس و استفاده نمود و هدایت یافت، و منم صاحب نفخه صور، و منم خارج کننده اموات از قبور، و منم صاحب یوم نشور، و منم صاحب نوح و نجات دهنده او از طوفان، و منم صاحب ایوب پیغمبر که مبتلی بود، و منم شفا دهنده او، و منم آنکه بر پاداشته‌ام آسمان‌ها [را] به اذن خدای خود، و منم صاحب ابراهیم، و منم سرّ موسی کلیم، و منم نظر کننده در ملکوت اعلی، و منم امر حیّ قیّوم که نمی‌میرد، و منم ولیّ پروردگار حق بر تمام خلق، و منم آنکه در نزد من تبدیل قول نمی‌شود.

و حساب خلق با من است، و منم آنکه امر خلایق تفویض به من شده، و منم خلیفه خداوند خالق، و منم سرّ خدا در شهرهای او و حجت او بر بندگانش. و منم امر خدا و روح، چنانکه در قرآن فرموده [است]: ﴿یَسئلُونَكَ عَنِ الروحِ قُلِ الروحُ مِن أمرِ ربّي﴾[1].

و من بلند نموده‌ام کوه‌های بسیار بلند را، و منفجر نموده‌ام چشمه‌های جاری را، و منم غرس کننده درخت‌ها و خارج کننده میوه‌های رنگارنگ، و منم تقدیر[کننده] و برقرار کننده اقوات، و منم منشر اموات، و منم نازل کننده باران، و منم نور دهنده به آفتاب و ماه‌تاب و ستارگان، و منم قیم قیامت و مقیم ساعت، و منم مطیع پروردگار، و منم آنکه خداوند اطاعت مرا بر مردم واجب نموده، و منم آنکه زنده‌ام و نمی‌میرد و هرگاه به حسب ظاهر بمیرم در عالم باطن زنده‌ام، و منم خزانه سرّ الهی، و منم عالم بما کان و مایکون.

و منم نماز مؤمنین و روزه ایشان، و منم مولای ایشان و امام ایشان، و منم صاحب نشر اوّل ـ یعنی عالم در دنیا ـ و نشر آخر ـ یعنی روز قیامت ـ و منم صاحب مناقب و مفاخر، و منم صاحب کواکب.

و منم عذاب [کننده از سوی] خدا همه وقت، و منم هلاک کننده جابرین در اوّل زمان، و منم زایل کننده دولت‌های ظالمان، و منم زلزله‌ها و زلزله شدیدهٔ با صدا، و منم صاحب کسوف و خسوف، و منم کشنده بزرگان و گردن کشان به [وسیلهٔ] این شمشیر خود، منم آنکه خداوند در عالم اظله[2] برپاداشت مرا و خواند مردم را به طاعت من، و چون ظاهر شدم انکار نمودند مرا و خداوند سبحانه در قرآن مجید

---

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۵.

۲. شاید مراد عالم ذرّ است. م.

می‌فرماید: ﴿فَلَمّا جائَهُم ما عَرَفُوا كَفَروا به﴾[1]. و منم نور انوار، و منم حامل عرش الهی با ابرار و خوبان، و منم صاحب کتاب‌های پیشین، منم در حکمت الهی که باز کرده نشده از برای هر که تکذیب کند مرا و آنکه تکذیب نماید داخل بهشت نشود.

منم آنکه ازدحام کنند ملائکه بر فراش و خوابگاه من، و می‌شناسند مرا تمام بندگانِ اقلیم‌های تمام دنیا، و منم آنکه آفتاب دو مرتبه از جهت من رد شد و سلام نمود بر من دو بار، و نماز خواندم با رسول خدا ﷺ در مقابل دو قبله: یکی کعبه و یکی بیت المقدس، و بیعت نمودم به آن حضرت دو مرتبه: یکی در مدینه و یکی در مکهٔ معظمه، و منم صاحب بدر و حنین، و منم طور و کتاب مسطور و بحر مسجور، و منم بیت المعمور، و منم آنکه خوانده است خداوند تعالی خلایق را به سوی طاعت من؛ پس آنانی که کافر شدند به من و اصرار در کفر خود نمودند همه مسخ شدند و آنانی که اجابت امر الهی را نمودند نجات یافتند و به فیض رسیدند.

و منم آنکه به دست من است کلیدهای بهشت و قلاده‌ها و زنجیرهای جهنم، و من بوده‌ام با رسول خدا ﷺ در آسمان و در زمین، و منم مسیح در وقتی که نه روحی بود حرکت کند و نه نَفَسی بود که زند غیر از من، و منم صاحب قرن‌ها و زمان‌های سابق، و منم صامت ـ یعنی ساکت ـ و محمد ﷺ است پیغمبر ناطق، و منم آنکه گذرانیدم موسی علیه السلام را از دریا و غرق نمودم فرعون و فرعونیان را، و منم آنکه می‌دانم همهمه‌های بهایم و گفت‌وگوهای مرغان را، و منم آنکه می‌گذرم به هفت آسمان و هفت زمین در یک چشم بر هم زدن.

و منم تکلم کننده بر زبان عیسی در گهواره، و منم آنکه عیسی نماز گزارد در خلف من، و منم آنکه صورت‌گری خلایق کنم آن نوعی که خدا خواهد، و منم چراغ هدایت و کلید تقوی، و منم آخر و اوّل، و منم آنکه می‌بینم اعمال بندگان را، و منم خازن آسمان‌ها و زمین‌ها به امر ربّ العالمین، و منم قائم به عدل و قسط، و منم جزا دهنده عمل و دین، و منم آنکه هیچ عملی قبول نشود مگر به ولایت من و نفع نبخشد حسنات مگر به دوستی من، و منم عالم به دورات فلک دوّار، و منم صاحب وزن‌ها و قطره‌های باران و ریگ‌های نرم بیابان‌ها به اذن خداوند ملک جبّار.

آگاه باشید ای مردم منم آنکه می‌کشم دو مرتبه، و زنده می‌کنم دو مرتبه، و ظاهر شوم

---

۱. سوره بقره، آیه ۸۹.

هر نوع بخواهم، و منم شمارنده خلايق اگر چه زيادند، و منم حساب كننده ايشان اگر چه عظيم است حساب ايشان، و منم آنكه در نزد من است هزار كتاب از كتب انبيا[1]، و منم آنكه انكار ولايت مرا نمود هزار امّت و همه به اين واسطه مسخ شدند، و منم مذكور در زمان‌هاى سابقه و خارج در آخرالزمان، و منم شكننده و غلبه كننده بر جبارين در اولين و آخرين و بيرون آورنده ايشان و عذاب كننده در جماعت آخرين يغوث و يعوق[2] و منم متكلم به [هر] زبانى، و منم شاهد و حاضر در حين اعمال خلايق در مشارق و مغارب، و منم محمد صلى الله عليه و آله و محمد صلى الله عليه و آله من است، و منم معنى آنچنانى كه واقع نشود بر من اسمى و نه شبهى، و منم باب توبه.

بعد فرمود: «ولا حَولَ ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم».

فصل ۱۳۶

تفسير امام صادق عليه السلام از فضائل على عليه السلام

فرمود حضرت صادق عليه السلام آيات تسعى كه حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام در بعضى از مقامات در خارج فرموده [است] مراد، ائمه از ذريه حسين عليه السلام است. و اين امر ولايت مى رسد به كسى كه بيايند به سوى او از آفاق عالم، سواران و يارى كننده گان، و اوست ظاهر كننده تمام دين مبينِ حضرت خاتم النبيين و مالك روى زمين و كوه‌ها و راه‌ها و علامات آنها و غيرها. و اوست مهدى عليه السلام. و فرمود شرح مختصر كلمات اميرالمؤمنين عليه السلام اين است كه فرموده: «أنا دَحَوْتُ أرضَها»؛ يعنى آن حضرت و عترت آن بزرگوار ساكن مى‌شوند در زمين، و آبادى زمين به آنها است.

و قوله: «أنا أرسَيتُ جبالَها» يعنى آن حضرت و عترت آن بزرگوار امان‌اند از غرق و ايشان[اند] كوه‌هاى بلند از جهت علوّ قدر و منزلت.

و قوله عليه السلام: «أنا فَجَرتُ عُيونَها» يعنى عترت طاهرين آن بزرگوار چشمه‌هاى علم و حلم‌اند.

و قوله عليه السلام: «أنبَعتُ ثِمارَها» اشاره است به سوى عترت آن بزرگوار.

---

۱. يعنى علم آنها پيش من است. م.

۲. مراد ثلاثهٔ خبيثه‌اند. م.

و قوله علیه السلام: «أنا غَرَستُ أشجارَها» اشاره است به اینکه ائمه از عترت آن حضرت، ایشان‌اند درخت طوبی و ایشان‌اند سدرة المنتهی.

و قوله علیه السلام: «أنا أنشَأتُ سَحابَها» اشاره است به عترت آن بزرگوار، به جهت آنکه ایشان‌اند باران تند در جود و سخا.

و قوله علیه السلام: «أنا أسمَعتُ رعدَها»... یعنی من ظاهر نمودم علم را.

و قوله علیه السلام: «أنا نَوَّرتُ برقَها» یعنی عترت آن بزرگوار نور بندگان و شهرهایند.

و قوله علیه السلام: «أنا البَحرُ الزاخِر» یعنی منم دریایی پر از علم.

و قوله علیه السلام: «أنا شَيَّدتُ أطوارَها» یعنی من محکم نمود[م] دین را.

و قوله علیه السلام: «أنا قَتَلتُ مَرَدَةَ الشياطينَ» مراد اهل شام است.

و قوله علیه السلام: «أنا أشرَقتُ قمرها و شمسها وأجريتُ فُلكَها» مراد ائمه علیهم السلام است که ایشان آفتاب‌ها و مهتاب‌های امامت و کشتی نجات‌اند.

و قوله علیه السلام: «أنا جَنبُ اللّه» یعنی منم جنب خدا و علم او.

و قوله علیه السلام: «أنا دابّةُ الأرض»... یعنی حکم کنم میانه حق و باطل.

و قوله علیه السلام: «عَلىٰ يَديَّ تقومُ الساعة» اشاره است به سوی مهدی علیه السلام که زمان طویلی حکم می‌نماید در زمین، و چون وفات نماید روز قیامت برپا شود، و همه نور واحدند.

و قوله علیه السلام: «فيَّ يَرتابُ المبطِلون» یعنی کسی که انکار کند ولایت علی را هلاک شود و کسی که اقرار کند نجات یابد[1].

و این شرح و تفسیری را که [حضرت] علیه السلام فرمود نظر به فهم و عقل سایل نمود.

فصل ۱۳۷

داستان ملاقات علی علیه السلام با مرد خیبری

و از این قبیل است روایتی که صاحب کتاب عیون اخبار نقل می‌نماید که:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرور می‌فرمود و مرد خیبری با آنجناب بود؛ رسیدند به وادی[ای] که [آن را] سیل [فرا] گرفته و مانع از عبور بود. مرد خیبری ناگاه

۱. ر.ک: المناقب، ج ۳، ص ۳۸۷.

لباس خود [را] جمع نمود، از بالای آب روانه شد و از وادی گذشت بدون آنکه لباس و اعضای [وی] تر شود. و چون به طرف وادی رسید، و حضرت را نمی‌شناخت گفت: ای رفیق هرگاه آنچه را که من می‌دانم تو می‌دانستی هر آینه مثل من از این آب می‌گذشتی.
حضرت فرمود: جای خود باش، نظر کن، پس اشاره فرمود به آب؛ تمام آب سنگ شد و حضرت از روی سنگ گذشتند. چون شخص خیبری این مطلب را ملاحظه نمود هر دو دست را بر قدم خود زد و بسیار تعجب نمود و عرض کرد: ای جوان چه گفتی که این آب را سنگ نمودی؟ حضرت فرمود تو چه گفتی از روی آب گذشتی؟ عرض کرد من خدا را با اسم اعظم او خواندم. فرمود کدام است آن اسم اعظم؟ عرض کرد سؤال کردم از خدا به اسم وصیّ پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله. حضرت فرمود منم وصیّ محمد صلی الله علیه و آله. پس خیبری گفت راست می‌گویی و بر حقی تو. پس اسلام قبول کرد[1].

معجزهٔ تبدیل سنگ به طلا

و از این قبیل است چیزی را که عمار یاسر (رضوان الله علیه) نقل نماید که گفت:
روزی آمدم خدمت مولای خود علی علیه السلام. پس حضرت دید که در روی عمار گرفتگی است، و اغتشاش حواس از وی ملاحظه نمود و فرمود: چه می‌شود تو را؟ عرض کرد یا علی طلبکاری دارم و مطالبه دَین خود را می‌کند. پس حضرت اشاره نمود به سنگی که افتاده بود بر زمین، و فرمود بردار این سنگ را و دین [خود] را بده. عمار عرض کرد: یا علی این سنگ است من چگونه دین خود از سنگ ادا نمایم؟ حضرت فرمود به او که دعا کن خدا را به اسم من تا این سنگ را طلا نماید. پس من دعا نمودم و آن سنگ فی الفور طلا شد. حضرت [فرمود]: بگیر و اخذ کن از این سنگ هر قدر احتیاج داری. عرض کردم چگونه نرم می‌شود این پارچه طلا؟ حضرت فرمود: ای ضعیفُ اعتقاد، دعا کن به اسم من خدا را تا این طلا را نرم گرداند، به جهت آنکه به واسطهٔ اسم من خداوند تعالی آهن را نرم گردانید از جهت حضرت داود. پس عمار گفت من دعا کردم به اسم آن حضرت دفعةً آن

---

۱. مدینة المعاجز، ج ۱، ص ۴۳۰.

طلا نرم شد و هر قدر خواستم از آن طلا اخذ کردم. پس فرمود باز هم به اسم [من] دعا کن تا خدا این تتمّهٔ طلا را بدل به سنگ گرداند چنانکه بود. پس دعا کردم و سنگ شد[1].

فصل ۱۳۸
پاسخ منکر فضائل علی علیه السلام

کسی که شک و ریب در دین و یقین خود دارد می‌گوید چگونه می‌شود که سنگ طلا شود؟ پس به او بگو آیا نفهمیده‌ای و نمی‌دانی که قدرت بر هر چیزی در دست قادر است و مراد از اشیاء، آن غایتِ کمال است؟ و غایت کمال سنگ این است که طلا شود؛ و این است [و] جز این نیست [که] طلب می‌شود امر اعظم به واسطه [شخص] اعظم، و امید مطلب بزرگ از شخص بزرگ است، و غایت هر غایات و نهایت هر نهایات و اعظم اسماء و اقرب آنها در نزد خداوند دو اسم مبارک محمد و علی (علیهما و آلهما السلام) است و ولایت و امامت اوّلِ نبوت و آخر نبوت است و ایام دولت نبوت به امامت کامل شود.

و به سوی این مطلب اشاره است قول خداوند تعالی که فرمود: ﴿إنّي جاعلكَ للناس إماماً قال و ذرّيتي﴾[2]، به جهت آنکه چون خداوند تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام [را] نبی خود گردانید طلب ننمود امامت را از جهت ذریهٔ خود، و چون پوشانید او را خلعت خلّت یعنی خلیل خود گردانید و بلند نمود او را به مرتبه رسالت باز هم طلب ننمود امامت را از برای ذریهٔ خود؛ اما چون خداوند تعالی فرمود به او ﴿إنّي جاعلكَ للناس إماماً﴾[3] طلب نمود امامت را از جهت ذریهٔ خود، به جهت آنکه امامت نسخ نخواهد شد. پس امامت غایت هر غایات است، و به امامت، دین پیغمبری ختم شود. اصل نقطهٔ دین، امامت است، و امامت، سرّ هر سرّی است و نور هر نوری است، و اسم اعظم است؛ پس دعا به اسم محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام خاک را طلا کند و سنگ را

---

۱. تفسیر امام حسن عسکری، ص ۸۳.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.
۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.

جواهر و درّ گرداند و ظلمت را نور بخشد و درخت خشک، میوهٔ تر دهد و کور را بینا کند. «**اللهم صلّ على محمّدٍ و آلِ محمّدٍ والعَنْ أعدائَهُمْ أجمَعينَ واجْعَلْ بِهِم عاقِبَتَنا خيراً يا أرحَمَ الراحِمينَ**».

فصل ۱۳۹

مقام فرمانبرداران خدا

چگونه انکار کرده می‌شود منصور حلاج، و او یکی از علماء صوفیه است و از کسانی است [که] استشمام رایحه اسرار از پشت دیوار خانه‌های اهل بیت عليهم السلام نموده. و کفایت کند تو را قصهٔ جنید بغدادی و حکایت معروف کرخی و بایزید بسطامی. و معروف مذکور، یکی از خدام در خانهٔ امام عليه السلام بود. اهل کشتی و مسافرین دریا آمدند به نزد او و شکایت از تلاطم دریا نمودند. معروف به آنها تعلیم کرد که هر زمان دریا منقلب شود، و خواهد کشتی شما غرق شود دریا را قسم دهید به سر معروف، البته آرام خواهد گرفت. پس ایشان مراجعت نمودند و به دریا نشستند و دریا نزدیک بود که ایشان را هلاک نماید؛ دریا را قسم دادند به سر معروف؛ آرام گرفت، و به این واسطه تحفه و هدیه به جهت معروف آوردند. امام عليه السلام از این مطلب آگاه شدند و فرمودند: ای معروف از کجا تو این قدر و منزلت به هم رسانیده‌ای؟ عرض کرد: ای مولای من سری که بیست سال تکیه داده باشد به آستانهٔ شریفهٔ شما اهل بیت آیا نیست از برای او این قدر و منزلت در نزد خدا که هر کس به آن سر، خدا را قسم دهند دریا ساکت شود؟ فرمود چرا ولکن بعد از این، این مطلب را به کسی مگو.

و از این قبیل است روایت زاذان، خادم حضرت سلمان که گفت چون امیرالمؤمنین عليه السلام تشریف آوردند به جهت تغسیل و تکفین سلمان، دیدند که از دنیا رفته [است]. چون قطیفه را از روی سلمان کشیدند سلمان تبسّم نمود و خواست که برخیزد، حضرت فرمود: «**عُدْ إلى مَوتِکَ فَعادَ**». یعنی برگرد به موت خود، پس عود نمود.

فصل ۱۴۰
پاسخی به تردیدکنندگان در مقام ائمه علیهم السلام

بزرگ شمارد این مطلب را آنکه در تحقیق ضعیف است دلیل او، و در سستی اعتقاد و شک، زیاد است گفت‌وگوی او، و کور است در راه هدایت، چشم دل او. پس گفتم به آن کس بدان ای ضعیف الاعتقاد، اسرافیل علیه السلام تلقین کرده خدا او را کلمه‌ای که به آن کلمه می‌دمد صور را و به این واسطه اهل آسمان و زمین همه مدهوش شوند و مضطرب گردند[1]، و آن کلمه‌ای است که آسمان و زمین به او برپاست. پس ندا کند تمام خلق را به آن کلمه و همه اموات برخیزند، و زنده گرداند استخوان‌های پوسیدهٔ خُرد شده را، و جمع کند اعضای متلاشی و پراکنده از استخوان‌های کهنه را، و به آن کلمه تمام مبادرت نمایند؛ مثل آنکه خداوند جبار در روز ازل ایشان را ندا نمود و همه اجابت کردند به کلمات تامه‌ای که از برای آنهاست جمع و تفریق و موت و حیات، و آن کلمات در قرآن مجید مستور است.

پس ای ضعیف الاعتقاد بزرگ و عجب نمی‌شماری برخاستن تمام اموات را به کلمه‌ای که اسرافیل با آن کلمه خواند، ولکن بزرگ شماری برخاستن یک میت را و حال آنکه خودِ اسم اعظم، او را حاضر شده [است]، یعنی سلمان را، و آیا نفهمیده و ندانسته آن ضعیف الاعتقاد که خداوند بریّ است از صورت و مثال، یعنی صورت و مثال ندارد، و اوست حیّ کریم متعال و آنکه به اسم خود و قدرت خود و امر خود اشیاء را به وجود آورده و معدوم گرداند هر زمان [که] بخواهد. و در اینجا جوارح و اعضایی نیست که به فعل آورد، و حرکاتی نیست؛ ولکن به رموز و کلمات تامّات است که کسی نمی‌فهمد.

و به این مطلب اشاره است بقوله تعالی «إنّي خَمَّرتُ طينَةَ آدمَ بِيَدي»[2] یعنی من ساختم طینت و گل آدم را به دست خود؛ یعنی به قدرت خود. همچنین قوله تعالی:

---

۱. ر.ک: مصباح المتهجد، ص۲۹۳.
۲. عوالی اللآلی، ج۴، ص۹۸.

«إِنَّ اللهَ خَلَقَ آدمَ عَلىٰ صورَتِه»[1]. یعنی خلق نمود خداوند تعالی آدم را بر [هر] صورتی [که] خواسته و اراده نموده، بدون اینکه انتقال یابد از عَلَقه به سوی مضغه و از مضغه به سوی عظام، بلکه به ارادهٔ ﴿کُنْ فَیَکُونُ﴾. هر گاه مطلع شوی بر سرّی که در میانه ﴿کُن فَیَکُون﴾ است هر آینه می‌فهمیدی آنچه را در میانه قلم و نون است.

پس تو ای شک کننده در امامت و زیاد کننده در شک، مَثَل تو مانند جاهلی است [که] بشنود روایت ابن عباس را و از روی جهل قبول نکند.

و روایت این است که ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌نماید که:

روزی آن حضرت آب طلبید[ند]، و قدری آشامیدند و آب [را] دادند به حضرت حسن (سلام الله علیه) و آن حضرت آشامید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هَنیئاً مَریئاً». بعد دادند به حضرت حسین علیه السلام، و آن حضرت آشامید، و رسول خدا فرمود: «هنیئاً مریئاً یا اباعبدالله». بعد التفات فرمودند ظرف آب را به حضرت صدیقه فاطمهٔ زهرا علیها السلام و آن حضرت نیز آشامید، و پدر بزرگوارش نیز فرمود: «هنیئاً مریئاً یا أُمّ الأبرار الطاهرین». پس قدح آب [را] دادند به علی علیه السلام و آن حضرت آشامید.

چون از خوردن آب فارغ شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده نمود، و چون سر از سجده برداشت بعضی از زنان آن حضرت عرض کردند یا رسول الله چرا در آشامیدن هر یک از حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام فرمودی «هنیئاً مریئاً» و بعد از آشامیدن علی سجده نمودی؟ حضرت در جواب فرمود چون آب را خودم آشامیدم جبرئیل و ملائکه همه گفتند «هنیئاً مریئاً»، و چون حسن علیه السلام آشامید نیز ملائکه گفتند «هنیئاً مریئاً»، و من هم متابعت نمودم. و چون حسین آشامید نیز ملائکه گفتند آنچه را در حق حسن گفته بودند، و من هم متابعت ایشان نمودم، و همچنین در آشامیدن فاطمه علیها السلام، ولکن چون علی علیه السلام آشامید خداوند تعالی به زبان بی‌زبانی فرمود: «هنیئاً مریئاً یا وليّي وحجّتي». پس سجده کردم من خدا را به این نعمت به واسطهٔ شکر نعمت الهی که در اهل بیت من قرار داده و این مرتبه را کرامت فرموده[2].

---

۱. ر.ک: کافی، ج ۱، ص۱۳۴؛ الاحتجاج، ج ۲، ص۳۲۳؛ تنزیه الانبیاء، ص۱۲۷؛ التوحید، ص۱۳۷؛ سعد السعود، ص۳۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص۲۲۶؛ الطرائف، ج ۲، ص ۳۵۰؛ عوالي اللآلي، ج ۱، ص۵۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص۱۱۹؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص۱۶۷ و ۱۶۸.

۲. ر.ک: بحار الانوار، ج ۷۳، ص۵۷؛ مدینة المعاجز، ج ۳، ص۵۴۷.

و چون مرد جاهل این مطلب را بشنود عقل او قبول نمی‌کند به واسطه قصور عقل و سستی اعتقاد، و می‌گوید [آیا] چنین چیزی می‌شود که خدا به علی علیه السلام بگوید «هنیئاً مریئاً»؟ ای جاهل آیا نشنیده[ای که] خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فإنْ طِبنَ لَكُم عَن شَيءٍ فَكُلُوهُ هَنيئاً مَريئاً﴾[1]؟ یعنی هرگاه زنان به شما مردمان چیزی ببخشند به طیب نفس پس بخورید آن را، گوارا باد شما را. پس وقتی که خداوند تعالی به عموم خلق خود ﴿هنیئاً مریئاً﴾ فرماید پس چگونه تو بزرگ شماری قول خداوند تعالی را در حق ولیّ خود [که] فرموده «هنیئاً مریئاً».

پس باز گفتم به آن ضعیف الاعتقاد مَثَل تو مانند آن مرد منافق است که در راه می‌گذشت، شخص مؤمنی به او رسید و موافقت نمود، تا آنکه نام مبارک علی علیه السلام به میان آمد؛ آن مؤمن صلوات بر آن حضرت فرستاد. آن منافق غیظ نمود و گفت صلوات بر غیر پیغمبر جایز نیست. پس مؤمن گفت چه می‌گویی در قول خدای تعالی: ﴿هو الذي يصلّي عليكم و ملائكته﴾[2]؟ این صلوات را خدا و ملائکه بر که می‌فرستند؟ منافق گفت بر امت محمد صلی الله علیه و آله. پس مؤمن گفت چگونه جایز است صلوات بر امّت محمد صلی الله علیه و آله و جایز نیست صلوات بر آل محمد؛ ﴿فَبُهِتَ الذي كَفَر﴾[3].

پس آن منافق مبهوت شد و نتوانست جواب گوید و چون خر در گل ماند. پس نظر کن ای مؤمن چگونه بزرگ می‌شمارد منافق سجود نبی صلی الله علیه و آله را به جهت «هنیئاً مریئاً» که خدا در حق علی علیه السلام فرموده، و حال آنکه به سوی آن حضرت اشاره است قوله تعالی ﴿فَمالَهُم لايؤمنون﴾[4] أی لا يؤمنون بعلي. و قوله تعالی ﴿وإذا قُرِئَ عليهم القرآنَ لايَسجُدُون﴾[5] و الف[و] لام در ﴿القرآن﴾، و یا در آیهٔ قبل از آن که ﴿إنّا نَحنُ نَزّلنا الذكر﴾ [است]، الف [و] لام ﴿الذكر﴾ از برای تخصیص است. یعنی هر آیه‌ای که

---

۱. سورهٔ نساء، آیه ۴.
۲. سورهٔ احزاب، آیه ۴۳.
۳. سوره بقره، آیه ۲۵۸.
۴. سورهٔ انشقاق، آیه ۲۰.
۵. سورهٔ انشقاق، آیه ۲۱.

متضمن است اسم محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را ـ چه ظاهراً و چه باطناً ـ آن آیات اعظم ما فی القرآن است، و چون سجده می‌شود در آن آیات، آن سجدهٔ شکر است از برای معرفت او به اعظم آیات به حسب ذکر و أعلای آنها به حسب قدر.

فصل ۱۴۱

صلوات خدا بر علی علیه السلام و مؤمنان

و امّا در خصوص صلوات؛ خداوند تعالی صلوات فرستاده بر عموم مؤمنین از جهتی، و صلوات فرستاده بر علی علیه السلام از جهتی به تنهایی، و فرمود ﴿أُولئِكَ عَلیهِم صَلَواتٌ مِن رَبّهِم و رَحمَةٌ﴾[1]. و تفصیل این فضل عظیم و مقام کریم نظر به روایت ابن عباس است که حمزه (سلام الله علیه) چون شهید شد در روز احد، و از قتل او حضرت امیرالمؤمنین با خبر شدند و فرمود: «إنّا لِلّه وإنّا إلیه راجِعُونَ» پس نازل شد این آیه مبارکه: ﴿الذین إذا أصابَتهُم مُصیبةٌ قالوا إنّا لِلّه و إنّا إلیه راجِعُونَ * أُولئِک عَلیهِم صَلَواتٌ مِن رَبّهِم و رَحمة﴾[2]. و این آیه جهت عمومی دارد که مؤمنین‌اند، و جهت خصوصی دارد که فعلاً در حق امیرالمؤمنین علیه السلام است[3].

فصل ۱۴۲

تلازم بین ذکر نام خدا و صلوات

و تأیید این مطلب را می‌نماید قول خداوند تعالی که فرموده: ﴿وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَك﴾. مفسرین گفته‌اند معنی این آیه این است که خداوند تعالی می‌فرماید ذکر می‌شوم من وقتی که ذکر شوی تو[4]؛ یعنی چون اسم مبارک حضرت برده شود باید صلوات فرستاد، و ابتدای صلوات اسم خداوند تعالی ذکر می‌شود. پس وقتی که واجب شود ذکر نبی صلی الله علیه و آله، واجب است ذکر آل او؛ به جهت آنکه وارد است از آن حضرت که

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۷.

۲. سوره بقرة، آیات ۱۵۷ و ۱۵۶.

۳. ر.ک: بحارالانوار، ج۳۶، ص۱۹۱؛ نهج الحق، ص۲۰۹.

۴. تفسیر قمی، ج۲، ص۴۲۸؛ نهج الحق، ص۵۵۷.

فرمود صلوات بر من قبول نشود[1] الّا به ذکر آل من؛ پس صلوات بر آل محمدﷺ لازمهٔ صلوات است و صلوات بر محمدﷺ لازم دارد ذکر اسم خدا را، و ذکر اسم خدا واجب است و لازم، و لازمِ لازم، هم واجب است و هم لازم. پس صلوات بر محمدﷺ و آل محمدﷺ واجب است در هر حال.

تنبیه و اشاره

ذکر محمدﷺ و آل او ذکر خدا است، به جهت آنکه معرفت خدا و ذکر خدا به غیر معرفت محمد و آل محمدﷺ نفع ندارد بلکه از برای ذاکرش عِقاب است و وبال، و به جهت آنکه مشروط تمام نشود مگر به وجود شرط، چون نماز با وضوء، که وضو شرط نماز است و نماز بدون وضو فایده ندارد و بلند نشود، بلکه او استهزاء است و وبال است. و همچنین ذکر کنندهٔ الله با انکار او محمد و آل محمد را، پس او مثل کسی است که ذکر نکند، و ملعون است در هر حال. و دلیل بر این مطلب حدیثی [است] که وارد شده از رسول خداﷺ که فرمود:

چون خداوند تعالی خلق نمود عرش را خلق فرمود هفتاد هزار ملک را و به ایشان امر نمود طواف کنید به عرش نور من و تسبیح کنید مرا و بردارید عرش مرا. پس طواف نمودند و تسبیح خدا را کردند و خواستند که عرش را بردارند [امّا] نتوانستند. پس خداوند تعالی فرمود به ایشان: طواف کنید به عرش من که از نور است و صلوات بفرستید به نور جلال من و پیغمبر من محمدﷺ که حبیب من است و بردارید عرش مرا. پس طواف نمودند به عرش نور و صلوات فرستادند بر محمدﷺ و طاقت پیدا نمودند بر حمل عرش، و گفتند ملائکه: بار خدایا امر نمودی ما را بر آنکه صلوات فرستیم بر نور جلال تو محمدﷺ؛ آیا ناقص بود تسبیح و تقدیس تو؟ ندا رسید به ملائکه: «یا ملائکتي إذا صَلَّیتُم عَلیٰ حَبیبي محمّد فَقَدْ سَبَّحْتُمُوني و قَدَّسْتُموني و هَلَّلْتُموني»[2]. یعنی ای ملائکه چون صلوات فرستید بر حبیب من محمدﷺ چنان است که تسبیح و تقدیس و تهلیل مرا نموده‌اید.

---

۱. ر.ک: صراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۸؛ مستدرک الوسایل، ج ۵، ص ۳۴۱.

و مؤید این مطلب حدیثی [است] که از ابن عباس روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود:

کسی که یک صلوات بر من فرستد خداوند تعالی بر او هزار صلوات فرستد در هزار صف از ملائکه[1]، و باقی نماند هیچ تر و خشکی الّا آنکه صلوات فرستد بر آن بنده، به جهت آنکه خداوند بر او صلوات فرستاده[2]: «اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد».

پس چه می‌شود تو را ای چرنده با بهایم و خران و ای... ناصبی؟ هر قدر بینا کنم تو را به این اخبار زیاد شود کوری تو و هر قدر بشارت دهم تو را دل تو سیاه‌تر می‌گردد و من می‌بینم تو را مانند بوم ـ که اسم حیوانی است ـ و آن [بوم] شب [و] روز را مساوی بیند و فرق میانه روشنی و تاریکی ندهد، به جهت ضعف بصر. پس چرا تو مانند هدهد نمی‌شوی که آب در زیر سنگ خارا می‌بیند از قوّهٔ بصر و چشم. پس معلوم است که فطرت تو مانند بوم است که حق را از باطل چون روشنایی و تاریکی فرق نمی‌دهی و هرگاه مانند هدهد خوش فطرت می‌شدی به هدایت می‌رسیدی و روشنایی حق را می‌دیدی.

فصل ۱۴۳

مجهول القدر بودن علی علیه السلام

و از جمله عجایب آنکه علی علیه السلام [را] مجهول القدر می‌نامند و حال آنکه مرتبهٔ او ادنی است از مرتبه نبوّت، و محمد صلی الله علیه و آله را مجهول القدر نمی‌گویند و حال آنکه آن حضرت سزاوار[تر] به این مطلب است، به جهت آنکه عقول در مرتبه آن بزرگوار حیران‌اند.

پس قومی علی علیه السلام را انکار کنند و قومی عبادتش نمایند، و قومی تابع‌اند او را. و هر سه طایفه آن حضرت را نشناخته‌اند، به جهت آنکه آنهایی که عبادت کنند او را کافر شده‌اند به خدا؛ و معبودی جز واجب الوجود نیست و خدایی غیر از او نیست.

و آنهایی که انکار کنند او را، نشناخته‌اند حضرت را و به انکار نیز کافر شده‌اند. و چگونه انکار کنند مولا[ی] خود، و معنی ایمان خود، و راه هدایت خود را.

---

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۹۲.

۲. ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۹؛ مستدرک الوسایل، ج ۵، ص ۳۴۱.

و آنهایی که تابع آن حضرت‌اند نیز نشناخته[اند] او را، به جهت آنکه اگر شناخته بودند، هر آینه شک نمی‌نمودند در فضل او، و انکار فضل او را نمی‌نمودند و او را از مرتبهٔ رفیعهٔ او نازل نمی‌نمودند و کوچک نمی‌شمردند او را. پس ایشان در معرفت خود مانند کسی هستند که در تاریکی راه رود، [که] یکمرتبه یک روشنایی ظاهر شود و هر قدر سعی کند خود را به آن روشنایی رساند ممکنش نشود تا الی طلوع صبح. پس آن حضرت سرّ خفیّ آنچنانی است که عقول در وصف آن بزرگوار قاصر است، چنانکه گفته شده:

ماذا أقولُ وَقَد جَلَّتْ مَناقِبُه … عَنِ الصفاتِ وأضحىٰ دُونَه الشرف

یعنی چه بگویم در حق آن بزرگوار که بالاتر است و اجلّ است مناقب او از صفات حمیده و کمال شرف و بزرگواری در ادنی مرتبهٔ آنجناب روز را به شب آورده [است].

هذا الذي جَازَ عن حدّ القياسِ عَلاً … فَتاهتْ الناسُ في حسنِ مَعناهُ واخْتَلَفُوا

و این است آنچنان کسی که گذشته است از توصیف و تعریف که نمی‌توان وصف او نمودن، و متحیر مانده‌اند مردم از حقیقت و نیکویی معنی آن بزرگوار، و اختلاف کرده‌اند و سه فرقه شده‌اند.

غالٍ و تالٍ و قالٍ عندَه وُقِفوا … وكلُّهم وَصِفُوهَ وَصفاً و ما عُرِفُوا

یکی غالی که در حق آن بزرگوار غلوّ نموده، و یکی تابع آن جناب شده و به حق رسیده، و یکی دشمن آن بزرگوار شده [است]. و هر یک از این سه طایفه، آن بزرگوار را به نوعی وصف نموده‌اند، وهیچ یک نشناخته‌اند او را.

و کما قیل:

هذا هُوَ السرّ والمعنى الخَفي ومَن … لَولاً ما كانَتْ الدنيا ولا الفُلك

یعنی این است سرّ خدا و اصل معنی پنهان که کسی نشناسد او را و او کسی است [که] هرگاه او نبود نه دنیایی بود، نه فلکی.

ولا تَکَوّنُ هذا الکون مِن عَـدمٍ لا   إلی الوُجُودِ و هذا المالِکُ المُلک

و از کتم عدم چیزی به وجود نیامده بود و این است مالک ملک دنیا و پادشاه به حق.

هذا الذي ظَـهَرتْ آیـاتُه عَـجَباً   للنّاسِ حتی لَدَیْهِ یَسجُد المَـلِک

و این است بزرگواری که فضائل و مناقب او به تعجب برآورده مردم را و در علوّ قدر چنان است که در نزد او ملائکه خضوع وخشوع نمایند و به خاک افتند.

فصل ۱۴۴

وصف علی علیه‌السلام در دیگر مذاهب

و نظر کن درحال عارفین به علی علیه‌السلام [که] چگونه وصف نموده‌اند او را از اهل سنت، و حال آنکه در دین و مذهب با دشمنان آن حضرت‌اند، چنان وصف نموده‌اند او را [که] هرگاه در این زمان از دوستان و شیعیان آن حضرت او را توصیف نمایند هر آینه او را [حکم به کفر] دهند و اموال او را غارت کنند و او را به قتل رسانند. از جملهٔ آن اوصاف قول ابی عبدالله بن حجاج است که در شأن آن بزرگوار گفته [است]:

لَو شِئتَ مَسَخَهُم فـي دارِهِـم مَسَـخُوا   و شئتَ قُـلتَ لَـها یـا أرضَ إنْـخَسِـف

یعنی هرگاه خواسته باشی که دشمنان در خانه‌های خود مسخ شوند هر آینه مسخ شوند و یا بخواهی بگویی ای زمین آن خانه‌ها را فرو بر هر آینه با اهلش فرو برد.

وإنّ أسْـمائَکَ الحُسـنی إذا تُـلِیَت   علی مریضٍ شفیٰ مِن سُقمِه وَکَفیٰ

و هرگاه اسماء مبارکه تو خوانده شود بر مریض هر آینه شفا یابد، و همان اسماء کفایت کند او را.

و از جملهٔ اوصاف، قول صاحب ابن عباد است که گفته:

إذا أنْعمتَ روحـي فَـمِنْکَ نَـعیمُها   وإن شَـقیتُ یَـوماً فَـأنتَ رحیمُها

یعنی نعمت روح من از توست و شفای درد من تویی.

بـأسمائک الحسـنی أُرَوِّحُ مـهجَتي إذا فاضَ مِن قُدسِ الجـلالِ نَسـيمُها

و به اسماء مبارکهٔ تو خوشحال دارم قلب خود را چون از جانب آن بزرگوار افاضهٔ فیض شود.

و از جملهٔ اوصاف قول ابن فارض مغربی است که گفته:

وَلَو رَقَم الراقي حـروفَ اسـمِها عـلی جَـبینِ جَـنینٍ جِـنَّ أَبْـرَأَهُ الرقَـم

یعنی هرگاه بنویسد راقم حروف، اسم شریف او را بر پیشانی دیوانه که مجنون شده باشد هر آینه آن نوشته او را از جنون خلاص کند و شفا دهد.

وَفَوق لِواءِ الجَـيشِ لَـو رَسِـمَ اسـمَها لأشكرُ مِن تَـحتِ اللـواءِ ذلك الرسـم

وهرگاه اسم آن بزرگوار بر بالای علم لشگری نقش گردد هر آینه آنهایی که در زیر آن علم‌اند شکر نمایند خدای را بر آن نقش و صورت اسم علی.

پس نظر کن ای مرد عاقل به سوی این حضرات عامّه که نه بـه حـروف، اسـم آن حضرت را شناسند و نه ادراک اسم او را نمایند و نه به آن چیزی که شعرای آنها گفته شعور به هم رسانند، و همواره به کسی که خداوند عطا نموده او را از فـضل خـود، حسد ورزند و به این واسطه دشمنی کنند و کافر شوند: ﴿قاتَلَهُم اللهُ أنّیٰ یُؤفَکُون﴾[۱].

پس چرا حضرات عامّه شعرای خود را چون ابن حجاج به آن شعری کـه در حـق آن بزرگوار گفته و ابن عباد را به کلام مذکورِ او کافر نمی‌خوانند و غالی نمی‌گویند؟ بـه جهت آنکه این دو نفر در اشعار خود چنانچه ذکر شد قدرت مطلقه و تمام تصرف و تفویض امور را نسبت به علی علیه السلام داده‌اند و آن چیزی که نسبت به علی علیه السلام داده مانند فعل الهی است؛ لکن به فعل علی نیست، بلکه به قدرت و کرامتی است که خـدا بـه علی علیه السلام داده [است].

اگر چنانچه شخص عارفی بگوید در پیش بعضی از اهل دعوی: «یا عـليُّ بِـحَقِّ قُدرَتِک و أمرِک النافِذِ في الأسماءِ وأسمائِک الحُسنیٰ وتفویضِ الأُمور إلیک خُذ بیدي»، هر آینه شنونده این کلام در نزد او، بهترین ثواب، کشتن گوینده است و نسبت کـفر

۱. سوره توبه، آیه ۳۰.

دادن به اوست. ای خدای منتقم انتقام کش از اهل دعوی باطل که تجلّی کند بر آنها برق‌های معنی حق، و ایشان عناداً اعراض از حق کنند.

فصل ۱۴۵

مقارنه‌ای بین علم پیامبر و علی

در تأویل و توجیه قول نبی که فرمود: «لا أعلَمُ ماوَراءَ هذا الجدارِ إلّا ما عَلَّمَني ربّي»[۱]، و قول علی: «لَو كُشِفَ الغطاءُ ما ازْدَدْتُ يقيناً»[۲]، و قول آن حضرت: «سَلُوني عن طُرُقِ السماواتِ[۳] سَلُوني عَمّا دُونَ العَرشِ»[۴]. بنا به ظاهر این دو قول توهّم می‌رود بر آنکه فضیلت و مرتبهٔ ولیّ از نبی بالاتر است، و عقل محض سالم، حکم به عکس می‌نماید؛ به جهت آنکه مرتبه ولایت هر قدر بالا رود تحت مرتبه نبی است؛ اگرچه بسیار علوّ داشته باشد. و به جهت آنکه سرّ اولین و آخرین در نبی است و از نبی به سوی ولیّ و امام جمع و محصور است و از نبی افاضهٔ اسرار به سوی ولیّ شده و به واسطه نبی ولیّ آگاه بر اسرار گردیده و هر سرّی که مردم آگاه به آن شده‌اند ناشی از نبی و ولیّ است و تمام اسرار از آن دو وجود مبارک است.

و ایشان از خدای‌اند و از جانب خدا بر خلق مبعوث‌اند. پس هیچ غیبی نیست [که] رسیده باشد به پیغمبر به [وسیلهٔ] وحی و خطاب الهی الّا آنکه رسیده است به سوی ولیّ؛ هم ظاهر آن و هم باطن آن. پس به سوی نبی است انذار و تنزیل آیات قرآنی و به سوی ولیّ است اهداء و تأویل آیات.

و به سوی این مطلب اشاره است کلام الهی که فرمود: ﴿إنّما أنت مُنذِر﴾ [وهو محمد] ﴿ولكلّ قوم هاد﴾[۵] [و هو عليّ][۶]. و نبی مأمور است از جانب الهی اینکه

---

۱. ر.ک: قرب الاسناد، ص۱۳۵؛ المناقب، ج۱، ص۱۳۰.

۲. غرر الحکم، ص۱۱۹؛ ارشاد القلوب، ج۱، ص۱۲۴ و ج۲، ص۲۱۲؛ الفین، ص۱۱۵ و ۱۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج۷، ص ۲۵۳؛ صراط المستقیم، ج۱، ص۲۳۰؛ طرائف، ج۲، ص۵۱۲؛ کشف الغمة، ج۱، ص۱۷۰ و ۲۸۶؛ المناقب، ج۲، ص ۳۸.

۳. فضائل ابن شاذان، ص۹۸؛ کشف الغمة، ج۱، ص۱۳۰.

۴. فضائل ابن شاذان، ص۱۳۷.

۵. سورهٔ رعد، آیه ۷.

۶. الکافی، ج۱، ص۱۹۱ و ۱۹۲؛ بصائر الدرجات، ص۳۰؛ تفسیر العیاشی، ج۲، ص۲۰۳؛ تفسیر فرات، ص۲۰۶؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۳۸۱؛ غیبت نعمانی، ص۱۱۰؛ الفضائل ابن شاذان، ص۱۷۴.

تکلّم نماید از غیب به علم ظاهری آن هم به اذن او، به جهت آنکه اوست صاحب شرع انور.

و به سوی این مطلب اشاره است قوله تعالی: ﴿ولا تُعجِّلْ بالقرآنِ مِن قَبلِ أن يَقضِي إليكَ وَحْيُه﴾[1]. پس [به] نبی صلی الله علیه و آله داده شده از جانب [خدا] علم، ظاهر و باطن را، و مأمور است بر آنکه تکلّم نماید به علم ظاهر، نه به علم باطن، تا اینکه توهّم ننمایند مردم بر آنکه او ساحر و کاهن است؛ و با وجود اینکه تکلم به علم باطن ننمود مع هذا نسبت سحر دادند به آن بزرگوار، ولکن ولیّ مأمور است از جانب الهی [تا] آنکه تکلم کند به علم ظاهر و باطن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به او رسیده و آیه ﴿لا تعجّل﴾ در حق آن بزرگوار نیامده [است].

و به این مطلب اشاره است قول امیرالمؤمنین علیه السلام [که] فرمود: «عَلَّمَني رَسولُ الله ألفَ بابٍ مِنَ العِلمِ فَفَتَحَ اللهُ لي مِن كُلِّ بابٍ ألفَ باب»[2]. یعنی رسول خدا تعلیم نمود به من هزار باب از علم و باز نمود خدا برای من از هر دری هزار در. و این اشاره است به سوی علم ظاهر و باطن.

پس مثال نبی و ولیّ در علم ظاهر و باطن مانند پادشاهی است که از جملهٔ رعایای خود، دو نفر را اختیار نموده و گردانیده یکی از آن دو را از برای خود سفیر، و دیگری را نایب و وزیر [و] سفیر خود، و به هر دو، علم مملکت سپرده و واگذار نموده امر وحکم آن مملکت را به آن دو نفر، و امر کرده آن پادشاه سفیر خود را [که] حکم ننماید از آنچه سلطان به او گفته مگر به علم و حکم ظاهری ادیان، تا آنکه متّهم نسازند اهل مملکت، او را به اخذ از کهانت و سحر. و آن سلطان امر نموده او را بر آنکه آن ظاهر و باطن را رساند به نایب و وزیر خود، و او حکم به ظاهر و باطن نماید. و از برای او حکم مطلق است، و به جهت آنکه حکم خدا و رسول رسیده به ولیّ بر سبیل اطلاق؛ پس امام علیه السلام مطلق العنان است در حکم ظاهر و باطن، و آیه ﴿لا تعجّل بالقرآن﴾ در حق امام نیست.

---

۱. سوره طه، آیه ۱۱۴.

۲. الارشاد، ج ۱، ص ۳۳؛ صراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۶۸؛ الطرائف، ج ۲، ص ۵۱۸؛ الفضائل ابن شاذان، ص ۱۰۲؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۳۲؛ کشف الیقین، ص ۴۳۱؛ المناقب، ج ۱، ص ۲۳۷.

و بدان اینکه قول علی علیه السلام: «لَو کُشِفَ الغطاءُ ما ازددتُ یقیناً» دو معنی دارد: معنی اول آنکه آن بزرگوار بالاتر است از جمیع موجودات، و اوست یک قسم از نور واحدی که «اوّلُ ما خَلَقَ الله» است و هیچ چیزی بالاتر از او نیست مگر ذات بسیط حضرت رب الارباب، و سایر مخلوقات در تحت مرتبهٔ اوست. و چگونه پوشیده ماند ادنی، از کسی که از او بالاتر و اعلی است در آن عالم.

پس معنی «لو کشف الغطاء» این است: یعنی هرگاه حجاب برداشته شود از این جسد خاکی و پرده زایل گردد از این جسم فلکی علوی «ما ازددتُ یقیناً» یعنی زیاد نشود بر یقین من بر آن چیزی که دانستم من او را در عالم نورانی قبل از خلق عرش و کرسی؛ [چرا] که در آن عالَم، ایشان عالِم بوده‌اند به «ما سوی الله وبما کان وما یکون».

و اما معنی دوم: یعنی اوست سرّ بدیع. و آن حضرت می‌فرماید:

«مَن عَرَفَني مِن شيعتي بسَرائِرِ معرفتي وإنّني اسم الله العظيم و وجهه الكريم وحجابه في هذا الهيكل الترابي والعالم البشري وإنّني الجسد المركّب آية الله و كلمتُه في خَلقِه فإنّه غَداً إذ رآني لا يَزدادُ في معرفتي يقيناً لأنّه لا يَرتابُ فيَّ مِن وَراءِ الحجاب فَكيفَ يرتابُ عند كشف الحجاب».

بیان این مطلب اینکه مخاطب به قرآن پیغمبر است و مراد از آن امت اوست، و خطابات قرآنیه از قبیل «إيّاکَ أَعْني واسمَعُ يا جاره» است. همچنین در این کلام، ناطق حضرت است ولی مراد به آن، عارفین آن بزرگوار است به جهت آنکه امت، مضاف است به سوی نبی و تابعین هم مضافین‌اند به سوی ولیّ. و شاهد بر این مطلب قوله تعالی حکایةً عن مؤمن آل فرعون: ﴿ومالي لا أَعْبُدُ الذي فَطَرَني وإليه تُرجَعُون﴾[1] [است]. پس مراد مؤمن آل فرعون، قوم اوست که عبادت خدا نمی‌نمودند، و در این آیه، نسبت را به خود می‌دهد، و قوم او هم مضافین به سوی او هستند.

پس قول علی علیه السلام [یعنی] «ما ازددت یقیناً» [این است که] تکلّم فرمود به زبان عارفین و دوستان خود که شک و ریب به ذهن ایشان خلجان نخواهد نمود، چگونه

۱. سوره یس، آیه ۲۲.

شک در علی علیه‌السلام خواهند نمود وحال آنکه ایشان در معرفت و دوستی آن بزرگوار مانند طلا و نقرهٔ مسکوک و محکوک‌اند و زیاد نمی‌کنند در حق علی علیه‌السلام معرفتی مگر آنکه بعد از کشف غطا خالص‌تر و رفیع‌تر می‌شوند.

پس کسی که بشناسد مولای مردمان و ولیّ یوم القیام را به این مقام، واجب است بر او که از مردم پنهان و مهجور گردد و حبس کند کلام و سخن خود را از لئام و عوام، به جهت آنکه عارف به این مقام اگر بگوید چیزی، تصدیقش نمی‌کنند واگر چیزی به او گویند گوش به آن سخن نمی‌دهد. پس حظّ، در عزلت و گوشه‌نشینی است و سلامتی او در وحدت و تنهایی است و به جهت آنکه کسی که بشناسد خدا را سنگین شود زبان او.

فصل ۱۴۶

علی علیه‌السلام مالک و حاکم یوم الدین

چون نگه داشت و رسید به گوش روزگار چیزی که به صحّت تربیت داده شد قواید و دلایل آن و واضح گردید شواهد آن و جلوه نمود نور آن و به خنده برآمد دندان‌های آن از آنچه بزرگ شمرده شد در گوش‌ها و ذهن‌ها، و به دلایل و براهین معلوم گشت بر آنکه علی «مالک یوم الدین» و «حاکم یوم الدین» و «ولیّ یوم الدین» است؛ چنانچه در احادیث قدسیه آمده از جانب [خدا] که فرمود: «عَبدي خَلَقتُ الأشياءَ لِأجْلِك، وَ خَلَقتُكَ لِأجْلي، وَهَبتُكَ الدنيا بالإحسان و الآخرةِ بالإيمان». خدای تعالی می‌فرماید ای بنده، من تمام اشیاء را از برای تو خلق نموده‌ام و تو را از برای خود خلق نموده‌ام و از روی احسان، دنیا را به تو داده و بخشیده‌ام و آخرت را هم به تو می‌دهم؛ به شرط ایمان.

پس وقتی که اشیاء را خدا به اهتمام از برای هر کسی و انسانی خلق نموده باشد چه گمان تو است در حق انسان؟ انسان یعنی پیغمبر مکرّم که هم از جهت او و پیروی او تمام انسان را خلق فرموده و هر کون و مکانی به واسطه او ایجاد شده و آنچه خلق شده و وحی نازل شده تمام از برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، و آنچه از برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از فضل و مقام و شرف و حشمت است نیز در علی علیه‌السلام است، مگر آنچه مختص به آن بزرگوار است از خصایص.

پس آنچه در دنیا و آخرت و چیزی که میانه آنها است از برای محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. و قیامت به تمامِها از برای محمد و علی علیهما السلام است. و از جهت نبی است در قیامت، حکم ظاهر، و او مقام کرامت است از جانب الهی؛ چنانچه فرمود منم زینت قیامت[1] و شاهد بر خلق.

و به این مطلب اشاره است قوله تعالی ﴿وَجِئْنا بِكَ عَلىٰ هٰؤُلاءِ شَهيداً﴾[2] و آن بزرگوار شفیع گناه کاران امت است. و به این مطلب اشاره شد قوله صلی الله علیه و آله: «أعْدَدتُ شفاعتي لِأهلِ الكبائرِ مِن أُمتي»[3].

و از برای ولیّ حکم باطن است، به این معنی که آن حضرت بایستد بر شفیر جهنم و بگوید به آتش که ای آتش این بندهٔ منافق از تو و این بنده مؤمن و دوست از من، بگیر این منافق را و واگذار این مؤمن را. پس در روز قیامت نیست مگر دو کس: یکی شفیع و شافع امت که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و یکی حاکم و قاسم جنّت و نار که او علی علیه السلام است، و خدا حاکم بر همه است «يَفعلُ ما يشاء وَ يَحكُم ما يُريد».

و پادشاه از جانب الهی در روز قیامت محمد صلی الله علیه و آله است و حاکم متصرف از امر پادشاه و مالک تمام، علی علیه السلام است؛ به جهت آنکه آن بزرگوار در آن روز صاحب اختیار است از امر خدا و امر محمدی صلی الله علیه و آله که پادشاه است بر تمام خلایق، و تصرف در آن روز تسلیم شده است به وی [به عنوان] بهترین اوصیاء و امیرمؤمنان [یعنی] علی بن ابی طالب به رغم [مخالفت و کینهٔ] منافقین و غیظ مکذّبین.

و در این صورت که فضایل آن حضرت به این مقام و رتبه ذکر می‌نمایم مردم به من رو آوردند و بد می‌گویند و به عروس‌های جهل و نادانی خود شُکر می‌نمایند و به من تعرّض می‌زنند و از دوستی من اعراض می‌کنند و به دشمنی من مشغول می‌شوند و آنچه را گفته‌ام انکار می‌نمایند و به نعمت خدا کافر می‌شوند، و آنچه را که به آراء خود

---

۱. خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۱۳؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲. سوره نحل، آیه ۵۷۳.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۶۷۳؛ اعلام الدین، ص ۲۵۲؛ امالی صدوق، ص ۷؛ امالی طوسی، ص ۳۸۰؛ توحید صدوق، ص ۴۰۷؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۵۰۱؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۴۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۳۶؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۸۶.

می‌پسندند تصدیق می‌کنند و آنچه را که صعب و دشوار است بر ایشان فهمیدن آن و علم آن و معرفت آن، طرح می‌کنند و اعتنایی به او ندارند و تکذیب مـی‌کنند، و بـه آیات خدا استهزاء می‌نمایند و ایشان به آن حـضرت، از راه دیگـر تـصدیق دارنـد و اعتقاد نموده‌اند و به آن اعتقاد عبادت می‌کنند؛ و حال آنکه شعور ندارند: ﴿كَلَّا سَوفَ تَعلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوفَ تَعلَمُون﴾[1].

فصل ۱۴۷

حساب خلق به وسیلهٔ ائمه علیهم‌السلام

و آمده‌اند بعضی از اهل شک و ریب و کسانی که نیست از برای آنها نفحات غیب [تا] مجادله نمایند در[بارهٔ] خدا و رسول و ائمه بدون حق، و گردانیده‌انـد آخـر کـلام و گفت‌وگوهای خود را به دست انحراف از حق وعیب‌جویی من و باکمال سعی و قوّت از هر سمتی و طرفی می‌خوانند مرا غالی؛ و حال آنکه مصاحبت نـموده‌ام و اختیار کرده‌ام مصاحب خود شخص بزرگ عالی را. پس نظر کن ای مرد عاقل عوض آنکه مرا غالی خوانند و نقطه بر سر عالی گذارند و غالی خوانند، و [گویند] من از عالیِ با نقطه‌ام؛ نه، من به این اعتقاد، از عالیِ بی‌نقطه‌ام. ایشان در حق مـن آنـچه خـواهـند بگویند و ایشان همچنان‌اند که گفته شده است:

إذا لم تَكُــن لِـلمرءِ عَـينَ سَـليمَةٍ   فَلا غَرو أنْ يَرتابَ والصبحُ مُسـفَر

یعنی وقتی که مردی چشم او سالم نباشد ثمری ندارد آنکه به جست‌وجو و شک افتد که آیا صبح روشن است یا نه، و همچنان کسی در همه وقت در شک است. و من گفتم به ایشان ای جماعت برادران از اهل ولاء و ایمان، سبقت ننمایید بر تکذیب و انکار من به محض شنیدن مطالب غامضه. نظر نمایید در سرائر و بواطن اخبار؛ چـه بسیار مطالب عجیبه غریبه که در نزد اهل معنی و ادراک نزدیک‌تر به ذهن اوست از نزدیکی بدیهیّات و مطالب غیر عجیبه در نزد اهل جهل.

---

۱. سوره تکاثر، آیات ۳ و ۴.

و نظر کن به انصاف در این کلمه و آن مطالب را موافق و مطابق کن با کتاب و سنت. هرگاه موافق است نعم المطلوب، والّا طرح کن او را. و شاهد بر آنها قول خداوند تعالی است که فرموده ﴿إنّ إلینا إیابَهم ثم إنّ عَلَینا حِسابَهُم﴾[1]. پس هر چیزی باید رجوع به کتاب و سنت شود به فحوای این کلام. و در شرح این آیهٔ شریفه از مفضل بن عمرو روایت شده از ابی عبدالله علیه السلام که مفضل سؤال کرد از آن حضرت که کیان‌اند آنهایی [که] رجوع تمام خلق به سوی ایشان است؟ فرمود یا مفضل کسانی را که می‌بینی ایشان را؛ ماییم قسم به خدا ایشان، و به سوی ما رجوع نمایند، و بر ما عرض می‌شود اعمال ایشان، و در نزد ما نگه دارند مردم را و از دوستی ما سؤال کرده شود از ایشان[2].

فصل ۱۴۸
جایگاه ائمه علیهم السلام در روز قیامت

و از این قبیل است روایت برقی که در کتاب آیات از ابی عبدالله علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به علی علیه السلام:

> یا علی تویی جزا دهنده این امت و حساب کش از این امت، و تویی رکن اعظم الهی در روز قیامت، آگاه باش یا علی که مرجع تمام خلایق به سوی تو است و حساب خلق با تو است و صراط، صراط تو است و میزان، میزان تو است و موقف، موقف تو است[3].

و مؤید بر این مطلب روایتی [است] که شریح با اسناد خود از نافع از عمر بن الخطاب... و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود:

> یا علی تویی نذیر امت من و تویی هادی امت من، و تویی صاحب حوض من و تویی ساقی آن حوض، و تویی صاحب دو قرن ـ یعنی دو بلندی و دو سر و دو طرف آن ـ و از برای تو است آخرت و اُولی: و أنت یومَ القیمةِ الساقي و الحسنُ الذائدُ و الحسینُ الآمرُ و عليُّ بنُ الحسین الفارض و محمدُ بنُ علي الناشرُ و جعفرُ بن محمد السائقُ و

---

۱. سوره غاشیه، آیه ۲۶.

۲. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۷۲.

۳. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۷۲؛ سلیم بن قیس هلالی، ص ۸۶۸.

موسی بن جعفر المحصيّ للمُحِبّ و المنافق و عليٌّ بن موسىٰ مُرَتِّبُ المؤمنينَ و محمد بن علي مُنَزِّلُ أهلِ الجنةِ منازلَهُم و عليٌّ بن محمد خطيبُ أهلِ الجنةِ و الحسنُ بن علي جامعُهم حيث ﴿يأذَنُ اللهَ لِمَن يَشاءُ و يرضىٰ﴾.[1]

یعنی یا علی تویی در روز قیامت ساقی حوض کوثر و حضرت حسن (سلام الله علیه) دور کننده دشمنان است، و حضرت حسین علیه السلام امر کننده است بر خلق، و حضرت علی بن الحسین عطا کننده نعمت است بر خلق، و محمد بن علی علیه السلام پهن کننده و قسمت کننده نعمت است بر خلق، و جعفر بن محمد علیه السلام راننده و روانه کننده مؤمنین است به سوی بهشت، و موسی بن جعفر علیه السلام شمارنده دوست و منافق است که عدد آنها با آن بزرگوار است و حضرت رضا علیه السلام ترتیب دهندهٔ مؤمنین است، و محمد بن علی رساننده و نازل کنندهٔ مؤمنین است در بهشت به آن منزل‌هایی که خدا از برای ایشان مقرر فرموده، و علی بن محمد خطبه خوان اهل بهشت است، و امام حسن عسکری (سلام الله علیه) جمع کنندهٔ ایشان است هر جایی اذن دهد خدا و هر که را بخواهد و به هر نوع راضی باشد.[1،2]

و مؤید این مطلب روایت ابو حمزه ثمالی است؛ در کتاب امالی نقل شده از جعفر بن محمد علیه السلام و آن بزرگوار از جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌فرماید که آن حضرت فرمود:

یا علی چون روز قیامت شود خداوند به تو عطا فرماید ناقه[ای] از نور و قرار دهد بر سر تو تاجی از نور که از جهت آن تاج چهار رکن باشد و بر هر رکنی سه سطر نوشته باشد به ید قدرت: یکی «لا اله الاّ الله» و یکی «محمدٌ رسولُ الله» و یکی «عليٌّ وليّ الله». پس مهیّا و برقرار شود از برای تو کرسی کرامت، و بر او قرارگیری، و تمام کلیدهای بهشت و دوزخ به دست تو داده شود؛ پس جمع شوند از برای تو خلق اولین و آخرین در یک موضع، و امر شود به شیعهٔ تو که داخل بهشت شوند و به دشمنان تو که داخل آتش شوند. پس تویی قسمت کننده بهشت و دوزخ و تویی در آن روز امین الهی.[3،4]

---

۱. سوره نجم، آیه ۲۶.

۲. بحارالانوار، ج۲۷، ص۳۱۳؛ مائة منقبة، ص۲۳.

۳. و امیر به معنی حاکم متصرف است در جمیع اعمال و افعال بندگان. م.

۴. امالی صدوق، ص۶۵؛ بشارت المصطفی، ص۲۱۰.

و نیز آن حضرت فرمود:

یا علی چون روز قیامت شود عطا کند خدا به تو اسبی از نور و بر سر تو باشد تاجی که نور آن چشم‌های مردم را خیره نماید و گفته شود به تو: «أدخِل مَن أحَبَّک إلى الجَنَّةِ و مَن أبغَضَک إلى النار». یعنی هر [کس را] که تو را دوست دارد داخل بهشت کن و هر [کس را] که تو را دشمن دارد داخل آتش کن[1].

فصل ۱۴۹
سفارش امام باقر علیه السلام به جابر

و از این قبیل است روایت جابر بن عبدالله از ابی جعفر علیه السلام که آن حضرت فرمود:

جابر بر تو باد بر معانی و بیان. جابر عرض کرد یابن رسول الله «ما البیان و المعانی»؟ یعنی چه معنی دارد بیان و معانی؟ فرمود اما بیان آن است که بشناسی تو خدا را و بدانی که نیست مثل شیء، و عبادت کنی او را و شرک به او نیاوری. و اما معانی: پس او ماییم، و ماییم «جنب الله» و «ید الله» و «لسان الله» و «أمر الله» و «حکم الله» و «کلمة الله» و «علم الله» و «حق الله»، و هر چه را بخواهیم خدا خواهد او را، و اراده کند خدا آنچه را که [ما] اراده کنیم او را[2]. و ماییم سبع المثانی آنچنانی که عطا نموده خدای تعالی پیغمبر را. یعنی مثل ما چون سورهٔ حمد است، و [ما] کلام الله ناطقیم، و ماییم وجه اللهِ آنچنان که زیر و رو می‌نماید نطفه را در اصلاب شما؛ یعنی در همه عالم با شما بوده و هستیم. پس هر که بشناسد ما را هر آینه امام او یقین است، که بهترین چیزها است، و هر که نشناسد ما را امام او سجّین و جهنّم است[3] که بدترین عذاب است، و اگر بخواهیم هر آینه می‌شکافیم زمین را و داخل زمین [می]شویم، و اگر بخواهیم به سوی آسمان صعود می‌نماییم و: «إنَّ إلینا إیابَ هذا الخلقِ ثُمَّ عَلَینا حِسابَهُم»[4].

---

۱. امالی صدوق، ص ۳۶۱؛ بشارت المصطفی، ص ۵۶؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱۸؛ مائة منقبة، ص ۱۱؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۳۰.
۲. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴.
۳. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۴۹؛ تفسیر امام حسن عسکری، ج ۱، ص ۳۷۷.
۴. کافی، ج ۸، ص ۱۶۸؛ تفسیر فرات، ص ۶۶۱؛ المناقب، ج ۳، ص ۱۰۷.

فصل ۱۵۰

علی علیه السلام صاحب اختیار کل

و از این قبیل است روایت ابن عباس که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نماید به این طریق که حضرت فرمود:

یا علی تویی صاحب جنان و تویی قسیم میزان، آگاه باش بر آنکه مالک دوزخ و رضوان خازن بهشت بیایند در روز قیامت به نزد من به امر پروردگار و بگویند به من: یا محمد این کلیدهای بهشت و دوزخ بخششی است از جانب الهی به تو، تسلیم کن آنها را به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام. پس من تمام را تسلیم تو کنم[1]. و مفاتیح بهشت و دوزخ تسلیم کسی نمی‌شود مگر آنکه حاکم متصرف و صاحب اختیار کل باشد.

و به این مطلب اشاره است قوله تعالی: ﴿أَوَ ما مَلَكْتُم مَفاتِحَه﴾[2].

و مؤید بر این مطلب و تفسیر این آیه روایت ابن عباس از حدیث قدسی از خداوند تعالی [است] که فرموده: «لَولا عليٌّ ما خلقتُ جَنّتي»[3]. یعنی هر گاه علی نبود هر آینه بهشت را خلق نمی‌نمودم. پس بهشت مخصوص آن حضرت است، و آن بزرگوار مالک جنت و صاحب اختیار اوست، به جهت آنکه کسی که خلق نماید چیزی از برای کسی پس آن چیز از جهت اوست و ملک اوست. پس بهشت ملک امیر المؤمنین علیه السلام است. و مؤید بر این مطلب روایت مفضّل بن عمرو [است] که گفت:

عرض کردم به خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله هر گاه علی داخل کند دوست خود را به بهشت و دشمن خود را به جهنم پس مالک دوزخ و رضوان خازن بهشت در این هنگام کجا هستند و چه می‌کنند؟ حضرت فرمود یا مفضّل آیا تمام خلایق در روز قیامت به امر محمد صلی الله علیه و آله نیستند؟ عرض کردم بلی. پس

---

۱. بحار الانوار، ج۲۷، ص۳۱۳.

۲. سوره نور، آیه ۶۱.

۳. ر.ک: علل الشرایع، ج۱، ص۵؛ منتخب الاثر، ص۱۱.

فرمود علی قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ است به امر محمد صلی الله علیه و آله و امر مالک و رضوان نیز به دست علی علیه السلام است. بعد فرمود: «یا مُفَضَّلُ خُذْها فَإنّها مِن مَکنُونِ العلمِ و مَخزُونه»[۱]. یعنی این مطلب را داشته باش که از اسرار است.

و از این قبیل است چیزی که وارد است از حضرت صادق علیه السلام که آنجناب فرمود: «إذا کان یوم القیمة ولّینا أمر شیعَتِنا فَما کان علیهِم للّه فَهُوَ لنا و ما کان لنا فهو لهم و ما کان للناس فهو علینا»[۲]. یعنی چون روز قیامت شود امر شیعیان ما با ماست و آنچه بر ایشان است از حقوق الله، او از برای ما اهل بیت است، و آنچه از برای ما اهل بیت است آن هم از برای شیعیان است، و آنچه از حق الناس بر ایشان است آن هم بر ما اهل بیت است که روا نماییم.

در روایت ابن جمیل به این مضمون است: «ما کانَ علیهم للّه فَهُوَ لنا و ما کان للناس اسْتَوْهَبْناهُ و ما کان لنا فَنَحْنُ أحقُّ مِن عَفَا عَن مُحِبِّیه»[۳]. یعنی حق الله شیعیان از ما است، و حق الناس ایشان را ما رفع می‌کنیم و طلب بخشش از مردم می‌کنیم، و آن حقوقی که از ما در نزد ایشان است هر آینه عفو نماییم، جایی که کسی عفو از محب خود نماید ما سزاوارتر به عفو هستیم.

حدیث شفاعت

و در روایتی وارد است:

مردی از منافقین گفت به ابی الحسن ثانی که حضرت رضا (سلام الله علیه) است: یابن رسول الله بعضی از شیعیان شما در طریق و راه شرب خمر می‌نمایند حضرت فرمود: الحمدُللّه الذي جَعَلَهُم علی الطریقِ فَلا یَزیغُونَ عنه»[۴]. یعنی حمد خدای آنچنانی را که به طریق حق مانده‌اند، و از راه اعتقاد به حق بیرون نرفته‌اند. و منافق دیگری نیز اعتراض به آن حضرت نمود و گفت بعضی از شیعیان شما شرب نبیذ می‌نمایند. حضرت فرمود اصحاب رسول خدا بعضی شرب نبیذ می‌نمودند. آن مرد ملعون گفت مقصد من عسل نیست بلکه مقصود من از نبیذ شراب است.

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۱؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۲.
۲. امالی طوسی، ص ۴۰۶؛ تأویل الآیات، ص ۷۶۲؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۳.
۳. تأویل الآیات، ص ۷۶۳؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۴.
۴. بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۱۴.

راوی می‌گوید حضرت به شنیدن این کلام عرق بر روی مبارکش نشست از روی حیاء، پس فرمود: «الله أكْرَمُ أنْ يَجمَعَ في قلبِ مُؤمنٍ رَسيسَ الخمرِ حبَّنا أهلَ البيت». یعنی خداوند اجل از این است که کف شراب و حب ما اهل بیت را در یک جا جمع نماید. پس زمان کمی صبر نمودند و فرمودند: «وإن فَعَلَها المنكوبُ منهم فإنّه يَجِدُ رَبّاً رَؤُوفاً ونبيّاً عطوفاً وإماماً له علي الحوضِ عَرُوفاً وسادةً له بالشفاعةِ وُقُوفاً وتَجِدُ أنت روحَک في برهوت ملهوفاً»[1]. یعنی هر گاه به فعل آورد بدان آنها ـ یعنی شیعیان ـ عمل قبیح را از روی نادانی [انجام می‌دهند و] هر آینه به اعتقاد درست [و] محکم می‌یابد خدا را رئوف، و پیغمبر را عطوف مهربان، و از برای او امامی است که بر حوض ایستاده، و آقایانی است از برای او که ایستاده‌اند از جهت شفاعت گناه‌کاران. و تو ای منافق می‌یابی روح خود را در برهوت پیچیده به عذاب الهی.

و به سوی این مطلب اشاره است قول خداوند تعالی: ﴿وإنّ من شيعَتِهِ لَإبراهيم﴾[2]. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود در معنی این آیه: ابراهیم علیه‌السلام از شیعه علی علیه‌السلام است[3]؛ وقتی که بوده باشند انبیاء از شیعه او، و حساب شیعیان با آن حضرت است پس حساب انبیاء نیز با آن حضرت است و رجوع ایشان در شهادت و تبلیغ بر آن حضرت است و کلیدهای بهشت و دوزخ به دست اوست و ملائکه در آن روز آماده‌اند در فرمان‌برداری امر و نهی آن بزرگوار. و روایت شده از ابن عباس که گفت خداوند تعالی واگذارد روز قیامت حساب پیغمبران را با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و حساب تمام خلایق را با علی علیه‌السلام.

فصل ۱۵۱
شفاعت‌کنندگان روز قیامت

و از این قبیل است حدیثی که روایت کند محمد بن سنان از ابی بصیر و او از ابی عبدالله علیه‌السلام [که] آن حضرت فرمود:

خداوند تعالی مباح نموده به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شفاعت را در امت او، و از برای ما اهل بیت

---

۱. التمحیص، ص۳۹؛ بحارالانوار، ج۲۷، ص۳۱۴.
۲. سوره صافات، آیه ۸۳.
۳. تأویل الآیات، ص۴۸۵.

است شفاعت در شیعیان خود، و از برای شیعیان است شفاعت در اهل و اولاد و اقربای ایشان[۱].

و به این مطلب اشاره است بقوله تعالی حکایةً عن المعاندین: ﴿فَما لَنا مِنْ شافِعین﴾[۲]. یعنی کفّار چون نگاه کنند به شیعیان می‌گویند نیست از برای ما شفاعت کنندگان. حضرت فرمود: «قسم به خدا هر آینه شفاعت کنند آن قدر شیعیان ما در اهل و عیال و اولاد خود که شیعهٔ دشمنان ما بگویند: ﴿وَلاٰ صَدیقٌ حَمیمٌ﴾[۳].[۴] یعنی شفیع نداریم، سهل است دوست مهربان که واسطه شفاعت است [اما] آن [را] هم نداریم.

فصل ۱۵۲
کیفر تکذیب‌کنندگان فضل علی علیه السلام

چگونه خواهد بود حال تکذیب کنندگان روز قیامت؛ یعنی تکذیب کنندگان و منکران فضل و حکمت علی علیه السلام. و آنچه راکه به ذهن آنها رسیده تصدیق کنند و آنچه راکه صعب است بر ایشان فهم آن، بیرون اندازند و اعتنایی نکنند. پس وای بر ایشان روزی که مبعوث شوند و بر صاحب حوض کوثر عرض شود در آن حالت: «و چگونه امید دارند رحمت الهی را و حال آنکه آماده از جهت عذاب‌اند و ایشان را به عذاب خواهند داشت». آیا به گوش ایشان نرسیده آیهٔ مبارکهٔ ﴿الذین یُکَذِّبونَ بِیَومِ الدین﴾[۵]؛ یعنی آنهایی که انکار قیامت کنند. و اگر چه تصدیق به قیامت داشته باشند چون منکر والی و حاکم روز قیامت‌اند لهذا منکر قیامت‌اند.

و فرموده بعد از این: ﴿وَمٰا یُکَذِّبُ بِه إلاّ کُلُّ مُعتَدٍ أثیم﴾[۶]. یعنی تکذیب نمی‌کند بر

---

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲.
۲. سورهٔ شعراء، آیهٔ ۱۰۰.
۳. سورهٔ شعراء، آیهٔ ۱۰۱.
۴. ر.ک: تأویل الآیات، ص ۳۸۶؛ تفسیر فرات، ص ۲۹۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۴۱؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۷۹؛ المناقب، ج ۲، ص ۱۶۴؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۷۲.
۵. سورهٔ مطففین، آیهٔ ۱۱.
۶. سورهٔ مطففین، آیهٔ ۱۲.

اینکه امر قیامت با علی است مگر هر معتدی و اثیمی؛ یعنی هر دشمنی و کافری که معتد است به قول، و اثیم است به اعتقاد.[۱]

پس وای بر حال کسی که توشه آخرت او این باشد. آیا ندانسته که تمام خلایق روز قیامت محتاج‌اند به محمد و آل محمد از چند جهت: اول آنکه اگر ایشان نمی‌بودند هر آینه هیچ یک خلق نمی‌شدند. پس به سبب وجود ایشان خلایق به وجود آمده‌اند و از برای ایشان [است] حق سببیت؛ دوم آنکه علت وجود انسان پدر است پس از برای ایشان بر مردم حق پدری است، و خود ایشان فرموده‌اند **«أنا وعليٌّ أبَوا هذه الأمّة»**[۲]. پس محمد ﷺ و علی علیه السلام دو پدر تمام خلایق‌اند. و اگر وجود پدر نباشد هر آینه اولادی نخواهد بود هرگز؛ سوم آنکه ایشان وسیله‌اند به سوی پروردگار از ازل تا ابد،[۳] و ولایت با ایشان است،[۴] و به واسطه ایشان دعا مستجاب گردد و هر علمی که ظاهر است در میان مردم، از ایشان است و به واسطه ایشان است؛[۵] چهارم آنکه انبیاء انتظار ایشان را دارند وقتی که تکذیب آنها کنند امت‌های آنها که شماها تبلیغ رسالت ننموده‌اید تا آنکه محمد ﷺ و آل محمد علیهم السلام شهادت دهند بر تبلیغ آنها؛[۶] پنجم آنکه خلایق در روز فزع اکبر محو و زایل گردد عقول ایشان از هول قیامت مگر کسی که دوست دارد ایشان را، که او ایمن است از اهوال قیامت.

و به این مطلب اشاره است قوله تعالی: **﴿لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾**[۷]؛ و این مخصوص شیعهٔ آن حضرات است؛[۸] هفتم آنکه کلیدهای بهشت و دوزخ [در] روز قیامت در

---

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۱۰.

۲. تفسیر الامام، ص ۳۳۰؛ سعد السعود، ص ۲۷۵؛ صراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۴۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۷؛ عیون الاخبار، ص ۵۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۱؛ معانی الاخبار، ص ۵۲؛ المناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۵۸.

۴. المناقب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۵. ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵.

۶. ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۴۲؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ المناقب، ج ۱، ص ۱۴۴.

۷. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۰۳.

۸. ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۱؛ امالی صدوق، ص ۵۶۱؛ بشارة المصطفی، ص ۱۸۰؛ تأویل الآیات، ص ۳۲۵؛ فضائل الشیعه، ص ۵۱؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۳۷.

دست ایشان است؛ هشتم آنکه ایشان‌اند رجال اعراف، و داخل نمی‌شود به بهشت مگر کسی که بشناسد ایشان را و ایشان [هم] بشناسند او را.

و به این مطلب اشاره [می‌کند] قوله تعالی: ﴿وعلی الأعرافِ رِجالٌ یَعرِفُونَ کُلّاً بِسِیماهُم﴾[1] و مراد به ﴿یُعرَفُون﴾ محمد و آل محمد است علیهم السلام؛[2] نهم آنکه لواء حمد به دست ایشان است و انبیاء در سایهٔ مرحمت ایشان خواهند بود؛[3] دهم آنکه داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که در دست او براتی از ایشان باشد به واسطه دوستی ایشان؛[4] یازدهم آنکه بر صراط موکل‌اند ملائکه غلاظ و شداد، و عدد ایشان یازده است و نمی‌گذارند کسی بگذرد الّا آنکه بشناسد خمسه طیبه علیهم السلام را. و عدد حروف اسماء خمسه طیبه نیز یازده است به عدد ملائکه صراط؛ دوازدهم [آنکه] بهشت حرام است بر انبیاء، و بر تمام خلق تا زمانی که پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و عترت آن بزرگوار از اوصیاء کرام داخل شوند[5] و بعد شیعیان ایشان داخل شوند.

و از جملهٔ شیعیان ایشان انبیاء عظام‌اند؛ پس ایشان‌اند آقایان و سادات اولین و آخرین، و هرچه هست در دنیا و آخرت از برای ایشان است، و مرجع همه به سوی ایشان است، و افاضه وجود از ایشان است، و از برای ایشان دنیا و مافیها خلق شده [است]، و به واسطه وجود ایشان موجودات به وجود آمده‌اند، و از این جهت است که باقی نماند ملک مقربی و نه نبی مرسلی الّا آنکه روز قیامت همه محتاج‌اند به ایشان، و هیچ کس شریک در شفاعت و منزلت نیست مگر شیعیان ایشان. پس دار دنیا و عقبی تمامْ ملک ایشان است و شیعیان در ملک آقایان و سادات خود و نعمت ظاهره و باطنه الهی که محمد صلی الله علیه و آله و آل محمدند علیهم السلام در استراحت‌اند.

---

۱. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۴۶.

۲. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ بصائر الدرجات، ص ۴۹۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۸.

۳. ر.ک: ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۳۱؛ امالی صدوق، ص ۴۳۹؛ بشارة المصطفی، ص ۷۳؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۲۳؛ الفضائل، ص ۱۲۰؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۲۵.

۴. ر.ک: بشارة المصطفی، ص ۱۲۵؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۱۵؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۷۱؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۰۳؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۵ و ۲۵۷.

۵. الاختصاص، ص ۳۵۶؛ امالی مفید، ص ۷۴؛ تأویل الآیات، ص ۶۰۹؛ تفسیر فرات، ص ۴۵۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۷۴؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۲۱؛ مائة منقبة، ص ۸۱؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۲۹.

دلیل بر این مطلب قوله تعالی: ﴿وأسبَغَ علیکم نِعَمَه ظاهرةً و باطنةً﴾[1]. یعنی تمام کرده خداوند تعالی بر شما نعمت‌های ظاهره و باطنه خود را، پس کسی که ساکن باشد در این مملکت و شکر ننماید آل محمدﷺ را هر آینه شکر نکرده خدا را، و هر که شکر خدا نکند هر آینه کافر است؛ پس هر که شکر نکند محمدﷺ و آل محمدﷺ را کافر است.

و به این مطلب اشاره است قوله تعالی ﴿أن اشکُر لي و لِوَالِدَیك﴾[2]. وقتی که واجب باشد شکر پدر و مادر ولادتی و شهوتی و طبعی، هر آینه به طریق اولی واجب است شکر دو پدری که واسطه ایجاد و هدایت و عقل و شرع‌اند. پس وای بر منکرین فضل ایشان و جاهدین نعمت‌های ایشان و مکذبین به علوّ درجه ایشان. وقتی که بیایند روز قیامت و بخواهند از حوض کوثر سیراب شوند چگونه خواهد سیراب شد و حال آنکه منکر فضل ایشان بوده‌اند و رد نموده‌اند ایشان را از مقامات عالیه!

و به این مطالب اشاره نموده ابن طاوس در کلام خود و گفته «أُشکُر لِمَن لَولاهم لَمَا خُلِقْتَ»؛ یعنی شکر کن از برای آنهایی که اگر نمی‌بودند هر آینه خلق نشده بودی تو؛ مراد ائمه اطهار علیهم السلام‌اند. پس ایشان (صلّی الله علیهم) محل انوار الهیه و حجاب اسرار ربوبیّه و لسان الله ناطق‌اند، و ایشان‌اند کلمه آنچنانی که ظاهر گردیده از آن مشیت، و ایشان‌اند صفات ذاتی که منزه است از بودن آن در مکان و کیفیت. پس هر که صلوات فرستد بر ایشان چنان است که تسبیح و تقدیس خدا را نموده به جهت [اینکه] در ذکر صفات تنزیه ذات است، و ایشان‌اند جمال صفات منزّهه آنچنانی که تجلّی نموده در آنها جلال ذات مقدسه. یعنی ایشان را اشرف موجودات خلق فرمود.

و به این مطلب اشاره است قوله: «بالکلمةِ تجلّیٰ الصّانعُ للمعقولِ وبها احتَجَبَ عَنِ العُیون»[3].

سلامٌ علی جیران لَیلی فإنّها	أعزّ علی العشاق مِن أنْ تسلّما
فإنّ ضِیاءَ الشمسِ نُورُ جَبینِها	نعم وجهها الوَضّاح یَشرِقُ حیثما

۱. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۲۰.

۲. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱۴.

۳. نهج البلاغه، ص ۲۷۲، خطبه ۱۸۶.

یعنی سلام بر همسایگان لیلی به جهت [اینکه] او عزیزتر و اجلّ از این است که عشاق، او را ذکر کنند و سلام و صلوات گویند و به جهت آنکه نور آفتاب، نور پیشانی لیلی است و صورت او درخشنده است و هر جا باشد می‌درخشد. و این کنایه از این است که دست ما [چون] به دامن ائمه نمی رسد باید دامن دوستان ایشان را گرفت. و یا آنکه کنایه از این است [که چون] ذات بسیط الهی شناخته نشود پس باید توسل به ائمه اطهار نمود و صلوات بر ایشان فرستاد: «**اللهم صلّ علی محمدٍ و آل محمّد**».

فصل ۱۵۳

اهل بیت علیهم السلام علت تمام نعمت‌ها و فضل‌ها

و از جهت تصحیح این ادله که ذکر شد، تصریح شده به آنها [در] قرآن مجید؛ از آن جمله قوله تعالی: ﴿**وَلَو أنّهم رَضُوا ما آتاهم اللهُ ورسولُه وقالوا حَسبُنا الله سَيُؤتينا الله مِن فَضلِه و رَسُولِه**﴾[1]. معنی ظاهر آن، این است هر گاه راضی می‌بودند مردم بر چیزی که خدا و رسول او عطا نموده‌اند ایشان را ـ یعنی ائمه طاهرین را ـ و می‌گفتند بس است ما را خدای تعالی زود است این که عطا فرماید ما را خدا و رسول از فضل و کرامت خود، که مراد از این فضل، ائمه علیهم السلام‌اند.

و قوله تعالی ﴿**وَما نَقَمُوا إلّا أن أغناهم الله ورَسُولُه مِن فَضلِهِ**﴾[2]؛ و کراهت ندارند و انکار نکنند مگر آنکه بی‌نیاز کرده ایشان را خدا و رسول او از فضل خود، پس دلالت نموده و نشان داده خداوند قدیم رحمان رحیم بر آنکه هر فضلی که افاضه به وجود شده و هر موجودی از نعمت الهی و فضل آل محمد علیهم السلام است، به جهت آنکه ایشان‌اند سبب وجود و وصول آنها به عالم ظاهر.

پس چه می‌شود اهل زمان را که مخالفت عقل و نقل می‌نمایند و انکار [می] کنند سرّهای قرآنی را که ناطق است به فضل آل محمد صلی الله علیه و آله، و تأویل [می] کنند به حسب رأی‌های خود، و هر که بعضی از آن اسرار را ظاهر کند می‌نامند او را غالی، و بیرون

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۵۹.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۴.

[می]اندازند او را و دوری [می]کنند از او و نمی‌شناسند او را. پس ادعای معرفت و دوستی علی علیه السلام را هم می‌کنند و گمان می‌کنند از شیعه علی علیه السلام هستند: ﴿كَلّا إنّهم عَنْ رَبِّهِم يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُون﴾[1] لأنّهم اليوم ﴿في رَيبِهِم يَتَرَدَّدون﴾[2]؛ بلکه ایشان از رحمت پروردگار محجوب خواهند بود در روز قیامت به واسطه آنکه در این نشأه در شک و ریب‌اند، پس چه وقت چشم بصیرت پیدا کنند؟[3]

پس ایمان به علی نیاورده [است] کسی که انکار کند حرفی از حروف فضل آن بزرگوار [را] و اگر چنانچه دور باشد فضل آن حضرت از عقل ناقص العقل و مخفی باشد از ذهن ناخوش کسی، هر آینه رد کند و واگذارد به قول ایشان که فرموده‌اند: «أمْرُنا صعبٌ مُستَصْعَبٌ»[4] و انکار آن بزرگوار و فضل ایشان را نکند بلکه بگوید امر ایشان صعب است فهمیدن آن بر من. و کاش که صعب باشد ﴿ما يَعلَمُ تأويلَه إلّا الله﴾[5]؛ امر ایشان را جز خدا کسی نمی‌داند و [یا کسی که] سالک شود در سلک قوله تعالی: ﴿والرّاسِخُونَ في العلمِ يَقُولُونَ آمنّا به كُلٌّ مِن عِندِ رَبِّنا﴾[6]. یعنی چنانکه راسخون در علم تصدیق و ایمان به خدا و رسول و ائمه دارند آن هم چنین گوید و اعتقاد کند و داخل نکند خود را در سلک قومی که در آیات خدا ـ یعنی ائمه علیهم السلام ـ ملحد شوند و انکار کنند فضائل ایشان را و از راه حق، مردم را منع نمایند و از حق اعراض کنند و گمان کنند که کار خوبی را مرتکب‌اند و می‌بینی ایشان را که برهانی در راه حق ندارند، و از کسانی نیستند که چون آیات الهی بر ایشان تلاوت شود بر ایمان ایشان افزوده شود؛ کما ذکر في قوله تعالی: ﴿وإذا تُلِيَتْ عليهم آياتُه زادَتْهُم إيماناً وَعلىٰ رَبِّهِم يَتَوكَّلُون﴾[7].

و طلوع ننموده از برای ایشان در آسمانِ تصدیق، نه حکمی و اعتقادی و نه

---

۱. سورهٔ مطففین، آیهٔ ۱۵.
۲. سوره توبه، آیهٔ ۴۵.
۳. سورهٔ یس، آیه ۶۶. ﴿فأنّى يُبصرون﴾.
۴. بصائر الدرجات، ص ۲۶؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۲۴.
۵. سورهٔ آل عمران، آیه ۷.
۶. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۷.
۷. سورهٔ انفال، آیهٔ ۲.

ستاره‌ای و نور حقی، و نه از ریق[1] تحقیق، طلعی از برای ایشان روییده یعنی از آب و «مزرعهٔ تحقیق از اعتقاد صاف»، از جهت ایشان خرمای نارس پوسیده[ای هم] به عمل نیامده و از روی وجنهٔ توفیق، پرده‌ای از جهت آنها باز نشده [است]، و ظاهر نگردیده از برای ایشان الی الحال بزرگی و محققی و شخص کاملی، و این کتاب حک کننده است از ریشه آن حک، و ریشهٔ شک‌های ایشان را و ظاهر کند غفلت و بطلان مذهب ایشان را؛ آیا آمده‌اند [تا] به [وسیلهٔ] مذهب باطل خود تکذیب حق نمایند؟ و می‌پیچند از روی حسد در دین حق من، با من و سبقت از من نمایند، و حال آنکه در پایه علم و ادراک و فهم، در ادنی مرتبهٔ من‌اند.

فصل ۱۵۴
علت حسادت منافقان

بعضی از اهل دنیا شأن ایشان بغض و دشمنی کسانی است که خدا به ایشان از نعمت و دولت خود عطا فرمود، و می‌بینی ایشان را که اهل نعمت را نشان دهند به حکّام و ظالمین به جهت آنکه حکام از ایشان انتقام کشند و مال ایشان را بگیرند و همواره در پی آن‌اند و انتظار کشند بر اینکه آن نعمت از دست آن صاحب دولت برود، و این شأن، شأن حسودان است. و همچون اشخاص چه وقت خواهند دوستی نمود و حسد از ایشان رفع خواهد شد؟ بلکه هرگز رفع نشود. همچنین اشخاصی که اسم خود را مؤمنون گذارده‌اند و از ذکر الهی و قرآن خدا معرضون‌اند وقرآن ناطق را دشمن دارند و تکذیب نمایند، و چون ببینند کسی از اهل عرفان فضیلتی از ایشان نقل کند و مرتبه از برای ائمه علیهم السلام ذکر کنند همه از پی تکذیب و انکار و إبعاد او برآیند و مردم را بترسانند از اعتقاد او، و مردم را منع نمایند از دوستی و محبت او و اذیت کنند او را به تیرهای حسد و کید. و سبب این مطلب دو چیز است: یکی جهل و نادانی و یکی حب ریاست.

پس بدان الآن به تحقیق ثابت شد از آنچه بیان نمودیم از دلالات، و واضح نمودیم از شواهد و بیّنات آنکه علی علیه السلام «مالک یوم الدین» و «حاکم یوم الدین» و «ولیّ یوم

---
۱. آب.

الدین» است به منّت خداوند رب العالمین و تفضل حضرت رسول صادق امین. پس اوست ولیّ حسنات به نصّ کتاب: ﴿هذا عَطاؤُنا فَامْنُن أَوْ أَمْسِک بِغَیرِ حِساب﴾[1].

فصل ۱۵۵

ولیّ خدا مرجع مردم

این بود صحیح نقل که آیه قرآن است، و اما صحیح عقل این است که خداوند تعالی (جلّت عظمته) اجلّ از این است که ببینند او را چشم‌های ظاهری، و این اعتقاد اهل ایمان و تحقیق و ایقان و تصدیق است، چرا؟ به جهت آنکه هر قدر شخص به سلطان نزدیک شود حجاب و حجاب سلطان، عظیم‌تر می‌شود. و آیا جایز می‌دانی و چنین گمان کنی که رب الارباب را در روز حساب می‌بینی که از برای خلق نشسته [است] بدون حجاب؟ تعالی الله ربنا عن ذلک. نه، چنین گمان مکن، خداوند معبود ما چنین نیست بلکه حساب تو در روز حشر، و مرجع تو در آن روز به سوی کسی است که خدا او را ولیّ و حاکم و مالک قرار داده و کسی که غیر از این اعتقاد داشته باشد در روز قیامت هلاک خواهد بود.

فصل ۱۵۶

آغاز و انجام افعال به سوی اهل‌بیت علیهم السلام

پس مالک در قیامت و حاکم در آن روز و ولیّ بر امر عباد، آل محمد علیهم السلام اند و ایشان‌اند آنچنان کسانی که قرار داده خدا ایشان را در دنیا قوام خلق خود و خزانه دار اسرار خود، و در آخرتْ میزان عدل و صاحب اختیار امر خود، به جهت آنکه مرجع صفات آنها به ذات است و مرجع افعال به سوی صفات است، و آل محمد علیهم السلام «صفوة الله» و «صفات الله»اند وافعال به سرّ ایشان ظاهر شده و از ایشان مبعوث است، و رجوع همه به سوی ایشان است، ابتداء امور از ایشان و عود تمام به سوی ایشان است؛[2] پس

---

۱. سورة ص، آیة ۳۹.

۲. مصباح المتهجد، ص۸۰۳.

ایشان‌اند منبع علم و تقوی، و به سوی ایشان است مرجع؛ پس مرجع خلق، ائمه علیهم السلام‌اند و حساب خلق با ایشان است.

فصل ۱۵۷

علی علیه السلام پرچمدار حمد در روز قیامت

و اولیاء خدا دو قسم‌اند: یکی انبیاء علیهم السلام‌اند و یکی اوصیاء و اولیاء. اما انبیاء، از برای ایشان حسابی نیست، یعنی حساب خلق با ایشان نیست؛ به نصّ آیهٔ قرآن که خدا می‌فرماید ﴿فَکَیْفَ إِذا جِئْنا من کُلِّ أُمَّةٍ بِشهیدٍ﴾[1]، و قوله تعالی: ﴿وجِئْنا بِکَ علیٰ هؤلاءِ شَهیداً﴾[2]. پس انبیاء شاهدند بر خلق و حسابی با ایشان نیست، پس معنی شد با اوصیاء و اولیاء.

و به این مطلب اشاره است قوله تعالی: ﴿یَومَ نَدعُو کُلَّ أُناسٍ بِإمٰامِهِم﴾[3]. پس نامه اعمال بالتمام مرفوع خواهد بود به سوی صاحب جمع اکبر آنچنانی که از برای اوست ولایت، از اول الی آخر، و او امیرالمؤمنین علیه السلام است به نصّ کتاب مبین. پس اوست ولیّ و حاکم و مالک روز قیامت و به امر خدا در آن روز جزا می‌دهد مردم را، و آن روز، روز جزا است. و از جمله مقامات آن روز، لواء حمد است که حامل آن علی علیه السلام است، و حوض کوثر است که ساقیِ آن، آن بزرگوار است، و میزان است که صاحب اختیار آن علی علیه السلام است، و صراط است و علی علیه السلام از رجال اعراف است بر سر صراط، و بهشت و دوزخ است ومفاتیح و کلیدهای هر دو به دست اوست، و امر جنت و دوزخ با اوست.

پس دانسته شد آنکه روز قیامت بسته به آل محمد صلی الله علیه و آله است از هر جهت. پس لواء حمد از برای ایشان است، و حوض کوثر و منبر و وسیله و میزان و صراط و شفاعت از جهت ایشان است، و ایشان‌اند حامیان دین مبین، و پیشوایان مؤمنین، و آقایان تمام

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۴۱.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۴۱.

۳. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۷۱.

خلق اجمعین، و اولیاء خدا و هادیان به راه حق، و داعیان به بهشت و صراط مستقیم، و منزلت و شرف وبزرگواری، و ولایت از برای ایشان است، و اهل بهشت و دوزخ از برای ایشان است؛ یعنی اختیار آنها با آن بزرگواران است.

و مرجع آنها به سوی ایشان است و حساب آنها با آن حضرت است، و وقوف خلق در مقام ﴿وَقِفوهُم إنّهم مَسئُولُون﴾[1].[2] از ایشان سؤال شود، یعنی از محبت ایشان و شهادت بر انبیاء در روز قیامت که تبلیغ رسالت کرده‌اند از برای ایشان است، و حشر خلایق به سوی ایشان است، و خطاب الهی در روز قیامت با ایشان است، و درجه بلند از برای ایشان مهیا است، و مالک دوزخ و رضوان خازن جنت پیروی کنندهٔ امر ایشان‌اند و مأمورند از جانب الهی به طاعت آن بزرگواران، به جهت آنکه ایشان‌اند حجت‌های خدا بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها. و به سوی ایشان است امر خلایق اجمعین از حیثیت منّت خداوند رب العالمین، و وای بر منکرین در وقت طلوع آفتاب یقین؛ یعنی روز قیامت.

فصل ۱۵۸

عرضهٔ نامه‌های اعمال به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

و حساب روز قیامت عبارت است از نظر کردن در نامه‌های اعمال؛ و به این مطلب اشاره است قول خداوند تعالی که فرموده [است]: ﴿واتّقُوا یَوماً تُرجَعونَ فیه إلی الله ثُمَّ تُوَفّی کُلّ نفسٍ ما کَسَبَت﴾[3]؛ یعنی تقوی [پیشه] کنید به جهت روزی که رجوع نمایید در آن روز به سوی خدا، پس جزا داده شود هر کسی به آن چیزی که عمل نموده [است]؛ و این آیه آخر آیه‌ای است که نازل شده، و نامه‌های اعمال در دنیا عرض شود به پیغمبر اکرم و وصیّ مکرّم،[4] و در آخرت مختص است به ولیّ خدا و وصیّ ختمی

---

۱. سورهٔ صافات، آیهٔ ۲۴.

۲. امالی طوسی، ص ۲۹۱.

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۱.

۴. ر.ک: اعلام الدین، ص ۲۰۱؛ بصائر الدرجات، ص ۴۲۴؛ تأویل الآیات، ص ۲۱۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ فضائل الشیعه، ص ۱۵؛ کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۰۷؛ معانی الاخبار، ص ۳۹۲؛ المناقب، ج ۴، ص ۳۴۱.

مآبْ امیرالمؤمنین عليه السلام، و این بخششی است از جانب خداوند رحمن. پس هر که این عطای الهی در نظر او بزرگ آید و استکبار این نعمت را نماید هر آینه در مشقت افتاده، باید به زحمت و نهایت تفکر و تأمّل، معرفت حاصل کند و الّا در مهلکه واقع است.

فصل ۱۵۹

تعیین بهشتی و جهنمی به امر پیامبر صلى الله عليه وآله و علی عليه السلام

و معنی حساب این است که اهل جنت و نار تعیین شود، واین مطلب در صحیفه آل محمد عليهم السلام است و در عالم اجساد و اشباح و اصلاب و انساب همه شناخته و می‌دانند که اهل بهشت کیست و اهل دوزخ کیست، و عود و رجوع تمام خلق به سوی ایشان است در یوم حساب، به نصّ قرآن. دلیل بر مدعا قوله تعالی: ﴿**أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ**﴾[1]. واین لفظ تنبیه و امر است از برای آنکه تمام امر وحکم با اوست، و اجماع مفسرین بر این است. و ابو حنیفه موافقت نموده ایشان را در مسند خود که روایت نموده ازاعمش از ابی سعید خدری که چون روز قیامت شود خداوند تعالی به زبان بی زبانی بفرماید: «**يا محمّدُ و يا عَلي قِفا بينَ الجنّةِ والنارِ وألْقِيا في جهنم كلَّ كفّارٍ كَذِبٍ بـالنبوّة وعنيدٍ عاندٍ في الإمامة**»[2]. یعنی یا محمد و یا علی توقف نمایید و بایستید در میان بهشت و دوزخ و بیفکنید در جهنم هر که تکذیب نبوت نموده و هر که منکر و دشمن امام بود.

پس معین شد آنکه علی عليه السلام حاکم روز قیامت است به امر خداوند تعالی. و مؤید بر این مطلب است قوله تعالی ﴿**وذَكِّرْهم بأيّامِ الله**﴾[3]؛ یعنی بفهمان و متذکّر ساز مردم را به ایام الله؛ یعنی ایام آل محمد صلى الله عليه وآله، یکی یوم قیامت است ویکی یوم رجعت است و یکی یوم قائم آل محمد صلى الله عليه وآله است[4] (عجل الله تعالی فرجه) که در آن روز حکم به باطن فرماید، و در هر سه روز، حکم و امر، مخصوص ایشان [است].

---

۱. سورهٔ ق، آیهٔ ۲۴.

۲. امالی طوسی، ص۶۲۸؛ بشارة المصطفی، ص۴۹؛ تأویل الآیات، ص۵۹؛ تفسیر فرات، ص۴۳۶؛ تفسیر قمی، ج۲، ص ۳۲۳؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص ۲۶۱؛ الفضائل، ص۱۲۸؛ مائة منقبة، ص۲۳؛ المناقب، ج۲، ص۱۵۷.

۳. سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۵.

۴. ر.ک: تفسیر قمی، ج۱، ص۳۶۷.

فصل ۱۶۰
معنی ایمان به غیب

و این است ایمان به غیب. و به این مطلب اشاره است قول خداوند تعالی: ﴿الذین یؤمنون بالغیب﴾[۱]. یعنی کسانی که تصدیق کنند به ایام آل محمد صلی الله علیه و آله، پس مدح شده‌اند کسانی که ایمان به غیب، یعنی تصدیق به ایام آل محمد صلی الله علیه و آله نموده‌اند، و هر که ایمان به ایام ایشان نموده ایمان به خدا آورده [است] و هر که ایمان و تصدیق به ایام ننموده ایمان به خدا نیاورده [است].

فصل ۱۶۱
علی علیه السلام روح پیامبر صلی الله علیه و آله است

و بیان اصل مطلب این است که علی علیه السلام ناصر و عون محمد صلی الله علیه و آله است و پدر آن بزرگوار کفیل و مربی پیغمبر بود در زمان طفولیت آن حضرت، و علی علیه السلام حامل لواء رسول الله صلی الله علیه و آله است در هر موطن، و مساوی با آن بزرگوار است و هر دو نور واحدند و [علی] باذل نفس خود است در راه خدا و رسول او، و مواسی با آن حضرت است، و جان را فدای آن حضرت از روی حقیقت در لیلة المبیت نمود. و علی علیه السلام به جای روح رسول الله صلی الله علیه و آله است از جسد شریفش.

دلیل بر این مطلب کلام مبارک آن حضرت [است]: «**أنتَ رُوحِيَ التي بَينَ جَنبَيَّ**». یعنی یا علی تویی روح من در میان دو طرف جسد من.

و آن بزرگوار محل امانت و خزانه علم رسول الله است. شاهد بر این مطلب کلام مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله [است]: «**ما أفرغَ جبرئيلُ في صَدري حَرفاً إلّا وقَد أُمرتُ أن أفرَغَهُ في صَدرِ علي**»[۲]. یعنی هیچ وحی و علمی جبرئیل به قلب و سینه من نرسانید الّا آنکه مأمور شدم بر آنکه آن را برسانم به سینه علی علیه السلام. و آن حضرت بازوی پر قوّت و

---

۱. سورهٔ بقره، آیه ۳.

۲. ر.ک: صراط المستقیم، ج ۲، ص ۹۲.

شمشیر زننده و شیر بیشه شجاعت رسول خدا بود در غزوات. شاهد بر آن، فرمودهٔ آن بزرگوار [است]: «أدعو إلي فارسِ الحجاز»، «أين الكاشف عن وجهي الكربات». پس آن بزرگوارای سنّی شک کننده، همسر و برادر پیغمبر اکرم است. شاهد بر آن، کلام مبارک آن حضرتﷺ [است]که فرموده: «أنتَ منّي بمَنْزِلَة هارون مِن مُوسىٰ». و صاحب میراث نبوت و نسب آن حضرت است به فرمودهٔ آن بزرگوار: «أنت أنا وأنا أنت».

و مهربان بود به پیغمبر مکرم در کمال مهربانی، و صاحب دعوت آن بزرگوار بود به فرمودهٔ آن حضرت:

«أنت منّي وأنا منک، لَحمُکَ لَحمي و دَمُک دمي و مَقامُک مَقامي، أنت الخَليفةُ بعدي و إمام أُمتي، مَن والاک فَقَد والاني ومَن عاداک فقد عاداني»؛ یعنی تویی از من و منم از تو، گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من، ومقام تو مقام من است و تویی خلیفهٔ بعد از من و امام امت من، بعد از من کسی که دوست دارد تو را هر آینه مرا دوست داشته [است] و هر که تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته [است]؛ بعد فرمود: «ولك مني كلُّ مقامٍ إلاّ النبوةَ وانّي لا أستغني عنک [لا] في الدنيا ولا في الآخرة»؛ و از برای تو مقامی است مانند مقامات من، مگر پیغمبری و نبوت که مخصوص من است و من بی‌نیازی نمی‌جویم از تو در دنیا و نه در آخرت.

«وإنّك في يومِ القيمةِ تُحيى إذا حييّت و تكسي اذا أُكسيتَ و ترضي إذا رضيت و إنّ حِسابَ الخلقِ عَلَيکَ و عودِهِم إليک، و لک الكوثر و السَّلْسَبيلُ غداً وأنت الصراط السّويّ لِمن اهتَدىٰ ولک دُخولُ الجنةِ و نزولِ المساكنِ القصورِ»؛ یعنی تو در روز قیامت زنده شوی چون زنده شوم من، و پوشیده شوی از لباس رحمت چون پوشیده شوم من، و راضی شوی چون راضی شوم من، و حساب خلق با تو است و عود ایشان به سوی تو است و از برای تو است کوثر و سلسبیل، فردای قیامت، و تویی راه راست از جهت هر که هدایت جوید، و از برای تو است شفاعت و شهادت بر خلق، و از برای تو است اعراف، و تویی شناسنده مردم از سیمای ایشان، و از برای تو است گذشتن از صراط و دخول بهشت و نزول بر تمام منازل و قصور آن.

«وأنتَ تَدخُلُ أهل الجنةِ إليها وأنتَ تجير أهلَ النارِ إليها و أنت تلقي حطبها عليها»؛ و تو داخل نمایی اهل بهشت را در بهشت و اهل آتش را در آتش، و تو می‌افکنی هیزم جهنم را در جهنم. «ولِواء الحَمْدِ في يَدَيکَ وهو سَبعُون شِقّةُ كلُّ شِقَّةٍ وسعَ ما بين الشمسِ

إلی القمرِ و آدمَ و مَن دُونَه تحتَ لِوائک و الأنبیاءُ مِن شیعَتِک یومَ القیمةِ ولایدخُلَ الجنَّةَ إلّا مَن عَرَفْتَهُ وعَرَفَک و لایَدخُل النارَ إلّا مَن أنکَرْتَه و أنْکَرَک»؛ و لواء حمد در دست تو است که هفتاد شقّه دارد و هر شقّه در وسعت ـ از میانهٔ آفتاب و ماه است و آدم و ذریه او ـ در زیر علم تواَند و انبیاء، از شیعهٔ تواَند در روز قیامت، و داخل بهشت نمی‌شود مگر آنکه بشناسد تو را و تو او را بشناسی، و داخل آتش نشود مگر آنکه انکار کنی تو [او] را و او انکار تو کند.

فصل ۱۶۲

جایگاه منکران فضل علی در قیامت

و فرمود چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل جهنم در جهنم روند منادی گوید: یا علی ببند درهای بهشت و دوزخ را و ندا کن میان بهشت و دوزخ که: «یا أهلَ الجنَّةِ خُلودٌ خُلودٌ یا أهلَ النارِ خُلودٌ خُلودٌ»[۱]. یعنی ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و ای اهل آتش همیشه در آتش خواهید بود. پس وای بر تکذیب کنندگان فضل تو و منکرین به امر تو.

فصل ۱۶۳

آیه‌ای از انجیل

می‌فرماید خداوند جلیل در انجیل «أعرِف نَفسَک أیهّا الإنسان تَعرِف ربّک ظاهِرُک لِلفَناء و باطِنُک أنا». یعنی بشناس نفس خود را ای انسان تا آنکه بشناسی خدای خود را، و ظاهر تو فانی خواهد شد و باطن تو باقی خواهد بود؛ «خُلقتُم للبقاء لا للفناء». و فرمود صاحب شریعت، رسول خداﷺ «أعرفکم بربّه»[۲] یعنی هر که خود را بهتر شناخت خدا را بهتر شناخته [است] و امامؑ فرمود: «مَن عَرَف نفسه فقد عَرَف ربّه»[۳]. یعنی هر که بشناسد نفس خود را هر آینه شناخته [است] خدای خود را.

---

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۵۰.
۲. جامع الاخبار، ص ۲؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۰؛ متشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴.
۳. غرر الحکم، ص ۲۳۳.

فصل ۱۶۴

معرفت نفس مشروط به معرفت اهل‌بیت علیهم السلام است

و معرفت نفس این است که بشناسد انسان مبدأ و منتهای خود راکه از کجا آمده و به کجا می‌رود.[1] و این مطلب موقوف است بر معرفت حقیقت وجود مقید، و او معرفت فیض اول آنچنانی است که افاضه شده از حضرت ذوالجلال، پس افاضه شده از او وجود سایر موجودات به امر حضرت واجب الوجودی که مفیض جود، و جواد فیاض است و آن فیض اول، نقطهٔ واحدهٔ آنچنانی است که او مبدأ تمام کائنات و نهایت قاطبهٔ موجودات و روح ارواح و نوز اشباح است و آن چنان است [که] گفته شده [است]:

قَد طاشَت النُقطةُ في الدائرة　　فَلَم تَزَل في ذاتها حائرة
مَحجُوبةُ الأدراک عنها بها　　منها لها جارِحةٌ ناظرة
سَمَّتْ على الأسماءِ حَتّىٰ لَقَد　　فَوَّضَتْ الدنیا مع الآخرة

یعنی به تحقیق پرواز و هیجان نموده نقطه در خط دایره و همواره در ذات خود حیران است و در میان دوایر، محجوبة الادراک است. کسی نمی‌داند که در کجای خط است و به آن نقطه و از آن نقطه و از برای نقطه است نظر تمام اشیاء؛ یعنی آن «**اوّل ما خَلَقَ الله**» است و نظر اشیاء و مرجع آنها به آن نقطه است، و علوّ پیدا کرده است بر تمام اسماء، چنان علوی که دنیا و آخرت به واسطهٔ آن به وجود آمده [است].

معرفت به خدا، معرفت به صفات اوست

و مراد از نقطه، وجود مبارک محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. و این ابیات گویا مشعر به علم صنعت است، اهل حال می‌فهمد. و آن نقطه، اول عدد و سرّ واحد احد است به جهت آنکه ذات بسیط الهی، غیر معلوم است از برای انسان، پس معرفت او به

---

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۹۲؛ کافی، ج ۱، ص ۵۰.

معرفت صفات او حاصل شود. و نقطه واحده صفت الله، مخلوق است، وصفت دلالت بر موصوف می‌کند به جهت آنکه به ظهور صفت خدا شناخته شده [است] خدا، و مراد از آن صفت، آن جوهر نوری[ای] است که درخشیده است از فیض جلال احدیت در سیمای حضرت محمد ﷺ.

غایتِ عرفان، معرفت محمد و علی علیهما السلام

و اشاره به این مطلب است قول قائل: «یَعرِفُک بِها مَن عَرَفَک»[1]. یعنی می‌شناسد تو را به نقطهٔ وجود محمد ﷺ هر که بشناسد تو را. و معاضد این قول است قول ائمه علیهم السلام: «لَولانا ماعُرِف و لَولا الله ما عُرِفنا». یعنی هرگاه ما نبودیم خدا را کسی نمی‌شناخت و هر گاه خدا نبود ما را کسی نمی‌شناخت؛ پس آن نقطهٔ وجود، نور آنچنانی است [که] درخشیده است از آنْ انوار، و واحد آنچنانی است که ظاهر شده [است] از آنْ اجساد، و سرّ آنچنانی است که برخاسته و طراویده از آنْ اسرار، و عقل آنچنانی است که بر پا شده [است] تمام عقول از او، و نفس آنچنانی است که صادر شده [است] از آنْ نفوس، و لوحی است جامع از اسرار غیوب، و کرسی آنچنانی است که وسعت دارد آسمان‌ها و زمین‌ها را، وعرش عظیمی است که محیط بر هر چیزی است از روی عظیمت و علم، و چشمهٔ علم و حیاتی است که از او ظاهر شده [است] هر چشمه و هر چشم و هر حَیَوانی، و حقیقت آنچنانی است که شهادت دهد از برای عظمت و بزرگواری و جلالت شأن او از روز ازل، تمام موجودات، هم چنانی که آن نور وجود مبارک، شهادت دهد به احدیت حضرت واجب الوجود.

پس غایت عرفان عارفین، رسیدن به معرفت محمد و علی علیهما السلام [است] به حقیقت معرفت ایشان، و یا به معرفت حقیقت ایشان. لکن این مطلب مستور و پوشیده به حجاب است: ﴿وما أُوتیتم من العلم إلّا قلیلاً﴾[2].

و به این مطلب اشاره است به قول ایشان: «إنّ الذي خَرَجَ إلی المَلائِکَةِ المقرّبینَ مِن

---

۱. زیارت رجبیه.

۲. سورهٔ اسراء، آیه ۸۵.

مَعرفَةِ آلِ محمّدٍ قليلٌ مِن كثيرٍ فَكيفَ إلى عالَم البشرية؟». یعنی آن چیزی که داده شده [است] به ملائکهٔ مقربین از معرفة آل محمد علیهم السلام، کمی از زیاد است، پس چگونه خواهد بود در عالم بشریت که از برای انسان حجاباتی است و از جهت ملائکه حجابی نیست، پس در این حال انسان چگونه معرفت حاصل کند؟ و به این واسطه و در این مقام فرموده‌اند: «أمْرُنا صَعبٌ مُستصعَبٌ لا يحتَمِلُه نبيّ مُرسلٌ و لا مَلِكٌ مقرّبٌ». یعنی امر ما بسیار دشوار است و هیچ پیغمبری و ملک مقربی به مقام و مرتبه و یا معرفت ما نرسد و متحمل امر ما نتواند شد.

پس هر که اتصال جوید به شعاع نور ایشان هر آینه خود را شناخته [است]؛ به جهت آنکه وقتی که شناخته شود عین وجود و حقیقت موجود و فردانیت رب معبود، پس معرفت نفس حاصل شده [است] و معرفت نفس او معرفت حقیقت وجود مقید است که مراد از آن نقطه واحده آنچنانی است که ظاهر آن و باطن آن نبوّت و ولایت است؛ پس هرکه بشناسد نبوّت و ولایت را به حقیقت معرفت آن، هر آینه شناخته [است] خدا را، و هرکه بشناسد محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را شناخته [است] رب معبودش را و هرگاه ضمیر در «مَن عَرَفَ نَفسَه» عاید به سوی عارف باشد تقدیر چنین می‌شود: «إذا عَرف نفس الكلّ و الروح المنفوح منها في آدم فقد عرف نفسه» که نفس کل و حقیقت وجود، ایشان‌اند (صلوات الله علیهم).

فصل ۱۶۵
حضور محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر بالین محتضر

و هرگاه ضمیر راجع باشد به خدای تعالی، از قبیل ﴿و يحذّركم الله نَفْسه﴾[۱] باشد پس باز ایشان‌اند روح الله و کلمة الله و نفس الوجود و حقیقت. پس به هر دو وجه هر که بشناسد ایشان را هر آینه خدا [را] شناخته [است]. و همچنین در وقت موت چون ببیند انسان عین الیقین را، یعنی ببیند محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را به جهت آن که خداوند تعالی اجلّ از این است که ببیند او را چشم ظاهر، و میّت در [آن] وقت می‌بیند و

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۲۸ و ۳۰.

مشاهده [می]نماید ایشان را، و حقیقت حال و مقال ایشان‌اند، و دیده نشود در وقت موت مگر ایشان؛ به جهت آنکه آن بزرگوار عین الیقین است چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده [است]: «أنا عَینُ الیقینِ و أنا الموتُ لِلمَیِّتِ»[۱].

و دلیل بر این مطلب چیزی [است] که وارد شده در کتاب بصائر الدرجات از ابی عبدالله علیه السلام که آن حضرت فرمود:

«ما مِن مَیِّتٍ یَموتُ في شرقِ الأرضِ وغربِها مُحبٌّ لنا أو مُبغضٌ إلّا و یَحضُره أمیرالمؤمنین و رسول الله صلی الله علیه و آله فیبشّره أو یَلعنه». یعنی هیچ میرنده‌ای نیست که بمیرد در مشرق و مغرب زمین، چه دوست ما باشد یا دشمن ما الّا آنکه حاضر می‌شود او را امیرالمؤمنین و رسول الله صلی الله علیه و آله، و هرگاه از دوستان است بشارت دهند او را به بهشت و اگر از دشمنان است لعنت کنند او را. و همچنین وقتی که نفخهٔ صور دمد و امواتی که در قبورند مبعوث گردند، و نفوس خلایق بر جسدهای ایشان عود نماید نمی‌بینند مگر محمد و علی علیهما السلام را به جهت آنکه خداوند حیّ قیوم دیده نمی‌شود به عین [و] چشم [ظاهر]، و لکن دیده شود به دیدهٔ بصیر باطنی.

و به این مطلب اشاره است قول قائل: «لاتَراهُ العیونُ بمشاهَد العیانِ ولکن تَراه العقولُ بِحَقائقِ الإیمان»[۲]. یعنی شهادت می‌دهند عقول به وجود واجب الوجود به جهت آنکه خداوند تعالی ظاهری است که دیده نشود و باطنی است که مخفی نیست و از فرط ظهور، گشته مخفی.

فصل ۱۶۶

معنای نظر و رؤیت رَبّ

بیان مدّعا: آنچه شهادت دهد به او قرآن، قوله تعالی: ﴿وُجوهٌ یَومئذٍ ناضِرَة إلی ربّها ناظرة﴾[۳]. یعنی روهای نیکوی چندی است در روز قیامت که به سوی رحمت رب خود نگاه کننده است. و در اینجا رب استعمال شده «وإلی الهِها» ذکر نشده [است]، به

---

۱. بحارالانوار، ج۲۹، ص۱۴۰.

۲. نهج البلاغه، ص۲۵۸، خطبه ۱۷۸.

۳. سورهٔ قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

جهت آنکه الوهیت، مقام خاص است و شرکتی در آن نیست، و ربوبیت مقام عام است و شرکت عمومی دارد. و همچنین فرمود: ﴿وَجَاءَ ربُّک و المَلِکُ صفّاً صفّا﴾[1] و نفرموده «و جاء إلهک» و فرموده [است]: ﴿الذین یظنّون أنّهم مُلاقُوا ربّهم﴾[2]. و همچنین فرموده [است]: ﴿فلمّا تجلّیٰ ربّه للجَبلِ﴾[3] و تخصیص داده [است] نظر و رؤیت و تجلّی و ملاقات را به رب، سوای اله؛ به جهت آنکه رؤیت و تجلی در صاحب هیئت است و مجیء و آمدن در اجسام صدق می‌کند و انتقال از حالی به سوی حالی به هر نوع، در خدا محال است.

محمد و علی علیهما السلام مصداق ربّ در قیامت

پس مراد از نظر و رؤیت و تجلّی در این مواضع در ربِّ لُغوی است که معنی آن مالک و سید و مولی است، و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام سید و مولای بندگان و مالک تمام دنیا و آخرت‌اند، و خداوند تعالی بی‌نیاز و مستغنی است از جمیع عوالم. و «الله ربّهم» یعنی خدا مولای ایشان است و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هم مولای ایشان است؛ این جهت عموم. «و الله ربّهم» یعنی معبود ایشان است؛ این معنی خاص که اوست رب سموات و اَرَضین و آنچه در آنها است، و رب محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مولای ایشان و خالق ایشان و انتخاب کنندهٔ ایشان از میان خلق و اختیار کنندهٔ ایشان و ولایت دهنده به ایشان؛ پس اوست رب و اله و سید و مولی و معبود و حمید و محمود، و ایشان‌اند موالی و سادات عابدین، نه معبودین؛ لکن خداوند تعالی امر نموده [است] تمام خلق را به طاعت ایشان.

پس هر که اطاعت کند ایشان را آزاد است در دو دنیا، و هر که مخالفت ایشان را نماید هر آینه بندهٔ گریزپاست و گریخته [است] از آقای خود دو مرتبه: یکی در دنیا و یکی در آخرت، وولد زناست.

---

۱. سورهٔ فجر، آیهٔ ۲۲.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۶.

۳. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۴۳.

و شاهد بر آنکه مراد از رب، محمدﷺ و علیؑ است قول خداوند حق: ﴿أَنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم﴾ صریح است در ملاقات خلق، آل محمدﷺ [را] در روز قیامت، و [اینکه] رجوع تمام خلق به سوی ایشان است.

فصل ۱۶۷
معنای رَبّ در قرآن

و در قرآن مجید نامیده شده [است] رب به جای مولا در حکایت باری تعالی از پیغمبر خود، حضرت یوسفؑ في قوله: ﴿أَنَّه رَبّي أَحْسَنَ مَثْوايَ﴾[1]، و في قوله ﴿أُذكُرني عِندَ رَبِّک﴾[2] و قوله ﴿إرجِعْ إلى رَبِّک﴾[3]. هرگاه جایز نبود [که] ربّ به جای مولا استعمال شود هر آینه ممتنع بود بر پیغمبر معصوم ذکر آن. پس در اینجا مراد، ربّ لُغوی است؛ پس محمدﷺ و علیؑ سید و مالک روز قیامت‌اند از جانب خداوندِ ربِ معبودِ خالق، از حیثیت اختیار و رفعت مقام و کرامت تمام، به جهت آنکه خداوندْ سبحانه، برگزیده و صاحب اختیار نموده [است] ایشان را. پس ایشان‌اند موالی اهل دنیا و آخرت، و این فضل از خداوند است.[4]

و به این مطلب اشاره است بقوله تعالی: ﴿وأَنَّ إلى رَبِّک المُنتَهى﴾[5] و مراد به ربّ در این مقام به معنی ولیّ است، و موالی هم ایشان‌اند، پس ایشان‌اند مبدأ، و به سوی ایشان است منتها، و هرگاه مراد در اینجا حذف مضاف باشد به این معنی و آن «إلى رَحمة رَبِّک المنتهى»، یا «عَدلُ رَبِّک» یا «عَفوُ رَبِّک» یا «حکمُ رَبِّک» مقصود باشد. پس ایشان‌اند عدل الله و رحمة الله و لطف الله و حکم الله؛ پس مرجع به سوی ایشان است و حساب خلق با ایشان است.

---

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۲۳.
۲. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۴۲.
۳. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۵۰.
۴. سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۰. ﴿ذالك الفضلُ من الله﴾.
۵. سورهٔ نجم، آیهٔ ۴۲.

فصل ۱۶۸

شفیع و پناه مردم در قیامت

پس محمد و علیﷺ نسبت به سوی خلق، موالی و مالکین‌اند و بالنسبه به سوی حضرت خالق، بندگان مختارند و حجت‌های مقربین‌اند. و به این مطلب اشاره است بقوله تعالی: ﴿إنّ كلّ مَن في السمواتِ و الأرضِ الّا آتی الرحمن عَبداً﴾[۱]؛ یعنی چون حاضر شوند خلایق در موقف حساب، هر آینه بالتمام در مقام عبودیت خواهند بود، محمد و آل محمدﷺ نظر نمایند با آن چیزی که منت گزارده خداوند بر ایشان از رفعت و کرامت و ولایت عامه بر خلق، و خلق نظر نمایند به رفعت و قرب منزلت و عظیم کرامت ایشان در نزد خداوند تعالی و رجوع در شفاعت بر ایشان نمایند و پناه بر ایشان برند در موازنه اعمال و حساب.

و به این مطلب اشاره است بقوله تعالی: ﴿وجوهٌ یَومئذ ناضرة إلی رَبّها ناظِرة﴾[۲]؛ و نظر در آن روز به سوی ربّ است صریحاً، به سوی رحمت و نعمت و لطف و فضل الهی است[۳] بر تقدیر حذف مضاف؛ اگر چنانچه نظر به سوی رب باشد پس وجوه ناظرند به سوی عظمت پیغمبر خدا و ولیّ او که ایشان مولای خلق‌اند در دنیا و آخرت، و همهٔ خلق چشم شفاعت به پیغمبر اکرم و ولیّ مکرّم دارند، و هرگاه نظر به سوی رحمت ربّ و فضل ربّ باشد پس نعمت و فضل و رحمت خدا نیز محمد و علی علیهما السلام‌اند.

محمدﷺ نعمت ظاهره، علیﷺ نعمت باطنه

و به این مطلب اشاره شده [است در] قوله تعالی: ﴿و أسبَغَ علیکم نِعَمه ظاهرةً و باطنةً﴾[۴]؛ و نعمت ظاهر محمدﷺ است به جهت آنکه اوست زینت روز قیامت و

---

۱. سورهٔ مریم، آیهٔ ۹۳.

۲. سورهٔ قیامت، آیات ۲۲ و ۲۳.

۳. ر.ک: امالی صدوق، ص۴۰۹؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۳۹۶.

۴. سورهٔ لقمان، آیه ۲۰.

صاحب منبر وسیله و درّ کرامت، و تمام وجوه ناظرند در آن روز به سوی جمال و کمال و علوّ مقام آن بزرگوار، و نعمت باطنه علی علیه‌السلام است[1] و وجوه ناظرند به سوی حقیقت معنی آن حضرت، و می‌بینند حکم جاری او را در میان بندگان به امر خداوند ملکِ جواد آنچنانی که اختیار می‌کند از بندگانش هر که را بخواهد؛ می‌خواهی بخواه تو و نمی‌خواهی نخواه.

فصل ۱۶۹
تفسیر و مصداق ربّ

و به تحقیق نامیده [است] خداوند تعالی امیرالمؤمنین را ربّ، و مراد به آن مولی و مالک است نه معبود، به جهت آنکه هر خدای معبودی مولی و مالک و ربّ است بدون عکس، که هر ربی خدای معبود نیست، و به جهت آنکه ربّ، لفظی است مشترک میانهٔ اله و مولی و مالک بدون اله که مخصوص است. پس هر معبودی رب است و هر ربی معبود نیست.

و به این مطلب اشاره است بقوله تعالی: ﴿و کانَ الکافرُ علی ربِّه ظَهیراً﴾[2]. چگونه بنده، ظهیر بر رب خود خواهد بود و حال آنکه «و هُوَ القاهرُ فَوقَ عبادِه». پس مراد، رب ثانی است یعنی «ظهیراً علی مَولاه أمیرالمؤمنینَ فی أخذِ حقِّه» که از روی عدوان، حق مولای خود را غصب کند.

و مثل آن [است] قوله تعالی ﴿وأشرَقَت الأرضُ بِنُورِ رَبِّـها﴾[3] که مراد از ربّ در اینجا نیز امام علیه‌السلام است که رب زمین است و نور الهی است در زمین و بلاد. و همچنین مراد از ربّ در آیهٔ ﴿إنّ الإنسان لربّه...﴾[4] علی علیه‌السلام است. و کنود به معنی حسود است، و مراد از انسان عمرو بن عاص است که حسد نمود به علی علیه‌السلام در غزوه ذات السّلاسل.

---

۱. ر.ک: تفسیر قمی، ج۲، ص۱۶۵.
۲. سورهٔ فرقان، آیهٔ ۵۵.
۳. سورهٔ زمر، آیه ۶۹.
۴. سورهٔ حج، آیهٔ ۶۶؛ سورهٔ زخرف، آیه ۱۵.

اهل بیت علیهم السلام صراط مستقیم

و مؤید بر این مطلب روایت سلیم بن قیس است که گفت:

روزی فلان گفت ـ گویا یکی از... بودند ـ که نیست مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان اهل بیت خود مگر مانند درخت خرمایی که [در] خرابه بروید. از این مطلب رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع شدند با غضب تمام از خانه بیرون آمدند و صعود به منبر نمودند و اصحاب با سلاح دور آن بزرگوار را گرفتند و منتظر فرمان لازم الاذعان شدند و حضرت فرمودند: چه می‌شود قومی را که سرزنش کنند به اهل بیت و قرابت من، و حال [آنکه] گفته‌ام به ایشان فضایل اهل بیت خود را. آگاه باشید به درستی که علی علیه السلام از من به منزله هارون از موسی علیه السلام [است] و آگاه باشید خداوند تعالی خلق فرمود خلق خود را، پس نموده آنها را دو فرقه و گردانیده مرا از بهترین آن دو فرقه، پس گردانیده آنها را شعبه شعبه و قبیله قبیله و گردانیده مرا از بهترین شعبه و قبیله، و گردانیده از برای ایشان خانه‌ها و بیوت، و گردانیده مرا و علی بن ابی طالب علیه السلام برادر مرا از بهترین بیوت، و به درستی که خداوند تعالی یک نظر نمود به زمین [و] اختیار نمود مرا از میان خلق، پس نظر دیگر نمود و اختیار نمود علی را، و گردانید او را وزیر و خلیفه من و امین من و مولای هر مؤمن و مؤمنهٔ بعد از من. کسی که دوست دارد [او را] هر آینه دوست داشته مرا و هرکه دشمن دارد او را، دشمن داشته مرا. و دوست ندارد او را مگر مؤمن، و دشمن ندارد او را مگر کافر، و شک در او نکند مگر مشرک، و اوست رب زمین و ساکن در زمین و کلمه تقوی؛ پس چه می‌شود قومی را که اراده دارند نور برادر من و نور خدا را خاموش کنند. و خداوند تعالی تمام کنندهٔ نور خود است. و به درستی که خداوند اختیار نموده از برای من برادر و یازده سبط از اهل بیت من، و ایشان‌اند خوبان امت من، و مَثَل ایشان مَثَل ستاره‌های آسمان است؛ هریک از آنها غروب کند، ستاره دیگری طلوع نماید، و ایشان‌اند امنای خدا بر بندگان و حجت‌های الهی در زمین و بلاد، و شاهد بر خلق‌اند و ایشان‌اند با قرآن و قرآن با ایشان است و از هم جدا نشوند تا وارد شوند بر من بر سر حوض کوثر، و پدر ایشان علی علیه السلام است و مادر ایشان فاطمه علیها السلام، پس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و نه نفر از اولاد حسین علیهم السلام، و جدّ ایشان بهترین پیغمبران و انبیاء، و پدر ایشان [بهترین] اولیاء و اوصیاء است و مادر

ایشان بهترین زنان عالمین است، و ایشان بهترین اسباط و اولاد مرسلین‌اند و خانه‌های ایشان بهترین خانه‌های طاهرین است. هیچ بنده‌ای نیست [که] ملاقات نماید خدا را در حالتی که دوست ایشان باشد و قائل به وحدانیّت الهی باشد و شریک از برای او قرار نداده باشد الّا آنکه داخل بهشت شود، اگرچه با او باشد گناهان به عدد سنگریزه‌ها و ریگ‌های بیابان و کف‌های دریا. ای مردم! بزرگ شمارید اهل بیت مرا و دوست دارید ایشان را و بر شما باد به ایشان بعد از من که ایشان‌اند صراط مستقیم.[۱]

فصل ۱۷۰
مقصود از تجلّی ربّ

دو مرتبه عود نمودیم به سوی بحث اوّل: و اما قوله ﴿فَلَمّا تَجَلّیٰ رَبُّه للجَبَلِ جَعَلَهُ دکّاً﴾[۲]. و تجلّی در صاحب هیئت و جسم است و ربّ معبود را جسمی و هیئتی نیست. پس مراد، تجلّی نور ربّ است،[۳] و نور اول نور محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است که تجلّی دارد از کلّ جهات، و خداوندِ احدِ حقّ نیز متجلّی است از کلّ جهات، پس به نور صفات خود در اشیاء تجلی دارد، و به نور ذات خود از هر جهت متجلّی است.

و به این مطلب اشاره است بقوله علیه السلام: «أنا مکلّمُ موسی مِن الشجرة أنْ یا موسی و أنا ذلک النور». یعنی منم تکلّم کننده با موسی علیه السلام از درخت به کلمه «أنْ یا مُوسیٰ»، و منم آن نور درخشنده در آن.

فصل ۱۷۱
تفسیر ﴿جاء ربّك﴾

و اما قوله تعالی ﴿وَجاءَ رَبُّک﴾. پس مجیء و حرکت و سکون گفته نشود مگر در اجسام. و خالق اجسام جسم نیست [پس] چگونه جاری می‌شود بر اجسام، وحال

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص ۶۸۱.
۲. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۴۳.
۳. توحید صدوق، ص ۱۱۹؛ ر.ک: عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۰۰؛ کفایة الاثر، ص ۲۶۱.

آنکه خودْ جسم را خلق نموده و جریان داده [است]، و نیست خدایی غیر از خدای یگانه.
پس مراد امر رب است[۱] و امر رب در روز قیامت محمد و علی علیهما السلام است پس ایشان‌اندامر کننده و به سوی ایشان است امر. و سید و مولی و ربّ در لغت یک معنی دارند و تو هم در ادعیه خود می‌خوانی و دعا می‌کنی و ملتفت نیستی و می‌گویی «یا سیدي و مولاي یا الله» و می‌گویی «یا محمد یا سیدي و مولای» و می‌گویی «یا علي و سیدي و مولاي».

معرفت، وسیلهٔ نجات

و وارد شده از امام حسن عسکری علیه السلام که در عهد و دعای خود می‌فرمود: «یا من أتحفني بالإقرارِ بالوَحدانیة و حَباني بمَعرفةِ الربُوبیّةِ وخَلَّصَني مِن الشک و العمیٰ جِئتُ بِکَ إلیك»[۲]. یعنی ای کسی که تحفه داده‌ای مرا به اقرار به وحدانیت تو و عطیه داده[ای] مرا به معرفت ربوبیت، و خالص نموده[ای] مرا از شک و کوری در دین، آمده‌ام به واسطه مهربانی و مرحمت تو به سوی تو. پس واحد معدود ـ و ربّ معدود که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است ـ صفت خدای آنچنانی هستند که نه از برای او حدّی است و نه عددی. پس هرکه بفهمد از حکمت الهی آنقدر هرآینه فهمیده و دانسته مبدأ و معادش را، به جهت آنکه مبدأ ظهور، از حق است به سوی عبد، و معادْ عود از خلق است به سوی حق، و هرکه بشناسد مبدأ و معاد و حقیقت وعد و ایعاد را هر آینه به نجات رسیده و به اصل زندگی، خود را رسانیده و ایمن شده [است] از مرگ، به جهت آنکه مؤمن زنده است در دنیا و آخرت.

محمد و علی علیهما السلام، نور الهی

و تمام می‌کند این اسرار را قوله تعالی: ﴿وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أن یُکلّمه اللهُ إلّا وحیاً أو مِن وَراء حِجابٍ أو یُرسِل رَسُولاً﴾[۳]. یعنی نیست از برای انسان تکلم الهی مگر یکی از سه نوع: یا وحی است و یا از پس پرده حجاب است ـ که این دو مخصوص پیغمبران و اولیاء

---

۱. ر.ک: توحید صدوق، ص۱۶۲؛ عیون الاخبار، ج۱، ص۱۲۵؛ معانی الاخبار، ص۱۳.
۲. مهج الدعوات، ص۳۴۳.
۳. سوره شوری، آیه ۵۱.

است ـ و یا به واسطه رسل است که آن از جهت سایر مردم است. و وحی و رسالت در روز قیامت مرتفع شود و باقی نماند مگر تکلم از وراء حجاب، و اقرب مردم از حیثیت مقامات در نزد خداوند ذوالجلال دو اسم بزرگ [است]: یکی حبیب و یکی ولیّ؛ یکی کلمه علیای آنچنانی [است] که تکلم نمود خداوندْ اول مرّة، پس گردید نور. و کلمه کبرای آنچنانی که تکلم به آن نمود مرتبه ثانیه، پس گردید روح، و ساکن نمود بر آن روح آن نور را، و آن نور محمد و علی علیهما السلام است و هر دو حجاب رب الارباب‌اند، و اذن، اذن ایشان است و حکم، حکم ایشان است و امر، امر ایشان است. و به این مطلب اشاره است قول خداوند تعالی که فرمود: ﴿وَالأمرُ يَومَئِذٍ للّه﴾[1] یعنی «لولي الله»، به جهت اینکه ایشان‌اند عالمین به اعمال بندگان بدون سؤال، و نیست در میان خلایق کسی به این مرتبه و مقام، مگر ایشان، و مردم در میان ایشان چنان‌اند که خدا فرموده: ﴿وَمِنَ الناسِ مَن يَعبدُ اللهَ على حَرفٍ﴾[2] یعنی بعضی از مردم عبادت خدا نمایند به حرف و تقلید؛ یعنی ایمان ایشان غیر متمکن در قلب است، به جهت آنکه حرف به معنی طرف است، یعنی ایمان ایشان بدون برهان و یقین است. ﴿فإن أصابَه خيرٌ﴾[3] یعنی اگر بشنود چیزی را که موافق عقل ضعیف او باشد اطمینان پیدا کند و قبول کند و اعتماد به اعتقاد خود کند ﴿وإنْ أصابته فِتنةٌ إنـقلب﴾[4]، یعنی اگر چیزی بشنود که موافق رأی او نباشد حمل به صحت هم ننماید، بلکه خون گوینده را حلال و مباح داند و نسبت کفر به او دهد.

مراتب عرفان و ایمان

و به این مطلب اشاره است قول امام علیه السلام: «لَو عَلِمَ أبوذَر ما في قَلبِ سَلمان لَقَتَلَه»[5]. و قیل «لکفّره». یعنی اگر دانا شود ابوذر به آنچه در قلب سلمان است هرآینه به قتل رساند او را. و گفته شده که نسبت کفر به او می‌دهد. به جهت آنکه سینه ابوذر نبود ظرف آنچه

---

۱. سورهٔ انفطار، آیهٔ ۱۹.
۲. سورهٔ حج، آیهٔ ۱۱.
۳. سورهٔ حج، آیهٔ ۱۱.
۴. سورهٔ حج، آیهٔ ۱۱.
۵. کافی، ج ۱، ص ۴۰۱؛ بصائر الدرجات، ص ۲۵.

در سینه سلمان از اسرار و ایمان و حقایق ولیّ رحمن بود؛ از این جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أعْرَفُكُم بِاللهِ سَلمان». یعنی بهترین شما از حیثیت معرفت به خدا سلمان است، و به جهت آنکه ایمان ده مرتبه دارد و صاحب مرتبه اولی مطّلع از مرتبه ثانیه نیست، همچنین هر مقامی و مرتبه‌ای نمی‌رسد به مافوق خود و باز نماند از مرتبه پست، یعنی ایمان مادون خود را در بر دارد، و نهایت مراتب ایمان، شاختن علی علیه السلام [است] به اجماع علما. و چرا فرمود «لقتله» به جهت آنکه ابوذر ناقل اثر ظاهر بود و سلمان عارف به باطن امر بود، و ظرف ظاهر طاقت حمل باطن را ندارد ﴿وَقَد عَلِمَ كُلّ أُناسٍ مشرَبَهم﴾[۱].

فصل ۱۷۲
معنای مشترک ربّ

به تحقیق دانستی اینکه رب لفظی است مشترک، و در قرآن به معنی سید و مالک آمده و به معنی معبود هم آمده [است] که شرکتی در آن نیست. مثل قول خداوند تعالی: ﴿ربُّ السمواتِ وربُّ الأرض وربُّ العالمين﴾[۲] که خداوند تعالی رب وخالق و مالک و مولای آسمان و زمین و تمام عالمین و خلق اولین و آخرین است. و اما لفظ اله: هرکجا از این موارد استعمال شود نیست غیر از حذف مضاف لاغیر؛ مثل قول خداوند تعالی ﴿هَل يَنظُرون إلّا أن يأتيَهُم الله﴾[۳]، یعنی امر الله.[۴] و قوله تعالی: ﴿فأتاهم اللهُ مِن حَيثُ لَم يَحتَسِبوا﴾[۵] یعنی «أمرُالله من حَيثُ لَم يُشعِروا».

فصل ۱۷۳
ایمان افراد در عالم ارواح

و سرّ نجات، به ایمان است، و نیست ایمانی مگر به برهان. و به این مطلب اشاره است

---

۱. سورهٔ بقره، آیه ۶۰.
۲. سورهٔ جاثیه، آیه ۳۶.
۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۰.
۴. ر.ک: معانی الاخبار، ص۱۳.
۵. سورهٔ حشر، آیهٔ ۲.

قوله تعالی: ﴿هٰاتُوا بُرهٰانَکُم﴾[1] و صاحب برهان، بیّنه از جانب ربّ خود دارد و هرکه حق الیقین از روی برهان از برای او حاصل شد شکی از برای او نخواهد بود و بعد از هدایت نیست ضلالتی. پس مؤمن با وقوف و اعتقاد درست مانند خورندهٔ تریاق است که سموم شهاب ضرری به او ندارد. و اما ایمان مقلد که بی‌برهان است در همان زبانش متزلزل است؛ نه حق می‌بیند تا آنکه تابع شود و نه قدرت بر شناختن باطل دارد تا خود را منع از آن نماید؛ پس همچو شخصی، مانند کسی است که طاعون به او برخورده [باشد که] هرقدر کوشش در مداوای خود کند مرض او زیادتر شود، و یا مثل تشنه[ای] است که از آب دریا بیاشامد، هرقدر آب دریا را خورد تشنگی او زیادتر شود.

و همچنین شک کننده در فضل علی علیه‌السلام هرقدر عروس‌های فضل او تجلی کند عاشق حسن آنها نشود و هرقدر نفایس جواهر مناقب آن بزرگوار ذکر شود به هیچ وجه طالب نگردد: «فکلّما تُلیتْ علیه آیاته ولّیٰ مُدبراً و صدّ مستکبراً». یعنی هرقدر از آیات و فضایل بر او خوانده شود روی برگرداند و اعراض کند از روی تکبر، به جهت آنکه او ایمان به آن حضرت نیاورده در روز ازل، و [ایمان] نخواهد آورد در این روز، و با شیعیان و دوستان موافقت و متابعت نخواهد نمود.

چگونه در عالم اجساد و اشباح ایمان آورد و حال آنکه در عالم ارواح انکار آن حضرت را نموده [است]. پس همچو کسی در عالم اجساد ممسوخ است که مسخ خواهد بود، و در عالم ارواح مفسوخ است یعنی منکر آن حضرت بود، و در سجّین مرسوخ است یعنی معذب در جهنم خواهد بود. و به این مطلب اشاره است قوله تعالی: ﴿و نُقلّبُ أفئِدَتَهم و أبصارهم کما لَم‌یؤمنوا به أوّل مرّة﴾[2]. یعنی برمی‌گردانیم دل‌ها و چشم‌های ایشان را همچنان‌که درعالم ارواح ایشان رو برگردانیدند و ایمان به علی علیه‌السلام نیاوردند.

دلیل بر این مطلب نیز قول خداوند تعالی [است]: ﴿الذین یُوفُون بِعَهدِالله﴾، یعنی آنچنان کسانی که وفا به عهد الهی می‌کنند که مراد از عهد، ولایت علی علیه‌السلام است که در

---

۱. سورهٔ بقره، آیه ۱۱۱؛ سورهٔ انبیاء، آیه ۲۴؛ سوره نمل، آیه ۶۴.
۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۱۰.

روز ازل از ایشان عهد گرفته و نقض آن را نخواهند نمود.[۱] و ایضاً قول خداوند تعالی: ﴿والّذین یَصِلُون ما أمَرَالله به أنْ یُوصَل﴾[۲]. یعنی آنچنان کسانی که وصل نمایند آنچه را که امر نموده خداوند تعالی آن را که باید وصل شود؛ یعنی وصل نمایند دوستی خدا را به دوستی محمد صلی الله علیه و آله و دوستی محمد صلی الله علیه و آله را به دوستی علی علیه السلام و دوستی علی علیه السلام را به دوستی فاطمه علیها السلام و دوستی فاطمه علیها السلام را به دوستی عترت آن بزرگوار.[۳] ﴿ویَخشَونَ رَبّهم﴾. یعنی می‌ترسند در ترک ولایت ﴿ویخافون سُوءَ الحساب﴾[۴]. یعنی می‌ترسند از بدی حساب کسانی که ایمان نیاورده[اند] به آل محمد علیهم السلام.

و دلیل بر این مطلب این است که مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد من تو را دوست دارم، حضرت فرمود: دروغ گفتی به درستی که [خدا] خلق نمود ارواح را قبل از اجساد به دوهزار سال، پس نشان داد مرا هر که مطیع بود و هر که دشمن و معصیت‌کار بود، و من تو را ندیدم در آن عالم در میان دوستان خود، تو در کجا بودی؟[۵] و حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام فرمود دشمنان ما مسخ‌های این امت‌اند و هر که انکار فضل آل محمد علیهم السلام را کند خدا با ایشان دشمن است اگرچه زیاد باشد روزه و نماز او، به جهت آنکه عبادت ابلیس زیادتر و بزرگ‌تر از همه بود و ضایع شد، به جهت مخالفت و معصیت او امر خدا را، و فرقی نیست میانهٔ عصیان خدا و عصیان امامِ عليِ عظیم.

فصل ۱۷۴

گمراهی منکران فضائل آل محمد علیهم السلام

انکار ننمود فضل آل محمد علیهم السلام را از امم سابقه هیچ فرقه[ای] الّا آنکه مسخ گردید، و رد ننمود کسی فضل ایشان را الّا آنکه به گمراهی افتاد و ضلالت در او رسوخ نمود.

---

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۳.
۲. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۱.
۳. ر.ک: تأویل الآیات، ص ۲۳۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۵؛ المناقب، ج ۲، ص ۱۶۸.
۴. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۱.
۵. کافی، ج ۱، ص ۴۳۸؛ بصائر الدرجات، ص ۸۷.

پس کسی که او را نعمت داد خداوند به دوستی علی علیه‌السلام و اقرار به فضل آن بزرگوار [نعمت داد] و [اینکه] یافت آن شخص، دوستی آن حضرت را در قلب خود و پیدا کرد سینه خود را محل قبول شرح در حین ذکر اسرار آن بزرگوار، و نیافت در خود شکوکی که منازعه کند با اعتقاد او، و نه دست انکار ممانعت او نمود، هرآینه پاک و پاکیزه است مولد و طینت او و زکیّ است مقام و مرتبه او.

و به این مطلب اشاره است قول ابی‌عبدالله علیه‌السلام که فرمود: «**لاتَدعُوا الناسَ إلی ما أنتم علیه فَوَالله لَوکُتِبَ هذا الأمرِ علی رَجلٍ لَرَأیته أسرَعَ إلیه مِن الطَیرِ لي وکرِه و أسبَقَ مِن السیل إلی جوف الوادي**»[1]. یعنی اهل سنت و عامه را نخوانید به دوستی ما که شما دارید، قسم به خدا هرگاه گفته شود و باز شود دوستی ما اهل بیت به مرد دانا که قابل هدایت باشد، هرآینه می‌بینی تو قبول نمودن او را زودتر از داخل شدن مرغ در آشیانه، و سیل از بالای کوه به شکم کوه، چون عامه از روز ازل قبول ننموده‌اند قبول نخواهند نمود.

عهد ولایت در روز ازل

و از این جهت است [که] امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «**لو ضُرِبَتْ خَیشُومُ المؤمِنِ علی أن یُبغِضَني بأفعل و لوصَبَبْتُ الدنیا علی المنافقِ عَلی أن یُحِبَّني مَا فَعَلَ و بذلک أخَذَ الله لي العهد و لم یَزَل**»[2]. یعنی هرگاه دِماغ مؤمن را پاره کنی از جهت آنکه دشمن دارد مرا هرآینه نخواهد به فعل آورد، و اگر تمام دنیا را به منافق دهی به جهت آنکه دوست دارد مرا نخواهد دوستی نمود. به همین طریق خداوند از خلایق عهد ولایت مرا گرفته [است و] تغییر نخواهد یافت. هرکه از روز ازل قبول نموده [باشد] قبول می‌کند و هرکه قبول نکرده [باشد] قبول نخواهد کرد. و از این جهت حضرت به آن مرد که در حدیث قبل ذکر شد فرمود در کجا بودی تو؟ من تو را در یوم ازل داخل در دوستان خود ندیدم.

---

۱. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۱۶۶؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ توحید صدوق، ص ۴۱۴؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. أعلام الوری، ص ۱۸۸؛ امالی طوسی، ص ۲۰۶؛ بشارت المصطفی، ص ۹۴ و ۱۰۷؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۹۵؛ غرر الحکم، ص ۹۱؛ کشف الغمة، ج ۱، ص ۳۹۴؛ نهج البلاغه، ص ۴۷۷.

علی علیه السلام ولیّ کلّ و مطلق

پس تمام ارواح بر او عرض شده و تمام اعمال بر او عرض می‌شود در عالم اجساد، و بر او عرض شود موت هر کسی و می‌داند آن حضرت مقام و مقرّ او را بعد از وفات و می‌داند که در کجا دفن شود و استخوان او به کجا افتد، و عود تمام آنها در روز قیامت به سوی آن حضرت خواهد بود و اوست صاحب روز قیامت و قسمت کننده بهشت و دوزخ تفضلاً از جانب خداوند رب الارباب، و ولایت از قِبَل حضرت ذوالجلال والاکرام. پس علی است ولیّ اشباح، و علی است ولیّ ادیان و علی است ولیّ ایمان و ولیّ حیات و ولیّ ممات و ولیّ حساب و ولیّ نعیم و ولیّ عذاب؛ پس وای بر احوال مکذبین و مرتابین؛ آنهایی که انکار فضل علی علیه السلام را نمایند و خصایص آیات آن بزرگوار را منع کنند، و استکبار از آیات نمایند، و در بلندی مقام او شک آورند، و بزرگ شمارند و گویند چنین چیزی نمی‌شود، و تکذیب کنند و در اعتقادات خود کافر شوند.

کیفر شک‌کنندگان در فضل علی علیه السلام

ایشان‌اند آنهایی که از جهت عذاب در روز محشر حاضر شوند و از رحمت پروردگار دور و محروم گردند؛ پس هرگاه هریک از ایشان از اول دنیا تا آخر دنیا عمر نماید و عبادت و تسبیح تمام ملائکه مقربین را نماید، و هزار حج به عمل آورد، و تمام روزهای عمر خود را روزه دارد، و شب‌ها را قیام کند و نماز گذارد، و از برای او از حسنات به عدد ورق و برگ درختان باشد، و از طاعات به وزن سنگ و ریگ بیابان‌ها باشد، و از مبرّات به عدد قطره‌های باران‌ها باشد، و از خیرات به عدد حروفات قرآن ـ بلکه به عدد هر حرفی از آن هزار خیرات او را باشد ـ و بخواند جمیع کتب سماویه را و بفهمد هر خطابی را از آیات قرآنی وغیر آن را، و به تمام آنها عمل کند، و در عمر خود همه را با نبیّین و مرسلین رفیق و مصاحب باشد و قیام کند با مؤمنین خاص، و کشته شود و شهید گردد در میان رکن [و] مقام فی سبیل الله، و انکار کند یک حرف از

فضل علی علیه‌السلام را، و شک نماید در فضل آن بزرگوار و مخفی کند فضیلت آن حضرت را، نمی‌بیند در روز قیامت در خود سعادتی، و زیاد نمی‌کند به این عبادات مگر دوری از رحمت پروردگار را، و بر آتش افتد.

فصل ۱۷۵
محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مانند ندارد

خداوند تعالی در جلال کبریایی و عظمت[اش] نیست مثل او شی‌ای، و این از اقتضای ربوبیّت است، و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در کمال رفعت و تقدمِ او بر جمیع مخلوقات نیست مثل او شی‌ای، به جهت آنکه اوست اول ما خلق الله، و ولایت در سرّ عظمت آن و تصرف آن در کائنات و گرفتن عهد الهی از جمیع بریّات، قبل از خلقت موجودات درعالم ارواح، نیست مثل او شی‌ای، به جهت آنکه ولایت، جامع است سرّ الهی و سرّ محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله را که نیست مثل آن دو در ربوبیت و نبوت شی‌ای، و سرّ «من لیس کمثله شيء لیس کمثله شيء».

فصل ۱۷۶
عارف به مقامات اهل بیت مانند ندارد

پس عارف به این اسرار و اختیار کننده این ثمار و طلب کننده نور به این انوار و اجتناب کننده از تکذیب و انکار هم نیست مثل او شی‌ای، در سیر او به سوی خدا و معرفت او به هدایت خوبان.

فصل ۱۷۷
خدا از شدّت ظهورش مخفی است

تسبیح، مر خداوند ملک نور آنچنانی را که تجلّی نموده در اشیاء از روی قهر و سلطنت، و مستغنی و غایب است از اشیاء به طریق مباینت، و بی‌نیاز است از زمان و مکان، و بزرگ است از اینکه واقع شود بر او حوادث روز و شب، و منزه است از

حلول و انتقال و صورت و مثال، و تجلی دارد به جمال خود از کلّ جهات، و ظاهر است و تجلی دارد به کمال خود از کل جهات و مستور است، و او از غایت ظهور مخفی است و از نهایت خفا ظاهر است.

فصل ۱۷۸

عالم، نه غالی

نبوتی است و امامتی است و در امت [در این باره] اختلاف واقع شده [است]. و به این مطلب اشاره است قوله صلی الله علیه و آله که فرمود: «مَااختَلَفُوا في الله ولا فيّ و إنّما اختَلِفُوا فيک يا عليّ». یعنی اختلاف در خدا و در من نخواهند نمود بلکه اختلاف در تو خواهند [نمود] یا علی. و اسلام و ایمان دو نعمت‌اند: یکی آشکار و یکی مخفی، یکی ظاهر و یکی باطن. پس اختلاف واقع است در امامت و آنکه دشمن است، از ظاهر انوار و فضایل آن بزرگوار اعراض کند، و آنکه دوست است از خفیّ اسرار آن حضرت، بی خبر است و ادراک نکند، پس دشمنان آن حضرت تکذیب می‌نمایند او را، و دوستان ایشان اسرار آن بزرگوار را انکار کنند، ولکن آنهایی که عارف به حق آن بزرگوارند در کشتی نجات سوارند، و اهل توفیق در چشمه تحقیق دوستی آن حضرت از کثرت نوشیدن محبت مست‌اند؛ و حال آنکه مست نیستند، و مردم اسم ایشان را غالون نامیده‌اند و حال آنکه عالمون‌اند، و مستی ایشان از این جهت است که علی علیه السلام را شناخته‌اند که اوست مولای تمام مردمان، و از برای اوست حق بر خداوند ملک علّام، و بر حضرت خیرالانام و بر خانه کعبه بیت‌الحرام، و بر شرع و احکام و بر رسل گرام و ملائکه عظام و بر مؤمنین در یوم قیام، و بر بهشت و دار انتقام، و بر خاص و عام.

هرگاه بزرگ آید این مطلب در نظر تو پس تأمل کن در حدیث صحیحی که وارد است از ائمه اطهار علیهم السلام آنچنانی که دوستی ایشان نور اکبر است و آن این است: «حقُّ المؤمنِ عِندَاللهِ أعظمُ مِن السمواتِ و الأرضِ و مِن الكبريتِ الأحْمَر»[1]. یعنی مؤمن نزد

---

۱. ر.ک: کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۹۱؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۴۳؛ کافی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ أعلام الدّین، ص ۱۲۳.

خدای عزّوجلّ بزرگ‌تر است از آسمان‌ها و زمین‌ها و از اکسیر احمر. جایی که حق مؤمن بر خدا چنین باشد پس چگونه خواهد بود حق امیرالمؤمنین علیه السلام؟

فصل ۱۷۹

حقّ علی علیه السلام بر خدا و جمیع مخلوقات

اما حق او بر خدا این است که به قوّت و قدرتی که به او داده بود و [به] شمشیر آن بزرگوار برپا شد دین مبین، و به واسطه آن حضرت شناختند مردم، خداوند رب العالمین را.

و به این مطلب اشاره است قول رسول‌الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «ضَرْبَةُ عليٍّ يَومَ الخَندقِ أَفْضَلُ مِن عِبادَةِ الثَّقَلين»[1]. و این یک ضربه بود که به شمشیر خود در راه خدا زد، و مقابل گردد با عبادت جن و انس. و اما حق آن بزرگوار بر رسول مختار این است که آن حضرت مواسات با نفس و قلب خود با رسول‌الله نمود و به واسطه آن حضرت خود را در مهالک انداخت و کشف کربات از آن بزرگوار نمود، پس اوست آسدالرسول و لیثه الحلاحل.[2] و اما حق او بر اسلام این است که به واسطه آن حضرت گیاه‌های وادی اسلام رویید و خشکی‌های مجالس آن سیراب شد و نعمت‌های الهی در آفاق کشیده شد و پهن گردید.[3] و اما حق او بر شرع و احکام، اینکه به واسطه آن حضرت واضح گردید ادلّه و مسائل شرعیه، و روشن شد ظلمت‌های غوامض مسائل، و حل مشکلات گردید.

و اما حق او بر بیت‌الحرام این است که ابراهیم علیه السلام خانه کعبه را و شُرفات آن را بنا نمود و علی علیه السلام شرافت به آن بخشید که بت‌ها را از آن مکان زایل نمود؛ بنا نمودن شرفات خانه کجا و شرافت دادن آن حضرت کجا![4] و اما حق آن بزرگوار بر پیغمبران

---

۱. اقبال، ص۴۶۷؛ عوالی اللآلی، ج۴، ص۸۶.

۲. ر.ک: احتجاج طبرسی، ج۱، ص۱۸۳؛ اختصاص مفید، ص۱۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۱۸۸؛ واقعه صفین، ص۱۱۸.

۳. ر.ک: زیارت جامعه.

۴. ر.ک: اعلام الوری، ص۱۸۴؛ امالی طوسی، ص۵۹۴؛ شواهد التنزیل، ج۱، ص۴۵۳؛ صراط المستقیم، ج۱، ص۳۳۱؛ المناقب، ج۲، ص۱۳۶.

گرام آنکه به واسطه آن حضرت دین خود را رواج می‌دادند و به دوستی آن جناب شهادت نیز می‌دادند و به مدد آن بزرگوار مردم را دعوت به حق می‌نمودند و سرّ ظاهر و باطن انبیاء علیهم السلام، آن جناب عالی مقام بود. و اما حق آن حضرت بر مؤمنین آنکه ختم عمل ایشان به دوستی وی شود و به واسطه او به آرزوهای خود رسند.

و اما حق آن بزرگوار بر ملائکه مقربین این است که اوست نور آنچنانی که تعلیم نمود ایشان را اذکار تسبیح و تهلیل و تکبیر را.[1] و اما حق او بر بهشت و دوزخ این است که آن بزرگوار داخل نماید اهل بهشت را در بهشت واهل دوزخ را در آن.[2] و اما حق او بر خاص و عام آنکه آن حضرت علت وجود تمام مردم است، هرگاه آن بزرگوار نبود هیچ‌کس خلق نمی‌شد، و به واسطه ایشان تمام خلق شدند و به وجود آمدند، پس اوست افضل تمام موجودات.

فصل ۱۸۰
مقام والای امیرالمؤمنین علیه السلام

و مؤید بر این مطلب و تأویل، روایتی است که از عایشه [نقل] شده [است] در کتاب مقامات که گفت:

> رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در خانه نشسته بودند ناگاه در خانه را کوبیدند، حضرت فرمود ای عایشه برخیز و باز کن در را از برای پدرت. عایشه گوید برخاستم و در را باز نمودم، پدرم آمد و سلام داد و نشست. حضرت حرکتی به جهت او ننمود. قدری که نشست مرتبه ثانیه در راکوبیدند. حضرت فرمود ای عایشه برخیز و در را باز کن از برای عمر...، پس برخاستم و در را باز کردم و گمان کردم که عمر از پدرم افضل است [لذا] حضرت به جهت او خواهد تعظیم نمود. پس آن... وارد شد و سلام کرد و نشست. حضرت جواب سلام او را هم داد و حرکتی هم به جهت او ننمود.

---

۱. ر.ک: جامع الاخبار، ص۹؛ کشف الغمة، ج۱، ص۴۵۸.

۲. ر.ک: أعلام الوری، ص۱۸۷؛ امالی طوسی، ص۹۴؛ امالی مفید، ص۳۲۸؛ بشارة المصطفی، صص ۲۲ و ۱۲۲؛ تأویل الآیات، ص۷۳۵؛ تفسیر فرات، ص ۴۴۰؛ تفسیر قمی، ج۲، ص۳۸۹؛ تقریب المعارف، ص ۱۴۰؛ دلائل الامامة، ص ۱۴۰؛ شرح نهج البلاغه، ج۲، ص ۲۶۰؛ شواهد التنزیل، ج۲، ص۲۶۴؛ طرائف، ج۱، ص۲۶۴؛ عیون الاخبار، ج۲، ص۸۶؛ کشف الغمة، ج۲، ص۳۰۹؛ المناقب، ج۳، ص ۸۰؛ الیقین، ص۲۵۷.

قدر قلیلی که نشست ناگاه در را نیز کوبیدند، حضرت فرمود برخیز در را از برای عثمان باز کن برخاستم و در را باز کردم و آن... هم وارد شد و سلام کرد و جواب شنید و نشست، و حضرت نیز حرکتی ننمود. چون دفعه چهارم در را کوبیدند حضرت از جای برخاست و خود آن بزرگوار در را باز فرمود؛ ناگاه دیدیم علی بن ابی طالب عليه السلام است، پس داخل شد، و حضرت دست او را گرفت و نشانید و با او صحبت بسیار خفیّه نمود، و بعد از اتمام صحبت برخاست و حضرت او را مشایعت نمود الی در محله.

چون حضرت امیر بیرون رفت عرض کردم یا رسول[الله] پدرم داخل شد از برای او برنخاستی و از برای عمر و عثمان توقیری ننمودی و برنخاستی از برای ایشان، چون علی عليه السلام آمد از برای او برخاستی و در را باز کردی! حضرت فرمود چون پدرت داخل شد جبرئیل در محلّه بود خواستم که از برای او برخیزم مرا منع نمود، کذلک در آمدن عمر و عثمان. ولیکن چون علی عليه السلام آمد ملائکه با یکدیگر مخاصمه و دعوا می‌نمودند به جهت باز کردن در، هر یک می خواستند در را باز کنند پس من برخاستم و اصلاح نمودم میانه ایشان و در را باز نمودم و نشانیدم و نزدیک نمودم به خود به امر پروردگار. پس ای عایشه این حدیث را از من روایت کن و بگو به مردم و بدان به درستی که هر که را عطا نموده خداوند تبعیت رسول‌الله و عمل به کتاب الله و دوستی به علی عليه السلام را، تا زمانی که دریابد او را مرگ، ملاقات کند خدا را در حالتی که از برای او حسابی نخواهد بود و مقام او در فردوس اعلی با پیغمبران و صدیقان خواهد بود.[۱]

فصل ۱۸۱
لزوم رعایت اعتدال در بیان اسرار

و بدان به درستی که سرّ آل محمد صلى الله عليه وآله صعب است و مستصعب، چنانی که ذکر شد. بعضی از اسرار ایشان را ملائکه و پیغمبران می‌دانند از طریق وحی که به ایشان شده، و بعضی از آنها را خود می‌دانند و بس، و جاری نشده به زبان مخلوقی غیر از ایشان، و

۱. بحارالانوار، ج۳۸، ص۳۱۳.

آن سرّی است که بدون واسطه به ایشان از جانب الهی رسیده [است][1] و آن سرّی است که به [وسیلهٔ] آن ظاهر شده در ایشان آثار ربوبیت و به شک افتاده‌اند به آن واسطه، مبطلون، و فایز گردیده‌اند عارفون، و کافر شده‌اند منکرون و غالون. منکرون به جهت انکار فضل ایشان و غالون به جهت غلو آنها در حق ایشان. و ایشان فرموده‌اند: «مَن أبصَرَ فَتَبِعَ النَّمَطَ الأوْسَطَ». یعنی هر که بینا و عارف در دین است حدّ وسط را اختیار نموده [است].

فصل ۱۸۲
ماهیت سؤال و جواب در قیامت

واما سرّ آنچنانی که در او از برای مؤمن نصیبی است باز هم آن صعب و مستصعب است و صعب‌تر و مشکل‌تر از همه متشابهات است، و همچنین وجوهی که قابل تأویل است در متناقضات آنچنانی که ظاهر و باطن آن، مخالفت با یکدیگر دارند؛ مثال‌های آن در قرآن و احادیث و ادعیه بسیار است. از آن جمله در قرآن وارد است: ﴿وَقِفُوهُم إنّهم مَسؤولُونَ﴾[2]. و همچنین وارد است: ﴿يَومَئِذٍ لايُسئَل عن ذَنبِه إنسٌ و لا جانٌ﴾[3]. و این دو آیه در ظاهر تناقض دارند، به جهت اینکه دو امر است: یکی نگه‌داشتن ایشان و سؤال نمودن از ایشان و یکی عدم سؤال از ایشان. و رفع این اشکال این است که سؤال نشوند روز قیامت، یعنی سؤال نشوند از چیزی الّا از آنچه خداوند از روز ازل عهد از ایشان گرفته [است] از حب علی علیه السلام. و از آن عهد سؤال کرده شوند مردم، ولکن شیعه علی علیه السلام سؤال از گناه او نشود به جهت آنکه او وفا به عهد خود نموده و گناهی بر آنها نیست.[4]

و همچنین قول خداوند تعالی: ﴿لا يُسئَلُ عَن ذَنبِهِ إنسٌ و لا جانٌ﴾؛ این کلام به حسب لفظ، عموم دارد ولکن به حسب معنی خصوص است، به جهت آنکه معنی آن این است که: «لا يسئل عن ذنبه يوم القيامة إنسٌ و لا جانٌ مِن شيعة عليٍ». به جهت آنکه

۱. ر.ک: بصائر الدرجات، ص۳۱۸.

۲. سورهٔ صافات، آیه ۲۴.

۳. سورهٔ رحمان، آیه ۳۹.

۴. ر.ک: تأویل الآیات، ص۱۶۷؛ فضائل الشیعه، ص ۴۱.

از روز ازل خداوند تعالی عهدی از ایشان گرفته [است]، یعنی محبت به آن بزرگوار را، و ضامن شده [است] از برای ایشان بهشت را، هرگاه وفا به عهد الهی کنند پس واجب شود بر خدا [تا] ایشان را داخل بهشت نماید؛ پس هیچ گناهی ندارند تا سؤال کرده شوند، به جهت آنکه دوستی علی علیه السلام حسنات است، وقتی که در میزان، تمام حسنات باشد پس کجا خواهد [بود] سیئات!

بزرگ‌ترین حسنه در روز قیامت

و به این مطلب اشاره است قوله تعالی: ﴿إِنَّ الحَسَنَاتِ يُذهِبنَ السيئاتِ﴾[1]. و بزرگ‌ترین حسنات محبت علی علیه السلام است بلکه همان خود دوستی آن حضرت حسنات است وقتی که در میزان عمل باشد گناهی با او نخواهد بود.[2] کجا است سیاهی گناه با نور و درخشندگی و فیض الهی، به جهت آنکه ولایت علی علیه السلام نور رب الارباب است و کجا خواهد بود ظلمت و سیاهی شب چون ماه شب چهارده طلوع داشته باشد یا آنکه کجا خواهد بود مس گناهان چون اکسیر خالص در مقابل باشد؟ و از آن جمله قوله تعالی: ﴿يَدَاهُ مَبسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيفَ يَشاءُ﴾[3] و قوله تعالی ﴿لَيسَ كَمِثلِه شيءٌ﴾[4]. و تناقض لازم است در اینجا به حسب ظاهر بدون تأویل، به جهت آنکه کسی که مثل و مانند نداشته باشد چگونه می‌شود دست داشته باشد و کسی که دو دست مبسوط داشته باشد چگونه مثلی ندارد و این مطلب واضح است در نزد کسی که عارف باشد به استعاره لغویه که مراد در اینجا استعاره و مجاز است.

فصل ۱۸۳

دو دست خدا

و اما قول خداوند تعالی: ﴿ليس كمثله شيء﴾ حق است، به جهت آنکه [برای] خدا

---

۱. سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۴.

۲. ر.ک: صراط المستقیم، ج۱، ص۱۹۹.

۳. سورهٔ مائدة، آیه ۶۴.

۴. سورهٔ شوری، آیه ۱۱.

مثلی و ضدی و ندّی نیست و هم قول الهی ﴿یداه مبسوطتان﴾ نیز حق است به جهت آنکه مراد از دست، قدرت و رزق است [که] تعبیر از آن دو به ید شده و به جهت آنکه بسط لیاقت به دست و قدرت دارد. و لفظ ید در اینجا استعاره است، و قدرت و رزق الهی همیشه بوده و هست و کم نشود، و از برای اوست نعمت و روزی جمیع خلایق.[1] و اما در باطن، مراد از یدان مبسوطتان محمد و علی ﷺ است و ایشان‌اند نعمت و قدرت؛ یکی نعمت نبوت و یکی قدرت ولایت.[2]

و به این مطلب اشاره است قول رسول‌الله ﷺ که فرموده «إنّ الله أعينٌ و أيادٌ أنتَ يا علي منها»؛ یعنی به درستی که از برای خدا چشم‌ها و نعمت‌هایی است و تو یا علی از آن چشم‌ها و نعمت‌هایی. و از این قبیل است قوله تعالی: ﴿وجوهٌ يَومئذٍ ناضِرَة﴾[3] ﴿إلى ربِّها ناظِرة﴾[4] و قوله تعالی: ﴿لاتُدرِكُه الأبْصار﴾[5] کسی که ابصار ادراک او ننمایند چگونه وجوه، ناظر به او خواهند بود، و کسی را [که] وجود ناظر به او شوند چگونه ابصار، ادراک او را ننمایند! پس در اینجا نفی و اثبات است، و نفی و اثبات با یکدیگر جمع نشوند. و از آن قبیل است قوله تعالی خطاباً لسيّد المرسلين ﴿لِيغْفِر لَک الله ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ و ما تَأخَّر﴾[6] و قوله تعالی ﴿ويُطَهِّرَكُم تَطهيراً﴾[7].

گناهانِ منسوب به اهل بیت ﷺ

کسی که از برای او گناه باشد چگونه هست از برای [او] طهارت [ذاتی باشد] و کسی که از روز ازل خدا او را پاک و پاکیزه خلق نموده چگونه می‌شود از برای او گناه باشد. و قوله تعالی ﴿و يطهركم تطهيراً﴾ حق است، به جهت آنکه ایشان خلق شده‌اند از نور جلال، و اختصاص دارند به عصمت و کمال، و معصوم کامل از کجا از برای او گناه

---

۱. ر.ک: متشابه القرآن، ج ۱، ص ۷۸.
۲. ر.ک: رجال کشی، ص ۴۵۶.
۳. سورهٔ قیامت، آیه ۲۲.
۴. سورهٔ قیامت، آیه ۲۳.
۵. سورهٔ انعام، آیه ۱۰۳.
۶. سورهٔ فتح، آیهٔ ۲.
۷. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۳.

است؟ و گناه در اینجا مقصود گناه امت است، و مثل آن در ادعیه وارد است چنانچه حضرت امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید، و حال آنکه آن بزرگوار سیّد و آقای عبادت کنندگان است. آن حضرت در چه مقام و در دعا چه نسبت به خود می‌دهد و می‌فرماید: «ربّي ظَلَمتُ و عَصَيتُ وتَوانَيتُ». هرگاه ظلوم و جهول باشد چگونه می‌شود سیّد [و] معصوم باشد و هرگاه سیّد و معصوم باشد چگونه می‌شود ظلوم و جهول باشد؟

پس مراد گناه و ظلم شیعیان است که نسبت به خود می‌نمایند. و معنی این مضمون از کلام آن بزرگوار معلوم شود که می‌فرماید:

«رَبِّ إنّ شيعتَنا ماخُلِقُوا مِن فاضِلِ طينَتِنا[1] وعَجِنُوا بِنُورِ وِلايَتِنا[2] رَضُونا أئمةً و رَضينا بِهِم شيعةً[3] يُصيبُهم مصابُنا و ينكبُهم أوصابنا ويحزُنُهم حُزنُنا[4] و نحن أيضاً نتألّمُ لتألُّمِهم و نَطّلعُ على أحوالِهِم فَهُم مَعَنا لايفارقُونا لأنّ مَرجِعُ العبد إلى سيّده، و مَعُوَلِه إلى مَولاه فَهُم يهجُرونَ مِن عاداٰنا و يَجْهَرُون بِمَدحِ مَن والانا». یعنی خدای من شیعیان ما خلق شده‌اند از فاضل طینت ما و خمیر شده به نور ولایت ما و راضی [هستند] به امامت ما و [ما] راضی هستیم از ایشان که شیعیان ما شده‌اند، و مصیبت ما به ایشان رسد، و می‌شکند قلب‌های ایشان را مصیبت و مرض ما و محزون کند ایشان را حزن ما و ما نیز متألم شویم به جهت تألم و غصهٔ ایشان و مطلع هستیم از احوال ایشان، و ایشان با ما هستند و از ما مفارقت نکنند به جهت آنکه رجوع بنده به سوی آقا است و عود و میل او به سوی مولا است و ایشان دوری دارند از دشمنان ما و دوستان ما را عزیز دارند.

و صدق آنچه ذکر شد روایت ابن طاوس است که در کتاب مهج الدعوات نقل حکایت کند از حضرت قائم (عجّل الله تعالی فرجه) که معنی آن این است:

دعای امام زمان علیه السلام برای شیعیان گنه‌کار

راوی گفت شنیدم در هنگام سحر از آن بزرگوار در «سرّ من رأی» دعا می‌نمود و

۱. ر.ک: روضة الواعظین، ص۲۹۶؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص۴۲۳.
۲. ر.ک: بحار الأنوار، ج۵۳، ص۳۰۲.
۳. ر.ک: کشف الغمة، ص۴۳۳؛ کمال الدین، ج۲، ص۳۶۱؛ منتخب الاثر، ص۸۰؛ أعلام الوری، ص۴۴۳.
۴. ر.ک: تأویل الآیات، ۶۴۱؛ جامع الاخبار، ص۱۷۹؛ الخصال، ج۲، ص۶۳۴؛ غرر الحکم، ص۱۱۷؛ کامل الزیارات، ص ۱۰۱.

می‌فرمود در دعای خود از پشت دیوار خانه: «اللّهم أحْيِ شيعَتَنا في دَولَتِنا و أبقِهِم في مُلكِنا و مَملِكَتِنا»[1]. هرگاه شیعیان ایشان از ایشان‌اند و راجع به سوی ایشان‌اند و عنایت و مرحمت ایشان به سوی شیعیان است مثل آن است که حضرت چنین فرموده:

اللّهم إنّ شيعتنا[2] منّا و مُضافين إلينا و إنّهم قد أساؤا و قصّروا و أخطأوا في العمل رأوْنا صاحباً لهم رضا منهم وقد تقبّلنا عنهم بذُنُوبهم و تحمّلنا خطاياهم لأنّ معوّلهم علينا و رجوعهم إلينا فصرنا لاختصاصهم بنا و اتّكالهم علينا كانّا أصحاب الذنوب إذا العبد مضاف إلى سيّده و معوّل المماليک على مواليهم و ملاذ شيعتنا الينا و معوّلهم علينا اللّهم فاغفر لهم مِن الذنوب مافعلوه اتّكالاً على حبّنا و طمعاً في ولايتنا و تعويلاً على شفاعتنا و لاتفضحهم بالسيّئات عند أعدائنا و ولّنا أمرَهم في الآخرة كما ولّيتنا في الدنيا وإن أحبطت أعمالهم فثقل موازينهم بولايتنا و ارفع درجاتهم بمحبتنا.[3]

و معنی این کلمات در نزد عارف معلوم است و این خیر کثیر است از جهت مؤمن موقن که مصدق است به اسرار ایشان و هرگاه در این کتاب غیر از این کلام حضرت چیزی نمی‌بود هرآینه کفایت می‌کرد تو را اگر پر شده باشد دو دست تو از دُرّهای اعتقادات والّا فایده‌ای از برای تو ندارد و برای خود عمل خواهی نمود، و شیطان مطّلع می‌شود از قلب مؤمن در هر روزی سیصد و بیست مرتبه و خواهد اغوا کند به وسواس و گمراهی، و خداوند تعالی گردانیده به عدد آن نظرات شیاطین، شهاب‌های چندی از نور ولایت که تمام آنها را دفع نمایند و محو سازند آنچه را که در قلب او انداخته از شکوک، به جهت آنکه کسی که [به] قلب او برخورد شکوک شیاطین، پای‌مال کنند به سُم‌های خود آن شکوک را و برقرار کنند در دل آن بنده، هرگاه شهاب‌های ولایت نباشد هلاک شود.

علی علیه السلام سرّ الهی

پس ای منکر فضایل علی علیه السلام تا به کی می‌پوشی لباسی که از شکوک بافته شده در بدنی

---

۱. مهج الدعوات، ۲۹۶.

۲. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۸۳؛ اختصاص مفید، ص ۱۸۹؛ تفسیر فرات، ص ۵۲۹؛ معانی الاخبار، ص ۴۰۲.

۳. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۴.

که مسخ شده و روحی که فسخ گردیده، و تا به کی و تا چه وقت می روی پاک و پاکیزه شوی؟ تو به واسطه شکوک متعفن [می]گردی، و چون خواهی چشم پیداکنی و بینای در دین شوی به واسطه شکوک کور گردی، و چون خواهی سیراب شوی تشنه گردی؟ مگر نمی‌بینی که خداوند پادشاه عالم بنده‌ای از بندگان خود اختیار نموده و سرّ خود را در آن قرار داده و امر خود را به او واگذار نموده و مقرب درگاه خود نموده و پوشانیده به او خلعت صفات خود را و بلند گردانیده او را بر تمام خلق خود و تسلیم نموده او را قلم عدل و دفتر بذل و شمشیر قهر و زمام امر، و امیر گردانیده او را بر جمیع مخلوقات خود و اوست دانا بر گردانیدن رسالت.[1]

چشم خدا

و حال، بندگان و آن بزرگوار قیام و اقدام نموده به امر پروردگار به سیاست و عدل و عصمت، و به فعل آورد آنچه را اراده رب در آن باشد و رب الارباب نیز به فعل آورد آنچه راکه ارادهٔ ولیّ او تعلق گیرد به جهت آنکه اوست موضع امر الهی و دستِ بازِ او بر تمام ملائکه به جهت آنکه اوست یدالله و جنب الله و از برای اوست تصرف مطلق، و چشم مبارک او ناظر و طواف کننده است بر اقطار آسمان‌ها و زمین‌ها و اوست عین الله الناظره در میان بندگان و شهرها و از برای اوست مقام بلند از روز ازل در نزد خدا و اوست مولای تمام بندگان. چه خوش گفته شده:

العقلُ نورٌ[2] و أنتَ معناه	و الكَونُ سرٌّ و أنت مبدأه
و الخلق في خَلقِهِم إذا جَمَعوا	فالكلُّ عبدٌ و أنت مولا

یعنی عقل نوری است و معنی نور تویی و تمام کَون سرّی است از جانب الهی و منشأ سرّ و ابتدای آن تویی و تمام خلق چون جمع شوند از اول خلقت تا روز قیامت همه بنده‌اند و [تو] مولا و آقای ایشانی.

۱. اشاره به سوره انعام، آیه ۱۲۴: ﴿الله أعلم حیث یجعل رسالاته﴾.
۲. اشاره به حدیث النبوی ﷺ، ر.ک: إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۸؛ عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۴۸.

أنت الوليُّ الّــذي مَــناقِبُه ما لِعُلاها لَها في الخلق أشباه
يا آية اللهِ في العباد و يـا ســرّ الّــذي لا اله إلّا هــو

و تویی ولیّ آنچنانی که مناقب تو را سزاوار کسی نمی‌دانیم و مخصوص تو است آنها، و ای آیت پروردگار و سرّ خداوندی که نیست خدایی غیر از او.

كـفاکَ فَخراً و عـزّةً و عـلاً أنّ الورىٰ في عُلاک قد تاهو
فــقال قــومٌ بــأنّه بشـرٌ و قــال قــوم لابـل هـو اللـه

کفایت کند تو را از حیثیت فخر و علم و جمع محاسن و بلندی مقام بر سایر خلق، و تمام موجودات در بلندی مقام و مرتبه تو محو شده‌اند و متعجب‌اند.

يا صاحِبَ الحشرِ و الحسابِ و مَـن مَــولاه حُكــم أمــر العـباد ولاه
يـا قـاسِمَ النـارِ و الجـنانِ غـداً أنت مَــلاذُ الرجــىٰ و مــلجاه
كــيف يَـخافُ الوليُّ حَـرَّ لَـظىً و ليس فــي النــارِ مــن تــولّاه

ای صاحب روز قیامت و حساب خلق و کسی که خدای او حکم بندگان را واگذار به او نموده و ای قسمت کننده بهشت و دوزخ، در فردای محشر تویی پناه خلق و امید و ملجأ ایشان، چگونه می‌ترسد دوست او از آتش سوزناک و حال آنکه در آتش نیست کسی که دوست دارد او را. آخر شعر.

يـا مـنبع الأنـوار يـا سـرّ المـهيمن فـي المـمالک
يـا قـطب دايـرة الوجـود و عـين مـنبعه كـذلک
والعـــين واســـرّ الذي مــــنه تــلقنت المـلائک
مــالاح صـبح للـهدى إلّا و أسـفر عـن جـلالک
و كـذاک عـين العـز تـرنو بـالمعالي عـن جـمالک
يابن الأطايب و النجايب و الطّواهر والفواتم و العواتک
أنت الأمـان مـن الردى أنت النـجاة مـن مـهالک
أنت الصّـراط المسـتقيم قسـيم جـنّات الأرائک

و النــار مــفزعها إليک و أنت مــالک أمــر مــالک

[يــا مـــن تــجلّي بـالجمال فشق بـرده کـل حـالک]

صـــلّي عــليک اللـــه مـــن هـادٍ إلي خـير المســالک

و الحــــافظ البـــرسي لايــخشي و أنت له هــنالک

يعني چنين است اي منبع اسرار و سرّ الهي در جميع ممالک، و اي مرکز دايره وجود و اصل چشمه، آن صبح هدايت نور نبخشد مگر از کشف پرده جمال تو و همچنين چشمه معاني و حکم الهي بروز آن از جلال تو است و تويي نـجات از مـهالک اي پسر اطـايب و نـجايب و طواهر و عواتک، و تويي امان از عذاب الهي، و تويي صراط مستقيم و قسمت کننده بهشت و دوزخ، و اختيار آتش و امر مالک دوزخ با تو است. در اين صورت حافظ برسي [کـه] صاحب [اين] کتاب است و دوست شما اهل بيت است ترسي ندارد و حال آنکه تو در آنجايي.

پس وقتي که مناقب علي عليه السلام به عدد نيايد و فضايل آن حضرت بي‌نهايت باشد در اين صورت آسمان‌ها وسعت رقم آنها [را] ندارند و درياها تمام شود و کفايت نکند در عداد آن، و جن و انس عاجز شوند از نوشتن آن، و عقول در ادراک آن سست شوند و عجز به هم رسانند و کوه‌ها ثقل و سنگيني آن فضائل را طاقت نياورند. و شاهد بر ما ذُکر، کلام حضرت ذوالجلال [است]: ﴿ولو کان البحر مداداً لکلمات ربّي لنفد البحر قـبل أن تـنفد کلمات ربّي﴾[1]، و کلام نبيّ مرسل است. و تو از جهت قصور فـهم و وفـور تـوهمات مخالفت قول خداوندِ عليّ و پيغمبر نبي امّي صلی الله علیه و آله را مي‌نمايي و مخالفت خدا و رسول نيز مخالفت علي عليه السلام است و شنوانيده است تو را خداوند در قرآن به لعن و طـعن و فرموده [است]: ﴿إنّ الّذين يؤذُونَ اللهَ و رسولَه لَعَنهُمُ اللهُ في الدنيا و الآخرة﴾[2].

پس هرکه اذيت کند علي عليه السلام را و دشمن دارد و انکار فضل را نمايد، چنان است [که] خدا و رسول او را اذيت نموده و هرکه اذيت کند خدا را لعنت خدا بر او خواهد بود، و همين خزي و عذاب روز قيامت بس است او را.[3] پس اي سنّي حائر مذبذب و

۱. سورهٔ کهف، آيهٔ ۱۰۹.

۲. سورهٔ احزاب، آيه ۵۷.

۳. ر.ک: ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۶ و ص ۷۷؛ إعلام الورى، ص ۱۳۰ و ۱۴۹؛ امالي صدوق، ص ۳۳۰؛ امالي طوسي، ص ۱۳۳؛ تفسير امام حسن عسکري، ص ۱۳۶؛ جامع الاخبار، ص ۱۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۷۵.

ای جاهل مرکّب و ای عارف معذَّب چه می‌شود تو را که مراقب به سوی خدا نیستی و قبول ادب نمی‌کنی، و تا چه زمان تمسک نمایی به اذیال تکذیب و هرچه لیاقت دارد به ذهن جامد بد تو و رأی تو و هرچه را تصدیق کند او را عقل فاسد، تو گویی که این است مقام ولیّ و هرچه را که دست ادراک تو به آن نرسد از طبع معکوس، تو تکذیب و انکار نمایی.

ای کسی که به در خانه معانی توقف ننموده‌ای چگونه توانی مشاهده انوار معانی را نمود؟ البته نمی‌توانی [درک کنی] چه فرق است میانه عالی با غالی و چگونه شناخته[ای] شیعی را با موالی و محب را با تالی. پس در این هنگام ذکر نمایم فصلی از ملل و نحل را که شفا دهد شراب او و آشامیدن او سینه‌ها را از کینه و مرض و بیان شود در آن اختلاف فرق مختلفه، و ایمن کند صاحب ادراک را از غرق از چیزی که گوارا است شیرینی آن و دقیق است فهمیدن آن و دانسته شود حق از باطل، و بعد از فهمیدن آن تعبی و مشقتی و گمراهی نخواهد بود و نیست مظنّه تو بعد از این همه مواعظ و ادلّه و اطناب و اکثار در کلام الّا آنکه کارهی از صواب و سیر نمایی در سراب تا آنکه ملاقات کنی در زیر خاک، ابوتراب را و تو قابل هدایت نیستی.

فصل ۱۸۴

اختلاف امت‌ها بعد از پیامبران

در بیان افتراق امم است بعد از پیغمبران، چنانچه شهادت دهد بر آن آیات کلام الله و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام.

از آن جمله قوله تعالی مُخبراً عن قوم موسی علیه السلام ﴿ومِن قوم موسیٰ أُمةٌ یهدُونَ بالحقّ وبه یَعدِلُون﴾[1]. ظاهر معنی آیه آنکه بعضی از قوم موسی کسانی هستند که هدایت دارند به حق و اهل حق‌اند و به حق پیروی کنند. و همچنین قوله تعالی حکایةً عن النصاری: ﴿وَجَعَلْنا في قُلوبِ الّذین اتّبعُوه رَأفةً و رحمةً﴾[2]، یعنی گردانیدیم در قلب‌های آنهایی که تابع عیسی علیه السلام شدند مهربانی و رحمت. و همچنین قوله تعالی

۱. سورهٔ اعراف، آیه ۱۵۹.

۲. سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۷.

حکایةً عن الأُمیین ﴿وما مُحمّدٌ الاّ رَسولٌ قد خَلَتْ من قَبْلِه الرّسل أفإن ماتَ أو قُتل انقلبْتُم علی أعقابکم﴾[1]. یعنی نیست محمدﷺ مگر رسول از جانب الهی که قبل از او رسولان چندی آمده‌اند، و این خاتم آنها است. هرگاه این رسول از دنیا برود و یا مقتول واقع شود شماها مذاهب مختلفه[ای] اختیار خواهید نمود چنانچه آباء و اجداد شما اختیار کرده بود[ند].

و حضرت رسولﷺ فرمود:

امت برادرم موسی هفتاد فرقه شد[2][ند] و تمام آنها در آتش‌اند مگر یک فرقه، و امت برادرم عیسیعليه السلام هفتاد و یک فرقه شد[3][ند] تمام در آتش‌اند الاّ یک فرقه، و زود است آنکه این امت هم هفتاد و سه فرقه شوند و تمام آنها در آتش[اند] الاّ یک فرقه.

و فرمود: «وهي التي تبعت ما أنا علیه واهل بیتي».

و در روایت دیگر دارد: «ما أنا علیه و أصحابي»[4]. یعنی آن یک فرقه آنهایی هستند که تابع من و اهل بیت من‌اند و یا تابع من و اصحاب من‌اند. و این کلمهٔ «اصحابی» بیان تأکید است بر آنکه ناجی کسی است که تبعیت آل پیغمبرﷺ را نماید به جهت آنکه آل، همان اصحاب‌اند ولکن اصحاب، آل نیستند و اصحاب اعم از آل است؛ پس هرجا آل است اطلاق بر اصحاب شود بدون عکس. و از این جهت است [که] گفته [می]شود آل الله و گفته نشود اصحاب الله. پس آل پیغمبرﷺ اصحاب اویند و اصحاب، آل او نیستند. و در حدیث وارد است: «أهلُ القرآنِ أهلُ الله و خاصَّته»[5] لأنّهم حَمَلةُ سِرِّه. یعنی اهل قرآن اهل خدا و خاصّان خدا هستند به جهت آنکه ایشان‌اند حاملین سرّ پروردگار.

اهل قرآن، سبب نجات‌اند

پس هرجایی که اهل است در آنجا نجات است به جهت آنکه اهل، اولیٰ به شرف و

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲. در اصل: خواهند شد.

۳. در اصل: خواهند شد.

۴. ر.ک: عوالی اللآلی، ج ۴، ص۶۵؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۱۱؛ امالی طوسی، ص ۵۲۳؛ طرائف، ج ۲، ص ۴۲۹.

۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۴۴؛ أعلام الدین، ص ۱۰۰؛ غرر الحکم، ص ۱۱۱.

فضل است و احق و سزاوارتر به میراث و نزدیک‌تر به سوی علم است، و ایشان‌اند تابعین ذکر؛ یعنی قرآن، و از ایشان شنیده شده [که] قرآن و اصحاب، تابعین آل‌اند و آل، مقام سلطنت دارد و اصحاب مقام تبعیت. پس چگونه می‌شود اقتدا نمود به تابع و اقتدا ننمود به متبوع. پس آل ایشان‌اند محل نجات و راه هدایت و جنّة المـاوی و سدرة المنتهی. و اصحاب قومی هستند که بینایی پیدا کردند به نور آل پس کور کرد ایشان را دود حسد و بعد انکار آل نمودند کنایه از... و غیر ایشان است.

و به سوی این مطلب اشاره است قول پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که فرمود:

«بینا أنا علی الحوضِ إذ یملأ مِن أصحابي یُؤخَذُ بهم ذاتَ الیمینِ و ذات الشِّمالِ مُسوَدّةٌ وجوهُهُم فأُنادیهم: أصحابي أصحابي، فیأتي النداءُ من خَلفِهِم یا محمّدُ إنّهم لَیسُوا أصحابَک؛ إنّک لاتَدري ما أحْدَثُوا بعدَک؛ فأقولُ: ألاَ سُحقاً ألاَ سُحقاً»[1]. یعنی خواهم بود بر حوض که پر شوند از اصحابی که ملائکه از یمین و یسار ایشان را گرفته باشند در حالتی که روهای ایشان سیاه باشد و ندا کنم ایشان را که ای اصحاب من، ای اصحاب من! و ندایی از پشت سر ایشان آید که یا محمد صلی الله علیه و آله نیستند ایشان اصحاب تو؛ مگر تو نمی‌دانی که چه ظلم‌ها بعد از تو کردند و من بگویم دور شوند دور شوند، بر ایشان عذاب باد عذاب باد.

و اما آل ایشان‌اند مآل، و مرجع دلیل بر این مطلب قوله صلی الله علیه و آله: «مَثَلُ أهل بیتي کَسَفینَةِ نوحٍ مَن رَکَبِها نَجیٰ»[2]. و این رمز شریفی است و حلّ معنی آن این است: یعنی نجات نیابد از شداید اهوال و عذاب جهنم الّا آن [کس] که دوستی اهل بیت علیهم السلام را داشته باشد. و اما قول عامّه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نمایند که آن حضرت فرمود: «أصحابي کالنجوم بأیّهم اقْتَدَیتُم إهتَدَیتُم». نیست مراد به این اصحاب مگر آل و اهل بیت علیهم السلام در این مقال؛ والّا تناقض لازم خواهد آمد با کلام سابق. چگونه می‌شود که اصحاب ضالّین و «مسودة وجوههم» باشند و هم مانند نجوم و مقتدای خلق باشند. و حضرت

---

۱. ر.ک: تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۸۱؛ عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۵۸.

۲. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۳۳؛ أعلام الدین، ص ۱۸۹؛ امالی طوسی، ص ۶۰؛ بشارة المصطفی، ص ۸۸؛ بصائر الدرجات، ص ۲۹۷؛ تقریب المعارف، ص ۱۲۵؛ جامع الاخبار، ص ۱۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۸؛ طرائف، ج ۱، ص ۱۳۲؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۸۵؛ عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۷؛ غیبت نعمانی، ص ۴۴؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۳۹؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۶۷؛ متشابه القرآن، ج ۲، ص ۵۷.

در جای دیگر فرموده: «**مَثَلُ أهلِ بَیتي في هذه الأمّة مَثَلُ نُجُومِ السّماءِ کُلَّما غابَ نَجمٌ طَلَعَ نَجمٌ إلی یَومِ القیمة**»[1]. یعنی مثل اهل بیت من در این امت مانند ستارگان است هریک چون غروب نماید ستاره دیگری طلوع کند تا روز قیامت.

فصل ۱۸۵

اصحاب و نجوم، اهل بیت‌اند

و اگر مراد از کلام سابق (**اصحابي کالنجوم**) همان اصحاب باشند پس اهل بیت آن حضرت شموس و اقمارند و با وجود شموس و اقمار احتیاجی به ستارگان نیست؛ پس مراد از اصحاب و نجوم همان اهل بیت آن بزرگوار ﷺ است.

و به این مطلب اشاره است قول خداوند تعالی: ﴿**إنّما یُریدُاللهُ لِیُذهِبَ عَنکُم الرِّجسَ أهلَ البیتِ و یُطَهِّرَکم تطهیراً**﴾[2] که مراد اهل بیت آن بزرگوارند؛ پس هرجا که اهل بیت است طهارت و ذهاب رجس در آنجا هست و هر جایی اذهاب و رفتن رجس است پس عصمت در آنجا است و هر جایی که عصمت است خلافت و حکمت در آنجا است، و هر جایی که حکمت است نور و رحمت پروردگار در آنجا است، و هر جایی که نور است و رحمت است هدایت و نعمت در آنجا است؛ و به عکس هر جایی که رجس است ظلمت در آنجا است و هر جایی ظلمت است در آنجا ضلالت و فتنه است.

و به این مطلب اشاره [است] قول رسول الله ﷺ که فرمود: «**إنّي تارکٌ فیکُم الثَّقَلَین: کتابَ اللهِ و عترتي أهلُ بَیتي حَبْلانِ متّصلانِ إن تَمَسَّکتُم بهما لَنْ تَضِلّوا**»[3]. یعنی من در میان شما امت دو شیء نفیس و سنگین گذارده‌ام: یکی قرآن خدا و یکی عترت و اهل بیت خود را؛ این هردو، دو رشته محکم‌اند؛ هرگاه تمسک به این دو نمایید هرگز گمراه نخواهید شد.

---

۱. امالی صدوق، ص۲۶۹؛ بشارة المصطفی، ص۳۲؛ تأویل الآیات، ص۶۶۲؛ جامع الاخبار، ص۱۴؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۴۱؛ مائة منقبة، ص۴۰.

۲. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۳.

۳. ایمان ابی طالب، ص۶۵.

پس واجب است تعظیم و تشریف اهل بیت علیهم السلام مانند تشریف و تعظیم قرآن خدا. و راه نمایی کرده خداوند تعالی بر آنکه تمسک به عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کتاب‌الله، نجات [هر] شخص است. و فرموده [است] رسول اکرم صلی الله علیه و آله «و عترتی» و نفرموده «واصحابی»، و گردانیده مقام آل و عترت خود را مقام کتاب‌الله. و فرموده خداوند تعالی خلق فرموده خلق را از درخت‌های متعدده و خلق فرموده مرا و علی علیه السلام را از درخت واحد و یک شجره، و من اصل آن درختم و علی علیه السلام فرع آن است و فاطمه علیها السلام مایه وجود و لقاح اوست و ائمه ـ از نسل او ـ شاخه‌های آن درخت‌اند و شیعیان مخلصون برگ‌های آن درخت‌اند.[1] و حدیث «إنّي تاركٌ فيكم الثقلين» اجماع شیعه و سنّی بر آن است.

فصل ۱۸۶

فرقهٔ علویه و بکریه

چون بیان این مطلب شد پس می‌گوییم ما که امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت دو فرقه شدند: یکی علویّه و یکی بکریّه. و کثرت مذاهب مختلفه دلالت می‌کند بر زیادی شبهات؛ به جهت آنکه حق یکی است و کم و زیاد ندارد و تغییر پیدا نمی‌کند و محل آشامیدن حق صاف است و غلط نمی‌شود.

فصل ۱۸۷

فرقهٔ حق

و با زیادی فرق مختلفه یا همه بر حق‌اند یا همه در ضلالت‌اند و یا یکی برحق است و دیگری باطل است، و هردو حق نیست، و هردو باطل نیست بلکه قسم اخیر است یعنی یکی برحق است و دیگری بر باطل. بیان این مطلب آنکه هرگاه هردو برحق باشند پس اختلافی درمیان ایشان نباشد و فرقه فرقه هم نشوند، و حال آنکه منشأ اختلاف ایشان این است که هریک از آن دو می‌گویند که خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۲۸؛ امالی طوسی، ص ۶۱۱؛ بشارة المصطفی، ص ۴۰؛ بصائر الدرجات، ص ۵۸؛ تأویل الآیات، ص ۲۴۶؛ تفسیر عیاشی، ص ۲۲۴؛ تفسیر فرات، ص ۲۱۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۵۳؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۳۴؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۵؛ معانی الاخبار، ص ۹۲.

منم و هرگاه هر دو راست گویند لازم می‌آید کذب رسول ـ نعوذ بالله ـ که فرموده [است]: امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد و تمام در آتش‌اند الّا یک فرقه که نجات یابند. و اگر هر دو دروغ گویند لازم آید جهل رسول ﷺ، و آن هم ممتنع است. پس معین شد صدق یکی و کذب آخر، و دعوی میان حق و باطل است. پس واجب است نظر کردن در چیزی که تمیز یابد صادق از کاذب از آن دو فرقه.

برتری علی علیه‌السلام

پس یافته‌ایم ما از برای علی علیه‌السلام به تواتر اخبار که آن بزرگوار سبقت در دین از تمام خلق دارد و به این واسطه ... می‌گوید علی (کرّم‌الله وجهه) و معنی آن این است که هرگز سجده بت ننموده[1] و سبقت [در] اسلام دارد از همه خلق که حضرت رسول ﷺ در حق آن بزرگوار فرمود: «أنتَ أوّلُ القومِ إسلاماً»[2]. و سبقت در علم دارد به حسب مرتبه که خود فرمود: «لَو كُشِفَ الغِطاءُ ما ازْدَدتُ يَقيناً»[3]. و در شجاعت از همه بالاتر [است] که در حق اوست: «لا فَتىٰ إلّا عليٌ لا سَيفَ إلّا ذوالفقار»[4]. و در زهد از همه زاهدتر [است] که فرمود: «أنا كابي الدُّنيا لِوَجْهِها». و در قرابت به پیغمبر ﷺ از همه نزدیک‌تر [است] که فرمود رسول اکرم ﷺ: «أنت مِنّي و أنا مِنكَ»[5]. و در نصّ جلیّ از همه بهتر و رفیع‌تر [است] که حضرت فرمود: «مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا عليٌّ مَولاه». و در

---

۱. ر.ک: المناقب، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. ر.ک: اعلام الوری، ص ۱۸۳؛ بشارت المصطفی، ص ۱۰۳ ـ ۱۲۵ ـ ۲۲۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۲۸؛ صراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۳۶؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۳؛ المناقب، ج ۲، ص ۶۸؛ امالی صدوق، ص ۲۴۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۷.

۳. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۵۳؛ احوال العارفین، ج ۱۳، ص ۸؛ صراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۳۰؛ طرائف، ج ۲، ص ۵۱۲؛ غرر الحکم، ص ۱۱۹؛ فضائل ابن شاذان، ص ۱۳۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۷۰؛ المناقب، ج ۲، ص ۳۸.

۴. ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۱۱۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۴۲؛ اعلام الوری، ص ۱۹۳؛ امالی صدوق، ص ۲۰۰؛ امالی طوسی، ص ۵۴۷؛ بشارة المصطفی، ص ۱۸۶؛ تفسیر فرات، ص ۹۵؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ خصال صدوق، ج ۲، ص ۵۵۰.

۵. ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۲۲۷؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۲۳؛ امالی صدوق، ص ۱۵؛ امالی طوسی، ص ۲۰۰؛ امالی مفید، ص ۲۱۳؛ بشارة المصطفی، ص ۱۸؛ تأویل الآیات، ص ۱۸۷؛ خصال صدوق، ج ۲، ص ۶۷۲؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۲۹۶.

تعیین و تبیین آن حضرت فرمود: «اللّهم والِ مَن والاهُم و عادِ مَن عاداهم». پس او ست سید موحدین و فارِس مسلمین و عالِم به مشکلات کتاب مبین و صاحب اختیار تابعین [و] سید مرسلین، و واجب است او را خلافت به نص مبین[1].

فصل ۱۸۸

چه نسبت خاک را با عالم پاک

و یافته‌ایم در اخبار که ... ملعون از اول کافر بوده و عبادت بت و اصنام می‌نموده در اکثری از عمرش، و به حسب علم شناخته‌ایم او را که گفته [است]: «أَقیلُوني أَقیلُوني فَلستُ بِخَیرِکُم[2] و الله مایعلَمُ امامُکُم حین یَقولُ أَصابَ أَم أَخطَأ»[3]. یعنی ای مردم برگردید از من و واگذارید مرا که من خیر شما را نمی‌دانم قسم به خدا نمی‌داند امام شما زمانی که سخن می‌گوید و حکم می‌کند [و نمی‌داند] آیا این حکم را بجا کرده و یا خطا نموده [است]؟ یعنی من امام شما نیستم امام شما دیگری است. و در شجاعت شناخته‌ایم او را که هرگز شمشیری برهنه ننمود در غزوات، و در نسبش فهمیده‌ایم که از طایفه «تیم» بود. طایفه «تیم» در چه مقام، و طایفه «هاشم» در چه مقام؟ چه نسبت خاک را با عالم پاک و چه نسبت مکان ظلمانی بی آب را با دریای موّاج و چه نسبت جواهر قیمتی را با سنگ سیاه منکدر بد رنگ!

فصل ۱۸۹

نجات فقط برای تابعان علی علیه السلام

و اجماع نیز قائم است بر تبعیت علی علیه السلام با وجود همه این فرقها و بیاناتی که شد. بیان این مطلب آنکه یا حق با کسی است که جاهل و ظالم و گناه کار است یا با عالم حاکم

۱. ر.ک: تأویل الآیات، ص۴۵۶؛ تحصین ابن طاووس، ص ۶۱۰؛ تفسیر امام حسن عسکری، ص۱۳۶؛ المناقب، ج۳، ص ۲۸۷.

۲. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص۱۶۹؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص۲۹۴؛ طرائف، ج ۲، ص۴۰۲؛ فضائل ابن شاذان، ص ۱۳۲؛ المناقب، ج ۴، ص ۳۵۱.

۳. ر.ک: دعائم الاسلام، ج ۱، ص۹۲؛ صراط المستقیم، ج۳، ص۱۵؛ فصول المختاره، ص ۲۱۰.

افضل اورع ازهد است؛ هرگاه بنا بر اول باشد ابی‌بکر امام خواهد بود و هرگاه بر ثانی است پس علی علیه السلام امام است و ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است. پس علی علیه السلام است امام بر حق است، و نجات نیابد کسی الّا آنکه تابع علی علیه السلام شود و موافقت با دوستان او نماید و از دشمنان او مفارقت کند. و همچنین مطلب را بزرگان اسلام یعنی اهل سنّت روایت کنند، چون ابوعبدالله بخاری در صحیحهٔ خود و ابوداود در سنن خود و ابوعلی ترمذی در کتاب جامع خود و ابوحامد قزوینی و ابن بطّه در مجالس خود اتفاق نموده‌اند جمعی بر تصحیح آن؛ پس گردیده اجماع فریقین.

فصل ۱۹۰
برترین فرد در امت

و نقل شده از سعید بن الحجاج آنکه هارون علیه السلام افضل بود از قوم موسی علیه السلام، و علی علیه السلام از برای محمد صلی الله علیه و آله به منزله هارون علیه السلام بود از جهت موسی علیه السلام؛ پس واجب است آنکه افضل باشد از جمیع امت به این نص صریح[1]. و به این مطلب اشاره است قوله تعالی: ﴿و قالَ موسىٰ لِأَخيهِ هارونَ اخْلُفْني في قَومي﴾[2]. یعنی حضرت موسی علیه السلام فرموده به برادر خود هارون علیه السلام که خلیفه و جانشین من باش در میان قوم من. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون فرمود: «أنت منّي بمنزله هارون من موسی». و بنابر این حدیث سابق، می‌باید علی علیه السلام هم خلیفه رسول‌الله صلی الله علیه و آله باشد در میان امت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله، و هرکه این مقام را از آن بزرگوار سلب نماید هرآینه کافر است.

فصل ۱۹۱
بررسی فرقه‌های اهل سنت و...

و اهل سنت دو فرقه‌اند: یک فرقه اصحاب حدیث‌اند که آنها چند شعبه‌اند: یکی

---

۱. ر.ک: ارشاد مفید، ج۱، ص۱۵۷؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص۴۲۰؛ امالی صدوق، ص۴۶؛ تأویل الآیات، ص۱۹۲؛ خصال صدوق، ج۲، ص۵۵۹؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۱۰۱؛ فصول مختاره، ص۱۶۷؛ کمال الدین، ج۱، ص۲۶۴؛ المناقب، ج۳، ص۱۶.
۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

داودیه یکی شفعویه یکی مالکیه یکی حنبلیه و یکی اشعریّه[1]. و فرقه دوم اصحاب رأی‌اند و آنها یک فرقه بیش نیستند[2].

و اما معتزله: ایشان شش فرقه‌اند: یکی حنفیه، یکی هذیلیه، یکی عمریّه، یکی جاحظیّه، یکی کعبیّه، یکی بشریّه[3].

و اما اصحاب مذاهب: یکی ابوحنیفه نعمان بن نابل کوفی است و در سنه هفتاد هجری بود و هفتاد سال هم عمر او بود که وفات کرد و به درک واصل شد.

و اما مالک بن انس بن مالک، او امام اهل عراق بود و اهل یمن و مغرب میل نموده بودند به او، و مذهب آن ملعون این بود که وطی به محارم و غلام مملوک حلال است و اما احمد بن حنبل از جمله خدام شافعی بود و زمام اسب شافعی را می‌گرفته و می‌گفته به مردم که «**اقتدوا بهذا الشاب**».

و اما اصحاب رأی، پس ایشان اصحاب ابوحنیفه‌اند.

و اما معتزله: پس ایشان انکار کنند خلق بهشت و دوزخ الآن و می‌گویند که علی علیه‌السلام افضل صحابه است لکن جایز است در نزد ایشان تقدم مفضول بر فاضل به جهت مصلحت وقت.

و از جملهٔ معتزله حسنیّه [است] که [پیروان آن] اصحاب حسن بصری می‌باشند، و دیگر هذیلیّه [است] که اصحاب هذیل‌اند و دیگر نظامیّه [است] که اصحاب ابراهیم بن نظام‌اند، و دیگر عمریّه [است] که اصحاب عمر بن غیاث سلمی‌اند، و [دیگری] جاحظیّه که اصحاب ابی القاسم کعبی‌اند و دیگر[ی] بشریّه [اند] که اصحاب بشر بن معمرند[4].

و اما مجبره: طایفه آنها ده فرقه‌اند: یکی کلابیّه و یکی کرامیّه و یکی هشامیّه و یکی مؤالفیه و یکی معتزیّه و یکی داریّه و یکی مقاتلیّه و یکی نهالیّه و یکی مبیضیه و یکی هم سامد مرجئه و یا اشاعره‌اند.

---

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۶.
۲. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۷.
۳. الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۰۷.
۴. الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۶.

و اما صوفیّه دو فرقه‌اند: یکی نوریه و یکی حلویه.

و امّا مرجئه شش فرقه‌اند: یکی دامیه و یکی علانیه و یکی صالحیه و یکی مشمریّه و یکی جحدریّه و یکی نسبیّه[1].

و امّا جبریّه پنج فرقه‌اند: یکی جهیمیّه که اصحاب جهم بن صفوان‌اند، یکی بطحیه که اصحاب اسماعیل بطحی‌اند و نجاریّه که اصحاب حسین بن محمد نجارند و یکی ضراریّه که اصحاب ضرار بن عمرند و یکی صیاحیه که اصحاب صباح بن معمرند.

و اما نواصب آنهایی هستند که با زید بن علی علیه‌السلام محاربه نمودند و اعتقاد آن طایفه این است که هرکه بخواهد سنّی شود باید دشمنی علی علیه‌السلام را در دل داشته باشد تا سنّی شود والّا سنّی نیست ... .

و امّا خوارج پانزده فرقه‌اند: یکی ازراقه که اصحاب نافع ازرق‌اند و یکی نجداتیه که اصحاب نجدة بن عامر حنفی‌اند و یکی عجارده که اصحاب عبدالکریم بن عجرده‌اند و یکی یحیائیه که اصحاب یحیی بن احزم‌اند و یکی حازمیه که اصحاب عبدالله بن حازمه‌اند، یکی ثعالبیه که اصحاب ثعلب بن عدی‌اند، یکی جروریه که اصحاب عبدالله ابن جرورند، یکی صقریه که اصحاب اصقرند و یکی اباصیّه که اصحاب عبدالله بن اباص‌اند و یکی حفضیّه که اصحاب حفض بن انیبه‌اند و یکی ضحاکیّه که اصحاب ضحاک بن قیس‌اند. و اینها همه دشمن دارند معاویه و عمروبن‌عاص و عثمان و علی علیه‌السلام را و برائت جویند از ایشان[2]. و دین بنی‌امیّه به اجبار است که هرکه هرچه خواهد بکند و حجّاج لعنت‌الله [علیه] چون به قتل رسانید بزرگان اصحاب علی علیه‌السلام را و خانه کعبه را به منجنیق خراب کرد[3] و گفت آن ملعون که این خرابی از خدا است.

و جبر دین جاهلیت بود و سنّت ایشان بود چون قرآن خدا نازل شد نسخ شد تمام آنها و چون بنی امیّه (لعنهم الله) به دنیا آمدند آن دین و سنّت جاهلیت را پیروی نمودند و اعاده دادند آن را به سوی دین اسلام به طریق بت‌پرستان، چنانکه بعضی از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در دین او داخل نمودند از سنن یهود.

---

۱. ر.ک: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. ر.ک: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳. ر.ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۸۹.

بیان این مطلب آنکه خداوند تعالی امر نمود پیغمبر خود را در وقت وفات که نهی نماید ایشان را از اموری که ایشان مرتکب بودند و فهمانید ایشان را به جهت تأکید حجت بر ایشان و فرمود نیندازید از دست‌های خود و کوتاه نکنید در نماز مانند ثدایا، یعنی کوتاه دستان چون زنهای یهودیان. و قبول نهی ننمودند و در نماز دست‌های خود را کوتاه کنند و بر سینه گذارند. و بعد فرمود ننشینید در نماز مانند نزول شتر[1] و نشستن که دست‌های خود را به زیر خود گذارد و بنشیند و مانند سگ اقعاء ننمایید که نوعی از نشستن سگ است و مانند خروس سر را از زمین زود برندارید. و فرمود در نماز مانند میمون التفات به یمین و یسار نکنید[2] و آمین بعد از حمد در نماز نگویید که اینها نه مستحب است و نه فضیلتی دارد بلکه تمام بدعت است؛ هیچ یک را قبول نکردند و بدعتها را مرتکب‌اند به حدی که سنّت پیغمبری را بدعت دانند و بدعت‌ها را سنت نموده‌اند[3].

فصل ۱۹۲
مخالفت با امر پیامبر صلی الله علیه و آله

پس معتبر دانند قول اوزاعی و ابانعیم و مغیرة بن شعبه و صفوان ثوری را و قبول ننمایند اقوال آل محمد صلی الله علیه و آله که قرآن به ایشان نازل شد و ایشان‌اند صاحب قرآن. و حکمت در ایشان است، و از ایشان ناشی شود حکم الهی و هرچه هست از جهت ایشان به وجود آمده [است].

فصل ۱۹۳
تهمت به ائمه علیهم السلام

و کفایت نکرد ایشان [را] این ضلالت تا اینکه نسبت دادند هرکه راکه متدین به دین آل

---

۱. ر.ک: سبل السلام، ج ۱، ص ۱۶۷.
۲. ر.ک: فیض القدیر، ج ۶، ص ۴۴۰.
۳. ر.ک: الانتصار، ص ۱۴۴.

محمد ﷺ بود به دین یهود و گفتند مذهبی که در دست شیعه است مأخوذ از کتاب یهود است که در نزد امام جعفر صادق علیه السلام امانت بوده[۱].

پس باز کفایت ننمود این کفر و دشمنی. گردانیدند آنچه را که نقل شده از اهل‌الله و حزب‌الله یعنی ائمه علیهم السلام مأخوذ از کتب یهود، گفتند این خبرها همه از کتب یهودیان است. و اما هرچه از ابوهریره ملعون جعل نموده بود از خود گفتند همه از رسول خدا است و تکذیب کردند آنچه را که از امنای وحی و تنزیل رسیده بود و معتبر دانند قول مغیرة بن شعبه را که در بالای منبر سبّ علی علیه السلام را نمود.

فصل ۱۹۴

حزب الله

پس باز کفایت نکرد ایشان را این کفر و ضلالت تا اینکه نامیدند شیعه علی علیه السلام [را] به حمیر الیهود و حزب خدا را حمیرالیهود گفتند و حال آنکه رسول‌الله ﷺ فرمود «یا عليّ حِزبُک حِزبي و حزبي حزبُ‌الله»[۲]. پس گفتم به آنها از چه راه جایز شده از برای شما که شیعه علی علیه السلام را به این اسم می نامید و حال آنکه رب ایشان خداوند واحد است و پیغمبر ایشان محمّد مصطفی ﷺ است و ماه ایشان شهر رمضان است و قبله ایشان کعبه است و حج ایشان به سوی کعبه است، و ایشان زکات دهند و صله ارحام نمایند و دوست علی و اولاد و عترت آن بزرگوارند. پس به چه سبب ایشان را حمیرالیهود می‌نامید و چرا می‌گویید شیعه علی علیه السلام در نزد منافقین گناهی ندارند مگر آنکه دوست دارند علی علیه السلام آنچنانی را که اگر بنده بیاید روز قیامت و در صحیفه او اعمال پیغمبران و مرسلین باشد و با او دوستی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نباشد هرآینه تمام اعمال او مردود خواهد بود. آیا قبول شود خیری که کمالی نداشته باشد و تمام نباشد؟ و دین هم کامل نشود مگر به دوستی و محبت علی علیه السلام.

پس هرکه حب علی علیه السلام را ندارد دین او کامل نیست بلکه موضوع ندارد و

---

۱. ر.ک: عبدالله بن سبا.

۲. امالی صدوق، ص ۳۳۱؛ تفسیر فرات، ص ۲۶۵؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶.

همچنین اگر در صحیفه اعمال او جمیع گناهان باشد ولکن دوستی آن حضرت را داشته باشد پس نمی‌بیند در نامه عمل خود مگر حسنات، به جهت آنکه گفتیم تمام حسنات همان محبت علی علیه‌السلام است پس کجا خواهد بود تاریکی و سیاهی گناهان در نزد محبتی که مانند بدر می‌درخشد و کجا خواهد بود مس خطیئات در مقابل نور اکسیر.

فصل ۱۹۵

نسبت دروغین به رسول خدا ﷺ

هرگاه بگویی به اهل سنّت که چه می‌گویی در حق کسی که ایمان به خدا و رسول ﷺ آورد و عمل صالح می‌نماید و داخل در صالحین، خود را کرده لکن دشمن دارد علی علیه‌السلام را، و دوست علی علیه‌السلام را. همچون کسی داخل بهشت شود یا داخل جهنم؟ می‌گوید داخل جهنّم شود به جهت [اینکه] رسول‌الله ﷺ فرموده: «**مَن عاداک فَقَد عاداني**[1] **اللّهم وَالِ مَن والاهُ و عادَ من عاداه**». و چون بگویی با ایشان چه می‌گویید در حق کسی که ایمان به خدا و رسول ﷺ آورده و از روی اخلاص عبادت خدا را می‌نماید لکن ابابکر و عمر و عثمان ... را نمی‌شناسد، نه دوست دارد ایشان را، و نه دشمن آن ... است چه می‌گویید؟ آیا این مرد مؤمن است یا کافر؟ داخل بهشت شود یا دوزخ؟ در این صورت متحیر شوند اگر بگویند داخل؛ بلی داخل آتش شود لازم است که دلیلی اقامه کنند، و دلیلی بر این مطلب ندارند. چگونه می‌شود داخل آتش شود به واسطه چیزی که بر او مطلع نیست؟

و هرگاه بگوید نه، داخل آتش نشود پس چرا قومی را که تابع علی علیه‌السلام هستند که دوستی او بهشت است و دشمنی او دوزخ است شیعه او را می‌نامند یهودی؟ تابعینِ حضرت هم علی علیه‌السلام را می‌شناسند و ... [سه خلیفه را] نمی‌شناسند و اهل سنّت از روی جهل می‌گویند داخل آتش شوند به جهت آنکه سبِّ صحابه را می‌نمایند و می‌گویند چون رسول‌الله ﷺ فرموده «**مَن سَبَّ أصحابي قَد سَبَّني**»[2]. یعنی هرکه اصحاب مرا سب

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۰؛ منتخب الاثر، ص ۲۲.
۲. ر.ک: مصنف ابن ابی شیبة، ج ۷، ص ۵۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۱.

کند چنان است که مرا سب نموده. پس گفتم به ایشان این حدیث مخالف است با اعتقاد شما، به جهت آنکه اعتقاد شما بر این است هر فعلی که صادر شود از بنده، به قضاءالله و قدرت [الله] است و خدا اراده دارد فعل بنده را، و بنده واسطه است در فعل و اراده از برای خدا. پس بنابراین کسی که سب صحابه کند به قضا و قدر الهی است چگونه می‌شود که زنا و کفر به اعتقاد شما به ارادهٔ الله باشد ولیکن سب صحابه به اراده الله نباشد؟

باز هم می‌گوییم به ایشان شما خود روایت کنید بر اینکه هر مجتهدی که به حق رسد از برای او دو اجرست و هر که خطا کند از برای او اجر واحد است[1]. پس کسانی که سب صحابه نمایند هرگاه در اجتهاد خود به حق رسیده‌اند و سب صحابه کنند از برای ایشان دو اجر است و هرگاه خطا نموده‌اند اجر واحد است.

بازهم می‌گوییم به ایشان که کلام خدا ناطق است به تنزیه و رستگاری ایشان، و وزری از برای ایشان نیست در آنچه شما وزر حساب کنید، یعنی در سبّ صحابه، یا آنکه به حکم قضا و قدر است که اعتقاد شما بر آن است و یا آنکه گناهی از برای ایشان در سبّ نیست؛ نظر به این آیه که خداوند تعالی حکایت از شماها می‌نماید و می‌فرماید: ﴿وَ قالوا ما لَنا لانَرىٰ رِجالاً كُنّا نَعُدُّهُم مِنَ الأشرارِ اتَّخَذْناهُم سُخرِيّاً أم زاغَتْ عنهُم الأبصار﴾[2] یعنی می‌گوید روز قیامت اهل سنت و کفار و منافقین چرا نمی‌بینیم کسانی را که ما آنها را از اشرار می‌شمردیم که دوستان حضرت ...[3] آیا آنها بدون حساب داخل بهشت شدند یا آنکه آنها را از ما پنهان نموده‌اند که نمی‌بینیم؟

و در آتش نیست ـ به اجماع کتاب و سنّت و فحوای این آیه شریفه و برهان عقل ـ مگر کافر یا منافق، و در بهشت نیست کافری و نه منافقی مگر مؤمن و یا مسلم، و این آیه صریح است در حق شیعه علی علیه‌السلام بر آنکه نیستند ایشان از کفار و منافقین بلکه از مؤمنین‌اند، والّا باید در آتش باشند و چون در آتش نیستند[4] پس باید در بهشت باشند و هرکه در بهشت باشد هرآینه مؤمن است.

---

۱. ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۹۸؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۳۰.

۲. سوره ص، آیات ۶۱ و ۶۲.

۳. افتادگی در متن.

۴. ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۳۵ و ۷۸؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۷۴.

پس معیّن شد بر اینکه شیعیان علی علیه السلام مؤمنین‌اند و ضرر نرساند به ایشان سب ... که شما به این واسطه ایشان را اشرار می‌نامید بلکه از اخیارند؛ پس ظاهر شد دروغ و کذب شما بر پیغمبراکرم صلی الله علیه و آله که فرموده «مَن سَبَّ أصحابي فَقَد سَبَّني». و اگر چنانچه این حدیث راست باشد صدق آن در آل پیغمبر است که هر که ایشان را سبّ کند چنان است که پیغمبر را سبّ نموده، چنانچه در فصول سابقه ذکر شد و تعیین شد بر آنکه بغض منافقین به شیعیان از جهت دوستی ایشان است به علی علیه السلام و هرکه دشمن دارد دوست علی علیه السلام را دشمن دارد او را خداوند رحمن. و در این جهت است [که] حضرت صادق علیه السلام فرمود: «رَحِمَ الله شیعَتَنا إنَّهُم أوذُوا فینا فَلَم نُوذِ فیهم»؛ یعنی خدا رحمت کند شیعیان ما را که اذیت کرده شده[اند] به واسطه ما و ما به واسطه ایشان اذیت کرده نشده‌ایم[1].

فصل ۱۹۶
دلایل قرآنی بر نصب وصیّ

پس روایت کرده اهل سنّت که رسول‌الله صلی الله علیه و آله از دنیا گذشت و وصیت ننمود به کسی و اختیار را واگذار به امّت نمود؛ ایشان هرکه [را] خواستند خلیفه قرار دادند[2]. و تکذیب قول ایشان را کلام خدا می‌نماید که فرموده [است]: ﴿وَوَصّیٰ بها إبراهیمَ بَنیهِ ویَعقُوبَ﴾[3]. یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام به اولادان خود وصیت نمود. و همچنین حضرت یعقوب، و آن حضرت هم مأمور بود که تابع ملت و شریعت ابراهیم علیه السلام باشد چنانچه فرمود: ﴿أن اتَّبِعْ مِلَّةَ إبراهیمَ حنیفاً﴾[4]. پس آن بزرگوار وصی از برای خود قرار داده. و همچنین تکذیب ایشان را در افترای ایشان به حضرت می‌نماید و می‌فرماید: ﴿وَما کانَ لِمؤمنٍ ولا مؤمنةٍ إذا قَضیٰ الله و رسولَه أمراً أن یکون لَهم الخِیَرة﴾[5]. و خبر داده

---

۱. ر.ک: ثواب الاعمال، ص ۲۱۶؛ لهوف، ص ۱۳۷؛ مثیر الاحزان، ص ۸۱.
۲. ر.ک: ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۹۹.
۳. سوره بقره، آیهٔ ۱۳۲.
۴. سورهٔ نحل، آیهٔ ۱۲۳.
۵. سوره احزاب، آیه ۳۶.

حق (سبحانه و تعالی) بر آنکه هر که اختیار کند غیر آنچه را که خدا و رسول اختیار نموده پس مؤمن نیست. و اهل سنّت اختیار نمودند ابی‌بکر را که خدا و رسول از او بیزار بودند لهذا هیچ مؤمن نیستند به نص آیه قرآن[1].

فصل ۱۹۷

یک استدلال دربارهٔ نصب ولیّ

هرگاه اختیار نصب خلافت با امت باشد پس باید نصب نبوت هم با ایشان باشد چون دومی نیست اول هم نخواهد بود.

فصل ۱۹۸

عقاید اشعریه

و جماعت اشعریّه (خذلهم الله) می‌گویند نعوذ بالله خدا عادل نیست و انکار عدل نمایند و ظلم را بر خدا جایز دانند، و آیه قرآن تکذیب ایشان را می‌کند که خدا می‌فرماید: ﴿وَلایَظْلِمُ رَبُّکَ أحداً﴾[2]. و جایز دانند بر خدا فعل قبیح را و می‌گویند خدا مرید خیر و شر است، پس اگر خدا اراده خیر و شر را می‌کند پس چه احتیاج است به فرستادن پیغمبران و زحمت دادن ایشان. و گفته‌اند که صفات الهی زاید بر ذات مقدس است؛ پس بنابراین می‌باید عبادت ایشان به چندین خدا باشد، و گفته‌اند واجب نیست بر خدا چیزی، هرکه را خواهد داخل بهشت کند و هرکه را خواهد داخل دوزخ نماید و هرچه بکند کسی را بر او بحثی نیست و منادی عدل الهی تکذیب ایشان را نماید و می‌فرماید: ﴿وَ لاتُجْزَونَ الاّ ما کُنْتُم تَعمَلُون﴾[3]. و می‌فرماید: ﴿إنّ الله لایَظْلِمُ مِثقالَ ذَرّة﴾[4]. و می‌فرماید: ﴿ما یَفعَلُ اللهَ بِعذابکُم إن شَکَرْتُم و آمنتم﴾[5].[6]

---

۱. ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ تحف العقول، ص ۴۶۴؛ امالی صدوق، ص ۶۷۷.

۲. سوره کهف، آیه ۴۶.

۳. سوره یس، آیه ۵۴.

۴. سوره نساء، آیه ۴۰.

۵. سوره نساء، آیه ۱۴۷.

عقاید معتزله، مشبهه و معتزله

و جماعت معتزله (لعنهم‌الله) می‌گویند خدا عادل است ولکن جایز است خطا بر پیغمبران. پس هرگاه خدا عادل است چگونه از روی عدالت پیغمبر جاهلی که از او خطا سر زند بر بندگان فرستد؟ هرگاه چنین باشد عدالتی باقی نماند، و هرگز خداوند پیغمبر و ولی جاهل از برای خود اختیار ننموده.

و امامت را منع کنند، و گفته‌اند که حسن و قبح اشیاء هر دو شرعی است و دخلی به عقل ندارد[۷]، و گفته‌اند که خداوند امر نمود شیطان را به سجده آدم و اراده کرده بود که سجده ننماید، و نهی نموده بود آدم علیه السلام را از خوردن شجره و اراده کرده بود خوردن او را. چگونه می‌شود کسی امر کند به چیزی که اراده ندارد و نهی کند به چیزی که اراده دارد و این سخن بدیهی البطلان است و مشبهه و مجسمه (عذّبهم الله) گفته‌اند که خدا در عرش است[۸]، و گفته‌اند خدا جسم است مانند اجسام.

و گفته‌اند که او پر کرده عرش را و از برای او انگشتان بسیاری است که شمرده نشود، و قلب هر کسی در میان دو انگشت از انگشتان خدای رحمان است[۹]. و گفته‌اند چون خداوند هلاک نمود قوم نوح را گریه کرد بر ایشان تا آنکه هر دو دیده‌اش معیوب شد[۱۰]. و گفته‌اند که خدا روز قیامت پای خود را گذارد در میان آتش و گوید قطٍّ قطٍّ[۱۱]؛ یعنی افروخته شو و غلیان پیدا کن. و گفته‌اند که خدا در شبهای جمعه نازل شود به آسمان دنیا و از برای او حماری است که سوار شود او را چون بخواهد نازل شود و دیده شود روز قیامت مانند ماه شب چهارده[۱۲]: **«تَعالی الله عمّا یَقُولُ الظالِمُون عُلُوّاً کبیراً»**.

---

۶. ر.ک: نهج الحق، ص۷۴، ۸۸، ۱۳۴.

۷. ر.ک: نهج الحق، ص۸۲.

۸. اشاره به آیه ۵، سوره طه: ﴿الرحمن علی العرش استوی﴾.

۹. تنزیه الانبیاء، ص۱۲۶؛ علل الشرایع، ج۲، ص۶۰۴؛ عوالی اللآلی، ج۱، ص۴۸.

۱۰. ر.ک: نهج الحق، ص۵۵.

۱۱. تنزیه الانبیاء، ص۱۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۲۲۶.

۱۲. ر.ک: نهج الحق، ص۵۵.

دربارهٔ انبیا

پس در حق انبیا گفته‌اند جایز [است] بر ایشان خطا و به فعل آوردن گناهان و غفلت. و عمل کرده‌اند به ظاهر قرآن که دارد ﴿وَعَصىٰ آدمُ رَبَّه فَغَوىٰ﴾[1]. و تأویل این آیه ندانسته‌اند و جایز دانسته‌اند بر مرسلین کرام فعل کبیره و صغیره را قبل از بعثت، و فعل صغیره را بعد از بعثت، و جایز دانسته‌اند بر سیّد مرسلین فعل خطا را[2] و متمسک به این آیه شده‌اند که ﴿وَوَضَعْنا عَنکَ وِزْرَک﴾[3] و ندانسته‌اند در اینجا مراد از وزر، وزر جنگ و حرب است نه وزر گناه.

و گفته[اند] که جبرئیل علیه السلام سینه آن حضرت را شکافت و بیرون کرد از آن پارچه خونی که آن حظ شیطان بود، پس دوخت سینه آن بزرگوار را که اثر مخیط در سینه بود[4]. و گفته‌اند پدر آن بزرگوار در حالت کفر از دنیا رفت[5] و حال آنکه اوست از اولاد ابراهیم خلیل علیه السلام. همه این سخنان باطله را گفتند تا آنکه ثابت کنند امامت ظالم و کافر را، و عیب آن ثلاثهٔ خبیثه را بپوشانند و ثابت هم نشد.

دربارهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله

و جایز دانستند بر حضرت دوستی غنا و رقص را و گفتند که آن بزرگوار میل نمود به نگاه کردن تا آنکه عبا از دوش مبارکش افتاد[6]. و روایت کرده‌اند که عمر ... داخل شد بر حضرت در حالتی که ضعیفهٔ خواننده[ای] در نزد حضرت بود و شعر می‌خواند و دف می‌زد. حضرت امر کرد او را که ساکت شود؛ چون عمر بیرون رفت حضرت امر کرد بخوان و دف را بزن؛ بازهم مشغول شد. دومرتبه عمر آمد، باز هم حضرت امر به سکوت فرمود. چون بیرون رفت ضعیفه عرض کرد یارسول‌الله این مرد کیست [که]

---

۱. سوره طه، آیه ۱۲۱.
۲. ر.ک: صراط المستقیم، ج ۱، ص ۵۰.
۳. سوره انشراح، آیه ۲.
۴. ر.ک: متشابه القرآن، ج ۲، ص ۹.
۵. ر.ک: موضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۲۸۳.
۶. ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۰۶؛ مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۴.

هروقت داخل شود می‌فرمایی ساکت شو و هروقت می‌رود می‌فرمایی بخوان و بزن؟ حضرت فرمود این عمر است و او کراهت دارد از باطل[۱].

ای خواننده این کتاب، تو را به خدا درست نظر کن ببین که پیغمبر اکرم ﷺ را این سگ سنّی می‌گوید میل به باطل داشت و عمر... را می‌گوید میل به باطل نداشت... اگر میل به باطل نداشت پس چرا... .

و روایت کرده‌اند که رسول‌الله ﷺ فرمود هیچ چیزی به من نفع نبخشید مانند انتفاع من از مال ابی‌بکر[۲]. و تکذیب این قول از کلام خدا معلوم است که فرموده: ﴿وَوَجَدَكَ عائِلاً فَأَغنىٰ﴾[۳]. و روایت کرده‌اند که حضرت نماز می‌کرد و عایشه منی را از جامه حضرت پاک می‌کرد[۴]، و حال آنکه خدا امر به تطهیر جامه فرموده و فرموده ﴿وَثِيابَكَ فَطَهِّر﴾[۵]. و گفته‌اند که مراد از ثوب در این آیه قلب است یعنی قلب خود را پاک کن.

و روایت کرده‌اند که حضرت ﷺ فرمود: ثلث دین خود را از عایشه اخذ کنید، نه بلکه نصف دین خود را از عایشه اخذ کنید.[۶] و روایت کرده‌اند که حضرت نماز عصر را دو رکعت خواند و سهو کرد و عرض کردند یارسول‌الله آیا نماز را قصر نمودید یا آنکه سهو کردید؟ و حضرت فرمود نه قصر بود و نه سهو[۷]. و بالضروره بیرون از این دو صورت نیست پس برخاست و نماز را اعاده نمود و فرمود «ما أنا إلّا بَشَرٌ مثلكم»، معلوم است که تمام این روایات جعلی است.

فصل ۱۹۹
پاسخ بعضی از شبهات و آرای باطل

و چگونه از روی حکم و عدل جایز است بر خدا که مبعوث نماید در میان خلق،

---

۱. ر.ک: الاستغاثه، ص۵؛ مسند احمد، ج۳، ص۴۵۳؛ مجمع الزوائد، ج۸،ص ۱۱۸.
۲. ر.ک: مجمع النورین، ص۱۹۷.
۳. سوره ضحی: آیه ۸.
۴. ر.ک: سنن بیهقی، ج۲، ص۴۱۷؛ سنن نسائی، ج۱، ص۱۵۶؛ مسند ابی داود، ص۲۰۲.
۵. سوره مدثر، آیه ۴.
۶. ر.ک: تذکرة الموضوعات، ص ۱۰۰.
۷. ر.ک: مسند احمد، ج۲، ص۴۲۳؛ سنن دارمی، ج۱، ص۳۵۲.

پیغمبر جاهل و امین خائن؟ در این صورت لازم آید که خداوند اغرای به قبح و فاعل آن باشد و این مطلب به ضروری دین و مذهب، باطل است.

و روایت کرده‌اند عامّه که حضرت رسولﷺ به خانه بنی‌نجار که مشغول لهو و لعب بودند رفت و میل نمود[1]. و هم روایت کرده‌اند آن حضرت خلف ابی‌بکر و عثمان سی مرتبه نماز خواند و خلف اعمی بن مکتوم نیز نماز خواند، و فرموده که هیچ پیغمبری از دنیا نرود تا آنکه نماز گزارد با یکی از امت خود[2]. و می‌گویم من چگونه می‌شود که سلطان و پیشوای خلق در پشت سر رعیت خود اقتدا نماید و حال آنکه مأمور است بر اینکه اقتداء به او نماید؟ و عقل سالم انکار این مطلب را می‌نماید و هر که بگوید این کلام را کفر گفته [است].

و اهل سنت گفته‌اند و نسبت داده‌اند حضرت را به کلام لغو و هجو و حال آنکه خداوند تعالی آن بزرگوار را منزه گردانیده از لغو و فرموده **﴿وَمَايَنطِقُ عَنِ الْهَوىٰ إِنْ هو إِلّا وحيٌ يُوحىٰ﴾**[3]. و این هم کفایت ایشان را ننمود تا آنکه مخالفت نمودند مقاله[4] اهل بهشت و دوزخ را و تکذیب نمودند خدای خود و پیغمبر خود و کتاب‌الله را. اما تکذیب ایشان مر کتاب‌الله [را] به جهت آنکه خدا می‌فرماید: **﴿وَلايَظلِمُ رَبُّک أحداً﴾**[5].

ایشان که خدا را عادل ندانند و می‌گویند هرچه صادر شود در عالم از خیر و شر، خداوند مرید بر آن است و فاعل اوست[6]. و قرآن تکذیب می‌نماید ایشان را و خدا می‌فرماید: **﴿وَمَن شاءَ فَلْيُؤْمن ومَن شاءَ فَلْيَكفُر﴾**[7]؛ یعنی هر که بخواهد ایمان آورد و هر که بخواهد کافر شود. و اختیار ایمان و کفر را به بنده واگذار نموده [است]. و رسول خداﷺ می‌فرماید: **«إن هي إلّا أعمالكم و أنتم تُجْزَونَ فيها إنْ خيراً فَخَيْرٌ وإنْ شرّاً فشرّ»**.

---

۱. ر.ک: ناسخ حدیث و منسوخه، ص۷۷؛ مستدرک حاکم، ج۱، ص۱۸۲؛ سنن کبری، ج۱، ص۱۰۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج۸، ص۴۰۹.

۲. ر.ک: کنز العمال، ج۱۱، ص۴۷۸؛ طبقات کبری، ج۳، ص۲۲۲.

۳. سوره نجم، آیه ۳.

۴. گفتگو.

۵. سوره کهف، آیه ۴۹.

۶. ر.ک: احکام قرآن، ج۱، ص۲۷۱.

۷. ر.ک: تأویل الآیات، ص۱۳۵؛ کافی، ج۲، ص۲۹۴؛ تفسیر قمی، ج۱، ص۲۲۳.

و خدا می‌فرماید: ﴿وإذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالوا وَجَدْنا علیها آبائَنا واللهُ أمَرَنا بها قُلْ إنّ اللهَ لا يأمُرُ بالفحشاء أتقُولُون علی الله ما لاتَعْلَمُون﴾[۱]؛ یعنی چون به فعل آورند عمل قبیحی را گویند پدران خود را یافته‌ایم که مرتکب این عمل بوده‌اند و خدا هم ما را امر به این افعال نموده [است]. بگو ای پیغمبر به ایشان که خدا هرگز امر به فحشاء و فعل قبیح نمی‌نماید پس معلوم شد که ایشان تکذیب خدا و رسول را نمایند.

و اما کذب ایشان در آخرت؛ به جهت آنکه خداوند تعالی فرماید: ﴿أينَ شُرَكاؤُكُم الّذينَ كُنتُم تَزعمُون﴾[۲]؛ یعنی کجایند شرکاء شما که در حق ایشان اعتقاد داشتید؟ در آنجا هم تکذیب نمایند و دروغ گویند و گویند ﴿ربّنا ماكنّا مُشرِكين﴾[۳]، هم تکذیب خود را کنند و هم تکذیب خدا را.

و اما دروغ و تکذیب ایشان بر پیغمبر ﷺ که آن بزرگوار از اصلاب طاهره نقل شد به ارحام مطهره زکیّه[۴]. و تصدیق این مطلب را آیه قرآن نماید که خدا می‌فرماید: ﴿وتَقَلُّبَكَ في الساجدين﴾[۵]. یعنی تقلب و گردش تو در اصلاب موحدین بود[۶]. و اهل سنّت تکذیب عقل و نقل را نمایند و گویند زائیده شده از کافر و سهو کرده و فراموش کرده و نماز چهار رکعتی [را] دو رکعت خوانده و حال آنکه خدا می‌فرماید ﴿سَنُقْرِئُك فلاتَنسیٰ﴾[۷]. و نفی نسیان از آن بزرگوار نموده و نهی ننموده، و ﴿لاتنسیٰ﴾ فرموده، «و لاتنس» نفرموده است.

و اما مخالفت ایشان گفتگوی اهل بهشت را این است که اهل بهشت چون داخل بهشت شوند گویند ﴿الحمدُلِلّه الّذي هَدانا لهذا﴾[۸]. و شکر کنند خدای خود را بر آن هدایتی که ایشان را نموده و جزای عمل ایشان را داده. و اهل دوزخ چون وارد

---

۱. سوره اعراف، آیه ۲۸.

۲. سوره انعام، آیه ۲۲.

۳. سوره انعام، آیه ۲۳.

۴. شرح نهج البلاغه، ج۱۵، ص۲۴۳؛ الکتاب، ص۲۸؛ کنز الفوائد، ج۱، ص۶۴.

۵. سوره شعراء، آیه ۲۱۹.

۶. ر.ک: اوائل المقالات، ص۴۵؛ تأویل الآیات، ص۲۹۳؛ تصحیح الاعتقاد، ص۱۳۹؛ تفسیر فرات، ص۳۰۴؛ روضة الواعظین، ج۱، ص۱۳۸؛ صراط المستقیم، ج۱، ص۳۴۰؛ متشابه القرآن، ج۲، ص۲۰، ۶۴.

۷. سوره اعلی، آیه ۶.

۸. سوره اعراف، آیه ۴۳.

جهنم شوند گویند: ﴿ربّنا غلبتْ عَلینا شِقْوَتُنا﴾[1] و اقرار کنند که شقاوت بر ایشان غلبه نموده [است].

و اهل سنّت و قدرت گویند که خدا مرید خیر و شر است، پس در اعتقاد خود مخالفت دارند عقل و نقل و کتاب‌الله و خداوند رحمان را.

فصل ۲۰۰

فرقهٔ علویّه

و اما علویّه سه فرقه‌اند: یکی زیدیّه، یکی غلات و یکی امامیهٔ اثنی عشریه. و طایفه زیدیّه قایل‌اند به امامت علی و حسن و حسین علیهم‌السلام و امامت زید بن علی علیه‌السلام و ایشان پانزده فرقه‌اند: یکی نبریه، یکی جارودیه و یکی صالحیّه و یکی حریزیه و یکی صباحیّه و یکی یعفوریّه و یکی ابرقیه و یکی عقبیه و یکی یمانیه و یکی محمدیه و یکی طالقانیه و یکی عمریه و یکی رکنیّه و یکی خشبیه و یکی خلفیه. و تمام این فرق قایل به عصمت امام نیستند و گویند امامت مخصوص است به اولاد فاطمه علیهاالسلام و هرکه از اولاد آن حضرت بخواند مردم را به کتاب و سنّت واجب است نصرت او.

و بعضی از ایشان برائت جویند از استحباب متعه و رجعت امام علیه‌السلام[2]. و فرقه محمدیه از ایشان گویند که محمد بن عبدالله بن الحسن زنده است و نمرده است و خواهد خروج نمود و غلبه نمود. و طایفه جارودیه و عمریّه گویند که یحیی بن عمری که مقتول شد پدر آن در سواد کوفه زنده است و نمرده است و خواهد خروج نمود و غلبه [خواهد] کرد.

صالحیه

و اما صالحیّه؛ ایشان اصحاب حسن بن صالح‌اند و معروف‌اند به سریّه و قایل‌اند به اینکه علی علیه‌السلام افضل از امت است بعد از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله لکن ابی‌بکر و عمر را دشمن

---

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۰۶.

۲. ر.ک: تهذیب الکمال، ج۹، ص ۵۲۰.

ندارند و سبّ نمی‌کنند و گویند بر آنکه بیعت علی عليه السلام از روی صلاح بود و گویند علی عليه السلام هرگاه جنگ می‌نمود با شیخین، حلال می‌دانست خون ایشان را لکن محاربه ننمود. و انکار کنند متعه و رجعت را.

ابرقیّه و حریزیه

و ابرقیه؛ ایشان اصحاب عباد بن ابرق کوفی‌اند و با طایفه جارودیه مخالفت دارند و انکار نمی‌نمایند شیخین را و متعرض متعه و رجعت نیستند. و فرقه حریزیه؛ ایشان اصحاب حریز حنفی کوفی‌اند و ایشان مانند فرقه صالحیّه‌اند، لکن گمان کرده‌اند بر اینکه علی عليه السلام از روی حقیقت بیعت نموده والّا حلال می‌دانست خون ایشان را. و این فرقه از عثمان روایت کنند و او را خوب دانند و اصحاب علی عليه السلام [را] کافر دانند و هرکه از آل محمد صلى الله عليه وآله ادعای خلافت به شمشیر نماید تابع‌اند او را.

کیسانیه و غلاة

دوم از فرق شیعه کیسانیه‌اند و ایشان چهار صنف‌اند: یکی مختاریه و یکی مکریّه و یکی اسحاقیه و یکی حزنیّه.

و سوم از فرق شیعه غلات‌اند که ایشان نُه صنف‌اند: یکی واصله و یکی سبابیه و یکی مفوّضه و یکی مجسّمه و یکی منصوریه و یکی عراقیه و یکی براقیه و یکی یعقوبیه و یکی غمامیّه و یکی اسماعیلیه و یکی داودیّه. و تمام ایشان اتّفاق دارند بر اینکه شرایع باطل است.

نقد آرای باطل

و فرقه[ای] از ایشان گویند بر آنکه خدا ظاهر شود در صورت خلق خود و انتقال یابد از صورتی به صورتی، و درهر صورتی که ظاهر شود از برای آن دری و حجابی است؛ چون انسان بفهمد آن را ساقط شود از آن تکلیف. و این جماعت مخالفت دارند عقل و نقل را. اما مخالف عقل‌اند به جهت [اینکه] خداوند تعالی می‌خواند

بندگان را به سوی طاعت خود از جهتی که به وجود آورده و مالک و منعم است، اعم از اینکه احسان کند یا مبتلی گرداند، عقلاً اطاعت او را باید نمود؛ و اما مخالف نقل[اند] به جهت آنکه حضرت رسول ﷺ فرمود «بَینَ العبدِ وَبینَ الکُفرِ تَرکُ الصَّلوة»[1].

و فرقه[ای] از ایشان گویند پیغمبر خدا ﷺ و ائمه علیهم‌السلام خلق نمایند و رزق دهند، و به دست ایشان است موت و حیات و واجب ـ چون نماز ـ و حرام ـ چون شراب و امثال آنها. مردان زنان‌اند و چون انسان بشناسد و بفهمد ظاهر و باطن آنها حلال شود همه محرمات و ساقط شود از آن[ها] واجبات.

فرقه‌های سبأیّه

و فرقه سبائیه که ذکر شد بیست و سه فرقه‌اند: یکی خصیبیّه و یکی خدلجیه و یکی نضریّه و یکی اسحاقیّه و یکی قمیّه و [یکی] منصوریّه و یکی اشعریّه و یکی حفصیّه و یک ریقیّه و یک اقصیّه و[ ] یکی تیمیه و یکی جعدیه و یکی ناووسیّه و یکی فضلیه و یکی سریه و یکی طیفیه و یکی فارسیّه و یکی یعفوریّه و یکی عمریه و یکی مبارکیه و یکی میمونیه. و باقی فرق بعد از این مذکور خواهد شد.

سبأیّه

اما فرقه سبأیّه که از غُلاة‌اند اصحاب علی بن سنان‌اند و علی بن سنان اول کسی است که غلو در حق آن بزرگوار نمود و گفت که خداوند ظاهر نمی‌شود مگر در امیرالمؤمنین و پیغمبران، می‌خواندند مردم [را] به سوی علی، و ائمه علیهم‌السلام دیگر ابواب آن حضرت‌اند، و هرکه بشناسد علی علیه‌السلام را که او رازق و خالق اوست ساقط شود از او تکلیف[2]. و این کفر محض است.

خصیبیّه

و خصیبیّه اصحاب یزید بن خصیب‌اند و ایشان هم گویند بر آنکه خداوند ظاهر نشود

---

۱. ثواب الاعمال، ص ۲۳۱؛ جامع الاخبار، ص ۷۳؛ صراط المستقیم، ص ۲۰۴.

۲. ر.ک: عبدالله بن سبا.

مگر در امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او. و آن بزرگوار، رسل و پیغمبران را فرستاده که مردم را به طاعت او خوانند و عمر، ابلیس ابالسه است و ظلمت و سیاهی از اول بود با نور علی به جهت آنکه ظلمت عکس آن نور است.

نصیریّه

و اما نصیریّه؛ ایشان اصحاب محمد بن نصیر نمیری‌اند و سبب کفر نصیر آن است [که] چون امیرالمؤمنین علیه السلام اراده نمود بر آنکه عبور از فرات نماید فرمود به او که ندا کن یا جلیدی، امیرالمؤمنین می‌فرماید راه عبور از کجاست. چون ندا کرد به امر آن حضرت از ششصد قبر که سه هزار سال بود مدفون بودند اهل آن و همه جلیدی بودند صدا آمد و جواب دادند، و کسی در دنیا از حال ایشان الی الحال خبر نداشت. پس برگشت و حضرت فرمودند نداکن جلیدی بن کرکره و ندا کرد نصیر او را، و جواب داد و گفت بگو به مولای خود از کجا فهمیدی که در اینجا اموات مدفون‌اند و مقبره است؟ کسی که بداند حال ما را و زنده شود از برای او اموات بعد از پوسیدگی و خاک شدن ابدان و اجزاء اصلیه آیا پوشیده است از او راه عبور؟ چون نصیر این حالت را مشاهده نمود گفت قریب به این مضمون: «**یا مولایَ أنت الواحد القهّار**»[1].

و گویند این طایفه که خدا ظاهر نشده [است] مگر در علی علیه السلام. و ائمه اشخاص‌اند نه از روی حقیقت که خدا در ایشان ظاهر شده باشد بلکه علی علیه السلام چون سلطان است و ائمه وزراء اویند.

اسحاقیه و قمّیه

و اسحاقیه؛ ایشان اصحاب اسحاق بن ابان الاحمر[ند] و از برای آن اسحاق با هارون رشید قصّه‌های چند[ی] است. و مذهب ایشان تناسخ است و جمیع محرمات را حلال دانند و قمّیه، ایشان اصحاب اسماعیل قمی‌اند و گویند بر آنکه خدا ظاهر شود در هر کسی به هر نوع که خواهد. و علی و ائمه علیهم السلام نور واحدند.

---

۱. مدینة المعاجز، ج ۱، ص ۲۵۴.

قتیبیّه

واما قتیبیّه گویند بر آنکه امام محمدباقر علیه السلام زنده است و نمرده است و خواهد ظاهر شد هر وقت که بخواهد.

فطحیّه

و امّا فطحیّه؛ ایشان اصحاب عبدالله بن جعفر افطح‌اند و این جماعت نسبت داده‌اند امامت را به حضرت صادق علیه السلام و ادعا نموده‌اند در آن بزرگوار عالم لاهوت را.

واقفیّه

و واقفیه توقف کرده‌اند در حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و گویند آن بزرگوار زنده است و نمرده است و کشته نشده و عود خواهد نمود به سوی مردم.

فارسیّه

و فارسیّه گویند بر آنکه میانه خدا وامام واسطه[ای] است یعنی جبرئیل. و بر امام است طاعت واسطه و بر مردم است طاعت امام.

یعفوریّه

و یعفوریّه، ایشان هم مانند واقفیه‌اند و دین ایشان منتهی شود به سوی تناسخ.

مبارکیّه

و مبارکیه به امامت حضرت صادق علیه السلام و آباء کرام او قایل‌اند و در آن حضرت توقف نموده‌اند و گویند اسماعیل پسر آن بزرگوار زنده شود بعد از موت و تمام زمین را پر از عدل نماید.

میمونیّه

و میمونیّه اصحاب عبدالله بن میمون بن مسلم بن عقیل‌اند.

فرقه‌های مفوّضه

و فرقه مفوّضه و شعبه‌های ایشان بیست صنف‌اند و از ایشان‌اند [فرقهٔ] فراتیه که اصحاب فرات بن احنف‌اند. و این جماعت گویند که خداوند تفویض نموده خلق و امر و موت و حیات و رزق را به سوی علی علیه السلام، و ائمه از نسل آن بزرگوار[ند]. و ایشان از روی حقیقت می‌میرند و ملائکه به ایشان خبر دهند. و از ایشان‌اند که می‌گویند خداوند حلول کند به این صورت و می‌خواند نفس خود را به سوی نفس خود.

عمریّه و دانقه

و عمریّه اصحاب عمر بن فرات‌اند که او شیخ اهل تناسخ است. و دانقه اصحاب حسن بن دانق‌اند و ایشان گویند امام متصل به خدا است مانند اتصال نور آفتاب به آفتاب و نه خدای‌اند و نه غیر خدا. و نه خدا مباین است به ایشان و نه ممازج‌اند.

خصیبه

و طایفه[ای] از خصیبه اعتقاد ایشان بر این است که امام مؤید است به روح القدس و خوانده شود در گوش او کتب سماویه.

خماریّه

و خماریّه اصحاب محمد بن عمر خماری بغدادی‌اند و ایشان مانند امامیه‌اند در اعتقادات، مگر آنکه گویند امام در میان خلق مانند چشم بینا و زبان ناطق و آفتاب درخشنده در میان خلق [است] و سایه افکنده است بر هر چیزی. می‌گویم عجب است از کسی که از تقسیم کننده این مذاهب مختلفه که این فرقه را داخل در غلات نموده و ذکر نموده که این طایفه مانند امامیه‌اند مگر آنکه گویند امام در میان خلق مانند چشم بینا و زبان ناطق است. و این مطلب دلالت کند بر آنکه این مردی که تقسیم مذاهب را نموده عارف به مرتبه ولیّ مطلق نبوده که اوست «عَینُ اللهِ النّاظرةِ في عبادِهِ ولِسانِهِ الناطقِ في خَلْقِه».

جالوتیه[1]

و جالوتیّه؛ ایشان اصحاب جالوت قمّی‌اند و گویند امام انسان کامل است و چون به نهایت کمال رسد خدا در او قرار گیرد و به زبان او تکلم نماید.

کنانیّه

و از جمله فرق غالیه کنانیه است، و ایشان سیزده فرقه‌اند: یکی از آنها مختاریه است و یکی کیسانیه و یکی کرامیه و یکی مطلبیه؛ و همه اتفاق دارند بر آنکه محمد بن حنفیه امام است بعد از پدرش و کیّس[2]، او مختار بن ابی عبیده ثقفی است و امیرالمؤمنین علیه السلام او را به این نام خوانده [است]. و این جماعت اصل دین ایشان تناسخ است.

مسلمیه

و مسلمیه؛ ایشان اصحاب ابومسلم خراسانی‌اند. و کنانیه؛ ایشان اصحاب عامر بن وابل کنانی‌اند و گویند بر آنکه محمد بن حنفیه امام است و او زنده است در جبال رضویٰ و خروج خواهد نمود با جمعی از ملائکه و دنیا [را] پر از عدل نماید.

عوفیّه

و عوفیه اصحاب عوف بن احمرند.

سماعیّه

و سماعیه اصحاب سماعه اسدی‌اند، و او شخصی بود [که] چیزهای عجیب ظاهر می‌نموده از خارق عادات و نیرَنجات و غیر آنها، و واجبات را تغییر داده بود.

---

۱. لایوبیه.
۲. کیسان.

غمامیّه

و غمامیه گویند علی علیه السلام در ابر نازل شود در هر سالی فصل تابستان، و می‌گویند صدای رعد از علی علیه السلام است.

ازوریّه

و ازوریه گویند بر اینکه علی علیه السلام صانع عالم است.

فرقه‌های محمدیّه

و فرقه چهارم از این فرق مذکوره فرقه محمّدیه‌اند که ایشان هم چهار صنف‌اند: یکی محصیه [که] گویند بر آنکه خداوند ظاهر نشده مگر در شیث بن آدم علیه السلام. و محمد صلی الله علیه و آله، او خالق و باری است و پیغمبران را او فرستاده و ائمه که از نسل اوست نوّاب او هستند که دلالت کنند مردم را بر شریعتی که از برای ایشان قرار داده شده [است].

بهمنیّه

و یکی بهمنیّه [است که] گویند خدا همیشه ظاهر شود و مردم را به سوی خود خواند و به عبادت خود امر نماید و هرکسی که ظاهر کند قدرتی که عاجز باشند خلق از او، پس او خداست به جهت آنکه قدرت نیست مگر از جهت خداوند قادر، و قدرت، صفت ذات اوست.

و گویند بعضی از ایشان که خدا ظاهر نشده مگر در امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او، و او فرستاده پیغمبران را و احتجاج نموده‌اند به امیرالمؤمنین علیه السلام که در خطبه خود می‌فرماید: «**الحمدللّه الذي هو في الأوّلينَ باطنٌ و في الآخرينَ ظاهرٌ وأثبتَ للرسل المعجزاتَ وللأولياءِ الكراماتَ**».

نجّاریّه

و یکی نجاریّه‌اند که ایشان اصحاب حسن نجّارند و ظاهر شدند در یمن در سنه ۲۹۲ هجری و ادعا نمود بر آنکه من باب الله می‌باشم.

چون مردم او را اجابت نمودند ادّعای خدایی نمود. و مردی آمد به سوی او که می‌گفتند حسن بن فضل خیاط است و این پسر خیاط مردم را می‌خواند به سوی آن نجّار و گمان می‌کردند که باب الله است. و امر کرد مردم را به حج نمودن و طواف کردن به خانه نجّار و مردم قبول کردند و به خانه آن نجّار آمدند و طواف کردند یک هفته و سرهای خود را تراشیدند. و این نجّار و خیاط مردان با زنان جمع می‌نمود و حکم به جمع شدن می‌کرد. چون تولد می‌نمود زنی از نسل پدر و برادرش اسم آن مولود و طفل را صفوه می‌نامیدند.

حلّاجیّه

و حلّاجیّه اصحاب حسین بن منصور حلاج‌اند که ظاهر شد به بغداد در سنه سیصد و هفده هجری و او از طایفه عجم بود و ادعای بابیّت نمود و ظفر یافت به او وزیر بغداد که مسمّی بود به علی بن عیسی و هزار عصا به او زد و اعضای او را و مفاصل او را از یکدیگر جدا نمود و در آن حال آه نکشید و جزعی به هیچ وجه ننمود و هر عضوی که از او قطع می‌نمودند این شعر را می‌خواند:

وَ حُرْمَةُ الودِّ الذي لَمْ يَكُن ... يَطْمَعُ فـي إفسادِهِ الدهر
مـاقَدَّ لي عُضوٌ و لا مَفْصَلُ ... إلّا و فيه لَكُم ذكر

یعنی قسم به دوست یعنی خدایی که طمع ندارد دهر و روزگار در افساد او هیچ عضوی از اعضای من قطع نشود و هیچ مفصلی از من جدا نگردد الّا آنکه از برای شما در آن تنبّه و ذکر است.

جبابریّه و حمیریّه

و اما جبابریّه و حمیریّه؛ ایشان شاگردان حضرت صادق علیه السلام بودند و از آن بزرگوار علم کیمیا را اخذ نمودند.

خوارج، ازراقه و اباضیون

و اما خوارج؛ پس ایشان مارقین‌اند که از دین گذشتند مانند تیری که از کمان بگذرد، و

ایشان نه فرقه‌اند. و آزارقه؛ ایشان از اصحاب نافع ازرق‌اند که تقیه را حرام نموده. و اباضیون؛ ایشان اصحاب عبدالله بن اباض‌اند و در حضرموت و مغرب زمین و بواریخ و تل اعفرند، و ایشان شیخین را دوست دارند و علی علیه السلام و عثمان... را سبّ کنند، و ایشان را خوارج گویند به جهت آنکه در جنگ صفین در لشگر علی علیه السلام بودند و مارق شدند و خارج گردیدند و از طاعت امام عادل، کافر شدند و هرچه عبادت کنند نفعی به ایشان ندارد.

ناکثین و قاسطین

و ناکثین؛ طلحه و زبیرند که بیعت نمودند و بیعت خود را شکستند. و قاسطین؛ معاویه (لعنه الله) و عمرو بن العاص است که اصحاب بغی و طغیان‌اند.

فصل ۲۰۱
امامیهٔ اثناعشریه

و اما امامیّه اثنی عشریه؛ ایشان‌اند که ثابت نموده‌اند از برای خدا وحدانیت را و نفی کرده‌اند از او شریک را و نهی کرده‌اند او را از مثل و تمثیل و شبه و تشبیه و گویند به اشعریه آن خدایی را که ایمان به او آورده‌ایم و عبادت او را نماییم، نیست خدای شما که اشاره نمایید به او به جهت اینکه از خطا و ظلم حاکم به عدل است و عقول، ادراک نمی‌کنند او را و به ذهن نیاید و جایز نیست بر او فعل قبیح، و ضایع ننماید عمل صاحب عمل را و واجب است بر او وفای به عهد، و واجب نیست بر او وفا به وعیدی که نموده. و حسن و قبح اشیاء عقلی است نه شرعی، و خداوند تعالی مرید طاعات و کاره بر معاصی و سیئات است و صفات او عین ذات است و ذات مقدسه‌اش واحده و احدیّه و ابدیّه و سرمدیّه و قیومیّه و رحمانیّه است، و از برای اوست جلال و اکرام، و آنکه جبری و تفویضی نیست بلکه مرتبه‌ای است میانه این دو مرتبه و حالتی است میانه این دو حال و اعتقاد دارند بر آنکه انبیاء، معصومین و صادقین‌اند و خداوند مبعوث نموده ایشان را به هدایت و دین حق به پیغمبران و رسل مبشّرین و منذرین صادقین، و جایز [نیست] بر ایشان خطا؛ نه عمداً و نه سهواً.

فصل ۲۰۲

عقیدهٔ امامیه دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله

پس گویند به اشعریّه که پیغمبری که نسبت خطا دهید به او و نقایص را در او ثـابت نمایید نیست او پیغمبر ما که مأموریم به اطاعت و تبعیت او، به جهت آنکه پیغمبر ما بهترین پغمبران است و دوست خداوند ربُ العالمین است، و پیغمبر بوده در زمانی که حضرت آدم علیه السلام در میان آب و گل بود و بزرگوار و طاهر المولد و زایدالشرف و عالی الفخار و سید اهل آسـمان‌ها و زمین‌ها و قـلب پـاک و صـاحب مـقام بـلند و درخشنده و معصوم و منزه از گناهان و غفلت است.

فصل ۲۰۳

عقیدهٔ امامیه دربارهٔ امامت

پس اصل چهارمی ثابت نموده که آن امامت است و دلیل گفته‌اند بـر آنکـه آن لطـف است، واجب است بر خدا نصب و تعیین آن و بر پیغمبر بیان آن، به جهت حفظ ثغور و تدبیر امور و دارایی بندگان و شهرها. و معرفت امام واجب است بر هرمکلّفی چون وجوب معرفت نبی و اینکه بداند «من ماتَ ولَم يَعرِفْ إمام زَمانِهِ ماتَ كافراً»؛ یـعنی هرکه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد هرآینه کافر مرده [است].

فصل ۲۰۴

عقیده به امامت دلیل نجات امامیه

و اعتقاد دارند بر آنکه امامت کمال دین وعین یقین و سنگینی میزان و امان خلق است از جانب خدا، و چشمه حیات است، و این جماعت تمسّک نـموده‌انـد بـه سـلسله عصمت، و سالک‌اند به صراط مستقیم و دین قویم و محکم.

و این هفتاد و سه فرقه، اصول آنها سه فرقه‌اند: یکی اشعریه‌اند کـه قـائل‌انـد بـه توحید و نبوّت و معاد و انکار عدل الهی را نماید و همچنین امامت را انکـار کـنند و

یکی معتزله و یکی امامیّه که قائل‌اند به آنچه اشعریه گویند لکن معتزله قائل به عدل‌اند و انکار امامت نمایند و امامیّه به توحید و نبوّت و عدل و امامت و معاد، و زیاد نموده‌اند اصل رابعی که ختم جمیع اعمال به آن است که او امامت است و فرقه متمّمه گویند ایشان را؛ یعنی قبول امامت نموده‌اند. و از جهت ایشان است نجات از میان هفتاد و سه فرقه، به جهت آنکه ایشان‌اند که اقرار دارند به بعث و نشور و بر اینکه روز قیامت خواهد آمد و شکّی درآن نیست و خداوند تعالی مبعوث گرداند کسانی را که در قبورند[1]. و اعمال منافقین فاسد است به جهت آنکه واقع نشده از روی حق و هر عبادتی [که] موافق قول خدا و رسول واقع نشود ضایع است و شبیه عبادت است و شبیه چیزی است که عبادت موقوف بر اوست؛ چون طهارت، وقتی که طهارت فاسد باشد عبادت هم فاسد است و هم نیات منافقین صحیح نیست. و صدقه‌های ایشان قبول نشود، به جهت آنکه بدون حق واقع شود و به جهت آنکه آنچه در دست منافقین است مغصوب است؛ یعنی آن گیرندهٔ صدقه، استحقاقی ندارد و قبول نشود از روی فساد باطن و غصب، نظر به آیه شریفهٔ ﴿إنّما يَتَقَبّلُ اللهَ مِن المتقين﴾. پس مؤمن عارف اعتقاد دارد بر آنکه سیئات مؤمن عارف بدل می‌شود به حسنات.

فصل ۲۰۵

عقیدهٔ امامیه دربارهٔ رؤیت خدا

و اعتقاد دارند بر آنکه خداوند معبود واجب الوجود دیده نشود به چشم ظاهر ولکن دیده شود به چشم بصیرت باطن. و نیز امامیه گویند به اشاعره اینکه آن خدایی [که] ادّعا می‌کنید که روزی دیده شود نیست او خدای ما که عبادت او را می‌نماییم، به جهت آنکه آن خدایی راکه ما عبادت او می‌کنیم نیست مثل او شی‌ای و کسی [که] مثل و مانند ندارد دیده نشود، پس خداوند معبود دیده نشود. و ربِّ مخصوص به رؤیت، در روز قیامت آنچنان کسی است که شما انکار ولایت او را در دنیا نمودید وکافر شدید در او به عبادت الهی که بی ولایت او ثمری ندارد، و هم انکار او را

---

۱. سوره حج، آیه ۷: ﴿وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور﴾.

نمودید که همان کفر است، به جهت آنکه اوست حاکم روز قیامت و اوست مرجع تمام خلق؛ و به این مطلب اشاره به قوله‌علیه‌السلام «أنا العابِدُ، أنا المَعبُودُ».

فصل ۲۰۶

عقیدهٔ امامیه دربارهٔ ائمه‌علیهم‌السلام

و اعتقاد دارند بر آنکه علی‌علیه‌السلام مولای تمام مردمان است و اوست افضل از جمیع امّت بعد از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله؛ هم از جهت حظّ و هم از جهت نصیب. و اوست اعلم و ازهد و اشجع و اقرب، و اوست معصومی که واجب است طاعت او به امر پروردگار و به نصّ پیغمبری. و رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله قرار داده ائمه اثنی‌عشر را یکی بعد از یکی الی حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه). وهر امامی افضل اهل زمان خود می‌باشد و در علم احتیاج به احدی از خلق ندارد و امر ایشان یکی، و نور ایشان یکی می‌باشد و مقدّم نشد کسی بر ایشان الّا آنکه کافر شد به خدا و رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله. و معرفت ایشان واجب و طاعت ایشان لازم است و همچنین تبرّا از دشمنان ایشان نیز واجب است مانند وجوب معرفت ایشان، و فضل ایشان ظاهرتر و مشهورتر از آفتاب است چه آنهایی [که] از دنیا گذشته‌اند و چه آنهایی که زنده‌اند. و قبور ایشان پناه زوّاران است و محل استجابت دعای ایشان است و ایشان‌اند وسیله و ذخیره خلق در یوم حسرت، و تابعین ایشان اهل سخاوت‌اند. و از برای تابعین است نجات در معرفت ائمه‌علیهم‌السلام.

فصل ۲۰۷

انکار علم غیب علی‌علیه‌السلام و پذیرش از فالگیر

و به تحقیق دیدم در زمان خود امر عجیبی را که مردی از اهل فتوی و عالمی از اهل دعوی، سؤال کردند از او که آیا امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام غیب را می‌داند و خبر از غیب می‌دهد؟ این سؤال بر او دشوار و بزرگ آمد و گفت ﴿لایَعلَمُ الغیبَ إلّا الله﴾؛ غیر از خدا کسی غیب را نداند. پس دیدم همان شخص را به اعتقاد جازم و از روی بی عقلی با ریش رنگین طویل و عقل سست و ناقص نشست نزد «أفّاک أثیم». به اصطلاح ما

فالچی. و گفت به او چگونه می‌بینی حال مرا در این سال؟ و چگونه است طالع من؟ آیا نقصان دارم یا رونق و زیادتی دارم؟ و چگونه است رمل من، و بر چه دلالت دارد؟

چون طالع‌بین فردی از حشو و دروغ به جهت او گفت همه را تصدیق نمود و اعتقاد کرد به دروغ‌های او و برخاست در حالتی که تصدیق می‌نمود قول کهّان را و تکذیب می‌نمود ولیّ خداوند رحمن را، و آمد در حالتی که مکذّب بود امام معصوم عليه السلام آنچنانی را که پاکیزه و خالی نموده او را خداوند از گناهان، و مطلع ساخته او را بر غیب‌های خود و تصدیق می‌نمود «افّاک اثیم» را؛ چه در زمان حال و چه در زمان استقبال. پس نظر کن به سوی غیب‌های کهّان [که] چگونه مردم می‌خرند دروغ را به جای ایمان و تصدیق کنند قول کهّان را و شک نمایند در صاحبان قرآن. و ادّعای ایمان هم در این صورت نمایند؛ کجا ایمان دارند و حال آنکه شک کنند در قول علی عظیم و تصدیق کنند قول «افّاک اثیم» را.

فصل ۲۰۸
داستان شیر و سلمان فارسی

و از کجا خواهد بود از برای منجّم، علم غیبی که محجوب است از وصی رسول خدا صلى الله عليه وآله. این مطلب [را] عقول مردان بالغ کامل قبول نکند مگر عقول ناقصه اطفال قبول کند و حال آنکه پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله که او را قبول دارند نهی نموده از قول منجم و با وجود نهی بلیغ، به کاهن منجم اعتقاد کنند و دروغ او را تصدیق نمایند و به هجویات او خوشحال شوند و چون بترساند ایشان را هرآینه بترسند و امام خود را تکذیب نمایند و در اقوال او شک کنند و فضایل او را منکر شوند. و هر که روایت کند فضائل آن حضرت را او را دشمن دارند و متهم سازند ﴿انّا للّه و انّا إليه راجِعُون﴾ باشد تا در قیامت جواب دهند.

و هستند کسانی که سؤال کنند از منجم از چگونگی حالات خود [و منجّم] گوید به بعضی [که] تو در این سال خوشحال خواهی شد و به سعادت رسی، و برمی‌خیزد فرحناک و خوشحال. و به بعضی گوید برخیز برو البته شریک با کسی نشوی ضرر

نمایی و چیزی نخری و سفر ننمایی پشیمان شوی و از برای تو قرآنی می‌بینم؛ در آن حال تصدیق نماید. و اگر بگویی به این اشخاص علی علیه السلام عالم به غیب است بدون تأمل گمان کذب نمایند و گویند از کجا غیب الهی راکسی داند؟ و تصدیق کنند قول منجم را و در امام خود اختلاف نمایند؛ بلی چون منجم منجمل است حقیق شیطانی را؛ از این جهت تصدیق او را نمایند.

و چون روایت شود حکایت سلمان که چون شیری اراده او نمود و گفت «یا فارِسَ الحِجاز أدرِکنی» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن حال حاضر شد و خلاص نمود او را و فرمود ای شیر، تو دایه سلمان باش و آن شیر دایه سلمان گردید و عود نمود از آن بیابان و همواره هیزم بار می‌کرد بر آن شیر، و شیر می‌آورد تا به در مدینه می‌رساند و مراجعت می‌کرد، به جهت آن امری که علی علیه السلام به او نموده بود.

چون بشنوند این حکایت گویند این تناسخ است یعنی آدم بود به شکل شیر برآمده. علی علیه السلام در آن زمان کجا بود و چگونه می‌شود چیزی قبل [از] اینکه به وجود آید بوده باشد و همه ایشان انکار کنند و هیچ یک تصدیق ننمایند از روی بی‌شعوری. و گفتم من به ایشان آیا روایت ننموده ابن طاوس در کتاب مقتل خود این مطلب را که چون حضرت امام حسین علیه السلام از خانه زین به روی زمین افتاد در روز عاشورا ملائکه به فریاد آمدند و عرض کردند «ربّنا یُفعَلُ هذا بالحسین علیه السلام و أنتَ بالمرصاد»؟ یعنی ای خدای ما چنین ظلم بر حسین علیه السلام می‌نمایند و تو پاینده‌ای؟ خداوند تعالی فرمود به ملائکه:

«أنظُرُوا إلی یَمینِ العَرشِ فَنَظَرُوا إذاً فجاءه قائماً یُصَلّي فقال الله لَهُم انّي أنتَقِمُهم لِهذا بهذا»[1]. یعنی نظر کنید ای ملائکه به یمین عرش. چون نظر کردند ناگاه دیدند حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه) ایستاده و مشغول نماز است. خداوند تعالی فرمود ای ملائکه من انتقام خواهم کشید از این ظلم به این حضرت از ایشان. و گویند بلی درست است این مطلب پس در آن زمان قائم در کجا بود و چگونه می‌شود کسی باشد قبل از وجود او به دنیا و در کجا بودند کشندگان حضرت در آن زمان؟ پس چگونه این

---

۱. ر.ک: تأویل الآیات، ص۱۰۴.

روایت را قبول دارید و به عینه این حدیث را روایت نموده‌اید و تصدیق نمایید در زمان مستقبل و تکذیب نمایید در زمان ماضی؟ چه فرق است میانه این دو حالت.

فصل ۲۰۹
قدیم بودن نور علی عليه السلام

پس ای سرگردان در بیابان حیرت و شک! و گمان کنی که تو مؤمن [هستی] و ایمن گشته[ای] از عذاب الهی؟ چگونه‌ای تو و حال آنکه ایمان نیاورده و امانی از برای تو نیست، به جهت آنکه خدا می‌فرماید و قول او حق و صدق است ﴿یا أَیُّها الَّذین آمَنوا آمنوا باللّه و رَسُولِه﴾[1]. ظاهر معنی آیه این است که ای کسانی که ایمان آورده‌اید ایمان آورید به خدا و رسول صلى الله عليه وآله. چگونه می‌شود که خدا امر نماید کسانی را که ایمان آورده‌اند به قبول ایمان و حال آنکه قبول ایمان نموده‌اند؟ پس معنی آیه چنین است: «یا ایّها الّذین آمَنوا بالله و رَسُولِهِ آمِنوا بِسِرّ آلِ محمّدٍ وعلانِیَتِهِم».

و ایمان اول به معنی اسلام است و ایمان دوم اخص از اوست، به جهت آنکه قبول ولایت علی عليه السلام حقیقت و کمال ایمان است و علی عليه السلام نور قدیم و مخلوق است قبل از تمام اکوان و اشیاء و ازمان، و تسبیح کننده خدا بوده در حینی که نه زبانی بوده و نه دهانی بوده. آیا نبوده درعالم نور قبل از زمان‌ها و روزگارها؟ و نبوده در عالم ارواح قبل از خلق اجساد و اشباح؟ مگر نشنیده‌ای تو قصّه جنّی را که آمد خدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله نشست و رو کرد به امیرالمؤمنین عليه السلام به نوع خفّت و خواری تواضع می‌نمود از روی تعظیم و می‌ترسید از آن حضرت و عرض کرد خدمت رسول الله صلى الله عليه وآله: یا رسول‌الله من پرواز می‌نمودم با مَرَدهٔ شیاطین به آسمان، پانصد سال قبل از خلقت آدم، و دیدم این شخص را - یعنی علی عليه السلام را - و مرا خارج کرد و انداخت به هفتم طبقه زمین. چون افتادم به هفتم طبقه زمین دیدم همین بزرگوار را چنانی که در آسمان دیده بودم.

پس ای شنونده این اخبار و آثار، مبادرت مکن به تکذیب و انکار، به جهت آنکه آفتاب چون بدرخشد می‌بینند او را اهل آسمان‌ها همچنان که می‌بینند آن را اهل

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

زمین، و نفوذ کند روشنایی و نور آن به جمیع عالم. و همچنین در مکان خود به جمیع فلک دوّار و آفتاب در ضیاء و نور بزرگ تر نیست از کسی که از نور او خلق شده تمام نورها. دلیل بر این مطلب قوله صلی الله علیه و آله: «أوّلُ ما خَلَقَ اللهُ نُوري ثُمَّ عَصَرَ فَخَلَقَ منه الأرواحَ الأنبياءِ ثُمَّ عَصَرَ مِنهُ عَصْرَةً أُخرىٰ فَخَلَقَ مِنْهُ الشمسَ والقمرَ وسايرَ النجومِ». یعنی اول چیزی که خدا خلق فرمود نور من بود، پس افشرده شد و خلق شد از آن ارواح انبیاء، پس افشرده شد مرتبه ثانیه وخلق شد از او آفتاب و ماه و سایر کواکب.

فصل ۲۱۰

محمد صلی الله علیه و آله وعلی علیه السلام دریای بی‌پایان

و کاش می‌دانستم که چه چیز را انکار کند منکر آن حضرت؟ آیا انکار کند وجود او را قبل از اشیاء یا آنکه انکار کند قدرت او را در عالم ظهور در هرچه بخواهد؟ هرگاه انکار اول را نماید همچو کسی [است] اعور است و یک چشم دارد و هرگاه انکار ثانی را نماید یا آنکه کور است و یا بینا است.

آیا نظر نمی‌کند در آب چون ریخته شود در ظرف‌های شیشه و بلور [که] چگونه بر یک شیشه و یا بلور می‌شود به همان لطافت و بساطت، و آلات شفافه را چون بگیری به خط از روی آن خوانده شود. و ماه چون روشنی اندازد در دریا همان ماه را در دریا می‌بینی و حال آنکه در افق آسمان است.

و محمد و علی علیهما السلام دریای بی پایان‌اند و آب آنچنانی هستند که هر چیزی بـه آن زنده است و کلمه آنچنانی هستند که تمام عالم به آن کلمه به عالم ظهور آمده و روزگارها از آن پیدا شده و تمام امور ختم به آن است تا روز قیامت.

فصل ۲۱۱

سنگینی ولایت ائمه علیهم السلام

و کفایت می‌کند در این باب قول ایشان که فرمودند «أمْرُنا صَعْبٌ مُستَصْعَبٌ لايَحْمِلُهُ نَبيٌّ مُرسَلٌ و لا مَلِكٌ مُقرَّبٌ». پس چون امر ایشان صعب و مستصعب است و متحمل

نمی‌شود آن را ملائکه مقرّبین و نه پیغمبران مرسلین، و نیکان قرب حضرت پروردگار بشناسند ایشان را. چگونه رد کنید و انکار نمایید چیزی را که خبر از او ندارید و تکذیب کنید؟ آیا نمی‌دانید که ایشان‌اند شجره الهیه آنچنانی که همه موجودات ورق و برگ آن شجره‌اند و پوست و لفافه آن درخت‌اند و ایشان‌اند سرّ خفی مجهول آنچنانی که ادراک نمی‌کنند او را افهام و عقول. و از برای ابونواس خیر کثیر باد چه خوش گفته [است]:

لاتَحْسَبَنّي هويت الطّهرَ حَيدرةً — لِعِلْمِهِ وَ عَلاهُ في ذوي النسبِ
و لا شجاعَةً في كلِّ مَعْرِكَةٍ — وَ لا التلذُّذُ في الجنّاتِ مَن أربي
و لا التبرّأ من نار الجحيم ولا — رَجَوْتُهُ مِن عَذابِ القبرِ يَشفَعُ [بي]
لكنَّ عَرفتُ هُو السّرُ الخَفي فإنْ — أذَعْتُه حَلَّلوا قَتلي و كَفّرَبي
يَصُدُّهُم عِندَ داءٍ لا دواءَ له — كَالْماءِ يَعرِضُ عنه صَاحِبُ الكلْبِ

یعنی گمان مکن البته که من دوست دارم علیعليه السلام را [و این] به جهت علم و یا نسب و شرافت اوست. و یا آنکه به جهت شجاعت اوست در هر معرکه و یا لذّت بردن است در بهشت‌ها. و یا دور نمودن اوست مرا از آتش جهنم و یا امیدواری شفاعت اوست؟ نه به جهت اینها است دوستی من بلکه به جهت آن است که فهمیده‌ام که او سرّ خفی الهی است هرگاه آشکار کنم و بفهمانم به مردم هرآینه حلال دانند قتل مرا، و ببندند دهان مرا. و منع کند ایشان را از اذعان داهیهٔ عظیمهٔ همچنانی که سگ عقور کسی را بگیرد و مردم از آن بگریزند.

فصل ۲۱۲
قضاوت علیعليه السلام در ملأ اعلی

و از این قبیل است روایت مقداد بن اسود که گفت:

روزی امیرالمؤمنینعليه السلام فرمود: شمشیر مرا بیاور. شمشیر را حاضر کردم و آن حضرت بر بالای دو زانوی مبارک گذارد. پس صعود به سمت آسمان نمود به حدّی که از نظر من غایب شد. چون نزدیک به ظهر شد حضرت نازل گردید در حالتی که

از شمشیر آن بزرگوار خون جاری بود. عرض کردم ای مولای من کجا بودی و کجا رفتی؟ حضرت فرمود طایفه[ای] در ملأ اعلی مخاصمه با یکدیگر می‌نمودند، پس صعود کردم و پاک نمودم از شمشیر خود ایشان را. پس عرض کردم ای مولای من مگر امر ملأ اعلی نیز با شما است و مفوّض به سوی شما است؟ فرمود منم حجت خدا بر خلق او و از اهل آسمان‌ها و زمین‌ها و هیچ ملکی در آسمان قدم از قدم برندارد الّا به اذن من، و در من شک نمایند مبطلون.

فصل ۲۱۳

اثبات صعود علی عليه السلام به ملأ اعلی

این حدیث را بعضی انکار کرده‌اند و قومی معارضه نموده‌اند و گفته‌اند چگونه می‌شود صعود به آسمان با بدن کثیف[۱]؟ پس گفتم من در جواب کسانی که انکار کنند که علی عليه السلام مثل آحاد ناس نیست و الّا آحاد ناس باید مثل علی عليه السلام باشند واین غیر جایز است، و علی عليه السلام با سایر خلق مانند نور است با ظلمت و روح است با جسد. نور در کجا و ظلمت در کجا و عالم ارواح کجا و عالم اجسام کجا؟ هیچ نسبتی با یکدیگر ندارند. پس چگونه انکار نکنند صعود پیغمبر صلى الله عليه وآله را و انکار کنند صعود علی عليه السلام را و حال آنکه فرقی میانه ایشان نیست در عالم اجساد، و هم در رفقت و مقام هر دو نور واحدند.

آیا نشنیده‌ای روایت ابن عباس را که چون در شب معراج جبرئیل عليه السلام عرض کرد یا رسول‌الله این دابّه‌ای است که از برای شما خلق شده و در بهشت عدن هزار سال بود. حضرت فرمود سیر این دابّه چه قدر و چه نوع است؟ عرض کرد هرگاه خواسته باشی می‌گذارند تو را به هفت آسمان و هفت زمین و بگذرد هفتادهزار سال راه را در یک چشم بر هم زدن به قدرتی که پروردگار به او عطا کرده. وقتی که دابهٔ حضرت چنین قدرتی داشته باشد پس چگونه است حال کسی که هر دابّه و هر موجودی به جهت خاطر او خلق شده [است].

---

۱. غیر لطیف و دنیایی.

و مؤید بر این مطلب روایتی [است] که محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدّرجات نقل می‌نماید که راوی گفت:

شخصی از علماء یمن حاضر شد در مجلس ابی عبدالله ﷺ. پس حضرت فرمود ای یمنی آیا در یمن شما علماء هستند؟ آن مرد عرض کرد بلی یابن رسول‌الله. پس حضرت فرمود [قدرت سیر] عالم شما به چه اندازه هست؟ عرض کرد یابن رسول‌الله در یک شب دو ماه راهی که مرغ در پرواز عاجز آید سیر می‌نماید. پس حضرت فرمود: عالم مدینه افضل است. یمنی عرض کرد: عالم مدینه چه قدر سیر نماید؟ فرمود: در یک ساعت از روز به قدر هزار سال راه تا آنکه بگذرد هزار عالم مثل این عالم شما را.

فصل ۲۱۴
مؤیدی دیگر

و مؤید بر این مطلب نیز روایت صاحب منتخب [است] که:

علی ﷺ مرور نمود به قلعه ذات السّلاسل و شمشیر خود را طلبید و درع خود خواست و سپر را گذارد بر زیر قدم‌های مبارک، و شمشیر را بر بالای دو زانو و عروج به سمت آسمان نمود و نازل شد بر آن قلعه، و به یک ضربت تمام زنجیرها را پاره نمود و ریخت بتان را بر بالای یکدیگر، و فتح نمود باب قلعه را و این صعود حضرت مانند صعود ملائکه است.

پس بگو به منکر که آنکه عالم به سرّ الهی است و از تمام ماسوی الله گذشته دخلی به آحاد ناس ندارد اگر بخواهد صعود به هوا کند و اگر بخواهد در بالای آب راه رود. و هرگاه [که] بخواهد می‌شکافد آسمان‌ها را. هرگاه این مطلب به نظر تو عجب آید پس نظر کن آیا حضرت ادریس و عیسی ﷺ به آسمان نرفتند؟ و آیا از جهت حضرت موسی ﷺ دریا شکافته نشد؟ و آیا حضرت سلیمان سوار به باد نشد؟ و آیا حضرت خضر سوار به آب نشد؟ آیا هر موجودی مطیع مولای ولیّ نیست به امر خداوند علیّ؟ آیا تمام موجودات در زیر قدم ولیّ پروردگار نیست؟ پس اوست حاکم کلّ، والّا نمی‌بود مولای کلّ؛ پس اوست مولای کلّ، و کلّ موجودات در اطاعت او می‌باشند و مسخّرات به امر او هستند.

فصل ۲۱۵

مقایسه علم آصف و علی علیه السلام

آیا نرسیده تو را حکایت شکافته شدن زمین به جهت آصف بن برخیا؟ و آیا دعا ننمود به حرف واحد از حروف بیست و هشت گانه؟ و تمام اسرار آن حروف در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام جمع بود. و به این مطلب ناطق است قرآن، و اشاره شده به قوله تعالی: ﴿قالَ الَّذي عِندَه عِلمٌ مِنَ الكتاب﴾[1]، و در حق امیرالمؤمنین علیه السلام است: ﴿وَمَنْ عِندَه عِلمُ الكتابِ﴾[2]. بلکه خود آن بزرگوار کلمه کبری است و کلمه کبری همان عالی مقدار است. و به این مطلب اشاره [است] قوله تعالی: ﴿لَقَد رَایٰ مِن آیاتِ رَبِّه الكُبریٰ﴾[3]. یعنی دید از آیات بزرگ الهی در لیلة المعراج. و ﴿مِن﴾ در اینجا به معنی تبعیض نیست بلکه مقلوب خط است و در اصل این بوده [است]: یعنی «لقد رأی الکبری مِن آیات ربّه». و همچنین خداوند تعالی فرموده [است]: ﴿لِنُرِيكَ مِن آیاتِنا الكُبریٰ﴾[4]. اشاره به علی علیه السلام است. و آن حضرت فرمود: «أنا مُكلّمُ مُوسیٰ من الشَجَرةِ أنا ذلک النور». یعنی تکلّم کننده با موسی از درخت، و منم آن نور درخت.

فصل ۲۱۶

دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در معراج

و در شب معراج چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله صعود به سمت آسمان نمود علی علیه السلام را در آنجا ملاقات فرمود. آیا چگونه آن حضرت را دید؟ مثال او را دید و یا آنکه آسمان به هم کشیده شد و خود آن بزرگوار را دید؟ چگونه علی علیه السلام غایب شود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و حال آنکه او نفس پیغمبر و شفیق نور آن حضرت بود؟ و اوست نور اعظم و در آسمان‌ها و زمین‌ها. پس خطاب نمود خداوند تعالی او را به زبان علی علیه السلام که

---

۱. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲. سوره رعد، آیه ۴۳.

۳. سوره نجم، آیه ۱۸.

۴. سوره طه، آیه ۲۳.

گویا علی علیه السلام گفت‌وگو نماید. پس علی علیه السلام است آیه کبرای آنچنانی که دیدند او را موسی و محمد صلی الله علیه و آله در وقت خطاب حضرت ربّ الارباب.

و به این مطلب اشاره است قول آن حضرت که فرموده [است]: «لَیس لِلّه آیةٌ أکبرُ منّي و لا نبأٌ أعظمُ منّي». یعنی نیست از برای خدا آیتی و نعمتی بزرگ‌تر از من، و چه فرق است میانه صعود آن حضرت به آسمان در نزد اهالی دین مبین و میانه نزول او به زیرِ زمین و باز شدن زمین؟ بلکه فرقی نیست و مباینت ندارد نزد کسی که متدین است به دین الهی و [نزد کسی که] به آیات پروردگار از جملهٔ مصدقین است. و شاید آنکه تو بگویی چگونه می‌شود خصومت در ملأ اعلی تا حضرت رفع آن را نماید. جواب آنکه قرآن خدا به این مطلب متذکر سازد تو را در آیه شریفهٔ ﴿ما كانَ لي من عِلمٍ بالمَلَأ الأعلىٰ إذ يَختَصِمُون﴾[1].

آیا نشنیده‌ای قصه هاروت و ماروت و قصّه فطرس ملک را و آیا نمی‌دانی اجنّه طیاره مسکن ایشان در هوا است و شکم زمین مسکن متمرّدین از اجنّه است. و طایفه[ای] از اجنّه در هوا با یکدیگر مخاصمه نمودند حضرت صعود نمود و پاک نمود ایشان را از دم شمشیر. بلکه نمی‌داند و نمی‌فهمد و حظّی از برای او به سوی اسرار ایشان نیست و او چنان است که گفته شده «كَدُودِ الخَلِّ لايَدري بِطِيبِ حَلاوَةِ العَسَلِ»؛ یعنی صاحب دوستی ترشی، خبری از شیرینی عسل ندارد.

فصل ۲۱۷

پاسخ شبهه‌ای دربارهٔ قتل جنّیان

می‌گوید نازل شد از آسمان، و از شمشیر او خون می‌ریخت. آن حضرت به که رو آورد در آسمان و چگونه واقع شود قتل بر اجنّه و حال آنکه ایشان جسم‌های لطیف شفافه‌اند و در جسم شفاف خون کجا خواهد بود؟ پس گفتم به او: ای کم فکر و کم اطلاع و سست اعتقاد آیا نبارید خون و خاکستر از آسمان در قتل حسین علیه السلام؟ آیا در آسمان خون و خاکستر است؟ بلکه اینها آیات بیّنات الهی است[2]. آیا نمی‌دانی که

---

۱. سوره ص، آیه ۶۹.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۹: ﴿بل هو آیات بیّنات﴾.

علی علیه السلام در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله به قتل آورد طایفه جن را و از ایشان عهد گرفت و اگر از جهت ایشان خونی و نفوسی نباشد چگونه بر ایشان قتل واقع شد؟ و اینجا مقام تأویل هم نیست.

و شاهد صدق این مطلب قول خداوند تعالی [است] که می‌فرماید: **﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾**[1]. یعنی پر می‌کنم جهنّم را از اجنّه و مردمان. هرگاه اجنّه جسم نباشند چگونه می‌سوزاند ایشان را آتش و چگونه متألم شود کسی که از برای او عروق و خون نباشد؟ و هرگاه اجنّه مخلوق باشند از آتش و آتش تأثیر به آنها ننماید پس چگونه عذاب شود ابلیس در آتش و حال آنکه گمراه نموده اولین و آخرین را؟ اف بر عقل مستقیم و رأی قدیم تو باد، آیا نمی‌دانی که علی علیه السلام منبع انوار و آیت خداوند جبّار و صاحب اسرار آنچنانی است که شرح نمود از جهت ابن عباس در یک شب الی صبح «باء» از **﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾** را [و] به «سین» **﴿بسم الله﴾** نرسید و فرمود هرگاه بخواهم، پر [می]کنم حمل چهل شتر را از شرح **﴿بسم‌الله الرحمن الرحيم﴾**.

فصل ۲۱۸

قتل چهل هزار عفریت به وسیلهٔ علی علیه السلام

هرگاه بزرگ باشد اعراض ایشان از این مطالب، زیاد شود [در] وقت شنیدن اسرار علی علیه السلام، امراض ایشان. و چه طلب جواب از ایشان بنمایی و یا طلب نکنی فایده[ای] ندارد، به جهت آنکه جوابی ندارند، و اصل خلقت ایشان به نحوی است [که] گوش به این مطالب ندهند. پس تمام می‌نماید این اسرار را چیزی را [که] روایت می‌کند صاحب مقامات از ابن عباس که گفت:

> دیدم علی علیه السلام را روزی در کوچه‌های مدینه، و از کوچه می‌گذشت که آخر نداشت و منفذی از برای آن نبود. پس آمدم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خبر دادم به حضرت، و آن بزرگوار فرمود: علی علیه السلام عَلَم هدیٰ و هدایت راه اوست.

---

۱. سوره هود، آیه ۱۱۹.

ابن عباس گوید:

سه روز از این مقدمه گذشت و از علی علیه السلام خبری نشد، چون روز چهلم شد رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نمود ما را به طلب علی علیه السلام رویم و جست‌وجوی آن بزرگوار را نماییم. پس آمدیم به همان مکانی که حضرت در آنجا غایب شده بود؛ ناگاه دیدیم که درع آن بزرگوار چون آفتاب پیدا شد. پس آمدم به خدمت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و خبر آمدن علی علیه السلام را به آن‌جناب دادم. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برخاست و معانقه با آن حضرت نمود و درع را از بدن آن بزرگوار به دست مبارک خود باز کرد و دست خود را از روی مهربانی به سر و صورت علی علیه السلام مالید عمر... چون این حالت را از آن حضرت مشاهده نمود عرض کرد: یا رسول‌الله گویا توهّم نموده‌اید علی علیه السلام در جنگ بوده. حضرت فرمود: یابن الخطاب قسم به خدا مشغول جنگ بوده علی علیه السلام در این چند روز با چهل هزار ملک، و به قتل آورده چهل هزار عفریت را، و مسلمان نموده چهل قبیله از طایفه جن را که هر طایفه خدا داند چه قدر بود. و شجاعت ده جزء است و نُه جزء آن در علی علیه السلام است و یک جزء آن در جمیع مردم است. و فضل و شرافت ده جزء است، نُه جزء آن در علی علیه السلام است و یک جزء آن در تمام خلق. و به درستی که علی علیه السلام از برای من به منزلهٔ بازوی من است از دست [من] و به منزله یقه است از پیراهن من، و علی علیه السلام به جای دست من است، و [من] حمله می‌کنم به [وسیلهٔ] آن دست بر اعداء، و شمشیر من است که مجادله کنم به [وسیلهٔ] آن با دشمنان. و دوست او مؤمن است و خلاف کننده با او کافر [است] و پیروی کننده او نجات یابد و لاحق است.

خاتمه

[خاتمه] در ختم این رساله شریفه و بیان این مقاله است. بدان به درستی که آن چیزی که باعث شد مرا به سوی کشف این اسرار و چیدن این شکوفه‌های معانی و اخبار که [البته] سزاوار بود اینکه ذکر نشود و امانت به کسی داده نشود، به جهت آنکه حرام است یا مثل حرام است اظهار مطالب خواص را از جهت عوام. این است که روایت کردم از اسرار ائمه ابرار علیهم السلام دُرّهای چندی و جلوه دادم از آنها جواهرات گران‌بهایی تا ایمن کند معرفت آنها مؤمنین را از عذاب، و داخل کند ایشان را به بهشت، به غیر

حساب؛ به جهت آنکه اسرار معرفت ائمه(ع) نوشته شده بر روهای مؤمنین و نوشته شده رقم دوستی ایشان بر زبان‌های عقول و افواه آنها. و استشمام کند بوی خوش ایشان را هرکه مؤمن خالص و حلیم اوّاه است. و از روز ازل گرفته شد عهد ایشان از بندگان، و ختم شده وجوب ولایت ایشان بر خلایق، و همواره این وجوب باقی است.

پس چون اعراض کند دشمن و سیاه شود قلب او شدید کند انکار خود را به طریقی که منافق دور کند و استشمام رایحه طیبه را از اسرار ایشان ننماید و موافقت انکار آنها را کند و نترسد از عاقبت خود و حال آنکه این اسرار به جهت هدایت او به راه حق، احق و سزاوارتر است از سایرین که بفهمد و بداند و در گوش نگه دارد. و آنچه را که ذکر کردیم به زبان راستی و درستی اصدق است از چیزهایی که از دیگران شنیده شده و با وجود عظیم حاجت به سوی این اسرار، قلوب عاشق به آنها نشود و طبایع میل به سوی آنها ننماید، و امر عجیبی است که سوار نمی‌شوند به راه مستقیم و کشتی نجات، و طلب نمی‌کنند اسرار ایشان را و حال آنکه معرفت آن اسرار، چشمه حیات ابدی است و این چشمه حیات با کثرت تقاطر رحمت و بوی خوش از جهت رفع طیب آن و دفع پاکیزگی رحمت آن ملاحظه نمایند بعضی به چشم حسد از روی غضب، و با وجود این همه حسد و کینه جمع می‌کنند و ضبط می‌نمایند آن اسرار مذکوره را و در زبان گویند چنین نیست و انکار کنند و در قلب نگه‌داری کنند، به جهت آنکه این از هر نفیسی انفس است و چون دور است از ذهن‌های ایشان لهذا به زبان خود تکذیب و توهین نمایند، و اسرار ایشان چنان است که شاعر گفته [است]:

وَ مِنَ العَجایِبِ أنّه لایُشتَری وَ مَعَ الکَسادِ یُخانُ فیه و یَسرِق

یعنی از جمله عجایب است که این متاع مشتری ندارد و با وجود این کسادی و بی‌اعتنایی خیانت به آن نمایند و بدزدند از آن. به عبارت اخریٰ خون سارق وجه ندارد، لهذا متاع را می‌دزدد. و این حاسدین هم از آن جهتی که عقل سلیم ندارند و قوّه ادراک معانی اسرار اهل بیت(ع) را ندارند لهذا در ظاهر اعتنایی نکنند و در باطن از مبیّن آنها می‌دزدند و جماعت حاسدین و ملامت‌کنندگان ـ تمام ایشان ـ دشمنی مرا لازم دانسته‌اند و دوستی خود را از من قطع کرده‌اند، و نیست از برای من در مجمع

عرفان به این واسطه عیبی و نه در صحیفه دوستی، گناهی غیر از دوستی من به علی عليه السلام و نشر من اسرار آن بزرگوار را. هرگاه این گناه است در نزد ایشان و یا بر این دوستی و یا در راه گناه مترتب می‌شود پس این بسیارخوب گناهی است که بهتر از جمیع حسنات و راه نجات است، بلکه مؤاخذه و مرارتی است که شیرین‌تر است از وزیدن زندگانی و حیات در وقت احتضار و مردن. و این گناهی است که هرگز از آن توبه نمی‌کنم و عیبی است که هرگز از خود دفع نخواهم نمود بلکه می‌گویم در این خصوص همچنانی که قیس عامری گفت:

أتـوبُ إلیکَ یـا رَحـمانَ مِـمّا   جَـنیتُ فَـقَدْ تکـاثَرَتُ الذنـوبُ
و أمّا عَن هَـویٰ لَـیلیٰ و تَـرکي   زِیــارَتُها فـــإنّي لاأتُـــوبُ

یعنی رجوع می‌کنم به سوی تو ای خداوند رحمان از هر جنایتی و گناهی که کرده‌ام و زیاد شد معصیت‌های من، و اما از عشق لیلی و زیارت او توبه نمی‌کنم.

و بس است این نعمتی که به عدد نیاید و رفعتی که تعریف نتوان نمود، از جهت هرکسی مؤیّد است از جانب الهی به این مقام بلند. پس بر من است تحقیق حقایق و بر من است تدقیق دقایق به معرفت امام خلایق و من اقتدا [می]نمایم به خداوند خالق و رسول صادق و کتاب ناطق، به جهت آنکه خداوند علیّ و پیغمبر امّی بیشتر دوست دارند علی عليه السلام را از هر کسی، و بهتر شناسند او را.

پس بگو به کسی که مغرور ساخته او را هوای نفس او، و به هلاکت انداخته او را ﴿هذِهِ سَبیلي أدْعُوا إلَی الله﴾[1]؛ این است راه من و اعتقاد من. و [من] خدا را به همین اعتقاد می‌خوانم و عبادت [می]کنم. و بگو به کسی که قصد خون مرا و حرب مرا نموده [است]: «إنّني عَلیٰ بیّنةٍ مِنْ رَبّي». یعنی من از روی بیّنه و دلیل سخن می‌گویم.

لَقَدْ شاعَ عـنّي حُبُّ لَـیلیٰ و إنّـني   کَلیفٌ بها عِشْقاً و هَمَّتْ بِها وَجْـداً

یعنی شایع شده دوستی من به لیلی و من به زحمت افتاده‌ام به واسطه او از جهت عشق، و قصد کرده‌ام او را از روی وجد.

۱. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۱۰۸.

تَعَرَّضَ لي مِن كُلِّ حَيٍّ حِسانُهُ　　　وَ أَعْرَضْنَ لي حُبّاً و أَبْدَينَ لي وُدّاً

و نشان دادند از هر طایفه به من خوبان و خوش رویان آنها و اظهار محبت نمودند به من و ظاهر نمودند دوستی خود را.

و قلنَ عسیٰ أنْ يَنقُلَ القَلْبَ ناقِلٌ　　　غَرامَکَ عَنْ لَيلیٰ إلينا فَما أبداً

و گفتند امید است آنکه قلب را چیزی برگرداند و نقل دهد عشق تو را از لیلی به سوی ما و این هرگز نخواهد شد.

أبیٰ اللهُ أن أنقادَ إلّا لِحُبِّها　　　و تِعْساً إذا أُلْفيتُ مَع غيرها

ابداً، و خدا نکند من قبول نمایم دوستی غیر از لیلی را و اف و هلاکت باد مرا اگر بیندازم با غیر لیلی دوستی خود را همیشه.

فَوَ اللهِ ما حُبّي لَها جازَ حَدَّهُ　　　وَلكِنَّها في حُسنِها جازَتْ الحَدّا

و قسم [می‌خورم که] دوستی به لیلی از حد نگذشته ولکن حسن و نیکویی لیلی از حد گذشته، پس بگو به ملامت کننده و آنکه در خواب است و دوست دارد متنبّه شود و به آنکه بیدار است ﴿أُولئکَ الَّذينَ هَديٰهُمُ اللهُ فَبِهُديٰهُم اقْتَدِه﴾[1]؛ یعنی دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام کسانی هستند [که] خدا ایشان را هدایت نموده و تو هم به هدایت ایشان پیروی و اقتداء کن و من در محبت او اقتدا کرده‌ام به خاتم‌النبیین صلی الله علیه و آله و کتاب مبین، به جهت آنکه مدح او در میان «ب» و «س» است در ﴿بسم الله الرّحمن الرّحيم﴾ و من می‌گویم چنانکه بعضی از عارفین گفته [است]:

لَبَّيْتُ لَمّا دَعاني رَبَّهُ الحُجُبْ　　　وَغِبْتُ عَنّي بها مِن شِدَّةِ الطَّرَب

یعنی لبیک گفتم چون خدا خواند مرا محبوبه از پشت پرده‌های حجاب، و گم کردم خود را از شدّت خوشحالی و طرب.

تَرَكْتُه في بِلادِ الهِنْدِ قَد ظَهَرَتْ　　　وَوَجْهُها عَن بِلادِ الهِنْدِ لَم يَغِبْ

---

۱. سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۰.

و واگذاشته‌ام او را در شهرهای هندوستان، و در اینجا ظاهر شده، و حال آنکه در بلاد هندوستان هم هست و غایب نشده [است].

وَٱلْوَتِ الظِّلُّ عن بَياتِ فارِسِها إلى لَوىٰ فَصارَ الحُسنُ في العَرَبِ

و قرار گرفته بود بزرگی از خانه‌های شجاعان و بزرگان آنها به سوی لوی که جدّ مطهر حضرت است و نیکویی در طایفه عرب پیدا شد به این واسطه.

وَلَسْتُ مِمَّنْ غَداً في الحبِّ مُتَّهَماً وَ قَد تَعَلَّقْتُ مِنْ لَمْياءِ بِالسَّبَبِ

و نیستم من از کسانی که تعدّی کرده باشند در دوستی بدون جهت و به تحقیق عاشق شده‌ام و علاقه پیدا نموده‌ام از جهت خوش رویی و خوش‌بویی و سبب.

و بالتَّميمِ اقْتِدايي في مَحَبَّتِها و في انتِسابِي إليه يَنْتَهي نَسَبي

و به طایفه تمیم اقتداء من است در محبت او و نسب من منتهی به تمیم است.

فَكُلُّ صَبٍّ تَهاواها وَ جاءَ بِبِرٍّ هانٍ عَلىٰ حُبِّ لَيلىٰ فَهْوَ ابنِ أبي

هر عاشقی به لیلی هرگاه پیدا شود عجب است و چنانچه برهانی با او باشد بر دوستی او هرآینه او پسر پدر من است، پس برخاستم و هجرت نمودم در محبت لیلی از ملامت‌کنندگان، و نمی‌ترسم از ملامت ایشان و می‌گویم به زبان اهل معرفت و عشق:

يَلُومُونَني في حُبِّهِ مِنْ حَسَد وَ لَستُ أَخشىٰ مِن عَدُوٍّ كَمَد
شَرِبْتُ في الأرواحِ رَاحَ الوَلاٰ مِن قَبلِ أنْ يَخْلُقَ كرمَ الجَسَد
فَها أنا نَشْوان مِن حُبِّهِ في عَسكَرِ العُشّاقِ حَتى الأبَد

یعنی ملامت کند مرا در محبت او کسی که حسد دارد و من نمی‌ترسم از دشمن حسود پرکینه، و آشامیده‌ام درعالم ارواح شربت گوارای دوستی را پیش از آنکه خلق شود کرم جسد من. پس منم تعظیم کنده و قاصد کسانی که او را دوست دارند در جماعت عشاق همیشهٔ اوقات. پس دامن عزلت را به کمر زدم و بیرون کردم دست خود را از گریبان وحدت، و انس گرفته‌ام به حق و این سزاوارتر و احق است به جهت آنکه خیری نیست در معرفت خلق.

و اقتداء نموده‌ام در این مطلب به قول حضرت خاتم النبیین ﷺ و شفیع یوم الدین که فرموده [است]: «الخَيرُ كُلُّه في العُزْلَةِ، والسلامَةُ في الوَحدَةِ، والبَرَكَةُ في تَرْكِ الناس». یعنی تمام خیر در گوشه‌نشینی است و سلامتی در تنهایی است و برکت در ترک مردمان است. خصوص اهل این زمان و برادران این اوان که ولی خداوند رحمان در حق ایشان فرموده [است]: «إخوانُ هذا الزمانِ جَواسيسُ العُيُوب». برادران این زمان عیب جویان‌اند بلکه متلبّس‌اند به لباس حسد در تمام جسد، و صدیق حمیم ایشان مانند حمیم جهنم است و دوست سلیم از ایشان از کید دشمنان مانند سلیم است یعنی مار گزیده، و دوست دوست از ایشان فاسدند و طعام ایشان غیبت است و خورش ایشان شک و ریب است. خوبی‌های مردم را می‌پوشانند و بدی‌های مردم را ظاهر می‌نمایند و دوست دارند شیوع فواحش را. پس وثوق پیدا کن به خدا و واگذار این جماعت [را] و راهی به سوی خدا اختیار کن و صبر کن به هرچه می‌گویند، و دوری کن از ایشان دوری جمیل و نیکو[1].

و تأسی نموده‌ام من به قول رسول خدا ﷺ که فرمود: «إنَّ اللهَ أَخَذَ ميثاقَ المؤمنِ أن لايُصدَّقَ في قوله و لايَنْتَصِفَ مِن عَدُوِّه و لايَشفيَ مِن علّته». یعنی خداوند تعالی اخذ نموده میثاق مؤمن را از روز ازل که تصدیق قول او نشود و دشمن او به او رحم و مروت نکند و همیشه علیل باشد، و فرمود: «مَن آذىٰ مؤمناً لَمْ يَدخُل حَضيرَةَ القُدسِ». یعنی کسی که مؤمن را اذیّت نماید داخل حضیرهٔ قدس - یعنی بهشت - نشود، و اصل مؤمن آن کسی است که عارف در حق علی علیه السلام باشد.

و به این مطلب اشاره است به قوله «أعرَفُكُم بِاللهِ سَلمان». یعنی سلمان خدا [را] از همه بهتر شناسد از میان شما، چون سلمان از همه بهتر علی علیه السلام را می‌شناخت از این جهت این کلام را در حق او فرمود. پس هرکه معرفتش در حق علی علیه السلام زیادتر باشد خدا را بهتر شناسد و به خدا نزدیک‌تر است، و نیست ایمان مگر معرفت و دوستی علی علیه السلام. وهرکه علی علیه السلام را شناخته هرآینه خدا را شناخته [است].

و به این مطلب اشاره است قول ایشان: «يَعرِفُكَ بها مَن عَرَفَكَ ظاهِراً». معنی این

---

۱. سوره مزمل، آیه ۱۰: ﴿واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجراً جمیلاً﴾.

باشد: «یَعرِفُک العارفُ بِمَعرِفَةِ مَن عَرَفَک»؛ یعنی می‌شناسد خدا را عارف به شناختن کسی که می‌شناسد او را، که او علی علیه السلام است. پس هرکه اذیت کند مؤمنی را از روی حسد بر چیزی که خدا به او داده پس او را [باد به] قول خداوند تعالی که فرموده [است]: ﴿أم یَحسُدُونَ الناسَ عَلی ما أتیهُم اللهُ مِن فَضْلِه﴾[۱].

و داخل شدم به برکت دعای ایشان در جمله مرحومین، و گردیدم از شیعیان موحّدین به قول ایشان که فرموده‌اند: «رَحِمَ اللهُ شیعَتَنا إنَّهُم أُوذُوا فینا وَلَمْ نُوذِ فیهم»؛ یعنی رحمت کند خدا شیعیان ما راکه به جهت خاطر ما اذیت کرده شده‌اند و ما به جهت خاطر ایشان اذیّتی نشده‌ایم و من اذیّت کرده شده‌ام از روی حسد بر فضل ایشان که خدا به من داده، و خوشحالم به آنچه اذیّت به من نموده‌اند:

أمـا وَالّـذي لِـدَمي حَـلَّلا — وَخَـصَّ أهْـلَ الوَلا بِـالْبَلا
لَئِنْ ذُقْت فـيه كُـؤسَ الحَـمامِ — و بِـمَا قـالَ قَـلبي لِسـاقِيه لا

یعنی آگاه باشد آنکه خون مرا حلال دانسته، که اهل ولا اختصاص دارند به بلا و هرگاه بچشم در آن دشمنی، جام‌های مرگ را نگوید قلب من به چشانندهٔ آن، که نمی‌خواهم.

فَمَوتي حَـياتي وَ فـي حُـبِّهِ — يَـلِذُّ افـتِضاحي بَـينَ المَـلاَ
مَضَتْ سُنَّةُ اللـهِ فـي خَـلقِهِ — بِـأنَّ المُـحِبَّ هُـو المُـبْتَلىٰ

و مردن من زندگی من است و در دوستی او لذّت می‌برم و صیحه می‌زنم بر ملاء که گذاشته سنّت خدایی در میان خلق بر آنکه دوست همیشه مبتلا است.

پس برخاستم در حالتی که معتذر بودم به سوی کسی که ملامت می‌کرد مرا و دشمنی می‌نمود، و گفتم به او گفت‌وگوی عاشق فانی راکه آنچه خدا از خصایص اسرار اهل بیت علیهم السلام به من داده کفایت کند مرا از جهت روز مردن و تکفین من، و یقین من به اهل بیت علیهم السلام نگه دارد مرا از آتش.

و دوستی علی علیه السلام و عترت آن بزرگوار فرض من و سنّت من و دین من و قبله من و

---

۱. سوره نساء، آیه ۵۴.

ذخیره من است در روز فقر و فاقه من، و به آن دوستی است عاقبت و خواتیم اعمال من. و گفتم در این خصوص این اشعار را:

فَـرضي و نَـفْلي و حَـديثي أنـتم و كـلُّ كُـلّي مِـنكم و عَـنكُم
و أنـتُم عِـندَ الصـلوةِ قِـبلَتي إذا وَقَـفْتُ نَـحوَكُـم أيَـمَّم
خَـيالُكم نَـصبُ لِـعَيني أبـداً وحُـبُّكم فـي خـاطِري مُـخَيِّم
يـا سـادَتي و سـادَتي أعتابِكم بِـجَفْنِ عَـيني لِـلثِزاهـا ألثُـم
وَقـفاً عـلى حَـديثِكم و مَـدحِكُم جَعلتُ عُمري فاقْبِلُوني و ارْحَمُوا
مُنُّوا عَلى الحافِظِ عَبدُ فَضْلِكم فـاستَنْقِذُوه فـي غَـدٍ فـأنتم

یعنی واجب من و مستحبّ من و حدیث من شمایید، و هرچه دارم تمام از شما است و شمایید در وقت نماز قبلهٔ من، چون به جانب شما توقف نمایم، و خیال شما همیشه پیش من است و دوستی شما در قلب من ساکن است و خیمه زده است. ای آقایان من، تکیه‌گاه من و امید من شمایید و به چشم خود از جهت دیدن «وساده» پرده قرار دهم و وقف نموده‌ام بر حدیث شما مدح شما عمر خود را. قبول نمایید و رحم کنید و منت گذارید بر حافظ رجب برسی که بندهٔ فضل شما است و او را نجات دهید از عذاب در روز قیامت، به جهت آنکه شمایید نجات دهنده.

و می‌گویم من به جهت ختم کتاب و قطع خطاب:

أيّها اللائِمُ دَعْني عَـنكَ وَاسْمَعْ وَصـفَ حـالي
أنـا عَـبدٌ لعـليّ المـرتضي مَـولي المَـوالي

یعنی ای ملامت‌کننده واگذار مرا و بشنو وصف حال مرا، منم بنده علی مرتضی که مولای تمام مولاها است.

كُلّما ازْدَدْتُ مَديحاً فـيه قـالوا لاتُـغالي وإذا ما ازْدَدتُ في الحُبِّ يَـقيناً لا أُبـالي

و هرچه زیاد کنم در مدح آن حضرت گویند غلوّ مکن و من به کوری چشم دشمن یقین خود را در راه حق زیاد کنم و باک از کسی ندارم.

يَا عَذُولِي فِي غَرَامِي خَلِّنِي عَنكَ و حالي رُح إلى ما كنتُ ناجي و اطّرحني في ظَلالي

و ای دشمن در عشق من واگذار مرا به حال خود و روانه شو از پی کار خود، هرگاه در محبت حضرت، من نجاتی ندارم بگذار مرا که در این گمراهی و ضلالت باشم.

إن حبّي لِعَلي المرتضىٰ عينُ كمالي وَهُوَ زادي في مَعادِي وسُعادي في مَآلي

وبه اكملت ديني وبه ختم مقالي

و دوستی من به علی مرتضی عليه السلام عین کمال من است و توشه من از جهت یوم معاد و سعادت من است در روز قیامت، و به آن دوستی دین خود را کامل نموده‌ام و به آن دوستی ختم سخن من است.

و به تحقیق واقع شد فراغ از طبع این کتاب مستطاب که مشتمل است بر حقایق اسرار مانند شمشیر کشیده در کشف اسرارِ علی مرتضی عليه السلام در روز هفتم از عُشر اوّل از شهر هفتم از نصف اوّل از سال سوّم از عشر اوّل از مائه سوّم از الف ثانی از هجرت نبوّت (علی صاحبها ألف ألف تحيّة) به اشاره کسی که امر او مطاع بود و هـو سلالة الاطهار و قدوة الاخيار السيّد المعظم جناب حاجی سید مهدی نجفی یزدی (زید توفیقاته العالی)، و فارغ شد از ترجمه این کتاب مستطاب احقر عبادالله محمدصادق ابن جناب مستطاب العالم العليم و البحر الخضيم سرکار شریعتمدار آخوند ملا علیرضا (زید عمره العالي)، واللهمّ اغفر لمؤلّفه و مترجمه و قاريه بحق محمّد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ذريته (عليهم الصّلوة والسّلام). در یوم دوشنبه ۲۴ شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۱ هجری.

فهرست اعلام

علی علیه السلام، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۶۸، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴

آخوند ملا علیرضا، ۵۱۶

آدم علیه السلام، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۸۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۹۰، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۳۳، ۴۸۰، ۴۹۵

آسیه بنت مزاحم، ۲۰۹

آصف بن برخیا، ۱۴۶

آمنه علیها السلام، ۱۷۶

ابا اسحاق، ۱۷۷

ابا الحسن، ۱۹۲، ۲۳۲

ابا جعفر باقر علیه السلام، ۲۲۳

ابا جعفر جواد علیه السلام، ۲۳۹

اباذر، ۱۸۲

اباصلت، ۲۲۸، ۲۳۹

ابا محمد، ۱۹۴، ۲۱۰
ابانعیم، ۴۷۴
ابان [بن] تغلب، ۱۸۷
ابراهیم علیه السلام، ۷۲، ۹۳، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۸۵، ۲۱۳، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۳۰۱، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۵۳، ۴۷۸
ابراهیم بن نظام، ۴۷۲
ابراهیم خلیل علیه السلام، ۴۸۱
ابلیس، ۱۱۳، ۱۴۸، ۱۷۷
ابن ابی الحدید، ۱۱۵، ۱۱۶، ۳۲۱، ۳۳۲
ابن بطّه، ۴۷۱
ابن جبیر، ۱۴۵
ابن حجاج، ۴۰۷
ابن حنبل، ۳۵۲
ابن دُراج، ۱۶۹
ابن شاذان، ۱۸۷
ابن طاوس، ۴۲۳، ۴۵۹، ۴۹۹
ابن عباد، ۴۰۷
ابن عباس، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۳، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۱۹، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۸
ابن عمر، ۱۵۱، ۱۵۳
ابن مالک، ۳۵۲
ابو الحسن علیه السلام، ۲۴۳
ابوالصلت هروی، ۲۳۷
ابوبصیر، ۲۲۳
ابوبکر بن خطیب، ۲۸۴
ابوجعفر علیه السلام، ۳۰۹، ۳۳۱
ابو جعفر ثانی، ۲۴۱
ابو جعفر هاشمی، ۲۴۱
ابوجهل، ۱۴۸
ابوحامد قزوینی، ۴۷۱
ابوحمزه ثمالی، ۴۱۵
ابوحنیفه، ۴۳۰
ابوحنیفه نعمان بن نابل، ۴۷۲
ابوداود، ۴۷۱
ابوذر، ۲۷۴، ۳۷۲، ۴۴۵
ابو سعید خدری، ۱۲۸
ابوسفیان، ۱۸۱
ابوطالب علیه السلام، ۱۸۲، ۱۸۵
ابوعبدالله بخاری، ۴۷۱
ابوعبدالله صادق علیه السلام، ۳۲۴
ابوعبیدهٔ حذّاء، ۳۰۹
ابولهب، ۱۴۸
ابومسلم خراسانی، ۴۹۱
ابونواس، ۲۳۷
ابو هریره، ۳۵۲، ۴۷۵
ابی الحسن، ۲۳۴، ۲۳۷
ابی الحسن ثانی، ۴۱۸
ابی الحسن کرخی، ۲۴۵
ابی الحسن موسی علیه السلام، ۳۲۸
ابی الحسن هادی، ۳۴۲
ابی الصلت هروی، ۲۰۴
ابی القاسم، ۹۵
ابی بصیر، ۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۴۱۹
ابی بکر، ۱۴۹، ۱۹۸، ۲۰۱، ۳۱۱، ۴۷۱، ۴۸۳، ۴۸۵
ابی جعفر علیه السلام، ۱۲۷، ۲۲۲، ۴۱۶
ابی جعفر ثانی، ۱۰۹

ابی جعفر محمد بن علی الجواد، ۲۴۰
ابی حازم، ۱۳۵
ابی حمراء، ۱۳۷
ابی حمزه ثمالی، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳
ابی‌ذر، ۱۳۶، ۱۸۰
ابی سعید، ۴۳۰
ابی سعید خدری، ۱۳۲، ۱۶۹
ابی طیب هروی، ۱۳۵
ابی عبد الله علیه السلام، ۷۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۹۰، ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۴۹
ابی عبد الله بن حجاج، ۴۰۶
ابی عبد الله جعفر علیه السلام، ۲۲۶
ابی محمد، ۲۴۴
ابی هریره، ۱۳۵
احمد، ۱۵۰، ۲۵۵، ۳۵۲
احمد برقی، ۲۳۱
احمد بزاز، ۲۳۲
احمد بن حنبل، ۸۷، ۴۷۲
احمد بن عبد العزیز جلودی، ۲۰۳
اخنوخ، ۱۴۶، ۲۴۴
ادریس، ۹۳، ۱۴۶، ۲۴۴، ۳۴۶، ۳۸۸، ۵۰۴
اسحاق، ۲۴۴
اسحاق بن ابان، ۴۸۸
اسحق، ۱۴۶
اسرائیل، ۲۱۳
اسرافیل، ۹۲، ۱۰۲، ۱۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۴، ۳۹۹
اسکندر ذوالقرنین، ۲۳۴
اسماعیل، ۱۴۶، ۱۵۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۴۴، ۴۸۹
اسماعیل بطحی، ۴۷۳
اسماعیل سندی، ۲۲۲
اسماعیل قمی، ۴۸۸
اشجع بن اشجان، ۱۴۸
اشعری، ۳۵۲
اشماخ بن خزرج، ۱۳۶
اصبغ بن نباته، ۱۸۹، ۲۷۲، ۳۳۴، ۳۸۱
اصحاب صباح بن معمر، ۴۷۳
اصقر، ۴۷۳
اعمش، ۱۶۹، ۴۳۰
اعمی بن مکتوم، ۴۸۳
البتول الزهراء، ۲۶۴
البرسي، ۱۳۱، ۲۸۷
الحجةِ بنِ الحسنِ، ۳۹۱
الحسن، ۳۹۱، ۵۱۶
الحسن المجتبی، ۲۶۴
الحسن بن عليٍّ، ۳۹۱
الحسین، ۳۹۱، ۵۱۶
الیاس، ۲۴۴
الیسع، ۲۴۴
ام سلمه، ۱۱۸
امام جعفر علیه السلام، ۱۱۸، ۱۳۲، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳
امام حسن علیه السلام، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۴۹، ۱۶۰، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۵۶
امام حسن عسکری، ۱۱۸، ۱۲۳، ۲۴۴، ۲۴۶
امام حسن مجتبی علیه السلام، ۱۳۴، ۲۱۰
امام حسین علیه السلام، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۶۰، ۲۵۶، ۳۴۷
امام رضا علیه السلام، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۰۴
امام زین العابدین علیه السلام، ۱۱۸
امام سجاد علیه السلام، ۲۱۷
امام صادق علیه السلام، ۱۲۲

امام عصر، ۱۱۸
امام علی النقی علیه السلام، ۱۱۸
امام محمد باقر، ۱۱۸، ۲۱۹
امام محمد تقی، ۱۱۸، ۲۴۶
امام موسی کاظم، ۱۱۸
ام جعفر، ۲۴۱
ام جعفر، ۲۴۱
ام فضل، ۲۴۱، ۲۴۲
امیرالمؤمنین علیه السلام، ۶۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۱۱
انس بن مالک، ۱۳۹، ۱۶۹
انوش علیه السلام، ۱۴۸
ایدار، ۳۴۴
ایوب، ۲۵۳، ۳۰۱
باجور، ۱۴۶
باقر علیه السلام، ۱۰۷، ۴۱۶
بایزید بسطامی، ۳۹۸
برعثانا، ۱۴۶
برقی، ۴۱۴
بره، ۱۴۶
بشریه، ۴۷۲
بنی امیه، ۱۸۳
بنی عباس، ۱۸۳، ۲۴۰
ثعلب بن عدی، ۴۷۳
جابر بن سمیع، ۱۸۷
جابر بن عبدالله، ۶۶، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۴، ۴۱۶
جابر بن یزید، ۲۲۳
جاحظیّه، ۴۷۲
جالوت، ۱۴۸
جالوت قمی، ۴۹۱
جاماسب، ۳۰۷
جبرئیل، ۹۲، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۶۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۶۴، ۳۸۲، ۴۰۰، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۸۹، ۵۰۳
جرجیس، ۱۹۴
جعفر علیه السلام، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۳
جعفر بن محمد، ۶۵، ۲۲۴، ۲۹۱، ۴۱۵
جعفر صادق علیه السلام، ۳۷۵
جلیدی بن کرکره، ۴۸۸
جندب، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵
جنید بغدادی، ۳۹۸
جهم بن صفوان، ۴۷۳
جهنم، ۱۶۷
حافظ رجب برسی، ۳۰۱، ۵۱۵
حبابه والبیه، ۱۰۷
حجّاج، ۴۷۳
حذیفهٔ یمانی، ۱۶۹
حریز حنفی، ۴۸۶
حسن علیه السلام، ۷۸، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۴، ۳۰۸، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۴۲، ۴۸۵
حسن بصری، ۴۷۲
حسن بن حمدان، ۲۴۵
حسن بن دانق، ۴۹۰
حسن بن فضل خیاط، ۴۹۳
حسن عسکری علیه السلام، ۴۱۵، ۴۴۴
حسن نجار، ۴۹۲
حسین علیه السلام، ۷۸، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۱۶، ۲۵۲،

۲۵۶، ۲۶۴، ۳۰۸، ۳۶۴، ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۴۲،
۴۹۹، ۵۰۶
حسین بن محمد نجار، ۴۷۳
حسین بن منصور، ۴۹۳
حضرت باقر علیه‌السلام، ۲۱۵، ۲۱۸
حضرت جعفر علیه‌السلام، ۲۲۵
حضرت جواد علیه‌السلام، ۲۳۹
حضرت رضا علیه‌السلام، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۶۳
حضرت صادق علیه‌السلام، ۲۲۷، ۲۳۰
حضرت کاظم علیه‌السلام، ۲۳۴
حفض بن انیبه، ۴۷۳
حفیسه، ۱۴۶
حلیمه، ۲۴۶
حمزه، ۴۰۲
حمیرالیهود، ۴۷۵
حنفیه، ۴۷۲
حیدر علیه‌السلام، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸
خالد بن عبدالله، ۲۱۷
خدیجه، ۱۱۸، ۲۰۹
خضر، ۲۴۴، ۳۳۲، ۳۸۲، ۵۰۴
خلیمی جمال‌الدین، ۲۷۲
خلیل، ۳۵۲
خوارزمی، ۲۸۴
دانیال، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۴۴
داود علیه‌السلام، ۱۱۱، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۱۳، ۳۷۵
دیر راهب، ۱۹۷
ذاخزن، ۳۰۷
ذوالجلال، ۴۲۴
ذوالفقار، ۲۷۰
ذوالقرنین، ۱۴۲، ۲۴۴، ۳۷۵، ۳۹۱
راوندی، ۲۳۷
رشید، ۲۳۲، ۲۳۴
رضا علیه‌السلام، ۲۴۰، ۴۱۵
رضا، ۴۱۸
رمیله، ۱۸۸
زبیر، ۱۳۹، ۴۹۴
زحل، ۹۳
زکریا، ۱۴۶، ۱۷۸، ۲۱۳
زمخشری، ۳۵۲
زهرا علیهاالسلام، ۲۵۲
زهره، ۹۳
زید بن علی علیه‌السلام، ۴۷۳، ۴۸۵
زید شحام، ۱۸۹
زین العابدین علیه‌السلام، ۶۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۵۲
ساره، ۲۰۹
سام، ۱۴۶
سجاد علی بن الحسین علیه‌السلام، ۲۵۳
سدی، ۱۵۰
سدیر صیرفی، ۲۳۱
سدیف، ۱۳۲
سطیح، ۳۰۷، ۳۰۹
سعد بن عبد الله جابر، ۱۱۰
سُعدیٰ، ۱۶۲
سعید بن جبیر، ۶۷، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۵
سعید بن مسیب، ۱۴۱
سفیان ثوری، ۱۰۷، ۱۵۰
سلمان، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۸، ۳۹۹،
۴۴۶، ۵۱۳
سلیم ابن قیس، ۴۴۲
سلیمان، ۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۸

سلیمان، ۱۴۶، ۱۵۴، ۲۰۸، ۲۴۴، ۳۰۱، ۳۷۵، ۳۹۱
سلیم بن قیس، ۳۴۹
سلیمه، ۱۴۶
سماعه اسدی، ۴۹۱
سنان، ۱۴۶
سندی بن شاهک، ۲۳۲
سید مهدی نجفی یزدی، ۵۱۶
سیف بن ذی یزن، ۱۸۱
شاپور بن اردشیر لوی، ۲۴۴
شافعی، ۱۳۶
شبلی، ۳۵۲
شریا، ۱۴۶
شریح، ۴۱۴
شعیب، ۱۴۶، ۲۱۳، ۲۴۴
شمس، ۹۲
شمعون، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸
شیث، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۸۵، ۲۴۴
شیطان، ۲۱۴، ۳۶۷
صادق علیه السلام، ۶۴، ۶۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۸۷، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۷۸، ۳۹۴، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۷۸، ۴۸۹، ۴۹۳
صالح، ۲۱۴، ۲۴۴، ۲۴۶
صدوق، ۲۰۴
صدیقه، ۱۳۰، ۱۴۱، ۴۰۰
صفوان ثوری، ۴۷۴
صفوان جمال بن مهران، ۲۳۳
صفیه، ۲۶۹
ضحاک بن قیس، ۴۷۳
ضرار بن عمر، ۴۷۳
طارق بن شهاب، ۲۷۸
طالوت، ۱۴۲، ۲۴۴
طریحی، ۲۴۸
طلحه، ۱۳۹، ۴۹۴
طمسوسا، ۱۷۶
عاصم، ۳۵۲
عامر بن وابل کنانی، ۴۹۱
عایشه، ۱۴۳، ۲۰۱، ۲۱۰، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۸۲
عباد بن ابرق، ۴۸۶
عبدالرحمن بن عروه، ۱۴۱
عبدالرحمن بن عوف، ۲۰۱
عبد الرحمن بن ملجم، ۲۰۱
عبدالکریم بن عجرده، ۴۷۳
عبدالله، ۲۴۴
عبدالله ابن جرور، ۴۷۳
عبدالله بن ایاص، ۴۷۳
عبدالله بن اباض، ۴۹۴
عبدالله بن جعفر، ۴۸۹
عبدالله بن حازمه، ۴۷۳
عبدالله بن کاملی، ۲۲۶
عبد الله بن کاهلی، ۲۲۵
عبدالله بن مبارک، ۱۰۷
عبدالله بن میمون بن مسلم بن عقیل، ۴۸۹
عبدالمطلب، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۴۴، ۲۶۵
عبد مناف، ۲۴۴
عبید سکسکی، ۱۹۰
عثمان، ۲۰۱، ۴۵۵، ۴۷۳، ۴۸۳، ۴۹۴
عثمان بن عتبه، ۳۹۰
عدنان، ۲۴۴
عزرائیل، ۹۲، ۱۰۲
عطارد، ۹۳

علی بن الحسین علیه السلام، ۱۰۹، ۱۷، ۴۱۵، ۲۶۵
علی بن موسی، ۲۶۵
علی بن ابراهیم، ۱۵۷
علی بن ساباط، ۲۳۵، ۲۴۴
علی بن سنان، ۴۸۷
علی بن عاصم، ۲۴۵
علی بن عاصم کوفی، ۲۴۴
علی بن عیسی، ۴۹۳
علی بن محمد، ۳۹۱، ۴۱۵
علیّ بن موسی، ۱۹۸، ۲۳۵، ۳۹۱
علی مرتضی علیه السلام، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۸۵، ۵۱۶
عمار یاسر، ۱۸۰، ۱۹۶، ۳۷۰، ۳۹۶
عـــمر، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۷۴، ۳۱۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۸، ۵۰۸
عمران، ۱۴۶، ۲۵۷، ۳۵۰
عمر بن الخطاب، ۴۱۴
عمر بن سعد، ۲۰۱
عمر بن عبد العزیز، ۲۲۳
عمر بن غیاث سلمی، ۴۷۲
عمر بن فرات، ۴۹۰
عمرو بن العاص، ۲۰۱، ۴۹۴
عمرو بن عاص، ۴۴۱، ۴۷۳
عمرو بن عبدود، ۱۵۳
عمریّه، ۴۷۲
عوف بن احمر، ۴۹۱
عیسی علیه السلام، ۹۳، ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۷۶، ۱۸۵، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۲، ۳۷۵، ۳۹۳، ۵۰۴
عیسی بن مریم، ۱۴۶، ۱۵۴
غابر، ۱۴۶
غمیثا، ۱۴۶
فاضل راوندی، ۲۱۶
فـــاطمه، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۸۳، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۵۰، ۳۶۴، ۳۹۱، ۴۰۰، ۵۱۶
فاطمهٔ زکیّهٔ رضیّه، ۱۵۳
فرات بن احنف، ۴۹۰
فرعون، ۱۱۲، ۱۹۷، ۳۵۴، ۳۹۳، ۴۱۰
فضه، ۱۹۶
فطرس، ۵۰۶
قائم آل محمد، ۱۴۶
قابیل، ۱۴۸، ۲۰۲
قارون، ۱۱۲، ۱۴۸
قصی، ۲۴۴
قمر، ۹۳
قنبر، ۱۲۲
قول اوزاعی، ۴۷۴
قیدار، ۲۴۴
قیس عامری، ۵۱۰
کعب الاحبار، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
کعب بن حرث، ۳۰۷
کعب بن عیاض، ۱۳۵
کمیته، ۴۷۲
کلاب، ۲۴۴
کمیل بن زیاد، ۳۲۹
کنام، ۳۹۰
کیکائیل، ۲۰۷
لقمان، ۲۴۴
لوط،۷، ۷۳
لوط، ۲۴۴، ۲۷۰
لهراسب، ۱۴۸
لیث، ۱۷۵

لیلی، ۷۶، ۱۶۲، ۴۲۴، ۵۱۰، ۵۱۱
مأجوج، ۱۲۶
ماروت، ۵۰۶
مالک بن انس، ۴۷۲
مأمون، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۶۳
متوکل، ۲۴۲
مجتبی علیه‌السلام، ۲۱۲، ۲۱۴
محلثه، ۱۴۶
محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۶۶، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۹۰، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۸، ۴۷۵، ۵۰۱
محمد بن علی، ۲۶۵
محمد الطلحی، ۲۴۳
محمد باقر علیه‌السلام، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۱
محمد بن حسن حضینی، ۲۴۲
محمد بن حنفیه، ۴۹۱
محمد بن داود قمی، ۲۴۳
محمد بن سنان، ۷۶، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۲۴، ۳۲۴، ۴۱۹
محمد بن عبدالله بن الحسن، ۴۸۵
محمدبن علی، ۲۳۹، ۳۹۱، ۴۱۵
محمد بن علی بن بابویه، ۱۰۷
محمد بن عمر خماری بغدادی، ۴۹۰
محمد بن مسلم، ۲۱۹، ۲۲۰
محمد بن نصیر، ۴۸۸
محمد تقی (جواد)، ۱۰۹
محمد مصطفی، ۵۷، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۸۵، ۳۸۶، ۴۱۲، ۴۲۲
محمود، ۱۲۷
محوق، ۱۴۶
محیی الدین طایی، ۷۲
مختار بن ابی عبیده ثقفی، ۴۹۱
مریخ، ۹۳
مریم بنت عمران، ۲۰۹
مسیّب، ۲۳۳
مسیح، ۱۸۳، ۳۹۳
مشتری، ۹۲
معاویه، ۱۳۹، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۴۷۳، ۴۹۴
معروف، ۳۹۸
معروف کرخی، ۳۹۸
معلی بن خنیس، ۲۲۶
مغیرة بن شعبه، ۴۷۴، ۴۷۵
مفاتیح الغیب، ۲۰۶
مفضّل بن عمرو، ۳۲۴، ۴۱۷
مقداد بن اسود، ۵۰۲
منذر، ۱۴۶
منصور، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
منصور حلّاج، ۸۴، ۳۹۸
موتشلح، ۲۴۴
موسی علیه‌السلام، ۶۹، ۹۳، ۱۰۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۲۵۰، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۶۴، ۴۷۱، ۵۰۴، ۵۰۵
موسی بن جعفر علیه‌السلام، ۲۳۲، ۳۹۱، ۴۱۵، ۴۸۹
موسی بن عمران، ۲۱۳

مهدی، ۱۲۴، ۱۵۱
مهدی علیه السلام، ۲۴۴، ۳۰۸، ۳۹۴، ۳۹۵
مهیائیل، ۲۴۴
میسر، ۲۲۰
میکائیل، ۹۲، ۱۰۲، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۴، ۳۸۲
نافع، ۴۱۴
نافع ازرق، ۴۷۳، ۴۹۴
نجدة بن عامر، ۴۷۳
نرجس، ۲۴۶
نمرود، ۲۲۷
نوح علیه السلام، ۷۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۳۷۵، ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۸۰
نهروان، ۲۰۱
واسطی، ۳۵۲
وهب بن منبه، ۱۸۲، ۳۵۰
هابیل، ۲۴۴
هادی، ۳۰۸
هاروت، ۵۰۶
هارون، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۳۸۲، ۴۷۱
هارون بن عمران، ۱۹۱، ۱۹۷
هارون رشید، ۳۳۵، ۴۸۸
هاشم، ۱۵۵
هامان، ۱۱۲، ۱۴۸، ۳۵۴
هذیلیه، ۴۷۲
هرون، ۹۳
هود علیه السلام، ۷۳، ۲۴۴
یأجوج، ۱۲۶
یافث، ۱۴۶
یحیی، ۱۴۶
یحیی بن احزم، ۴۷۳
یحیی بن عمری، ۴۸۵
یزید، ۲۱۲
یزید بن خصیب، ۴۸۷
یعقوب، ۱۴۶، ۲۱۳، ۲۴۴
یوسف علیه السلام، ۹۳، ۱۴۶، ۲۴۴، ۳۶۰، ۴۳۹
یوشع بن نون، ۱۴۲، ۱۴۶، ۲۴۴، ۳۸۲
یونس، ۳۷۵

فهرست اماکن

آسمان هفتم، ۲۰۶
احد، ۱۵۴
افردوس، ۳۸۶
افردوس اعلی، ۳۸۷
بابل، ۳۸۹
برهوت، ۱۹۹
بصره، ۱۳۹
بغداد، ۱۸۱
بکّه، ۲۰۵
بهشت، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳،
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱،
۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،
۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳،
۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۷،
۲۵۸، ۲۶۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۳،
۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۱،
۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹،
۳۶۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷،
۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲،
۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۶۲،
۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۲،
۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۳
بیت الله، ۲۰۶
بیت المعمور، ۳۹۳
بیت المقدس، ۳۹۳
تهامه، ۱۸۱
جابُلصاء، ۱۱۲
جابُلقاء، ۱۱۲
جهنم، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۹۱، ۳۸۹، ۳۹۳
جیحون، ۳۸۹
چین، ۲۰۲، ۲۷۹
حبشه، ۱۲۶، ۱۳۷
حضرموت، ۱۹۹
خراسان، ۳۸۳
خندق، ۱۵۳، ۱۸۰
دجله، ۱۸۱، ۳۸۳
دجیل، ۳۸۳
دوزخ، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۸۴
ربذه، ۱۸۱
روم، ۲۰۲

سجّین، ۴۴۷
سدرة المنتهی، ۱۵۱
سراندیب، ۲۰۲
شقلّبه، ۲۰۲
شام، ۱۳۹
شط فرات، ۱۸۷
صفاء ۳۷۸
صفا و مروه، ۱۵۳
صنعا، ۳۰۸
طالقان، ۳۷۹
عدن، ۳۰۸
عراق، ۲۷۳
عرش، ۹۶، ۱۰۷، ۲۰۶، ۴۰۳
عقیوس، ۱۱۳
فرات، ۱۰۸، ۱۸۱، ۱۸۹، ۳۸۳
فردوس اعلی، ۴۵۵
قسطنطنیه، ۲۰۲
قطر، ۱۸۱
کعبه، ۸۷، ۱۷۷
کوفه، ۱۸۷
کوه ابی قبیس، ۱۷۶
مدینه، ۱۳۹
مروه، ۳۷۸
مکه، ۲۰۵، ۳۹۳
نهروان، ۱۳۹، ۱۹۵
هند، ۱۹۶، ۲۰۳
یمن، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۷۳، ۳۰۸